سلفی گری

(وهابیت)

و پاسخ به شبهات




بسم الله الرحمن الرحيم

سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

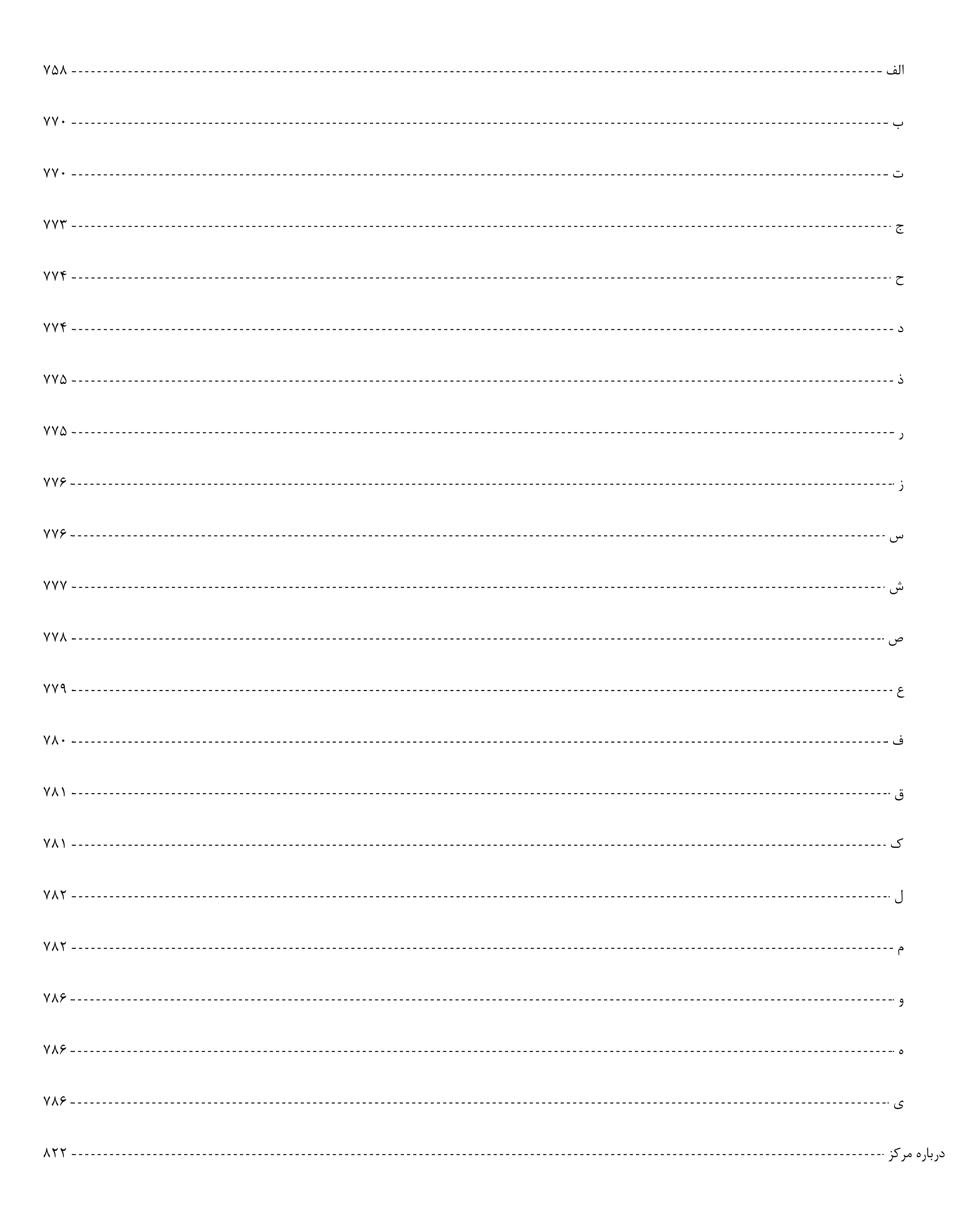
ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست



سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی، علی اصغر

عنوان و نام پدیدآور : سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات/ تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس جمکران ، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۶۹۶ ص.

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۸۴۸۴-۴۹-X ؛ ۳۵۰۰۰ریال (چاپ دوم) ؛ ۵۰۰۰۰ریال: چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۸۴-۴۹-۶ : ؛ ۷۰۰۰۰ریال (چاپ پنجم) ؛ ۷۰۰۰۰ ریال (چاپ ششم) ؛ ۹۷۰۰۰ ریال (چاپ هشتم)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ چهارم: بهار ۱۳۸۷.

یادداشت : چاپ پنجم : زمستان ۱۳۸۷.

یادداشت : چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۸.

یادداشت : چاپ هشتم: پاییز ۱۳۹۰.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۶۴۳] - ۶۵۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : وهابیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : سلفیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ر۵۵س۸ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۳۵۹۶۳

ص :۱

اشاره

مقدمه ناشر

ترویج فرهنگ ناب محمّدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی ها و نابخردی هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی گری می توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می دانند. عدّه ای اندک که با کج اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می باشد که تفکّر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکّر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم حال مطرح می گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه وآله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبّت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب گذاری به دور است و هیچ سنخیّتی با آن ندارد گفت و گوی در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است.

تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست ها به تفکّر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوه مند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت اللَّه خامنه ای - دام ظله - هدایت گردید.

ص: ۷

از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت اللَّه وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حقّ قرار گیرد. ان شاء اللَّه.

مسؤول انتشارات

مسجد مقدّس جمکران

حسین احمدی

ص :۸

پیشگفتار

اسلام، مردم را به همبستگی و دوری از جدایی دعوت نموده است. قرآن کریم با بیان رهنمودهای روشن، همه انسان ها را به گردآمدن بر محور توحید سفارش می کند و تفرقه و چند دستگی را عامل دوری از راه مستقیم دین می داند آنجا که می فرماید: {وَلاتَتَّبِعُوا السُبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ(۱)}؛ «از راه های گوناگون پیروی نکنید که شما را از طریق حقّ باز می دارد.»

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نیز که جز به عزّت و شوکت اسلام و مسلمانان و زیستن آنان براساس ارزش های والای دین خدا نمی اندیشید، پیوسته از لزوم پایبندی به اصول و مبانی سخن گفته و امّت خود را از گرفتار شدن در دام دین سازان و بدعت گذاران بیم می داد و نیز راه گریز از زیان های ناشی از تفرقه را گوشزد می کرد.

این همه سفارش ها از آن رو بود که پیروان آخرین دین آسمانی، راه گذشتگان خود را نپویند و بسان آنان دچار فرقه های متخاصم نگردند.

خداوند متعال می فرماید: {وَلاتَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جآءَهُمُ الْبَيِّناتُ(۲)}؛ «مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و بعد از آن که دلایل روشن به آن ها عرضه شد، گرفتار اختلاف گردیدند.»

امّا دیری نگذشت که امّت اسلامی گرفتار انشعاب شد و مسلمانان به شاخه های گوناگون تقسیم شدند و برخلاف توصیه های قرآن و رهنمودهای پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله موج فرقه گرایی سراسر جامعه اسلامی را فرا گرفت.

رشد و گسترش فرقه گرایی و استمرار آن، شماری از دانشمندان را به چاره اندیشی فراخواند و این حقیقت را برای آنان آشکار کرد که باید از یک سو عوامل بدبینی و جدایی مسلمانان از یکدیگر را نابود سازند و از سوی دیگر با کند و کاو بیشتر در منابع اصیل اسلامی در شناخت ارزش های اصیل دین بکوشند.

ص: ۹

۱- ۱. سوره انعام / آیه ۱۵۳.

۲- ۲. سوره آل عمران / آیه ۱۰۵.

بدیهی است که این هر دو گام می توانست ثمرات سودمندی را در پی داشته باشد و امت اسلامی را در صفوف به هم فشرده به مقابله با اسلام ستیزان و بدخواهان فراخواند. امّا افسوس که این تلاش نافرجام ماند و بدخواهان به جای همکاری و همیاری، بانگ تفرقه و جدایی سر دادند و خواسته یا ناخواسته آب به آسیاب دشمن ریختند و همگام و همنوا با بدخواهان به نفی و طرد مسلمانان و گسترش فرقه ها برخاستند.

پیدایش سلفیّه

سلفیّه، پدیده ای ناخواسته و نسبتاً نوخواسته است که انحصار طلبانه، مدّعی مسلمانی است و همه را جز خود کافر می داند. فرقه ای خودخواه که با به تن در کشیدن جامه انتساب به سلف صالح و با ادّعای وحدت در فضای بی مذهب با بنیان وحدت مخالف است.

سلفیّه؛ یعنی همان که بستر وهابیت است، مدعی است هیچ مذهبی وجود ندارد و باید به عصر سلف؛ یعنی دوران صحابه، تابعین و تابعین تابعین بازگشت و اسلام بلا مذهب را اختیار نمود. آنان دستی به این دعوت بلند کرده و می گویند: بیایید با کنار گذاشتن همه مذاهب به سوی یگانه شدن رویم، ولی با دستی دیگر شمشیر تکفیر را کشیده و با حذف دیگران از جامعه اسلامی و راندن آنان به جمع کفار، جامعه را به چند دستگی می کشانند.

واضح است که دعوت مردم به کنار گذاشتن دستاوردهای مذاهب کاری نشدنی است؛ زیرا پیروان مذاهب به سادگی از مذاهب خود دست برنمی دارند و به سوی نقطه ای مجهول و تاریک که سلفیّه مدعی آن است نمی دوند، به ویژه آن که در پشت این دعوت به «بی مذهبی» نوعی مذهب نهفته، بلکه این دعوت، خود نوعی مذهب است، آن هم مذهبی گرفتار چنگال جمود و تنگ نظری که اسلام را به صورت دینی بی تحرک، بی روح، ناقص، ناتوان و بی جاذبه تصویر می کند و با احیای روح خشونت و تعصب، راه را بر هر گونه نزدیک شدن به همدیگر می بندد و به جای آن فضایی از درگیری ها و بدبینی ها را ایجاد می کند و دست همگان رابه سوی شمشیر پیکار می کشاند.

ابن تیمیه از پیشوایان اندیشه سلفیّه

از جمله کسانی که در خنثی شدن تلاش های عالمان آگاه و متعهّد برای ایجاد وحدت اسلامی نقش به سزایی داشتند، را باید «سلفیّون» و خلف ایشان «وهابیان» نام برد. ابن تیمیه و شاگردان و پیروان مکتب او به بهانه طرح لزوم بازگشت به اسلام سلف، به بیان نظریات و عقاید سخیفی

دربـاره مسائل گوناگون اسـلامی - به ویژه در باب توحیـد و شـرک - پرداختنـد که بر اساس این نظریات، بسـیاری از افکار و اعمال مسلمانان زیر سؤال می رفت و شمار زیادی از یکتاپرستان از جرگه اسلام بیرون رانده می شدند.

ابن تیمیه و پیروان او مدّعی بودند که براساس «اسـلام سلف صالح» سخن می گویند و انحرافاتی را که در طول چند قرن پدید آمده، از رهگذر شناخت «سیره سلف صالح» از میان برمی دارند؛ در حالی که نیکوترین روش برای دریافت ارزش های اصیل اسـلامی، بـازگشت بـه قرآن و سنّت است و آگـاهی از این که آورنـده دین چه روشـی را ارائه کرده و کـدامین دسـتورات را عرضه داشته است.

به همین جهت است که دانشـمندان دلسوز باید با تلاش پیگیر به نقد و بررسـی افکار ابن تیمیه دست یازند و بر همه مسـلمانان آشکار کنند که دیدگاه های او نه تنها منطبق بر اسلام راستین نیست بلکه با سیره سلف صالح نیز سازگاری ندارد.

آری، روش ابن تیمیه در برخورد با مسائل اسـلامی ثمره ای جز جـدایی مسـلمانان از یکدیگر و نفی بسـیاری از عقاید و آداب اسـلامی نداشت، ولی رویارویی صـریح دانشـمندان اسلامی با وی سبب شد که این حرکت پس از مدتی کوتاه متوقّف گردد. در میـان شـاگردان او تنها «ابن قیم جوزیه» بر تعالیم اسـتاد خود پافشاری داشت و کتاب های چنـدی در این زمینه تألیف نمود. امّا در طول بیش از چهار قرن بعد از ابن تیمیه، این افکار و آرا چندان رونقی نیافت و بسیاری از آن ها به فراموشی سپرده شد.

محمّد بن عبدالوهاب، مجدّد سلفیّه

در نیمه اول قرن دوازدهم ه.ق، فردی به نـام «محمّـد بن عبـدالوهاب» ظهور کرد و بـار دیگر به بازسـازی افکار ابن تیمیه همّت گمارد. وی به عنوان مجـدّد تفکرات سـلفی در اثر همکاری با یکی از فرمانروایان منطقه «نجد» به نام «محمّد بن سـعود» سـبب حضور سیاسـی - نظامی و عقیـدتی اندیشه های سـلفی در منطقه نجد و حجاز گردید، و توانست این عقاید را در بزرگ ترین پایگاه اسـلام - مکه مکرّمه و مـدینه منوّره - حاکم سازد، و با برپا کردن جنگ های خانمان سوز و ویرانگر در مدّت کوتاهی با پیوند با حکومت استعمارگر انگلستان و سپس آمریکا، به مهم ترین عامل استکبار در جهان اسلام تبدیل شود.

تردیـدی نیست که اگر آیین وهّـابیت در نقطه ای دیگر از جهـان اسـلام پدیـدار شـده بود، پس از گـذشت زمانی کوتاه همان راهی را می پیمود که ابن تیمیه و یارانش پیمودند؛ یعنی هرگز به

حضور فعال در جوامع اسلامی دست نمی یافت. امّا سیطره بر این دو مکان شریف، همراه با عوامل فرعی و اصلی دیگر چون توانایی عظیم مالی، ثروت سرشار ناشی از فروش نفت و پیوند آشکار و نهان با قدرت های بزرگ استعماری به پیدایش جوّ مناسب برای پیشگامان وهابیّت انجامید و رهبری مراکز اصلی جهان اسلام را در اختیار آنان نهاد.

حقیقت این است که اگر این قدرت گسترده، زیر نظر متفکران و سیاست مداران دلسوز جامعه اسلامی به کار گرفته می شد، به نیکوترین وجه از آن بهره می گرفتند و نیروی عظیم امّت را در جهت نبرد با اندیشه ها و سیاست های ضدّ اسلامی هدایت می کردند، امّا چه می توان کرد که حاکمان سعودی به پیروی از پیشوایان فکری خود، از آغاز استقرار تاکنون پیوسته در تلاش بوده اند که خط جدایی بین مسلمانان را تقویت سازند، و پیروان آیین نجات بخش اسلام را از یکدیگر دور کنند، و رویارویی با شیفتگان عزّت اسلامی و شوکت مسلمانان را رسالت خویش بدانند. و شگفتا که این روش بیشتر در ایام حجّ نمود می یابد! یعنی آن هنگام که مسلمانان از سراسر جهان در خاستگاه وحی و مرکز نشر آیین حنیف حضور می یابند تا در سرزمینی که باید از هرگونه استیلای ظاهری و باطنی دشمنان دین حقّ در امان بماند، همگام با ذکر خدا و ادای مناسک زیبای حجّ، نیازها و مشکلات یکدیگر را بازشناسند و در طریق تفاهم و همدلی بین گروه های گوناگون امّت اسلامی به تبادل نظر پردازند، در چنین لحظات حساس و ارزشمندی حاکمان سعودی با دستیاری گویندگان و نویسندگان مغرض یا فریب خورده، به نشر مطالب انحرافی و ناروا اقدام می کنند و روشی را پی می گیرند که جز برای دشمنان قسم خورده اسلام سودی ندارد.

لازم به تذّکر است که فرقه وهابیت و سلفیان، درصد بسیار کمی از مسلمین را تشکیل می دهند که در مقابل دیگر فرقه های اسلامی از شیعه و سنّی ایستاده و آنان را تکفیر کرده و فقط خود را مسلمان می دانند.

در پایان به روح رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره درود می فرستیم که با انقلاب اسلامی و مقام معظم رهبری با رهبری مدبرانه زمینه ساز گسترش مکتب اهل بیت علیهم السلام در سر تا سر جهان شده اند. و نیز از زحمات دست اندرکاران واحد پژوهش انتشارات مسجد مقدّس جمکران و به ویژه تولیت محترم آن آستان مقدّس حضرت آیت اللّه وافی و مسؤول محترم انتشارات حضرت حجّه الاسلام والمسلمین شیخ حسین احمدی کمال تشکر را دارم.

علی اصغر رضوانی

ص :۱۲

سلفی گری

اشاره

ص :۱۳

سلفی گری

از جمله عناوین و القابی که وهابیان و گروهی از جماعت های اسلامی بر خود گذاشته و بر آن افتخار می کنند، عنوان «سلفیّه یا سلفی گری» است. این عنوان به نوبه خود بیانگر یک ایده و روش در برخورد با مسائل دینی است. آنان می گویند: بهترین عصر، عصر سلف صالح است؛ عصری که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و زمان نزول وحی نزدیک تر است چون مسلمین صدر اسلام سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله و قرآن کریم را بهتر درک می کردند، لذا فهم آنان برای ما حجّت است.

اخیراً نیز مشاهده می کنیم که وهابیان از اطلاق عنوان وهابی به خود پرهیز می کنند و درصدد تعویض آن به عنوان سلفیّه برآمده اند. می گویند: ما تابع یک شخص (محمّد بن عبدالوهاب) نیستیم، بلکه تابع یک خط فکری به نام «سلفی گری» هستیم. بنابراین جا دارد که این موضوع را بررسی نماییم:

مفهوم لغوی سلفی

سلفی از ریشه سلف به معنای پیشین است.

ابن منظور می گوید: سَلَف، یسلف، سلفاً و سلوفاً؛ یعنی پیشی گرفت.(۱) سالف؛ یعنی پیشی گیرنده. سَلَف، سلیف و سلفه؛ یعنی جماعت پیشی گیرنده.

ابن فارس می گوید: «سلف: س ل ف، اصلی است که دلالت بر تقدّم و سبقت دارد. پس سلف کسانی هستند که گذشته اند».(۲)

۱- ۳. لسان العرب، ج ۶، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

۲- ۴. معجم مقاییس اللغه، ماده سلف.

جوهری نیز می نویسد: «سَلَف، یسلف، سلفاً به معنای «مضی»؛ یعنی «گذشت» آمده است. و سلف الرجل؛ یعنی پدران گذشته مرد».(۱)

از خلال این عبارات استفاده می شود که سلف در لغت به معنای تقدّم زمانی است، لذا هر زمانی نسبت به زمان آینده سَلَف و نسبت به زمان گذشته خَلَف است.(۲)

مفهوم اصطلاحی سلفی

سمعانی می گوید: «سلفی نسبتی به سلف است و این نسبت، مذهب گروهی است که آن ها با این نسبت شناخته می شوند».(۳)

در معنای اصطلاحی سلف اختلاف زیادی است:

۱ - دکتر محمّد سعید رمضان بوطی می گوید: «سلف در اصطلاح بر کسانی اطلاق می شود که در سه قرن اول اسلام، می زیسته اند».(۴)

۲ - برخی دیگر، آن را بر خصوص صحابه و تابعین و تابعین تابعین اطلاق نموده اند.(۵)

۳ - دکتر یوسف قرضاوی در مفهوم اصطلاحی سلفیّه می گوید: «سلف عبارت است از همان قرن های اوّل که بهترین قرن های این امّت است. قرن هایی که در آن ها فهم اسلام، ایمان، سلوك و التزام به آن تحقق یافت. سلفی گری نیز عبارت است از: رجوع به آنچه که سلف اول در فهم دین؛ اعم از عقیده و شریعت و سلوك داشتند».(۶)

۴ - احمد بن حجر آل ابو طامی می گوید: «مذهب سلف عبارت است از: آنچه صحابه، تابعین، اتباع آنان و ائمه فقه بدان معتقد بوده اند».(۷)

۵ - محمّد ابوزهره می نویسد: «مقصود از سلفیّه کسانی هستند که در قرن چهارم ه.ق ظاهر شدند. آنان تابع احمد بن حنبل بوده و گمان می کردند که تمام

۱- ۵. صحاح اللغه، ماده سلف.

۲- ۶. السلفیه مرحله زمینه، ص ۹.

۳- ۷. الفکر السلفی، ص ۱۵ و ۱۶.

۴- ۸. السلفیه مرحله زمینه، ص ۹.

۵- ۹. السلفیه ودعوه الشیخ محمّد بن عبدالوهاب، ص ۹ و ۱۰.

۶- ۱۰. الصحوه الاسلامیه، ص ۲۵.

٧- ١١. العقائد السلفيه، آل أبوطامی، ص ١١.

آرای شان به احمد بن حنبل منتهی می گردد؛ کسی که عقیده سلف را زنده کرد و برای آن جهاد نمود. آن گاه در قرن هفتم ه.ق توسط شیخ الاسلام ابن تیمیه احیا شد، او شدیداً مردم را به این روش دعوت کرد و با اضافه کردن مسائلی به آن، مردم عصرش را به تفکر واداشت. آن گاه در قرن دوازدهم آرای او در جزیره العرب توسط محمّد بن عبدالوهاب احیا شد که تا کنون وهابیان آن را زنده نگه داشته اند».(۱)

۶ – دکتر سید عبدالعزیز سیلی می نویسد: «سلف از چند جهت مورد بحث است:

الف) از ناحیه لفظی: بر جماعتی که در گذشته بوده اند اطلاق می شود.

ب) از ناحیه اصطلاحی: بر کسی اطلاق می شود که مذهبش در دین تقلید شده و اثرش متابعت شود؛ همانند ابوحنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل که اعیان سلف ما هستند و صحابه و تابعین نیز برای آنان سلف اند.

ج) از ناحیه تاریخی: برخی سلفی را به کسانی اطلاق می کنند که در قرن پنجم ه.ق زندگی می کرده اند. عده ای دیگر بر کسانی اطلاق می کنند که در قرن چهارم ه.ق می زیسته و از حنابله بوده اند.(۲)

د) از ناحیه اعتقادی: مراد از آن ها صحابه و تابعین و تابعین تابعین است؛ کسانی که به اصول سنّت و راه های آن آگاهند. آنان که پاسداران عقیده و حامیان شریعت اند.(۳)

سلفیّون کسانی هستند که می گویند: ما ایمان داریم به آنچه که مسلمانان پیشین از صحابه رسول صلی الله علیه وآله و ائمه دین به آن ایمان آورده اند».(۴)

۷ – دکتر عبدالرحمان بن زید زنیدی می گوید: «سلفی منسوب به سلف است؛ زیرا «یاء» در این کلمه برای نسبت بوده و سلفی به کسی اطلاق می شود که خودش یا دیگری او را به جماعت پیشینیان نسبت می دهد.

۱– ۱۲. المذاهب الاسلامیه، محمّد ابوزهره، ص ۳۱۱.
۲– ۱۳. تحفه المرید، با جوری، ص ۱۷۸؛ تاریخ المذاهب، ابی زهره، ص ۲۱۱.
۳– ۱۴. عقیده السلف و اصحاب الحدیث، صابونی، ص ۲۳۶.
۴– ۱۵. العقیده السلفیه، ص ۲۵ – ۲۷.

و سلفیه نسبت مؤنث به سلف است؛ همانند سلفی برای مذکر. وجه دیگری نیز دارد و آن خاصیت پیش بودن پیشینیان است».(۱)

احمد بن حنبل رئیس خط سلفی گری

از رؤسا و احیا کنندگان سلفی گری را می توان احمد بن حنبل شیبانی صاحب کتاب حدیثی به نام المسند و مؤسس فقه حنبلی دانست. او اولین کسی بود که هنگامی که با هجوم فلسفه ها و فرهنگ های بیگانه؛ از قبیل هند، یونان و ایران به حوزه های اسلامی و مخلوط شدن آن با عقاید اسلامی مواجه شد، به این فکر افتاد که حدیث را از این هجمه نجات دهد. لذا به تفریط شدیدی گرفتار شده و به طور کلّی عقل گرایی و عقلانیّت را انکار کرده و راه ورود آن را به احادیث بست. بنابر این اگرچه می خواست از برخی مشکلات رهایی یابد، ولی در عوض به مشکلاتی بسیار دشوارتر گرفتار شد که در ذیل به آن ها اشاره خواهیم کرد:

روش احمد بن حنبل در عقاید

برای بررسی عقاید سلفیّه، ناچاریم ابتدا بحث را از اولین مرحله خطّ سلفی شروع کنیم؛ مرحله ای که به احمد بن حنبل منسوب است:

تکیه اساسی احمد بن حنبل به عنوان رئیس خطّ «سلفی گری» بر سماع و شنیدن است؛ یعنی توجّه کردن به ظاهر آیات و احادیث نبوی در عقاید و عدم توجّه به عقل.

احمد بن حنبل برای عقل در مسائل اعتقادی هیچ ارزشی قائل نبود. عقل را کاشف و حجّت نمی دانست. او می گفت: «ما روایت را همان گونه که هست روایت می کنیم و آن را تصدیق می نماییم».(۲)

شخصی از احمد بن حنبل در مورد احادیثی سؤال کرد که می گوید: خداوند متعال

۱- ۱۶. السلفیه و قضایا العصر، دکتر زنیدی، ص ۱۹و۲۰، چاپ ریاض.

۲- ۱۷. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۶۵.

هر شب به آسمان دنیا می آید، دیده می شود و قدمش را در آتش می گذارد و امثال این احادیث. در جواب گفت: ما به تمام این احادیث ایمان داشته و آن ها را تصدیق می کنیم و هیچ گونه تأویلی برای آن ها نمی کنیم.(۱)

شیخ عبدالعزیز عزّالدین سیروان می گوید: «روش امام احمد بن حنبل درباره عقیده و کیفیت تبیین آن همان روش سلف صالح و تابعین بوده است، از هر چه که آنان سخن می گفتند او نیز سخن می گفت و در هر چه آنان سکوت می کردند او نیز سکوت می کرد. مصاحب و شاگرد احمد بن حنبل، عبدوس بن مالك عطار می گوید: «از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: اصول سنّت نزد ما تمسك به آن چیزی است که اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله به آن تمسك کرده اند و نیز اقتدای به آن ها است».(۲)

ابن تیمیه نیز که ادامه دهنده خط فکری احمد بن حنبل در سلفی گری بود، چنین فکری داشت. شیخ محمّد ابوزهره در این باره می گوید: «ابن تیمیه معتقد بود که مذهب سلف اثبات هر معنا و صفتی است که در قرآن برای خداوند ثابت شده است؛ مانند فوقیت، تحتیت، استواری بر عرش، وجه، دست، محبّت، بغض و نیز آنچه که در روایات به آن اشاره شده است. البته بدون هیچ گونه تأویل. [آن گاه می گوید:] قبل از ابن تیمیه، حنابله نیز همین فکر و عقیده را در قرن چهارم ه.ق نسبت به صفاتی که در قرآن و روایات راجع به خداوند آمده، داشتند. آن ها مدّعی بودند که مذهب سلف همین بوده است؛ در حالی که علمای عصر آنان به مخالفت برآمده و معتقد بودند که این گونه اعتقاد منجر به تشبیه و جسمیّت خداوند متعال می شود».(۳)

شهرستانی می گوید: «تعداد بسیاری از سلف، صفات ازلی را بر خداوند ثابت می کردند؛ مثل: علم، قدرت، حیات، اراده، سمع، بصر، کلام، جلال، اِکرام، اِنعام، عزّت و عظمت، و فرقی بین صفات ذات و صفات افعال نمی گذاشتند. همچنین صفات خبریه را بر خداوند ثابت می کردند؛ مثل: دو دست و وجه و این ها را هیچ گونه تأویل

۱- ۱۸. فی عقائد الإسلام، از رسائل شیخ محمّد بن عبدالوهاب، ص ۱۵۵.

۲- ۱۹. العقیده للامام احمد بن حنبل، ص ۳۵ - ۳۷.

۳- ۲۰. ابن تیمیه، ابوزهره، ص ۳۲۲ - ۳۲۴.

نمی نمودند. آنان می گفتند: این ها صفاتی است که در شرع وارد شده، ما آن ها را صفات خبری می نامیم.

از آنجا که معتزله صفات خبری را از خدا نفی و سلفیّه آن را ثابت می کردند، سلفیّه را "صفاتیه" و معتزله را "معطله" نامیدند».

سپس می گوید: «جماعتی از متأخرین زاید بر آنچه سلف معتقد بود، اعتقاد پیدا کردند، آنان گفتند: صفات خبری را باید بدون هیچ گونه تأویل حمل بر ظاهرشان نمود. لذا از این جهت در تشبیه محض افتادند که این مسئله، خلاف آن چیزی است که سلف به آن اعتقاد داشتند».(۱)

جایگاه عقل نزد سلفیّون

با مراجعه به نظرات سلفیّون؛ از قبیل احمد بن حنبل، ابن تیمیه و دیگران پی می بریم که آنان هیچ ارزشی برای عقل قائل نبودند.

ابن تیمیه می گوید: «کسانی که ادّعای تمجید از عقل دارند در حقیقت ادّعای تمجید از بتی دارند که آن را عقل نامیده اند. هرگز عقل به تنهایی در هدایت و ارشاد کافی نیست وگرنه خداوند رسولان را نمی فرستاد».(۲)

مستبصر معاصر، استاد شیخ معتصم سید احمد می گوید: «کسی که در کتاب های حنابله نظر کند به یک سری عقاید که با یکدیگر متناقض بوده یا مخالف با عقل و فطرت انسان است پی می برد».(۳)

سید رشید رضا می گوید: «تقلید، آنان را به جایی کشانده که به ظواهر هر چه از اخبار موقوفه، مرفوعه و مصنوعه رسیده اعتقاد پیدا می کنند، اگرچه شاذ، منکر، غریب و یا از اسرائیلیات باشد؛ مثل روایاتی که از کعب الاحبار و وهب بن منبه رسیده

۱- ۲۱. ملل و نحل، شهرستانی، ص ۸۴.

۲- ۲۲. موافقه صحیح المنقول لصریح المعقول، ج ۱، ص ۲۱.

۳- ۲۳. الحقیقه الضائعه، ص ۳۶۲.

است. همچنین با قطعیات و یقینیّات عقل مخالفت کرده و هر کسی که با عقایدشان مخالف باشد تکفیر و تفسیق می کنند».(۱)

کاتب سودانی معتصم می گوید: «اگر بناست تا این حد انسان نسبت به احادیث منفعل باشد، باید عقاید اسلامی را اسیر هزاران حدیث جعلی و اسرائیلیاتی دانست که یهود آن ها را در عقاید اسلامی وارد کرده است».(۲)

آثار سوء منع تدوین حدیث

می دانیم که از جمله کارهایی که عمر بن خطّاب در مورد احادیث کرد این بود که از نشر حدیث و تدوین و کتابت آن جلوگیری کرد و مردم را تنها به قرآن دعوت نمود. از طرفی دیگر به گروهی از احبار و رهبان ها از قبیل کعب الأحبار و وهب بن منبه – که در ظاهر اسلام آورده بودند – اجازه داد که برای مردم سخن بگویند. در نتیجه جامعه اسلامی با حجم زیادی از اسرائیلیات در حدیث مواجه شد. با تعبد شدید احمد بن حنبل و پیروان سلفی او به حدیث، به هر حدیثی در مسائل اعتقادی اعتماد شد. لذا مشاهده می نماییم که حوزه علمی حنابله و حشویه و سلفیّه با چه مشکلاتی در مسائل کلامی مواجه شدند که منجرّ به استهزا از طرف دیگر مذاهب اسلامی و ادیان دیگر شده است.

عامل تاریخی پیدایش خط سلفی گری

شهرستانی می گوید: «سلف از اصحاب حدیث، وقتی مشاهده کردند که چگونه معتزله در مسائل کلامی فرو رفته و با دخالت عقل در مسائل اعتقادی با سنتی که از سلف رسیده مخالفت می کنند، لذا متحیّر شدند که با آیات متشابه و اخبار پیامبر امین صلی الله علیه وآله چه کنند. احمد بن حنبل و داوود بن علی اصفهانی و جماعتی از ائمه سلف بر

۱– ۲۴. اضواء علی السنه المحمدیه، محمود ابوریه، ص ۲۳، به نقل از رشید رضا.

۲– ۲۵. الحقیقه الضائعه، ص ۳۶۳.

آن شدنـد که در مسائل اعتقادی به روش پیشـین اصـحاب حـدیث؛ مانند: مالک بن انس و مقاتل بن سـلیمان عمل کنند. آنان گفتند: ما به آنچه که در قرآن و سنّت وارد شده ایمان می آوریم، بدون آن که متعرّض تأویل شویم». (۱)

شیخ عبدالعزیز عزّالدین سیروان نیز می گوید: «گویا عامل اساسی برای این تمسک شدید - که از احمد بن حنبل مشاهده می کنیم - آن است که او در عصـر خود فتنه ها و خصومت ها و مجادله های کلامی را مشاهـده نمود، و از طرفی نیز افکار غریب و عقایـد گونـاگون و تمـدن هـا را ملاـحظه کرد که چگـونه در حـوزه هـای علمی اسـلامی وارد شـده است. لـذا برای نجـات اعتقادات اسلامی به سلفی گری شدید روی آورد». (۲)

اعتدال

هجوم عقاید غیراسـلامی و ورود آن ها به حوزه های علمی و نیز ورود فلسفه های گوناگون از هند، یونان و ایران باعث شد تا امثال احمد بن حنبل به این فکر برآیند که سـلفی گری و تعبّد نسبت به فهم سلف را زنده کرده و عقل گرایی را بزدایند، فرار از افراط و افتـادن در تفریـط در مسائـل عقلانـی و اعتقادی است که متأسـفانه همیشه انسان ها به آن مبتلا بوده انـد؛ یعنی برای مقـابله بـا افراطی گری برخی از افراد، عـده ای دیگر در تفریـط افتادنـد؛ همـان گونه که در مسئله جبر و اختیـار و تفویض نیز مشاهده می نماییم. این تفریط گری احمد بن حنبل اشکالاتی دارد که در ذیل به آن اشاره می کنیم:

۱ - تنهـا راه برای جلوگیری از نفوذ فرهنـگ و عقایـد بیگـانه و انحراف فکری مسـلمانان، تعطیل عقل و رجوع به فهم دیگران نیست، بلکه باید برای مسائل اعتقادی، فلسفه و مبانی کلامی ترسیم نموده و عقلانیّت صحیح را به جامعه علمی عرضه کنیم، تا بتوانیم در مقابل هجوم تبلیغات بیگانگان با استدلال قوی عقلی، مبانی

ص: ۲۲

۱- ۲۶. ملل و نحل، شهرستانی، ص ۹۵ و ۹۶.

۲- ۲۷. العقیده للامام احمد بن حنبل، ص ۳۸.

کلامی خود را تقویت کرده و عقاید صحیح را – که آیات و روایات نیز بر آن تصریح دارند – به جامعه عرضه نماییم؛ زیرا ما عقیده داریم که خداوند متعال و پیامبرش عقل بالفعل اند و هیچ گاه بر خلاف عقل انسان (که نور هدایت است) مطلبی را نمی گویند. حال اگر عقل سلیم و بدیهی؛ اعم از نظری یا عملی، حکمی کند قطعاً نظر شرع نیز همین است.

۲ – چگونه می توان در فهم مسائل تنها به فهم دیگران (سلف) تمسک و اعتماد کرد؛ در حالی که آنان قادر به جواب از تمام مسائل نبودند.

عتبه بن مسلم می گوید: «با عبداللّٰه بن عمر، سی و چهار ماه همراه بودم، در بسیاری از مسائل که از او سؤال می کردند او می گفت: نمی دانم».(۱)

دیگر این که قرآن دارای وجوه مختلف و بطن های گوناگونی است. لذا نمی توان گفت که سلف، حقیقت قرآن را فهمیده اند وگرنه نمی بایست که در تفاسیر شان اختلاف می کردند.

شعبی می گوید: «از ابوبکر در مورد «کلاله» سؤال شد؟ او در جواب گفت: من رأی خود را می گویم، اگر درست بود، از جانب خداست و گرنه از جانب من و شیطان است».(۲)

از عمر بن خطّاب نقل شده که می گفت: «اگر من معنای «کلاله» را بدانم بهتر است از آن که برای من مثل قصرهای شام باشد».(۳)

از طرفی دیگر مشاهده می کنیم که چگونه صحابه در فهم آیات و روایات با یکدیگر اختلاف می نمودند؛ مثلاً عمر، ابن زبیر و عدّه ای دیگر معتقد به حرمت نکاح متعه بودند؛ در حالی که امام علی علیه السلام، ابن عباس و جابر معتقد به جواز آن بودند.

عبداللّٰه بن عمر خروج بر حاکم را جایز نمی دانست؛ اگر چه جائر و ظالم باشد؛ در حالی که امام حسین علیه السلام آن را واجب می دانست.

۱– ۲۸. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۲۱۸؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۲.
۲– ۲۹. سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۶۵.
۳– ۳۰. تفسیر طبری، ذیل آیه کلاله.

لـذا ابـن حزم می گویـد: «محـال است که پیامبرصـلی الله علیه وآله امر به متـابعت از هر چه که صـحابه می گوینـد، کنـد؛ زیرا مسائلی وجود دارند که گروهی از صحابه آن را حلال و گروهی دیگر حرام می دانند».(۱)

۳ – درباره عقل، دیدگاه های گوناگونی است:

الف) دیدگاه ایجابی: در مسائل اعتقادی اعتماد بر عقل است. و این نظر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان و معتزله می باشد.

ب) دیـدگاه سلبی: حکم عقل به طور کلّی بی اعتبار است. لذا معتقدین به آن در مسائل اعتقادی تنها به ظواهر کتاب و سنّت اعتماد می کنند، که این نظر اهل حدیث، حنابله و اخباریین از شیعه است.

ج) دیـدگاه تجزیه ای: این گروه در برخی از مسائـل اعتقـادی به عقـل تکیه و اعتمـاد می کننـد؛ از قبیـل: اثبـات وجود خـدا و شناخت صـفات ذاتی او، ولی در باب عدل و شـناخت صـفات و افعال خداوند بر عقل اعتمادی نداشـته و حسن و قبح عقلی را انکار می نمایند. اشاعره از همین گروه اند.

در بین این اقوال، حق بـا شـیعه امامیه و معتزله است؛ زیرا – همان گونه که عرض شـد – عقل بـدیهی نور است و قطعاً انسان را در مسائل اعتقادی به حقّ و حقیقت می رسانـد، البته در صورتی که خالی از شوائب و پیش فرض های تطبیقی باشد. و از آنجا که خداوند متعال و رسولش عقل بالفعل و عقل کل اند، قطعاً حرفی خلاف عقل سلیم و بدیهی نمی زنند، لذا اگر عقل بدیهی در مسئله ای از مسائل اعتقادی به نتیجه ای رسید، باید به آن اعتقاد پیدا کرد.

از این جهت قرآن کریم نیز به تعقّل توجّهی خاص داشـته و کسانی که از عقل استفاده نکرده و از آن بهره نمی برند را بدترین جنبنـده ها معرفی کرده است: { إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ ؛(۲) «همانا بدترین جنبنده ها نزد خداوند کر ها و گنگ هایی هستند که تعقل نمی کنند.»

ص: ۲۴

۱– ۳۱. الإحکام فی أصول الأحکام، ج ۶، ص ۸۳.

۲– ۳۲. سوره انفال، آیه ۲۲.

در جایی دیگر آنان را مذمّت کرده و می فرماید: { وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ ؛(۱) «و قرار می دهد پلیدی را بر کسانی که تعقل نمی کنند.»

امام صادق علیه السلام در وصف عقل می فرماید: «همانا اوّل امور و مبدأ آن و قوّت و عمارت آن که بدون او هیچ چیز نفع نمی دهد، عقلی است که خداوند آن را زینت خلق قرار داده است. به خاطر عقل است که بندگان، خالق را شناخته و خود را مخلوق او می دانند و او را مدبّر و خود را تربیت شده او می دانند».(۲)

همچنین در تفسیر عقل می فرماید: «عقل چیزی است که به وسیله او خدای رحمان عبادت شده و بهشت کسب می شود».(۳)

ضرورت بررسی احادیث

شکی نیست که سنّت نبوی دارای منزلت عظیمی نزد مسلمین است و باید چنین باشد، ولی این بدان معنا نیست که هر چه به عنوان حدیث و سنّت نبوی نقل می شود را بدون استثنا بپذیریم و به آن اعتقاد پیدا کرده یا عمل نماییم؛ زیرا:

اوّلاً: می دانیم که عوامل و انگیزه های کذب و دروغ در میان صحابه و دیگران و نسبت خلافِ واقع دادن به پیامبرصلی الله علیه وآله یا صحابه زیاد بوده است. ما البته منکر زحمات علما و محدثین در جمع احادیث صحیح نیستیم، ولی معتقدیم که تهذیب حقیقی احادیث کاری بس دشوار است. لذا ابوداوود در سننش فقط چهار هزار و هشتصد حدیث از مجموعه پانصد هزار حدیث نقل کرده است.(۴)

ثانیاً: بعد از وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به احبار یهود و رهبان نصارا که در ظاهر اسلام آورده بودند، اجازه نشر حدیث داده شد و در نتیجه اسرائیلیات فراوانی به نام حدیث نبوی در جامعه اسلامی منتشر گردید.

۱- ۳۳. سوره یونس، آیه ۱۰۰.
۲- ۳۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹، کتاب العقل و الجهل، ح ۳۴.
۳- ۳۵. همان، ح ۳.
۴- ۳۶. سنن ابی داود، مقدمه، ص ۱۰.

شهرستانی می گوید: «مشبّهه روایاتی را به دروغ وضع کرده و آن را به پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت دادند، که اکثر آن ها از یهود گرفته شده بود».(۱)

ثالثاً: برخی از صحابه و تابعین نیز با جعل حدیث، تجارت کرده و از این راه نفقه زندگانی خود را به دست می آوردند.

ابن ابی الحدید از استادش ابی جعفر نقل می کند: معاویه به سمره بن جندب صحابی، صد هزار درهم داد تا روایت جعل کند که آیه: { وَمِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَیُشْهِدُ اللَّهَ عَلی ما فِی قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ ، در مذمّت علی علیه السلام نازل شده و در مقابل، آیه { وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبادِ}، در شأن ابن ملجم مرادی نازل شده است. او این مبلغ را نپذیرفت. قول دویست هزار دینار داد، باز هم قبول نکرد. قول سیصد هزار دینار داد، قبول نکرد. پیشنهاد چهارصد هزار دینار داد، آن گاه قبول کرد».(۲)

رابعاً: مشاهده می شود که این مسئله در میان عامه، سنّت است که در تأیید مذهب خود حدیث جعل کرده و به رسول خداصلی الله علیه وآله نسبت می دهند؛ همان گونه که علامه امینی رحمه الله در الغدیر اسامی آنان را به طور مفصل نقل کرده است. لذا مشاهده می کنیم که چگونه احادیث در شأن ائمه مذاهب چهارگانه را جعل کرده، و به پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت داده اند.(۳)

حال وظیفه ما در مقابل این احادیث جعلی چیست؟ آیا علما وظیفه ندارند که احادیث را از حیث سند و دلالت بررسی و تنقیح کنند؟ خصوصاً در مواردی که دروغ گویان و جاعلین حدیث مضامینی را جعل کرده و با ساختن سندهای معتبر حدیثی به جامعه اسلامی تحویل می دادند که این خود ضربه ای بسیار سنگین بر پیکره حدیث اسلامی بوده است.

بنابر این وظیفه علمای اسلامی است که احادیث را از راه های مختلف مورد

۱- ۳۷. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- ۳۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳.

۳- ۳۹. ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹۸؛ الغدیر، ج ۵ و ۶.

بررسی و بازنگری قرار دهند؛ مثل:

۱ – عرض حدیث بر کتاب خدا، تا با آن مخالفت نداشته باشد.

فخر رازی از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «اگر حدیثی از من بر شما نقل شد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، اگر موافق آن بود، قبول کرده وگرنه رد نمایید».(۱)

۲ – عرضه کردن حدیث بر سنّت متواتر؛ زیرا سنّت متواتر قطعی السند است.

۳ – ارائه حدیث به عقل بدیهی که خالی از هر گونه پیش فرض تطبیقی و شائبه وهمی است.

تأویل، ضرورتی بنیادین

یکی دیگر از اصول فکر سلفی، نهی از تأویل و صرف لفظ از ظاهر آن است. ابن تیمیه در کتاب درء تعارض العقل و النقل می گوید: «این عمل – تأویل – امری حادث و جدید است که در کتب لغت پیشینیان بر آن اصلی نیست و در عصر سلف نیز استعمال نشده است. لذا سلفیّون آن را رها کرده اند».(۲)

در جواب عرض می کنیم که قرآن برای خود در تفهیم معارفش روش مخصوصی ندارد، بلکه از همان اسلوب و روش عرب در تفهیم مطالب استفاده کرده است. و می دانیم عرب فصیح در محاوراتش از تمام نکات فصاحت، بلاغت و بدیع استفاده می کند و قرآن نیز از این قانون مستثنا نیست؛ و به عنوان معجزه الهی مطرح است. مثلاً کلمه «ید اللّه» کنایه از قدرت است؛ همان گونه که عرب این گونه کنایات را به کار می گیرد.

سلفیّه جدید

حقیقت مطلب آن است که بین سلفیّه و وهابیان فرقی نیست، آنان دو روی یک سکّه اند. وهابیان امروز همان عقاید و افکار سلفیّه ای گذشته را دارند. اینان داخل

۱– ۴۰. تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۲۵۹.

۲– ۴۱. در تعارض العقل و النقل، ج ۱، ص ۲۰۱.

جزیره العرب، وهابی حنبلی هستند و هنگامی که افکارشان را به خارج صادر می کنند به اسم سلفی است.

واقع امر این است که وهابیت نشأت گرفته از سلفیت است، محمّد بن عبدالوهاب کسی است که مردم را به افکار ابن تیمیه و قدمای حنابله دعوت کرد، کسانی که ادّعای سلفی گری داشتند.

سلفیّون معاصر همان پیروان ابن تیمیه و بزرگان حنابله اند که آنان را امام و مرجع خود به حساب می آورند. آنان دوست ندارند که خود را وهّابی بنامند و از این نام ناخشنودند، و لذا ادّعا می کنند که پیرو مذهب سلف صالحند و قصدشان از سلف صالح همان محدّثین مجسّم از قبیل ابن تیمیه و ابن قیّم جوریّه و امثال آنان است.

منشأ پیدایش فکر سلفی

هر گاه که نظر به مهمترین ماده و اساس فکر وهابی می اندازیم، پی می بریم که مسأله تشبیه و تجسیم از ارکان و مباحث زیربنایی آنان به حساب می آید، مسأله ای که از آن ها به توحید اسما و صفات تعبیر می کنند. کسی که در عقاید وهابیان سلفی تأمل می کند می یابد که آنان بر این گمانند که خداوند دارای صورتی است همانند انسان که دو چشم و پهلو و دو ذراع و دو دست و انگشتان و ساق و قدم و پا و دیگر اعضا دارد، و فرود می آید و حرکت می کند. و برای این که افکار عموم مردم را در این عقاید راضی نگه دارند، می گویند: «بلاکیف و تشبیه»؛ یعنی این اعضا بدون کیف و تشبیه است.

منشأ پیدایش این افکار، اعتماد بر ادلّه نقلی خصوصاً احادیث است. احادیثی که از برخی صحابه نقل شده و به پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت داده شده است. احادیثی که ظهور در تجسیم و تشبیه و رؤیت باری تعالی دارد. آنان این احادیث را بر ظاهر خود حمل کرده و بدون این که برای آن تأویلی داشته باشند که با عقل و نصوص قرآنی و آیات محکمات مطابقت پیدا کند، آن ها را به خداوند سبحان نسبت می دهند.

ابوهریره از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «خلق اللّٰه آدم علی صورته طوله ستّون

ذراعاً»؛(۱) «خداوند آدم را به صورت خود خلق کرد در حالی که طول آن شصت ذراع است.»

و نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: « ... فأمّا النار فلا تمتلی حتی یضع رجله فتقول: قط قط، فهناك تمتلی..».؛(۲) « ... اما آتش دوزخ پر نمی شود تا این که خداوند پاهایش را در آن گذارد. در این هنگام است که می گوید: بس است، بس است، در این هنگام جهنم از آتش پر می شود ... ».

و نیز نقل کرده: «ینزل ربّنا کل لیله إلی السمآء الدنیا حتی یبقی الثلث الأخیر یقول: من یدعونی فاستجیب له»؛(۳) «پروردگار ما در هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می آید، تا یک سوم از شب رفته می ماند و می فرماید: چه کسی است که مرا بخواند تا من او را اجابت کنم.»

وهابیان سلفی این گونه احادیث را از اصول افکار خود قرار داده و خداوند را بر اساس آن ها توصیف می کنند.

اسلوب دعوت سلفیان پیشین

کسانی که می خواهند به اسلوب و روش های سلفیان حاضر آگاهی پیدا کنند، باید تاریخ سلفیان پیشین را به یاد آورده و مطالعه ای درباره آن داشته باشند؛ زیرا سلفیّه جدید ادامه دهنده راه و روش سلفیّه قدیم است. اینک به یکی از این اسلوبها اشاره می کنیم:

مؤلّف کتاب «النهج الأحمد» می گوید: «ذهبوا إلی محاربه من یخالفهم فی بعض الآرآء، سوآء فی المسآئل الأصولیّه أو المسائل الفروعیه؛ مثل محاربتهم للأشاعره واعلان کفرهم والتّهجّم علی علمائهم. فقد تعرّضوا لأبی اسحاق الشیرازی وکفّروه. وحملوا علی ابن جریر

ص: ۲۹

۱- ۴۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۷، کتاب الاستئذان؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۸۱، کتاب الجنه و صفه نعیمها، باب یدخل الجنه اقوام افئدتهم مثل افئده الطیر.

۲- ۴۳. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۷، تفسیر سوره ق؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۸۲، باب النار یدخلها الجبارون والجنّه یدخلها الضعفاء.

۳- ۴۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۸، باب الدعاء نصف اللیل، کتاب الدعوات؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۳، باب الترغیب فی الدعاء و الذکر فی آخر اللیل.

الطبری صاحب التاریخ والتفسیر ومنعوا من دفنه لمّا مات، فکان أن دفن فی داره لیلًا»؛(۱) «آنان درصدد جنگ با مخالفان خود در برخی از آراء برآمدند، چه در مسائل اصولی یا مسائل فروعی، همانند محاربه با اشاعره و اعلان کفر آنان و هجوم بر علمای آنان. سلفی ها متعرّض ابواسحاق شیرازی شافعی شده و او را تکفیر کردند. و نیز بر ابن جریر طبری – صاحب تاریخ و تفسیر – حمله کرده و بعد از وفاتش مانع دفن او شدند. و لذا او را شبانه در خانه اش دفن کردند.»

ابن عقیل حنبلی کسی بود که با برخی از شیوخ معتزله رفت و آمد داشت و از آنان استفاده می کرد. چون حنابله سلفی از این خبر آگاهی پیدا کردند، به او گفتند که آنان بر کتاب هایی در تعظیم معتزله نزد او دست پیدا کرده اند که در آن کتاب ها بر حلّاج ترحّم شده است. لذا قصد اذیت او را کردند. ابن عقیل از بین آنان غایب شد تا مبادا دستگیرش کنند. ولی نتوانست این وضع را تحمّل کرده و مخفی شدنش را ادامه دهد. لذا به خطّ خود نامه ای نوشت و در آن اعتراف به اشتباه خود کرده و از عملکردش تبرّی جست و به امام مسلمین حق داد که اگر این کار را دوباره تکرار کند او را دستگیر نماید.(۲)

ابن اثیر در حوادث سال ۳۱۷ ه.ق می نویسد: «در این سال فتنه بزرگی در بغداد بین اصحاب ابوبکر مروذی حنبلی و بین دیگران از عامه رخ داد که بسیاری از لشکریان در این معرکه دخالت کردند و سبب آن این بود که اصحاب مروذی در تفسیر آیه {عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً} می گفتند: مقصود آن است که خداوند پیامبرصلی الله علیه وآله را با خود بر عرش می نشاند. ولی طایفه ای دیگر می گفتند: مقصود از آیه، شفاعت است. لذا فتنه ای درگرفت و با یکدیگر درگیر شدند و در این بین افراد زیادی به قتل رسیدند».(۳)

صاحب کتاب «النهج الأحمد» می گوید: «حنابله با اسلوبی که برای مقابله با مخالفان

۱– ۴۵. النهج الأحمد، ج ۱، ص ۳۷، به نقل از العبر، ذهبی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲– ۴۶. همان.

۳– ۴۷. کامل، ابن اثیر، ج ۸، ص ۸۳.

به کار بردند جفای شدیدی کردند؛ زیرا خشونت و زورگویی و ترور از بارزترین نشانه های تحرّك دعوت آنان بود. مضافاً به این که در این راه از عوام مردم و دنیاپرستان اجتماع نیز استفاده می کردند، کسانی که جهل و امّی گری بر آنان سایه افکنده بود ...

حنابله این را می دانستند ولی به جهت پیشبرد افکارشان از آنان استفاده می کردند..».. (1)

شیخ محمّد ابوزهره می گوید: «وفی سبیل دعوتهم یعنفون فی العقول، حتّی أنّ أکثر الناس لینفرون منهم أشدّ النفور»؛ (2) «آنان در راه دعوتشان حرف های زشت می زنند، تا این که بیشتر مردم از آنان شدیدترین نفرت ها را دارند.»

برخی از افکار و اعتقادات سلفیان وهابی

برخی از افکار و اعتقادات سلفیان وهابی

افکار سلفیان وهابی در چند نقطه خلاصه می شود که به طور فهرست وار عبارتند از:

۱ - اعتقاد به جسمانیت خداوند و تشبیه او به خلق.

۲ - بی احترامی و دشمنی نسبت به اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله.

۳ - نسبت دادن شرك و کفر و بدعت گذاری به مخالفین خود.

۴ - دشمنی با فرقه های دیگر اسلامی و مخالفت با تقریب بین مذاهب و ادیان.

۵ - مخالفت با تصوّف اسلامی و مظاهر آن از قبیل مجالس ذکر دست جمعی و مخالفت با زیارت قبور اولیا.

۶ - بی اعتنایی به مفسران و کتاب های تفسیری، و مخالفت شدید با تأویل و مَجاز که از اصول فهم لغت عربی و اسلوب آن به حساب می آید.

۷ - تمایل به استدلال به حدیث و دوری و تنفّر از استدلال به قرآن.

۸ - بازی کردن با حدیث نبوی و تناقض گویی در حکم بر آن، آن گونه که از البانی

۱- ۴۸. النهج الأحمد.

۲- ۴۹. المذاهب الاسلامیه، ص ۳۵۴.

رسیده است، به این نحو که تصحیح و تضعیف حدیث را مطابق اقتضای مذهب خود انجام می دهند.

۹ - مخالفت با عقل و عقلانیت و گفت و گو.

۱۰ - عدم اعتراف به اجماع مگر در مسائلی که موافق با مراد آنان است.

۱ - عقیده تشبیه و تجسیم

همان گونه که اشاره شد سلفیان وهابی معتقدند که خداوند متعال دارای جسمی است که برای آن حدّ و غایت است. و برای او صورت و وجه و دو چشم و یک دهان و دو دست و دو ساق و دو قدم و ... است. او بر کرسی می نشیند و از مکانی به مکان دیگر منتقل می شود. و نصفه دوم از شب به آسمان دنیا می آید و ندا می دهد و سپس بالا می رود.

ابن اثیر در «الکامل» در مورد حوادث سال ۴۹۲ می گوید: «وفیها أنکر العلمآء علی أبی یعلی الفرّآء الحنبلی ما ضمنه کتابه من صفات اللَّه سبحانه وتعالی المشعره بأنّه یعتقد التجسیم..».؛(۱) «و در آن سال علما بر ابی یعلی فرّاء حنبلی به جهت آنچه در کتاب خود از صفات خداوند سبحان آورده که مشعر به اعتقاد به تجسیم است، انکار نمودند.»

او نیز می نویسد: «وفیها توفّی أبویعلی الفرّآء الحنبلی، وهو مصنّف کتاب الصفات، أتی فیه بکلّ عجیبه، وترتیب أبوابه یدلّ علی تجسیم المحض، تعالی اللَّه عن ذلک»؛(۲) «و در آن سال ابویعلی فراء حنبلی وفات یافت. او مصنّف کتاب صفات است که در آن هر مطلب عجیبی را نقل کرده است. و ترتیب ابواب آن کتاب دلالت بر تجسیم محض دارد که خداوند از آن بری ء است.»

۲ - بی احترامی و بغض اهل بیت علیهم السلام

از جمله افکار وهابیان سلفی، بی احترامی و دشمنی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. و این مشکلی است که کمتر کسی به آن التفات پیدا کرده است. و لذا می توان این مسئله را یکی از اهمّ اسباب دشمنی آن ها با شیعه دانست. و کسی که

۱- ۵۰. الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۴۲۹.

۲- ۵۱. الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۴۵۸.

کتاب «منهاج السنه» ابن تیمیه را مشاهده و مطالعه کند به این مسأله پی خواهد برد. لذا مشاهده می کنیم که البانی و پیروان او حتّی با اطلاق کلمه «سیّد» بر رسول خداصلی الله علیه وآله مخالفت می کنند و احادیثی که در آن ها لفظ سیادت و سید بر رسول خداصلی الله علیه وآله اطلاق شده را تضعیف می کنند.(۱)

شیخ رضوان عدل شافعی مصری (۱۳۰۳ ه.ق) می گوید: «وکان - محمّد بن عبدالوهاب - ینهی عن الصلاه علی النبیّ صلی الله علیه وآله ویتأذّی من سماعها وینهی عن الاتیان بها لیله الجمعه، وعن الجهر بها علی المنابر، ویؤذی من یفعل ذلک ویعاقبه اشدّ العقاب وربّما قتله»؛(۲) «محمّد بن عبدالوهاب از درود فرستادن و صلوات بر پیامبرصلی الله علیه وآله نهی می کرد و از شنیدن آن اذیت می شد و از آن در شب های جمعه نهی می نمود. و نیز از بلند صلوات فرستادن بر روی منابر جلوگیری می کرد، و اگر کسی چنین می کرد او را اذیت می نمود و شدیداً عقاب می کرد و چه بسا او را به قتل میرسانید.»

تناقض در تضعیفات البانی

با تأمّل و دقت در جرح و تعدیل احادیث از ناحیه البانی پی خواهیم برد که ایشان از جمله افرادی است که در کار خود صدوق و درست کردار نبوده و احادیث را به میل و دلخواه خود جرح و تعدیل می کرده است. و لذا هر گاه حدیثی با رأی و نظر او سازگار نبوده، به هر نحو ممکن آن را تضعیف می کرد؛ در حالی که در موارد دیگر حدیثی را که مضمون آن موافق با رأی و نظرش بوده، با همان راوی که قبلاً او را تضعیف کرده در این روایت او را توثیق نموده و در نتیجه حدیث را تصحیح می کند.

این مطلبی است که یکی از علمای اهل سنّت نیز بعد از تحقیق فراوان به آن اعتراف کرده و برای اثبات تناقضات او سه جلد کتاب تألیف نموده است.

حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب «تناقضات البانی الواضحات» بابی را منعقد کرده و در مورد تضعیف احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی

۱- ۵۲. ر.ک: تناقضات البانی، سقاف، ج ۲، ص ۷۲ و ج ۳، ص ۱۵۸.

۲- ۵۳. روضه المحتاجین لمعرفه قواعد الدین، ص ۳۸۴.

و فاطمه زهرا علیهما السلام از ناحیه او، اثبات کرده که در تضعیف احادیث تناقض گویی نموده است.(۱)

او می گوید: «و از جمله اموری که دلالت بر ناصبی بودن او از جهت دیگر دارد این است که احادیث صحیح السندی را در فضایل سید ما علی علیه السلام تضعیف کرده، بلکه بر روی بعضی از آن ها خط بطلان کشیده است.(۲)

آن گاه سقاف برای اثبات مدّعای خود، نمونه هایی را از این قبیل تناقضات البانی در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام آورده و به آن ها استشهاد می کند؛ از باب نمونه:

البانی در کتاب «سلسله الاحادیث الضعیفه» حدیثی از بریده نقل می کند که گفت: «کان أحبّ النسآء إلی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فاطمه، ومن الرجال علیّ»؛ «محبوب ترین زنان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فاطمه، و از مردان علی بود.» آن گاه حکم به بطلان آن نموده و می گوید: «ترمذی و حاکم آن را از طریق جعفر بن زیاد احمر، از عبداللَّه بن عطا، از عبداللَّه بن بریده، از پدرش چنین نقل کرده، و ترمذی آن را حدیث حسن غریب و حاکم و ذهبی آن را صحیح الاسناد معرفی کرده اند.

آن گاه درصدد تضعیف حدیث برآمد، عبداللَّه بن عطا و راوی از او؛ یعنی جعفر بن زیاد احمر را تضعیف می کند در عین حال که از ذهبی اعتراف به ثقه بودن او را نقل کرده و از حافظ ابن حجر عنوان «صدوق یتشیع» را آورده است. سپس می گوید: مثل این شخص، انسان به حدیثش اطمینان ندارد، خصوصاً که در فضیلت علی - رضی اللَّه عنه - وارد شده است؛ زیرا به طور معلوم شیعه در مورد او غلو کرده و حدیث بسیاری در مناقب او نقل کرده است که هرگز ثابت نشده است. و من بر این حدیث حکم به بطلان از حیث معنا نمودم؛ زیرا مخالف آن چیزی است که از پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد محبوب ترین زنان و مردان ذکر کرده است.

آن گاه حسن بن علی سقاف درصدد تصحیح این حدیث و اثبات تناقض گویی

۱- ۵۴. تناقضات الألبانی الواضحات، حسن بن علی سقاف شافعی.

۲- ۵۵. تناقضات البانی، ج ۲، ص ۲۴۴.

البانی برآمده، می گوید: «اما گفتار و تضعیف او درباره عبداللَّه بن عطاء ... جوابش آن است که عبداللَّه بن عطاء از رجال مسلم در «صحیح» و چهار کتاب دیگر از کتب اربعه به حساب می آید و یحیی بن معین و ترمذی در «سنن» و ابن حبّان در «الثقات» او را توثیق کرده و ذهبی در «الکاشف» او را «صدوق» معرفی کرده است. آن گاه می گوید: و از عجایب تناقضات البانی این است که در موردی دیگر حدیثی را که در سند آن عبداللَّه بن عطاء از عبداللَّه بن بریده از پدرش قرار داشته، تصحیح کرده است.(۱)

و اما در مورد جرح او درباره جعفر بن زیاد احمر، سقّاف این گونه پاسخ می دهد: «این حرفی باطل و کلامی متهافت و متناقض است؛ زیرا:

اوّلاً: البانی در کتاب «إرواء غلیله» او را توثیق نموده است.(۲)

ثانیاً: تعداد بسیاری از رجالیین و محدثین اهل سنّت او را توثیق کرده اند، که از آن جمله، احمد او را صالح الحدیث و ابن معین و یعقوب بن سفیان فسوی و عجلی او را توثیق و ابوزرعه و ابوداوود او را صدوق، وازدی حدیثش را مستقیم و عثمان بن ابی شیبه او را صدوق ثقه معرفی کرده است.(۳)

و نیز از تناقضات آشکار البانی این که در مورد حدیث فوق می گوید: «مثل این شخص؛ یعنی جعفر بن زیاد الاحمر قلب انسان به حدیث او اطمینان ندارد؛ زیرا او از شیعیان به حساب می آید گرچه صدوق است».

این در حالی است که در جایی دیگر تصریح دارد که تشیع شخص صدوق هیچ گونه ضرری به روایت او نمی رساند.

او در ذیل حدیث {۲۲۲۳} از کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» در ترجمه اجلح بن عبداللَّه کندی می گوید: «درباره او اختلاف شده است. ولی ابن حجر در «التقریب» او را «صدوق شیعی» معرفی کرده است. و اگر کسی اشکال کند که راوی این شاهد، شیعی است و همچنین در سند مشهود له شیعی دیگر؛ یعنی جعفر بن سلیمان وجود دارد، آیا این طعن در حدیث و عیب در آن به حساب نمی آید؟! در جواب می گوییم: هرگز! زیرا اعتبار در روایت حدیث تنها به صدق و حفظ است، و اما مذهب، آن بین او است و بین پروردگارش و خداوند حساب رس از او است. و به همین جهت است که مشاهده می کنیم صاحب «صحیحین» و غیر از این دو از افراد ثقه که با آن ها مخالف در مذهبند همچون خوارج و شیعه و دیگران روایت نقل کرده اند. و نمونه اش همین حدیثی است که مورد بحث ما است ... ».(۴)

آن گاه سقّاف می گوید: «و اما قول البانی که می گوید: من بر این حدیث حکم به بطلان از حیث معنا می کنم؛ زیرا مخالف آن چیزی است که از پیامبرصلی الله علیه وآله درباره محبوب ترین زنان و مردان نزد او رسیده است! این ادّعا دلالت بر بی اطّلاعی او در علم اصول و عدم معرفت او به جمع بین احادیث صحیحه دارد ... ».(۵)

و این در حالی است که ترمذی به سند خود از جمیع بن عمیر تیمی نقل کرده که من با عمه و بنابر نقلی با مادرم وارد بر عایشه شدیم. مادرم یا عمه ام از او سؤال کرد: «أیّ الناس أحبّ إلی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله؟ قالت: فاطمه. فقیل: من الرجال؟ قالت: زوجها»؛(۶) «کدامین مردم نزد رسول خداصلی الله علیه وآله محبوب تر است؟ عایشه گفت: فاطمه. سؤال شد:

از مردان؟ گفت: همسرش.»

ترمذی بعد از نقل این حدیث آن را حسن دانسته و حاکم نیشابوری آن را «صحیح الاسناد» معرفی کرده است.

این، نمونه ای از تناقضات البانی در تضعیف احادیث بود.

۳ – نسبت شرک و کفر به مخالفین

از جمله روش های وهابیان سلفی برخورد با مخالفین عقیدتی خود و نسبت دادن کفر و شرك و الحاد و بدعت گذار به آنان است.

۱– ۵۶. صحیح سنن ابن ماجه، ناصرالدین البانی، ج ۲، ص ۴۸، رقم ۱۹۳۹.

۲– ۵۷. ارواء غلیله، ج ۷، ص ۲۷۰.

۳– ۵۸. ر.ك: تهذیب التهذیب؛ تهذیب الکمال.

۴– ۵۹. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۵، ص ۲۶۲.

۵– ۶۰. تناقضات الألبانی الواضحات، حسن بن علی سقّاف، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۶– ۶۱. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴.

بربهاری که ملقّب به شیخ اهل سنّت و جماعت در عصر خود بود، می گوید: «فإنّه من استحلّ شیئاً خلاف ما فی هذا الکتاب فإنّه لیس یدین للّه بدین، وقد ردّه کلّه، کما لو أنّ عبداً آمن جمیع ما قال اللّه تبارک وتعالی إلّا أنّه شکّ فی حرف فقد ردّ جمیع ما قال اللّه تعالی وهو کافر»؛(1) «هر کسی خلاف آنچه را که در این کتاب است تجویز کند متدیّن به هیچ دینی نیست بلکه کلّ دین را رد کرده است. همان گونه که اگر بنده ای به تمام آنچه خداوند تبارک و تعالی فرموده ایمان آورد جز آن که در حرفی شک کند، او تمام آنچه را که خداوند فرموده رد کرده و کافر شده است.»

۴ – مخالفت با تقریب

وهابیان سلفی به تمام معنا مخالف با ادیان و مذاهب دیگر اسلامی هستند و هر گونه تقریب با آنان را نفی می کنند.

دکتر احمد بن عبدالرحمن بن عثمان قاضی سلفی وهابی، کتابی تحت عنوان «دعوه التقریب بین الادیان» تألیف کرده و در آن شدیداً به مسئله تقریب بین ادیان آسمانی حمله کرده است. او ده دلیل شرعی بر بطلان دعوت تقریب بین ادیان اقامه می کند که فهرست آن عبارت است از:

۱ – دعوت تقریب دوری از ملت ابراهیم است.

۲ – دعوت تقریب به دنبال غیر دین اسلام رفتن است.

۳ – طعن در رسالت پیامبر اسلام محمّدصلی الله علیه وآله است.

۴ – طعن در قرآن کریم و هیمنه آن بر دیگر کتب است.

۵ – متابعت غیر طریق مؤمنین و مخالفت با اجماع مسلمین است.

۶ – دوستی با دشمنان دین است.

۷ – فریب خوردن در برخی از آیات است.

۸ – مساوی دانستن اهل ایمان با مشرکان و بت پرستان است.

۱– ۶۲. شرح السنه، بربهاری، ص ۱۰۶.

۹ – سستی در دین خدا است.

۱۰ – مشتبه کردن حق به باطل است.(۱)

دکتر ناصر بن عبداللَّه بن علی قفاری وهابی سلفی در کتاب «مسأله التقریب بین اهل السنه و الشیعه» هر گونه تقریب بین اهل سنّت و شیعه را مردود می شمارد.

۵ – مخالفت با تصوف اسلامی و زیارت قبور اولیا

از جمله اصول افکار و روش وهابیان سلفی مخالفت و مقابله شدید با تصوف اسلامی و تهذیب نفس و ریاضت نفسانی و برگزاری حلقه های ذکر و توسّل و زیارت قبور اولیای الهی است، و در نتیجه وهابیان دارای مذهبی خشک و بی روح و دور از هر گونه معنویّت و روحانیّتند.

ناصرالدین البانی در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» در توصیف صوفیه می گوید: « ... أعدآء السّنه من المتمذهبه والاشاعره والمتصوّفه وغیرهم..».؛(۲) « ... دشمنان سنّت، از کسانی که خود را به مذهب نسبت می دهند و اشاعره و صوفیه و دیگران ... ».

۶ – بی اعتنایی به تفسیر

از جمله خصوصیات وهابیان سلفی بی اعتنایی به مفسران و کتاب های تفسیری و مخالفت شدید با تأویل است.

از آنجا که وهابیان سلفی مخالف با تأویل صفات خداوند می باشند و از طرفی نیز مشاهده می کنند که مفسران رو به تفسیر و تأویل قرآن آورده اند لذا چنان روی خوشی به آنان نشان نمی دهند.

۷ – دوری از استدلال به قرآن

از آنجا که وهابیان سلفی اهل حدیثند و بیشتر به دنبال حدیث برای اثبات مدعای خود می گردند، لذا کمتر به آیات قرآن توجّه دارند. بدین جهت از امام آنان بربهاری حنبلی نقل شده که می گفت: «وإذا سمعت الرجل تأتیه بالأثر فلایریده ویرید القرآن

۱- ۶۳. دعوه التقریب بین الادیان، ج ۴، ص ۱۴۲۲ و ۱۵۴۳.

۲- ۶۴. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۶، ص ۶۷۶.

فلاشکّ أنّه رجل قـد احتوی علی الزندقه، فقم من عنده ودعه»؛(۱) «هر گاه از شخصـی که برای او روایت نقل کردی، شنیدی که آن را قبول نمی کنـد و به دنبـال قرآن است، شک نداشـته باش که او مردی است که کفر او را فرا گرفته است. پس از نزد او بلند شو و او را رها کن.»

۸ – مخالفت با عقل و عقلانیت

از جمله اصول افکـار سـلفیان وهـابی، بی توجهی به عقـل و عقلا‌نیّت و عقـل گرایی حتی در مسائل عقیـدتی است. آنان تمام توجّه و التفات شان به حدیث و آیات قرآن است. و لذا با علم کلام و بحث عقلی مخالفند.

بربهـاری حنبلی – یکی از امامان آنان – می گویـد: «إعلم یرحمک اللَّه أنّه ما کانت زنـدقه قطّ ولا بـدعه ولا کفر ولا هوی ولا ضلاله ولا شکّ ولا حیره فی الـدین إلّا من الکلام والجدل»؛(۲) «بـدان – خداوند تو را رحمت کند – هیچ بی دینی و بدعت و کفر و هوای نفس و ضلالت و شک و حیرت در دین نیست مگر از کلام و جدل.»

او نیز در جایی دیگر می نویسد: « ... فعلیک بالتسـلیم والرضـی وأهل الآثار والکف والسکوت»؛(۳) «پس بر تو باد به تسـلیم و رضایت نسبت به صاحبان اثر و دست کشیدن و سکوت.»

۹ – عدم اعتراف به اجماع

سلفیان وهابی معاصـر همیشه این عبارت احمد بن حنبل را بر زبان جاری می سازند که گفت: «من ادّعی الاجماع فهو کاذب»؛ «هر کس ادّعای اجماع کند دروغگو است.»

ولی در مسائل اعتقادی که خود به آن قائلند اصـرار می ورزند که اثبات کنند این مسائل نزد امت اجماعی است. از باب نمونه: البانی در مقـدمه کتاب «آداب الزفاف» می گوید: «وغیر هذا الإجماع ممّا لایمکن تصوّره فضـلًا عن وقوعه»؛ «غیر از این اجماع تصورش ممکن نیست تا چه رسد به وقوع آن.»

۱– ۶۵. شرح السنه، بربهاری، به نقل از السلفیه الوهابیه، سقّاف، ص ۵۴.

۲– ۶۶. شرح السنه، بربهاری، ص ۹۲.

۳– ۶۷. همان، ص ۹۲.

عدم امکان میزان بودن فهم سلف

وهابیان سلفی ادّعا می کنند که واجب است کتاب و سنّت را با فهم سلف سنجیده و آن را درک نماییم. لذا آنان فهم سلف را از جمله ادله شرعی می دانند که متابعت از آن واجب است؛ در حالی که این ادّعا از چند جهت باطل است:

۱ – سلف در فهم مسائل هیچ گاه اتفاق نکرده اند، و هرگز مذهبی خاص و معروف و واحد نداشته اند تا بتوان آن را میزان قرار داده و فهم امور را از فهم آنان به دست آورد. و کسی که مراجعه به کتاب های حدیثی؛ از قبیل: «المصنّف» عبدالرزاق و ابن ابی شیبه کند پی می برد که چه مقدار سلف و افرادی که در سه قرن اول می زیسته اند در مسائل شرعی با یکدیگر اختلاف داشته اند.

۲ – در قرآن یا حدیث دلیلی یافت نمی شود که دلالت بر تعطیل عقول بشر کند و بگوید که فهم کتاب و سنّت به فهم دیگری بستگی دارد؛ در حالی که انسان خود به درجه اجتهاد و فهم دینی رسیده است، بلکه بر عکس، نصوص دینی از کتاب و سنّت، ما را به تعقل و تفکّر وا می دارد.

ابن جوزی نقل کرده که از امام احمد در رابطه با مسأله ای سؤال شد. او فتوایی داد. به او گفته شد: «این مطلب را ابن المبارك نگفته است. احمد گفت: ابن المبارك از آسمان که نیامده است».(۱)

نبود مذهبی به نام «مذهب سلف»

وهابیان سلفی معاصر ادّعا می کنند هرچه از آراء که به آن معتقدند مذهب سلف است، تا بتوانند ذهن عوام مردم را بفریبند. آنان می گویند: آنچه ما می فهمیم همان فهم سلف صالح است؛ در حالی که مشاهده می کنیم در بسیاری از مسائل اعتقادی، سلف حتی صحابه با یکدیگر اختلاف داشته اند. اینک به برخی از اختلافات اشاره می کنیم:

۱ – اختلاف در مسئله خلق قرآن.

۱– ۶۸. دفع شبهه التشبیه، ابن جوزی، ص ۱۱.

۲ - اختلاف در این که پیامبرصلی الله علیه وآله در شب معراج خداوند را مشاهده کرده است!!

۳ - اختلاف در مسئله امکان رؤیت خداوند در روز قیامت.

۴ - اختلاف در معنای «میزان» در روز قیامت.

۵ - اختلاف در مسئله تأویل و تفویض.

۶ - اختلاف در افضل بین صحابه.

شرح حال ابن تیمیه

شرح حال ابن تیمیه

یکی از کسانی که در طول چندین قرن، مورد توجّه خاص وهابیان قرار گرفته و برای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائلند؛ تقی الدین احمد بن عبدالحلیم معروف به «ابن تیمیه» است. او کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می گیرد.

وهابیان برای او کنگره های علمی گرفته و کتاب هایی در مدح و منزلت و شخصیت علمی اش تألیف نموده اند. و در حقیقت او را مؤسّس مذهب خود می دانند؛ اگر چه آنان در ظاهر این مطالب را اظهار نکرده و خود را سلفی می نامند.

ما در این مقاله قصد داریم که به شرح زندگی او بپردازیم:

نسب ابن تیمیه

صاحبان کتب تراجم درباره نسب او چنین گفته اند: وی احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبداللّه بن خضر، تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه، الحرانی، الحنبلی، است.

در شهر حرّان در سال ۶۶۱ ه.ق متولد شد و در سال ۷۲۸ ه.ق در دمشق وفات یافت. در خانه ای پرورش یافت که اعضای آن بیش از یک قرن پرچم دار مذهب حنبلی بوده اند.(۱)

او بعد از شش سال با سایر خانواده اش از شهر خود - به جهت هجوم تاتار - هجرت کرده وارد دمشق شد. در آنجا برای پدرش موقعیت تدریس در مسجد جامع دمشق فراهم گشت و به تربیت دانش پژوهان پرداخت.

ص:۴۳

۱- ۶۹. تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۹۶؛ الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۱۵؛ شذرات الذهب، ج ۶، ص ۸۰.

شروع تحصیل

او شروع به تحصیل نمود. ابتدا نزد پدرش مشغول به تحصیل شد. وسپس اساتیدی را برای خود انتخاب نموده و از آنان بهره مند شد. برخی از اساتید او عبارتند از:

۱ - احمد بن عبد الدائم مقدسی.

۲ - ابو زکریّا سیف الدین یحیی بن عبدالرحمان حنبلی.

۳ - ابن ابی الیسر تنوخی.

۴ - عبداللّٰه بن محمّد بن عطاء حنفی.

۵ - ابو زکریّا کمال الدین یحیی بن ابی منصور بن ابی الفتح حرّانی.

۶ - عبدالرحمان بن أبی عمر، ابن قدامه مقدسی حنبلی.

نزد جماعتی از زنان هم درس فرا گرفت که عبارتند از:

۱ - امّ العرب، فاطمه، دختر ابی القاسم بن قاسم بن علیّ معروف به ابن عساکر.

۲ - امّ الخیر، ستّ العرب، دختر یحیی بن قایماز.

۳ - زینب، دختر أحمد مقدسیّه.

۴ - زینب دختر مکّی حرانیه.

آخرین استاد او شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی (متوفای ۶۴۹ ه.ق) بود که اجازه فتوا را به ابن تیمیه داد.(۱)

جرأت و جسارت

پدرش او را برای رسیدن به اجتهاد و نشستن بر کرسی درس آماده کرد. تا آن که بعد از وفات پدرش بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق نشست و درسش را در زمینه های مختلف؛ از قبیل: تفسیر، فقه و عقاید گسترش داد. لکن به خاطر کج سلیقگی و انحرافی که داشت درصدد مخالفت با عقاید رایج مسلمین برآمد و با تمام مذاهب رایج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتوا و نظرات اعتقادی و فقهی اش

۱- ۷۰. ابن تیمیه، حیاته و عقایده، ص ۵۷.

برای او مشکل ساز شد. در جواب نامه ها و سخنان خود اعتقاداتش را که با عقاید عموم مسلمین سازگاری نداشت – از قبیل تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و ... – ابراز می کرد.

وقتی افکار و عقاید او به علمای عصرش رسید با او به مخالفت برخاسته و از نشر آن ممانعت کردند.

ابن کثیر – یکی از شاگردان ابن تیمیه – می گوید: «در روز هفتم شعبان مجلسی در قصر حاکم دمشق برگزار شد. در آنجا همه متّفق شدند که اگر ابن تیمیه دست از افکار باطلش برندارد او را زندانی کنند، لذا با حضور قضات او را به قلعه ای در مصر فرستادند. شمس الدین عدنان با او به مباحثه پرداخت. در آن جلسه عقاید خود را ابراز نمود. به حکم قاضی او را چند روز در برجی حبس نموده و سپس او را به حبس معروفی به نام «جبّ» منتقل ساختند..»..(۱)

می گوید: «در شب عید فطر همان سال، امیر سیف الدین سالار نائب مصر، قضات سه مذهب را با جماعتی از فقها دعوت نمود، به پیشنهاد آنان قرار شد که ابن تیمیه از زندان آزاد گردد؛ البته به شرطی که از عقاید خود برگردد. کسی را نزد او فرستادند و با او در این زمینه صحبت نمودند ولی او حاضر به پذیرش شروط نگشت. سال بعد نیز ابن تیمیه هم چنان در «قلعه الجبل» مصر زندانی بود، تا آن که او را در روز جمعه ۲۳ ربیع الاوّل از زندان آزاد کرده و مخیّر به اقامت در مصر یا رفتن به موطن خود، شام نمودند. او اقامت در مصر را برگزید، ولی دست از افکار خود برنداشت.

در سال ۷۰۷ ه.ق باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد. در مجلسی ابن عطا بر ضدّ او اقامه دعوا کرد، قاضی بدر الدین بن جماعه متوجه شد که ابن تیمیه نسبت به ساحت پیامبرصلی الله علیه وآله گستاخی می کند، لذا نامه ای به قاضی شهر نوشت تا مطابق دستور شرع با او رفتار شود. با حکم قاضی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. در قاهره باقی ماند تا آن که سال ۷۰۹ ه.ق او را به اسکندریه تبعید کردند.

۱- ۷۱. البدایه و النهایه، ج ۱۴، ص ۴.

در آنجا هشت ماه توقف کرد و بعد از تغییر اوضاع، روز عید فطر سال ۷۰۹ ه.ق به قاهره بازگشت و تا سال ۷۱۲ ه.ق در آنجا اقامت داشت تا آن که به شام بازگشت.(۱)

ابن تیمیه در سال ۷۱۸ ه.ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نیز فتاوا و عقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاکم رسید، او را خواستند و در قلعه ای به مدت پنج ماه حبسش نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشورای سال ۷۲۱ ه.ق از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال ۷۲۶ ه.ق بر کرسی تدریس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدّت مشغول تصنیف شد، ولی بعد از مدتی از نوشتن و مطالعه ممنوع گشت، و هر نوع کتاب، قلم و دواتی که نزد او بود، از او گرفته شد.(۲)

یافعی می گوید: ابن تیمیه در همان قلعه از دار دنیا رفت؛ در حالی که پنج ماه قبل از وفاتش از دوات و کاغذ محروم شده بود.(۳)

عصر ظهور ابن تیمیه

پیشرفت اسلام در اروپا و شکست اندلس برای غرب صلیبی بسیار تلخ و ناگوار بود، و لذا آنان را به فکر و اندیشه انتقام واداشت و در سال های پایانی قر ن پنجم، پاپ رم، با فرمان حمله به فلسطین (قبله اول اسلام)، صدها هزار مسیحی برافروخته از کینه دیرینه صلیب بر ضد توحید از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن در جنگ های مشهور صلیبی که حدود ۲۰۰ سال {۴۸۹ - ۶۹۰} به طول انجامید، میلیون ها کشته و زخمی بر جای گذاشت. در همان زمانی که مصر و شام سخت با صلیبیان درگیر بودند، امت اسلامی با طوفانی مهیب تر؛ یعنی حمله مغولان به رهبری چنگیز مواجه گردید که آثار ارزشمند اسلامی را نابود و یا غارت کردند.

۱- ۷۲. البدایه و النهایه، ج ۱۴، ص ۵۲.

۲- ۷۳. المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰.

۳- ۷۴. مرآه الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.

و پنجاه سال بعد از آن {۶۵۶ ه.ق} توسط هلاکو نواده چنگیز، بغداد به خاک و خون کشیده شد و طومار خلافت عباسی در هم پیچید. و سپس بر حلب و موصل (۶۵۷-۶۶۰ ق) همان بلا را آورد که بر بغداد وارد کرده بود.

ابن اثیر مورخ مشهور اهل سنّت می نویسد: «مصایب وارده بر مسلمین از سوی مغول آن چنان سهمگین بود که مرا یارای نوشتن آن ها نیست و ای کاش مادر مرا نمی زاد».(۱)

گفتنی است که در طول سلطه مغول، فرستادگان سلاطین همواره می کوشیدند با جلب نظر مغولان و همدستی با آنان، امت اسلامی را از هر سو تار و مار کنند.

افزون بر این که مادر و همسر هلاکو و سردار بزرگش در شامات (کیتو بوقا) مسیحی بودند.

و همچنین اباقاخان {۶۶۳ - ۶۸۰ ه.ق} فرزند هلاکو با دختر امپراتور روم شرقی ازدواج کرد و با پاپ و سلاطین فرانسه و انگلیس بر ضد مسلمین متحد شدند و به مصر و شام لشکر کشیدند.

و از همه بدتر (ارغون) نوه هلاکو {۶۸۳ - ۶۹۰} به وسوسه وزیر یهودی اش سعدالدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه و تبدیل به بتخانه افتاد و مقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت، که خوشبختانه با بیماری ارغون و قتل سعدالدوله آن فتنه بزرگ عملی نشد.(۲) الحمد للّه.

در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب و تاب این درگیری های ویرانگر می سوخت و مسلمانان مورد حمله ناجوانمردانه شرق و غرب قرار گرفته

ص:۴۷

۱- ۷۵. الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۳۵۸.

۲ - ۷۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی» تألیف دانشمند فرزانه و فقیه توانا حضرت آیت اللّه سبحانی، ص ۲۱ - ۲۴. و جهت آگاهی از جنایات مغول و روابط آنان با صلیبیون بر ضدّ اسلام، رجوع شود به کتاب «تاریخ مغول» اثر محقق توانمند آقای عباس اقبال آشتیانی، ص ۱۹۱ و ۱۹۷ و ۲۲۶ به بعد.

بودند، ابن تیمیه مؤسس اندیشه های وهابیت دست به نشر افکار خود زد و شکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد.

شوکانی از علمای بزرگ اهل سنّت می گوید: «صرح محمّد بن محمّد البخاری الحنفی المتوفی سنه ۸۴۱ بتبدیعه ثمّ تکفیره، ثمّ صار یصرح فی مجلسه: أن من أطلق القول علی ابن تیمیه أنه شیخ الإسلام فهو بهذا الاطلاق کافر»؛(۱) «محمّد بن محمّد بخاری حنفی متوفای سال ۸۴۱ در بدعت گذاری و تکفیر ابن تیمیه بی پرده سخن گفته است تا آنجا که در مجلس خود تصریح نموده که اگر کسی به ابن تیمیه شیخ الاسلام اطلاق کند، کافر است.»

عصر ظهور وهابیت

از آنجایی که افکار باطل ابن تیمیه در منطقه شامات که مهد علم و دانش بود، با انتقادات و اعتراضات علما و دانشمندان مذاهب مختلف مواجه گردید و باعث انزوای ابن تیمیه گشته، افکار و عقاید وی در بوته فراموشی سپرده شد.

ولی در قرن ۱۲ ه.ق این افکار در منطقه نجد که عاری از تمدن و فاقد فرهنگ بود، مجدداً منتشر شد و پس از آن توسط قدرت سعودی و با پشتیبانی قدرت های استعماری به ترویج آن ها پرداخته شد.

طرح مجدد افکار ابن تیمیه توسط محمّد بن عبدالوهاب در بدترین شرایط تاریخی و اوضاع بسیار نامناسبی صورت گرفت که امّت اسلامی از چهار طرف مورد تهاجم شدید استعمارگران صلیبی قرار داشت و بیش از هر زمان نیاز به وحدت کلمه داشت.

انگلیسی ها بخش عظیمی از هند را با زور و تزویر از چنگ مسلمانان خارج ساخته و با پایان دادن به شوکت امپراطوری مسلمان تیموری، خواب تسخیر پنجاب و کابل و سواحل خلیج فارس را می دیدند و لشگر آنان گام به گام به سمت جنوب و غرب ایران پیشروی می کرد.

۱- ۷۷. البدر الطالع، ج ۲، ص ۲۶۰.

فرانسوی ها به رهبری ناپلئون، مصر و سوریه و فلسطین را با قوّه قهریه اشغال کرده و در حالی که به امپراطوری مسلمان عثمانی چنگ و دندان نشان می دادند، در اندیشه نفوذ به هند بودند.

روس های تزاری که مدعی جانشینی سزار های مسیحی روم شرقی بودند با حملات مکرّر به ایران و دولت عثمانی می کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از یک سو تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر تا خلیج فارس گسترش دهند و بدین منظور اشغال نظامی ایران و دولت عثمانی و اروپا و قفقاز را در صدر برنامه های خود قرار داده بودند.

حتی آمریکایی ها نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله باران شهرهای لیبی و الجزایر، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام داشتند، جنگ اتریش با دولت عثمانی بر سر صربستان و همکاری ناوگان جنگی هلند با انگلیسی ها در محاصره نظامی پایتخت الجزایر نیز در همین دوران بحرانی صورت پذیرفت.

عملکرد سیاسی

اسلام دینی است که مردم را به دو اصل اساسی دعوت می کند: یکی کلمه توحید و دیگری توحید کلمه و وحدت بین مسلمین. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در طول ۲۳ سال بعثت مردم را به کلمه توحید و گفتن «لا اِلهَ اِلاَّ اللّه» و التزام به تبعاتش دعوت کرد. نیز همه را برای پیشبرد اهداف اسلام به توحید کلمه و اتحاد فراخواند؛ زیرا در سایه اتحاد است که مسلمین می توانند بر مشکلات فائق آمده، راه نفوذ دشمنان را ببندند. خداوند متعال می فرماید: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا}؛(۱) «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرّق و پراکنده نگردید.» در جای دیگر می فرماید: { إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ}؛(۲) «همانا مؤمنین برادر یکدیگرند.» لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بین اوس و خزرج، مهاجرین و انصار عقد اخوت بست. در عین حال مشاهده می کنیم که ابن تیمیه به این

۱- ۷۸. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- ۷۹. سوره حجرات، آیه ۱۰.

سفارش ها توجهی نکرده و با ابداع افکاری بر خلاف عموم مسلمین - از صدر اسلام تا زمان خود - و تکفیر آنان، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین شد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن وضع سیاسی آن عصر؛ زیرا سرزمین های اسلامی از هر طرف مورد هجوم و غارت دشمنان سرسخت اسلام و مسلمین قرار گرفته بود. در آن زمان که مسلمین احتیاج مبرمی به اتحاد و یک پارچگی داشتند، ابن تیمیه با عناد تمام شروع به نشر افکار خرافی و انحرافی خود نمود و هر کسی که با افکار او مخالفت می کرد او را به کفر و شرك و زندقه متّهم می ساخت. بنابراین همراه با مریدانی که پیدا کرده بود، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین گشت.

برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه

۱ – تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیا

ابن تیمیه می گوید: «نماز خواندن در کنار قبور مشروع نیست. همچنین قصد مشاهد کردن به جهت عبادت در کنار آن ها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه، ابتهال و قرائت قرآن، مشروع نیست، بلکه باطل است».(۱)

۲ – تحریم زیارت قبور

از جمله کسانی که شدیداً با زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و دیگر اولیای الهی مقابله می کند ابن تیمیه است. او در جایی می گوید: «تمام احادیث زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله ضعیف؛ بلکه دروغ است».(۲)

۳ – تحریم استغاثه به غیر خدا

ابن تیمیه می گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید: مرا دریاب، مرا کمك کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال این درخواست ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد، از اقسام شرك است».(۳) و در جای دیگر می گوید: «اگر کسی چنین گوید، باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است».(۴)

۱- ۸۰. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۶۰.

۲- ۸۱. التوسل و الوسیله، ص ۱۵۶.

۳- ۸۲. الهدیه السنّیه، ص ۴۰.

۴- ۸۳. زیاره القبور، ص ۱۷ و ۱۸.

۴ – تحریم برپایی مراسم

ابن تیمیه درباره برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت های بزرگان دین می گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورها متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد. این عمل همانند اعمال نصاری است که حوادث مربوط به حضرت عیسی علیه السلام را عید می گیرند».(۱)

۵ – تحریم قسم به غیر خداوند

ابن تیمیه در این مورد می گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست، بلکه از آن نهی شده است».(۲)

۶ – نسبت دادن جسمیت به خدا

ابن تیمیه در یکی از فتوا های خود می گوید: «آنچه در قرآن و سنّت ثابت شده و اجماع و اتفاقِ پیشینیان بر آن است، حق می باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متّصف به جسمیت شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است».(۳)

ابن بطوطه می گوید: «در دمشق شخصی بود از بزرگان فقهای حنبلی به نام تقی الدین ابن تیمیه، در هر علمی سخن می گفت، لیکن مشکلی در عقل خود داشت. زمانی که در دمشق بودم، روز جمعه ای بر او وارد شدم؛ در حالی که بر منبر جامع دمشق مردم را موعظه می کرد. از جمله مطالبی که گفت این بود که: خداوند به آسمان دنیا می آید همان گونه که من از منبر پایین می آیم. این را گفت و از منبر پایین آمد».(۴)

تناقضات ابن تیمیه

با مراجعه به کتاب های ابن تیمیه و بحث و تحلیل های او پی می بریم که در کلام وی تناقضات فراوانی وجود دارد. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – در عین حال که به صحیح بخاری در موارد زیاد استدلال و احتجاج می کند ولی هنگامی که به روایتی در این کتاب بر می خورد که با افکار او سازگاری ندارد آن را

۱– ۸۴. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ و ۲۹۵.

۲– ۸۵. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۱۷.

۳– ۸۶. الفتاوای، ج ۵، ص ۱۹۲.

۴– ۸۷. رحله ابن بطوطه، ص ۹۵؛ الدرر الکامنه، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۵۴.

ابطال کرده و کتاب را نیز مورد تنقیص قرار می دهد، و درباره آن می گوید: «در بخاری اغلاطی وجود دارد».(۱)

۲ - او در حالی که زیاد به روایات «سنن» استدلال و احتجاج می کند، ولی هنگامی که شیعه دوازده امامی بر حقانیّت تعلیمات مذهبی خود به یکی از روایات کتب «سنن» استدلال می کند، می گوید: «این حدیث در صحیحین نیامده است، بلکه در آن، برخی از اهل حدیث همچون ابن حزم و دیگران طعن زده اند. ولی اهل سنّت همچون ابی داوود و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده و صاحبان مسانید همچون امام احمد و دیگران آن را نقل کرده اند. پس مطابق اصول شما از کجا این روایات ثابت شده تا به آن احتجاج کنید؟ و بر تقدیر ثبوت، این حدیث از اخبار آحاد است».(۲)

۳ - او در باب فضایل عمر به کتاب ترمذی استناد می کند، ولی هنگامی که به روایات فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد، می گوید: «ترمذی احادیثی را در فضایل علی ذکر کرده که بسیاری از آن ها ضعیف است».(۳)

او هم چنین در جای دیگری می گوید: «ترمذی احادیث متعدّدی را در باب فضایل علی علیه السلام ذکر کرده که در میان آن ها احادیث ضعیف، بلکه جعلی وجود دارد».(۴)

او درباره حدیث نبوی «انا مدینه العلم و علیّ بابها» می گوید: «گرچه ترمذی آن را نقل کرده ولی از روایات جعلی به حساب می آید».(۵)

ما در کتاب «امام شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات» به طور کامل و مفصّل بطلان حرف او را به اثبات رسانده ایم.

۴ - او به احادیث احمد بن حنبل در کتاب «المسند» زیاد احتجاج می کند، ولی هنگامی که مشاهده می کند شیعه امامیه به برخی از احادیث آن احتجاج کرده می گوید: «گاهی امام احمد و اسحاق و دیگران احادیثی را نقل می کنند که نزد خودشان ضعیف است».(۶)

۱- ۸۸. منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، ج ۷، ص ۲۱۵.

۲- ۸۹. منهاج السنه، ج ۳، ص ۴۵۶.

۳- ۹۰. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۷۸.

۴- ۹۱. همان، ج ۵، ص ۵۱۱.

۵- ۹۲. منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۱۵.

۶- ۹۳. همان ص ۵۳.

و در جایی دیگر می گوید: «هر چه را که احمد در مسند و غیر مسند نقل کرده نزدش حجّت نیست».(1)

و نیز می گوید: «مجرّد روایات احمد موجب نمی شود که حدیث صحیح بوده و عمل به آن واجب باشد».(2)

در نتیجه باید گفت: آنچه موافق با هوای نفس ابن تیمیه است حجت بوده و آنچه که مخالف با هوای نفس اوست، ضعیف یا جعلی است.

۵ - او به روایات حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» زیاد استدلال می کند ولی همین که شیعه دوازده امامی به یک حدیث این کتاب که درباره آن، حاکم تصریح به صحت بنابر شرط شیخین کرده و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» با او موافقت نموده، و استدلال می کند، می گوید: «سند آن ضعیف است».(3)

۶ - او در مواردی که رأی و نظرش موافق با شهرستانی است به کلامش زیاد اعتماد می کند، ولی هر جا که مطلبی از او مشاهده می کند که با رأی او موافق نیست، یا مایه تقویت شیعه امامیه است بر او هجوم برده و می گوید: «شهرستانی خبرویّت ندارد».(4)

۷ - او تفسیر طبری و ابن ابی حاتم و بغوی را به جهت نقل روایاتی که موافق با آراء و نظریات او است تمجید کرده ولی در مواردی که شیعه دوازده امامی به روایات آنان استدلال می کند، می گوید: «مجرد نقل یکی از این افراد دلیل بر صحّت روایت نمی شود ... بلکه این کتب، جمع کننده چاق و لاغر، و جعلی و دروغی است».(5)

روش های غلط ابن تیمیه

روش های غلط ابن تیمیه

پیروان ابن تیمیه و یاران او درصدد برآمده اند تا موقعیت او را در نفوس و اذهان بزرگ جلوه دهند تا این که او در مباحث فقهی بر دیگران برتری داشته و بگویند در

۱- ۹۴. منهاج السنه، ج ۷، ص ۹۶.

۲- ۹۵. همان، ص ۴۰۰.

۳- ۹۶. همان، ج ۵، ص ۳۹۶.

۴- ۹۷. همان، ج ۶، ص ۳۰۰ و ۳۰۵ و ۳۱۹ و ۳۲۶ و ۳۶۲.

۵- ۹۸. منهاج السنه، ج ۷، ص ۲۹۹.

اطلاع از اختلاف مذاهب و حدیث و تفسیر قرآن و کلام اسلامی متخصّص بوده است، لذا بدین جهت او را «شیخ الاسلام» نامیده اند، تا به دیگران چنین وانمود کنند که برای او مثل و نظیری در تاریخ اسلام دیده نشده است. ولی هنگامی که به نوشته جات و کتاب های او در مجال تفسیر و حدیث و اقوال متکلمین مراجعه می نماییم، پی می بریم که نه تنها متخصّص و اهل خبره در این زمینه نبوده است بلکه یا جاهل به مسائل بوده و یا اهل عناد و مکابره بوده است. اینک به ذکر نمونه هایی از این موارد می پردازیم:

۱ – روش او در جرح و تعدیل

الف) حدیثی را از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «یقول اللَّه تعالی من عادی لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربه» و آن را به ابوهریره نسبت داده است. و گفته که این حدیث در صحیح بخاری آمده است(۱)؛ در حالی که این حدیث با این لفظ را بخاری از ابوهریره نقل نکرده بلکه طبرانی از ابی امامه نقل کرده است.

ب) ابن تیمیه از ترمذی نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «لولم ابعث لبعث عمر»،(۲) و آن را تقویت کرده و به آن اخذ کرده است؛ در حالی که این حدیث از ترمذی نقل نشده بلکه ابن عدی آن را نقل کرده و سندش را به جهت وجود زکریا بن یحیی در طریق آن تضعیف کرده است.

و نیز ابن جوزی آن را در «الموضوعات» که مختص به روایات جعلی است آورده است.

ج) او در کتاب «الزیاره» می گوید: «عبداللَّه بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب شخصی را دید که رفت و آمد به طرف قبر پیامبرصلی الله علیه وآله می کند ... » (۳)؛ در حالی که علمای رجال شخصی را به این اسم نمی شناسند، و صحیح در آن حسن بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است، که موصوف به حسن مثّنی است.

۱- ۹۹. الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ابن تیمیه، ص ۷۰.

۲- ۱۰۰. همان، ص ۵۷.

۳- ۱۰۱. الزیاره، ص ۲۳ و ۳۴.

د) البانی بعد از تصحیح صدر و ذیل حدیث غدیر می گوید: «این مطلب را که دانستی حال باید بگویم که انگیزه من بر تفصیل دادن کلام درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول این حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و به نظر من، این از مبالغه و تسریع او در تضعیف احادیث است قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آن دقت کند ... ».(۱)

۲ – عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن

در مورد قرآن کریم و تفسیر آن، اعتقادات و عملکرد هایی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) وی آیات صفات را تفسیر جسمانی کرده و نسبت به آیاتی که ذات خداوند را از جسمانیّت منزّه ساخته بی اعتنایی کرده است که این روش و طریقه اهل حدیث و مشبّهه و حشویّه است.

ب) او معتقد است که آیات متشابه در قرآن وجود ندارد و مدّعی است که تمام آیات قرآن از محکمات است و تشابه، امری است نسبی،(۲) با وجود آن که قرآن تصریح به وجود آیات متشابه در خود دارد، آنجا که می فرماید: { هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَأُخَرُ مُتَشابِهاتٌ ... }؛(۳) «او کسی است که این کتاب [آسمانی] را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات "محکم" [= صریح و روشن]است که اساس این کتاب می باشد و قسمتی از آن، "متشابه" است ... ».

ج) تفسیر بخشی از آیات قرآن کریم به احادیث ضعیف السند، بلکه با اسرائیلیات از احادیث، همانند تفسیر آیات ۱۸۹ تا ۱۹۰ از سوره اعراف با قصه اسرائیلی و قبیح که لایق شأن حضرت آدم و حواء علیهما السلام نیست از جمله خصوصیات اوست.(۴)

۱- ۱۰۲. سلسله الاحادیث الصحیحه، حدیث ۱۷۵۰.

۲- ۱۰۳. تفسیر ابن تیمیه معروف به تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳- ۱۰۴. سوره آل عمران، آیه ۷.

۴- ۱۰۵. ر.ک: الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۷، ص ۲۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۳۸.

د) او تفاسیری که دربردارنده احادیث ضعیف السند و اسرائیلیات بوده، ترجیح داده و بر آن اعتماد می کند، و در مقابل تفاسیر ارزشمندی را که آرای مخالف معتقد او در تجسیم و تشبیه را نقل کرده اند، یا این که آراء و معتقدات شیعه دوازده امامی را ذکر کرده اند را رها می کند، که از قسم اول می توان به تفسیر طبری به نام «جامع البیان» اشاره کرد و از قسم دوم می توان تفسیر کشّاف را نام برد.(۱)

۳ – توسعه در عنوان شرک

ابن تیمیه از جمله کسانی است که در اطلاق عنوان شرک بر مخالفین خود در عقیده و رأی، دست توانایی داشته و اهل تسامح و تساهل نبوده و بسیار بی پروا بوده است.

الف) ابن تیمیه می گوید: «بنای بر اهل قبور از اعمال مشرکین است».(۲)

ب) او می گوید: «اگر کسی بگوید از پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت نزدیکی به خدا می خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است».(۳)

ج) وی می گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت نما، مرا بر دشمنم پیروز گردان، و امثال این درخواست ها که تنها خدا بر آن قادر است، این ها از اقسام شرک است».(۴)

و در جایی دیگر می گوید: «اگر کسی چنین گوید باید توبه کند وگرنه کشتنش واجب است».(۵)

۴ – توسعه در عنوان بدعت

او هر گونه نوآوری در دین و استفاده کردن از اسلوب های جدید در دین را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت می دهد:

الف) او می گوید: «مشاهدی که بر روی قبر صالحین و انبیا از اهل بیت و عامه بنا شده، همه از بدعت های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است».(۶)

۱- ۱۰۶. مقدمه کتاب اصول التفسیر، ابن تیمیه.

۲- ۱۰۷. منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۴.

۳- ۱۰۸. زیاره القبور، ص ۱۵۶.

۴- ۱۰۹. الهدیه السنیه، ص ۴۰.

۵- ۱۱۰. زیاره القبور، ص ۱۷ و ۱۸.

۶- ۱۱۱. منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۳۵ – ۴۳۷.

ب) ابن تیمیه در مورد برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت بزرگان دین می گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورات متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد. و این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث عیسی را عید می گیرند».(۱)

۵ – اصرار بر تجسیم

ابن تیمیه در یکی از فتاوای خود می گوید: «آنچه در قرآن و سنّت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متّصف به جسمیّت است اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است».(۲)

۶ – ادّعای اجماعات وهمی

کسی که به کتاب های ابن تیمیه مراجعه کند پی به ادّعای اجماعاتی می برد که هرگز وجود خارجی نداشته است؛ از باب نمونه:

او می گوید: « ... من تفاسیری را که از صحابه نقل شده و احادیثی که از آنان روایت گشته و بیش از صد تفسیر بزرگ و کوچک را ملاحظه کردم، تا این ساعت نیافتم که یکی از صحابه حتی یک آیه از آیات صفات یا احادیث صفات را بر خلاف مقتضی و مفهوم معروف آن تأویل نماید».(۳)

این در حالی است که کتب تفسیر مملوّ از نقل تأویلات صحابه است. و کسی که می خواهد از آن ها مطّلع گردد باید به کتاب «الأسماء و الصفات» مراجعه کند که تمام تأویلات را ذکر کرده است.

دکتر بوطی می گوید: «صحیح نیست که بگوییم در بین سلف کسی که در تفسیر آیات صفات یا برخی از آن ها، قائل به تأویل نبوده است».(۴) آن گاه او اسامی برخی از سلف که صفات را تأویل کرده اند را، ذکر می کند.

مجسّمه و مشبّهه چنین وانمود کرده اند که مذهب سلف، عدم تأویل و حمل

۱- ۱۱۲. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ – ۲۹۵.

۲- ۱۱۳. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۳- ۱۱۴. تفسیر سوره نور، ابن تیمیه، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۴- ۱۱۵. السلفیّه، ص ۱۳۴.

نصوص بر ظواهر است و این اشاعره بوده انـد که صـفات را تأویل کرده و به تعطیلی کشانـده اند، و این شایعه ای بیش نیست؛ زیرا سـلف از صـحابه و تابعین معتقد به تأویل صفات بوده اند، و کسی که تفسیر طبری را مطالعه کند پی به این مطلب خواهد برد؛ از باب نمونه: طبری با سـندهای خود از ابن عباس در تفسیر آیه: { یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ(۱)} نقل کرده که «ساق» در این آیه به معنای شـدّت است؛ زیرا عرب می گوید: «کشف الحرب عن ساقها»؛ یعنی جنگ شدّت گرفت.(۲) و نیز آیه: { وَالسَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ(۳)} را به معنای «بنیناها بقوّه» گرفته است؛ یعنی دست را کنایه از قوّت گرفته است.(۴)

۷ - تضعیف مغرضانه روایات

ابن تیمیه روایاتی را که مخالف عقایـد و آرای اوست بـدون آن که سـندش را بررسـی کند، نسـبت جعل یا وضع به آن ها می دهد. اینک به یک مورد از آن ها اشاره می کنیم:

او می گویـد: «همچنین است حدیث: (هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی)؛ او - حضـرت علی علیه السـلام - سـرپرست هر مؤمنی بعد از مـن است. این حـدیث، دروغ بر رسـول خداصـلی الله علیه وآله است؛ بلکه او در حیـات و ممـاتش ولیّ هر مـؤمنی است، و هر مؤمنی نیز ولیّ او در زمان حیات و ممات است».(۵)

این در حالی است که بسـیاری از علمای عامه؛ همچون ترمذی، نسائی، ابن حبّان، حاکم نیشابوری، طیالسـی، احمد بن حنبل و دیگران از طریق جعفر بن سلیمان این حدیث را نقل کرده اند ... ».(۶)

البانی بعد از نقل حدیث «ولایت» می گوید: «سند آن حسن است و رجال آن رجال ثقات، بلکه رجال شیخین می باشند غیر از اجلح که همان ابن عبداللّه کندی است که در مورد او اختلاف شده است در «تقریب» صدوق شیعی معروفی شده است.

آن گاه می گوید: اگر کسی بگوید: راوی این شاهد شیعی است، و همچنین در سند

۱- ۱۱۶. سوره قلم، آیه ۴۲.

۲- ۱۱۷. تفسیر طبری، مجلّد ۵، جزء ۸، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۳- ۱۱۸. سوره ذاریات، آیه ۴۷.

۴- ۱۱۹. تفسیر طبری، ج ۲۷، ص ۷.

۵- ۱۲۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۶- ۱۲۱. ر.ک: سلسله الاحادیث الصحیحه، البانی، ج ۵، ص ۲۶۱.

اصل حدیث شیعی دیگری وجود دارد که جعفر بن سلیمان است، آیا این مسأله طعنی در حدیث به حساب نمی آید؟

او در جواب می گوید: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت به صدق و حفظ است، و اما مذهب اش بین او و بین پروردگارش می باشد و خداوند حساب رس او است. و لذا مشاهده می کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران از بسیاری از مخالفین که مورد وثوق بوده اند روایت نقل کرده اند؛ همچون خوارج و شیعه و دیگران ...

آن گاه می گوید: با این حال، من نمی دانم چرا ابن تیمیه این حدیث را تضعیف کرده است، و از نظر من وجهی برای آن نمی بینم جز سرعت و مبالغه داشتن در ردّ بر شیعه ... ».(۱)

۸ – انکار حقایق تاریخی

ابن تیمیه هنگامی که با حقایق تاریخی که مخالف با عقیده و مذهب او است برخورد می کند آن را به طور کلّی منکر می شود بدون آن که توجّهی به مسلّم بودن آن داشته باشد؛ از باب نمونه: او از آنجا که مخالف دعا کردن رو به قبر رسول خداصلی الله علیه وآله است، لذا درصدد برآمده تا قصه ای را که به مالك بن انس نسبت داده شده انکار نماید. و آن قصه از این قرار است:

خلیفه عباسی ابوجعفر منصور از مالك سؤال کرد: آیا می تواند رو به قبر شریف کرده و دعا نماید؟ مالك در جواب گفت: «لِمَ تصرف وجهک عنه وهو وسیلتك ووسیله أبیک آدم علیه الصلاه والسلام إلی اللّٰه تعالی یوم القیامه، بل استقبله واستشفع به فیشفعه اللّٰه»؛(۲) «چرا «روی خود را از پیامبرصلی الله علیه وآله بر میگردانی؛ در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم علیه الصلاه و السلام نزد خداوند متعال در روز قیامت است، بلکه رو به سوی او کن و او را شفیع خود قرار ده تا خداوند شفاعت او را بپذیرد.»

ابن تیمیه درباره این قصه می گوید: «این قصه ای است منکَر که احدی آن را نقل

۱- ۱۲۲. ر.ك: سلسله الاحادیث الصحیحه، البانی، ج ۵، ص ۲۶۱ – ۲۶۴.

۲- ۱۲۳. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶.

نکرده و به امام مالک دروغی نسبت داده شده است». با این که قاضی عیاض آن را با سند صحیح نقل کرده و گفته که آن را از تعدادی از ثقات مشایخش اخذ کرده است. وانگهی این که می گوید: کسی قائل به آن نشده. دروغی بیش نیست؛ زیرا مذهب مالک و احمد بن حنبل و شافعی استحباب استقبال قبر پیامبرصلی الله علیه وآله هنگام سلام دادن و دعا کردن است. این مطلب را در بحث «نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی» مورد بررسی قرار داده ایم.

۹ – نسبت دروغ بر مخالفان

ابن تیمیه به تبع مشایخ حنبلی خود، نسبت دروغ به مخالفان خود را تجویز کرده و به آن نیز عمل کرده است. اینک به نمونه هایی از این تهمت ها اشاره می کنیم.

ابن تیمیه می گوید: «رافضه کسانی هستند که نماز جمعه و جماعت به جای نمی آورند نه پشت سر اصحابشان و نه غیر از اصحابشان، و تنها پشت سر معصوم نماز می گذارند و حال آن که شخص معصوم نزد آن ها نیست».(۱)

و نیز می گوید: «رافضه اعتنایی به حفظ قرآن و شناخت معانی و تفسیر آن و طلب ادله ای که دلالت بر معنای آن داشته باشد ندارند، و نیز اعتنایی به حدیث رسول خداصلی الله علیه وآله و شناخت صحیح آن از باطل و بحث از معانی حدیث ندارند ... ».(۲)

و نیز می گوید: «و اما سایر حماقات شیعه این است که آنان کراهت دارند تا سخن به لفظ ده بگویند یا کاری انجام دهند که به تعداد ده باشد، حتّی ساختمان های خود را ده طبقه نمی سازند، و نیز با ده تنه درخت بنا نمی کنند و امثال این موارد؛ زیرا آنان با خوبان صحابه که همان ده نفری هستند که پیامبر بشارت بهشت به آن ها داده دشمن اند ... ».(۳)

به نظر می رسد که این تهمت ها احتیاج به پاسخ ندارد؛ زیرا هر کس که با شیعیان معاشرت داشته باشد پی به سخیف و بی اساس بودن این حرف ها می برد.

۱- ۱۲۴. منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۷۵.

۲- ۱۲۵. همان، ص ۱۶۳.

۳- ۱۲۶. همان، ج ۱، ص ۳۸.

ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنّت

ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنّت

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که نه تنها علمای شیعه، بلکه علمای اهل سنّت نیز ابن تیمیه را مورد حمله و جرح و طعن قرار داده اند. اینک به عبارات برخی از علمای عامه اشاره می کنیم:

۱ – ابن جُهْبُل

او می گوید: «ابن تیمیه ادّعا کرده آنچه را خدا و رسولش و سابقون اوّلون از مهاجرین و انصار گفته اند می گوید؛ در حالی که او مطالبی را می گوید که هرگز هیچ یک از آن ها را خدا و رسول و ... نگفته اند».(۱)

۲ – یافعی

او می گوید: «ابن تیمیه می گفت: خداوند بر روی عرش به طور حقیقی استوار است، و این که: او به حرف و صوت سخن می گوید. در دمشق و دیگر مناطق ندا داده شد که هر کس بر عقیده ابن تیمیه باشد مال و خونش حلال است. او مسائل عجیب و غریبی را ادّعا کرد که بر او انکار شد و به سبب آن او را حبس نمودند؛ زیرا آن ها مباین با مذهب اهل سنّت به حساب می آمد. او آن گاه قبایحی را می شمارد و بدترین آن ها را نهی زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله دانسته است.(۲)

ص:۶۱

۱– ۱۲۷. الحقائق الجلیّه، ص ۳۱ و ۳۲.

۲– ۱۲۸. مرآه الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.

۳ – ابوبکر حصینی

او می گوید: «پس بدان، من نظر کردم در سخن این خبیث که در قلب او مرض گمراهی است، کسی که به دنبال مشتبهات قرآن و سنّت به جهت ایجاد فتنه است. کسی که گروهی از عوام که خداوند اراده هلاک شان کرده او را متابعت کرده اند، در او اموری دیدم که قدرت بر نطق آن ندارم ...؛ زیرا در آن ها تکذیب پروردگار عالمیان است ... ».(۱)

۴ – ابوحیّان اندلسی

ابن حجر می گوید: «ابوحیان در ابتدا ابن تیمیه را تعظیم می کرد و او را با قصیده ای مدح کرده است، ولی بعدها از او انحراف پیدا کرده و در تفسیر صغیرش او را با بدی یاد کرده است و به او نسبت تجسیم داده است ... ».(۲)

زبیدی از سبکی نقل کرده که گفت: «کتاب العرش» ابن تیمیه از قبیح ترین کتاب های او است ... چون شیخ ابوحیان از آن مطلع شد، دائماً او را لعن می کرد تا از دنیا رفت؛ در حالی که قبل از آن او را تعظیم می نمود».(۳)

۵ – ابن حجر عسقلانی

او درباره این تیمیه می گوید: «او همین که فکر کرد مجتهد است بر کوچک و بزرگ علمای قدیم و جدید ایراد گرفت ... ».(۴)

مؤلّفین یا مناظره کنندگان در ردّ ابن تیمیه

عده زیادی از علمای اهل سنّت از عصر ابن تیمیه تا کنون در ردّ او کتاب تألیف کرده یا با او مناظره کرده اند. اینک به اسامی برخی از آنان می پردازیم:

۱ – قاضی محمّد بن ابراهیم بن جماعه شافعی.

۲ – قاضی محمّد بن حریری انصاری حنفی.

۳ – قاضی محمّد بن ابوبکر مالکی.

۴ – قاضی احمد بن عمر مقدسی حنبلی.

۵ – حافظ مجتهد تقی الدین سبکی (۷۵۶ ه.ق)، در «الاعتبار ببقاء الجنه و النار» و «الدره المضیئه» و ...

۶ – امام فقیه محمّد بن عمر بن مکّی، معروف به ابن مرحّل (۷۱۶ ه.ق).

۷ – امام حافظ صلاح الدین علایی (۷۶۱ ه.ق).

۸ – قاضی مفسر بدرالدین ابن جماعه (۷۳۳ ه.ق).

۱- ۱۲۹. دفع شبهه من شبّه و تمرّد، ص ۲۱۶.

۲- ۱۳۰. الدرر الکامنه، ج ۴، ص ۳۰۸.

۳- ۱۳۱. اتحاف الساده المتّقین، ج ۱، ص ۱۰۶.

۴- ۱۳۲. الدرر الکامنه، ج ۱، ص ۱۵۰.

۹ - امام احمد بن یحیی کلابی حلبی، معروف به ابن جُهْبُل (۷۳۳ ه.ق).

۱۰ - امام قاضی جلال الدین قزوینی.

۱۱ - قاضی کمال الدین ابن زملکانی (۷۲۷ ه.ق).

۱۲ - قاضی صفی الدین هندی (۷۱۵ ه.ق).

۱۳ - فقیه محدّث علی بن محمّد باجی شافعی (۷۱۴ ه.ق).

۱۴ - مورّخ فخر بن معلّم قرشی (۷۴۱ ه.ق)، در «نجم المهتدی و رجم المعتدی».

۱۵ - حافظ ذهبی (۷۴۸ ه.ق)، در «النصیحه الذهبیه».

۱۶ - مفسّر معروف ابوحیّان اندلسی (۷۴۵ ه.ق) در «النهر الماد».

۱۷ - ابن بطوطه (۷۷۹ ه.ق)، در «رحله ابن بطوطه».

۱۸ - فقیه تاج الدین سبکی (۷۷۱ ه.ق)، در «طبقات الشافعیه الکبری».

۱۹ - مورّخ ابن شاکر کتبی (۷۶۴ ه.ق)، در «عیون التاریخ».

۲۰ - عمر بن ابی الیمن لخمی فاکهی مالکی (۷۳۴ ه.ق)، در «الدرّه المختاره».

۲۱ - قاضی محمّد سعدی مصری اخنانی (۷۵۰ ه.ق)، در «المقاله المرضیه».

۲۲ - امام زواوی (۷۴۳ ه.ق).

۲۳ - جوزجانی حنفی (۷۴۴ ه.ق)، در «الابحاث الجلیّه فی الرّدّ علی ابن تیمیه».

۲۴ - ابن حجر عسقلانی (۸۵۲ ه.ق)، در «الدرر الکامنه فی اعیان المائه الثامنه» و «لسان المیزان» و ...

۲۵ - ولی الدین عراقی (۸۲۶ ه.ق)، در «الأجوبه المرضیه فی الردّ علی الأسئله المکیه».

۲۶ - فقیه مورّخ ابن قاضی شبهه شافعی (۸۵۱ ه.ق)، در «تاریخ ابن قاضی شبهه».

۲۷ - فقیه تقی الدین ابوبکر حصنی شافعی (۸۲۹ ه.ق)، در «دفع شبه من شَبّه و تمرّد».

۲۸ - ابن عرنه تونسی مالکی (۸۰۳ ه.ق).

۲۹ – علاء الدین بخاری حنفی (۸۴۱ ه.ق)، بنابر نقل ابن حجر در «الدرر الکامنه».

۳۰ – شیخ زروق فاسی مالکی (۸۹۹ ه.ق).

ص:۶۳

۳۱ – حافظ سخاوی (۹۰۲ ه.ق)، در «الاعلان بالتوبیخ لمن ذم التاریخ».

۳۲ – احمد بن محمّد وتری (۹۸۰ ه.ق) در «روضه الناظرین».

۳۳ – ابن حجر هیتمی (۹۷۴ ه.ق)، در «الفتاوی الحدیثیه» و «الجوهر المنظم».

۳۴ – شیخ ابن عراق دمشقی (۹۳۳ ه.ق).

۳۵ – جلال الدین دوانی (۹۲۸ ه.ق)، در «شرح العضدیه».

۳۶ – قاضی ابوعبداللّٰه مقری در «نظم اللآلی فی سلوک الأمالی».

۳۷ – محدّث محمّد بن علان صدیقی مکّی (۱۰۵۷ ه.ق) در «المبرد المبکی فی ردّ الصارم المنکی».

۳۸ – شیخ منافی شافعی (۱۰۲۹ ه.ق)، در «شرح الشمائل».

۳۹ – قاضی بیاضی حنفی، در «اشارات المرام من عبارات الامام».

۴۰ – شیخ خفاجی مصری حنفی (۱۰۶۹ ه.ق)، در «شرح الشفا».

۴۱ – مورّخ ابوالعباس احمد مقری (۱۰۴۱ ه.ق)، در «ازهار الریاض».

۴۲ – محمّد زرقانی مالکی (۱۱۲۲ ه.ق)، در «شرح المواهب اللدنیه».

۴۳ – شیخ عبدالغنی نابلسی (۱۱۴۳ ه.ق).

۴۴ – فقیه محمّد بن مهدی بن علی صیادی، مشهور به رواس (۱۲۸۷ ه.ق).

۴۵ – شیخ محمّد ابوالهدی صیادی (۱۳۲۸ ه.ق)در «قلاده الجوهر».

۴۶ – سلامه عزامی شافعی (۱۳۷۶ ه.ق)، در «البراهین الساطعه».

۴۷ – محمود خطّاب سبکی (۱۳۵۲ ه.ق) در «الدین الخالص» و ...

۴۸ – محمّد زاهد کوثری (۱۳۷۱ ه.ق) در «مقالات الکوثری».

۴۹ – مفتی مصطفی بن احمد شطی حنبلی دمشقی (۱۳۴۸ ه.ق)، در «النقول الشرعیه».

۵۰ – شیخ محمّد بخیت مطیعی، مفتی مصر (۱۳۵۴ ه.ق)، در «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد».

۵۱ – شیخ ابراهیم بن عثمان سمنودی مصری، در «نصره الامام السبکی برّد الصارم المنکی».

ص:۶۴

۵۲ – ابوحامد بن مرزوق، عالم مکه (۱۳۹۰ ه.ق)، در «برائه الأشعریین من عقائد المخالفین».

۵۳ – شیخ منصور محمّد عویس، در «ابن تیمیه لیس سلفیّاً».

۵۴ – شیخ ابوالفضل عبداللَّه بن صدیق غماری، در «اتقان الصنعه» و «الصبح السافر»

۵۵ – ابو الأشبال سالم بن جندان اندونزیایی در «الخلاصه الکافیه فی الاسانید العالیه».

۵۶ – فقیه عبداللَّه هروی حبشی، در «المقالات السنّیه» و «صریح البیان».

ابن قیّم، مروّج افکار ابن تیمیه

یکی از شاگردان مهمّ ابن تیمیه که به عنوان مروّج افکار او مطرح است، ابوعبداللَّه محمّد بن ابوبکر بن ایّوب بن سعد بن حریز، زرعی، دمشقی، حنبلی، معروف به ابن قیّم جوزیه می باشد.

جوزیه مدرسه ای بود که محیی الدین بن حافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمّد بکری حنبلی آن را در بازار قمح دمشق ساخته بود. و از آنجا که پدرش قیّم و سرپرست این مدرسه بود، لذا او را ابن قیّم جوزیه نامیدند.

او در سال ۶۹۱ ه.ق متولد شد و در سال ۷۱۲ ه.ق با ابن تیمیه ارتباط پیدا کرد و ملازم مجلس درس او شد. و فقه را نزد او آموخت و از او اخذ علم کرد ولی در تمام مسائل مقلّد کورکورانه او بود. لذا مذهب ابن تیمیه را یاری کرده و افکارش را در کتاب هایش تأیید نمود، اضافه بر آن سعی کرد تا افکار و عقاید استادش را در قالب برهان و استدلال درآورد.

لذا در عصر شیخ و استادش، ابن تیمیه از عقاید باطلش توبه داده شد، و نیز با او به زندان رفت ولی بعد از مرگ استادش رها شد. او به جهت اعتقاداتش سه بار به زندان رفت، خصوصاً به جهت این که همانند استادش حرکت به جهت زیارت ابراهیم خلیل علیه السلام را تحریم و منع نمود.

عبداللَّه هروی حبشی از ذهبی نقل کرده که گفت: « ... وقد حبس مده؛ لانکاره شدّ

الرحـال لزيـاره قبرالخليل - ابراهيم عليه السـلام -»؛[(۱)](#content_note_111_1) « ... او در مـدتی به جهت انکـار بـار بسـتن به جهت زيـارت قـبر خليل الرحمن محبوس شد.»

او نيز از ابن حجر در «الدرر الكامنه» نقل می كند كه گفت: «غلب عليه حبّ ابن تيميه حتی كان لايخرج عن شيی ء من اقواله، بل ينتصـر له فی جميع ذلک، وهو الّذی هذّب كتبه ونشـر علمه. واعتقل مع ابن تيميه بعد ان أهين وطيف به علی جمل مضـروباً بالـدرّه، فلمّـا مات أخرج عنه ... »؛[(۲)](#content_note_111_2) «محبّـت ابن تيميه بر او غلبه كرد به حـدّی كه از هيـچ يـک از اقـوال او نمی گـذشت و مخالفت نمی نمود، بلكه در تمام موارد او را ياری می كرد. و او كسـی بود كه كتاب های ابن تيميه را تهـذيب كرده و علم او را منتشـر می ساخت. ابن قيّم با ابن تيميه زنـدانی شـد، بعد از آن كه مورد اهانت قرار گرفت، او را سوار بر شتری كردند و در حالی كه تازيانه می زدند دور گرداندند. و چون ابن تيميه مرد او را رها كردند ... ».

ص:۶۶

۱- ۱۳۳. المقالات السنيه، ص ۴۳ به نقل از او.

۲- ۱۳۴. همان، به نقل از ابن حجر.

دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت صلی الله علیه و سلم علیهم السلام رحمهما الله

دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت صلی الله علیه و سلم علیهم السلام رحمهما الله

کمتر کسی است که کتاب های ابن تیمیه - به خصوص منهاج السنه - را مطالعه کند و پی به نصب و عداوت و دشمنی او نسبت به اهل بیت پیامبرعلیهم السلام نبرد. ما در این بحث برای اثبات این مطلب به ذکر نمونه هایی از این موارد می پردازیم:

۱ - مخالفت با نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت علیهم السلام

۱ - مخالفت با نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمیه از جهاتی با نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت علیهم السلام مخالفت کرده است و بر فرض نزول، آن را فضیلتی برای اهل بیت نمی شمارد. اینک به شبهات او پاسخ می گوییم:

الف) کسی با پیامبرصلی الله علیه وآله مساوی نیست!!

ابن تیمیه می گوید: «هیچ کس مساوی با رسول خداصلی الله علیه وآله در فضایل نیست، نه علی ونه غیر او».(۱)

پاسخ

اوّلاً: ما تابع نصّ هستیم. از این آیه و ادله قطعی دیگر چنین استفاده می شود که امام علی علیه السلام در تمام کمالات و قابلیّت ها همانند رسول خداصلی الله علیه وآله است، و لذا اگر قرار بود بعد از ایشان پیامبری باشد جز امام علی علیه السلام کسی دیگر قابلیت این مقام را نداشت. ولی قرار نیست که بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله پیامبری دیگر باشد.

ثانیاً: در روایتی صحیح السند از پیامبرصلی الله علیه وآله آمده است که خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «من از خدا چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را از خداوند برای تو درخواست

۱- ۱۳۵. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲.

نمودم. و از خداوند چیزی درخواست ننمودم مگر آن که خدا به من عطا نمود. جز آن که به من خبر داده شد که بعد از تو پیامبری نخواهد بود».(۱)

و نیز پیامبرصلی الله علیه وآله مطابق حدیث صحیح السند فرمود: « ... علیّ منّی وأنا منه، وهو ولیّکم بعدی»؛(۲) «علیّ از من و من از اویم و او ولیّ شما بعد از من است.»

ب) عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات!

او نیز می گوید: «انفس» در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد بلکه مقصود به آن نزدیکان و اقرباء انسان است. آن گاه بر مدعای خود به آیاتی استشهاد می کند که در آن ها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد؛ از قبیل: { لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً}؛(۳) «چرا هنگامی که این [تهمت] را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود [و کسی که همچون خود آن ها بود] گمان خیر نبردند.» (۴)

پاسخ

اوّلاً: در برخی از آیات بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده است، و لذا نمی توان در همه جا ادّعا کرد که انفس به معنای اقرباء است.

خداوند متعال می فرماید: { يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ ناراً}؛(۵) «ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید.» و نیز می فرماید: { الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ ؛(۶) «کسانی که به خویشتن و خانواده شان زیان رسانده اند.» در مورد آیه مباهله نیز این چنین است؛ جز آن که در این دو آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده است ولی در آیه مباهله مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته است؛ یعنی امام علی علیه السلام به منزله پیامبرصلی الله علیه وآله در جمیع فضایل است، نه این که نفس پیامبر باشد.

ثانیاً: مستفاد از آیه مباهله آن است که خداوند پیامبرش را خطاب کرده می فرماید:

۱- ۱۳۶. کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.

۲- ۱۳۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۳ و ۱۵۱.

۳- ۱۳۸. سوره نور، آیه ۱۲.

۴- ۱۳۹. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.

۵- ۱۴۰. سوره تحریم، آیه ۶.

۶- ۱۴۱. سوره زمر، آیه ۱۵؛ سوره شوری، آیه ۴۵.

ای محمّد! خود را برای مباهله بیاور. و پیامبر در آن موقف علی علیه السلام را برای مباهله آورد. و این که شخصی نفس شخص دیگر باشد سه احتمال دارد:

۱ – عینیت و اتحاد حقیقی حتی در جسمیّت: این معنا قطعاً باطل است؛ زیرا ما معتقد به حلول نیستیم و نیز پیامبرصلی الله علیه وآله و امام علی علیه السلام را به لحاظ جسمی یکی نمی دانیم.

۲ – اتحاد در شؤونات و فضایل به جز آنچه که استثناء شده است.

۳ – تنها مجانست در قرابت و نزدیکی.

معنای دوم و سوم از معانی مجازی برای کلمه نفس است، ولی ما باید به دو جهت کلمه انفس را بر معنای دوم حمل کنیم نه سوم:

جهت اوّل این که: معنای دوم اقرب به معنای حقیقی که همان وحدت از جمیع جهات است می باشد و مطابق آنچه در علم بلاغت گفته شده، لفظ باید بر قریب ترین معانی به معنای حقیقی حمل شود.

جهت دیگر این که: قرائن بسیاری وجود دارد که مؤید معنای دوم است نه سوم، که از آن جمله عبارت است از:

اوّل – حدیث منزلت: پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أنت منّی بمنزله هارون من موسی الّا أنّه لا نبیّ بعدی»؛(۱) «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می باشی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.»

دوّم – بخاری از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت منّی وأنا منک»؛(۲) «تو از من و من از توام.»

سوّم – ابن مسعود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «علی بن ابی طالب همانند روح من است که در جسدم می باشد».(۳)

۱– ۱۴۲. صحیح بخاری.

۲– ۱۴۳. همان، ج ۵، ص ۲۲، باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام.

۳– ۱۴۴. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۸.

چهارم – و نیز خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «ما سألت اللّه لی شیئاً الّا سألت لک مثله ... »؛(۱) «از خدا برای خود چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را برای تو تقاضا نمودم.»

ج) کفایت دعای پیامبرصلی الله علیه وآله!!

ابن تیمیه نیز می گوید: «این که این چهار نفر را پیامبرصلی الله علیه وآله همراه خود آورد مقصود اجابت دعا نبوده؛ زیرا دعای پیامبرصلی الله علیه وآله به تنهایی کافی بود».(۲)

پاسخ

اوّلاً: اگر چنین بود چرا خداوند تعالی از پیامبر خود خواست تا از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. و اگر وجود آن ها در مباهله دخیل نبود احتیاجی به چنین دعوتی نبود، خصوصاً آن که در آخر می فرماید: { ثُمَّ نَبْتَهِلْ } ؛ «سپس همگی با هم مباهله کنیم.»

ثانیاً: حرف ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا مطابق برخی از روایات پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «إذا أنا دعوت فأمّنوا»؛ «هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید ... ».(۳) و این خود دلالت بر این دارد که آمین آن ها در اجابت دعای پیامبر بی تأثیر نبوده است.

د) عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!!

او نیز می گوید: «کلمه { أَنْفُسَنا } اختصاص به علی علیه السلام ندارد؛ زیرا به صیغه جمع آمده است».(۴)

پاسخ

اوّلاً: قبلًا در آیه (ولایت) به اثبات رساندیم که عرب به جهاتی از جمله تعظیم لفظ جمع را بر مفرد به کار می برد و در قرآن نیز چنین استعمالی را زیاد مشاهده می کنیم.

ثانیاً: تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که هر کدام از دو دسته مباهله کننده سزاوار است که خواص از اهل بیت خود را بیاورد، خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.

۱- ۱۴۵. کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.

۲- ۱۴۶. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ – ۱۳۰.

۳- ۱۴۷. تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۷۵.

۴- ۱۴۸. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ – ۱۳۰.

ه) مقصود از «انفسنا»، شخص پیامبرصلی الله علیه وآله است!!

او همچنین می گوید: «مقصود از { أَنْفُسَنا} شخص پیامبرصلی الله علیه وآله است؛ یعنی هنگام مباهله باید خود و فرزندان و زن های خود را بیاورید».(۱)

پاسخ

اوّلاً: این توجیه اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق روایات صحیحه، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای مباهله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که مصداق { أَبْناءَنا} بود، و نیز حضرت زهراعلیها السلام را که مصداق { نِساءَنا} بود، و نیز حضرت علی علیه السلام را که مصداق { أَنْفُسَنا} بود، آورد. و اگر مقصود از { أَنْفُسَنا} خود پیامبر بوده است، چرا پیامبرصلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را با خود به همراه آورد؟

ثانیاً: با این فرض، لازم می آید که بین داعی و مدعو اتحاد باشد؛ یعنی دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند که این قطعاً باطل است؛ زیرا هیچگاه انسان خودش را دعوت نمی کند.

ثالثاً: در صورت درست بودن این احتمال، لازم می آید که کلمه { أَنْفُسَنا وأَنْفُسَكُمْ ، در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبرصلی الله علیه وآله داخل در جمله { تَعالَوْا نَدْعُ }است.

و اگر کسی بگوید که انسان گاهی خود را نیز دعوت می کند؛ مثلاً عرب می گوید: «دعوت نفسی إلی کذا»؛ «من خودم را به فلان چیز دعوت کردم.»

در جواب این اشکال می گوییم:

ما در این جهت مناقشه نمی کنیم که دعوت خود خود نیز صحیح است، ولی نمی توان این نوع استعمال را حقیقی دانست. مضافاً به این که برخی تصریح کرده اند که انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند بلکه دیگری را می خواند مگر آن که مجازاً چنین باشد.(۲)

مضافاً به این که این اشکال در حقیقت اجتهاد در مقابل نصوص صحیح است که مقصود از { أَنْفُسَنا} را امام علی علیه السلام می داند. گرچه ما منکر شمول پیامبرصلی الله علیه وآله در کلمه { أَنْفُسَنا} نیستیم.

۱- ۱۴۹. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.

۲- ۱۵۰. حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶۳۴.

حاکم نیشابوری به سند صحیح از جابر قصه ورود عاتب و سید و شرفیاب شدن محضر رسول خداصلی الله علیه وآله را نقل کرده و در آخر آن می گوید: « ... و در حقّ آن ها نازل شد { تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَكُمْ ... }. آن گاه جابر می گوید: مراد از { أَنْفُسَنا وَأَنْفُسَكُمْ ، رسول اللّه و علی است و مراد از { أَبْناءَنا} حسن و حسین است و مقصود از { نِساءَنا }فاطمه می باشد».(۱)

۲ – توجیه آیه تطهیر

۲ – توجیه آیه تطهیر

ابن تیمیه می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله دعا کرد تا خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این دلالت بر عصمت ندارد ... ».(۲)

پاسخ

اوّلاً: پیامبرصلی الله علیه وآله مستجاب الدعوه است و اگر دعا کرده به طور قطع اجابت شده است.

ثانیاً: فایده دعا، استمرار تطهیر و اذهاب رجس در آینده است؛ همان گونه که در تفسیر { اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ } گفتیم.

ثالثاً: ممکن است که دعا، بالا ـ رفتن مرتبه و درجات خلوص و عمق گرفتن و رسوخ کردن اذهاب رجس و در نتیجه، تطهیر اهل بیت را در بر داشته باشد.

رابعاً: مطابق برخی از روایاتی که ذکر شده، دعای پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از نزول آیه تطهیر بوده است.(۳)

او همچنین می گوید: اراده خداوند در آیه تطهیر، متضمّن تحقّق مراد نیست، بلکه گاهی اراده می کند چیزی را که تحقق نمی یابد؛ خداوند متعال می فرماید: { وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ(۴)}؛ در حالی که برخی توبه می کنند و برخی نمی کنند. خداوند اراده کرده که مردم را از شرک پاک کند، ولی بعضی می خواهند که بر شرک باقی بمانند.(۵)

۱- ۱۵۱. درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.
۲- ۱۵۲. منهاج السنه، ج ۳، ص ۴.
۳- ۱۵۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.
۴- ۱۵۴. سوره نساء، آیه ۲۷.
۵- ۱۵۵. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۰.

آن گاه می گوید: مقصود از «رجس» در آیه، شرک است، همانند قول خداوند: { فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثانِ و ما می دانیم که خداوند از اهل بیت پیامبرعلیهم السلام شرک و خباثت را دور کرده است، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد.(۱)

پاسخ

اوّلاً: اراده در آیه { وَاللَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ تشریعی است نه تکوینی؛ از همین رو به عموم مردم توجّه دارد، برخلاف اراده در مورد آیه تطهیر که به قرائنی - که ذکر شد - خصوصاً روایاتی که نصّ در نزول آیه در پنج تن بود، اراده تکوینی است نه تشریعی وگرنه شامل افرادی خاص نمی شد.

ثانیاً: در آیه { فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثانِ مقصود از رجس مشخص شده است؛ زیرا بعد از آن با کلمه «من» بیانیه مقصود از رجس، خصوص شرک معرفی شده است؛ خصوصاً آن که خطاب در { فَاجْتَنِبُوا} عموم مشرکین است. بر خلاف آیه تطهیر که الف و لام { الرِّجْسَ در آن برای جنس بوده و عموم مراتب رجس که از آن جمله گناه، اشتباه، خطا و سهو است را نیز شامل می شود.

۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار

۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار

ابن تیمیه می گوید: «این کلام «أنا المنذر، وبک یا علیّ یهتدی المهتدون» را نمی توان به پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت داد؛ زیرا ظاهر قول، این است که هدایت فقط به توسط علی علیه السلام است نه پیامبرصلی الله علیه وآله؛ در حالی که هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی گوید ... ».(۲)

و نیز می گوید: «خداوند تعالی محمّدصلی الله علیه وآله را هادی قرار داده و فرموده { إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم حال چگونه شما کسی را هادی قرار می دهید که در قرآن به چنین صفتی توصیف نشده است؟» (۳)

پاسخ

این اشکال از سوء فهم و عناد ابن تیمیه سرچشمه گرفته است؛ زیرا همه قبول داریم که پیامبرصلی الله علیه وآله هادی امام علی علیه السلام و همه امت در زمان حیات خود می باشد

ص:۷۳

۱- ۱۵۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۱.

۲- ۱۵۷. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۳.

۳- ۱۵۸. همان.

ولی علی علیه السلام هادی امت بعد از حیات رسول خداصلی الله علیه وآله است. و این صریح حدیث صحیح السند است که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «بک یهتدی المهتدون من بعدی»، که مع الأسف ابن تیمیه کلمه «بعدی» را یا ندیده و یا از آن تجاهل کرده است.

ایراد دیگر

او همچنین می گوید: «ظاهر جمله «بک یهتدی المهتدون» این است که هر کس از امت محمّد هدایت یافت به توسط علی بوده است، و این دروغی آشکار است؛ زیرا بسیاری از مردم به پیامبر ایمان آورده و هدایت یافتند و وارد بهشت شدند؛ در حالی که سخنی از علی علیه السلام نشنیدند. و بیشتر کسانی که به پیامبرصلی الله علیه وآله ایمان آوردند و به او هدایت یافتند در هیچ چیز به علی هدایت نیافتند. و نیز کشورها و شهرهایی فتح شد و مردم آن ها ایمان آورده و هدایت یافتند، بدون این که از علی چیزی شنیده باشند، بلکه همگی به توسط صحابه غیر از او هدایت یافتند. پس چگونه جایز است این جمله را قبول کنیم که پیامبرصلی الله علیه وآله فرموده است: بک یهتدی المهتدون؟».(1)

پاسخ

اوّلاً: همان گونه که در جواب اشکال قبل اشاره شد در حدیث چنین آمده که امام علی علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله تنها هدایت گر به حقّ و حقیقت است و این منافات ندارد که در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله هر دو مشترکاً و با رهبری رسول خداصلی الله علیه وآله هدایت گر امت باشند.

ثانیاً: چه کسی گفته که تمام کسانی که در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از وفات آن حضرت ایمان آورده اند از امام علی علیه السلام بهره نبرده اند. ما در بحث سفینه در جواب ابن تیمیه مفصّل به این موضوع پرداخته ایم.

ثالثاً: چه کسی گفته که هر کس از غیر راه امام علی علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله هدایت یافته، به هدایت حقیقی و واقعی هدایت یافته است؟ مطابق این حدیث هدایت واقعی تنها از راه امام علی علیه السلام است.

۱- ۱۵۹. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۳.

۴ – تضعیف دلالت آیه ولایت

۴ – تضعیف دلالت آیه ولایت

ابن تیمیه می گوید: «بین وِلایت (به کسر واو) و وَلایت (به فتح واو) تفاوت است، ولایتی که در این نصوص آمده، ضد عداوت است که به فتح واو است نه به کسر واو که به معنای امارت است و این افراد نادان بین وَلایت و وِلایت تفاوتی نمی نهند. لفظ ولیّ و ولایت غیر از لفظ والی است، و چون آیه درباره ولایت تمام مؤمنان است و همه مؤمنان ولایت به معنای امارت را ندارند، پس ولایت به معنای امارت نیست».(۱)

پاسخ

اوّلاً: برخی دانشمندان لغت و ادبیات، تفاوتی بین معنای ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) نمی نهند؛ مانند فیومی، سیبویه، زجاج و فراء.

فرّاء می گوید: «ولایت را به فتح واو و کسر واو در هر دو معنای دوستی و سرپرستی شنیده ایم».(۲)

ثانیاً: در بررسی دلالت آیه بر امامت حضرت علی علیه السلام اشاره کردیم که متبادر از لفظ «ولیّ» همان معنای سرپرستی است؛ هرچند به کمک قرائن باشد.

ثالثاً: اثبات کردیم که این آیه تنها مربوط به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و روایات متواتر بر این مطلب دلالت دارد، و هرگز ارتباطی به تمام مؤمنان ندارد تا به این جهت در معنای ولایت تصرف کنیم که شامل همه مؤمنان شود.

۵ – تضعیف شأن نزول آیه مودّت

۵ – تضعیف شأن نزول آیه مودّت

ابن تیمیه در این باره می گوید: «سوره شورا بدون شک مکّی است و قبل از ازدواج علی با فاطمه بوده است و لذا قبل از ولادت حسن و حسین نازل شده است».(۳)

پاسخ

اوّلاً: برای تشخیص این که آیه ای مکّی است یا مدنی، از دو راه می توان بررسی کرد:

الف) ملاحظه مضمون آیه؛ به این نحو که بگوییم: هر آیه ای که درباره توحید

۱– ۱۶۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۵ و ۶.

۲- ۱۶۱. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷.
۳- ۱۶۲. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷.

و معارف عقلی و انتقاد از بت پرستی و دعوت به ایمان به خدا و روز رستاخیز و جریان های امت های پیشین و مشابه این امور است، در غالب موارد مکّی به حساب می آید؛ زیرا در آن عصر تنها مسائلی که احتیاج به ذکر آن ها بود همین قبیل مسائل است. ولی آیاتی که مربوط به شؤون نظام اسلامی و جهاد و مناظرات با یهود و نصارا و احکام شرعی و نظام اجتماعی بوده، غالباً مدنی به حساب می آید. در مورد آیه «مودّت» با مراجعه به مضمون آن پی خواهیم برد که تناسب آن با نزول در مدینه است.

ب) رجوع به نصوصی که در مورد آیه از طرف علما وارد شده است. و در مورد سوره شورا مشاهده می کنیم که مفسران می گویند: سوره شورا مکّی است به جز چهار آیه از آن، که اوّل آن ها آیه { قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى }است.

قرطبی می گوید: سوره شورا بنا بر قول حسن و عکرمه و عطا و جابر، مکّی است. و ابن عباس و قتاده گفته اند: به جز چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است که یکی از آن ها { قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ ... } می باشد.(۱)

ابوحیان از ابن عباس نقل می کند که سوره شورا مکّی است، به جز چهار آیه آن از { قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً ... } تا آخر چهار آیه، که در مدینه نازل شده است.(۲)

شوکانی(۳) و آلوسی(۴) و ... نیز همین مطلب را نقل کرده اند.

این نکته قابل توجّه است که بدانیم، قرآن کریم به اتفاق دانشمندان بر حسب ترتیب نزول جمع آوری نشده است، و لذا اغلب سوره های مکّی از آیات مدنی خالی نبوده و نیز اکثر سوره های مدنی از آیات مکّی خالی نیست. و اگر سوره ای را مکّی یا مدنی می نامند تابع این است که اغلب آن سوره دارای چه نوع آیه ای و در کجا نازل شده است. برای روشن شدن موضوع به نمونه هایی اشاره می کنیم:

۱- ۱۶۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱.

۲- ۱۶۴. البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۰۷.

۳- ۱۶۵. فتح القدیر، ج ۴، ص ۵۲۴.

۴- ۱۶۶. روح المعانی، ج ۲۵، ص ۱۰.

الف) سوره عنکبوت مکّی است، مگر ده آیه از اوّلش که مدنی است.(۱)

ب) سوره کهف مکّی است، مگر هفت آیه از اوّلش که مدنی است.(۲)

ج) سوره مریم مکّی است، الّا آیه سجده و آیه { وَإِنْ مِنْکُمْ إِلّا وارِدُها}.(۳)

د) سوره حجّ مکّی است، مگر آیه { وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ .(۴)

ثانیاً: بر فرض که آیه «مودّت» مکّی باشد ولی این مستلزم آن نیست که مودّت محصور بر خویشاوندان موجود گردد بلکه شامل کسانی نیز می گردد که بعد از نزول آیه متولّد می شوند و دارای شرایط موجودین هستند؛ یعنی آیه شامل هر شخص معصوم از امامان اهل بیت عترت و طهارت می شود.

نظیر این آیه، آیه وصایت است. خداوند تعالی می فرماید { یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلادِکُمْ }که شامل هم اولاد موجود در زمان نزول آیه می شود و هم اولادی که بعداً متولّد می شوند.

ابن تیمیه در ادامه اشکال سابق خود می گوید: «دلیل این مطلب این است که خداوند نفرمود: الّا الموده لذوی القربی، بلکه فرمود: { إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ، و اگر مقصود خداوند خویشاوندان پیامبرصلی الله علیه وآله بود، باید للقربی یا لذوی القربی می گفت، همان گونه که در آیه خمس فرمود: { وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وللِرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی .(۵)

پاسخ

با مراجعه به کتب تفسیر پی خواهیم برد که مفسرین درصدد پاسخ از این سؤال برآمده و جواب آن را داده اند.

زمخشری می گوید: «اگر گفته شود: چرا گفته نشد: الّا موده القربی، یا گفته نشد: الّا الموده للقربی؟ و به طور کلّی { إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی معنایش چیست؟ در جواب می گوییم: در این آیه، اهل بیت محلّ و مکان مودّت و مقرّ آن قرار گرفته اند. از باب مثال عرب می گوید: «لی فی آل فلانٍ موده»، برای من در آل فلان مودّت است. مقصود

۱- ۱۶۷. جامع البیان، ج ۲۰، ص ۸۶.
۲- ۱۶۸. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۴۶.
۳- ۱۶۹. اتقان سیوطی ج ۱ ص ۱۶.
۴- ۱۷۰. تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۱.
۵- ۱۷۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ – ۲۷.

آن است که من آنان را دوست دارم و آنان مکان و محلّ حبّ من هستند. در مورد آیه { فِی متعلّق به مودّت نیست، بلکه متعلّق به محذوف است؛ مثل این که می گوییم: «مال در کیسه است». و تقدیر آن این چنین است: «إلّا الموده ثابته فی القربی» مگر مودّتی که در خویشاوندان رسول ثابت است».(۱)

همین تفسیر از فخررازی(۲) و ابو حیان(۳) و نیشابوری(۴) و ابو السعود(۵) نیز رسیده است.

ابن تیمیه در ادامه می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله هرگز درخواست اجری نمی کند؛ زیرا تنها اجر و مزد او بر خداوند است. آری بر مسلمانان است که به ادلّه دیگر او را دوست بدارند، ولی موالات و دوستی ما نسبت به اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله هیچگاه مزد و اجر پیامبر به حساب نمی آید».(۶)

پاسخ

در مورد مسأله اجر و مزد رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله چهار نوع آیه وجود دارد:

۱ - آیاتی که اجر و مزد پیامبرصلی الله علیه وآله را بر خداوند می داند:

خداوند متعال از قول حضرت نوح علیه السلام می فرماید: { إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ * وَما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلّا عَلی رَبِّ الْعالَمِینَ ؛(۷) «مسلّماً من برای شما پیامبری امین هستم. تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. من برای این [دعوت] هیچ مزدی از شما نمی طلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.»

و از زبان حضرت هودعلیه السلام می فرماید: { یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی أَ فَلا تَعْقِلُونَ ؛(۸) «ای قوم من! من از شما برای این [رسالت]پاداشی نمی طلبم، پاداش من تنها بر کسی است که مرا آفریده است، آیا نمی فهمید.»

از زبان حضرت صالح نیز همین تعبیر نقل شده است.(۹)

۱- ۱۷۲. تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲- ۱۷۳. التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۷.

۳- ۱۷۴. البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۱۶.

۴- ۱۷۵. تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳.

۵- ۱۷۶. تفسیر ابو السعود، ج ۸، ص ۳۰.

۶- ۱۷۷. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷.

۷- ۱۷۸. سوره شعراء، آیه ۱۰۷ و ۱۰۹.

۸- ۱۷۹. سوره هود، آیه ۵۱.

۹- ۱۸۰. سوره شعراء، آیه ۱۴۳ - ۱۴۵.

۲ - از برخی آیات استفاده می شود که بازگشت مزد به خود مردم است. خداوند متعال در جایی دیگر خطاب به پیامبرش کرده می فرماید: { قُلْ ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ ؛(۱) «بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شما است.»

۳ - نوع سوّم آیه ای است که در آن خداوند اجر و مزد رسالت پیامبر را «راهی به سوی خدا قرار دادن» معرّفی کرده است. خداوند متعال می فرماید: { قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلّا مَنْ شاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا}؛(۲) «بگو: من در برابر آن [ابلاغ آیین خدا]هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند [این پاداش من است].»

در این آیه اجر و پاداشی که استثنا شده عمل مسلمانان است؛ یعنی انتخاب راه به سوی خداوند. گرچه در این آیه مستثنا ذات است ولی مقصود به آن مشیّت و خواست اوست.

۴ - نوع چهارم نیز همین آیه مورد بحث؛ یعنی آیه مودّت است که در آن سخن از اجر و مزد رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله به میان آمده و آن را «موده فی القربی» دانسته است.

با تأمّل در این چهار دسته آیه به این نتیجه می رسیم که حکم اوّلی در رسالت انبیا آن است که از مردم بابت رسالت و دعوت خود، نفع و بهره و مزدی نخواهند، بلکه اجر و مزد خود را تنها از خدا بخواهند.

و اگر در آیه «مودّت» به اجر و مزد اشاره شده، این در واقع درخواست چیزی است که نفعش به خود مردم باز می گردد. لذا فرمود: بگو: هر چیزی را که به عنوان اجر و مزد از شما خواستم نفعش به خود شما باز می گردد.

حال چگونه نفع مودّت خویشاوندان پیامبرصلی الله علیه وآله به خود مردم باز می گردد، از دو راه می توان آن را اثبات نمود:

الف) از آنجا که اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله به حکم آیات و روایات دیگر، از خطا و اشتباه معصومند، لذا مودّت و ارتباط با آن ها انسان را از سرچشمه زلال معارف آنان بهره مند

۱- ۱۸۱. سوره سبأ، آیه ۴۷.

۲- ۱۸۲. سوره فرقان، آیه ۵۷.

می سازد و در نتیجه به حق و حقیقت و سنّت واقعی پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده، از معارف والای قرآن کریم بهره مند خواهد شد.

ب) محبّت و مودّت، نیروی مرموز درونی است که انسان را به سوی محبوب می کشاند و لذا درصدد برمی آید که به او اقتدا کرده، او را الگوی خود قرار دهد. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آنجا که مظهر همه خوبی هایند لذا مودت آنان انسان را به خوبی ها و عمل به آن جذب می کند، پس نفع مودت خویشان پیامبرصلی الله علیه وآله به خود انسان باز می گردد.

و امّا این که مراد از آیه { مَنْ شاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا }چیست؟ در جواب می گوییم: مراد از آن همان مستثنای در آیه ۲۳ از سوره شورا است؛ یعنی همان مودت خویشان رسول است؛ زیرا همان گونه که قبلاً اشاره شد مودت و محبّت حقیقی جدای از اطاعت و متابعت نیست، و اطاعت از آن ها همان عمل به دستوراتی است که انسان را در راه مستقیم قرار داده و به سوی خدا می رساند. نتیجه این که مودت خویشان پیامبرصلی الله علیه وآله در حقیقت همان برگرفتن راه برای رسیدن به خداوند است. و لذا مشاهده می کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر احادیث، امر به تمسّک به عترت خود نموده است.

۶ - تضعیف ذیل حدیث ثقلین

۶ - تضعیف ذیل حدیث ثقلین

ابن تیمیه می گوید: عبارت «وعترتی فانّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» را ترمذی ذکر کرده است. در این مورد از احمد سؤال شد، وی و عده ای دیگر آن را تضعیف کرده و گفته اند: صحیح نیست.(۱)

پاسخ

۱ - ظاهر عبارت ابن تیمیه آن است که ذیل حدیث را فقط ترمذی نقل کرده؛ در حالی که چنین نیست؛ بلکه عده ای از بزرگان اهل سنّت؛ از قبیل: ابن اسحاق، احمد بن حنبل، ترمذی، بزار، نسائی، ابویعلی، طبری، اسفرائینی، بغوی، ابن الانباری،

۱- ۱۸۳. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

ابن عقده، جعابی، طبرانی، ذهبی، حاکم نیشابوری، ثعلبی، ابونعیم، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و برخی دیگر نیز نقل کرده اند.

۲ - این که می گوید: عده ای ذیل حدیث را تضعیف کرده اند. دروغ محض است؛ زیرا اگر این چنین بود، چرا ابن تیمیه اسامی آنان را نقل نمی کند، به رغم این که در جاهای مختلف رجزخوانی می کند. اگر او اسم یک نفر از آنان را نقل می کرد، ما با مراجعه به کتاب او به صحّت و سقم آن پی می بردیم.

۷ - توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»

۷ - توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»

ابن تیمیه می گوید: «حدیث در صحیح مسلم فقط دلالت بر امر به تمسک به کتاب خدا دارد، ولی در حقّ عترت تنها به تذکر دادن به اهل بیت خود اکتفا کرده است، لذا سه بار می فرماید: «أذکّرکم اللّه فی أهل بیتی» و به تمسک آن ها امر نکرده است».(۱)

پاسخ

۱ - مسلم، حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده است و او از آنجا که از عبداللّه بن زیاد می ترسید، حدیث را به تمامه نقل نکرده؛ بلکه امر به تمسک به عترت را از آن حذف کرده است. دلیل آن این است که زید بن ارقم در موارد دیگر حدیث را نقل کرده و در ذیل آن، حدیث را به طریق مشهور آورده که در آن به تمسک به عترت امر شده است و مسلم، مع الأسف در ذیل حدیث زید بن ارقم نیاورده است.

فهم علمای اهل سنّت از ثقلین

الف) سندی از بزرگان محدّثان اهل سنّت، در شرح روایت مسلم می گوید: «در این حدیث، پیامبرصلی الله علیه وآله از قرآن و اهل بیت علیهم السلام به «ثقلین» تعبیر می کند. «ثقل» شی ء نفیسی است که باید حفظ شود و واضح است که اهل بیت، افراد نفیس و ارزشمندی اند که باید حفظ شوند؛ همان گونه که کتاب خدا این چنین است؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله بین آن دو جمع کرده است و ما می دانیم که عمده این اوصاف برای قرآن به افاده علوم الهی و احکام شرعی باز می گردد. همین اوصاف در مورد اهل بیت علیهم السلام نیز به دلیل

۱- ۱۸۴. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

مرجعیت شان در علوم الهی و احکام شرعی موجود است. و مؤید آن، این است که پیامبرصلی الله علیه وآله مردم را در ابتدا از رسیدن مرگش آگاه می کند و بعد می فرماید: من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم. از اینجا استفاده می شود که پیامبرصلی الله علیه وآله بر کتاب و عترت به عنوان خلیفه و جانشین خود در معارف الهی و احکام شرعی وصیت کرده است. سندی آن گاه می گوید: این آن معنایی است که از ظاهر حدیث استفاده می شود، بلکه با مراجعه به روایات دیگر پی می بریم که آن روایات نیز همین معنا را تأیید می کند؛ زیرا در آن ها به طور صریح امر به تمسک به کتاب و عترت شده است، خصوصاً در حدیثی که احمد بن حنبل نقل کرده، عین عبارات مسلم آمده است، ولی با اضافه ذیلی در آن به تمسکِ عترت امر شده است ... ».(۱)

ب) تفتازانی بعد از نقل حدیث می گوید: «از این حدیث به خوبی استفاده می شود که اهل بیت بر تمام مردم - چه عالم و چه غیر عالم - برتری دارند ... آیا نمی بینی که چگونه پیامبرصلی الله علیه وآله آنان را با کتاب خداوند متعال مقرون ساخته، در این که تمسک به آن دو، انسان را از ضلالت نجات خواهد داد. تمسک به کتاب به این معنا است که به آنچه از علم وهدایت در آن است، اخذ کرده و به آن عمل نماییم. هم چنین است عترت ... ».(۲)

ج) شوکانی نیز در ردّ کسانی که معتقدند آل پیامبرصلی الله علیه وآله همه امّتند، می گوید: «از حدیث ثقلین - که در صحیح مسلم و دیگر کتاب ها آمده - خلاف این مطلب استفاده می شود؛ زیرا اگر مقصود از آن تمام امّت باشد لازم می آید که مردم به خود تمسک کنند که این معنا قطعاً باطل است».(۳)

د) محب الدین طبری بابی را در «ذخائر العقبی» با عنوان «باب فضل اهل البیت و الحثّ علی التمسک بهم و بکتاب اللّٰه عزّوجلّ و الخلف فیهما بخیر» مطرح کرده و در ذیل آن، حدیث ثقلین را از سنن ترمذی و صحیح مسلم نقل کرده است.(۴)

۱- ۱۸۵. دراسات اللبیب فی الاسوه الحسنه بالحبیب، ص ۲۳۱ - ۲۳۷.

۲- ۱۸۶. شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳- ۱۸۷. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۲۸.

۴- ۱۸۸. ذخائر العقبی، ص ۱۶.

۲ - حدیث ثقلین با سندی که ترمذی نقل کرده و در آن امر به تمسّک به اهل بیت علیهم السلام شده، به طرق مختلفی رسیده که عده زیادی از علمای اهل سنّت آن را تصحیح نموده اند.

ناصرالدین البانی امام وهابیان در حدیث، بعد از نقل حدیث ترمذی به سند خود از زید بن ارقم - که در آن به تمسک به کتاب و عترت امر کرده است - می گوید: «حدیث صحیح السند است».(۱) وی حدیث را در کتاب «صحیح الجامع الصغیر» نیز تصحیح نموده است.(۲)

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل حدیث ثقلین - که در آن مردم را به تمسک به کتاب و عترت امر و تشویق کرده - می گوید: «سند حدیث صحیح است».(۳)

همچنین عدّه ای دیگر حدیث را با همین مضمون - که امر به تمسک به کتاب و عترت در آن باشد - نقل کرده و تصحیح نموده اند؛ همانند: ابن حجر هیثمی،(۴) بویصری،(۵) یعقوب بن سفیان فسوی،(۶) قندوزی حنفی(۷) و محمود شکری آلوسی(۸). که آلوسی می گوید: «حدیث ثقلین نزد فریقین اهل سنّت و شیعه ثابت است». بنابر نقل متقی هندی در «کنزالعمال»،ابن جریر طبری نیز حدیث را تصحیح نموده است.(۹)

جلال الدین سیوطی در مسند امام علی علیه السلام از محاملی در کتاب «الامالی» نقل می کند که او نیز حدیث ثقلین را تصحیح نموده است.(۱۰)

حسن بن علی سقاف شافعی بعد از نقل حدیث ثقلین از سنن ترمذی می گوید: «حدیث از حیث سند صحیح است».(۱۱)

۱- ۱۸۹. صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳، ح ۳۷۸۸.

۲- ۱۹۰. صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۴۲ ح ۲۴۵۷.

۳- ۱۹۱. المطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۵، ح ۳۹۷۲.

۴- ۱۹۲. الصواعق المحرقه، ج ۲، ص ۴۲۸.

۵- ۱۹۳. اتحاف الخیره المهره، ج ۹، ص ۲۷۹.

۶- ۱۹۴. المعرفه و التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۶.

۷- ۱۹۵. ینابیع الموده، ج ۱ ص ۱۲۰، رقم ۴۵.

۸- ۱۹۶. مختصر التحفه، ص ۵۲.

۹- ۱۹۷. کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۱۶۵۰.

۱۰- ۱۹۸. مسند علی علیه السلام، ص ۱۹۲، ح ۶۰۵۰.

۱۱- ۱۹۹. صحیح صفه صلاه النبی صلی الله علیه وآله، ص ۲۹.

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث با لفظ لزوم تمسک به کتاب و عترت و ختم آن به حدیث غدیر، می گوید: «حدیث از حیث سند مطابق شرط بخاری و مسلم صحیح است، اگرچه آن دو نفر حدیث را نقل نکرده اند».(۱)

ابن کثیر می گوید: «به سند صحیح ثابت شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در خطبه خود در غدیر خم فرمود: "إنّی تارک فیکم الثقلین" ... ».(۲)

همو بعد از نقل حدیث ثقلین با سند نسائی می گوید: «شیخ ما ذهبی فرموده: این حدیث از حیث سند صحیح است».(۳)

هیثمی بعد از نقل حدیث با مضمون «لزوم تمسک به کتاب و عترت» می گوید: «حدیث را طبرانی در «معجم الکبیر» نقل کرده و رجال آن همگی ثقه اند».(۴)

جمال الدین قاسمی می گوید: در سند صحیح ثابت شده که پیامبرصلی الله علیه وآله در خطبه خود فرمود: "انّی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب اللَّه و عترتی" ... ».(۵)

سمهودی شافعی می گوید: «طبرانی حدیث را در معجم الکبیر با سندی نقل کرده که تمام رجال آن ثقه اند».(۶)

ازهری نیز بعد از نقل حدیث ثقلین می گوید: «محمّد بن اسحاق می گوید: این حدیث حسن صحیح است».(۷)

۸ – تضعیف حدیث غدیر

۸ – تضعیف حدیث غدیر

ابن تیمیه می گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاه فعلیّ مولاه) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و طایفه ای از اهل علم به حدیث، نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده اند ... ».(۸)

۱- ۲۰۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ۴۵۷۶.

۲- ۲۰۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۲.

۳- ۲۰۲. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۸.

۴- ۲۰۳. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰.

۵- ۲۰۴. محاسن التأویل، ج ۱۴، ص ۳۰۷.

۶- ۲۰۵. جواهر العقدین، ص ۲۳۶.

۷- ۲۰۶. تهذیب اللغه، ج ۲، ص ۲۶۴.

۸- ۲۰۷. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۱۹.

پاسخ

اوّلاً: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحّت آن نموده است.

ثانیاً: کسی را نمی شناسیم که در این حدیث نزاع کرده باشد، اگر کسی می بود حتماً ابن تیمیه نام او را می برد.

ثالثاً: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت، خصوصاً علی بن ابی طالب علیهم السلام وارد شده به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است، این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح می کند که وی در تضعیف احادیث سرعت داشته است، بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد.(۱)

در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و یا بهتر بگوییم: خصومت با اهل بیت علیهم السلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضایل و مقامات اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی علیه السلام برآمده است.

۹ – تکذیب ذیل حدیث غدیر

۹ – تکذیب ذیل حدیث غدیر

ابن تیمیه می گوید: «جمله (اللّهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله) به اتفاق اهل معرفت به حدیث، دروغ است».(۲)

پاسخ

اوّلاً: چگونه ابن تیمیه ادّعای اتفاق اهل معرفت به حدیث بر کذب آن کرده؛ در حالی که بسیاری از بزرگان محدثین اهل سنّت آن را نقل کرده اند؛ از قبیل:

– احمد بن حنبل.(۳)

– نسائی.(۴)

– ابن ابی شیبه.(۵)

ص:۸۵

۱– ۲۰۸. سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۱۷۵۰.

۲– ۲۰۹. منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۵.

۳– ۲۱۰. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲.

۴– ۲۱۱. سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۵۴.

٥- ٢١٢. المصنف، ج ۶، ص ٣۶۶ و ٣۶٨.

- ابن حبّان.(۱)

- طبرانی.(۲)

- بزار.(۳)

- ضیاء مقدسی.(۴)

- حاکم نیشابوری.(۵)

- ابن ابی عاصم.(۶)

- ابن ماجه.(۷)

آیا این افراد از محدّثین اهل سنّت نیستند؟ آیا این افراد به پیامبرصلی الله علیه وآله دروغ نسبت داده اند؟

ثانیاً: افرادی همچون ابن حبّان، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند صحیح این ذیل را نقل کرده یا تصریح به صحت سند آن نموده اند.

ثالثاً: ناصرالدین البانی حدیث غدیر را با ذیلش در کتاب «سلسله الأحادیث الصحیحه» آورده و آن را از طرق مختلف تصحیح نموده است. او در آخر می گوید: «وقتی این مطلب را دانستی پس این را نیز بدان که انگیزه من در آزاد گذاردن قلم درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را تضعیف کرده است. و گمان کرده که دروغ است، و این به نظر من از مبالغات او است که در نتیجه تسریعش در تضعیف احادیث پدید آمده است، قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و دقت نظر در آن ها بنماید».(۸)

بدین جهت است که ابن حجر در «لسان المیزان» در ترجمه ابن مطهّر حلّی رحمه الله

ص:۸۶

۱- ۲۱۳. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶.

۲- ۲۱۴. المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳- ۲۱۵. مسند بزار، ج ۲، ص ۱۳۳ و ۲۳۵ و ج ۳، ص ۳۵.

۴- ۲۱۶. المختاره، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۵- ۲۱۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸.

۶- ۲۱۸. السنه، ج ۲، ص ۵۶۶.

۷- ۲۱۹. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵.

۸- ۲۲۰. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۴، ص ۳۴۶.

می گوید: «من ابن تیمیه را چنین یافتم که در ردّ احادیثی که ابن مطهّر نقل کرده، بسیار و بی نهایت بر آن ها حمله می کند، گرچه معظم آن ها از موضوعات و روایات واهی است!! ولی در ردیّه خود بر احادیث، بسیاری از احادیث خوب را که در حال تصنیف کتابش به یاد نداشته، رد نموده است؛ زیرا به جهت گستردگی محفوظاتش تنها بر آنچه در سینه داشته اتّکا کرده است، و حال آن که انسان نسیان کار است. و چه بسیار از مبالغه ای که در توهین کلام رافضی داشته او را احیاناً به تنقیص علیّ کشانده است. ولی این ترجمه گنجایش واضح کردن آن ها و ذکر نمونه هایی از آن را ندارد».(۱)

۱۰ – تکذیب حدیث «مؤاخاه»

۱۰ – تکذیب حدیث «مؤاخاه»

ابن تیمیه می گوید: «احادیث مؤاخاه و عقد اخوت بین علی و پیامبرصلی الله علیه وآله تماماً موضوع و جعلی است و پیامبر با هیچ کس عقد اخوت نبسته است و نیز بین هیچ مهاجری و بین ابوبکر و عمر و بین انصاری با انصاری عقد اخوت نبسته است».(۲)

پاسخ

اوّلاً: با مراجعه به کتب اهل سنّت پی به کذب بودن ادّعای ابن تیمیه می بریم. اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ – ترمذی به سند خود از عبداللَّه بن عمر نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله بین اصحابش عقد اخوت بست. علی علیه السلام گریان خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خداصلی الله علیه وآله! بین اصحابت عقد اخوّت بستی ولی بین من و کسی عقد اخوت نبستی؟ رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرتی.(۳)

۲ – نسائی به سندش از عباد بن عبداللَّه نقل کرده که علی رضی الله عنه فرمود: «أنا عبداللَّه وأخو رسول اللَّه، وأنا الصدیق الأكبر لا یقولها بعدی إلّا كاذب ... »؛(۴) «من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدّیق اکبرم، کسی این ادّعا را پس از من جز دروغگو نمی کند ... ».

۳ – ابن عساکر به سندش از انس بن مالك نقل کرده که گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله

۱– ۲۲۱. لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲– ۲۲۲. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۵۹ – ۳۶۱.

۳– ۲۲۳. الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۳۸.

۴– ۲۲۴. خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۳.

شنیدم که خطاب به علی علیه السلام می فرمود: «أنت أخی فی الدنیا والآخره»؛(۱) «تو برادر منی در دنیا و آخرت.»

۴ - احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت أخی وصاحبی»؛(۲) «تو برادر و مصاحب منی.»

۵ - حاکم نیشابوری به سندش از عبداللّه بن عمر نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله عقد اخوّت بین اصحابش بست. بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف عقد اخوّت بست. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: آیا راضی نمی شوی ای علی! از این که من برادر تو باشم؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری ای رسول خدا! آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت.(۳)

۶ - متقی هندی از امام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «پیامبرصلی الله علیه وآله عقد اخوت بین عمر و ابوبکر، و بین حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه، و بین عبداللّه بن مسعود و سعد بن مالک، و بین من و خودش، بست».(۴)

ثانیاً: ابن تیمیه در تضعیف و نسبت جعل به این احادیث دادن تنها بوده و هیچ کس با او همراهی نکرده است. و این مطلبی است که علمای اهل سنّت نیز بر آن تصریح کرده اند.

ثالثاً: این حدیث را ده ها نفر از علمای اهل سنّت در کتب حدیثی و تاریخی و تفسیری خود نقل کرده اند. چگونه ممکن است آن را به جعل و کذب نسبت داد. اشخاصی همچون ترمذی، نسائی، ابن ماجه، حاکم نیشابوری، ابن عبد البر، ابن کثیر، احمد بن حنبل، و ... آن را در کتب روایی خود ثبت کرده اند، چگونه می توان این گونه افراد را که نزد اهل سنّت از جلالت فوق العاده ای برخوردارند متّهم به نقل حدیث کذب و جعلی کرد؟

۱- ۲۲۵. تاریخ امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- ۲۲۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- ۲۲۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴.

۴- ۲۲۸. منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۵.

رابعاً: زرقانی مالکی می گوید: «احادیث بسیاری درباره عقد اخوّت بین پیامبرصلی الله علیه وآله و علی علیه السلام رسیده و ترمذی آن را نقل کرده و تحسین نموده و نیز حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و تصحیح نموده است ... ».(۱)

خامساً: برخی از بزرگان اهل سنّت در مقابل ابن تیمیه ایستاده و تضعیف و ردّ او را جواب داده اند؛ از آن جمله ابن حجر در «فتح الباری» است. او بعد از نقل اشکال ابن تیمیه که گفته است: «تشریع مؤاخاه به جهت ارفاق بر یکدیگر و تألیف قلوب مردم نسبت به یکدیگر است و این درباره پیامبرصلی الله علیه وآله با هیچ کس معنا ندارد» می گوید: «این توجیه در حقیقت ردّ یک نصّ است به قیاس».(۲)

۱۱ - تضعیف حدیث «عمّار»

۱۱ - تضعیف حدیث «عمّار»

در نقل متواتر از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «تقتل عماراً الفئه الباغیه»؛ «عمار را گروه ظالم خواهند کشت.»

ابن تیمیه می گوید: «فههنا للناس أقوال: منهم من قدح فی حدیث عمار»؛(۳) «در اینجا برای مردم اقوالی است؛ از جمله آنان کسی است که در حدیث عمار اعتراض وارد کرده است.»

او در جایی دیگر درباره این حدیث می گوید: «فبعضهم ضعّفه»؛(۴) «برخی از افراد آن را تضعیف کرده اند.»

مقصود از حدیث عمار گفتار نبوی در حق اوست که فرمود: «ای عمار! تو را گروه ظالم خواهند کشت». که مقصود گروه معاویه است.

پاسخ

اوّلاً: ایشان ذکر نکرده که چه کسانی این حدیث را تضعیف کرده اند، چرا اسم این افراد را ذکر نمی کند؟

۱- ۲۲۹. شرح المواهب اللدنیّه، ج ۱، ص ۲۷۳.
۲- ۲۳۰. فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۷.
۳- ۲۳۱. منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۴.
۴- ۲۳۲. همان، ص ۲۰۸.

ثانیاً: حدیث عمار حدیثی است ثابت و متواتر که ۲۴ نفر از صحابه آن را نقل کرده اند. حافظ سیوطی نیز در کتاب «الخصائص الکبری» به تواتر آن تصریح نموده است.(۱)

و هم چنین حافظ لغوی مرتضی زبیدی در «لفظ اللآلی» و مناوی در شرح جامع الصغیر سیوطی و دیگران این حدیث را متواتر می دانند.(۲)

ابن عبدالبرّ در «الاستیعاب» در ترجمه عمار می گوید: «وتواترت الآثار عن النبیّ صلی الله علیه وآله انّه قال: "تقتل عماراً الفئه الباغیه" وهذا من إخباره بالغیب وإعلام نبوّته صلی الله علیه وآله وهو من أصحّ الأحادیث»؛(۳) «اخبار متواتر از پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده که فرمود: " عمار را گروه ظالم خواهند کشت " و این از خبرهای غیبی و نشانه های نبوت آن حضرت است و از صحیح ترین احادیث به حساب می آید.»

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «فائده: روی حدیث (تقتل عماراً الفئه الباغیه) جماعه من الصحابه منهم قتاده بن النعمان کما تقدم، وأمّ سلمه عند مسلم وأبوهریره عند الترمذی، وعبداللَّه بن عمرو بن العاص عند النسائی وعثمان بن عفان وحذیفه وأبوایّوب وأبورافع وخزیمه بن ثابت ومعاویه وعمرو بن العاص وأبوالیسر وعمار نفسه. وکلّها عند الطبری وغیره. وغالب طرقها صحیحه أو حسنه. وفیه عن جماعه آخرین یطول عدّهم. وفی هذا الحدیث علم من إعلام النبوه وفضیله ظاهره لعلیّ ولعمّار، وردّ علی النواصب الزاعمین أنّ علیّاً لم یکن مصیباً فی حروبه»؛(۴) «فائده: حدیث (تقتل عماراً الفئه الباغیه) عمار را گروه ظالم خواهند کشت، را جماعتی از صحابه از آن جمله قتاده بن نعمان نقل کرده اند آن گونه که گذشت. و نیز ام سلمه نزد مسلم، و ابوهریره نزد ترمذی و عبداللَّه بن عمرو بن عاص نزد نسائی، و عثمان بن عفان، و حذیفه و ابوایّوب و ابو رافع و خزیمه بن ثابت

۱- ۲۳۳. الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲- ۲۳۴. لفظ اللآلی، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۶۶.

۳- ۲۳۵. الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۱.

۴- ۲۳۶. فتح الباری، ج ۱، ص ۵۴۳.

و معاویه و عمرو بن عاص و ابو الیسر و خود عمار این حدیث را نقل کرده اند. و تمام این احادیث نزد طبری و دیگران موجود است. و غالب طرق آن صحیح یا حسن است. و در این حدیث نشانه ای از نشانه های نبوت و فضیلتی ظاهر برای علی و عمار است. و نیز ردّی است بر افراد ناصبی که گمان کرده اند علی در جنگ هایش بر حق نبوده است.»

این عبارت ابن حجر تعریض به ابن تیمیه است که به حضرت علی علیه السلام در مورد جنگ هایش اعتراض کرده است.

ثالثاً: بخاری در صحیح خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «ویح عمّار تقتله الفئه الباغیه یدعوهم إلی الجنّه ویدعونه إلی النار»؛(۱) «واه بر عمار! او را گروه ظالم خواهند کشت او آنان را به بهشت دعوت می کند ولی آن ها او را به جهنم می خوانند.»

بخاری در بابی دیگر این حدیث را این گونه نقل می کند: « ... یدعوهم إلی اللّه ویدعونه إلی النار»؛(۲) « ... او آنان را به سوی خدا دعوت می کند ولی آنان او را به سوی دوزخ می خوانند.»

ابن حبّان در صحیح خود از امّ سلمه نقل کرده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «تقتل عمّاراً الفئه الباغیه»؛(۳) «عمار را گروه ظالم خواهند کشت.»

و نیز از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ویح ابن سمیّه تقتله الفئه الباغیه یدعوهم إلی الجنّه ویدعونه إلی النار»؛(۴) «واه بر فرزند سمیه - عمار - گروه ظالم او را خواهند کشت، او آنان را به بهشت دعوت می کند ولی آنان او را به دوزخ می خوانند.

ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «ودلّ حدیث (تقتل عمّاراً الفئه الباغیه) علی أنّ علیّاً کان المصیب فی تلك الحروب، لأنّ أصحاب معاویه قتلوه ... »؛(۵) «حدیث " می کشد عمار را گروه ظالم " دلالت دارد بر این که علی در آن جنگ ها بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه عمّار را به قتل رساندند.»

۱- ۲۳۷. صحیح بخاری، کتاب الصلاه، باب التعاون فی بناء المسجد.

۲- ۲۳۸. همان، کتاب الجهاد و السیر، باب مسح الغبار.

۳- ۲۳۹. الاحسان به ترتیب صحیح ابن حبّان، ج ۹، ص ۱۰۵.

۴- ۲۴۰. همان، ج ۸، ص ۲۶۰ و ج ۹، ص ۱۰۵.

۵- ۲۴۱. فتح الباری، ج ۱۳، ص ۸۵ و ۸۶.

۱۲ – ردّ حدیث «ولایت»

۱۲ – ردّ حدیث «ولایت»

ابن تیمیه می گوید: «ومثل قوله: (أنت ولیّ کلّ مؤمن بعدی) فأنّ هذا موضوع باتفاق أهل المعرفه بالحدیث»؛(۱) «و مثل گفتار پیامبرصلی الله علیه وآله که (خطاب به حضرت علی علیه السلام) فرمود: (تو سرپرست هر مؤمن بعد از من می باشی)این حدیث به اتفاق اهل معرفت به حدیث جعلی است.»

او در جایی دیگر می گوید: «وکذلک قوله: (هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی) کذب علی رسول اللَّه»؛(۲) «و همچنین است گفتار پیامبرصلی الله علیه وآله (او – علی علیه السلام – سرپرست هر مؤمنی بعد از من است) این دروغ بر رسول خداصلی الله علیه وآله است.»

پاسخ

اوّلاً: این حدیث را ترمذی در سنن خود نقل کرده و می گوید: این حدیث حسن است.(۳) و نیز نسائی در «الخصائص» و احمد بن حنبل در «المسند» و در «فضائل الصحابه» آن را نقل کرده اند.(۴)

ابن حبّان نیز این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و آن را تصحیح نموده است.(۵)

حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه»؛(۶) «این حدیث صحیحی است که مطابق با شرط مسلم است؛ گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.» و ابن حجر در «الاصابه» بعد از نسبت دادن آن به ترمذی می گوید: «إسناده قوی»؛(۷) «سند آن قوی است.»

ثانیاً: ناصرالدین البانی نیز این حدیث شریف را در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» حدیث شماره ۲۲۲۳ نقل کرده و سعی بلیغ در تصحیح سند آن نموده است.

او بعد از نقل برخی از سندها می گوید: «اگر کسی اشکال کند که اجلح که در برخی از سندها آمده شیعی است و نیز در سند دیگر جعفر بن سلیمان وجود دارد که او نیز شیعی است، آیا این باعث طعن در حدیث نیست؟

۱- ۲۴۲. منهاج السنه، ج ۳، ص ۹.

۲- ۲۴۳. همان، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳- ۲۴۴. سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.

۴- ۲۴۵. خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷؛ فضائل الصحابه، ج ۳، ص ۶۰۵.

۵- ۲۴۶. الاحسان به ترتیب صحیح ابن حبّان، ج ۹، ص ۴۲.

۶- ۲۴۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۰.

۷- ۲۴۸. الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۹.

در جواب می گوییم: هرگز؛ زیرا اعتبـار در روایت حـدیث به صـدق و حفـظ است، و مـذهب را خودش و خـدای خودش می داند، او حسابگر است. و لذا مشاهده می کنیم که صاحب صـحیح بخاری و مسـلم و دیگران، حدیث بسیاری از مخالفین امثال خوارج و شیعه و دیگران را تخریج کرده اند ...

و نیز این حدیث مورد تصـحیح ابن حبّان است، با آن که راوی آن در کتاب ابن حبان جعفر بن سـلیمان است، کسـی که تشیع داشته و در آن نیز غالی بوده است. و حتی بنابر تصریح او در کتاب «الثقات» او بغض شیخین را داشته است ... (۱)

علاوه بر این که حدیث فوق به صورت متفرّق از طرق دیگر نیز نقل شده که در سـند آن شـیعه وجود ندارد؛ همانند جمله «إنّ عليّاً منّي وأنا منه» که در «صحیح بخاری» حدیث ۲۶۹۹ نقل شده است ...

و امری که جای تعجّب بسیار دارد این است که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب این حدیث در «منهاج السنه» (۲) داشته؛ همان گونه که نسـبت به حدیث قبل داشـته است ... من وجهی در تکذیب او نسبت به این حدیث نمی بینم جز آن که بگویم او در ردّ بر شیعه سرعت به خرج می داده و مبالغه داشته است. خداوند از گناه ما و گناه او بگذرد». (۳)

۱۳ – تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

۱۳ – تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

ابن تیمیه می گویـد: «وحـدیث ردّ الشـمس له قـد ذکره طائفه کالطحاوی والقاضـی عیاض وغیرهما، وعدّوا ذلك من معجزات النبيّ صـلی الله علیه وآله، ولكن المحققون من أهل العلم والمعرفه بالحـدیث یعلمون أنّ هذا الحدیث كذب موضوع كما ذكره ابن الجوزی فی كتـابه الموضوعات»؛ (۴) «و حـدیث ردّ شـمس برای حضـرت را طـائفه ای همچون طحـاوی و قاضـی عیاض و دیگران ذکر کرده اند و آن را از معجزات پیامبرصلی الله علیه وآله دانسته اند، ولی محققان از اهل

۱- ۲۴۹. الثقات، ج ۶، ص ۱۴۰.

۲- ۲۵۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳- ۲۵۱. سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۲۲۲۳.

۴- ۲۵۲. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۸۶.

علم و شناخت به حدیث می دانند که این حدیث دروغ و جعلی است، آن گونه که ابن جوزی در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است.»

پاسخ

این حدیث را برخی از افرادی که مورد اعتماد نزد اهل سنّتند تصحیح کرده اند.

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «وروی الطحاوی والطبرانی فی الکبیر والحاکم والبیهقی فی الدلائل عن اسمآء بنت عمیس انّه دعا لمّا نام علی رکبه علیّ ففاتته صلاه العصر، فردت الشمس حتی صلّی علیّ ثمّ غربت. وهذا ابلغ فی المعجزه، وقد اخطأ ابن الجوزی بایراده فی الموضوعات. وکذا ابن تیمیه فی کتاب الردّ علی الروافض فی زعم وضعه. واللَّه العالم»؛(۱) «طحاوی و طبرانی در "المعجم الکبیر" و حاکم و بیهقی در "الدلائل" از اسماء بنت عمیس نقل کرده اند که پیامبرصلی الله علیه وآله چون بر زانوی علی علیه السلام خوابید و نماز عصر او فوت شد، حضرت صلی الله علیه وآله دعا کرد و خورشید برگشت تا این که علی علیه السلام نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب نمود. و این در معجزه رساتر است. و به طور حتم ابن جوزی خطا کرده که این حدیث را در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است. و نیز ابن تیمیه هم خطا کرده که در کتاب ردّ بر روافض گمان کرده که این حدیث جعلی است، و خدا داناتر است.»

ابن جوزی در وجه تضعیف این حدیث می گوید: «راویان در این حدیث اضطراب کرده اند و در حدیث اسماء دختر عمیس فضیل بن مرزوق وجود دارد که ضعیف است. و برای آن طریق دومی است که در آن عبدالرحمن بن شریک وجود دارد. ابوحاتم گفته: او در حدیث سست است و نیز در سند آن ابوالعباس ابن عقده وجود دارد که رافضی است و به دروغ نسبت داده شده است. و در حدیث ابوهریره نیز داوود بن فراهیج است که ضعیف می باشد».(۲)

جواب این تضعیف را سیوطی در کتاب «النکت البدیعات» داده است. او می گوید: «فضیل ثقه و صدوق است، و مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان کتب سته به جز بخاری به حدیث او احتجاج کرده اند و ابن شریک را غیر از ابی حاتم دیگران توثیق کرده اند. و بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» از او روایت نقل کرده است. و ابن عقده

ص:۹۴

۱- ۲۵۳. فتح الباری، ج ۶، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲- ۲۵۴. الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۵۵ - ۳۵۷.

از بزرگان حفّاظ است که مردم او را توثیق نموده اند. و او را به جز عصری متعصّب کسی دیگر تضعیف نکرده است. و جماعتی از علما از آن جمله قاضی عیاض تصریح به تصحیح آن کرده اند».(۱)

جالب توجّه آن که حافظ ابن الصلاح و بعد از او دیگر حفاظ تصریح به تساهل ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» کرده اند، به حیثی که بسیاری از احادیث صحیح و ثابت را در آن کتاب آورده و بر روی آن رمز ضعف را گذاشته است.

۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

ابن تیمیه می گوید: «وکذلک قوله: (وسدّ الأبواب کلّها إلّا باب علیّ)، فإنّ هذا ممّا وضعته الشیعه علی طریق المقابله»؛(۲) «و همچنین است گفتار رسول خداصلی الله علیه وآله (و ببندید تمام درها را به جز درب خانه علی) این حدیث از جمله احادیثی است که شیعه به جهت مقابله با عامه وضع کرده است.»

پاسخ

در پاسخ ابن تیمیه کلامی از ابن حجر نقل می کنیم که در ردّ ابن جوزی در مورد این حدیث است. او می گوید: «وفی هذا اقدام علی ردّ الاحادیث الصحیحه بمجرد التوهم»؛(۳) «و در این کار اقدامی بر ردّ احادیث صحیح السند به مجرّد توهّم است.»

او بعد از آن که طرق این حدیث را برمی شمارد، می گوید: «فهذه الطرق المتظافره من روایات الثقات تدلّ أنّ الحدیث صحیح دلاله قویّه ... »؛(۴) «پس این طرق آشکار از روایات افراد ثقه دلالت دارد بر این که این حدیث دلالت قوی داشته و صحیح است.»

حافظ سیوطی می گوید: «قول ابن الجوزی فی هذا الحدیث أنّه باطل وأنّه موضوع، دعوی لم یستدل علیها إلّا بمخالفه الحدیث الّذی فی الصحیحین، ولاینبغی الاقدام علی الحکم بالوضع إلّا عند عدم امکان الجمع. ولایلزم من تعذّر الجمع فی الحال انّه لایمکن بعد ذلک؛ لأنّ فوق کلّ ذی علم علیم وطریق الورع فی مثل هذا ان لایحکم علی الحدیث بالبطلان، بل

۱- ۲۵۵. النکت البدیعات، ص ۲۹۴.

۲- ۲۵۶. منهاج السنه، ج ۳، ص ۹؛ الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۵.

۳- ۲۵۷. القول المسدّد، ص ۲۶.

۴- ۲۵۸. همان، ص ۳۱.

يتوقّف فيه إلى ان يظهر لغيره ما لم يظهر له. وهذا الحديث من هذا الباب، هو حديث صحيح مشهور له طرق متعدده كل طريق منها على انفراد لاتقصر عن رتبه الحسن، ومجموعها مما يقطع بصحته على طريقه كثير من أهل الحديث. وامّا كونه معارضاً لما في الصحيحين فغير مسلّم ليس بينهما معارضه»؛(۱) «گفتار ابن جوزی درباره این حدیث که می گوید: حدیث باطل و جعلی است. ادّعایی است که بر آن دلیلی اقامه نکرده، جز آن که می گوید: این حدیث مخالف با حدیثی است که در صحیحین آمده است. ولی سزاوار نیست که انسان اقدام بر حکم به جعلی بودن حدیثی کند مگر در صورتی که جمع آن امکان پذیر نباشد. و لازم نیست که اگر الآن جمع کردن امکان ندارد بگوییم بعداً هم ممکن نیست؛ زیرا فوق هر صاحب علمی عالمی دیگر است. و طریق ورع در مثل این موارد این است که انسان بر آن حدیث حکم به بطلان نکند بلکه در آن توقف نماید تا برای دیگری ظاهر شود آنچه که برای او ظاهر نشده است. و این حدیث از این قبیل است. حدیثی است صحیح و مشهور دارای طرق متعددی است و هر طریق آن به طور جداگانه کمتر از مرتبه حسن نیست. و مجموع طرق آن می تواند انسان را به قطع به صحتش بر طریق بسیاری از اهل حدیث برساند. و اما این که این حدیث معارض با حدیثی است که در صحیحین آمده، قبول نداریم؛ زیرا بین این دو معارضه وجود ندارد.»

۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»

۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»

ابن تیمیه می گوید: «وحدیث (أنا مدینه العلم وعلیّ بابها) اضعف واوهی، ولهذا انّما یعدّ فی الموضوعات وان رواه الترمذی وذکره ابن الجوزی، وبیّن ان سائر طرقه موضوعه، والکذب یعرف من نفس المتن»؛(۲) «و حدیث (من مدینه علم و علی دروازه آن است)، ضعیف تر و سست تر است، و لذا در زمره احادیث جعلی شمرده شده است، گرچه آن را ترمذی روایت کرده ولی ابن جوزی آن را ذکر کرده و بیان نموده که تمام طرقش جعلی است و دروغ بودن آن از خود متن نیز شناخته می شود.»

۱- ۲۵۹. اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه، ج ۱، ص ۳۴۷.

۲- ۲۶۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸؛ مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰.

پاسخ

حافظ سیوطی درباره این حدیث می گوید: «قلت: حدیث علیّ اخرجه الترمذی و الحاکم، وحدیث ابن عباس اخرجه الحاکم والطبرانی، وحدیث جابر اخرجه الحاکم ... والحاصل انّه ینتهی بطرقه إلی درجه الحسن المحتج به، ولایکون ضعیفاً فضلاً عن ان یکون موضوعاً ... »؛(1) «من می گویم: حدیث علی علیه السلام را ترمذی و حاکم نقل کرده، و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی، و حدیث جابر را حاکم نقل نموده است ... حاصل این که این حدیث به تمام طرقش منتهی به درجه حسن می شود که قابل احتجاج به آن است. و لذا ضعیف نمی باشد تا چه رسد به این که جعلی باشد ... ».

ابن حجر درباره این حدیث می گوید: «وهذا الحدیث له طرق کثیره فی مستدرک الحاکم اقلّ احوالها ان یکون للحدیث اصل، فلاینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع»؛(2) «برای این حدیث در مستدرک حاکم طرق بسیاری است که کمترین احوال آن این است که برای این حدیث اصلی است، و لذا سزاوار نیست که بر آن اسم وضع و جعل اطلاق شود.»

۱۶ – تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»

۱۶ – تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام»

ابن تیمیه می گوید: «وامّا قوله: قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: (اقضاکم علیّ) والقضآء یستلزم العلم والدین، فهذا الحدیث لم یثبت ولیس له اسناد تقوم به الحجه»؛(3) «و امّا گفتار حلّی که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: (علی در قضاوت از تمام شما برتر است) و قضاوت مستلزم علم و دیانت می باشد، این حدیث ثابت نمی باشد و دارای سندی نیست که به واسطه آن حجّت تمام گردد.»

پاسخ

اوّلاً: صحابه و در رأس آن ها عمربن خطّاب به علم و قضاوت حضرت علی اعتراف داشته اند. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت: «اقرؤنا أبیّ واقضانا علیّ»؛(4) «بهترین قرائت برای ابیّ است، و علی از دیگران در قضاوت برتر می باشد.»

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «حدیث (اقضانا علیّ) در

ص:۹۷

۱- ۲۶۱. اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۳۴.

۲- ۲۶۲. لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- ۲۶۳. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸.

۴- ۲۶۴. صحیح بخاری، تفسیر سوره بقره، باب قوله: «ماننسخ من آیه أوننسها نأت بخیر منها أومثلها». سوره بقره، آیه ۱۰۶.

حدیث مرفوع از انس نیز نقل شده که گفت: «اقضی أمّتی علی بن أبی طالب»؛ ماهر ترین فرد امت من در قضاوت، علی بن ابی طالب است. بغوی آن را نقل کرده است ... و بزار از حدیث ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما چنین حدیث می کردیم که علی بن ابی طالب از تمام اهل مدینه در قضاوت مهارت بیشتری دارد».(۱)

ثانیاً: احمد بن حنبل و طبرانی به سندش از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند در خطاب به حضرت زهراعلیها السلام که فرمود: «امّا ترضین إنّی زوّجتک اقدم أُمّتی سلماً واکثرهم علماً واعظمهم حلماً»؛(۲) «آیا راضی نمی شوی من تو را به ازدواج کسی درآوردم که اولین فرد مسلمان بوده و از همه بیشتر علم دارد و حلمش از دیگران عظیم تر است.»

حافظ عراقی بعد از نسبت دادن این حدیث به احمد و طبرانی می گوید: «و إسناده صحیح»؛(۳) «و سندش صحیح است.»

۱۷ – تضعیف حدیث «قتال ناکثین و ... »

۱۷ – تضعیف حدیث «قتال ناکثین و ... »

ابن تیمیه می گوید: «وهو یروی فی الأربعین أحادیث ضعیفه بل موضوعه عن أئمّه الحدیث کقوله بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین»؛(۴) «و او در کتاب " اربعین " احادیث ضعیف بلکه جعلی از امامان حدیث آورده است؛ همانند گفتار پیامبرصلی الله علیه وآله به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین.»

پاسخ

این حدیث کمتر از مرتبه حسن نیست؛ زیرا آن را حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده و خودش در مقدمه شرحش التزام داده که آنچه را در شرح حدیثی یا تتمه یا زیادتی برای حدیثی می آورد صحیح یا حسن است. و نیز در «المطالب العالیه» (۵) این حدیث را آورده و بر آن سکوت کرده و به ابی یعلی نسبت داده است.(۶)

۱- ۲۶۵. فتح الباری، ج ۸، ص ۱۶۷.

۲- ۲۶۶. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۳- ۲۶۷. المغنی عن حمل الأسفار، ج ۲، ص ۹۱۹ و ۹۲۰.

۴- ۲۶۸. منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۹.

۵- ۲۶۹. المطالب العالیه، ج ۴، ص ۲۹۷.

۶- ۲۷۰. مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷ و ج ۳، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

ابن حجر درباره تضعیفات ابن تیمیه می گوید: «إنّه ردّ فی ردّه کثیراً من الأحادیث الجیاد؛ یعنی الصحیح والحسن»؛(۱) «او در ردّ احادیث، بسیاری از احادیث خوب؛ یعنی صحیح و حسن را رد کرده است.»

۱۸ – تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام»

۱۸ – تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام»

ابن تیمیه بعد از نقل چند حدیث؛ از جمله «من أحبّ علیّاً فقد أحبّنی ومن أبغض علیّاً فقد أبغضنی»؛ «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.» می گوید: «فالعشره الاولی کلّها کذب»؛ «ده حدیث اول همگی دروغ است.»

پاسخ

این حدیث حسن است، طبرانی در «المعجم الکبیر» از امّ سلمه نقل کرده که گفت: «أشهد أنّی سمعت رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقول: من أحبّ علیّاً فقد أحبّنی ومن أحبّنی فقد أحبّ اللّه ومن أبغض علیّاً فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض اللّه»؛(۲) «گواهی می دهم که من از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است و هر کس علیّ را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور قطع خدا را دشمن داشته است.»

حافظ هیثمی بعد از نقل این حدیث می گوید: «وإسناده حسن»؛(۳) «سند این حدیث حسن است.»

حاکم نیشابوری از سلمان نقل کرده که فرمود: «سمعت رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقول: من أحبّ علیّاً فقد أحبّنی ومن أبغض علیّاً فقد أبغضنی»؛(۴) «هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.»

او بعد از نقل این حدیث آن را تصحیح کرده است.

زرقانی مالکی نیز ابن تیمیه را به جهت ردّ حدیث «مؤاخاه» مذمّت کرده است.(۵)

۱- ۲۷۱. لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲- ۲۷۲. المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۸۰.

۳- ۲۷۳. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲.

۴- ۲۷۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۵- ۲۷۵. شرح المواهب اللدنیّه، ج ۱، ص ۲۷۳.

۱۹ – تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام

۱۹ – تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «بر فرض تقدیر که ابوبکر فاطمه را اذیت کرده باشد، ولی این کار را به جهت غرض شخصی انجام نداده است، بلکه تا خدا و رسولش را اطاعت کند و حق را به مستحق آن برساند، ولی علی – رضی اللّٰه عنه – قصدش این بود تا هبو بر سر فاطمه آورد، و لذا او در اذیت فاطمه غرض داشته است!!».(۱)

پاسخ

اوّلاً: به چه دلیل که ابوبکر با گرفتن فدک از فاطمه علیها السلام قصدش اطاعت خدا و رسولش بوده و هدفش رساندن حق به مستحق آن بوده است؟ ملکی که به جهت نحله رسول خداصلی الله علیه وآله برای حضرت زهراعلیها السلام بوده، چه کسی به او اجازه داده که به زور از حضرت گرفته و به مردم بدهد؟ چه کسی گفته که ابوبکر حاکم و خلیفه مشروع مسلمین است که حق داشته باشد چنین عملی را انجام دهد؟ بر فرض که او حاکم اسلامی باشد، مگر می تواند بر خلاف دستورات خداوند حکم کند، مگر در قرآن نیامده که خداوند فرموده است: { وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ ؛(۲) «و آن ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند.» (۳)

ثانیاً: موضوع ازدواج حضرت علی علیه السلام با دختر ابوجهل، گرچه در کتب حدیثی وارد شده ولی از حیث سند و دلالت مورد مناقشه شدید واقع شده است. کسی که قصد بحث و تحقیق در این زمینه را دارد به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» مراجعه نماید.

ثالثاً: این گونه تعبیر از ابن تیمیه در شأن امام علی علیه السلام دلالت بر نفاق او دارد؛ زیرا مطابق حدیث مسلم در صحیح خود در باب فضایل حضرت علی علیه السلام، پیامبرصلی الله علیه وآله در حق او فرمود: «یا علی! لا یحبّک إلّا مؤمن ولایبغضک إلّا منافق»؛(۴) «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

۱– ۲۷۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵۵.

۲– ۲۷۷. سوره مائده، آیه ۴۴.

۳– ۲۷۸. برای بیشتر روشن شدن موضوع فدک، به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» از نویسنده مراجعه شود.

۴– ۲۷۹. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶.

می دانیم که این گونه تعبیرات از ابن تیمیه دلالت بر دشمنی او با حضرت علی علیه السلام و در نتیجه نفاق او دارد.

۲۰ – ادّعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

۲۰ – ادّعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

او می گوید: «بسیاری از صحابه و تابعین، بغض علی را داشته، او را سب کرده و با او جنگ نموده اند».(۱)

پاسخ

اوّلاً دشمنی ابن تیمیه با حضرت علی علیه السلام باعث شده تا ادّعا کند که بسیاری از صحابه و تابعین او را دشمن داشته و سبّ نموده اند. چرا او اسم این افراد را نمی برد؟ آیا غیر از خوارج که ابن تیمیه از اسلاف آنان است، کسی دیگر از تابعین بوده اند که نسبت به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بغض و عداوت داشته باشند؟

ثانیاً: اگر همه صحابه – بر فرض – بغض حضرت علی علیه السلام را داشته باشند، این نقص آنان است نه نقصی بر حضرت علی علیه السلام؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله در شأن او فرمود: «لایحبّک إلّا مؤمن ولایبغضک إلّا منافق»؛(۲) «تو را به جز مؤمن دوست ندارد و نیز به جز منافق تو را دشمن نمی دارد.»

مگر پیامبرصلی الله علیه وآله در شأن او نفرمود: «من آذی علیّاً فقد آذانی»؛(۳) «هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است.»

و مگر پیامبرصلی الله علیه وآله نفرمود: «من سبّ علیّاً فقد سبّنی»؛(۴) «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است.»

مگر پیامبرصلی الله علیه وآله نفرمود: «من أحبّ علیّاً فقد أحبّنی، ومن أبغض علیّاً فقد أبغضنی»؛(۵)

۱- ۲۸۰. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲- ۲۸۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲.

۳- ۲۸۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱۵، ص ۳۶۵.

۴- ۲۸۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۵- ۲۸۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۱؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.

«هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

چگونه کسی جرأت دارد که علی علیه السلام را دشمن بدارد؛ در حالی که بخاری به سندش از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «أنت منّی وأنا منک»؛(۱) «تو از من و من از تو هستم.»

و نیز بخاری در شأن او از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لانبیّ بعدی»؛(۲) «آیا راضی نمی شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی، جز آن که بعد از من نبی نیست.»

و نیز در شأن او فرمود: «إنّی دافعٌ الرایه غداً إلی رجل یحبّ اللّه ورسوله ویحبّه اللّه ورسوله ... »؛(۳) «هرآینه من فردا پرچم را به دست کسی می دهم، که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند ... »

۲۱ – ادّعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

۲۱ – ادّعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «احدی از امت به جز علی بن ابی طالب بهره مند از امامت نشد، با این که امور براو سخت گشت، و نصف امّت و یا کمتر و یا بیشتر با او بیعت نکردند».(۴)

پاسخ

اوّلاً: مستفاد از حکم عقل و نصوصات و ظواهر آیات قرآن کریم و سنّت نبوی آن است که امامت منصبی الهی است و هر امامی باید از جانب خداوند منصوب و منصوص باشد، و خلیفه بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله که از جانب خدا منصوب به امامت شد امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. با وجود این نصّ، خلافت و امامت الهی او تمام شد، و در مشروعیّت پیدا کردن آن احتیاج به بیعت مردمی نیست؛ گرچه بیعت مردم در حقیقت التزام عملی از ناحیه آنان در عمل به دستورات خلیفه به حق است. و نفع این عمل به خود مردم باز می گردد که از امام به حق اطاعت کرده و سلطه او را پذیرفته اند.

۱– ۲۸۵. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶۰ و ج ۳، ص ۱۳۵۷.

۲– ۲۸۶. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۵۹ و ج ۴، ص ۱۶۰۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱.

۳– ۲۸۷. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱.

۴– ۲۸۸. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۵.

ثانیاً: آیا عموم مردم با ابوبکر از روی طوع و رغبت بیعت کردند یا این که جماعت بسیاری از عموم مسلمانان از روی اکراه و تهدید سلطه او را پذیرفتند؟

مگر در سقیفه بر سر خلافت و تعیین جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله غوغا و کشمکش عظیمی پدید نیامد؟ مگر گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز نزدند و به خانه حضرت زهراعلیها السلام پناه نبردند؟(۱)

مگر عمر بن خطّاب به جهت بیعت گرفتن اکراهی با گروهی، به خانه حضرت علی علیه السلام هجوم نبردند؟(۲)

ثالثاً: چه کسی غیر از ابن تیمیه ادّعا کرده که بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکردند؟ این ادّعا تنها از ابن تیمیه است.

حسن بن فرحان مالکی می گوید: «امامت علی و خلافت او به نص و واقع و اجماع به اثبات رسید، و بزرگان صحابه و مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجماع کرده اند، و بر خلافت او تمام بلاد اسلام؛ همچون حجاز، یمن، فارس، خراسان، مصر، آفریقا، جزیره، آذربایجان، هند، سند و نوبه، خاضع شدند. و به جز اهل شام کسی با بیعت او معارضه نکردند، و آنان نصف امت و حتی ربع امت بلکه به یک دهم امت هم نمی رسیدند. بلکه در شام برخی از صحابه و تابعین نیز وجود داشتند که بر خلافت علی علیه السلام اقرار داشتند و از معاویه کناره گیری می کردند؛ مثل شدّاد بن اوس و عبدالرحمن بن غنم اشعری بزرگ تابعین اهل شام. و با معاویه جز تعداد کمی از صحابه آن هم از مسلمانان فتح مکه و مسلمانان حنین و برخی که در صحابی بودن آن ها اختلاف است وجود نداشتند ... ».(۳)

در رابطه با تعداد کسانی که از بدری ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند اختلاف است، برخی می گویند: ۱۳۰ نفر از بدری ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند.(۴)

ص:۱۰۳

۱- ۲۸۹. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴.

۲- ۲۹۰. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۰ - ۱۳۴.

۳- ۲۹۱. بیعه علی بن ابی طالب فی ضوء الروایات الصحیحه، ص ۱۹۳.

۴- ۲۹۲. امام علی علیه السلام از تاریخ الاسلام، ص ۴۸۴.

تمام اصحاب بیعت رضوان که تا آن زمان زنده بودند همراه با علی علیه السلام بودند. خلیفه بن خیاط (شیخ بخاری) به سند خود از عبدالرحمن أبزی نقل کرده که گفت: از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت نمودیم هشتصد نفر با علی علیه السلام بودیم که شصت و سه نفر از آنان از جمله عمار بن یاسر کشته شدند».(۱)

این حدیث بنابر تصریح بزرگان اهل سنّت صحیح است و رجال آن بین ثقه و صدوق نزد آنان می باشند.(۲)

اعمش می گوید: «به خدا سوگند! من به جهت علی و اصحابش تعجّب نمودم؛ زیرا همراه با او اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله بودند ... ».(۳)

و نیز اجماع تابعین بر بیعت با علی علیه السلام بود. حسن بن فرحان مالکی در این باره می گوید: «اگر صحابه اجماع بر بیعت با علی داشتند تابعین نیز به تبع آنان بوده اند. تابعین حجاز و عراق و مصر و یمن و خراسان و دیگر بلاد اسلامی تابع صحابه بوده اند،و بدین جهت همراه با علی علیه السلام در صفّین بزرگان تابعین از اهل عراق بوده اند و در رأس آنان بهترین تابعین اویس قرنی و علقمه بن قیس و ابوعبدالرحمن سلمی و ابوالأسود دوئلی و احنف بن قیس و دیگران از بزرگان تابعین قرار داشتند ... ».(۴)

رابعاً: علما و محدّثان اهل سنّت، اجماع بر بیعت عمومی با حضرت دارند، اینک به عبارات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - سلیمان بن طرخان تیمی (۱۴۳ ه.ق) می گوید: «اهل حرمین با علی علیه السلام بیعت نموده و بیعت برای اهل حرمین است».(۵)

۲ - ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱ ه.ق) می گوید: «چون عثمان کشته شد، با علی بن ابی طالب به طور عمومی در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت شد. و اهل بصره با او بیعت کردند و در مدینه طلحه و زبیر نیز بیعت نمودند».(۶)

۱- ۲۹۳. تاریخ خلیفه، ص ۱۹۶.

۲- ۲۹۴. بیعه علی بن ابی طالب، ص ۱۹۶.

۳- ۲۹۵. التاریخ الصغیر، بخاری، ص ۱۲۵.

۴- ۲۹۶. بیعه علی بن ابی طالب، ص ۲۰۱.

۵- ۲۹۷. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۰۸.

۶- ۲۹۸. الریاض النضره، ج ۳، ص ۲۰۲.

عبارت ابن اسحاق قصور دارد و معلوم است که استقصا نکرده است؛ زیرا تنها به بیعت اهالی مدینه و بصره اشاره کرده و سخنی از بیعت کوفه و حجاز و یمن و مصر و خراسان و یمامه به میان نیاورده است؛ درحالی که همه اهالی آن دیار نیز بیعت کردند.(۱)

۳ - محمّد بن ادریس شافعی (۲۰۴ ه.ق) می گوید: «بدانید که امام به حق بعد از عثمان، علی بن ابی طالب است و امامت او با بیعت بزرگان صحابه و رضایت بقیه ثابت شد».(۲)

۴ - ابن سعد (۲۳۱ ه.ق) می گوید: «چون عثمان در روز جمعه، شب ۲۸ ذی الحجه، سال ۳۵ به قتل رسید با علی بن ابی طالب رحمه الله فردای آن روز به عنوان خلافت بیعت شد. طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و عمار بن یاسر و اسامه بن زید و سهیل بن حنیف و ابوایّوب انصاری و محمّد بن سلمه و زید بن ثابت و خزیمه بن ثابت و تمام کسانی که از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله و دیگران که در مدینه بودند با حضرت بیعت کردند».(۳)

۵ - ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ ه.ق) می گوید: « ... من نواصب را مشاهده کردم، هنگامی که غلوّ رافضه در محبّت علی و مقدّم داشتن او را دیدند، با این عمل مقابله کرده و در تأخیر علی - کرّم اللّٰه وجهه - و کوتاهی در حقّ او و ناسزاگویی به او غلو نمودند، گرچه به ظلم بر او تصریح نکرده اند ... و به جهت جهل شان آن حضرت را از امامان هدایت خارج کرده و در زمره امامان فتنه گر داخل کردند، و او را مستوجب اسم خلافت ندانستند؛ زیرا مردم بر او اختلاف کرده اند ولی برای یزید بن معاویه به بهانه اجماع مردم بر او، اسم خلیفه را مستحق وی دانستند ... ».(۴)

۶ - حافظ ابوبکر اسماعیلی (متوفای ۳۷۱ ه.ق) در حکایت مذهب اهل سنّت

۱- ۲۹۹. بیعه علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۰۵.

۲- ۳۰۰. مناقب الشافعی، رازی، ص ۱۲۵.

۳- ۳۰۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۱.

۴- ۳۰۲. الاختلاف فی اللفظ و الردّ علی الجهمیّه و المشتبهه، ص ۴۱.

می گویـد: «سـپس خلافت علی بن ابی طالب به بیعت بیعت کننـدگان از بدری ها همچون عمار بن یاسـر و سـهل بن حنیف و تابعین آنان از سایر صحابه به جهت سابقه حضرت و فضل او ثابت شد».(۱)

۷ - ابوعبداللَّه بن بطّه (۳۸۷ ه.ق) می گوید: «بیعت علی - رضی اللَّه عنه - بیعت اجتماع و رحمت بود، و هرگز مردم را به خود دعوت نکرد و نیز بر بیعت خود بـا شمشـیر، مردم را مجبور نساخت و با عشـیره خود بر مردم غالب نشـد. او با این عمل خود به خلافت شرف و بها داد و با عدالت خود به قامت خلافت، زیور بها و عظمت و ارزش آویخت ... ».(۲)

۸ - ابوعثمان علی بن عبدالرحمن صابونی (متوفای ۴۴۹ ه.ق) می گوید: « ... خلافت علی به بیعت صـحابه با او بود؛ زیرا تمام آنـان او را سـزاوارترین و برترین خلق در آن وقت به خلافت می شـناختند، و هرگز عصـیان و نافرمانی او را به خود اجازه نمی دادند ... ».(۳)

۹ - ابن عبدالبرّ (متوفای ۴۶۳ ه.ق) می گوید: «مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجتماع کردند و تنها چند نفر از آن ها بودند که بیعت نکردند ... ».(۴)

۱۰ - آمدی (۶۳۱ ه.ق) می گویـد: «و امّا وجه دوم در اثبات امامت علی علیه السـلام اجماع امت بعد از قتل عثمان و اتفاق آن ها بر استخلاف و امامت او است ... و این دلیل بر امامت وی می باشد».(۵)

۱۱ - ابـن عمـاد حنبلی (۱۰۸۹ ه.ق) می گویـد: «همراه و مؤیّـد علی علیه السـلام جمـاعتی از بـدری هـا و اهـل بیعت رضوان و روایات پیامبرصلی الله علیه وآله و اجماع بر امامت او بودند».(۶)

۱- ۳۰۳. اعتقاد اهل السنه، ص ۴۶.

۲- ۳۰۴. منهاج القاصدین، ابن قدامه، ص ۷۷.

۳- ۳۰۵. عقیده السلف و اصحاب الحدیث، صابونی، ص ۲۹۲.

۴- ۳۰۶. الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۶.

۵- ۳۰۷. الامامه من أبکار الأفکار فی اصول الدین، ص ۳۰۰ - ۳۰۲.

۶- ۳۰۸. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۱۲ – ابن ابی العزّ حنفی شارح {۷۹۲} می گوید: «خلافت برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از عثمان، با بیعت صحابه، به جز معاویه از اهل شام ثابت شد».(۱)

۱۳ – ابن حجر عسقلانی {۸۵۲ ه.ق} می نویسد: «بیعت علی بر خلافت، بعد از قتل عثمان در اوائل ذی الحجه سال ۳۵ بود. مهاجرین و انصار و تمام کسانی که حاضر بودند، با او بیعت کردند. بیعت او را به تمام مناطق اسلامی مکتوب نمودند، تمام اهالی آن ممالک به بیعت با او اذعان پیدا کردند به جز معاویه و اهل شام که بین آن ها بعداً اتّفاقاتی افتاد».(۲)

۲۲ – اعتراض به حزن حضرت زهراعلیها السلام

۲۲ – اعتراض به حزن حضرت زهراعلیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به حزن حضرت زهراعلیها السلام در سوگ پدرش و مقایسه آن با حزن ابوبکر در غار می گوید: «شیعه و دیگران از فاطمه حکایت می کنند که به حدّی در سوگ پیامبرصلی الله علیه وآله حزن داشته که قابل توصیف نیست، و این که او بیت الاحزان ساخته است، و این کار را مذمّت برای او به حساب نمی آورند، با این که او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی گردد، ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبر از ترس این که حضرت کشته شود خوف داشته است و آن حزنی است که متضمن حراست است، و لذا چون حضرت فوت کرد هرگز چنین حزنی را ابوبکر نداشت؛ زیرا بی فایده است، نتیجه این که حزن ابوبکر بدون شکّ کامل تر از حزن فاطمه است».(۳)

پاسخ

اوّلاً: حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بوده است و لذا پیامبرصلی الله علیه وآله در غار به او فرمود: { لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا}؛(۴) «غم مخور، خدا با ماست.»

و نیز خداوند متعال می فرماید: { أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ ؛(۵) «آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.»

ص:۱۰۷

۱- ۳۰۹. شرح العقیده الطحاویه، ص ۷۲۲.

۲- ۳۱۰. فتح الباری، ج ۷، ص ۷۲.

۳- ۳۱۱. منهاج السنه، ابن تیمیه، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۴۶۰.

۴- ۳۱۲. سوره توبه، آیه ۴۰.

۵- ۳۱۳. سوره یونس، آیه ۶۲.

ثانیاً: حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است بلکه خود پیامبرصلی الله علیه وآله نیز چنین می کرده است.

انس بن مالک از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «إنّ العین تدمع والقلب یحزن ولانقول إلّا مایرضی ربّنا، وإنّا لفراقک یا إبراهیم لمحزونون»؛(۱) «همانا چشم می گرید، و قلب محزون می شود ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی گوییم، و به طور حتم ای ابراهیم در فراق تو محزونیم.»

چرا ابن تیمیه به پیامبرصلی الله علیه وآله اعتراض نمی کرد که چرا به امری که گذشته و فوت شده محزونی؟!

بخاری و مسلم نقل کرده اند: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبداللّه بن رواحه در غزوه موته به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسید؛ در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود.(۲)

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «قنت رسول اللّه صلی الله علیه وآله شهراً حین قتل القرّآء، فما رأیت رسول اللّه حزن حزناً قطّ أشدّ منه»؛(۳) «هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، یک ماه حضرت با مردم سخن نمی گفت. و هرگز دیده نشد که پیامبرصلی الله علیه وآله به این شدّت ناراحت شده باشد.»

ثالثاً: حزن و اندوه حضرت زهراعلیها السلام بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله تنها در فراغ پدرش نبوده، بلکه حزن و اندوه و گریه او بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن تمام زحمات و سفارشات پدرش و خانه نشین کردن خلیفه به حق رسول خداصلی الله علیه وآله؛ یعنی حضرت علی علیه السلام و دیگر امور نیز بوده است.

حضرت زهراعلیها السلام چنان از این امور محزون و ناراحت بود که عبداللّه بن حارث می گوید: «مکثت فاطمه بعد النبیّ صلی الله علیه وآله ستّه أشهر وهی تذوب»؛(۴) «فاطمه علیها السلام بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله شش ماه زنده بود و این درحالی بود که بدنش در این مدّت آب می شد.»

۱- ۳۱۴. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۳۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۷.

۲- ۳۱۵. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۷، باب من جلس عند المصیبه یعرف فیه الحزن؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۴.

۳- ۳۱۶. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۷.

۴- ۳۱۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۸.

رابعاً: چه کسی گفته که ابوبکر در سوگ پیامبرصلی الله علیه وآله محزون نشده و نگریسته است؟! بلکه مطابق نصّ طیالسی، بر پیامبرصلی الله علیه وآله نوحه سرایی نیز کرده است.

او می گوید: «بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله چون بر حضرت وارد شد لبانش را بین دو چشمان حضرت گذاشت و دو دستش را به دو گیجگاه او، آن گاه فریاد برآورد: «وا نبیّاه، وا خلیلاه، وا صفیّاه»؛ «آه ای نبیّ خدا، وای ای دوست خدا، وای انتخاب شده خدا».(۱)

خامساً: چگونه انسان در فراق رسول خداصلی الله علیه وآله محزون نگردد؛ در حالی که حضرت فرمود: «من أصیب بمصیبه فلیذکر مصیبته بی فإنّها من أعظم المصائب»؛(۲) «هر کس به مصیبتی گرفتار آمد باید مصیبت مرا به یاد آورد؛ زیرا که مصیبت من از بزرگ ترین مصیبت ها است.»

سلمان و ابوالدرداء دائماً در فراغ رسول خداصلی الله علیه وآله محزون بودند و لذا از آن دو رسیده که می گفتند: «ثلاثه أحزنتنی حتّی أبکتنی: فراق محمّدصلی الله علیه وآله ... »؛(۳) «سه چیز مرا به حدّی محزون کرده که به گریه واداشته است: یکی فراق محمّدصلی الله علیه وآله ... ».

حزن در فراق و دوری پیامبرصلی الله علیه وآله به حدّی تأثیرگذار بود که حتی تنه درخت خرمایی که در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله بود نیز متأثر شد.

دارمی در سنن خود از انس بن مالک نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز جمعه می ایستاد و پشت خود را بر تنه درخت خرمایی در مسجد تکیه می داد. شخصی رومی آمد و گفت: آیا اجازه می دهید برای شما چیزی بسازم تا بر روی آن بنشینید؟ زیرا گویا شما ایستاده اید. او برای حضرت، منبر سه پله ای ساخت که حضرت بر پله سوم آن می نشست. چون پیامبرصلی الله علیه وآله بر روی منبر قرار گرفت، آن تنه درخت در حزن حضرت صدایی همچون صدای گاو درآورد، به حدّی که مسجد به لرزه درآمد. حضرت در آن هنگام از منبر پایین آمد و آن تنه درخت را در برگرفت. در این هنگام

۱- ۳۱۸. مسند طیالسی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲- ۳۱۹. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۰؛ المعجم الأوسط، بیهقی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳- ۳۲۰. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۷؛ شعب الایمان، بیهقی، ج ۷، ص ۳۷۸.

بود که آرام گرفت. سپس حضرت فرمود: «والّذی نفسی بیده لو لم التزمه مازال هکذا حتی تقوم الساعه حزناً علی رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله»؛ «قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر او را در بر نگرفته بودم تا روز قیامت در حزن رسول خدا این چنین بود.» آن گاه پیامبر دستور داد تا آن چوب را دفن نمایند.

۲۳ – اعتراض به شکوه حضرت زهراعلیها السلام

۲۳ – اعتراض به شکوه حضرت زهراعلیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به علامه حلی رحمه الله می گوید: «و همچنین آنچه را ذکر کرده که زهراعلیها السلام - با ابوبکر و صاحب او (عمر) سخن نگفت تا آن که به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد، این مطلب امری است که لایق شأن فاطمه علیها السلام نیست که درباره او گفته شود؛ زیرا شکایت و شکوه را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بردن امری لایق بر او نیست، بلکه شکوه را باید نزد خدا برد ... ».(۱)

پاسخ

اوّلاً: این موضوع که حضرت زهراعلیها السلام با ابوبکر قهر کرده و از او کناره گرفته، امری ثابت و معروف است.

بخاری و مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده که فاطمه علیها السلام در موضوع اختلاف در ارث رسول خداصلی الله علیه وآله بر ابوبکر غضب کرد و از او کناره گرفت و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت.و بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله شش ماه زندگی کرد. و چون وفات یافت شوهرش شبانه او را دفن نمود. و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد.(۲)

ثانیاً: شکایت بردن نزد رسول خداصلی الله علیه وآله حقیقتاً شکایت بردن نزد خداوند است. لذا مشاهده می کنیم که صحابه در شداید و مصایب و ظلم هایی که به آنان روا می شد به رسول خداصلی الله علیه وآله پناه برده و به او شکوه می کردند.

ابوداوود از خوله بن مالک بن ثعلبه نقل کرده که گفت: همسرم اوس بن صامت مرا طلاق ظهار داد. به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدم و از این بابت نزد او شکایت کردم.

۱- ۳۲۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲- ۳۲۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

حضرت در این امر با من مجادله می نمود و می فرمود: از خدا بترس؛ زیرا او پسر عموی تو است. من نگذشتم تا این که قرآن نازل شد، خداوند سبحان فرمود: {قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها}؛(۱) «خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود شنید».(۲)

ثالثاً: مطابق روایات بسیاری، صحابه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله شکایت می آوردند. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - شکوه حضرت زهراعلیها السلام از خدمت در منزل.(۳)

۲ - شکوه یکی از صحابه درباره قحطی.(۴)

۳ - شکوه صحابه از گرانی قیمت ها.(۵)

۴ - شکوه صحابه از فقر و تنگدستی.(۶)

۵ - شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات.(۷)

۶ - شکوه جریر از این که نمی تواند بر اسب بنشیند.(۸)

۷ - شکوه حذیفه.(۹)

۸ - شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالد بن ولید.(۱۰)

۹ - شکوه یکی از صحابه از قساوت قلب.(۱۱)

۱۰ - شکوه عثمان بن ابی العاص از دردی که در بدنش احساس کرده بود.(۱۲)

۱- ۳۲۳. سوره مجادله، آیه ۱.

۲- ۳۲۴. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۶.

۳- ۳۲۵. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۹۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴- ۳۲۶. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۵.

۵- ۳۲۷. صحیح ابن حبّان، ج ۱۱، ص ۳۴۰.

۶- ۳۲۸. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۱۲.

۷- ۳۲۹. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰و۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۴.

۸- ۳۳۰. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲۵.

۹- ۳۳۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰۲؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۱۷.

۱۰- ۳۳۲. صحیح ابن حبّان، ج ۱۵، ص ۵۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴۹.

۱۱- ۳۳۳. الترغیب و الترهیب، منذری، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶۰.

۱۲- ۳۳۴. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۲۷.

۱۱ - شکوه صحابه از ظلم مشرکین.(۱)

۱۲ - شکوه یکی از صحابه در مورد تخیّلات در نماز.(۲)

۱۳ - شکوه زنان به جهت کتک خوردنشان.(۳)

۱۴ - شکوه تابعین از حجاج بن یوسف ثقفی.(۴)

۱۵ - شکوه امیرالمومنین علیه السلام در عالم رؤیا از امت پیامبرصلی الله علیه وآله.(۵)

۱۶ - شکوه بهائم نزد رسول خداصلی الله علیه وآله.(۶)

۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهراعلیها السلام با ابوبکر

۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهراعلیها السلام با ابوبکر

ابن تیمیه می گوید: «قهر کردن و کنار کشیدن فاطمه با صدّیق کاری پسندیده نبود و از کارهایی نیست که بتوان به خاطر آن حاکم را مذمّت نمود، بلکه این عمل به جرح و طعن نزدیک تر است تا این که مدح باشد».(۷)

او در جایی دیگر می گوید: «و اما قول ابن مطهر حلّی که تمام محدثین روایت کرده اند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «یا فاطمه! إنّ اللّه یغضب لغضبک ویرضی لرضاک»، این نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا این حدیث از پیامبر نقل نشده، و در کتب معروف حدیثی شناخته نشده و سند معروف یا صحیح و یا حسنی از پیامبر ندارد. و هر کس که خدا و رسول از او راضی است ضرری ندارد که یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می خواهد باشد».(۸)

پاسخ

اوّلاً: موضوع قهر کردن و کنار کشیدن حضرت زهراعلیها السلام از آن جهت که آن

۱- ۳۳۵. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۳.

۲- ۳۳۶. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳- ۳۳۷. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۸.

۴- ۳۳۸. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۹۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۲.

۵- ۳۳۹. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۸؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۹۹.

۶- ۳۴۰. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۳؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۴۴.

۷- ۳۴۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۴.

۸– ۳۴۲. همان، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

حضرت به نصّ قرآن و حدیث معتبر نبوی صلی الله علیه وآله معصومه است و به غضب او خدا و رسول به غضب درآمده، لذا دلالت بر منقصت بزرگی بر ابوبکر و عمر دارد؛ زیرا تا کسی کار خلافی انجام ندهد مورد غضب خدا و رسولش واقع نمی شود. مگر فاطمه علیها السلام مشمول آیه تطهیر نیست؟ آیه ای که دلالت بر عصمت پنج تن آل عبا از جمله حضرت زهراعلیها السلام دارد.

ثانیاً: حدیث: «یا فاطمه! إنّ اللّه یغضب لغضبک ویرضی لرضاک» را بسیاری از علمای عامه در کتب حدیثی خود نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - ابن ابی عاصم.(۱)

۲ - حاکم نیشابوری.(۲)

۳ - ابوالقاسم طبرانی.(۳)

۴ - دولابی.(۴)

۵ - ابن عساکر دمشقی.(۵)

۶ - محبّ الدین طبری.(۶)

۷ - ابن حجر هیثمی.(۷)

ثالثاً: حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت سند آن کرده است. و نیز حافظ هیثمی تصریح به حَسَن بودن آن نموده است.

گرچه ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه برآمده و این حدیث را با سند حاکم تضعیف کرده و گفته: حسین بن زید منکر الحدیث است و حلال نیست که به او احتجاج شود، ولی این تعلیق از ذهبی غریب به نظر می رسد؛ زیرا او سبب جرح و نقد خود را ذکر نکرده و نیز علت این که نمی توان به حدیث او احتجاج کرد را بیان ننموده است. نهایت مطلبی که می توان درباره حسین بن زید ذکر کرد این است که او مشکلی

۱- ۳۴۳. الآحاد و المثانی، ج ۵، ص ۳۶۳.

۲- ۳۴۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۳- ۳۴۵. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۲۲، ص ۴۰۱.

۴- ۳۴۶. الذریّه الطاهره، ج ۱، ص ۱۲۰.

۵- ۳۴۷. تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶.

۶- ۳۴۸. ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۳۹.

۷- ۳۴۹. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.

نـدارد. ابن عـدی در «الکامل» می گویـد: عموم حـدیث او از اهل بیت است و امیـد است که در او باکی نباشد ... ».[1] و ابن حجر می گوید: «او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به خطا رفته است».[2]

بس است در توثیق او که حافظ دارقطنی در سندی که حسین بن زید وجود دارد می گوید: «تمام این افراد ثقه هستند».[3]

و نیز ضیاء مقدسی این حـدیث را در کتاب «الاحادیث المختاره» نقل کرده است، با التزام به این که احادیثی که نقل می کند همگی موثّقند.

وانگهی ذهبی متّهم به تشـدّد و سـخت گیری در احـادیثی است که در بـاب فضایل اهل بیت علیهم السـلام وارد شـده است، و گاهی بدین جهت افراد بسـیار جلیل القدر را تضعیف می کند. ابن حجر عسقلانی در ترجمه علی بن صالح انماطی، بعد از آن که مشاهـده کرده که ذهبی او را متّهم به گفتـاری کرده که او از آن مبرّا است، می گویـد: «سـزاوار است کسـانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می شوند را خوب بررسی کنیم».[4]

ذهبی چگونه این حـدیث را تضـعیف کرده؛ در حـالی که شیـخ و اسـتاد او حافظ مزّی در «تهـذیب الکمال» و نیز ابن حجر در «الاصابه» از باب احتجاج این حدیث را نقل کرده و آن را تضعیف نکرده اند.

رابعاً: چه کسـی گفته که خداونـد سبحان اگر از کسانی به جهت یک عمل خاصـی راضـی شـده تا ابـد از آنان راضـی است؛ گرچه بعد از آن عمل کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند. بنابراین پیامبرصلی الله علیه وآله گرچه به جهت بیعت رضوان از عده ای از صحابه راضی شد ولی این رضایت در مورد خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف او نمی شود. و نیز دلالت بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر ندارد.

خامسـاً: معنـای جمله «کائنـاً من کان» هر کس می خواهـد باشـد، چیست؟ آیا این اهانت به حضـرت زهراعلیها السـلام و اظهار عداوت به او نیست.

۱- ۳۵۰. الکامل، ج ۲، ص ۳۵۱.

۲- ۳۵۱. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۶، رقم ۱۳۲۱.

۳- ۳۵۲. سؤالات البرقانی، ج ۱، ص ۲۲.

۴- ۳۵۳. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۵.

سادساً: اگر جمله: «یا فاطمه! إنّ اللَّه یغضب لغضبک ویرضی لرضاک» در صحاح ستّه نیامده ولی شبیه این مضمون در صحیح بخاری وارد شده است.

بخاری به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «فاطمه بضعه منّی فمن أغضبها فقد اغضبنی»؛[(۱)] «فاطمه پاره ای از تن من است پس هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.»

می دانیم که هر کس شخصی را به غضب درآورد او را اذیت و آزار داده است. در نتیجه پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت غضب دخترش فاطمه علیها السلام اذیت و آزار شده است. در قرآن کریم آمده است: { إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً}؛[(۲)] «آن ها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن ها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.»

۲۵ - اعتراض بر حضرت زهراعلیها السلام به جهت وصیّت به دفن شبانه!!

۲۵ - اعتراض بر حضرت زهراعلیها السلام به جهت وصیّت به دفن شبانه!!

ابن تیمیه می گوید: «و همچنین آنچه را که حلّی نقل کرده که فاطمه وصیّت کرد تا او را شبانه دفن کنند و هیچ کس بر او نماز نگزارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی کند و به آن جز فرد جاهل احتجاج نمی نماید، او به فاطمه مطلبی را نسبت می دهد که لایق آن نیست، و این مطلب اگر صحیح باشد، به گناه بخشیده شده سزاوارتر است تا سعی مشکور؛ زیرا نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می رسد ... ».[(۳)]

پاسخ

حضرت زهراعلیها السلام بی جهت چنین وصیتی نکرده است، او به جهت مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و مطّلع کردن مردم از بی عدالتی آنان، دست به چنین وصیتی زده است. او با این عملش می خواست مردم سؤال کنند چرا دختر پیامبرصلی الله علیه وآله باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سرّ این وصیّت آگاه شوند پی به عدم مشروعیّت خلافت

۱- ۳۵۴. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۶۱.

۲- ۳۵۵. سوره احزاب، آیه ۵۷.

۳- ۳۵۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

و بی عدالتی آنان خواهند برد. و نیز حضرت با این وصیت نخواست تا آنان با حضور خودشان به مردم چنین وانمود کنند که ما خلیفه به حقّ مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله مشکلی نداریم. هر سیاستمداری می فهمد که این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است.

ثانیاً: نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زاید نخواهد بود.

ثالثاً: حضرت زهراعلیها السلام مطابق آیه تطهیر و برخی از احادیث، معصومه بوده و از هر نوع اشتباه و خطا مصون است.

پیامبرصلی الله علیه وآله در شأن او فرمود: «فاطمه بضعه منّی من أغضبها فقد أغضبنی»؛(۱) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.»

کسی که این گونه وصیت کرده به طور حتم از دستگاه خلافت و سردمداران آن غضبناک بوده است، در نتیجه آنان مورد غضب پیامبرصلی الله علیه وآله نیز قرار گرفته اند. این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهراعلیها السلام دارد؛ زیرا اگر حضرت در تمام امورش از آن جمله غضب کردن، معصوم نبود خداوند به طور مطلق در تمام موارد غضب کردن حضرت، غضب نمی نمود.

نتیجه این که: حضرت زهراعلیها السلام با این وصیّتش تا روز قیامت حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی قائلند، تمام کرد ...

رابعاً: ابن تیمیه در اصل وصیت و این که حضرت زهراعلیها السلام به توسط حضرت علی علیه السلام شبانه دفن شد شک دارد و بر فرض ثبوت این قضیه بر حضرت زهراعلیها السلام اشکال و ایراد می کنند؛ در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام از مسلّمات است.

بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبرصلی الله علیه وآله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خداصلی الله علیه وآله از فی ء مدینه و فدک و آنچه از خمس

۱- ۳۵۷. صحیح بخاری، باب مناقب فاطمه علیها السلام.

خیبر باقی مانده، بازخواهد ... ابوبکر از دادن این اموال امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده و او را رها کرد. و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله شش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلان ننمود.(۱)

مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهراعلیها السلام بر ابوبکر و وفات او می گوید: « ... علی علیه السلام خبر وفات حضرت فاطمه علیها السلام را به ابوبکر نرسانید و خودش بر او نماز گزارد».(۲)

یعقوبی نقل می کند: « ... فاطمه بر شوهرش علی وصیت کرد تا او را غسل دهد ... و شبانه به خاک بسپارد، و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنابر نقلی عمار در تشییع جنازه او حاضر نشد».(۳)

ابن ابی الحدید می گوید: «خبر صحیح نزد ما این است که فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نمود؛ در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر - ابوبکر و عمر - بر جنازه او نماز نگزارند».(۴)

استاد توفیق ابو علم نقل می کند: «فاطمه زهراعلیها السلام سه وصیت کرد، یکی آن که کسانی که بر آنان غضبناک بوده، در تشییع جنازه اش حاضر نشوند و جنازه اش شبانه به خاک سپرده شود ... ».(۵)

۲۶ - نفی اعلمیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

۲۶ - نفی اعلمیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می گوید: «و اما این که این دو زاهدترین و عالم ترین افراد در زمان خود بوده اند، قولی بدون دلیل است».(۶)

پاسخ

پاسخ

با مراجعه به کتب اهل سنّت پی به دروغ بودن کلام ابن تیمیه در حقّ این دو امام خواهیم برد. اینک به برخی از فضایل این دو بزرگوار اشاره می کنیم:

۱- ۳۵۸. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.

۲- ۳۵۹. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۳- ۳۶۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵.

۴- ۳۶۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۰.

۵- ۳۶۲. اهل البیت علیهم السلام، توفیق ابو علم، ص ۱۸۴.

۶- ۳۶۳. منهاج السنه، ج ۴، ص ۴۱.

الف) فضایل امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خداصلی الله علیه وآله

۱ - ترمذی به سندش از ابن عباس نقل کرده که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود. شخصی عرض کرد: ای غلام! خوب مرکبی را سوار شده ای. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: او نیز خوب راکبی است.(۱)

۲ - ابن کثیر به سندش از جابر بن عبداللَّه نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من سرّه أن ینظر إلی سیّد شباب أهل الجنّه فلینظر إلی الحسن بن علی»؛(۲) «هر کس دوست دارد تا به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند باید به حسن بن علی نظر نماید.»

۳ - متقی هندی به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «پیامبرصلی الله علیه وآله همیشه حسن علیه السلام را می گرفت و او را به خود می چسبانید، آن گاه می فرمود: «اللّهمّ إنّ هذا إبنی وأنا أحبّه وأحبّ من یحبّه»؛(۳) «بار خدایا! همانا این فرزند من است و او را دوست دارم و دوست می دارم هر کسی که او را دوست دارد.»

۴ - مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله درباره حسن علیه السلام فرمود: «اللّهمّ إنّی أحبّه فأحبّه وأحبب من یحبّه»؛(۴) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، پس تو نیز او را دوست بدار، و هر کس که او را دوست دارد، دوست بدار.»

۵ - و نیز همو از براء بن عازب نقل کرده که گفت: حسن بن علی را بر دوش پیامبرصلی الله علیه وآله مشاهده کردم؛ در حالی که حضرت می فرمود: «اللّهمّ إنّی أحبّه فأحبّه»؛(۵) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

این در حالی است که بخاری از انس بن مالک نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «لایجد أحد حلاوه الإیمان حتّی یحبّ المرء، لا یحبّه إلّا اللَّه»؛(۶) «هیچ کس طعم شیرینی ایمان را نمی چشد تا این که کسی را دوست بدارد. و او را جز به خاطر خدا دوست ندارد.»

۱- ۳۶۴. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۰.

۲- ۳۶۵. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۵.

۳- ۳۶۶. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۲، رقم ۳۷۶۵۳.

۴- ۳۶۷. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۹؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱.

۵- ۳۶۸. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱.

۶- ۳۶۹. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۷.

۶ - از پیامبرصلی الله علیه وآله در حدیثی روایت شده که فرمود: «لو کان العقل رجلًا لکان الحسن»؛(۱) «اگر قرار بود عقل در شخصی مجسّم گردد، آن شخص حسن بن علی می شد.»

۷ - براء بن عـازب از رسول خداصـلی الله علیه وآله نقل کرده که درباره امام حسن علیه السـلام فرمود: «هـذا منّی وأنا منه وهو یحرم علیه ما یحرم علیّ»؛(۲) «این از من و من از اویم و آنچه بر من حرام است بر او نیز حرام می باشد.»

امام حسن علیه السلام از دیدگاه صحابه و تابعین

۱ - انس بن مالک می گوید: «حسن بن علی شبیه ترین مردم از حیث صورت به رسول خداصلی الله علیه وآله بود».(۳)

۲ - بخـاری به سـندش از عقبه بن حـارث نقـل کرده که گفت: ابـوبکر را دیـدم که حسن علیه السـلام را به دوش گرفته و می گوید: پدرم به فدایش، چقدر به پیامبرصـلی الله علیه وآله شبیه است و شـباهتی به علی علیه السـلام ندارد.این در حالی بود که علی می خندید.(۴)

۳ - ابـوهریره می گویـد: « ... کسـی نزد من محبوب تر از حسن بن علی نبود بعـد از آن که رسول خداصـلی الله علیه وآله در حقّ او فرمود: «اللّهمّ إنّی أحبّه فأحبّه وأحبّ من یحبّه».(۵)

۴ - مساور مولا بنی سـعد بن بکر می گوید: ابوهریره را هنگام وفات حسن علیه السلام بر در مسجد مشاهده کردم که میگریید و با صدای بلند می گفت: «ای مردم! امروز محبوب رسول خدا از دنیا رحلت نمود».(۶)

۵ - خالـد بن معـدان می گویـد: «مقـدام بن معـدی کرب و عمروبن اسود بر معاویه وارد شدند. معاویه به مقدام گفت: آیا می دانی که حسن بن علی از دنیا رحلت نمود؟

۱- ۳۷۰. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸.

۲- ۳۷۱. کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۳.

۳- ۳۷۲. ترجمه امام الحسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۵.

۴- ۳۷۳. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۸.

۵- ۳۷۴. همان، کتاب اللباس؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹.

۶- ۳۷۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۵.

او گفت: چگونه این مصیبت را ندانم؛ در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله او را در دامن خود گذارد و فرمود: «هذا منّی و حسین من علیّ»؛(۱) «این از من و حسین از علی است.»

۶ - ابن عباس می گوید: «من بر هیچ چیز که در جوانی از من فوت شده پشیمان نشدم جز آن که در آن ایّام پیاده حج به جای نیاوردم. حسن بن علی ۲۵ بار پیاده حج به جای آورد؛ در حالی که اسبان نجیب او را همراهی می کردند. اموالش را با خداوند سه مرتبه تقسیم کرد تا این که کفش را می داد و نعل را برای خود نگاه می داشت».(۲)

۷ - جویریه می گوید: «هنگامی که حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود مروان بر جنازه او گریست. حسین علیه السلام به او فرمود: آیا بر او می گریی؛ در حالی که چه غصّه هایی را به او خوراندی؟ او گفت: من این کارها را با کسی می کردم که از این بردبارتر بود. در آن هنگام با دستش به کوه اشاره کرد.(۳)

۸ - حاکم به سندش از سعید بن ابی سعید مقبری نقل می کند: «ما با ابوهریره بودیم، حسن بن علی بن ابی طالب بر ما وارد شد و سلام کرد. ما جواب سلام او را دادیم ولی ابوهریره از آمدن حضرت اطلاع پیدا نکرد. ما گفتیم: ای ابوهریره! این حسن بن علی است که بر ما سلام نمود. ابوهریره خدمت او رسیده و عرض کرد: و علیک السلام یا سیدی! آن گاه گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: او سیّد و آقا است.(۴)

۹ - و نیز به سندش درباره ابوهریره نقل کرده که راوی گفت: ابوهریره را ملاقات کردم؛ در حالی که به حسن علیه السلام می گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله شکم تو را بوسید، آن موضعی را که حضرت بوسید بالا بزن تا من نیز ببوسم. او می گوید: حسن علیه السلام آن موضع را بالا زد و ابوهریره آن جا را بوسید.(۵)

حاکم بعد از نقل این حدیث می گوید: «این حدیث صحیح و دارای شرط شیخین است و ذهبی نیز آن را قبول کرده است.» (۶)

۱- ۳۷۶. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۲؛ فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۱۵.

۲- ۳۷۷. سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۷.

۳- ۳۷۸. البدایه والنهایه، ج ۸،ص ۳۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۳۸.

۴- ۳۷۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹.

۵- ۳۸۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۸.

۶- ۳۸۱. همان.

هیثمی نیز رجال این حدیث را صحیح دانسته، به جز عمیر بن اسحاق که او ثقه است.(۱)

احمد بن حنبل نیز آن را با سند صحیح نقل کرده است.(۲)

امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنّت

۱ - ابن حجر هیتمی می نویسد: «حسن علیه السلام آقایی کریم، بردبار، زاهد، دارای سکینه و وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود».(۳)

۲ - ذهبی می نویسد: «حسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، امام، سیّد، دسته گل رسول خداصلی الله علیه وآله و سبط او، و بزرگ جوانان بهشت، ابومحمّد، قرشی، هاشمی، مدنی، شهید. این امام بزرگواری بود تنومند، اهل خیر، بسیار دیندار، باورع، دارای حشمت و جاه، و شأنی بزرگ».(۴)

۳ - ابن عبدالبرّ می گوید: «او مردی باورع و فاضل بود».(۵)

۴ - ابن صبّاغ مالکی می نویسد: «او در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله می نشست و مردم به دور او جمع می شدند، چنان سخن می گفت که عطش سؤال کننده را سیراب کرده، و حجّت های مجادله کنندگان راقطع می نمود».(۶)

۵ - شبلنجی می گوید: «حسن در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله می نشست و مردم به دور او گرد می آمدند. مردی آمد و شخصی را مشاهده کرد که از رسول خداصلی الله علیه وآله حدیث می گوید و مردم به دور او جمعند. کسی به سوی او آمد و گفت: مرا خبر بده از معنای {وَشاهِدٍ وَمَشْهُودٍ} او فرمود: شاهد، رسول خداصلی الله علیه وآله و مشهود، روز قیامت است. آیا گفتار خداوند عزّوجلّ را نشنیده ای که می فرماید: { یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً و مُبَشِّراً وَنَذِیراً}؛(۷) «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذارکننده.» و در

۱- ۳۸۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۷.

۲- ۳۸۳. مسند احمد، ج ۹، ص ۲۳۲، رقم حدیث ۹۴۷۸.

۳- ۳۸۴. صواعق المحرقه، ص ۸۲.

۴- ۳۸۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۵۳.

۵- ۳۸۶. الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۳۶۹.

۶- ۳۸۷. الفصول المهمّه، ص ۱۵۵.

۷- ۳۸۸. سوره احزاب، آیه ۴۵.

جای دیگر فرمود: { ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ }؛(۱) «آن روز، روزی است که مردم در آن جمع می شوند، و آن روزی که همه آن را مشاهده می کنند.»

از مردم سؤال کرد او کیست؟ به وی گفتند: او حسن بن علی بن ابی طالب است».(۲)

۶ - دکتر محمّد عبده یمانی می نویسد: « ... حسن و برادرش در دامان پیامبرصلی الله علیه وآله تربیت و بزرگ شدند. لذا آن دو بر اخلاق خیر و اخلاق نبوت پایه گذاری شده تا آن که بر آن بالا آمدند. در وجود او اوصاف جدّش و نشانه های حیات معنوی رسول خداصلی الله علیه وآله و اخلاق عظیم و علم واسع او است. او با حشمت و جاه و وقار بزرگ شد. مردم او را دوست داشتند. زبانش عفیف بود. هرگز فحشی از او شنیده نشد. فصیح، بلیغ، و زبانی روان داشت. بلاغت و فصاحت را از جدّش رسول خداصلی الله علیه وآله و از پدر و مادرش به ارث برده بود ... ».(۳)

کرم امام حسن علیه السلام

۱ - ابن صبّاغ مالکی در این باره می نویسد: «کرم و جود غریزه ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود».(۴)

۲ - ابن عساکر به سندش از عامر نقل کرده که گفت: «حسن بن علی اموالش را دو بار با خدا تقسیم نمود، حتّی این که به یک عدد از نعلینش صدقه داد».(۵)

۳ - روایت شده که حسن بن علی علیه السلام از برخی از کوچه های مدینه عبور می کرد. گذرش به شخصی سیاه پوست افتاد که در دستش لقمه ای بود و آن را به سگ خود می خوراند تا این که قرص نان خود را با آن سگ دو قسمت نمود. حضرت به او فرمود: چه باعث شد که با آن سگ نان خود را دو قسمت نمودی و او را در این امر هیچ گونه مغبون نساختی؟ او گفت: چشمانم از چشمانش حیا کرد که بر او خدعه کنم. حضرت به او فرمود: برده چه کسی هستی؟ عرض کرد: برده ابان بن عثمان.

۱- ۳۸۹. سوره هود، آیه ۱۰۳.

۲- ۳۹۰. نور الابصار، ص ۱۴۰.

۳- ۳۹۱. علّموا أولادکم محبّه آل بیت النّبی صلی الله علیه وآله، ص ۱۲۴.

۴- ۳۹۲. الفصول المهمه، ص ۱۵۷.

۵- ۳۹۳. ترجمه امام حسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۱۴۳.

حضرت فرمود: تو را قسم می دهم که از جایت حرکت نکنی تا به سوی تو بازگردم. حضرت رفت و آن برده و باغ را خرید و به سوی آن غلام بازگشت و فرمود: ای غلام! من تو را خریدم. او بلند شد و عرض کرد: من سرتاپا گوش و اطاعت هستم برای خدا و رسولش و برای تو ای مولای من. حضرت فرمود: من این باغ را نیز خریدم، و تو در راه خدا آزادی و این باغ نیز هدیه ای از جانب من به تو است ... ».(۱)

عبادت امام حسن علیه السلام

۱ - ابن عساکر به سندش از محمّد بن علی نقل می کند که حسن بن علی علیهما السلام فرمود: «إنّی أستحیی من ربّی عزّوجلّ أن ألقاه ولم أمش إلی بیته»؛(۲) «همانا من از پروردگارم حیا می کنم که به ملاقات او روم؛ در حالی که با پای پیاده به سوی خانه اش نرفته ام.»

۲ - ابن کثیر می گوید: «حسن علیه السلام هر گاه که نماز صبح را در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله به جای می آورد در مصلّای خود می نشست و ذکر خدا را می گفت تا خورشید بالا آید».(۳)

حلم امام حسن علیه السلام

ابن خلکان از ابن عایشه نقل کرده که مردی از اهل شام می گوید: من وارد بر مدینه - بر ساکن آن برترین سلام و درود باد - شدم، مردی را دیدم که بر استر خود سوار است، و همانند او در زیبایی صورت و لباس و چهارپا ندیدم. قلبم به او متمایل شد. سؤال کردم که او کیست؟ گفتند: این شخص حسن بن علی بن ابی طالب است. دلم تبدیل به بغض و حسد نسبت به علی علیه السلام شد که چگونه فرزندی مثل این آقا دارد. نزد او رفتم و به او گفتم: آیا تو فرزند علی بن ابی طالب هستی؟ حضرت فرمود: من فرزند اویم. او گفت: به جهت فلان کاری که تو و پدرت کرده ای شما دو نفر را سبّ می کنم. سخنانم که تمام شد، حضرت فرمود: گمان می کنم که تو غریبی؟ گفتم: آری. حضرت

۱- ۳۹۴. همان، ص ۱۴۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۸.

۲- ۳۹۵. ترجمه امام حسن علیه السلام، ابن عساکر، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۳- ۳۹۶. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۷ و ۳۸.

فرمود: نزد ما بیا، اگر به منزلی احتیاج داری تو را در آنجا ساکن می کنیم، یا به مالی نیازمندی به تو عطا می نماییم، یا حاجتی داری تو را کمک خواهیم کرد. او می گوید: من از نزد او رفتم؛ در حالی که کسی محبوب تر از او نزد من نبود. و هر گاه طریقه مقابله او را با خودم یاد می کنم و آنچه که من با او انجام دادم، او را سپاس گفته و خودم را سرزنش می نمایم.(۱)

ب) فضایل امام حسین علیه السلام

عبادت امام حسین علیه السلام

۱ - ابن عبدربّه روایت کرده که به علی بن الحسین علیه السلام گفته شد: چرا اولاد پدرت اندک است؟ حضرت فرمود: تعجّب من آن است که چگونه او بچه دار شده است؛ در حالی که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می آورد، پس چگونه می توانست که فارغ برای زنان شود؟(۲)

۲ - ابن صباغ مالکی روایت کرده: هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز می ایستاد رنگش زرد می شد. به او گفته شد: این چه حالتی است که شما را هنگام نماز عارض می شود؟ حضرت می فرمود: شما نمی دانید که من در مقابل چه کسی می خواهم بایستم.(۳)

۳ - زمخشری روایت کرده که حسین بن علی علیه السلام را مشاهده کردند؛ در حالی که مشغول طواف گرد خانه خدا بود. آن گاه به طرف مقام اسماعیل آمد و نماز به جا آورد. سپس صورتش را بر مقام گذارده و شروع به گریه کرد و عرض نمود: بنده کوچکت به در خانه توست، خادم کوچکت به در خانه توست، سائلی به در خانه توست. این جملات را مکرّر تکرار می نمود. آن گاه از آن جا بیرون آمد و گذرش به مساکینی افتاد که با آنان تکّه های نان بود که می خوردند. حضرت بر آنان سلام کرد. آنان حضرت را

۱- ۳۹۷. وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۲، ص ۶۸.

۲- ۳۹۸. عقدالفرید، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳- ۳۹۹. الفصول المهمه، ص ۱۸۳.

به طعامشان دعوت نمودند. حضرت نزد آنان نشست و فرمود: اگر این ها صدقه نبود من با شما تناول می کردم. آن گاه فرمود: برخیزید و به سوی منزل من آیید. حضرت آنان را غذا و لباس داد.(۱)

۴ - از عبداللّه بن عبید بن عمیر روایت شده که گفت: حسین بن علی علیه السلام بیست و پنج مرتبه حج را پیاده انجام داد؛ در حالی که اسبان نجیبش به همراهش بودند.(۲)

۵ - ابن عبدالبر می گوید: «حسین علیه السلام مردی فاضل و دین دار بود. نماز و روزه و حج بسیار انجام می داد».(۳)

۶ - طبری به سندش از ضحّاک بن عبداللّه مشرقی نقل کرده که گفت: «چون شب - در کربلا - بر حسین علیه السلام و اصحابش رسید، تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرّع به سر بردند ... ».(۴)

حلم امام حسین علیه السلام

۱ - از امام علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که فرمود: از حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «اگر کسی مرا در گوش راستم دشنام دهد و در گوش دیگرم عذرخواهی کند از او قبول خواهم کرد؛ زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرا حدیث کرد که از جدم رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده که فرمود: «لایرد الحوض من لم یقبل العذر من محقّ أو مبطل»؛(۵) «وارد حوض [کوثر نمی شود کسی که عذرپذیر نباشد؛ چه صاحب حقّ باشد یا باطل.»

۲ - یکی از غلامانش خلافی انجام داد که مستحق تأدیب بود، حضرت دستور داد تا او را تنبیه کنند. غلام عرض کرد: ای مولای من خداوند متعال فرمود: { وَالْكاظِمِينَ الْغَيْظَ }. حضرت فرمود: او را رها کنید من خشمم را فرو بردم. باز گفت: { وَالْعافِينَ عَنِ النّاسِ . حضرت فرمود: از تو گذشتم. او ادامه داد: { وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ . حضرت فرمود: تو در راه خداوند متعال آزادی. آن گاه دستور داد تا به او جایزه ای نیکو دهند.(۶)

۱- ۴۰۰. ربیع الابرار، ص ۲۱۰.

۲- ۴۰۱. صفه الصفوه، ج ۱، ص ۳۲۱؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰، چاپ مصر.

۳- ۴۰۲. الإستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۳.

۴- ۴۰۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۱.

۵- ۴۰۴.]. نظم درر المسطین، زرندی، ص ۲۰۹،

۶- ۴۰۵. وسیله المآل، حضرمی، ص ۱۸۳.

فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خداصلی الله علیه وآله

۱ – بخاری به سندش از نعیم نقل کرده که از ابن عمر سؤال شد: شخص محرم مگسی را به قتل می رساند، حکمش چیست؟ او در جواب گفت: اهل عراق از مگسی سؤال می کنند؛ در حالی که فرزند دختر رسول خداصلی الله علیه وآله را به قتل رسانده اند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «حسن و حسین دو ریحانه من از این دنیایند».(۱)

۲ – حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «الحسن والحسین إبنای، من أحبّهما أحبّنی، ومن أحبّنی أحبّه اللَّه، ومن أحبّه اللَّه أدخله الجنه، ومن أبغضهما أبغضنی، ومن أبغضنی أبغضه اللَّه، ومن أبغضه اللَّه أدخله النار»؛(۲) «حسن و حسین دو فرزندان من هستند، هر کس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا او را دوست خواهد داشت و هر کس خدا او را دوست بدارد، او را داخل بهشت خواهد کرد. و هر کس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هر کس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هر کس خدا او را دشمن بدارد، او را داخل در جهنم خواهد نمود.»

۳ – و نیز او به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیّدا شباب أهل الجنه وأبوهما خیر منهما»؛(۳) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

۴ – ترمذی به سندش از یوسف بن ابراهیم نقل کرده که از انس بن مالك شنید که می گوید: «از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال شد: کدامین شخص از اهل بیت شما نزدتان محبوب تر است؟حضرت فرمود: حسن و حسین. و همیشه به فاطمه می فرمود: دو فرزندم را به نزد من آور. آن گاه آن دو را می بویید و به سینه می چسبانید».(۴)

۵ – یعلی بن مره می گوید: با پیامبرصلی الله علیه وآله از منزل خارج شدیم و به میهمانی دعوت

۱– ۴۰۶. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب الحسن و الحسین.

۲– ۴۰۷. مستدرك حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶.

۳– ۴۰۸. مستدرك حاکم، ج ۳، ص ۱۶۷.

۴– ۴۰۹. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳، رقم ۳۸۶۱.

بودیم. ناگهان پیامبرصلی الله علیه وآله مشاهده کرد که حسین علیه السلام در راه مشغول بازی است. حضرت با سرعت به جلوی جمعیت آمد و دو دست خود را باز کرد تا حسین علیه السلام را بگیرد ولی او به این طرف و آن طرف می دوید، هر دو می خندیدند تا آن که حضرت او را گرفت. یکی از دو دستش را زیر چانه او و دست دیگرش را بین سر و دو گوشش قرار داد و با او معانقه کرد و او را بوسید. آن گاه فرمود: «حسین منّی وأنا منه، أحبّ اللَّه من أحبّه، الحسن والحسین سبطان من الأسباط»؛(۱) «حسین از من و من از اویم، خدا دوست بدارد هر کسی را که حسین را دوست دارد. حسن و حسین دو سبط از اسباطند.»

در تفسیر جمله «حسین منی و انا منه» می گوییم:

جمله اول اشاره به این مطلب دارد که حسین از رسول خداست؛ زیرا اگر چه پدرش حضرت علی علیه السلام است ولی از آن جا که آن حضرت به نصّ آیه مباهله نفس رسول خداست، لذا امام حسین علیه السلام فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله به حساب می آید.

در مورد جمله دوم می گوییم: پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از تبلیغ رسالتش دیگر به عنوان یک شخص مطرح نیست بلکه یک شخصیت رسالی به حساب می آید. وی رمز و نمونه ای است که رسالتش به تمام ابعاد در او تحقق یافته است. پس حیاتش همان رسالتش و رسالتش همان حیاتش می باشد. از طرف دیگر می دانیم که سعی هر پدری آن است که فرزندی داشته باشد تا جانشین شخصیت او بوده و حافظ رسالت او و ادامه دهنده راهش باشد. در مورد امام حسین علیه السلام از آن جا که او با قیام و شهادتش رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله را زنده کرده است، لذا پیامبرصلی الله علیه وآله در شأن او می فرماید: من از حسینم؛ یعنی شخصیت رسالی من و ادامه و استمرار آن به وجود حسین علیه السلام وابستگی دارد. و لذا گفته شده: «الاسلام محمّدی الحدوث و حسینی البقاء است».

۶ - یزید بن ابی یزید می گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله از حجره عایشه بیرون آمد و گذرش بر خانه فاطمه علیها السلام افتاد. صدای گریه حسین را شنید. فرمود: (ای فاطمه!) آیا نمی دانی که گریه او مرا اذیت می کند؟(۲)

۱- ۴۱۰. المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۶۶۲؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

۲- ۴۱۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

۷ - حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده کردم؛ در حالی که حسین بن علی را در بغل گرفته و می فرمود: «اللّهمّ إنّی أحبّه فأحبّه»؛(۱) «بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام

۱ - انس بن مالک می گوید: «بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام سر او را نزد ابن زیاد آوردند. او شروع به زدن با چوب به دندان های حضرت کرد ... من در دلم گفتم: چه کار زشتی می کنی، من مشاهده کردم رسول خداصلی الله علیه وآله را که همین موضعی را که چوب می زنی می بوسید».(۲)

۲ - زید بن ارقم می گوید: «من نزد عبیداللَّه بن زیاد نشسته بودم که سر حسین را به نزد او آوردند، ابن زیاد چوب دستی خود را برداشت و بین لبان حضرت کوبید. به او گفتم: تو چوبت را به جایی می زنی که رسول خدا مکرر آن جا را می بوسید. ابن زیاد گفت: برخیز تو پیرمردی هستی که عقلت را از دست داده ای».(۳)

۳ - اسماعیل بن رجاء از پدرش نقل می کند که گفت: «من در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله در میان دسته ای بودم که در میان آن ها ابوسعید خدری و عبداللَّه بن عمر بود. حسین بن علی علیه السلام از کنار ما عبور کرده و سلام نمود. آنان او را جواب دادند. عبداللَّه بن عمر سکوت کرد تا مردم فارغ شوند. آن گاه صدای خود را بلند کرده و گفت: و علیک السلام و رحمه اللَّه و برکاته. آن گاه رو به قوم کرده و گفت: آیا شما را خبر دهم به کسی که محبوب ترین اهل زمین به آسمان است؟ گفتند: آری. گفت: آن شخص این مرد هاشمی است. بعد از روزهای صفّین با من سخن نگفته است. اگر او از من راضی گردد برای من خوشایندتر است از این که برای من شتران گران قیمت باشد.(۴)

۴ - جابر بن عبداللَّه انصاری می گوید: «هر کس دوست دارد نظر کند به مردی از اهل

۱- ۴۱۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲- ۴۱۳. ذخائر العقبی، ص ۱۲۶.

۳- ۴۱۴. کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۱.

۴- ۴۱۵. اسدالغابه، ج ۳، ص ۵.

بهشت، باید به حسین علیه السلام نظر کند؛ زیرا از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که چنین می فرمود».(۱)

هیثمی نیز در «مجمع الزوائد» این حدیث را نقل کرده و در پایان می گوید: «رجال این حدیث رجال صحیح است، غیر از ربیع بن سعد که او ثقه است».(۲)

۵ - عمر بن خطّاب خطاب به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «آنچه که بر سر ما روییده شده (یعنی اسلام) توسط شما خاندان بوده است».(۳)

۶ - عبداللَّه بن عباس رکاب اسب امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت. برخی او را از این کار سرزنش کردند و گفتند: سنّ تو از این دو بیشتر است؟! ابن عباس گفت: این دو فرزندان رسول خدا هستند، آیا سعادت من نیست که رکاب این دو رابه دست بگیرم؟(۴)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین

۱ - معاویه به عبداللَّه بن جعفر گفت: تو سید و سرور بنی هاشم می باشی. او در جواب معاویه گفت: بزرگ بنی هاشم حسن و حسینند.(۵)

۲ - ولید بن عتبه بن ابی سفیان - والی مدینه - هنگامی که مروان بن حکم به او پیشنهاد کشتن امام حسین علیه السلام را داد به او گفت: «به خدا سوگند ای مروان! دوست ندارم که برای من دنیا و آنچه در آن است باشد؛ در حالی که حسین علیه السلام را کشته باشم. سبحان اللَّه!آیا به جهت بیعت نکردن حسین او را بکشم؟ به خدا سوگند! من یقین دارم شخصی که حسین را به قتل برساند او در روز قیامت میزان عملش خفیف است.(۶)

۳ - ابراهیم نخعی می گوید: «اگر من در میان قاتلان حسین علیه السلام بودم آن گاه وارد بهشت می شدم از نظر کردن بر صورت رسول خداصلی الله علیه وآله حیا می کردم».(۷)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنّت

امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنّت

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم اهل سنّت پی می بریم که امام حسین علیه السلام مورد مدح و ستایش آنان بوده است:

۱- ۴۱۶. نظم درر السمطین، زرندی، ص ۲۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۵.

۲- ۴۱۷. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.

۳- ۴۱۸. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۴- ۴۱۹. همان.

۵- ۴۲۰. کامل سلیمان، حسن بن علی علیهما السلام، ص ۱۷۳.

۶- ۴۲۱. کامل سلیمان، حسن بن علی علیهما السلام، ص ۱۴۷.

۷- ۴۲۲. الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۵.

۱ – ابن حجر عسقلانی

«حسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابوعبداللَّه، مدنی، نوه رسول خداصلی الله علیه وآله و دسته گل او از دنیا، و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است».(۱)

۲ – زرندی حنفی

«حسین نماز و روزه و حج و عبادات بسیار انجام می داد. او مردی با سخاوت و کریم بود. بیست و پنج بار پیاده حج به جای آورد».(۲)

۳ – یافعی

«دسته گل رسول خداصلی الله علیه وآله و نوه او و خلاصه نبوت، محل محاسن و مناقب و بزرگواری، ابوعبداللَّه، حسین بن علی علیه السلام ... ».(۳)

۴ – ابن سیرین

«آسمان بر کسی بعد از یحیی بن زکریا به جز حسین علیه السلام نگریست و هنگامی که کشته شد آسمان سیاه گشت، و ستارگان در روز، روشن شدند، به حدّی که سیّاره جوزاء در وقت عصر دیده شد، و خاک قرمز فرو ریخت، و آسمان تا هفت شبانه روز به مانند لخته خونی بود».(۴)

۵ – عباس محمود عقّاد

«شجاعت حسین علیه السلام صفتی است که از او غریب نیست؛ زیرا صفتی است که از معدنش سرچشمه گرفته است. و این فضیلتی است که از پدران خود به ارث برده و به فرزندان بعد از خود به ارث گذارده است ... و در بین بنی آدم کسی شجاع تر از حیث قلب دیده نشده، آن هنگام که حسین علیه السلام در کربلا چنین اقدامی را انجام داد ... بس است او را این که در تاریخ این دنیا تنها او در طول صدها سال شهید فرزند شهید و پدر شهیدان است ... ».(۵)

۱– ۴۲۳. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲– ۴۲۴. نظم دررالسمطین، ص ۲۰۸.

۳– ۴۲۵. مرآه الجنان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۴– ۴۲۶. تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۹.

۵– ۴۲۷. ابوالشهداء، ص ۱۹۵.

۶ – دکتر محمّد عبده یمانی

«حسین علیه السلام مردی عابد و متواضع بود. همیشه او را روزه دار مشاهده می کردند. شب ها را بیدار و مشغول عبادت بود. همیشه در امور خیر از دیگران سبقت می جست و در نیکی از دیگران سرعت می گرفت ... ».(۱)

۷ – عمر رضا کحاله

«حسین بن علی؛ او بزرگ اهل عراق در فقه و حال و جود و بخشش بود».(۲)

۲۷ – ادّعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

۲۷ – ادّعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می گوید: «و این دو گرچه دو بزرگوار جوانان اهل بهشتند ولی عمر و ابوبکر دو بزرگوار از پیران اهل بهشتند، و این صنف کامل تر از آن صنف است».(۳)

پاسخ

پاسخ

این ادّعا نیز خالی از اشکال نیست. برای روشن شدن این مطلب پاسخ را در دو بخش دنبال می کنیم:

الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

خطیب بغدادی به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیّدا شباب أهل الجنه، وأبوهما خیر منهما»؛(۴) «حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

متقی هندی به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «ألا ترضین أن تکونی سیّده نسآء أهل الجنه، وابنیک سیّدا شباب أهل الجنه»؛(۵) «آیا راضی نمی شوی که تو سرآمد زنان اهل بهشت باشی و دو فرزندت سرآمد جوانان اهل بهشت باشند.»

۱– ۴۲۸. علّموا أولادکم محبّه آل بیت النبی، ص ۱۳۳.

۲– ۴۲۹. اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۸.

۳- ۴۳۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۴- ۴۳۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۵- ۴۳۲. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۸۱.

ابن عساکر به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیّدا شباب أهل الجنه، من أحبهما فقد أحبّنی ومن أبغضهما فقد أبغضنی»؛(۱) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند، هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس آن دورا دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

تصریح به صحّت حدیث

جماعتی از علمای اهل سنّت تصریح به صحت حدیث نموده اند؛ از قبیل:

۱ - حافظ گنجی شافعی: «این حدیث حسن و ثابت است ... ».(۲)

۲ - امام اهل حدیث ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» در ترجمه امام حسین علیه السلام طرق این حدیث را از تعدادی صحابه نقل کرده است ... آن گاه اسامی جماعتی از آنان و طرق احادیث شان را نقل کرده و سپس می گوید: انضمام این اسانید برخی به برخی دیگر، دلیل بر صحت این حدیث است.(۳)

۳ - حاکم نیشابوری: «این حدیث با زیادی «و ابوهما خیر منهما» صحیح است ولی شیخین آن را نقل نکرده اند».(۴)

او در ذیل حدیث دیگر می گوید: «این حدیثی است که از راه های زیادی قابل تصحیح است و من تعجب می کنم که چگونه این دو آن را نقل نکرده اند».(۵)

۴ - ذهبی: «این حدیث صحیح است».(۶)

۵ - ترمذی: «این حدیث حسن و غریب از این وجه است».(۷)

او با سند دیگری این حدیث را آورده و در ذیل آن می گوید: «این حدیث صحیح و حسن است».(۸)

۶ - البانی نیز تصحیح ترمذی را قبول کرده و می گوید: «مطلب همان است که او

۱- ۴۳۳. ترجمه امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۴۵.

۲- ۴۳۴. کفایه الطالب، ص ۳۴۱.

۳- ۴۳۵. همان، به نقل از طبرانی.

۴- ۴۳۶. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۵- ۴۳۷. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۶- ۴۳۸. همان.

۷- ۴۳۹. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰.

۸- ۴۴۰. تحفه الاحوذی بشرح صحیح الترمذی، ج ۱۰، ص ۲۷۲.

می گوید». و نیز در حدیث حسن ترمذی می گوید: «سند آن صحیح و رجال آن ثقه اند به نحو رجال صحیح، غیر از میسره ابن حبیب که ثقه است».(۱)

او نیز تصحیح حاکم و ذهبی را مورد قبول قرار داده است.(۲)

۷ - هیثمی در «مجمع الزوائد» حدیث مورد بحث را از طریق ابی سعید خدری، تصریح به صحت آن کرده است.(۳)

۸ - مصطفی بن عدوی.(۴)

۹ - حوینی اثری در تحقیق کتاب «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام» نیز این حدیث را تصحیح کرده است.(۵)

۱۰ - الدانی ابن منیر آل زهوی.(۶)

۱۱ - حمزه احمد الزین محقق کتاب «مسند احمد».(۷)

۱۲ - ابن حبان این حدیث را در کتاب صحیح خود آورده است.(۸)

این حدیث در کثرت طرق به حدّی است که سیوطی و سمعانی قائل به تواتر آن شده اند.(۹)

ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت

ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت

برخی این حدیث شریف را قلب کرده و بر ابوبکر و عمر ثابت کرده اند، و از آن جا که آن دو در اسلام جوان نبودند لذا عبارت حدیث را عوض کرده و به جای شباب (جوانان) کهول (پیران)، قرار داده اند.

۱- ۴۴۱. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۲، ص ۴۲۳ - ۴۲۶.

۲- ۴۴۲. همان، ص ۴۲۴.

۳- ۴۴۳. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

۴- ۴۴۴. الصحیح المسند من فضائل الصحابه، ص ۲۵۷.

۵- ۴۴۵. تهذیب خصائص الامام علی علیه السلام، ص ۹۹، ح ۱۲۴.

۶- ۴۴۶. خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، تحقیق آل زهوی، ص ۱۰۷، ح ۱۴۰.

۷- ۴۴۷. مسند احمد با تحقیق حمزه احمد الزین، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۹۵ و ۲۰۴ و ۲۵۹.

۸- ۴۴۸. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۳؛ مؤسسه الرساله.

۹- ۴۴۹. تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ فیض القدیر، ج ۳، ص ۵۵۰؛ الانساب، ج ۳، ص ۴۷۷.

اینک به نقد و بررسی هر یک از این احادیث خواهیم پرداخت:

۱ – روایات ترمذی

ترمذی با سه سند این مضمون را نقل کرده است:

سند اول:

«حدّثنا علی بن حُجر، أخبرنا ولید بن محمّد الموقری، عن الزهری، عن علی بن الحسین، عن علی بن أبی طالب، قال: کنت مع رسول اللَّه صلی الله علیه وآله إذ طلع أبوبکر وعمر فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: هذان سیّدا کهول أهل الجنّه من الاوّلین والآخرین إلّا النبیین والمرسلین، یا علی لاتخبرهما.»

این حدیث از جهاتی اشکال دارد:

اوّلاً: ترمذی آن را حدیثی غریب دانسته است.

ثانیاً: او می گوید: ولید بن محمّد موقری در حدیث تضعیف شده است.(۱)

و نیز دیگران از رجالیین اهل سنّت او را تضعیف کرده اند؛ از قبیل:

بخاری درباره او می گوید: «در حدیثش منکرات است».(۲)

ابوحاتم او را ضعیف الحدیث می داند.

ابن حبان می گوید: او از زهری چیزهای جعلی را نقل کرده که زهری اصلاً آن ها را حدیث نکرده است ... لذا احتجاج به احادیث او به هیچ وجه جایز نیست.

ابن المدینی می گوید: حدیثش نوشته نمی شود.

ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده و می گوید: یحیی او را تکذیب کرده و دار قطنی او را ضعیف پنداشته است.(۳)

ابن خزیمه می گوید: من به حدیث او احتجاج نمی کنم.

نسائی او را متروک الحدیث دانسته و می گوید: یحیی بن معین او را تکذیب کرده است.

حدیثِ با چنین وضعیتی را چگونه می توان به آن استدلال کرد.

۱- ۴۵۰. تحفه الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲- ۴۵۱. الضعفاء الکبیر، ص ۱۶۶.

۳- ۴۵۲. دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۳۳۲.

ثالثاً: زهری کسی بود که از ارکان حکومت بنی مروان به حساب می آمد و همیشه در رکاب آنان بود. پس چگونه می توان به او اعتماد نمود. به همین جهت است که خواهرش او را تفسیق نموده است.(۱)

و نیز شافعی و دار قطنی او را متّصف به تدلیس کرده و ابن حجر او را در مرتبه سوم از مدلّسین برشمرده است.(۲) تدلیسی که نوعی دروغ به حساب می آید.

رابعاً: این حدیث مطابق دیدگاه اهل سنّت مشکل انقطاع سند دارد؛ زیرا امام زین العابدین علیه السلام در سنّی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را درک نکرده که متحمل حدیث از آن حضرت شده و از او شنیده باشد. گر چه نزد ما این اشکال قابل حلّ است ولی از دیدگاه اهل سنّت اشکال دارد.

خامساً: در بهشت همه مردم جوانند، و پیرمرد وجود ندارد.

سادساً: چه جهتی دارد که پیامبرصلی الله علیه وآله در این حدیث از نشر این خبر جلوگیری کرده است؟

سند دوّم:

ترمذی همین مضمون را از حسن بن صباح بزار، از محمّد بن کثیر، از اوزاعی، از قتاده، از انس از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است. که این سند نیز مشکلاتی دارد:

اوّلاً: ترمذی آن را غریب دانسته است.

ثانیاً: در سند آن محمّد بن کثیر مصیصی است که عده ای از علمای عامه او را تضعیف نموده اند؛ از قبیل:

احمد بن حنبل می گوید: نزد پدرم نام محمّد بن کثیر برده شد، او را جداً تضعیف نمود. و او را منکر الحدیث دانست.

صالح بن احمد از پدرش نقل کرده که او نزد من ثقه نیست.

به ابن المدینی گفتند که محمّدبن کثیر از اوزاعی، از قتاده، از انس این حدیث را

۱- ۴۵۳. تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۶۵.

۲- ۴۵۴. طبقات المدلسین، ص ۲۷.

نقل کرده است، او گفت: من قبلاً دوست داشتم که این شیخ را ببینم ولی الآن دوست ندارم او را ملاقات نمایم.

ابوداوود می گوید: او فهم حدیث را نداشت.

ابواحمد حاکم او را قوی نزد اهل سنّت نمی داند.

نسائی او را کثیر الخطاء معرفی کرده است.(۱)

ثالثاً: در سند این حدیث قتاده وجود دارد که امام مدلّسین برشمرده شده است.(۲)

سند سوّم:

ترمذی همین مضمون را نیز از یعقوب بن ابراهیم دورقی، و او از سفیان بن عیینه، و او از داوود، از شعبی، از حارث از علی علیه السلام از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده است.

این سند نیز مشکلاتی دارد:

اوّلاً: سفیان بن عیینه بنا بر تصریح نسائی و دیگران موصوف به تدلیس است. ابن حجر نیز او را در مرتبه سوم از مدلّسین برشمرده است ولی لهجه خود را تخفیف داده و می گوید او تنها از افراد ثقه تدلیس کرده است. ولی جواب این است که در این صورت چه ضرورتی بر تدلیس وجود دارد؟ تدلیسی که مطابق رأی برخی از علمای عامّه از انواع کذب به حساب می آید.(۳)

ثانیاً: در سند این حدیث نیز داوود بن ابی هند است که احمد بن حنبل او را کثیر الاضطراب و الخلاف معرفی کرده است.(۴)

ثالثاً: عجب این است که چگونه شعبی از حارث روایت نقل می کند با این که او را کاذب می داند. همان گونه که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

۲ – روایت ابن ماجه

ابن ماجه نیز این حدیث را با دو سند نقل کرده است.

۱- ۴۵۵. ر.ک: میزان الاعتدال، تهذیب التهذیب و لسان المیزان ترجمه محمّد بن کثیر.

۲- ۴۵۶. نصب الرایه، ج ۳، ص ۱۵۵؛ تحقیق الغایه، ص ۳۰۹؛ طبقات المدلسین، ابن حجر، ص ۱۶.

۳- ۴۵۷. الکفایه، خطیب بغدادی، ص ۳۵۵، به نقل از شعبه بن الحجاج.

۴- ۴۵۸. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۰۵.

سند اوّل:

از هشام بن عمار، از سفیان، از حسن بن عماره، از فراس، از شعبی، از حارث، از علی علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده است.(۱)

این سند نیز مشکلاتی دارد:

اوّلاً: در سند آن سفیان بن عیینه است که از مدلّسین به حساب می آید. و تدلیس آن است که حدیث را به کسی نسبت دهد که از او نشنیده است.

ثانیاً: در سند آن حسن بن عماره است که حال او از سفیان در تدلیس بدتر است. و جمهور اهل سنّت او را تضعیف نموده اند.(۲)

بیهقی می گوید: او متروک بوده و احتجاج به احادیثش نمی شود.(۳) دارقطنی او را تضعیف کرده(۴)، و ابن حبّان او را در کتاب مجروحین ذکر کرده است.(۵) یحیی بن معین نیز او را بی ارزش برشمرده است.

ابن حبّان از شعبه نقل کرده که گفت: کسی که از حسن بن عماره روایت نقل کند گناهش کمتر از زنا در اسلام نیست؛ یعنی گناه این دو برابر است.

ثالثاً: شعبی کسی است که به دستگاه خلافت بنی امیه راه یافته و معلّم اولاد عبدالملک بن مروان و قاضی او در کوفه در ایام ولایت حجاج و بعد از او به حساب می آمد.(۶)

نقل است که احنف به او گفت: بین دو نفر به رأی خدا قضاوت کن. او در جواب گفت: من به رأی پروردگارم قضاوت نمی کنم، بلکه به رأی خودم حکم می کنم.(۷)

ابن ابی الحدید نقل می کند که جمیله دختر عیسی بن جراد که زنی زیبا بود، با کسی که اختلاف داشت، نزد شعبی - قاضی عبدالملک - آمدند، شعبی به نفع جمیله حکم

۱- ۴۵۹. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۶ - ۳۸.

۲- ۴۶۰. طبقات المدلّسین، ص ۲۰.

۳- ۴۶۱. سلسله الاحادیث الضعیفه، البانی، ج ۳، ص ۶۶.

۴- ۴۶۲. سلسله الاحادیث الضعیفه، البانی، ج ۳، ص ۶۶.

۵- ۴۶۳. کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۲۴.

۶- ۴۶۴. وکیع، اخبار القضاه، ج ۲، ص ۴۲۱ - ۴۲۶.

۷- ۴۶۵. همان، ص ۴۲۷.

نمود. آن گاه شعر هذیل اشجعی را نقل می کند که در آن تصریح به قضاوت ظالمانه او شده است.(۱)

رابعاً: شعبی روایت را از حارث نقل کرده است، کسی که شعبی او را همیشه تکذیب می کرد.

مسلم در مقدمه صحیحش به سند خود از شعبی نقل کرده که گفت: حدیث کرد ما را حارث اعور همدانی و او کذّاب است.(۲)

ابن حبّان از شعبی نقل کرده که حدیث کرد ما را حارث و من شهادت می دهم که او یکی از کذّابین است.(۳)

ابن حجر در ترجمه حارث می گوید: «او را شعبی در رأی خود تکذیب کرده است. او به رفض نسبت داده شده و در حدیثش ضعف وجود دارد».(۴)

نووی در «خلاصه» می گوید: «اجماع در ضعف او است؛ زیرا او کذّاب است».(۵)

فتنی می گوید: «حارث بن عبداللّه همدانی اعور از بزرگان علمای تابعین است. شعبی و ابن المدینی او را تکذیب کرده اند ... ».(۶)

سند دوم:

ابن ماجه از ابو شعیب صالح بن هیثم طائی، از عبد القدوس بن بکربن خنیس، از مالک بن مغول، از عون بن ابی جحیفه، از پدرش از رسول خداصلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده است.

در اسقاط این حدیث از اعتبار وجود عبد القدوس کفایت می کند، کسی که ابن حجر در مورد او می گوید: «محمود بن غیلان از احمد و ابن معین و خیثمه نقل کرده که آنان بر روی حدیث او خط کشیده اند».(۷)

۱- ۴۶۶. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۶۶.

۲- ۴۶۷. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱، ص ۹۷.

۳- ۴۶۸. کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۱۶.

۴- ۴۶۹. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۴۱.

۵- ۴۷۰. تحقیق الغایه بترتیب الرواه المترجم لهم فی نصب الرایه، ص ۱۲۰.

۶- ۴۷۱. تذکره الموضوعات، ص ۲۴۸.

۷- ۴۷۲. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۶۹.

۳ – روایت هیثمی

مضمون این حدیث را هیثمی به سندش از ابی جحیفه نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است.(۱)

ولی در سند آن، خنیس بن بکر بن خنیس است که صالح بن جزره او را تضعیف نموده است.(۲)

۴ – روایت دولابی

دولابی نیز به سند دیگری از ابی جحیفه از رسول خداصلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده ولی در سند آن خنیس بن بکر بن خنیس وجود دارد که تضعیف شده است.

۵ – روایت عبداللَّه بن احمد حنبل

عبداللَّه بن احمد بن حنبل نیز به سندش از پیامبرصلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده است.(۳) ولی در سند آن عبداللَّه بن عمر یمانی است که ذهبی او را مجهول معرفی کرده است.(۴)

هم چنین در سند آن حسن بن زید است که والی منصور در مدینه بوده و سپس از هم نشینان مهدی عباسی شده است. ابن عدی می گوید: احادیثش معضل است.(۵)

و نیز فتنی می گوید: او ضعیف است.(۶)

۶ – روایات خطیب بغدادی

بغدادی این مضمون را به چهار سند نقل کرده است:

سند اوّل:

وی به سند خود از انس بن مالك این مضمون را نقل کرده است.(۷)

در تضعیف این سند همین بس که یحیی بن عنبسه در سند آن قرار گرفته است؛ ابن حبّان او را در کتاب «المجروحین» ذکر کرده و می گوید: «شیخ دجال که وضع حدیث

۱- ۴۷۳. موارد الضمآن الى زوائد ابن حبّان، ص ۵۳۸.

۲- ۴۷۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۶۶۹؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۱۱؛ المغنی، ذهبی، ص ۲۱۵.

۳- ۴۷۵. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۰.

۴- ۴۷۶. المغنی، ص ۳۵۵؛ دیوان الضعفاء، ص ۱۷۵.

۵- ۴۷۷. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۹۲.

۶- ۴۷۸. قانون الموضوعات، ص ۲۴۹.

۷- ۴۷۹. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۰۷.

کرده و به ابن عیینه و داوود بن ابی هند و ابی حنیفه و دیگران از ثقات نسبت داده است، نقل روایت از او به هیچ وجه صحیح نیست».(۱)

دارقطنی او را دجّالی که وضع حدیث کرده، معرفی می کند و ابن عدی می گوید: او منکر الحدیثی است که امرش مکشوف است.(۲) ذهبی نیز او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است.(۳)

و هم چنین در سند آن حمید طویل واقع است که ذهبی می گوید: ما نمی دانیم او کیست.(۴)

سند دوم:

بغدادی این مضمون را نیز به سندش از امام علی علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است، که در سند آن شعبی و حارث قرار دارد که قبلاً آن دو را تضعیف کردیم.

و نیز در سند آن بشّار بن موسی الخفّاف است که بخاری او را منکر الحدیث، و ابن معین او را از دجّالین و غیر ثقه، و ابوزرعه او را ضعیف معرفی کرده اند.(۵)

سند سوّم:

و نیز به سند خود این مضمون را از ابن عباس به دو طریق نقل کرده است.(۶)

ولی در طریق اول عبیداللَّه بن موسی است که او را شیعه آتشی معرفی کرده اند.(۷) لذا هرگز احتمال داده نمی شود چنین کسی چنین حدیثی را نقل کرده باشد. خصوصاً آن که احمد بن حنبل محدّثین را از نقل حدیثش منع کرده است.(۸)

و نیز در سند طریق اول یونس بن ابی اسحاق وجود دارد که برخی او را تضعیف کرده اند. احمد بن حنبل او را مضطرب الحدیث و ضعیف معرفی کرده است.(۹)

۱- ۴۸۰. کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲- ۴۸۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۰۰.

۳- ۴۸۲. دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۳۳۹.

۴- ۴۸۳. المغنی، ص ۱۹۶.

۵- ۴۸۴. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۱.

۶- ۴۸۵. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۹۲.

۷- ۴۸۶. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶.

۸- ۴۸۷. همان.

۹- ۴۸۸. تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۴۳۴.

و در طریق دوم آن طلحه بن عمرو است که کثیری از رجالیین او را تضعیف کرده اند: احمد بن حنبل او را لاشی و متروک الحدیث، و ابن معین او را ضعیف، و جوزجانی او را غیر مرضی در حدیث، و ابوحاتم او را غیر قوی، و بخاری او را بی ارزش، و نسائی او را متروک الحدیث و غیر ثقه، و ابن المدینی او را ضعیف بی ارزش، و ابن حزم او را رکنی از ارکان دروغ و متروک الحدیث معرفی کرده اند.

ابن حبّان می گوید: او روایاتی را از افراد ثقه نقل می کند که در احادیث شان وجود ندارد.(۱)

سند چهارم:

و نیز این مضمون را با سندی از ابن عباس نقل کرده که در سند آن طلحه بن عمرو واقع است که شرح حال او گذشت.

بغدادی، این مضمون را درکتاب «موضح اوهام الجمع والتفریق» آورده است.(۲) که در سند آن عکرمه بن ابراهیم آمده و ابن حبان می گوید: او کسی بود که اخبار را مقلوب کرده و مراسیل را مرفوع می نمود و لذا احتجاج به احادیث او جایز نیست. و ابن معین و ابو داوود او را بی ارزش معرفی کرده و نسائی او را تضعیف نموده است.(۳)

۷ – روایت ابن حجر

این مضمون را ابن حجر نیز در «لسان المیزان» (۴) از ابن عمر نقل کرده است. در سند آن عبیداللّه بن عمر وجود دارد. ابن حجر قول احمد را درباره او نقل کرده که ما مدّتی احادیث او را آتش می زدیم. و جوزجانی او را ضعیف الامر دانسته و تضعیفات دیگران را نیز درباره او ذکر کرده است.(۵)

---

۱ – ۴۸۹. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۸؛ کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۸؛ الاحکام، ابن حزم، ج ۷، ص ۱۰۱؛ المحلّی، ج ۱۱، ص ۲۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۴۰؛ تاریخ بخاری (الکبیر)، ج ۴، ص ۳۵۰.

۲– ۴۹۰. موضح اوهام الجمع و التفریق، ج ۲، ص ۱۷۸، چاپ حیدرآباد.

۳– ۴۹۱. ر.ک: المجروحین، ابن حبان؛ میزان الاعتدال، ذهبی.

۴– ۴۹۲. لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۲۷.

۵– ۴۹۳. همان.

۸ – حدیث ابن النجار

او در ذیل تاریخ بغداد به سندش از انس این مضمون را نقل کرده است که بین افراد سند آن محمّد بن کثیر وجود دارد و ما قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۹ – روایت ابن عساکر

او این مضمون را به سندش از حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده است که در سند آن محمّدبن یونس قرشی کدیمی وجود دارد و دارقطنی او را متهم به وضع و جعل حدیث معرفی کرده است.

ابن حبان می گوید: او جعل حدیث می کرد، و به افراد ثقه بیش از هزار حدیث به دروغ نسبت داده است. ابن عدی نیز می گوید: او متهم به جعل حدیث است، لذا عموم مشایخ ما حدیث او را ترک کرده اند.

۱۰ – حدیث ابن أبی شیبه

او نیز این مضمون را به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، که در سند آن موسی بن عبیده ربذی است. احمد بن حنبل درباره او می گوید: حدیثش نوشته نمی شود. نسائی و دیگران او را ضعیف دانسته و ابن عدی می گوید: ضعف در روایتش آشکار است. و ابن معین او را بی ارزش معرفی کرده و یحیی بن سعید می گوید: ما از حدیثش پرهیز می کنیم.

و در سند آن ابی معاذ وجود دارد که احمد بن حنبل از نقل روایت او منع کرده و ابن معین او را بی ارزش، و جوزجانی او را ساقط، و ابوداوود و دارقطنی او را متروک معرفی کرده اند.(۱)

علاوه بر این خطاب «یا ابا الخطاب» که ابی معاذ از او روایت کرده، فردی مجهول و ناشناخته است.

۱۱ – روایات طحاوی

طحاوی این حدیث را با چهار سند در کتاب «مشکل الآثار» نقل کرده است:

۱- ۴۹۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۹۶.

سند اول:

در این سند از انس بن مالك این مضمون را نقل کرده که در آن محمّد بن کثیر صنعاعی وجود دارد که قبلًا او را تضعیف کردیم.

سند دوّم:

در سند دوم این مضمون را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن ابی جناب یحیی بن ابی حیّه کلبی وجود دارد که یحیی بن قطان، نقل روایت از او را حلال نمی شمرده است. فلاس او را متروك و نسائی و دارقطنی و عثمان بن ابی شیبه او را تضعیف کرده اند.(۱)

ابن حبان می گوید: او چیزی را که از ضعفا شنیده بود، به ثقات نسبت می داد ... و لذا یحیی بن سعید قطان او را واهی شمرده و احمد بن حنبل حمله شدیدی بر او نموده است.(۲) مضافاً به این که شعبی هم در سند آن واقع است که او را تضعیف نمودیم.

سند سوم:

سند سوم را نیز از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن شعبی از حارث وجود دارد که قبلًا آن دو را تضعیف نمودیم.

سند چهارم:

سند چهارم را از ابو سعید خدری نقل کرده است، ولی در سند آن اصبغ بن فرج قرار دارد که از موالیان بنی امیه بوده است.(۳) و نیز علی بن عابس قرار دارد که ابن حبان او را در کتاب المجروحین آورده و احتجاج به احادیثش را باطل دانسته است.(۴) و نیز کثیر النداء در سند آن واقع است که ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است.(۵)

۱۲ – حدیث ابن أبی حاتم

او این مضمون را با سه سند نقل کرده، ولی هر سه سند را ابطال نموده است.(۶)

۱- ۴۹۵. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۷۱.

۲- ۴۹۶. کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۱۱۱.

۳- ۴۹۷. تهذیب التهذیب، ترجمه اصبغ بن فرج.

۴- ۴۹۸. کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۱۰۴.

۵- ۴۹۹. دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۲۵۶.

۶- ۵۰۰. علل الحدیث، ج ۲، ص ۳۸۲، چاپ سلفیّه مصر.

۱۳ – حدیث طبرانی

او نیز این مضمون را با دو سند نقل کرده است:

سند اول:

در این سند که از جحیفه از رسول خداصلی الله علیه وآله است(۱)، خنیس بن بکر قرار دارد که صالح جزره او را تضعیف نموده، و بویصری در او نظر دارد.(۲)

سند دوم:

در این سند که انس بن مالک از رسول خداصلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده محمّد بن کثیر قرار دارد که قبلاً او را تضعیف نمودیم.

۱۴ – حدیث ابن قتیبه

او نیز این مضمون را در اول کتاب خود آورده، ولی در سند آن نوح بن ابی مریم قرار دارد که ابن حبّان در شأن او گفته: او سندها را قلب می کرده است. وی از ثقات احادیثی نقل کرده که از حدیث اثبات نیست، لذا نمی توان در هیچ حالی به احادیثش احتجاج نمود.(۳)

مسلم و دیگران او را متروک الحدیث، و بخاری منکر الحدیث، و حاکم و ابن الجوزی او را اهل جعل حدیث دانسته اند.(۴) لذا ابن الجوزی احادیث جعلی او را در چند موضع ذکر کرده است. حاکم درباره او می گوید: همه چیز به او روزی داده شده به جز راستگویی.(۵)

نتیجه

همه این ها احادیث سند داری بود که اهل سنّت درباره این خبر نقل کرده اند. و واضح شد که هیچ یک از این سندها صحیح نیست. و برخی نیز این مضمون را به طور مرسل که از اقسام حدیث ضعیف است در کتاب های حدیثی خود آورده اند.

۱- ۵۰۱. المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۸۵ و ۸۶.

۲- ۵۰۲. الزوائد، ج ۸، ص ۱.

۳- ۵۰۳. کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۴۸.

۴- ۵۰۴. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۷۹؛ الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۴۱.

۵- ۵۰۵. تهذيب التهذيب، ج ۱۰، ص ۴۸۸.

مشکل متن حدیث

اشکال اساسی که در متن حدیث وجود دارد این است که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت معرفی شده اند؛ در حالی که مطابق روایات، در بهشت پیری وجود ندارد، بلکه عموم مردم در سن سی سالگی هستند:

۱ - ابوهریره از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: اهل بهشت؛ در حالی که بلند قامت، بدون مو بر صورت، با موهای فری و سرمه کشیده و دارای سی سال هستند، وارد بهشت می شوند. جوانی آن ها تمام نشده و لباس هایشان کهنه نخواهد شد.(۱)

۲ - ابو سعید خدری از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: هر کسی از اهل بهشت بمیرد؛ چه کوچک و چه بزرگ، سی ساله به بهشت وارد می شود و هرگز براین سن افزوده نمی شود. اهل دوزخ نیز همین سن را دارند.(۲)

اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه

اشاره

بدین جهت است که عدّه ای از علمای اهل سنّت نیز به ناصبی بودن و معاند بودن ابن تیمیه نسبت به اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرده اند. اینک به برخی از عبارات آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ابن حجر عسقلانی

او در بخشی از شرح حال ابن تیمیه می گوید: «چه بسیار از مبالغه اش در توهین کلام رافضی (علامه حلّی) که منجر به تنقیص و توهین به علی شد».(۳)

و در جایی دیگر می گوید: «ابن تیمیه در حقّ علی علیه السلام می گوید: او در هفده مورد اشتباهاتی با نصّ قرآن داشته است».(۴)

در جایی دیگر می گوید: «مردم درباره ابن تیمیه اختلاف دارند: برخی او را به

۱- ۵۰۶. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۸۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۹۸.

۲- ۵۰۷. التاج الجامع للأصول، ج ۵، ص ۳۷۵.

۳- ۵۰۸. لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۴- ۵۰۹. الدرر الکامنه، ج ۱، ص ۱۵۳.

تجسیم نسبت می دهند و گروهی نیز او را به کفر و عده ای به نفاق نسبت داده اند، به جهت نسبت نا روایی که به علی علیه السلام می دهد».(۱)

۲ - ابن حجر هیثمی

او درباره ابن تیمیه می گوید: «وی کسی است که خداوند متعال، او را خوار و گمراه و کور و کر و ذلیلش کرد. صاحبان علم به این مطلب تصریح نموده اند».(۲)

۳ - علامه زاهد کوثری

او در بخشی از کلماتش در ردّ ابن تیمیه می گوید: « ... از کلمات او آثار بُغض و دشمنی با علی علیه السلام ظاهر می گردد».(۳)

۴ - شیخ عبداللّه غماری

او در بخشی از ردّیه اش علیه ابن تیمیه می گوید: «علمای عصرش او را به جهت انحرافش از علی علیه السلام به نفاق نسبت دادند».(۴)

۵ - حسن بن علی سقّاف

او می گوید: «ابن تیمیه کسی است که او را شیخ الاسلام می نامند و گروهی نیز به کلماتش استدلال می کنند؛ در حالی که او ناصبی و دشمن علی است و به فاطمه علیها السلام نسبت نفاق داده است».(۵)

۶ - علامه شیخ کمال الحوت

او نیز در ردّ خود بر ابن تیمیه بابی را به نام (افتراء ات ابن تیمیه بر امام علی علیه السلام) به این موضوع اختصاص داده است.(۶)

۷ - شیخ عبداللّه حبشی

او می گوید: «ابن تیمیه، علی بن ابی طالب علیه السلام را سرزنش می کرد و می گفت: جنگ های او به ضرر مسلمین بوده است».(۷)

۱- ۵۱۰. الدرر الکامنه، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲- ۵۱۱. الفتاوی الحدیثیه، ص ۱۱۴.

۳- ۵۱۲. الحاوی فی سیره الطحاوی، ص ۲۶.

۴- ۵۱۳. الرسائل الغماریه، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۵- ۵۱۴. التنبیه و الرّد، سقاف، ص ۷.

۶- ۵۱۵. التوفیق الربّانی فی الردّ علی ابن تیمیه، ص ۸۵.

۷- ۵۱۶. المقالات السنیه، ص ۲۰۰.

۸ – حسن بن فرحان مالکی

سلیمان بن صالح خراشی در کتاب خود در دفاع از ابن تیمیه می گوید: «از شیخ حسن مالکی شنیدم که در یکی از مجالس می گفت: در ابن تیمیه مقداری نصب و عداوت علی وجود دارد».(۱)

۹ – ناصر الدین البانی {محدّث وهّابی}

وی بعد از تصحیح حدیث «ولایت» {و هو – یعنی علی – ولیّ کلّ مؤمن بعدی\ که از رسول خداصلی الله علیه وآله رسیده است، می گوید: «عجیب این که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه، این حدیث را تکذیب و انکار می کند،(۲) همان کاری که با حدیث سابق کرد، با وجود سندهای صحیح که برای حدیث وجود دارد و این چیزی جز تسرّع و مبالغه گویی در ردّ بر شیعه نیست».(۳)

حکم بغض امیرمؤمنان علی علیه السلام

با مراجعه به روایات اهل سنّت پی می بریم که پیامبرصلی الله علیه وآله عموم مردم را از بغض و عداوت و دشمنی با حضرت علی علیه السلام منع کرده است. اینک به ذکر برخی از روایات اشاره می کنیم.

۱ – ابو رافع می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله علی را به عنوان امیر بر یمن فرستاد، با حضرت شخصی از قبیله اسلم به نام عمرو بن شاس اسلمی حرکت کرد. او از یمن بازگشت؛ در حالی که علی علیه السلام را مذمّت نموده و شکایت می کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله کسی را به سوی او فرستاد و فرمود: خفه شو ای عمرو! آیا از علی ظلمی در حکم یا لغزشی در تقسیم مشاهده کردی؟ او گفت: هرگز. حضرت فرمود: پس برای چه، مطلبی را می گویی که به من رسیده است؟ او گفت: جلوی بغضم را نمی توانم بگیرم. حضرت چنان غضبناک شد که نتوانست جلوی خود را بگیرد به حدّی که غضب در چهره او

۱– ۵۱۷. نحو انقاذ التاریخ الاسلامی، ص ۳۵.

۲– ۵۱۸. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳– ۵۱۹. سلسله الاحادیث الصحیحه، رقم حدیث ۲۲۲۳.

نمایان شد، آن گاه فرمود: «من أبغضه فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض اللَّه، ومن أحبّه فقد أحبّنی، ومن أحبّنی فقد أحبّ اللَّه تعالی»؛(1) «هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور حتم خدا را دشمن داشته است. و هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است.»

۲ - رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «یا علیّ! أنت سیّد فی الدنیا، سیّد فی الآخره، حبیبک حبیبی وحبیبی حبیب اللَّه وعدوّک عدوّی، وعدوّی عدوّ اللَّه، والویل لمن أبغضک بعدی»؛(2) «ای علی تو آقای در دنیا و آقای در آخرتی، دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر کسی که بعد از من تو را دشمن بدارد.»

۳ - و نیز فرمود: «یا علیّ! طوبی لمن أحبّک وصدق فیک وویل لمن أبغضک وکذب فیک»؛(3) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در مورد تو راست بگوید. و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در مورد تو دروغ بگوید.»

۴ - هم چنین به سند صحیح از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که بعد از حدیث غدیر و ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام فرمود: «اللّهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه ... »؛(4) «بار خدایا! دوست بدار هر کس که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس که علی را دشمن دارد ... ».

این حداقلّ معنایی است که می توان برای این حدیث کرد.

۵ - و نیز فرمود: «عادی اللَّه من عادی علیّاً»؛(5) «خدا دشمن بدارد کسی را که علی را دشمن بدارد.»

۶ - ابن عساکر از محمّد بن منصور نقل کرده که گفت: ما نزد احمد بن حنبل بودیم که شخصی به او گفت: ای اباعبداللَّه! چه می گویی درباره حدیثی که روایت می شود که

۱- ۵۲۰. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴، ح ۱۴۷۳۷.

۲- ۵۲۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۴۶۴۰.

۳- ۵۲۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۵، ح ۴۶۵۷؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۱۵۹۹.

۴- ۵۲۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳،ح ۱۱۶؛مسنداحمد، ج ۶، ص ۴۰۱،ح ۱۸۵۰۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸،ح ۴۵۷۶.

۵- ۵۲۴. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۸۹۹.

علی علیه السلام فرمود: من تقسیم کننده آتشم؟ او گفت: چه چیز باعث شده که این حدیث را انکار می کنید؟ آیا برای ما روایت نشده که پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لایحبّک إلّا مؤمن ولایبغضک إلّا منافق»؛ «دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

ما گفتیم: آری. احمد گفت: پس مؤمن کجاست؟ گفتند: در بهشت. گفت: و منافق کجاست؟ گفتند: در آتش. احمد گفت: پس علی تقسیم کننده آتش است.(۱)

صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام

صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام

با مراجعه به روایات پی می بریم که رسول خداصلی الله علیه وآله صفات و خصوصیاتی را برای دشمنان حضرت علی علیه السلام ذکر کرده است، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - خبث ولادت

ابن عباس از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «لایبغضک من العرب إلّا دعیّ ولا من الانصار إلّا یهودی ولا من سائر الناس إلّا شقیّ»؛(۲) «دشمن ندارد تو را از عرب مگر زنازاده، و از انصار مگر یهودی و از سایر مردم مگر انسان با شقاوت.»

ابن عساکر از ثابت و او از انس نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله علی را در روز خیبر معرفی کرد و فرمود: « ... یا ایّها الناس! إمتحنوا أولادکم بحبّه، فإنّ علیّاً لایدعو إلی ضلاله، ولایبعد عن هدی، فمن أحبّه فهو منکم ومن أبغضه فلیس منکم»؛ «ای مردم! فرزندان خود را با حبّ علی امتحان نمایید؛ زیرا علی شما را دعوت به ضلالت نمی کند و از هدایت دور نمی نماید. پس هر فرزندی که او را دوست بدارد او از شما است و هر فرزندی که او را دشمن بدارد از شما نیست.»

انس بن مالک می گوید: بعد از خیبر کسی بود که فرزند خود را بر شانه اش سوار می کرد، آن گاه در بین راه علی می ایستاد و چون نظرش به حضرت می افتاد بچه را رو به او کرده و می گفت: ای فرزندم! آیا این مردی که می آید را دوست داری؟ اگر بچه

۱- ۵۲۵. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۱، ح ۸۸۳۲؛ طبقات الحنابله، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲- ۵۲۶. مناقب خوارزمی، ص ۳۲۳، ح ۳۳۰.

می گفت: آری، او را می بوسید و اگر می گفت: خیر، او را بر زمین می زد و به او می گفت: برو به مادرت ملحق شو، و پدرت را به اهل مادرت ملحق مکن؛ زیرا من به فرزندی که علی بن ابی طالب را دوست ندارد احتیاج ندارم.(۱)

۲ – نفاق

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی می فرماید: «والّذی فلق الحبّه وبرأ النسمه، إنّه لعهد النبیّ الأمیّ إلیّ: إنّه لایحبّنی إلّا مؤمن ولایبغضنی إلّا منافق»؛(۲) «قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را به خوبی خلق کرد، همانا عهدی است از جانب پیامبر امّی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

امّ سلمه می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله همیشه می فرمود: «لایحبّ علیّاً منافق ولایبغضه مؤمن»؛(۳) «هیچ گاه منافق علی را دوست ندارد و مؤمن نیز او را دشمن ندارد.»

۱– ۵۲۷. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۸، ح ۸۸۸.
۲– ۵۲۸. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۱۳۱، کتاب الایمان؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱، ح ۳۷۳۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۶۴۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱۱۴.
۳– ۵۲۹. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۴۹، ح ۳۷۱۷؛ المصنّف، ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۷۷، ح ۱۲۱۶۳.

ابوذر غفاری می گوید: «ماکنّا نعرف المنافقین علی عهد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله إلّا بثلاث: بتکذیبهم اللَّه ورسوله، والتخلّف عن الصلاه، وبغضهم علی بن أبی طالب»؛(۱) «ما منافقین را در عهد رسول خداصلی الله علیه وآله تنها با سه خصلت می شناختیم: به تکذیب خدا و رسول و تخلّف از نماز و بغض علی بن ابی طالب.»

ابوسعید خدری می گوید: «کنّا نعرف المنافقین – نحن معشر الأنصار – ببغضهم علیّاً»؛(۲) «ما جماعت انصار، منافقین را با دشمنی علی می شناختیم.»

۳ – فسق

ابوسعید خدری از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «لایبغض علیّاً إلّا منافق أو فاسق أو صاحب دنیا»؛(۳) «علی را به جز منافق یا فاسق یا دنیا طلب دشمن ندارد.»

دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت علیهم السلام

دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمه کسی بود که نه تنها با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشت بلکه از مخالفان آنان نیز دفاع می نمود. ما در این بحث به نمونه هایی از این موارد اشاره می کنیم:

۱ – ادّعای افضلیّت عمر بر امام علی علیه السلام!!

۱ – ادّعای افضلیّت عمر بر امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «و امّا عمر، پس استفاده علی از او بیش از استفاده عمر از او بود ... ».(۴)

پاسخ

اوّلاً: خلیفه دوم چه علمی داشته تا بخواهد حضرت علی علیه السلام از او استفاده ببرد. اینک به برخی از آرا و فتاوای او اشاره می کنیم تا برای خوانندگان این مطلب روشن شود.

۱ – حکم به، به جا نیاوردن نماز برای کسی که جنب بوده و آب در دسترس او نیست.(۵)

۲ – عدم معرفت به حکم شکیّات نماز.(۶)

۳ – مسروق بن اجدع می گوید: روزی عمر بر منبر رسول خداصلی الله علیه وآله قرار گرفت و گفت: ای مردم! چرا مهر زنان را زیاد قرار می دهید، رسول خداصلی الله علیه وآله و اصحابش مهر را چهارصد درهم و کمتر قرار می دادند ... زنی در مجلس حاضر بود، گفت: آیا

۱- ۵۳۰. الرياض النضره، ج ۳، ص ۱۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۶، ح ۳۶۳۴۶.

۲- ۵۳۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۳، ح ۳۷۱۷.

۳- ۵۳۲. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۵، ح ۸۸۱۷.

۴- ۵۳۳. منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۷۹.

۵- ۵۳۴. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۱۱۲؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۸۸، ح ۳۲۲.

۶- ۵۳۵. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۱۶۸۰؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۳۳۲.

نشنیده ای آنچه را که خداوند در قرآن نازل کرده است؟ عمر گفت: کدامین آیه؟ زن گفت: آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: { وَآتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً }؛(۱) «و مال فراوانی [به عنوان مهر] به او پرداخته اید.» عمر گفت: بار خدایا! ما را ببخش، تمام مردم از عمر دانا ترند.(۲)

۴ - جهل خلیفه به کلمه «ابّ» در آیه: { وَفاكِهَةً وَأَبّاً }.(۳)

۵ - جهل خلیفه به تأویل قرآن.(۴)

۶ - ابی سلمه بن عبدالرحمن می گوید: عمر بن خطّاب نماز مغرب را با مردم به جای آورد ولی قرائت را فراموش نمود. بعد از نماز به او گفتند: قرائت به جای نیاوردی. عمر گفت: رکوع و سجود من چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. عمر گفت: پس باکی نیست.(۵)

۷ - جهل خلیفه به کیفیت طلاق کنیز.(۶)

۸ - جهل خلیفه به سنّت مشهور.(۷)

۹ - اجتهاد خلیفه در گریه بر مرده.(۸)

۱۰ - ابن ابی ملیکه می گوید: عمر درباره بچه ای از اهل عراق که دزدی کرده بود چنین نوشت: او را وَجَب کنید، اگر شش وجب بود دست او را قطع کنید. او را وجب کردند، دیدند که یک بند انگشت کمتر است، لذا او را رها نمودند.(۹)

۱۱ - از عمر بن خطّاب در مورد مردی سؤال شد که زنش را در جاهلیّت دو طلاق

۱- ۵۳۶. سوره نساء، آیه ۲۰.

۲- ۵۳۷. سیره عمر، ص ۱۳۷؛ درّ المنثور، ج ۲، ص ۴۶۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۳۳.

۳- ۵۳۸. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۵۹، ح ۳۸۹۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۰.

۴- ۵۳۹. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۶۲۸، ح ۱۶۸۲؛ عمده القاری، ج ۹، ص ۲۴۰.

۵- ۵۴۰. سنن بیهقی، ج ۲، ص ۳۴۷و۳۸۱؛ المصنّف، عبدالرزاق، ج ۲، ص ۱۲۲، ح ۲۷۴۸.

۶- ۵۴۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۸۹.

۷- ۵۴۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۶۱، ح ۳۶، کتاب الآداب؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۷، ح ۱۹۵۶.

۸- ۵۴۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۳، ۵۵۱، ح ۲۱۲۸و۳۰۹۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۱۰، ح ۴۸۶۹.

۹- ۵۴۴. المصنّف، ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۴۸۶ و ۴۸۷، ح ۸۲۰۶ و ۸۲۱۱.

داده و در اسلام نیز یک طلاق داده است. او گفت: من تو را نه امر می کنم و نه نهی. عبدالرحمن در آنجا حاضر بود و گفت: لکن من دستور می دهم که طلاقت را در شرک به حساب نیاوری.(۱)

۱۲ - خرشه بن حر می گوید: «عمر بن خطّاب را دیدم که بر کف دستان مردان به جهت روزه گرفتن در ماه رجب می زد تا دستان خود را بر غذا وارد کنند و می گفت: رجب! و نمی دانی رجب چیست؟ همانا رجب ماهی است که اهل جاهلیّت آن را تعظیم می کردند و چون اسلام آمد رها شد».(۲)

این در حالی است که روزه ماه رجب از مستحبات نزد فریقین بوده و پیامبرصلی الله علیه وآله در آن ماه روزه می گرفته است.(۳)

ثانیاً: استفاده عمر بن خطّاب از حضرت علی علیه السلام از مسلّمات است. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - روزی زنی که بچه شش ماهه به دنیا آورده بود را نزد عمر آوردند. دستور داد تا او را سنگباران کنند. خواهرش نزد حضرت علی علیه السلام آمد و عرض کرد: عمر می خواهد خواهرم را سنگسار کند، تو را به خدا سوگند می دهم اگر برای او عذری می دانی مرا خبر ده. حضرت فرمود: آری برای او عذری است ... آن گاه فرمود: خداوند می فرماید: { وَالْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ ؛(۴) «و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند.» نیز فرمود: { وَحَمْلُهُ وَفِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً}؛(۵) «و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است.»

و نیز فرمود: { وَفِصالُهُ فِی عامَیْنِ ؛(۶) «و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد.» نتیجه این که: حدّاقلّ حمل، شش ماه است ... (۷)

ص:۱۵۳

۱- ۵۴۵. کنز العمال، ج ۹، ص ۶۶۸، ح ۲۷۹۰۵.

۲- ۵۴۶. المصنّف، ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۱۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۹۱.

۳- ۵۴۷. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۹۶، ح ۱۸۷۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۱۳، ح ۱۷۹.

۴- ۵۴۸. سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۵- ۵۴۹. سوره احقاف، آیه ۱۵.

۶- ۵۵۰. سوره لقمان، آیه ۱۴.

۷- ۵۵۱. المصنّف، عبدالرزاق، ج ۷، ص ۳۵۰، ح ۱۳۴۴۴؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۴۲.

۲ – ابن عباس می گوید: زن دیوانه ای را که زنا داده بود به نزد عمر آوردند، عمر با عدهٔ ای درباره حکم آن زن مشورت کرد، آن گاه دستور داد تا او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام که از آنجا عبور می کرد فرمود: گناه این زن چیست؟ گفتند: این زن دیوانه فلان قبیله است که زنا داده و عمر امر کرده تا او را سنگسار کنند. حضرت فرمود: او را برگردانید. آن گاه به نزد عمر آمد و فرمود: آیا نمی دانی که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: قلم مؤاخذه از سه دسته برداشته شده است: از بچه تا بالغ گردد، و از خواب تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد؟ این زن دیوانه فلان قبیله است، و شاید در حال جنونش دست به چنین کاری زده است، آن گاه زن را رها کرد و عمر که در آنجا بود به علامت تأیید، تکبیر گفت.(۱)

۳ – زن آبستنی را نزد عمر آوردند که اعتراف به زنا کرده بود. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام او را دید، فرمود: این زن را کجا می برید؟ گفتند: عمر دستور داده تا او را سنگسار کنیم. حضرت او را برگرداند و فرمود: تو اگر سلطه بر این زن داری چه حقی بر آن بچه ای داری که در شکم او قرار دارد؟ ... عمر آن زن را رها کرد و در آن هنگام گفت: زنان عاجزند که مثل علی بن ابی طالب را بزایند، اگر علی نبود به طور حتم عمر هلاک شده بود.(۲)

ثالثاً: در هیچ مدرک معتبری وجود ندارد که حضرت علی علیه السلام در مسأله ای فقهی یا حکم قضایی، به عمر مراجعه کرده و از او استفاده کرده باشد.

۲ – تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام

۲ – تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «مردم ابوبکر را مقدّم داشتند؛ زیرا او برتر بود».(۳)

و او در افضلیّت عمر به این حدیث استدلال کرده که حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اگر من در میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد».(۴)

۱– ۵۵۲. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۴۰، ح ۴۳۹۹و۴۴۰۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹، ح ۲۰۴۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۸، ح ۲۳۵۱؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۲۱.

۲– ۵۵۳. الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۴۳؛ ذخائر العقبی، ص ۸۰.

۳– ۵۵۴. منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۶۵.

۴– ۵۵۵. همان، ج ۶، ص ۵۵.

پاسخ

اوّلاً: ابن تیمیه برای اثبات مدّعای خود به احادیثی تمسّک کرده که خود اهل سنّت به جعلی بودن یا ضعیف بودن آن ها اعتراف کرده اند.

از باب نمونه: حدیث «لولم ابعث لبعث عمر» را ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» که مخصوص احادیث جعلی است، آورده است. برای روشن شدن بیشتر این مطلب به جلد پنجم «الغدیر» مراجعه شود.

ثانیاً: چگونه ابوبکر برتر و افضل از امام علی علیه السلام است؛ در حالی که آن حضرت مشمول آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه مودّت، آیه شراء، آیه مباهله و آیات مدح دیگر است. و نیز اوست که برادر پیامبرصلی الله علیه وآله بوده و در کعبه متولد شد. و از طفولیّت تحت تربیت الهی به توسط پیامبرصلی الله علیه وآله قرار گرفت. بر هیچ بتی سجده نکرد و لذا موصوف به «کرّم اللّه وجهه» شد.

او اولین مؤمن به اسلام و محبوب ترین خلق به سوی خداوند بود. نور او و نور رسول خداصلی الله علیه وآله از یک منشأ بود و از زاهدترین و شجاع ترین و داناترین افراد به حساب می آمد.

برای تحقیق بیشتر و بررسی مصادر تاریخی و حدیثی و اطّلاع از متن این اخبار و روایات می توانید به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» (۱) از نویسنده مراجعه نمایید.

۳ - ادّعای عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام

۳ - ادّعای عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «یزید اظهار رضایت به قتل حسین نکرد، بلکه اعلان ناراحتی و دردمندی بر قتل او نمود».(۲)

پاسخ

اوّلاً: از تاریخ به طور وضوح استفاده می شود که یزید راضی به کشته شدن

۱- ۵۵۶. شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۲، ص ۶۵۴ - ۶۶۴.

۲- ۵۵۷. رأس الحسین، ص ۲۰۷.

امام حسین علیه السلام بوده و لذا از این امر خشنود بوده است. و مطابق روایات، هر کس بر عمل قومی راضی باشد از جمله آنان خواهد بود. اینک به شواهدی بر این مطلب اشاره می کنیم:

۱ - یزید به نعمان بن بشیر گفت: «ستایش خدای را که حسین را کشت».(۱)

۲ - یعقوبی می نویسد: «زمانی که خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به یزید رسید او در باغ خضرای خود بود، در آن هنگام تکبیر بلندی گفت ... ».(۲)

۳ - و چون اسیران به شام رسیدند، یزید بزرگان اهل شام را دعوت کرد تا بر او وارد شده و به او به جهت این پیروزی تبریک بگویند.(۳)

۴ - مقریزی و دیگران نقل کرده اند که چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید گذاردند، شروع به کوبیدن با قضیب به دندان های حضرت نمود و شعر خواند ... آن گاه دستور داد تا سر شریف آن حضرت را بر در قصر تا سه روز به دار آویختند.(۴)

و مطابق نصّ دیگر تا سه روز در دمشق سر را بر دار زد و سپس آن را در خزینه اسلحه خود قرار داد.(۵)

۵ - سیوطی می نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را و ابن زیاد و با او یزید را».(۶)

۶ - از ابن جوزی درباره لعن یزید سؤال شد؟ او گفت: احمد لعن او را جایز دانسته است و ما می گوییم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با فرزند دختر رسول خداصلی الله علیه وآله انجام داد، و آل رسول خداصلی الله علیه وآله را به اسیری به شام بر روی هودج های شتران فرستاد».(۷)

۷ - ذهبی می گوید: «یزید مردی ناصبی و غلیظ القلب بود. مسکر می آشامید

۱- ۵۵۸. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹.

۲- ۵۵۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳- ۵۶۰. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۹.

۴- ۵۶۱. الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

۵- ۵۶۲. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۲.

۶- ۵۶۳. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷.

۷- ۵۶۴. مرآه الزمان، ج ۸، ص ۴۹۶؛ صواعق المحرقه، ج ۲، ص ۶۳۴.

و منکرات انجام می داد. دولتش را با کشتن حسین علیه السلام شروع کرد و با واقعه حرّه ختم نمود».(۱)

۸ - ابن خلدون درباره کشتن امام حسین علیه السلام می نویسد: «همانا کشتن او از کارهای یزید به حساب می آید که تأکید کننده فسق او به حساب می آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود».(۲)

ثانیاً: مسعودی و دیگران نقل کرده اند که: «یزید همیشه اهل طرب بود ... روزی در مجلس شراب نشسته و در طرف راستش ابن زیاد قرار داشت. و این بعد از کشتن حسین علیه السلام بود. آن گاه رو به ساقی کرده و گفت:

إسقنی شربه تروّی مشاشی

ثمّ مل فَاسقِ مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ والامانه عندی

و لتسدید مغنمی وجهادی(۳)

«مرا شرابی ده که سراسر وجودم را سیراب کند. آن گاه روی کن و به مثل آن، ابن زیاد را سیراب کن.

او که صاحب سرّ و امانت نزد من است. به جهت تأیید غنیمت ها و جهاد من چنین کن.»

سبط بن جوزی می نویسد: «یزید، ابن زیاد را به سوی خود طلبید و اموال بسیار و تحفه های بزرگی به او عطا نمود، و او را به خود نزدیک کرده، منزلتش را رفیع گردانید. و نیز او را بر زنان خود داخل کرده و هم پیاله شرابش گردانید. آن گاه به آوازه خوان گفت: غنا بخوان. آن گاه خودش آن دو بیت سابق را انشاء نمود».(۴)

ابن اعثم نقل کرده که یزید به ابن زیاد یک ملیون درهم جایزه داد.(۵)

ثالثاً: از تاریخ استفاده می شود که یزید - بعد از آن که ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانید - جوایز بسیاری برای او فرستاد و نزد او اجر و قرب خاصّی پیدا کرد.

۱- ۵۶۵. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.

۲- ۵۶۶. مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱.

۳- ۵۶۷. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷.

۴- ۵۶۸. تذکره الخواص، ص ۲۶۰.

۵- ۵۶۹. کتاب الفتوح ج ۵ ص ۲۵۲

۱ – ابن اثیر می نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید، مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت».(۱)

۲ – طبری نقل می کند: «چون عبیداللَّه بن زیاد، حسین بن علی و فرزندان پدرش را به قتل رسانید سرهای آنان را به سوی یزید بن معاویه فرستاد. در ابتدا یزید از این عمل خشنود شد و عبیداللَّه منزلت و مقامی نزد یزید پیدا کرد».(۲)

رابعاً: از نصوص تاریخی استفاده می شود که یزید نه تنها ابن زیاد را به جهت کشتن امام حسین علیه السلام توبیخ نکرد، بلکه از توبیخ او نیز جلوگیری نمود.

طبری و دیگران نقل کرده اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند، یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل توبیخ و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!» (۳)

این حرکت و چنین دفاع سرسخت از ابن زیاد، نه تنها دلیل بر رضایت یزید بر عمل ابن زیاد دارد بلکه امضای بر عمل او بوده و در حقیقت این جنایت به امر او بوده است.

۴ – انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام

۴ – انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام

ابن تیمیه می گوید: «انتقال سر حسین به شام در زمان یزید، اصل و اساسی ندارد».(۴)

پاسخ

اوّلاً: از تاریخ استفاده می شود که قصد یزید آن بوده که در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام او را به قتل برساند.

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد: «یزید در نامه ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان، عامل و والی خود در مدینه چنین نوشت: هرگاه این نامه من به دست رسید حسین بن

۱- ۵۷۰. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۵۴؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲- ۵۷۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۸.

۳- ۵۷۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۹.

۴- ۵۷۳. رأس الحسین علیه السلام، ص ۲۰۷؛ الوصیّه الکبری، ص ۲۰۶.

علی و عبـداللّه بـن زبیر را احضـار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صـورتی که امتنـاع کردنـد گردن آن دو را بزن و سرهایشان را به نزد من بفرست ... » (۱)

ثانیاً: ابن اثیر می نویسد: «چون سـر حسین علیه السلام به یزید رسید مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت».(۲)

ثالثاً: طبری نقل می کنـد: «آن گاه یزیـد به مردم اجازه داد تا بر او وارد شونـد. مردم داخل دارالاماره یزید شدند؛ در حالی که سر حسـین علیه السلام مقابلش بود و با چوب دستی خود بر گلوی حسین علیه السلام می کوبید ... شخصی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله به نام ابو برزه اسلمی خطاب به یزید گفت: آیا با چوب دستی ات بر گلوی حسین علیه السلام میکوبی؟ آگـاه بـاش! تو چوبت را بر جایی میکوبی که من دیـدم رسول خداصـلی الله علیه وآله آن جا را می بوسـید. ای یزیـد! در روز قیـامت خواهی آمـد؛ در حـالی که شـفیع تو ابن زیاد است. ولی حسـین علیه السـلام در روز قیامت خواهـد آمـد؛ در حالی که شفیعش محمّدصلی الله علیه وآله است، آن گاه برخاست و بر او پشت کرد و از مجلسش بیرون رفت».(۳)

رابعاً: ابن اثیر نقل می کند: «آن گاه یزید بر مردم اذن داد تا بر او وارد شوند؛ در حالی که سر مبارک امام حسـین علیه السلام در مقابـل او قرار داشت، و در دسـتان او چوبی بود که بـا آن به گلوی آن حضـرت می کوبیـد. آن گـاه مشـغول قرائت اشـعار حسین بن حمام شد که دلالت بر افتخار و تکبّر او در موضوع کشتن امام حسین علیه السلام دارد».(۴)

اگر یزید بر شـهادت امام حسین علیه السلام و کشته شدن او راضی نبود چرا با چوب به گردن و بنابر نقل دیگر بر لب و دندان حضرت زد؟ و چرا بر این کار با خواندن اشعار افتخار کرد؟!

۱- ۵۷۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰ و ۱۱.

۲- ۵۷۵. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۵۴؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.

۳- ۵۷۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.

۴- ۵۷۷. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.

سیوطی می نویسد: «هنگامی که حسین و فرزندان پدرش کشته شدند، ابن زیاد سرهای آنان را به سوی یزید فرستاد. یزید در ابتدا از کشته شدن آن ها خوشحال گشت، ولی چون مشاهده کرد مسلمانان بدین جهت او را دشمن داشته و بغض او را بر دل گرفته اند لذا اظهار پشیمانی نمود. و جا داشت و این حق مردم بود که او را دشمن بدارند».(۱)

سبط بن جوزی نقل کرده: هنگامی که سر حسین علیه السلام را به نزد یزید گذاردند اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن گاه اشعار ابن زبعری را قرائت نمود که مضمون آن این است که ما بزرگان بنی هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم و لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد».(۲)

۵ – انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام

۵ – انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «یزید حریمی از حسین را به اسیری نگرفت، بلکه اهل بیت او را اکرام نمود».(۳)

پاسخ

اوّلاً: طبری و دیگران نقل کرده اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل توبیخ و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!» (۴)

ثانیاً: ابن اثیر می نویسد: «اهل بیت (امام) حسین علیه السلام هنگامی که به کوفه رسیدند ابن زیاد آنان را حبس نمود و خبر آن را بر یزید فرستاد ... آن گاه نامه ای از طرف یزید به ابن زیاد فرستاده شد و در آن امر نمود اسرا را به طرف شام ارسال دارد ... ».(۵)

۱- ۵۷۸. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸.

۲- ۵۷۹. تذکره الخواص، ص ۲۳۵.

۳- ۵۸۰. منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۲۶.

۴- ۵۸۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۹.

۵- ۵۸۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۴.

۶ – انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام

۶ – انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «پس یزید امر به کشتن حسین و حمل سر او در مقابلش نکرد، و هرگز چوب به دندان های او نکوبید، بلکه این ابن زیاد بود که چنین اعمالی را انجام داد ... ».(۱)

پاسخ

اوّلاً: ابن اعثم نقل می کند که ولید بن عقبه در نامه ای به یزید از اتفاقی که بین او و امام حسین علیه السلام و ابن زبیر افتاد او را باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه ای به او چنین می نویسد: «هر گاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجدّدی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر. و عبداللَّه بن زبیر را رها کن؛ زیرا او تا زنده است از دست ما نمی تواند فرار کند، ولی همراه جوابی که برای من می فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می دهم و نزد من جایزه و بهره ای زیادتر داری ... ».(۲)

ثانیاً: ابن عساکر می نویسد: «خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید، وی نامه ای به عبیداللَّه بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و او را به جنگ و مقابله با حسین علیه السلام امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد».(۳)

ابن اعثم می نویسد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه نامه ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و با آن شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید».(۴)

سیوطی می گوید: «یزید در نامه ای به والی خود در عراق - عبیداللَّه بن زیاد - دستور جنگ با حسین را صادر نمود».(۵)

۱- ۵۸۳. سؤال فی یزید و معاویه، ص ۱۶.

۲- ۵۸۴. الفتوح، ابن اعثم، مجلّد ۳، جزء ۵، ص ۱۸.

۳- ۵۸۵. تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸.

۴- ۵۸۶. الفتوح، ابن اعثم، مجلّد ۳، ج ۵، ص ۸۹.

۵- ۵۸۷. تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳.

ابن اعثم می نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد».(۱)

سلم بن زیاد برادر عبیداللَّه بن زیاد هنگامی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبّت و دوستی شما ای بنی زیاد بر آل ابو سفیان واجب شد».(۲)

هنگامی که ابن زیاد به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت پادشاهی اش نشاند و بر زنانش وارد کرد و به آوازه خوان دستور داد تا برایش بخواند، و به ساقی گفت: ما را از شراب سیراب کن ... آن گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به وی واگذار نمود.(۳)

ثالثاً: یعقوبی می نویسد: «حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت نمود؛ در حالی که یزید، عبیداللَّه بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته و از او دعوت کرده اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است ... اگر او را به قتل رساندی که هیچ و گرنه تو را به نسب و پدرت باز خواهم گرداند. پس بپرهیز که وقت از دست تو فوت نشود».(۴)

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می شود که یزید، عبیداللَّه بن زیاد را مأمور کشتن امام حسین علیه السلام کرده و او را در صورت نافرمانی تهدید نیز کرده است.

رابعاً: ابن اعثم و دیگران نقل کرده اند که حرّ بن یزید با اصحابش در مقابل امام فرود آمدند. او در نامه ای به ابن زیاد از فرود آمدن امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا خبر داد. ابن زیاد در نامه ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: «اما بعد؛ ای حسین! به من

۱- ۵۸۸. الفتوح، ابن اعثم، مجلّد ۳، ج ۵، ص ۱۳۵.

۲- ۵۸۹. همان، ص ۱۳۶.

۳- ۵۹۰. تذکره الخواص، ص ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۴- ۵۹۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹.

خبر رسیده که در کربلا فرود آمده ای، امیرالمؤمنین - یزید - در نامه ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آن که تو را به لطیف خبیر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید باز گردانم».(۱)

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می شود که یزید، عبیداللّه را در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام مأمور به قتل آن حضرت کرده است.

۷ - انکار واقعه حرّه

۷ - انکار واقعه حرّه

ابن تیمیه می گوید: «یزید جمیع اشراف را نکشت و تعداد کشته ها نیز به ده هزار نفر نرسید، و خون ها نیز به قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و روضه او نرسید، و نیز کشتار در مسجد او واقع نشد».(۲)

پاسخ

واقعه حرّه، رخدادی بس تلخ و سنگین است که به سال ۶۳ ه.ق در روزگار سلطنت یزید بن معاویه، میان لشکریان شام و مردم مدینه به وقوع پیوست.

«حرّه» در لغت به سرزمین های سنگلاخ و نا همواری گفته می شود که دارای سنگ های سیاه بوده، عبور از آن ها به دشواری صورت می گیرد.(۳) واقعه حرّه از آن رو چنین نام گرفته که هجوم لشکریان حکومتی شام به مردم مدینه از سمت شرقی آن؛ یعنی از ناحیه سرزمین های سنگلاخی آن شهر صورت گرفته است.(۴)

واقعه حرّه رابه حق باید یکی از فجایع تاریخ دانست و در شمار زشت ترین حوادث سلطنت بنی امیه به حساب آورد. ابن مُشکویه می نویسد: «واقعه حرّه از سهمگین ترین و سخت ترین وقایع است».(۵)

عوامل قیام مردم مدینه

عوامل قیام مردم مدینه

قیام مردم مدینه در سال ۶۳ ه.ق علیه سلطنت یزید و سلطه امویان، بیش از هر چیز

۱- ۵۹۲. الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- ۵۹۳. منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۵ و ۵۷۶.

۳- ۵۹۴. لسان العرب، ماده حرر.

۴- ۵۹۵. عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۳۸.

٥- ٥٩٦. تجارب الأمم، ج ٢، ص ٧٩.

اعتراض گسترده و مردمی علیه سیاست ها و برنامه های حکومتی بود. این جریان خودجوش اجتماعی، پس از همدلی در انکار سلطه بنی امیه صورت گرفت، و گروه انصار، عبـداللّه بن حنظله و گروه قریش، عبداللّه بن مطیه را به فرماندهی نیروهای رزمی خود انتخاب کرد.(۱)

این انقلاب و قیام عواملی داشته که به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

۱ – احساسات دینی

مدینه به عنوان شـهر پیامبرصلی الله علیه وآله و سرزمین رشد و بالندگی پیام وحی از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، و گسترش معرفت دینی و بیان و تعلیم و تبیین سنّت پیامبرصـلی الله علیه وآله و نیز فهم و تفسیر کلام وحی در عصـر آن حضـرت در آن شهر صورت گرفته، اصـحاب پیامبرصـلی الله علیه وآله اعم از مهـاجران و انصـار در آن دیـار زیسـته انـد. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز بیشتر آنان به جهت وجود خاطرات حضرت، ماندن در آن دیار را بر سایر شهرها ترجیح دادند.

بدیهی است که انس مردم مدینه با روش پیامبرصلی الله علیه وآله و اوصیا و اصحاب آن حضرت، سبب شده بود تا روح اسلام خواهی آنان در مقایسه با شامیان قوی تر باشد و نادرستی شـیوه حاکمان و والیان را آسان تر از دیگران دریابند، چرا که همین مردم بودنـد که نخستین اعتراض سیاسـی خود را نسبت به عثمـان بن عفّان ابراز داشـتند. اکنون همان مردم شاهـد فرمانروایی جوانی ناپخته شده اند که نه از کار سیاست چیزی می داند و نه حریم های دینی را پاس می دارد، لذا اعتراضات آنان بلند شد.

عثمان بن محمّـد بن ابی سـفیان – حاکم مـدینه – گروهی از مهاجرین و انصار را از مـدینه به دمشق فرسـتاد تا با خلیفه ملاقات کرده و اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند و با بخشش هایش آنان را ساکت کند.(۲)

یزیـد در این ملاقـات نه تنها نتوانست توجّه آن ها را به خود جلب کنـد بلکه با اعمال جاهلانه اش بی کفایتی خود را به آن ها ثابت کرد.(۳)

۱- ۵۹۷. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸.
۲- ۵۹۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ عقدالفرید، ج ۵، ص ۱۳۵.
۳- ۵۹۹. الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹.

آنان هنگامی که به شهر مدینه بازگشتند، آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم تعریف کردند. آنان در مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله فریاد می زدند ما از نزد کسی می آییم که دین ندارد، شراب می خورد، تنبور می نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازه خوان به سر می برد و نماز را ترک می نماید.(۱)

مردم از عبداللّه بن حنظله پرسیدند: چه خبر آورده ای؟ گفت: از نزد مردی می آیم که به خدا سوگند اگر کسی غیر از فرزندانم با من نباشد با او می جنگم. مردم گفتند: ما شنیده ایم که یزید به تو پول و هدیه هایی داده است. عبداللّه گفت: درست شنیده اید. ولی من آن ها را نپذیرفتم مگر برای تدارک نیرو بر علیه خود او. به این ترتیب عبداللّه به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز اجابت کردند.(۲)

سیوطی می نویسد: «سبب مخالفت اهل مدینه، این بود که یزید در معاصی زیاده روی کرد».(۳)

۲ – واقعه کربلا وشهادت امام حسین علیه السلام

ابن خلدون می نویسد: «چون ستم یزید و کارگزارانش فراگیر شد و فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله و یارانش را کشت، مردم سر به شورش برداشتند».(۴)

وقتی که بشیر بن جذلم خبر شهادت امام حسین علیه السلام و برگشتن اسیران را به اهل مدینه داد، گویا بانگ و خبر بشیر، نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح قیامت کرد. زنان مدینه بی پرده از خانه ها بیرون آمدند و به طرف دروازه مدینه رهسپار شدند، به گونه ای که هیچ مرد و زنی نماند جز این که با پای برهنه بیرون می دوید و فریاد می زد «وامحمّداه، واحسیناه»؛ مثل روزی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفته بود.(۵)

امام سجادعلیه السلام خطبه ای خواند و سخنانش در مردم مدینه سخت اثر کرد. از سوی دیگر، زینب کبری علیها السلام و مادران شهیدان کربلا، هر یک فضای گسترده ای از محیط

۱- ۶۰۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۳۳.

۲- ۶۰۱. همان.

۳- ۶۰۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

۴- ۶۰۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

۵- ۶۰۴. مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۰.

جامعه خود را تحت تأثیر رخدادهای واقعه عاشورا و آنچه در راه کوفه و شام و مجلس یزید دیده بودند، قرار می داد.

۳ – نابسامانی های سیاسی

از دیگر عوامل مؤثر در قیام مردم مدینه در برابر دولت اموی، روش های ناشایست اخلاقی و تصمیم گیری های ناشیانه سیاسی بود که مردم مـدینه شاهد آن بودند. عبداللّه بن زبیر در نامه ای به یزید در انتقاد از ولید بن عقبه می نویسد: «تو مردی خشن و سختگیر را برای ما فرستاده ای که به هیچ وجه توجّهی به حق و حقیقت ندارد و به پند خیرخواهان و خردمندان اعتنا نمی کند، و حال آن که اگر مرد نرم خویی را گسیل می داشتی، امید می داشتم که کارهای دشوار و پیچیده را آسان سازد».(۱)

به دنبال این اعتراض بود که یزید، ولید بن عقبه را عزل کرد، و عثمان بن محمّد بن ابی سـفیان را که او نیز جوانی مغرور و بی تجربه و بی دقت بود، به حکومت حجاز منصوب کرد،(۲) و در زمانی که او والی مدینه بود واقعه حرّه اتفاق افتاد.(۳)

همه این عوامل عقده هایی متراکم و فرصتی مناسب برای انفجار بود و احتیاج به جرقّه ای داشت و آن جرقه به وجود آمد. ابن مینا نماینـده تام الاختیار یزیـد در جمع آوری اموال او در مـدینه بود، می کوشـید تا اموال گردآمده را از محلّ حرّه خارج کند که معترضان مدینه، راه را بر او بسته و آن ها را توقیف کردند.(۴)

ابن مینا موضوع توقیف اموال را به عثمان بن محمّـد بن ابی سـفیان، والی مدینه گزارش داد ... او نیز موضوع را طیّ نامه ای به شام گزارش نمود و یزید را بر علیه مردم مدینه برانگیخت.

یزید از شـنیدن این خبر خشمگین شد و اظهار داشت: «به خدا سوگند! لشکر انبوهی به طرف آن ها گسیل خواهم کرد و آنان را زیر سم اسبان لگد مال خواهم نمود».(۵)

۱- ۶۰۵. نهایه الارب، ج ۶، ص ۲۱۶.

۲- ۶۰۶. همان.

۳- ۶۰۷. المعارف، ص ۳۴۵.

۴- ۶۰۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۶.

۵- ۶۰۹. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

رویارویی آشکار

عبداللّه بن حنظله، مردم مدینه را برای مبارزه نهایی با یزید و بنی امیه فرا خواند. جایگاه اجتماعی او در میان مردم سبب شد تا با وی هماهنگ شوند و حتی خود او را به عنوان والی مدینه برگزینند و با او بیعت نمایند و یزید را از خلافت عزل کنند.(۱)

مردم مدینه پس از بیعت با عبداللّه بن حنظله در روز اول ماه محرم ۶۳ ه.ق، عثمان بن محمّد بن ابی سفیان عامل یزید و والی مدینه را از شهر اخراج کردند. سپس بنی امیه و وابستگان آن ها و نیز قریشیانی را که با بنی امیه هم عقیده بودند و شمار آن ها به هزار تن می رسید در خانه مروان حَکَم زندانی ساختند، بدون آن که آسیبی به آن ها برسد.(۲)

امیر مدینه پیراهن پاره پاره خود را برای یزید به شام فرستاد و در نامه ای به او نوشت: «به فریاد ما برسید! اهل مدینه قوم ما را از مدینه بیرون راندند».(۳)

یزید شب هنگام به مسجد آمد و بر بالای منبر رفت و بانگ برآورد که ای اهل شام! عثمان بن محمّد - والی مدینه - به من نوشته است که اهل مدینه، بنی امیه را از شهر رانده اند. به خدا سوگند! اگر هیچ سرسبزی و آبادی وجود نداشته باشد برایم گواراتر از شنیدن این خبر است.(۴)

اعزام نیرو به مدینه

یزید ابتدا فردی به نام ضحاک بن قیس فِهری و سپس عمروبن سعید اشدق و پس از او عبیداللّه بن زیاد را برای انجام این مأموریت دعوت کرد، ولی هر کدام به شکلی از انجام این مأموریت سر باز زدند.(۵)

سرانجام این مأموریت متوجه شخصی به نام مسلم بن عقبه مُرّی شد و یزید او را

۱- ۶۱۰. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.

۲- ۶۱۱. همان؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

۳- ۶۱۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۴؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

۴- ۶۱۳. الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۹؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۴۶.

۵- ۶۱۴. الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۷۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱.

به فرمانـدهی لشـکری برای مقابله با اهل مـدینه گماشت. او که پیرمردی مریض و دارای نود و اندی سال بود این مسؤولیت را پذیرفت.(۱)

منادیان حکومتی جار می زدند: «ای مردم! برای جنگیدن با مردم حجاز بسیج شوید و پول خود را دریافت کنید». هر کسی که آماده می شـد در همان ساعت صـد دینار به او می دادنـد. مـدّتی نگـذشت که حـدود دوازده هزار نفر گرد آمدند.(۲) و بنابر نقلی دیگر بیست هزار نفر سواره و هفت هزار نفر پیـاده آمـاده شدنـد. یزیـد به هر کـدام از سواره هـا دویست دینار و برای هر کدام از پیاده های نظام صد دینار جایزه داد و به آنان امر کرد که به همراه مسلم بن عقبه حرکت کنند.(۳)

یزید قریب به نیم فرسخ با مسلم بن عقبه و لشکریان همراه بود و آنان را بدرقه می کرد.(۴)

در میان این لشکر مسیحیان شامی نیز دیده می شدند که برای جنگ با مردم مدینه آماده شده بودند.(۵)

یزیـد درباره مردم مـدینه به مسـلم بن عقبه چنین سـفارش کرد: «مردم مـدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردنـد چه بهتر وگرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان را قتل عام کن، هر چه در آن شـهر باشد برای لشـکر مباح خواهد بود. اهل شام را از آنچه می خواهنـد با دشـمن خود انجام دهنـد باز مـدار. چون مـدت سه روز بگـذرد از ادامه قتل و غارت دسـت بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده یزید باشند! هر گاه از مدینه خارج شدی به سوی مکه حرکت کن».(۶)

مسـلم بن عقبه همراه لشکریان خود از وادی القری به سوی مدینه حرکت کرد و در محلی به نام «جُرف» که در سه میلی مدینه واقع شده اردو زد.(۷)

ص:۱۶۸

۱- ۶۱۵. الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

۲- ۶۱۶. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۸.

۳- ۶۱۷. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰.

۴- ۶۱۸. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.

۵- ۶۱۹. تاریخ العرب، ج ۱، ص ۲۴۸.

۶- ۶۲۰. اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

۷- ۶۲۱. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۱.

از طرف دیگر، مردم مدینه دیری بود که از حرکت لشکر شام اطلاع یافته و برای مقابله و دفاع آماده شده بودند.

با نزدیک شدن لشکر شام به مدینه، عبداللَّه بن حنظله در مسجد النبی صلی الله علیه وآله مردم را به نزد منبر پیامبرصلی الله علیه وآله فرا خواند و از آنان خواست هر کدام با او همراهند تا پای جان با او بیعت کنند، مردم نیز تا پای جان با او بیعت نمودند.

عبداللَّه بر منبر قرار گرفت و پس از حمد خداوند و بیان مطالبی گفت: «ای مردم مدینه! ما قیام نکردیم مگر به خاطر این که یزید مردی زناکار، خمّار و بی نماز است و تحمّل حکومت او مایه نزول عذاب الهی است ... » (۱)

درگیری لشکر شام و قوای مدینه

قوای مدینه از خندقی که از زمان پیامبرصلی الله علیه وآله باقی مانده بود استفاده کردند. و بعید می دانستند که لشکر شام از قسمت ناهموار و سنگلاخی شهر مدینه که در شرق واقع شده است حمله را آغاز کنند، و یا در صورت آغاز جنگ از آنجا کاری از پیش ببرند. ولی لشکر شام از همان منطقه به مردم مدینه حمله کرد. قوای مدینه سرسختانه مقاومت کردند و نبرد از صبح تا ظهر ادامه یافت.

عبداللَّه بن حنظله به یکی از غلامانش گفت: مرا از پشت سر محافظت کن تا نماز گزارم. عبداللَّه نمازش را خواند(۲) و به نبرد با شامیان ادامه داد.

مسلم بن عقبه برای ورود به مدینه از مروان کمک خواست. او نیز به سمت مدینه حرکت کرد تا به قبیله بنی حارثه رسید. یکی از مردان آن قبیله را که قبلاً شناسایی کرده بود فراخواند و طیّ گفت و گوی محرمانه به وی وعده احسان و جایزه داد تا راهی برای نفوذ به مدینه نشان دهد. آن مرد فریب خورد و راهی را از جانب محله بنی الاشهل به مروان نشان داد و شامیان از همان راه به داخل مدینه نفوذ کردند.(۳)

۱- ۶۲۲. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.
۲- ۶۲۳. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۸؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۳۴.
۳- ۶۲۴. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۹.

مبارزان و مدافعان خطّ مقدّم مردم مدینه ناگهان صدای تکبیر و ضجّه را از داخل مدینه شنیدند و پس از زمان نه چندان طولانی متوجّه هجوم لشکر شام از پشت سر خود شدند. بسیاری از آنان جنگ را رها کرده و به خاطر دفاع از زن و فرزند خود به مدینه بازگشتند.(۱)

شامیان به هر سو حمله می بردند و اهل مدینه را می کشتند. آنان با کشتن عبداللَّه بن حنظله مقاومت باقی مانده مردم مدینه را در هم شکسته و بر کلّ مدینه تسلط یافتند.

قتل و غارت اهل مدینه

ابن قتیبه می نویسد: «ورود لشکر شام در بیست و هفتم ماه ذی الحجه ۶۳ه.ق اتفاق افتاد و تا دمیدن هلال ماه محرّم، مدینه به مدت سه روز در چنگال سپاه شام غارت شد».(۲)

مسلم بن عقبه چنان که یزید بن معاویه گفته بود به لشکر شام پس از تصرّف مدینه، گفت: «دست شما باز است، هرچه می خواهید انجام دهید! سه روز مدینه را غارت کنید».(۳)

بدین ترتیب شهر مدینه بر لشکریان شام مباح شد و در معرض تاراج و بهره برداری همه جانبه آنان قرار گرفت، و هیچ زن و مردی در مسیر آنان از گزند و آسیب ایمنی نیافت. مردم کشته می شدند و اموالشان به غارت می رفت.(۴)

ناگوار تر از قتل و غارت شامیان نسبت به مردم مدینه و باقی مانده نسل صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله و مهاجر و انصار، اقدام لشکر حریص و بی مبالات شام به هتک ناموس اهل مدینه بود.

در هجوم شامیان به خانه های مدینه، هزاران زن هتک حرمت شدند، هزاران کودک زاییده شد که پدرانشان معلوم نبود. از این رو آنان را اولاد الحرّه می نامیدند.(۵)

۱- ۶۲۵. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲- ۶۲۶. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۳- ۶۲۷. همان، ج ۲، ص ۱۰.

۴- ۶۲۸. الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.

۵- ۶۲۹. الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۱۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۱۴؛ وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۲۷۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

کوچه های مدینه از اجساد کشته شدگان پر و خون ها تا مسجد پیامبر بر زمین ریخته شده بود.(۱) کودکان در آغوش مادران محکوم به مرگ شده(۲) و صحابه پیر پیامبرصلی الله علیه وآله مورد آزار و بی حرمتی قرار می گرفتند.(۳)

شدت کشتار به حدّی بود که از آن پس مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده روی در کشتن مردم «مُسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن پس لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه های آنان قطع نشد.(۴)

ابن قتیبه نقل می کند: «در روز حرّه از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله هشتاد مرد کشته شد. و بعد از آن از بدری ها کسی باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر به قتل رسیدند. و از سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند».(۵)

سیوطی می نویسد: «در سال ۶۳ ه.ق اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آن ها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند. و واقعه حرّه در مدینه طیّبه اتفاق افتاد. و نمی دانی که واقعه حرّه چه بود؟ حسن یک بار نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه جماعت بسیاری از صحابه و از دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره ازاله بکارت شد پس { إِنّا لِلَّهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ . رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من أخاف أهل المدینه أخافه اللّه وعلیه لعنه اللّه والملائکه والناس أجمعین»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.» این حدیث را مسلم روایت کرده است».(۶)

ابن قتیبه می نویسد: «مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ و غارت با اهل مدینه فارغ شد، در نامه ای به یزید چنین نوشت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین ... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم ... فرار کننده را

۱- ۶۳۰. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲- ۶۳۱. الامامه و الاسیاسه، ج ۱، ص ۲۱۵.

۳- ۶۳۲. اخبار الطوال، ص ۳۱۴.

۴- ۶۳۳. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۲۰.

۵- ۶۳۴. همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۲.

۶- ۶۳۵. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷و۳۸.

دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم. و سه بار خانه هایشان را غارت نمودیم؛ همان گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود ... ».(۱)

سبط بن جوزی از مداینی در کتاب «حرّه» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز حرّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به قتل رسیدند. و تعداد کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند، ده هزار نفر بود. چنان خونریزی شد که خون ها به قبر پیامبرصلی الله علیه وآله رسید و روضه و مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله پر از خون شد.

مجاهد می گوید: مردم به حجره رسول خداصلی الله علیه وآله و منبر او پناه بردند؛ ولی شمشیرها بود که بر آنان وارد می شد.

مداینی از ابن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه بچه دار شدند. و شخص دیگری نقل کرده که ده هزار زن بعد از واقعه حرّه بدون شوهر بچه دار شدند.(۲)

اعدام شدگان

مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه برخی از چهره های سرشناس و مؤثّر در قیام مدینه را احضار کرد و طیّ محاکمه های ویژه، آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات از این رو است که مسلم از احضار شدگان می خواست تا آنان به عنوان این که برده و بنده یزید باشند، با وی بیعت کنند.(۳)

چهره های معروف این رخداد اسفبار عبارتند از:

۱ - ابوبکر بن عبداللَّه بن جعفر بن ابی طالب.(۴)

۲ - دو فرزند از زینب دختر امّ سلمه.(۵)

۳ - ابوبکر بن عبیداللَّه بن عبداللَّه بن عمر بن خطّاب.(۶)

۱- ۶۳۶. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۸.

۲- ۶۳۷. تذکره الخواص، ص ۲۵۹و۲۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۶.

۳- ۶۳۸. الفتوح، ج ۲، ص ۱۸۲.

۴- ۶۳۹. نهایه الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

۵- ۶۴۰. همان.

۶- ۶۴۱. المعارف، ص ۱۸۷.

۴ – معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبرصلی الله علیه وآله در فتح مکه).(۱)

۵ – فضل بن عباس بن ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب.(۲)

۶ – ابوسعید خدری (از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود).(۳)

۷ – عبداللَّه بن مطیع.(۴)

۸ – انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

۸ – انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

ابن تیمیه می گوید: «و درباره پادشاهان مسلمین از بنی امیه و بنی عباس و نایبان آنان، شکی نیست که هیچ یک از آنان قصد اهانت به کعبه را نداشتند؛ نه نایب یزید و نه نایب عبدالملک حجاج بن یوسف و نه غیر از این دو نفر، بلکه عموم مسلمین کعبه را تعظیم می کردند. آری مقصود آنان محصور کردن ابن زبیر بود. و به منجنیق بستن هم به جهت او بود نه کعبه. و یزید کعبه را خراب نکرد و قصد سوزاندن آن را نیز نداشت، نه او و نه نایبان او، و این مورد اتفاق مسلمانان است، و این فرزند زبیر بود که کعبه را خراب نمود ... ».(۵)

پاسخ

ابن اثیر در کتاب «الکامل فی التاریخ» می نویسد: «چون مسلم بن عقبه در جنگ با اهل مدینه و غارت آن فارغ شد، با افرادی که همراه او بود به طرف مکّه حرکت کرد تا با ابن زبیر مقابله کند ... چون به مشلل رسید مرگ او را فرا گرفت ... بعد از آن، حصین لشکر را به طرف مکّه حرکت داد. چون به مکّه رسیدند در آنجا اقامت کردند و بقیه محرّم و صفر و سه روز از ماه ربیع الاوّل را با فرزند زبیر و طرفدارانش جنگیدند، در این اثناء خانه خدا را به منجنیق بسته و آن را به آتش کشیدند ... ».(۶)

ابن قتیبه در کتاب «الامامه و السیاسه» می نویسد: «لشکر حصین بن نمیر حرکت کرد تا به مکه رسید. عده ای اسب سوار را فرستاد تا پایین مکه را به دست گیرند. در

۱- ۶۴۲. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲- ۶۴۳. نهایه الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

۳- ۶۴۴. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۳۶۹.

۴- ۶۴۵. نسب قریش، ص ۳۸۴.

۵- ۶۴۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۷.

۶- ۶۴۷. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

آنجا وسایل جنگی و منجنیق ها را نصب نمودند و به لشکریان خود دستور داد تا روزی ده هزار صخره به طرف مکه رها کنند».(۱)

سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» از ذهبی نقل می کند: «چون یزید با اهل مدینه آن عمل را انجام داد ... لشکر حرّه به جهت جنگ با فرزند زبیر به طرف مکه حرکت کرد ... چون به آنجا رسیدند، فرزند زبیر را محاصره کرده، با او به قتال برآمده و او را با منجنیق سنگ باران نمودند ... از شرارت و شعله آتش آنان پرده های کعبه و سقف آن و ... سوخت ... ».(۲)

کلمات علمای اهل سنّت درباره یزید

اکثر علمای اهل سنّت یزید بن معاویه را به خاطر کشتن امام حسین علیه السلام و جنایات دیگرش شدیداً مورد طعن و سرزنش قرار داده اند؛

۱ - آلوسی می گوید: «هر کسی که بگوید: یزید با این عملش معصیت نکرده و لعنش جایز نیست، باید در زمره انصار یزید قرار گیرد».(۳)

۲ - ابن خلدون می گوید: «غلط کرده ابن العربی مالکی که می گوید: حسین به شمشیر جدش کشته شد. آن گاه بر فسق یزید ادّعای اجماع می کند».(۴)

۳ - تفتازانی می گوید: «رضایت یزید به کشتن حسین و خوشحالی او به آن و اهانت اهل بیت علیهم السلام از متواترات معنوی است».(۵)

۴ - جاحظ می گوید: «جنایاتی که یزید مرتکب آن شد؛ از قبیل: کشتن حسین، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه، خراب کردن کعبه، همگی دلالت بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج او از ایمان دارد. پس او فاسق و ملعون است و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند خودش ملعون است».(۶)

۱- ۶۴۸. الامامه و السیاسه، ج ۲، ص ۱۲؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲- ۶۴۹. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳- ۶۵۰. تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳.

۴- ۶۵۱. مقدمه ابن خلدون، ص ۲۵۴.

۵- ۶۵۲. شرح عقائد نسفیه، ص ۱۸۱.

۶- ۶۵۳. رسائل جاحظ، ص ۲۹۸.

۵ – دکتر طه حسین نویسنده مصری می گوید: «گروهی گمان می کنند که یزید از کشته شدن حسین علیه السلام با این وضع فجیع، تبرّی جسته و گناه این عمل را به گردن عبیداللَّه انداخت، اگر چنین است چرا عبیداللَّه را ملامت نکرد؟ چرا او را عقاب نکرد؟ چرا او را از ولایت عزل نکرد؟».(۱)

۹ – تمجید از یزیدیه

ابن تیمیه با طایفه غلات از یزیدیه، ارتباط تنگاتنگی داشته که شک و تردید انسان را از این جهت برانگیخته و سؤال ها را در ذهن انسان نسبت به نصب و عداوت او به اهل بیت علیهم السلام بیشتر می کند و می تواند مهر تأییدی بر نصب و عداوت او نسبت به اهل بیت پیامبرعلیهم السلام بلکه خود پیامبرصلی الله علیه وآله باشد.

طایفه ای از یزیدیه هستند که در حقّ یزید غلو می کنند و منسوب به شیخ عَدی بن مسافر اموی می باشند. اینان فرقه ای از غلاتند که اجماع مسلمانان بر کفر و خروج آنان از اسلام است؛ زیرا صفت الوهیت به شیطان و نبوت به یزید داده اند.

ابن تیمیه معاصر این طایفه بوده است. او در نامه ای که به اتباع این فرقه داشته، می گوید: «از احمد بن تیمیه به هر کسی که از مسلمانان منسوب به سنّت و جماعت و منسوبین به جماعت شیخ عارف مقتدی ابوالبرکات عدی بن مسافر اموی و هر کس که پیرو اوست و این نامه به او می رسد می باشد، خداوند شما را به پیمودن راهش موفّق گرداند ... درود و رحمت خدا و برکات او بر شما باد!(۲)

۱۰ – دفاع از خوارج

ابن تیمیه در دفاع از خوارج می گوید: « ... خوارج از بزرگ ترین مردم از حیث نماز و روزه و قرائت قرآن می باشند که دارای لشکر و لشکرگاه بودند. آنان متدیّن به دین اسلام در باطن و ظاهرند».(۳)

۱- ۶۵۴. الفتنه الکبری، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲- ۶۵۵. الوصیه الکبری، ابن تیمیه، ص ۵.

۳- ۶۵۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.

او می گویـد: «خوارج از رافضه راسـتگوتر و دین دار تر و باورع ترنـد، بلکه خبر نـداریم که خوارج عمـداً دروغ بگویند، بلکه آنان راستگوترین مردمند».(۱)

او هم چنین می گویـد: «خوارج عاقل تر و راسـتگوتر و بیشتر دنبال کننـده حقّد از رافضه ... بسـیاری از رهبران رافضه و عامه آنان زندیق و ملحدند!!».(۲)

پاسخ این جملات را در پاسخ اشکال بعد خواهیم داد.

۱۱ – دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام

۱۱ – دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «و امّا علیّ؛ پس شـکی نیست که همراه با او طایفه ای از سابقین همچون سـهل بن حنیف و عمار بن یاسـر جنگیدنـد، ولی کسـانی که همراه بـا او جنگ نکردنـد برتر بودنـد ... وانگهی آن کسانی که با او جنگ و ستیز کردنـد هرگز خوار نشدنـد، بلکه همیشه و دائمـاً یـاری شـده، کشورهـا را فتـح و با کافران می جنگیدنـد ... و لشـکری که همراه معاویه می جنگیدند هرگز خوار نشدند، بلکه حتّی در جنگ با علی، پس چگونه ممکن است که پیامبرصلی الله علیه وآله گفته باشد: «بار خدایا! خار کن هر کس که او را خوار کند»، بلکه شیعیان همیشه خوار و مغلوب بوده اند ... ».(۳)

و نیز می گویـد: «کسانی که با او به قتال برآمدند از این خالی نیست که یا معصـیت کارند و یا مجتهد و به خطا رفته یا به واقع رسیده. به هر تقدیر، این کار از آنان ضرر به ایمانشان وارد نمی کند و مانع از دخول در بهشت نمی شود».(۴)

پاسخ

کسـی که کلمات و سـخنان صـحابه را در لابه لای کتاب ها بررسی می کند پی می برد که رسول خداصلی الله علیه وآله آنان را مأمور به نصـرت و یاری امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام جنگ ها کرده است. حضرت صلی الله علیه وآله به اصحابش دستور داده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند. اینک به برخی از این کلمات اشاره می کنیم:

۱– ۶۵۷. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۶.

۲– ۶۵۸. همان، ج ۷، ص ۲۶۰.

۳– ۶۵۹. منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۷ – ۵۹.

۴– ۶۶۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۹۳.

۱ - ابوسعید خدری می گوید: «رسول خداصلی الله علیه وآله ما را امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نمود. عرض کردیم: ای رسول خدا! ما را به قتال با این افراد دعوت نمودی، همراه با چه کسی با این افراد بجنگیم؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «همراه با علی بن ابی طالب».(۱)

۲ – ابو الیقظان عمار بن یاسر می گوید: «رسول خداصلی الله علیه وآله مرا امر کرد تا با ناکثین و مارقین و قاسطین بجنگم».(۲)

و نیز روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای علی! زود است که تو را گروه ظالم به قتل برساند؛ درحالی که تو بر حقّی، پس هر کس تو را درآن روز یاری نکند از من نیست».(۳)

۳ - خلید عصری می گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام در روز نهروان شنیدم که می فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله مرا امر کرد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم».(۴)

۴ - ابوایّوب انصاری در عصر خلافت عمر بن خطّاب می گفت: «رسول خداصلی الله علیه وآله امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نموده است».(۵)

۵ - عبداللّٰه بن مسعود می گوید: «رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد».(۶)

۶ - علیّ بن ربیعه والبی می گوید: «از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیامبرصلی الله علیه وآله با من عهد و پیمان بست تا بعد از او با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم».(۷)

۷ - ابوسعید مولی رباب می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «من به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین امر شده ام».(۸)

۱- ۶۶۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کفایه الطالب، ص ۱۷۳، باب ۳۸.

۲- ۶۶۲. مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۶۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸.

۳- ۶۶۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۳۷۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳، ح ۳۲۹۷۰.

۴- ۶۶۴. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۴۰، رقم ۴۴۴۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸.

۵- ۶۶۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۴؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۲۳۵.

۶- ۶۶۶. المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۹۱، ح ۱۰۰۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۳۸.

۷- ۶۶۷. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۵۱۹.

۸- ۶۶۸. مناقب خوارزمی، ص ۱۷۵، ح ۲۱۲.

۸ – سعد بن عباده می گوید: علی علیه السلام به من فرمود: «به من دستور داده شده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم».(۱)

۹ – انس بن مالک از پدرش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مأمور شده ام با سه دسته بجنگم: ناکثین و قاسطین و مارقین».(۲)

۱۰ – عبدالّله بن مسعود می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله از حجره خود خارج شد و به طرف منزل امّ سلمه رفت. علی علیه السلام آمد. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: ای امّ سلمه! به خدا سوگند! این شخص بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهد جنگید».(۳)

۱۱ – ابو رافع می گوید: همانا رسول خداصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: «زود است که بین تو و بین عایشه امری اتفاق افتد. حضرت عرض کرد: من، ای رسول خدا!؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آری. باز حضرت عرض کرد: من؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آری. حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! من شقی ترین آنهایم؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: هرگز، ولی هنگامی که چنین اتفاقی افتاد او (عایشه) را به مأمنش بازگردان.(۴)

ابن ابی الحدید می گوید: «از پیامبرصلی الله علیه وآله ثابت شده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین»؛(۵) «تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی کرد.»

می دانیم که مقصود از «ناکثین» عهد شکنان؛ یعنی اصحاب جمل و عایشه هستند. و مقصود از «قاسطین» ظالمان؛ یعنی همان اصحاب صفّین و پیروان معاویه می باشند. و مقصود از «مارقین» خارج شوندگان از دین، همان خوارج و اصحاب نهروان است.

۱– ۶۶۹. تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۲، ح ۳۱۵۵۳.

۲– ۶۷۰. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۳۶۷؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۷.

۳– ۶۷۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۰، ح ۳۶۳۶۱؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۹۸.

۴– ۶۷۲. مسند احمد، ج ۷، ص ۵۳۷، ح ۲۶۶۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۴؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۹۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۹۶، ح ۳۱۲۰۵.

۵– ۶۷۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۸۳، شرح خطبه ۲۸۳.

۱۲ – دفاع از ابن ملجم

۱۲ – دفاع از ابن ملجم

ابن تیمیه می گوید: «آن کسی که علی را کشت، نماز به جای می آورد و روزه می گرفت و قرائت قرآن می کرد. علی را به اعتقاد این که خدا و رسولش کشتن او را دوست دارند، به قتل رسانید ... ».(۱)

او در جایی دیگر ابن ملجم را از عابدترین مردم معرفی کرده است.(۲)

پاسخ

سخن ابن تیمیه در حالی است که رسول خداصلی الله علیه وآله در حدیث صحیح السند(۳) ابن ملجم را با تعبیر «اشقی الناس» شقی ترین مردم توصیف کرده است، همان گونه که قرآن همین تعبیر را درباره قاتل شتر صالح در میان قوم ثمود به کار برده است.

این مضمون را ابن ابی حاتم، ابن مردویه، بغوی، ابونعیم، طبرانی و سیوطی از این افراد در «درّ المنثور» در ذیل آیه شریفه: { إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها} و ابن البر و ابن اثیر در ترجمه امام علی علیه السلام از کتاب «الاستیعاب» و در «اسد الغابه» و طحاوی در «مشکل الآثار» و دیگران درباره ابن ملجم نقل کرده اند.(۴)

۱۳ – دفاع از بنی امیه

۱۳ – دفاع از بنی امیه

ابن تیمیه از بنی امیه بسیار دفاع کرده و آنان را مدح نموده است. او می گوید: «همانا بنی امیه متولّی جمیع اراضی اسلام شدند و دولت در زمان آنان عزیز بود».(۵)

او نیز می گوید: «سنّت قبل از دولت بنی عباس ظاهرتر بود تا دولت آنان ...؛ زیرا در دولت بنی عباس بسیاری از شیعه و دیگران از اهل بدعت وارد شده بودند».(۶)

او هم چنین در جایی دیگر نزول آیه: { وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ را در شأن بنی امیه انکار کرده و این گونه تفسیر را از تحریفات شیعه در قرآن بر شمرده است.(۷)

۱- ۶۷۴. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۵۳.

۲- ۶۷۵. منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۷.

۳- ۶۷۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۰؛ خصائص نسائی، ص ۳۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۱.

۴- ۶۷۷. مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۵۱.

۵- ۶۷۸. منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۳۸ - ۲۴۲.

۶- ۶۷۹. همان، ج ۴، ص ۱۳۰.

۷- ۶۸۰. همان، ج ۳، ص ۴۰۴.

پاسخ تفسیر «شجره ملعونه» به بنی امیه از بسیاری از اهل سنّت وارد شده است؛

از قبیـل: حاکم نیشابوری،(۱) خطیب بغدادی،(۲) فخر رازی،(۳) خازن،(۴) و سیوطی.(۵) بلکه طبق قول ابی الفداء این تفسـیر مورد اجماع مفسّرین است.(۶)

چنان که مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مروان و پدرش را به طور خصوص لعن کرده است.(۷)

۱- ۶۸۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۰.

۲- ۶۸۲. تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۷۱ و ج ۸، ص ۲۸۰.

۳- ۶۸۳. تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.

۴- ۶۸۴. تفسیر خازن، ذیل آیه.

۵- ۶۸۵. درّ المنثور، ذیل آیه.

۶- ۶۸۶. تاریخ ابی الفداء، ج ۳، ص ۱۱۵.

۷- ۶۸۷. مسند احمد، ج ۲، ص ۳۸۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۰.

شناخت وهابیان

شناخت وهابیان

یکی از فرقه هایی که در مقابل اکثر مسلمین قرار گرفته، فرقه ای موسوم به «وهابیت» است. این فرقه منسوب به مؤسّس آن، محمّد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی است. او کسی است که با ادّعای احیای توحید و سلفی گری، همان عقاید و افکار ابن تیمیه را در شبه جزیره عربستان پیاده کرده، آل سعود نیز مجری افکار آن ها گشت. این فرقه از قرن دوازده تا کنون بر جای مانده است. جا دارد درباره مؤسس و چگونگی گسترش آن بحث کنیم.

شرح حال محمّد بن عبدالوهاب

محمّد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۱ ه.ق متولد شد و در سال ۱۲۰۶ ه.ق از دنیا رفت. دوران کودکی را در شهر خود «عیینه» در حجاز و به ویژه نجد سپری کرد. بعد از مدتی وارد حوزه علمیه حنبلی شد و نزد علمای «عیینه» به فراگیری علوم پرداخت. برای تکمیل دروس خود، وارد مدینه منوّره شد. بعد از آن شروع به مسافرت به کشورهای اسلامی نمود؛ چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد اقامت نمود. و به ایران نیز مسافرت کرد؛ در کردستان یک سال و در همدان دو سال ماند. آن گاه سفری به اصفهان و قم نمود و بعد از فراگیری فلسفه و تصوّف، به کشور خود، حجاز بازگشت. بعد از هشت ماه که در خانه خود اعتکاف نموده بود، بیرون آمد و دعوت خود را آغاز نمود.

با پدرش به شهر «حریمله» هجرت کرد، و تا وفات پدر در آنجا ماند؛ در حالی که پدرش از او راضی نبود.

ص:۱۸۱

از آنجا که محمّد بن عبدالوهاب، عقاید خرافی خود را که بر خلاف عامه مسلمانان بود و در حقیقت همان عقاید ابن تیمیه بود منتشر می ساخت، بعد از فوت پدرش خواستند او را بکشند که به شهر خود «عیینه» فرار کرد.

قرار شد امیر شهر، عثمان بن معمر، او را یاری کند تا بتواند افکار و عقایدش را در جزیره العرب منتشر سازد. و برای تأکید این میثاق، امیر عیینه خواهرش جوهره را به نکاح محمّد بن عبدالوهاب درآورد. لکن این میثاق و ازدواج دوام نیاورد. به همین دلیل از ترس این که امیر او را ترور کند به «درعیه» شهر مسیلمه کذاب، فرار کرد.

از همان موقع که در «عیینه» بود به کمک امیر شهر درصدد اجرای عقاید و افکار خود برآمد و قبر زید بن خطّاب را خراب نمود و این امر منجرّ به فتنه و آشوب شد. در «درعیه» نیز با محمّد بن سعود - جد آل سعود - که امیر آن شهر بود، ملاقات کرد. قرار شد محمّد بن سعود هم او را یاری کند و در عوض، او نیز حکومتش را تأیید نماید.

محمّد بن سعود نیز به جهت تأیید این میثاق، یکی از دختران خود را به نکاح او درآورد. اوّلین کار او این بود که حکم به کفر و شرک و ترور امیر «عیینه» داد و سپس آل سعود را برای حمله به «عیینه» تشویق کرد. در اثر آن حمله تعداد زیادی کشته، خانه هایشان غارت و ویران شد و به نوامیس شان هم تجاوز نمودند. این گونه بود که وهابیان حرکت خود را به اسم نصرت و یاری توحید و محاربه با بدعت و شرک و مظاهر آن شروع کردند.

محمّد بن عبدالوهاب همه مسلمانان را، بدون استثنا، تکفیر می نمود؛ به اتهام این که آنان متوسل به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می شوند و بر قبور اولیای خود گنبد و بارگاه می سازند و به قصد زیارت قبور سفر می کنند و از اولیا طلب شفاعت می کنند و ... (۱)

پس از پیروزی بر «عیینه» به سرزمین های دیگر لشکرکشی کرده و به بهانه گسترش توحید و نفی «بدعت»، «شرک» و مظاهر آن، از میان مسلمین به سرزمین نجد

۱- ۶۸۸. ر.ک: تاریخ نجد، آلوسی؛ الصواعق الالهیه، سلیمان بن عبدالوهاب؛ فتنه الوهابیه.

و اطراف آن؛ مثل یمن و حجاز و نواحی سوریه و عراق، حمله ور شدنـد، و هر شـهری که عقاید آنان را قبول نمی کرد غارت کرده، افرادش را به خاک و خون می کشیدند.(۱)

پس از ورود به قریه «فصول» از حوالی أحسا و عرضه کردن عقایـد خود، مردم بـا آنان بیعت نکردنـد، در نتیجه سیصد نفر از مردان قریه را کشته، اموال و ثروت آنان را به غارت بردند.(۲)

وهابیان با این افکار خشن، باعث ایجاد اختلاف و تشتّت و درگیری میان مسلمین شدند و استعمار را خشنود نمودند. تا جایی که «لورد کورزون» در توصیف شریعت وهابیت می گویـد: «این عـالی ترین و پربهاترین دینی است که برای مردم به ارمغان آورده شده است».(۳)

با این که محمّد بن عبدالوهاب از دنیا رفته است ولی مستشرقین و استعمارگران دائماً درصدد دفاع از افکار او هستند، تا جایی که مستشرق یهودی «جولد تسهیر» او را پیامبر حجاز خوانده و مردم را به متابعت از افکار او تحریک می نماید.(۴)

کشتار بی رحمانه شیعیان در کربلا

کشتار وهابیان در عتبات عالیات به راستی صفحه تاریخ را سیاه کرده، لکّه ننگ همیشگی بر پیشانی وهابیان نهاده است.

صلاح الـدین مختـار که خود وهابی است، می نویسـد: در سال ۱۲۱۶ ه.ق امیر سعود بـا لشگر انبوهی از مردم نجـد و عشایر جنوب و حجـاز و دیگر نقـاط، به قصـد عراق حرکت کرد و در ماه ذیقعده به کربلا رسیدند. آنان تمام برج و باروی شـهر را خراب کرده و بیشتر مردم را که در کوچه و بـازار بودنـد به قتـل رساندنـد، نزدیـک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شـهر خارج شدند. آن گاه خمس اموال غارت شده را خود سعود

۱- ۶۸۹. جزیره العرب فی القرن العشرین، ص ۳۴۱.

۲- ۶۹۰. تاریخ المملکه العربیه السعودیه، ج ۱، ص ۵۱.

۳- ۶۹۱. المخطّطات الاستعماریه لمکافحه الاسلام، ص ۷۸.

۴- ۶۹۲. همان، ص ۱۰۵.

برداشت و بقیه را به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم بین لشگریان تقسیم نمود.(۱)

شیخ عثمان نجدی از مورّخان وهابی می نویسد: وهابیان، غافلگیرانه وارد کربلا شدند، بسیاری از اهل آن را در کوچه و بازار و خانه ها کشتند، روی قبر حسین علیه السلام را خراب کردند و آنچه در داخل قبه بود، به چپاول بردند و هر چه در شهر از اموال، اسلحه، لباس، فرش، طلا، و قرآن های نفیس یافتند، ربودند. نزدیک ظهر از شهر خارج شدند؛ در حالی که قریب به دو هزار نفر از اهالی کربلا را کشته بودند.(۲)

برخی می نویسند که وهابیان در یک شب، بیست هزار نفر را به قتل رساندند.(۳)

میرزا ابوطالب اصفهانی در سفرنامه خود می نویسد: هنگام برگشت از لندن و عبور از کربلا و نجف دیدم که قریب بیست و پنج هزار وهابی وارد کربلا شدند و صدای «اقتلوا المشرکین و اذبحوا الکافرین»؛ مشرکان را بکشید و کافران را ذبح کنید، سر می دادند، بیش از پنج هزار نفر را کشتند و زخمی ها حساب نداشت. صحن مقدّس امام حسین علیه السلام از لاشه مقتولین پر و خون از بدن های سر بریده روان بود.

من بعد از یازده ماه مجدداً به کربلا رفته بودم، دیدم که مردم آن حادثه دلخراش را نقل و گریه می کنند، به طوری که از شنیدن آن، موها بر اندام راست می شد.(۴)

وهابیان بعد از کشتار بی رحمانه اهل کربلا و هتک حرمت حرم حسینی علیه السلام با همان لشگر راهی نجف اشرف شدند، ولی مردم نجف به خاطر آگاهی از جریان قتل و غارت کربلا و آمادگی دفاعی به مقابله برخاستند و حتی زن ها از منزل ها بیرون آمده و مردان خود را به دفاع، تشجیع و تحریک می کردند تا اسیر قتل و چپاول وهابیان نشوند.

در سال ۱۲۱۵ ه.ق نیز گروهی از وهابیان برای انهدام مرقد مطهر حضرت امیرعلیه السلام

۱- ۶۹۳. تاریخ المملکه السعودیه، ج ۳، ص ۷۳.

۲- ۶۹۴. عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۲۱، حوادث سال ۱۲۱۶ ه.ق.

۳- ۶۹۵. تاریخچه نقد و بررسی وهابیها، ص ۱۶۲.

۴- ۶۹۶. مسیر طالبی، ص ۴۰۸.

عازم نجف اشرف شدند که در مسیر با عدّه ای از اعراب درگیر شده و شکست خوردند.(۱)

آنان در مدت نزدیک به ده سال، چندین بار حملات شدیدی به شهر کربلا و نجف داشتند.(۲)

قتل عام مردم طائف

شاید بعضی تصور کنند که وهابیان فقط بلاد شیعه نشین را مورد تاخت و تاز قرار داده اند، ولی با یک نگاهی به عملکرد سیاه آنان در حجاز و شام روشن خواهد شد که حتی مناطق سنی نشین نیز از حملات وحشیانه آنان در امان نبوده است.

جمیل صدقی زهاوی درباره حمله وهابیان به طائف می نویسد: از زشت ترین کارهای وهابیان در سال ۱۲۱۷ ه.ق قتل عام مردم طائف است که بر صغیر و کبیر رحم نکردند؛ طفل شیرخوار را بر روی سینه مادرش سر بریدند، جمعی را که مشغول فرا گرفتن قرآن بودند کشتند و حتی گروهی که در مسجد مشغول نماز بودند به قتل رساندند، و کتاب ها که در میان آن ها تعدادی قرآن و نسخه هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب حدیث و فقه بود، در کوچه و بازار افکندند و آن ها را پایمال کردند.(۳)

وهابیان پس از قتل عام مردم طائف، طی نامه ای علمای مکه را به آیین خود دعوت کردند. آنان در کعبه گرد آمدند تا به نامه وهابیان پاسخ گویند که ناگهان جمعی از ستمدیدگان طائف داخل مسجد الحرام شدند و آنچه بر آنان گذشته بود بیان داشتند و مردم سخت به وحشت افتادند، چندان که گویی قیامت بر پا شده است.

آن گاه علما و مفتیان مذاهب اربعه اهل سنّت که از مکه مکرمه و سایر بلاد اسلامی برای ادای مناسک حج آمده بودند، به کفر وهابیان حکم کردند و بر امیر مکه واجب

۱- ۶۹۷. ماضی النجف و حاضرها، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲- ۶۹۸. تاریخ المملکه السعودیه، ج ۱، ص ۹۲.

۳- ۶۹۹. الفجر الصادق، ص ۲۲.

دانستند که به مقابله با آنان بشتابد و افزودند که بر مسلمانان واجب است در این جهاد شرکت نمایند و در صورت کشته شدن، شهید خواهند بود.(۱)

تصمیم به کشتار عمومی علمای اهل سنّت

دریادار سرتیپ ایّوب صبری، سرپرست مدرسه عالی نیروی دریایی در دولت عثمانی می نویسد: عبدالعزیز بن سعود که تحت تأثیر سخنان محمّد بن عبدالوهاب قرار گرفته بود، در اولین سخنرانی خود در حضور شیوخ قبایل گفت: ما باید همه شهرها و آبادی ها را به تصرّف خود درآوریم و احکام و عقاید خود را به آنان بیاموزیم ... برای تحقق بخشیدن به این آرزو ناگزیر هستیم که عالمان اهل سنّت را که مدّعی پیروی از سنّت سنّیه نبویّه و شریعت شریفه محمّدیّه هستند از روی زمین برداریم.

و به عبارت دیگر، مشرکانی را که خود را به عنوان علمای اهل سنّت قلمداد می کنند، از دم شمشیر بگذرانیم؛ به ویژه علمای سرشناس و مورد توجّه را؛ زیرا تا این ها زنده هستند هم کیشان ما روی خوشی نخواهند دید. از این رهگذر باید نخست کسانی که خود را به عنوان عالم خودنمایی می کنند ریشه کن نموده، سپس بغداد را تصرّف کرد.(۲)

همو می نویسد: سعود بن عبدالعزیز در سال ۱۲۱۸ ه.ق به هنگام تسلط بر مکه مکرمه، بسیاری از دانشمندان اهل سنّت را بی دلیل به شهادت رساند و بسیاری از اعیان و اشراف را بدون هیچ اتّهامی به دار آویخت و هر که در اعتقادات مذهبی ثبات قدم نشان داد، به انواع شکنجه ها تهدید کرد. آن گاه منادیانی فرستاد که در کوچه و بازار بانگ زدند: «أدخلوا فی دین سعود وتظلّوا بظلّه الممدود» هان ای مردمان! به دین سعود داخل شوید و در زیر سایه گسترده اش مأوا گزینید!!(۳)

۱- ۷۰۰. سیف الجبر المسلول علی الأعداء، شاه فضل رسول قادری، ص ۲.

۲- ۷۰۱. تاریخ وهابیان، ص ۳۳.

۳- ۷۰۲. همان، ص ۷۴.

سعود بن عبد العزیز پس از تصرف مدینه منوّره، همه اهالی مدینه را در مسجد النبی گرد آورد و درهای مسجد را بست و این گونه سخن آغاز نمود: «هان ای مردم مدینه! بر اساس آیه شریفه { أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ؛ دین و آیین شما امروز به کمال رسید و به نعمت اسلام مشرّف شدید، حضرت احدیّت از شما راضی و خشنود گردید. ادیان باطله نیاکان خود را رها کنید و هرگز از آن ها به نیکی یاد نکنید، از درود و رحمت فرستادن بر آن ها به شدّت پرهیز نمایید؛ زیرا همه آن ها به آیین شرک درگذشته اند».(۱)

انهدام میراث فرهنگی

حفظ تاریخ گذشتگان و صیانت از میراث فرهنگی نیاکان، نشانگر تمدن یک جامعه به شمار می رود که دولت ها برای پاسداری از آن ها، ادارات ویژه تأسیس نموده و کارشناسان ماهر تربیت می کنند و در این عرصه اجازه نمی دهند که حتی یک سفال و یا کتیبه کوچک سنگی از بین برود.

شکّی نیست که تمدن اسلامی تنها تمدن پیشتاز عصر خویش بود که مسلمانان در پرتو تعالیم آسمانی خویش آن را پی ریزی نمودند.

شکوفایی این تمدن در قرن چهارم و پنجم هجری قمری به اوج خود رسید و به شهادت محققان غربی، نفوذ این تمدن از طریق اندلس و جنگ های صلیبی به اروپا یکی از مهم ترین علل شکوفایی و رنسانس غرب در قرون اخیر به شمار می رود.

آثار و ابنیه مربوط به شخص پیامبرصلی الله علیه وآله و یاران باوفای او جزئی از میراث عمومی این تمدن بزرگ بوده، حفظ و صیانت از آن ها نشانه تقدیر از بنیانگذاران این فرهنگ و تمدن به شمار می رود. اقدام به تخریب و نابودی این آثار، نشانه انحطاط فکری و بی توجهی به سازندگان و بنیان گذاران تاریخ و تمدن می باشد که در اثر مرور زمان،

۱- ۷۰۳. تاریخ وهابیان، ص ۱۰۷.

واقعیت تاریخ و اصالت دینی به دست فراموشی سپرده می شود. و از همه مهم تر، عامل رکود انگیزه های فکری و نابودی استعدادهای درخشان در جامعه بشری می گردد.

با مراجعه به قرآن کریم روشن می شود که امت های پیشین برای حفظ و صیانت از آثار پیامبران خود اهتمام می ورزیدند و به آن تبرک می جستند؛ همانند صندوقی که در آن مواریث خاندان موسی و هارون قرار داشت و آن را در نبردها حمل می کردند تا از طریق تبرک به آن بر دشمن پیروز گردند. خداوند متعال در این زمینه می فرماید: { وَقالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَآلُ هارُونَ ؛(۱) «و پیامبرشان به آن ها گفت: نشانه حکومت او این است که " صندوق عهد " را به سوی شما خواهد آورد [همان صندوقی که] در آن آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد.»

جلال الدین سیوطی نقل می کند که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله آیه شریفه { فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ را در مسجد تلاوت نمود، فردی برخاست و پرسید: مقصود از این خانه ها چیست؟ پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله فرمود: خانه های پیامبران. در این موقع ابوبکر برخاست و به خانه علی و زهرا علیهما السلام اشاره کرد و گفت: ای پیامبر خدا! این خانه از همین خانه هاست که خدا رخصت بر رفعت و منزلت آن داده است؟ حضرت فرمود: آری، بلکه از برترین آن ها است.(۲)

این قضیه نشان می دهد که خانه های پیامبران و صالحان، از اعتبار و جایگاه خاصّی برخوردار است و پیدا است که این منزلت ارتباط به جنبه مادی و خشت و گل و آجر آن ها ندارد؛ بلکه این ارزش به خاطر انسان های والایی است که در آنجا سکونت گزیده اند.

سیر و سیاحت در کشورهایی که قبور انبیا و فرزندان آنان علیهم السلام قرار دارد، نشان می دهد که پیروان پیامبران نسبت به حفظ قبور آنان و ساختن بناهای مجلّل بر روی آن ها، اهتمام خاصی می ورزیدند، و سپاه اسلام نیز هنگام فتح شامات دست به

۱- ۷۰۴. سوره بقره، آیه ۲۴۸.

۲- ۷۰۵. درّ المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳.

تخریب قبور پیامبران نزدنـد، بلکه خادمان آن ها را در مأموریت خود ابقا کردنـد. و لذا این بناها تا امروز محفوظ مانده و برای مسلمانان، بلکه برای تمام موحّدان جهان جاذبه خاصی دارد.

اگر ساختن بنـا بر قبور انبیـا و اولیـا نشانه شـرک بود، جا داشت فاتحان منصوب از سوی خلفا به تخریب و نابودی آن ابنیه می پرداختند.

کتب تاریخی و سفرنامه ها، گواه وجود صدها آرامگاه و مرقد با شکوه در سرزمین وحی و کشورهای اسلامی است.

مسـعودی متوفای ۳۴۵ ه.ق مـورخ معروف، مشـخصات کامـل قبـور ائمه بقیع و اهـل بیت را بیـان نمـوده است.(۱) و ابن جـبیر اندلسـی جهانگرد معروف اواخر قرن ششم که مشرق زمین را سه بار زیر پا نهاده است، در سفرنامه خود مشاهد انبیا و صالحان و ائمه اهل بیت علیهم السـلام را در مصـر، مکه، مدینه، عراق و شام به تفصـیل بیان داشـته و در ضـمن ویژگی های روضه ائمه بقیع و خصوصیات ضریح آن ها را بیان نموده است.(۲)

تخریب آثار بزرگان مکه

وهابیـان در سال ۱۲۱۸ ه.ق پس از مسلّط شـدن بر مکه، تمـام آثـار بزرگـان دین را تخریب نمودنـد. آنان در معلی قبه زادگاه پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله را و همچنین قبه زادگاه ابوبکر و امام علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام را ویران و با خاک یکسان کردند.

و تمـام آثار باسـتانی که در اطراف خانه خـدا و بر روی زمزم بود، تخریب کرده و در تمام مناطقی که مسلّط می شدنـد، آثار صالحین را نابود می کردند. آنان هنگام تخریب، طبل می زدند و به رقص و آوازه خوانی می پرداختند.(۳)

۱- ۷۰۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲- ۷۰۷. رحله ابن جبیر، ص ۱۷۳، جهت اطلاـع بیشتر رجوع شود به کتاب «وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی» ص ۱۴۹ - ۱۷۹، تألیف دانشمند فرزانه و فقیه توانا حضرت آیت اللّه سبحانی.

۳- ۷۰۸. کشف الارتیاب، ص ۲۷، به نقل از تاریخ الجبرتی.

آنان شقاوت را به جایی رساندند که خانه حضرت خدیجه علیها السلام را به توالت تبدیل کردند و تصمیم داشتند که زادگاه رسول اکرم صلی الله علیه وآله را نیز چنین کنند که یک فرد خیّری در آنجا کتابخانه ای تأسیس کرد و از کار زشت وهابیان جلوگیری نمود.(۱)

آتش زدن کتابخانه های بزرگ

دردناک ترین کاری که وهابیت مرتکب شد و ننگ آن برای ابد در پیشانی آنان باقی ماند، آتش زدن کتابخانه بزرگ «المکتبه العربیّه» بود که بیش از ۶۰ هزار عنوان کتاب گرانقدر کم نظیر و بیش از ۴۰ هزار نسخه خطّی منحصر به فرد داشت که در میان آن ها برخی از آثار خطی دوران جاهلیت و قرارداد یهودیان با کفار قریش بر ضد رسول اکرم صلی الله علیه وآله وجود داشت، و همچنین آثار خطّی حضرت علی علیه السلام و ابوبکر و عمر و خالد بن ولید و طارق بن زیاد و برخی از صحابه پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله و قرآن مجید به خط عبداللّٰه بن مسعود بود.

در همین کتابخانه انواع سلاح های رسول اکرم صلی الله علیه وآله و بت هایی که هنگام ظهور اسلام مورد پرستش بود؛ مانند «لات»، «عزّی»، «منات» و «هبل» وجود داشت.

ناصر السعید از قول یکی از مورّخان نقل می کند که هنگام تسلط وهابیان، این کتابخانه را به بهانه وجود کفریات در آن به آتش کشیدند و به خاکستر تبدیل کردند.(۲)

تخریب آثار بزرگان مدینه

آل سعود در سال ۱۳۴۴ ه.ق که تسلط کامل بر حجاز یافت، تمام آثار صحابه را در مدینه نابود کرد؛ مانند زادگاه امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مدینه، قبور شهدای بدر،

۱- ۷۰۹. ر.ک: نصیحتی لإخواننا النجدیین.

۲- ۷۱۰. ر.ک: تاریخ آل سعود، ج ۱، ص ۱۵۸؛ کشف الارتیاب، ج ۵۵، ص ۱۸۷ و ۳۲۴؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۷۲؛ الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج ۱، ص ۸۱؛ آل سعود من أین إلی أین، ص ۴۷.

بارگـاه ائمه بقیع، امـام حسن، امام سـجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السـلام، و بیت الأحزانی که امام علی علیه السـلام برای حضرت زهراعلیها السلام بنا نهاده بود و مرقد مطهر فاطمه بنت اسد مادر امیرمؤمنان علیه السلام.

برخی از عقاید و فتاوای وهابیان

۱ - حرمت رفتن به زیارت قبور اولیای الهی.

۲ - حرمت بنا بر قبور انبیا و اولیا، به خاطر شرک دانستن این عمل.

۳ - حرمت ساختن مسجد بر قبور اولیا.

۴ - حرمت نماز و دعا خواندن در کنار قبور اولیا.

۵ - حرمت و شرک دانستن تبرّک به آثار انبیا و اولیا.

۶ - حرمت صدا زدن انبیا و اولیا بعد از مرگ و شرک دانستن آن.

۷ - حرمت استغاثه به اولیای خدا بعد از مرگ و شرک دانستن آن.

۸ - حرمت کمک خواستن از اولیای الهی بعد از مرگ و شرک دانستن آن.

۹ - حرمت شفاعت خواستن از اولیا بعد از مرگ و شرک دانستن آن.

۱۰ - حرمت قسم خوردن به غیر خدا؛ مثل پیامبر یا ولی یا کعبه و شرک دانستن آن.

۱۱ - حرمت قسم دادن بر خدا به حقّ نبی یا ولی.

۱۲ - حرمت نذر برای پیامبر یا ولی.

۱۳ - حرمت برپایی جشن در اعیاد و موالید انبیا و اولیا.

۱۴ - حرمت برپایی عزا در سوک اولیا.

۱۵ - حرمت چراغ روشن کردن بر سر قبور.

۱۶ - حرمت تعمیر قبور اولیا و تزیین آن ها.

۱۷ - حرمت اقامه عزا و مجالس فاتحه.

۱۸ – حرمت توسل به انبیا و اولیا و نسبت شرک دادن به آن.

ص:۱۹۱

مسلمانان از دیدگاه وهابیان

وهابیان، تنها خود را مسلمان و اهل توحید خالص دانسته و بقیه مسلمانان را مشرک و فاقد احترام می دانند که خانه هایشان جای حرب و شرک است و معتقدند که تنها شهادت به «لا اله الاّ اللَّه و محمّد رسول اللَّه» کافی نیست؛ در حالی که مسلمانی تبرک به مسجد رسول، یا قصد زیارت رسول یا طلب شفاعت از او و غیره دارد. آنان معتقدند: کسانی که معتقد به توسل، شفاعت، استغاثه به ارواح اولیای الهی، تبرک و غیره اند، مشرکند هر چند اسم مسلمان را بر خود نهاده اند و چه بسا شرک آنان از شرک عصر جاهلیت خطرناک تر است.(۱)

محمّد بن عبدالوهاب در کتاب «کشف الشبهات»، لفظ شرک و مشرکین را بر مسلمانانی که تابع عقاید ایشان نیستند تقریباً ۲۴ بار تکرار کرده است. همچنین تعبیر هایی از قبیل: کفار، عبادت کنندگان بت، مرتدین، مشرکین، دشمنان توحید، دشمنان خدا و مدعیان اسلام را، در حدود بیست بار به کار برده است.

تشابه بین وهابیان و خوارج

با مراجعه به تاریخ خوارج و بررسی حالات آنان روشن می شود که در موارد گوناگونی این دو فرقه شبیه یکدیگرند، که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - همان گونه که خوارج آرای شاذ و خلاف مشهور داشتند؛ مثل قول به این که مرتکب گناه کبیره کافر است، وهّابیان نیز چنینند.

۲ - خوارج معتقدند می توان دار الاسلام را در صورتی که ساکنان آن مرتکب گناه کبیره شوند، دار الحرب نامید. وهابیان نیز این گونه اند.

۳ - در سخت گیری در دین و جمود و تحجّر در فهم آن شبیه هم بودند؛ خوارج به کلمه «لا حکم إلّا للَّه» تمسک کرده و امام علی علیه السلام را از حکم خلع کردند، وهابیان نیز با ملاحظه برخی از آیات و عدم توجّه به بقیه، حکم به تکفیر مسلمین نمودند.

---

۱ - ۷۱۱. ر.ک: الرسائل العلمیه، محمّد بن عبدالوهاب، ص ۷۹؛ تطهیر الاعتقاد، صنعانی، ص ۱۷؛ فتح المجید، ص ۴۰ و ۴۱؛ کشف الشبهات.

۴ – همـان گونه که خوارج از دین خـارج شدنـد، وهابیـان نیز با اعتقادات خرافی و باطل از دین خارج شدنـد. لـذا در صـحیح بخاری حدیثی آمده است که بر آنان قابل انطباق است:

بخـاری به سـند خود از پیامبرصـلی الله علیه وآله نقل می کنـد که فرمود: «مردانی ازطرف مشـرق زمین خروج می کننـد، آنان قرآن می خواننـد، ولی از گلوی آنـان تجـاوز نمی کنـد، از دین خارج می شونـد؛ همان گونه که تیر از کمان خارج می شود. علامت آنان تراشیدن سر است».(۱)

قسطلانی در ارشاد الساری(۲) در شـرح این حدیث می گوید: «من قبل المشـرق» یعنی از طرف شـرق مدینه؛ مثل نجد و مانند آن.

می دانیم که نجد مرکز وهابیان و موطن اصلی آنان بود که از آنجا به دیگر شهرها منتشر شدند. و همچنین تراشیدن موی سر و بلند گذاشتن ریش از شعارها و نشانه های آنان است.

۵ – در احادیث در وصف خوارج می خوانیم: «آنان اهل اسـلام را می کشـند و بت پرستان را رها می کنند».(۳) این عمل عیناً در وهابیان مشاهده می شود.

۶ – عبداللّه بن عمر در وصف خوارج می گوید: «اینان آیاتی را که در شأن کفار نازل گشته می گرفتند و بر مؤمنین حمل می نمودند». این عمل در وهابیان نیز هست.

روش های دعوت وهابیان

روش های دعوت وهابیان

اینان برای پیشبرد عقاید و افکار خود از راه های مختلف استفاده می کنند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – مبارزه و مقابله با کتاب های شیعه

وهابیان با شیوه های مختلف درصدد مقابله با شیعه و آثار علمی آنان برآمده اند؛ زیرا شیعه امامیه بیشتر از بقیه مذاهب اسلامی به طرح مباحث علمی می پردازد. چرا

۱- ۷۱۲. صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب ۵۷، ح ۷۱۲۳.

۲- ۷۱۳. ارشاد الساری، ج ۱۵، ص ۶۲۶.

۳- ۷۱۴. مجموع فتاوا، ابن تیمیه، ج ۱۳، ص ۳۲.

این همه مقابله با شیعه؟ اگر حرف آنان مطابق با حق است و دیگران بر باطل، چرا از باطل می ترسند؟ چرا مانع از نشر کتاب های شیعه در میان جوانانند؟ چرا اگر یک دانشجوی وهابی کتابی از شیعه در دستش باشد، باید از مراکز علمی اخراج شود؟ چرا نمی گذارند صاحبان فکر و اندیشه، خود تصمیم بگیرند؟ چرا آثار شیعی که در نمایشگاه بین المللی کتاب مصر عرضه شد، باید توسط وهابیان خریداری و سوزانده شود؟(۱)

۲ - تحریف کتاب ها

یکی از راه های مقابله با مخالفین نزد وهّابیان، تحریف کتاب های حدیثی و تفسیری و تاریخی اهل سنّت است. روایات و کلماتی که بر ضدّ آنان آمده را تحریف می کنند، آن گاه سفارش چاپ آن را به چاپ خانه ها می دهند. لذا اگر کسی در کتاب خود به حدیثی استدلال کرده، و مصدر آن را نیز ذکر می نموده، با مراجعه به چاپ های جدید اثری از حدیث نمی یابد ولی با مراجعه به چاپ های قدیم پی می بریم که این حدیث در چاپ های بعد حذف شده است. خصوصاً این که سعی می کنند با چاپخانه ها ارتباط برقرار کرده یا با آنان شریک شوند، و با پایین آوردن قیمت کتاب های تحریف شده، یا مجانی کردن آن، به دست اکثر جامعه برسانند.

محمّد نوری دیرثوی می گوید: «تحریف و حذف احادیث از کارهای دایمی و همیشگی وهابیان است؛ به عنوان نمونه، نعمان آلوسی تفسیر پدرش شیخ محمود آلوسی را به نام روح المعانی تحریف نمود، و مطالبی را که به ضرر وهابیان بود حذف کرد و اگر این تحریف نبود تفسیر او نمونه تفاسیر محسوب می شد».

نمونه دیگر این که در مغنی ابن قدامه حنبلی، بحث «استغاثه» را حذف کردند؛ زیرا در نظر آنان شرک محسوب می شود، آن گاه آن را چاپ نمودند. شرح صحیح مسلم را با حذف احادیث صفات، چاپ مجدد نمودند.(۲)

۱- ۷۱۵. السلفیه بین اهل السنه و الامامیه، ص ۶۸۰.

۲- ۷۱۶. ردود علی شبهات السلفیه، شیخ دیرثوی، ص ۲۴۹.

این کارها متأسفانه در میان آنان رواج فراوان دارد؛ خصوصاً نسبت به احادیث و قسمت هایی از تاریخ که فضیلتی از فضایل اهل بیت علیهم السلام در آن بوده و یا ذکری از لغزش خلفا و یا یکی از صحابه است.

از باب نمونه در تفسیر «جامع البیان» طبری در ذیل آیه شریفه { وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ حدیث آغاز دعوت را این گونه نقل می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «کدام یک از شما وزیر و کمک کار من در این امر - امر رسالت - خواهد شد تا برادر من و کذا و کذا باشد». بعد از آن که علی علیه السلام این مقام را پذیرفت پیامبر به علی علیه السلام فرمود: «تو برادر من و کذا و کذا هستی».(۱) با مراجعه به تاریخ طبری پی می بریم که به جای کذا و کذا «وصیی و خلیفتی» بوده که دست تحریف، آن ها را حذف کرده و به جای آن کلماتی مبهم قرار داده است؛ زیرا این گونه احادیث با عقایدشان سازگاری ندارد.

گاهی هم لغزش های خلفا یا مناقب اهل بیت علیهم السلام را این گونه تحریف می کنند که به جای آن ها چند نقطه می گذارند. خواننده نمی داند که به جای این نقطه ها، چه مطالب حسّاسی است که می تواند سرنوشت تاریخ را عوض کند.

در برخی از موارد نیز صدر یا ذیل حدیث را حذف می کنند؛ زیرا با عقایدشان سازگاری ندارد، همان گونه که بخاری در موارد زیادی این چنین کرده است. گاهی نیز اگر حدیث را به جهت شهرت نمی توانند حذف کنند، درصدد تضعیف آن بدون هیچ دلیل و مدرکی برمی آیند؛ همان گونه که ابن تیمیه نسبت به حدیث غدیر و حدیث ولایت و دیگر احادیث این چنین کرده است. در برخی از موارد هم کلمات را تغییر داده تا معنایی دیگر از آن فهمیده شود، همان گونه که در قضیه «لیله المبیت» به جای کلمه: بات علی فراشه، کلمه «بال»؛ یعنی بول کرد، آورده اند.

از جمله شواهد بر تحریف به نقصان، این است که برخی از مصادر حدیثی که از کتابی نقل می کنند، با مراجعه به آن کتاب اثری از آن نمی بینیم!

ص:۱۹۵

۱- ۷۱۷. جامع البیان، ذیل آیه شریفه.

به عنوان مثال: حدیث «امان» را که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «النجوم أمان لأهل السمآء فإذا ذهبت ذهبوا، وأهل بیتی أمان لأهـل الأرض فإذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الأرض» را برخی از مصادر حـدیثی از مسـند احمـد بن حنبل نقل می کننـد، ولی الآن در آن کتاب موجود نیست.

و نیز حـدیث: «أنـا مـدینه العلم وعلیّ بابهـا» را ابن اثیر در جـامع الأـصول و سـیوطی در تاریـخ الخلفـا و ابن حجر در الصـواعق المحرقه از صحیح ترمذی نقل می کنند در حالی که این حدیث الآن در آن کتاب موجود نیست.

۳ – مختصر کردن کتاب ها

یکی دیگر از راه کارهای تبلیغی وهابیان، مختصـر کردن کتاب ها و متون اصلی حدیثی، تاریخی و تفسیری است؛ به این طریق که بخش هایی را که موافق با عقایدشان نیست به عنوان این که کتاب را می خواهند مختصر کنند تا برای مردم بیشتر قابل نفع باشد، حذف می کنند و سپس آن را به چاپ خانه ها می دهند و با همان وضع به بازار عرضه کرده، گاهی به صورت رایگان در بین مردم پخش می کننـد و این گونه حقایق را تحریف کرده و به عنوان مسـلّمات تاریخ، حدیث و تفسیر به جامعه تحمیل می کنند.

مـا بـا تلخیص برخی از کتـاب هـای مطوّل و مفصّـل مخالف نیستیم؛ زیرا امروزه بشـر به جهت اشـتغال زیاد، کمتر می توانـد به مطالعه کتاب های مفصّل بپردازد، لکن با اختصار گزینشی و مغرضانه مخالفیم.

در این کتاب های مختصر تاریخی، مطاعنی را که در خصوص خلفا حتی معاویه، یزید و برخی از صحابه وارد شده حذف می کننـد و نیز فضایل اهل بیت علیهم السـلام را از جای جای آن کتاب ها برمی دارند؛ در حالی که به احادیث جعلی که در شأن و منزلت خلفـا و برخی از صـحابه در آن کتـاب آمـده، کـاری ندارنـد! و معلوم است بـا این عمل زشت و جنایت فرهنگی، چه ظلمی در حقّ خوانندگان که قضاوت کنندگان در طول تاریخند، می شود. و چگونه کسانی که نامقدسند، مقدس شمرده شده و در مقابل، کسانی که مقدسند به فراموشی سپرده می شوند.

ص:۱۹۶

۴ – استفاده از موسم حج

یکی دیگر از شگردهای تبلیغی، استفاده فراوان از موسم حج است؛ موسمی که در آن صدها هزار حاجی مسلمان از اطراف عالم جمع می شوند، وهابیان از این موقعیّت به خوبی در نشر افکار خود سوء استفاده می کنند. مبلّغین را بین حجّاج به زبان های مختلف می فرستند، و با بحث علمی و اهدای کتاب و دعوت به مراکز علمی شان - اگر از شخصیت های علمی باشند - به تبلیغ مذهب خود می پردازند. حتّی اخیراً مشاهده شده که در بین حجاج ایرانی کتاب های فارسی بر ضدّ شیعه را در تیراژ بسیار بالا به طور رایگان توزیع می کنند، کتاب هایی که بسیار مرموزانه نوشته شده و درصدد تثبیت عقاید خود و تخریب عقاید شیعه و مذاهب دیگر اسلامی است.

لازم به ذکر است عقاید پوچ وهابیان نه تنها به شیعیان تأثیر نمی گذارد، بلکه سایر مذاهب اهل سنّت نیز از عقاید و عملکرد آن ها بیزار هستند. نمونه شکست آنان را در ایجاد گروه انحرافی طالبان و القاعده و فرجام آنان می توان دریافت.

طبق اظهارات یکی از بزرگان، در کشور تاجیکستان از سوی وهابی ها باغ بزرگی تهیه و از فرهنگیان جهت تدریس در محیط دانشگاه و مدارس اقدام به ثبت نام نموده و پس از یک دوره سه ماهه، حدود ۴۰۰ نفر از برگزیدگان را به عربستان برده و در دانشگاه «الاسلامیّه» مدینه منوره طی دو سال دوره آموزش مبانی وهابیت و راه مبارزه با فرهنگ شیعه، آنان را به شهرهای مختلف تاجیکستان و دیگر کشورهای آسیای میانه اعزام کرده اند. مشابه این کار در آذربایجان شوروی نیز انجام گرفته و حتی اسم کسانی را که همنام ائمه علیهم السلام بودند، تغییر داده و سپس آنان را برای ترویج افکار وهابیت به کشور مبدأ اعزام نموده اند.

فقط در ایّام حجّ سال ۱۳۸۱، ده میلیون و ۶۸۵ هزار جلد کتاب به ۲۰ زبان زنده دنیا، (غالباً بر ضدّ شیعه) توسّط دولت سعودی در میان زائران خانه خدا، توزیع شده است.(۱)

ص:۱۹۷

۱- ۷۱۸. مجلّه میقات، شماره ۴۳، ص ۱۹۸، به نقل از روزنامه عکاظ، مورّخ ۱۱/۹/۸۱.

یکی از روحانیون سرشناس شیعه در منطقه قطیف کشور سعودی، در شب ۱۲ رجب سال جاری {۱۳۸۲} در مکّه مکرّمه اظهار داشت: کتاب «للّه ثمّ للتاریخ» که ضد شیعه است را با کامیون های بزرگ در منطقه قطیف و احساء در میان شیعیان به رایگان توزیع کرده اند.

همین کتاب، در کشور کویت سال ۱۳۸۰ در یکصد هزار تیراژ چاپ و منتشر گردید که توسّط دانشمند متعهّد جناب آقای مهری (نماینده ولی فقیه) به دولت کویت اعلام گردید: اگر از نشر و توزیع این کتاب موهن و ضدّ شیعه جلوگیری نشود، بیم آن می رود که کویت، به لبنان دیگری در منطقه تبدیل شود.(۱)

۵ – تهمت ها بر ضد شیعه

آقای دکتر عبداللّه محمّد غریب از دانشمندان مصری در کتاب مملوّ از دروغ و تهمت خود «و جآء دور المجوس» می نویسد: «إنّ الثوره الخمینیّه مجوسیّه ولیست إسلامیّه، أعجمیّه ولیست عربیّه، کسرویّه ولیست محمّدیّه»؛(۲) «نهضت (امام) خمینی، یک نهضت مجوسی، عجمی و کسروی است، نه نهضت اسلامی، عربی و محمّدی.»

او کینه توزی و دشمنی را تا آنجا پیش برده که می نویسد: «نعلم أنّ حکّام طهران أشدّ خطراً علی الإسلام من الیهود، ولاننتظر خیراً منهم، وندرک جیّداً أنّهم سیتعاونون مع الیهود فی حرب المسلمین»؛(۳) «می دانیم که خطر حاکمان تهران بر اسلام از خطر یهود بر اسلام، سخت تر است و از آنان هیچ امید خیری انتظار نمی رود و نیک می دانیم که آنان به زودی با یهود، همداستان شده و به جنگ با مسلمانان خواهند آمد!»

این در حالی است که تمام دنیا می دانند که امروز برای حکومت غاصب صهیونیستی، دشمنی، سخت تر از نظام اسلامی نیست و افتخار این نظام این است که به مجرّد پیروزی انقلاب اسلامی، سفارت دولت غاصب اسرائیل را برای همیشه در ایران تعطیل و به جای آن سفارت فلسطین را گشود.

۱- ۷۱۹. جریده الرأی العام الکویتیّه، به تاریخ ۳۰/۶/۲۰۰۱. نامه مذکور در سایت های مختلف اینترنت قرار گرفته است.

۲- ۷۲۰. و جاء دور المجوس، ص ۳۵۷.

۳- ۷۲۱. همان، ص ۳۷۴.

دکتر ناصرالدین قفاری از اساتید دانشگاه های مدینه منوره، در کتاب «اصول مذهب الشیعه الإمامیه» که رساله دکترای او بوده، نوشته است: «أدخل الخمینی إسمه فی أذان الصلوات، وقدّم إسمه حتّی علی إسم النبیّ الکریم، فأذان الصلوات فی ایران بعد استلام الخمینی للحکم وفی کلّ جوامعها کما یلی: اللَّه اکبر، اللَّه اکبر، خمینی رهبر، أی الخمینی هو القائد، ثمّ أشهد أنّ محمّداً رسول اللَّه»؛(۱) «(امام) خمینی، نام خود را در اذان نمازها داخل کرده و حتّی نام خود را بر نام پیامبر نیز مقدّم نموده است. در ایران، اذان در نمازها - بعد از دست گرفتن (امام) خمینی زمام حکومت را به عنوان حاکم ایران و حاکم همه جوامع (مسلمانان) - چنین است: اللَّه اکبر، اللَّه اکبر، خمینی رهبر؛ یعنی خمینی پیشوای ماست، سپس (می گویند:) اشهد أنّ محمّداً رسول اللَّه!.»

این در حالی است که هر کس بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به شهرهای مختلف و مساجد این کشور برود پی به دروغ بودن این نسبت ناروا می برد. آری! آنچه واقعیت دارد این که نمازگزاران پس از اتمام نماز در دعای دسته جمعی که می خوانند رهبری امام خمینی رحمه الله را اعلام می دارند.

از عوامل تهاجم بر ضدّ شیعه

یکی از انگیزه های تهاجم وسیع وهابیت بر ضدّ مذهب اهل بیت علیهم السلام، ترس و وحشت آنان از گسترش فرهنگ برخاسته از قرآن در میان جوانان و دانشمندان تحصیل کرده و استقبال آنان از این مکتب نورانی مطابق با سنّت راستین محمّدی صلی الله علیه وآله است. به چند نمونه توجّه کنید:

دکتر عصام العماد، فارغ التحصیل دانشگاه «الإمام محمّد بن سعود» در ریاض و شاگرد بن باز (مفتی اعظم سعودی) و امام جماعت یکی از مساجد بزرگ صنعاء و از مبلّغین وهّابیّت در یمن که کتابی نیز در اثبات کفر و شرک شیعه تحت عنوان: «الصله بین الإثنی عشریّه و فرق الغلاه» نوشته است، با آشنایی با یکی از جوان های شیعه، با

۱- ۷۲۲. اصول مذهب الشیعه الإمامیّه، ج ۳، ص ۱۳۹۲.

فرهنگ نورانی تشیّع آشنا شده و از فرقه وهّابیّت دست می کشد و به مذهب شیعه مشرّف می گردد.

دکتر عصام در کتابی که به همین مناسبت تألیف نموده، می نویسد: «وکلّما نقرأ کتابات إخواننا الوهّابیّین نزداد یقیناً بأنّ المستقبل للمذهب الاثنی عشری؛ لأنّهم یتابعون حرکه الانتشار السریعه لهذا المذهب فی وسط الوهّابیّین وغیرهم من المسلمین»؛(۱) «و هر اندازه که کتاب های برادران خود از وهابیان را می خوانیم، به یقینمان اضافه می شود که آینده برای مذهب دوازده امامی است؛ زیرا آنان به دنبال حرکت سریع برای این مذهب در بین وهابیان و دیگر مسلمانان می باشند.»

آن گاه از قول شیخ عبداللّه الغُنیمان استاد «الجامعه الإسلامیّه» در مدینه منوّره نقل می کند: «إنّ الوهّابیّین علی یقین بأنّ المذهب (الاثنی عشر) هو الّذی سوف یجذبُ إلیه کلّ أهل السنَّه وکلّ الوهّابیّین فی المستقبل القریب»؛(۲) «وهّابیان به یقین دریافته اند، تنها مذهبی که در آینده، اهل سنّت و وهّابیّت را به طرف خود جذب خواهد کرد، همان مذهب شیعه امامی است.»

آقای شیخ ربیع بن محمّد، از نویسندگان بزرگ سعودی می نویسد: «وممّا زاد عجبی من هذا الأمر أنّ إخواناً لنا ومنهم أبنآء أحد العلمآء الکبار المشهورین فی مصر، ومنهم طلّاب علم طالما جلسوا معنا فی حلقات العلم، ومنهم بعض الإخوان الّذین کنّا نُحْسن الظنَّ بهم؛ سلکوا هذا الدَربْ، وهذا التّجاه الجدید هو (التشیّع)، وبطبعه الحال أدرکت منذ اللحظه الأولی أنّ هؤلاء الإخوه - کغیرهم فی العالم الإسلامی - بهرتهم أضوآء الثوره الإیرانیّه»؛(۳) «و از جمله اموری که تعجبم را از این جهت زیاد کرده این است که برادرانی از ما و از آن جمله فرزندان یکی از علمای بزرگ و مشهور در مصر و هم چنین طالبان علمی که مدتی طولانی با ما در حلقه های علم مجالست داشته اند، و نیز برخی از برادرانی که ما حسن ظنّ به آن ها داشتیم، این راه و روش را دنبال کرده اند، و این راه جدید همان " تشیع " است. و به طبیعت

۱- ۷۲۳. المنهج الجدید و الصحیح فی الحوار مع الوهّابیّین، ص ۱۷۸.

۲- ۷۲۴. المنهج الجدید و الصحیح فی الحوار مع الوهّابیّین، ص ۱۷۸.

۳- ۷۲۵. مقدّمه کتاب الشیعه الإمامیّه فی میزان الإسلام، ص ۵.

حـال، من از اولین لحظه درک کردم که این برادران را هماننـد دیگر افراد در عـالم اسـلام، پرتوهـای نـورانیت انقلاـب اسـلام مبهوت کرده است.»

شیـخ محمّـد مغراوی از دیگر نویســندگان مشـهور وهّـابی می گویـد: «بعـد انتشـار المـذهب الإثنی عشـری فی مشـرق العـالم الإسـلامی، فخفت علی الشباب فی بلاد المغرب ... »؛(۱) «بعد از انتشار مذهب دوازده امامی در شـرق عالم اسلامی، بر جوانان در کشورهای مغرب ترسیدم ... ».

دکتر ناصـر بن عبداللّه بن علی قفاری اسـتاد دانشـگاه های مدینه می نویسد: «وقد تشیّع بسبب الجهود الّتی یبذلها شیوخ الإثنی عشـریّه من شـباب المسـلمین، ومن یطالع کتاب «عنوان المجـد فی تاریخ البصـره ونجد» یَهُولُه الأمر حیث یجدُ قبائل بأکملها قد تشیّعت»؛(۲) «و به طور جزم به سـبب کوشـش هایی که بزرگان دوازده امامی انجام داده اند عدّه ای از جوانان مسـلمان، شـیعه شـده انـد. و هر کسـی کتاب "عنوان المجـد فی تاریـخ البصـره و نجـد" را مطالعه کنـد، این امر او را به وحشت می اندازد که برخی از قبایل، تماماً شیعه شده اند.»

جالب تر از این ها، سـخن شـیخ مجـدی محمّـد علی محمّـد نویسـنده بزرگ وهّابی است که می گوید: «جآءنی شابّ من أهل السنّه حیران، و سبب حیرته أنّه قد امتدت إلیه أیدی الشیعه ... حتّی ظنّ المسکین أنّهم ملائکه الرحمه وفرسان الحقّ»؛(۳) «یکی از جوان های اهل سـنّت با حالت حیرت نزد من آمد. انگیزه حیرت او را جویا شدم، دریافتم که دست یک شیعه به وی رسیده است و این جوان سنّی تصوّر کرده که شیعیان، ملائکه رحمت و شیر بیشه حق می باشند.»

وهابیت، عامل تفرقه

ملّت مسـلمان که با الهام از رهنمودهای حیات بخش اسـلام توانسته بود پیوند اخوت در میان خود ایجاد نماید و در پرتو کلمه توحید و توحید کلمه در برابر تهاجم

۱- ۷۲۶. مقدّمه کتاب من سبَّ الصحابه و معاویه فأُمّه هاویّه، ص ۴.

۲- ۷۲۷. مقدمه اُصول مذهب الشیعه الإمامیّه الاثنی عشریّه، ج ۱، ص ۹.

۳- ۷۲۸. انتصار الحق، ص ۱۱و۱۴.

سنگین صلیبیان و قساوت های ثنویان (مغول) ثابت و استوار بمانند، ولی با کمال تأسف با ظهور مکتب وهابیت در قرن هفتم این وحدت در هم شکست. و با اتهام نادرست بدعت و شرک به مسلمانان، ضربات جبران ناپذیری به صفوف به هم پیوسته آنان وارد ساخت، و با نابودی آثار بزرگان دین و کاستن از مقام انبیا و اولیا، در خدمت استعمار شوم غرب و دشمنان دیرینه اسلام درآمد.

در قرن ۱۲ ه.ق محمّد بن عبدالوهاب مروج اصلی افکار وهابیت، مسلمانان را به جرم استغاثه به انبیا و اولیای الهی مشرک و بت پرست قلمداد کرد و فتوا بر تکفیر آنان داد و خونشان را حلال و قتل آنان را جایز و اموال آنان را جزء غنایم جنگی به حساب آورد و لذا هزاران مسلمان بی گناه را به خاک و خون کشیدند.

امروز مفتیان سعودی که عملاً ـ در خدمت بیگانگان قرار گرفته اند، با فتوا به حرمت ازدواج با شیعه و نجاست ذبیحه آنان و حرمت پرداخت زکات به فقرای شیعه راه هر گونه وحدت را مسدود می کنند.

شیخ عبداللّه جبرین، یکی از علمای بزرگ و عضو دار الافتای عربستان، در پاسخ به استفتایی درباره مجزی بودن پرداخت زکات و صدقات به فقرای شیعه می گوید: «زکات نباید به کافر و بدعت گذار پرداخت شود و رافضیان ... بدون شک کافرند ... لذا اگر صدقه به ایشان پرداخت شده باشد باید اعاده شود؛ زیرا این صدقه به کسی داده شده که از آن برای کفر کمک می گیرد و در حال جنگ با اسلام و تسنّن است؛ پرداخت زکات به این گروه حرام است».

گفته می شود: وی فتوا های دیگری نیز بر ضدّ شیعه صادر کرده که از جمله آن، مباح شمردن قتل شیعیان است.(۱)

هیأت دائم افتای سعودی در پاسخ به استفتایی در مورد ازدواج با شیعه می نویسد: «لا یجوز تزویج بنات أهل السنّه من أبنآء الشیعه ولا ـ من الشیوعیین وإذا وقع النكاح فهو باطل، لأنّ المعروف عن الشیعه دعآء أهل البیت والإستغاثه بهم وذلک شرک أکبر»؛(۲) «ازدواج

۱- ۷۲۹. برگزیده اخبار، شماره ۱۶، مورخ ۷/۹/۸۰، ص ۱۳.
۲- ۷۳۰. فتاوی اللجنه الدائمه للبحوث العلمیّه و الإفتاء، ج ۱۸، ص ۲۹۸.

اهل سنّت با شیعه و کمونیست جایز نیست و اگر چنان ازدواجی صورت گرفته، باطل است، چون عادت شیعه استغاثه به اهل بیت [عصمت و طهارت علیهم السلام]است و این بزرگ ترین شرک به شمار می رود.»

با این که این گروه درباره ازدواج با یهودی و مسیحی پاسخ داده اند: «یجوز للمسلم أن یتزوّج کتابیّه - یهودیّه أو نصرانیّه - إذا کانت محصنه وهی الحرّه العفیفه»؛(۱) «ازدواج مسلمان با اهل کتاب؛ اعم از یهودی و نصرانی، در صورتی که اهل فحشا نباشد، جایز است.»

یا در کتابی که با حمایت حاکمان مکه و مدینه در همین سال های اخیر به نام «مسأله التقریب» منتشر شد، اولین پیش شرط وحدت و تقریب با شیعه را اثبات مسلمان بودن شیعه دانسته اند.

بدیهی است مادامی که نگرش آنان به شیعه یک نگاه برون مذهبی است و با تبعیت از اسلاف خود، شیعه را بدتر از یهود می دانند و وجدان بشری را زیر پا نهاده و با دشمنان قسم خورده اسلام هم صدا گردیده اند، چگونه می شود به تقریب مذاهب اسلامی و وحدت مسلمین دست یافت؟

گزارشی از برخی فعالیت های تبلیغی

در آخر این بحث به بخشی از فعالیت های تبلیغی یک ساله وهابیان - به طور خلاصه - اشاره می کنیم:

۱ - فعالیت ۵۰۰ مبلّغ در موسم حجّ سال ۱۴۱۷ ه.ق؛

۲ - دعوت از ۱۰۰۰ چچنی به عنوان میهمان فهد در سال ۱۴۱۷ ه.ق؛

۳ - دعوت از ۱۴۰۰ حاجی از آسیای میانه به عنوان میهمان فهد در سال ۱۴۱۸ ه.ق؛

۴ - تأسیس کتابخانه در دانشگاه های چین؛

۵ - تبلیغ وهابیت در کنفرانس های جهانی؛

۱- ۷۳۱. فتاوی اللجنه الدائمه للبحوث العلمیّه والإفتاء، ج ۱۸، ص ۳۱۵.

۶ – اعزام ۲۰۰۰ مبلّغ و ۲۹۰،۰۰۰ فعالیت تبلیغی در مدت یک سال؛

۷ – در سال ۱۴۱۸ ه.ق ۵،۲۰۰،۰۰۰ فعالیّت تبلیغی در عربستان؛

۸ – در بحرین ماه صفر ۱۴۱۸ ه.ق ۳۰۰ جلسه درس دینی در مساجد؛ و در سال ۱۴۱۷ ه ق. ۳۶۵۰ سخنرانی و درس دینی، و توزیع ۱۷۶،۴۱ نسخه نشریات دینی؛

۹ – در دبی ۷۸۹،۳ مورد فعالیت تبلیغی، و پخش ۶۹۸،۱۱ نسخه از نشریات گوناگون؛

۱۰ – در قطر ۱۴۱۸ سخنرانی و موعظه، و نشر ۷۱۵،۱۳ نشریه دینی؛

۱۱ – در فجیره امارات، ماه رمضان ۱۴۱۸ ه.ق ۶۰۰۰ فعالیت تبلیغی؛

۱۲ – در پاکستان ۲۹۶،۱۶۵ مورد فعالیت تبلیغی در سال ۱۴۱۷ ه.ق؛

۱۳ – اعزام مبلغ به افغانستان، ایران، هند، نپال، موریتانی، بریتانیا، پاریس و هلند؛

۱۴ – در بریتانیا سال ۱۴۱۷ ه.ق ۱۲۹۹۰ فعالیت تبلیغی که شامل ۸۰۰،۱۰ مورد درس علمی در مدارس، زندان ها، و بیمارستان ها و ... بوده است؛

۱۵ – دوره آموزشی برای مبلغان اندونزی؛

۱۶ – دوره آموزشی برای طلاب تاتارستان؛

۱۷ – دوره شرعی عربی برای رؤسای جمعیت ها و مراکز اسلامی ونزوئلا؛

۱۸ – دوره فشرده برای مبلغان آمریکای لاتین در آرژانتین؛

۱۹ – دوره آموزشی برای مبلغان قزاقستان؛

۲۰ – دوره آموزشی برای مبلغان در کنیا؛

۲۱ – برپایی همایش مبلغان در تایلند؛

۲۲ – برپایی همایش مبلغان در سنگال؛

۲۳ – برگزاری دوره آموزشی جهت ائمه جماعات و مبلغان در غرب آفریقا؛

۲۴ – برگزاری دوره آموزشی جهت ائمه جماعات و مبلغان در قرقیزستان؛

۲۵ - برگزاری دوره آموزشی جهت ائمه جماعات و مبلغان در آمریکا؛

۲۶ - برگزاری دوره تربیت مبلغ در اوکراین؛

ص:۲۰۴

۲۷ – برگزاری دوره تربیت مبلغ در روسیه؛

۲۸ – تأسیس دانش سرای تربیت مبلغ در چچن؛

۲۹ – ملاقات دبیر کل «رابطه العالم الاسلامی» با مسؤولین سیاسی کشورها؛

۳۰ – رسیدگی به مساجد بوسنی؛

۳۱ – ساخت ۱۰۴ مسجد در فیلیپین؛

۳۲ – ساخت و ترمیم ۹۰ مسجد در بوسنی؛

۳۳ – سهیم شدن در ساخت ۱۳۵۹ مسجد در جهان؛

۳۴ – کمک به ۳۰۰ مسجد در بلژیک؛

۳۵ – فعالیت در دانشگاه مسکو؛

۳۶ – اعطای بورسیه تحصیلی به دانشجویان ۳۴ کشور؛

۳۷ – ایجاد دانش سرای علوم عربی و اسلامی در توکیو؛

۳۸ – ۸۹۱،۳ فارغ التحصیل از دانش سرای علوم اسلامی و عربی اندونزی؛

۳۹ – به راه انداختن کاروان های تبلیغی در کردستان عراق؛

۴۰ – ساخت ۱۸ مسجد در کردستان عراق؛

۴۱ – کمک رسانی به ۱۰۰،۰۰۰ پناهنده آذربایجانی؛

۴۲ – چاپ ۳۲۱،۰۰۰ نسخه کتاب برای بوسنی؛

تألیفات بر ضدّ وهابیان

بعد از ظهور افکار ابن تیمیه به عنوان مؤسس مکتب وهابیان توسط محمّد بن عبدالوهاب تاکنون، علمای اسلام؛ اعم از شیعه و سنّی در مقابل این فرقه شدیداً جبهه گیری کرده و از هر طریق ممکن با آن به مقابله پرداخته اند. از جمله کتاب های زیادی در ردّ افکار آنان تألیف شده است. اینک به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ – «آل سعود، من این و الی این؟»، محمّد صخر. طبع دار القصیم.

۲ - «آیین وهابیّت»، شیخ جعفر سبحانی.

۳ - «ابن تیمیه حیاته و عقائده»، صائب عبدالحمید.

ص:۲۰۵

۴ – «ابن تیمیه فی صورته الحقیقه»، صائب عبدالحمید.

۵ – «ابن تیمیه و امامه علی علیه السلام»، سید علی حسینی میلانی.

۶ – «اتحاف اهل الزمان بأخبار ملوک تونس و عهد الأمان»، احمد بن ابی الضیّاف.

این کتاب در ردّ وهابیت است.

۷ – «اخطاء ابن تیمیه فی حقّ رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله و اهل بیته»، سیّد شریف دکتر محمود سید صبیح.

۸ – «ازاحه الغیّ فی الردّ علی عبدالحیّ»، سیّد علی بن الحسن عسکری.

این کتاب در ردّ کتاب «الصراط المستقیم» عبدالحیّ است و در آن بحث از برپایی عزاداری برای سیّدالشهداعلیه السلام است.

۹ – «ازاحه الوسوسه عن تقبیل الأعتاب المقدّسه»، شیخ عبداللّٰه مامقانی.

۱۰ – «ازهاق الباطل»، امام الحرمین میرزا محمّد بن عبدالوهّاب آل داوود همدانی.

۱۱ – «اصل الاسلام و حقیقه التوحید»، محمّد بن عبداللّٰه مسعودی.

۱۲ – «اظهار العقوق ممّن منع التوسّل بالنبیّ و الولیّ الصدوق»، شیخ مشرفی مالکی جزایری.

۱۳ – «اعتراضات علی ابن تیمیه»، احمد بن ابراهیم سروطی حنفی.

۱۴ – «اعلام النبیل بجواز التقبیل»، ابوالفضل عبداللّٰه بن محمّد صدیق غماری.

۱۵ – «اکمال السنه فی نقض منهاج السنه»، سید مهدی بن صالح موسوی قزوینی.

۱۶ – «اکمال المنّه فی نقض منهاج السنه»، سراج الدین حسن بن عیسی یمانی.

۱۷ – «الأجوبه النجدیّه عن الأسئله النّجدیّه»، ابن السفارینی حنبلی.

۱۸ – «الأجوبه عن الأسئله الهندیه»، نعمان بن محمود معروف به ابن الآلوسی.

۱۹ – «الأدله القطعیّه علی عدم مشروعیه الدوله السعودیه»، محمّد بن عبداللّٰه المسعری.

۲۰ – «الارض و التربه الحسینیه»، شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء.

۲۱ – «الاستشراق و آل سعود»، دکتر احمد عبدالحمید غراب. طبع دار القصیم.

۲۲ – «الاسلام السعودی الممسوخ»، سید طالب خرسان.

۲۳ – «الاسلام و الایمان فی الردود علی الوهابیه»، حسین حلمی.

۲۴ – «الاسلام و الوثنیه السعودیه»، فهد قحطانی.

۲۵ – «الاصول الأربعه فی تردید الوهّابیه»، محمّد حسن جان صاحب سرهندی.

۲۶ – «الاقوال المرضیه فی الردّ علی الوهابیه»، فقیه عطاکسم دمشقی حنفی.

۲۷ – «الامامه الکبری و الخلافه العظمی»، سیّد حسن قزوینی حائری.

این کتاب در ردّ منهاج السنه ابن تیمیه است.

۲۸ – «الانتصار للأولیاء الأبرار»، شیخ طاهر سنبل حنفی.

این کتاب درباره جواز توسّل به پیامبرصلی الله علیه وآله است.

۲۹ – «الانصاف و الانتصاف لاهل الحقّ من الاسراف فی الردّ علی ابن تیمیه الحنبلیّ الحرّانی»، این کتاب در سال (۷۵۷ ه.ق) تألیف شد و نسخه ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

۳۰ – «الأوراق البغدایه فی الجوابات النجدیّه»، شیخ ابراهیم سراوی بغدادی.

۳۱ – «الآیات البیّنات فی قمع البدع و الضلالات»، شیخ محمّد حسین کاشف الغطاء. بخشی از آن در ردّ وهابیت است به اسم «رساله نقض فتاوی الوهابیّه».

۳۲ – «الآیات الجلیله فی ردّ شبهات الوهابیّه»، شیخ مرتضی کاشف الغطاء.

۳۳ – «البراهین الجلیّه فی دفع شبهات الوهّابیّه»، سید محمّد حسن قزوینی.

۳۴ – «البراهین الجلیّه فی ضلال ابن تیمیه»، سید حسن صدر کاظمی.

در این کتاب به ابن قیّم جوزیه و وهابیان به طور ضمنی اشاره شده و گمراهی آنان را ثابت کرده است.

۳۵ – «البراهین الساطعه»، شیخ سلامه عزامی.

۳۶ – «البراءه من الاختلاف»، شیخ علی زین الدین سودانی. در ردّ اهل شقاق و نفاق و ردّ فرقه وهابیان.

۳۷ – «البصائر لمنکری التوسل باهل المقابر»، حمد اللّه داجوی حنفی هندی.

۳۸ – «البصائر»، مولوی غلام نبی اللّٰه معروف به مجد الدوله.

۳۹ – «البیت المعمور فی عماره القبور»، سید علی تقی نقوی.

۴۰ – «التبرک»، علی احمدی میانجی. او متعرّض ادّعای وهابیان در مسأله تبرک شده و جواز آن را از قرآن و روایات به طور مبسوط ثابت کرده است.

۴۱ – «التحذیر من المجازفه بالتکفیر»، سید محمّد علوی مالکی حسنی.

۴۲ – «التحفه الامامیه فی دحض حجج الوهابیه»، سید محمّد حسن قزوینی.

۴۳ – «التحفه المختاره فی الرّدّ علی منکر الزیاره»، تاج الدین عمر بن علی لخمی مالکی.

۴۴ – «التحفه الوهبیّه فی الردّ علی الوهابیّه»، شیخ داوود بن سلیمان بغدادی.

۴۵ – «التّوسل بالموتی».

۴۶ – «التّوسل بالنبی و الصالحین و جهله الوهّابین»، ابو حامد بن مرزوق دمشقی شامی.

۴۷ – «التّوسل»، مفتی محمّد عبدالقیّوم قادری.

۴۸ – «التوفیق عن توحید الخلاق فی جواب اهل العراق علی محمّد بن عبدالوهّاب»، عبداللّٰه افندی راوی.

نسخه ای از این کتاب در دانشگاه کمبریج لندن به عنوان ردّ وهابیان موجود است. و نسخه ای نیز در کتابخانه اوقاف بغداد وجود دارد.

۴۹ – «الجوابات»، ابن عبدالرزاق حنبلی.

۵۰ – «الحبل المتین فی اتّباع السلف الصالحین»، مولوی سعید الرحمن تیراهی، چاپ ترکیه.

۵۱ – «الحسینیه فی اثبات حلیّه التشبیه فی عزاء الحسین علیه السلام»، سید میرزا ابی القاسم موسی زنجانی.

۵۲ – «الحقائق الاسلامیه فی الردّ علی المزاعم الوهابیّه بادلّه الکتاب و السنه النّبویّه»، مالک بن شیخ محمود.

۵۳ – «الحقّ المبین فی الرّدّ علی الوهابیّین»، شیخ احمد سعید سرهندی نقشبندی.

۵۴ – «الحقّ الیقین فی الردّ علی الوهابیّه»، شیخ یوسف فقیه حاریصی عاملی.

۵۵ – «الحقیقه الاسلامیه فی الردّ علی الوهابیه»، عبدالغنی بن صالح حماده.

۵۶ – «الدرّ الفرید فی العزاء علی السبط الشهید»، میرزا علی مرعشی شهرستانی.

۵۷ – «الدرّ المنیف فی زیاره اهل البیت الشریف»، احمد بن احمد مصری.

۵۸ – «الدرر السنیّه فی الردّ علی الوهابیّه»، احمد بن زینی دحلان، مفتی شافعی.

۵۹ – «الدرّه المضیئه فی الردّ علی ابن تیمیه»، شیخ علی بن عبدالکافی. وی معروف به شیخ الاسلام بوده و در عصر ابن تیمیه می زیسته است.

این کتاب و کتاب های دیگر را در ردّ ابن تیمیه در زمان حیات او نوشته است.

۶۰ – «الدرّه المضیئه فی الردّ علی ابن تیمیه»، محمّد بن علی شافعی دمشقی.

۶۱ – «الدعوه الحسینیه الی مواهب النبیّ السنیّه»، محمّد باقر همدانی.

این کتاب در اثبات استحباب گریه بر امام حسین علیه السلام به حسب موازین شرعی تألیف شده است.

۶۲ – «الردّ علی ابن تیمیه»، عیسی بن مسعود منکلاتی.

۶۳ – «الردّ علی ابن تیمیه فی الاعتقادات»، محمّد حمید الدین حنفی دمشقی.

۶۴ – «الردّ علی ابن عبدالوهاب»، شیخ الاسلام اسماعیل تمیمی مالکی تونسی.

۶۵ – «الردّ علی ابن عبدالوهّاب»، شیخ محمّد بن عبداللطیف أحسائی.

۶۶ – «الردّ علی الشبهات الوهابیّه»، شیخ غلامرضا کاردان.

۶۷ – «الردّ علی الصنعانی الذی مدح ابن عبدالوهاب»، سید طباطبایی بصری.

۶۸ – «الردّ علی المتعصّب العنید المانع من لعن یزید»، ابن الجوزی.

۶۹ – «الرّد علی المشبّهه»، قاضی بدر الدین ابن جماعه محمّدبن ابراهیم شافعی.

۷۰ – «الردّ علی الوهابیّه»، ابراهیم بن عبدالقادر طرابلسی ریاحی تونسی مالکی.

۷۱ – «الردّ علی الوهابیّه»، سید محمّد بن محمود لواسانی.

۷۲ - «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ صالح کواش تونسی.

۷۳ - «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ محمّد جواد بلاغی.

۷۴ - «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ محمّد صالح زمزمی شافعی، امام مقام ابراهیم در مکه.

ص:۲۰۹

۷۵ – «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ محمّد علی اردو بادی.

۷۶ – «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ مهدی اصفهانی.

۷۷ – «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ مهدی بن محمّد اصفهانی.

۷۸ – «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ هادی آل کاشف الغطاء.

۷۹ – «الردّ علی الوهابیّه»، عبد المحسن اشیقری حنبلی، مفتی شهر زبیر در بصره.

۸۰ – «الردّ علی الوهابیّه»، عمر محجوب.

نسخه خطی این کتاب در دارالکتاب الوطنیه تونس موجود است. و نسخه عکس برداری شده آن در معهد المخطوطات العربیه در شهر قاهره مصر وجود دارد.

۸۱ – «الردّ علی الوهابیه فی تحریمهم بناء القبور»، شیخ عبدالکریم الزین.

۸۲ – «الردّ علی فتاوی الوهابیّین»، سید حسن صدر کاظمی.

۸۳ – «الردّ علی محمّد بن عبدالوهاب»، اسماعیل تمیمی مالکی، شیخ الاسلام تونس.

۸۴ – «الردّ علی محمّد بن عبدالوهاب»، محمّد بن سلیمان کردی شافعی، استاد محمّد بن عبدالوهاب.

۸۵ – «الرّد علی منکری الحسن و القبح»، سید ابی المکارم حمزه بن علی.

۸۶ – «الردود السته علی ابن تیمیه فی الامامه»، سید عبداللّه بن ابی القاسم بلادی.

۸۷ – «الردود علی محمّد بن عبدالوهاب»، شیخ صالح فلابی مغربی.

سیّد علویّ بن حدّاد می گوید: این کتابی است بزرگ که در آن رساله ها و جواب هایی است که تمام آن ها از علمای مذاهب اربعه: حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنابله در ردّ بر محمّد بن عبدالوهاب است.

۸۸ – «الرساله الرویّه علی الطائفه الوهابیه»، محمّد عطاء اللّه رومی.

۸۹ – «الرساله المرضیه فی الردّ علی من ینکر الزیاره المحمّدیه»، محمّد سعد مالکی.

۹۰ – «السعودیه بین الاستبداد و الدیمقراطیّه»، محمّد عبدالحمید، طبع مؤسسه الرافد للنشر و التوزیع.

۹۱ – «السلفیه الوهابیه، افکارها الاساسیه، و جذورها التاریخیه»، حسن بن علی سقّاف شافعی. طبع دار الامام النووی، عمان.

۹۲ – «السیاسه الدینیه لدفع الشبهات علی المظاهرات الحسینیه»، شیخ عبد المهدی بن ابراهیم آل مظفّر.

۹۳ – «السیف الباتر لعنق المنکر علی الأکابر»، سید علوی بن احمد الحدّاد.

۹۴ – «السیف الثقیل فی ردّ ابن تیمیه و ابن قیّم الجوزیه»، تقی الدین سبکی.

این کتاب با تکمله ای بر آن، از شیخ مجد زاهد کوثری در مصر به طبع رسیده است.

۹۵ – «السیف الحیدری فی جواز تقبیل ضریح الحسین بن علی علیهما السلام»، ولایت علی اکبر فوری.

این کتاب در ردّ کتاب «الصراط المستقیم» عبدالحیّ تألیف شده است.

۹۶ – «السیف الهندی فی اماته طریقه النجدی»، شیخ عبداللّه بن عیسی صنعانی یمنی.

۹۷ – «السیوف الصقال فی اعناق من انکر علی الاولیاء بعد الانتقال»، یکی از علمای بیت المقدس.

۹۸ – «السیوف المشرقیّه لقطع اعناق القائلین بالجهه و الجسمیّه»، علی بن محمّد میلی جمالی تونسی مغربی مالکی.

۹۹ – «الشعائر الحسینیه»، شیخ محمّد حسین آل مظفّر.

۱۰۰ – «الشعائر الحسینیه فی العراق»، طامس لائل.

۱۰۱ – «الشیعه و الوهابیّه»، سید مهدی قزوینی کاظمی.

۱۰۲ – «الصارم الهندی فی عنق النجدی»، شیخ عطاء مکی.

۱۰۳ – «الصراط المستقیم فی استحباب العزاء لسیدالشهداءعلیه السلام»، مولوی غلام علی بهاونکری هندی.

۱۰۴ – «الصوارم الماضیه لردّ الفرقه الهاویه و تحقیق الفرقه الناجیه»، سید محمّد مهدی قزوینی حلّی.

۱۰۵ – «الصواعق الالهیه فی الردّ علی الوهابیه»، شیخ سلیمان بن عبدالوهّاب، برادر محمّدبن عبدالوهاب.

۱۰۶ – «الصواعق و الرعود»، شیخ عفیف الدین عبداللّٰه بن داوود حنبلی.

۱۰۷ – «العقائد التسع»، شیخ احمد بن عبدالاحد فاروقی حنفی نقشبندی.

۱۰۸ – «العقائد الصحیحه فی تردید الوهابیّه النجدیّه»، خواجه حافظ محمّد حسن خان سرهندی.

۱۰۹ – «العقود الدریّه»، منظومه شعر در ردّ بر وهابیان، سید محسن امین عاملی.

۱۱۰ – «العلاقات الامریکیه السعودیّه»، محمّد نیرب، چاپ مکتبه مدبولی، قاهره.

۱۱۱ – «العلماء و العرش ثنائیه السلطنه فی السعودیه»، انور عبداللّٰه. چاپ مؤسسه الرافد.

۱۱۲ – «الفجر الصادق فی الردّ علی منکری التوسل و الکرامات و الفوارق»، جمیل صدقی زهاوی افندی بغدادی.

این کتاب در مصر در سال ۱۳۲۳ ه.ق چاپ شد و تجدید طبع آن به توسط حسین حلمی در استانبول انجام گرفت.

۱۱۳ – «الفرقه الوهابیّه فی خدمه من؟»، سید ابوالعلی تقوی.

۱۱۴ – «الفصول المهمه فی مشروعیه زیاره النبیّ و الأئمه»، شیخ مهدی ساعدی عماری نجفی.

۱۱۵ – «الکلمات التامّات فی المظاهر العزائیه»، میرزا محمّد علی اردوبادی.

۱۱۶ – «الکلمات الجامعه حول المظاهر القرآنیّه»، میرزا محمّد علی اردوبادی.

۱۱۷ – «المدارج السنیه فی ردّ الوهابیه»، عامر قادری.

۱۱۸ – «المسائل المنتخبه»، قاضی حبیب الحقّ بن عبدالحقّ.

۱۱۹ – «المشاهد المشرّفه و الوهابیون»، شیخ محمّد علی سنقری حائری.

۱۲۰ – «المقالات السنیه فی کشف ضلالات احمد بن تیمیه»، شیخ عبداللّٰه هروی معروف به حَبْشی.

۱۲۱ – «المقالات الوفیه فی الردّ علی الوهابیّه»، شیخ حسن قزبک.

۱۲۲ – «المقاله المرضیه فی الردّ علی ابن تیمیه»، قاضی القضات مالکی، نقی الدین بن عبداللّٰه محمّد اقنانی.

۱۲۳ – المناهج الحائریه فی نقض کتاب الهدایه السنّیه»، سید محمّد حسن قزوینی.

۱۲۴ – «المنح الالهیه فی طمس الضلاله الوهابیّه»، اسماعیل تمیمی تونسی.

این کتاب در دارالکتب الوطنیه تونس به صورت مخطوط موجود است. و عکسی از آن در معهد المخطوطات العربیّه در قاهره وجود دارد.

۱۲۵ – «المنحه الوهبیّه فی الردّ علی الوهابیّه»، شیخ داوود بن سلیمان نقشبندی بغدادی.

۱۲۶ – «المواسم و المراسم فی الاسلام»، جعفر مرتضی العاملی.

۱۲۷ – «المواهب الرّحمانیّه و السهام الأحمدیّه فی نحور الوهابیّه»، شیخ احمد شیخ داوود.

۱۲۸ – «المیزان الکبری»، عبدالوهاب البصری.

این کتاب همراه کتاب «علماء المسلمین و الوهابیون» به چاپ رسیده است.

۱۲۹ – «النفع العمیم فی انتفاع اموات المسلمین بالقرآن العظیم»، مرکز جمعیه المشاریع الخیریه الاسلامیه.

۱۳۰ – «النقول الشرعیه فی الردّ علی الوهابیّه»، شیخ مصطفی بن احمد الشطّی الحنبلی الدمشقی.

۱۳۱ – «الوجیزه فی ردّ الوهابیّه»، علی بن علی رضا خویی، به عربی.

۱۳۲ – «الوجیزه فی ردّ الوهابیّه»، علی بن علی رضا خویی، به فارسی.

۱۳۳ – «الوهابیون و البیوت المرفوعه»، شیخ محمّد علی بن حسن همدانی سنقری کردستانی.

۱۳۴ – «الوهابیّه، دعاوی و ردود»، نجم الدین طبسی.

۱۳۵ – «الوهابیّه، فکراً و ممارسه»، محمّد عوض الخطیب، مطبعه المعراج للطباعه و النشر و التوزیع.

۱۳۶ – «الوهابیّه فی نظر علماء المسلمین»، احسان عبداللطیف بکری.

۱۳۷ – «الوهابیّه و اصول الاعتقاد»، محمّد جواد بلاغی.

۱۳۸ – «الوهابیّه و التوحید»، علی الکورانی العاملی.

۱۳۹ – «الهادی فی جواب مغالطات الفرقه الوهابیّه»، شیخ محمّد فارسی حائری دلیمی.

این کتاب در ردّ کتاب «کشف الشبهات» محمّد بن عبدالوهاب تألیف شده است.

۱۴۰ – «الهدیّه السنیّه فی ابطال مذهب الوهابیّه»، سید محمّد حسن قزوینی.

۱۴۱ – «انتفاضه الحرم»، منظمه الثوره الاسلامیه فی الجزیره العربیه.

۱۴۲ – «اهداء الحقیر معنی حدیث الغدیر الی اخیه البارع البصیر»، سید مرتضی خسرو شاهی.

این کتاب در ردّ برخی از اوهام وهابیان است.

۱۴۳ – «این است آیینه وهابیت»، سید ابراهیم سید علوی.

۱۴۴ – «بحوث مع اهل السنه و السلفیه»، سید مهدی حسینی روحانی.

این کتاب در ردّ مقاله ابراهیم سلیمان جهمان تألیف شده است.

۱۴۵ – «برائه الشیعه مع مفترات الوهابیه»، محمّد احمد حامد سودانی.

۱۴۶ – «بریطانیا و ابن سعود»، محمّد علی سعید.

۱۴۷ – «تاریخ آل سعود»، ناصر السعید.

در این کتاب تاریخ سیاه آل سعود ثبت شده است.

۱۴۸ – «تاریخ الوهابیه»، ایّوب صبری پاشا رومی.

۱۴۹ – «تبیین ضلالات الألبانی»، شیخ الوهابیّه المتحدث شیخ عبداللّه هروی.

۱۵۰ – «تجدید کشف الارتیاب»، سید حسن امین.

۱۵۱ – «تجرید سیف الجهاد لمدّعی الاجتهاد»، شیخ عبداللّه بن عبد الطیف شافعی، استاد محمّد بن عبدالوهاب.

۱۵۲ – «تحریض الاغنیاء علی الاستغاثه بالأنبیاء و الاولیاء»، شیخ عبداللّه بن ابراهیم میر غنی.

۱۵۳ – «تحلیلی نو بر عقاید وهابیان»، محمّد حسن ابراهیمی.

۱۵۴ – «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد»، شیخ محمّد بخیت مطبعی حنفی از علمای الازهر.

۱۵۵ – «تهکّم المقلّدین بمن ادّعی تجدید الدین»، شیخ محمّد بن عبدالرحمن حنبلی.

ردّیه ای است بر ضدّ محمّد بن عبدالوهاب در هر مسأله ای که او بدعت گذاشته است.

۱۵۶ - «ثامن شوّال»، سید عبدالرزاق موسی مقرّم.

در این کتاب بحث از حوادثی است که در سال ۱۳۴۳ ه.ق اتفاق افتاد؛ از قبیل خراب شدن قبور بقیع به دست وهابیان.

۱۵۷ - «جلاء الحق فی کشف احوال اشرار الخلق»، شیخ ابراهیم حلمی قادری.

۱۵۸ - «جلاء العینین فی محاکمه الأحمدین»، شیخ نعمان بن محمود آلوسی بغدادی.

این کتاب در ردّ احمد بن تیمیه و احمد بن حجر هیثمی است.

۱۵۹ - «جنایت وهابیت»، سید حسن میرد امادی.

۱۶۰ - «جوابات الوهابیّین»، سید محمّد حسین موسی.

۱۶۱ - «جواز اقامه العزاء لسیّد الشهداء»، سید علی بن دلدار علی نقوی.

۱۶۲ - «جواز العزاء للحسین علیه السلام»، سید ظفر حسن امروهی.

۱۶۳ - «جواز لعن یزید اشقی بنی امیه»، شیخ هادی آل کاشف الغطاء.

۱۶۴ - «چهره حقیقی ابن تیمیه»، محسن اسلامی.

۱۶۵ - «حسن المقصد فی عمل المولد»، جلال الدین سیوطی.

این کتاب درباره تأثیر مولودی خوانی برای پیامبرصلی الله علیه وآله است و آن را در ردّ کسی نوشته که فتوا به تحریم آن داده است.

۱۶۶ - «خدای وهابیها»، سید محمود عظیمی.

۱۶۷ - «خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام»، سید احمد زینی دحلان مکی شافعی. چاپ ترکیه.

۱۶۸ - «خیرالحجّه فی الردّ علی ابن تیمیه فی العقائد»، احمد بن حسین بن جبرئیل شافعی.

۱۶۹ - «دراسات فی منهاج السنه»، سید علی حسینی میلانی.

۱۷۰ - «دعوه الحقّ الی ائمه الخلق»، سید محمّد هادی بجستانی خراسانی.

۱۷۱ - «دعوى الهدى الى الورع فى الأفعال و الفتوى»، شيخ محمّد جواد بلاغى.

ص:۲۱۵

این کتاب در ردّ فتاوای وهابیان به تخریب بقاع متبرّکه تألیف شده است.

۱۷۲ - «دفع الشبه عن الرسول و الرساله»، ابوبکر بن محمّد بن عبدالمؤمن تقی الدین حصینی دمشقی.

۱۷۳ - «دفع شبه التشبیه فی الردّ علی جهله الحنابله»، ابی الفرج ابن الجوزی حنبلی.

۱۷۴ - «دفع شُبَه من شبّه و تمرّد»، تقی الدین حصنی دمشقی.

این کتاب در ردّ ابن تیمیه و آرای فاسد او در عقاید؛ همچون تجسیم تألیف شده و در آن به طور تفصیل متعرّض مسأله زیارت قبور نیز شده است.

۱۷۵ - «دفع شبهه التشبیه بأکفّ التنریه»، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی الحنبلی.

۱۷۶ - «دلیل واقعی در جواب وهابی»، سید حسین عرب باغی.

۱۷۷ - «دو محور عقائد وهابیان»، داوود الهامی.

۱۷۸ - «ردّ البدع و الشبهات»، شیخ محمّد حسین خراسانی.

۱۷۹ - «ردّ الفتوی بهدم قبور الائمه فی البقیع»، محمّد جواد بلاغی.

۱۸۰ - «ردّ علی ابن تیمیه»، احمد بن محمّد شیرازی، کمال الدین.

۱۸۱ - «ردّ علی ابن عبدالوهّاب»، شیخ احمد مصری احسائی.

۱۸۲ - «ردّ علی ابن عبدالوهّاب»، شیخ عبداللّه بن عیسی مویسی.

۱۸۳ - «ردّ علی ابن عبدالوهّاب»، علامه برکات شافعی احمدی مکّی.

۱۸۴ - «ردّ علی الشیخ ابن تیمیه»، شیخ نجم الدین بن ابی الدرّ بغدادی.

۱۸۵ - «ردّ وهابی»، مفتی محمود بن المفتی عبدالقیّوم.

۱۸۶ - «رساله فی الردّ علی ابن تیمیه فی التجسیم والاستواء والجهه»، شهاب الدین احمد بن یحیی الکلابی حلبی.

۱۸۷ - «رساله فی الردّ علی ابن تیمیه فی الطلاق»، محمّد بن علی مازنی.

۱۸۸ - «رساله فی الردّ علی ابن تیمیه فی مسأله حوادث لا اوّل لها»، بهاءالدین عبدالوهاب الأخمیمی شافعی معروف به مصری.

۱۸۹ - «رساله فی الردّ علی الوهابیّه»، شیخ قاسم ابی الفضل محجوب مالکی.

۱۹۰ – «رساله فی تحقیق الربطه»، شیخ خالد البغدادی.

این کتاب در ضمن کتاب «علماء المسلمین و الوهابیّین» چاپ شده است.

۱۹۱ – «رساله فی جواز التوسل»، علامه مفتی فاس شیخ مهدی وازنانی.

این کتاب در ردّ محمّد بن عبدالوهاب تألیف شده است.

۱۹۲ – «رساله فی حکم التّوسل بالانبیاء و الاولیاء»، شیخ محمّد حنین مخلوق.

۱۹۳ – «رساله فی مسأله الزیاره»، در ردّ بر ابن تیمیه از محمّد بن علی مازنی.

۱۹۴ – «رساله فی هدم المشاهد»، سید ابو تراب خونساری.

۱۹۵ – «رساله مسجّعه محکمه»، علامه شیخ صالح کواشی تونسی.

۱۹۶ – «سبیل النجاه عن بدع اهل الزیغ و الضلاله»، عبدالرحمن القوتتی هندی. چاپ ترکیه.

۱۹۷ – «سبیل النجاه عن بدعه اهل الزیغ و الضلاله»، قاضی عبدالرحمن قوتی.

۱۹۸ – «سعاده الدارین فی الردّ علی الفرقتین: الوهابیه و مقلّده الظاهریّه»، ابراهیم بن عثمان بن سمنودی منصوری مصری، در دو جلد.

۱۹۹ – سیف الجبّار المسلول علی اعداء الأبرار»، شاه فضل رسول قادری.

۲۰۰ – «سیف حسینی فی الردّ علی من حرّم عزاء الحسین».

۲۰۱ – «شبهات السلفیه»، جواد حسین دیلمی.

۲۰۲ – «شبهات الوهابیّه»، حسن ابن ابوالمعالی.

۲۰۳ – «شرح کلمات الصوفیه، الردّ علی ابن تیمیه»، محمود محمود الغراب.

۲۰۴ – «شفاء السقام فی زیاره خیر الأنام علیه الصلاه و السلام»، شیخ ابوالحسن علی تقی الدین سبکی شافعی، قاضی القضاه.

۲۰۵ – «شواهد الحقّ فی التوسل بسیّد الخلق»، شیخ یوسف بن اسماعیل نهبانی، رئیس محکمه حقوق در بیروت.

۲۰۶ – «شؤون الشیعه و الوهابیه»، سید محمّد مهدی قزوینی کاظمی.

۲۰۷ - «صدق الخبر فی خوارج القرن الثانی عشر»، شریف عبداللّٰه بن حسن پاشا حجازی. در اثبات این که وهابیان از خوارجند.

ص:۲۱۷

۲۰۸ - «صریح البیان فی الردّ علی من خالف القرآن»، شیخ عبداللّٰه هروی.

۲۰۹ - «صفحه عن آل سعود الوهّابیّین و آراء علماء السنه فی الوهابیّه»، سید مرتضی رضوی.

۲۱۰ - «صلح الاخوان»، شیخ داوود بن سلیمان نقشبندی بغدادی.

این کتاب در ردّ بر وهابیّان به جهت تکفیر مسلمین نوشته شده است.

۲۱۱ - «صواعق محرقه»، شیخ ابی الحسن بن محمّد دولت آبادی مرندی. در ردّ وهابیان در تخریب بقاع متبرّکه است.

۲۱۲ - «ضلالات الوهابیه»، حسین حلمی.

۲۱۳ - «ضیاء الصدور لمنکر التوسل بأهل القبور»، ظاهر شاه میان هندی.

۲۱۴ - «عقد نفیس فی ردّ شبهات الوهابی التعیس»، اسماعیل ابوالفداء تمیمی تونسی، فقیه مورّخ.

۲۱۵ - «علماء المسلمین و الوهابیّون»، جمع کننده حسین حلمی ایشیق.

در این کتاب پنج رساله است که در ردّ وهابیان نوشته شده است.

۲۱۶ - «غایه البیان فی تنزیه اللّٰه عن الجهه و المکان»، قسم الابحاث و الدراسات الاسلامیّه فی جمعیّه المشاریع الخیریه الاسلامیه.

۲۱۷ - «غفله الوهابیّه عن الحقائق الدینیّه»، سیّد مهدی قزوینی کاظمی.

۲۱۸ - «غوث العباد ببیان الرشاد»، شیخ مصطفی حمامی مصری.

۲۱۹ - «فتنه الوهابیّین»، احمد بن زینی دحلان، مفتی شافعیان در مکه و مدینه و مدرس در مسجد الحرام مکه.

این قسمتی از کتاب او به نام «الفتوحات الاسلامیه» می باشد که به طور مستقل چاپ شده است.

۲۲۰ - «فرقان القرآن بین الجهات الخالق و جهات الأکوان»، شیخ سلامه عزامی قضاعی شافعی.

مؤلّف در این کتاب نظر ابن تیمیه و وهابیان را در قول به تجسیم رد کرده است.

این کتاب در مصر به اهتمام محمّد امین کردی در مقدمه کتاب «الأسماء و الصفات» بیهقی چاپ شد، و چاپ مجدّد آن به توسط دار احیاء التراث العربی در بیروت انجام گرفت.

۲۲۱ - «فرقه وهّابی و پاسخ به شبهات آن ها»، سید حسن قزوینی حائری.

این ترجمه کتاب «البراهین الجلیّه» است، که به توسط علی دوانی انجام گرفته است.

۲۲۲ - «فصل الخطاب فی الردّ علی محمّد بن عبدالوهاب»، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمّد بن عبدالوهاب (مؤسس وهابیّت).

این اولین کتابی است که در ردّ وهابیان نوشته شده است.

۲۲۳ - «فصل الخطاب فی ردّ ضلالات ابن عبدالوهاب»، احمد بن علی بصری. مشهور به قبّانی.

۲۲۴ - «فصل الخطاب فی نقض مقاله ابن عبدالوهاب»، شیخ محمّد بن عبدالنبیّ نیشابوری اخباری.

۲۲۵ - «فضل الذاکرین و الردّ علی المنکرین»، عبدالغنی حماده.

۲۲۶ - «فلسفه عزاداری»، غلام حسین بن محمّد ولی.

۲۲۷ - «قاعده اهل الباطل بدفع شبهات المجادل»، علی بن عبداللّه بحرانی.

این کتاب در ردّ کسانی است که اقامه عزاداری بر امام حسین علیه السلام را تحریم کرده اند.

۲۲۸ - «قرائه فی کتاب التوحید»، دکتر عبدالهادی فضلی.

۲۲۹ - «قصیده فی الردّ علی ابن عبدالوهاب»، علاّمه سیو معمی.

۲۳۰ - «قصیده فی الردّ علی الصنعانی الذی مدح ابن عبدالوهّاب»، سید مصطفی مصری بولاقی.

۲۳۱ - «قصیده فی الردّ علی الصنعانی فی مدح ابن عبدالوهّاب»، شیخ ابن غلبون لیبی.

۲۳۲ - «قصیده فی ردّ الوهابیه»، شیخ عبدالعزیز قرشی علجی مالکی احسائی.

۲۳۳ - «قیام العرش السعودی»، ناصر فرج. نویسنده در این کتاب بحث گسترده ای درباره ارتباطات سعودی ها با انگلستان دارد.

۲۳۴ - «کتاب صاعقه العذاب»، صفی الدین احمد بن عبداللّه.

۲۳۵ - «کشف الارتیاب فی ردّ عقائد ابن عبدالوهاب»، سید محسن امین عاملی. فرزند ایشان این کتاب را با مقدمه ای مفصّل با عنوان «تجدید کشف الارتیاب» به چاپ رسانده است.

۲۳۶ - «کشف النقاب عن عقائد ابن عبدالوهاب»، سید علی نقی نقوی لکهنوی هندی.

۲۳۷ - «کفر الوهابیّه»، شیخ محمّد علیّ قمیّ کربلایی حائری.

۲۳۸ - «گفتگوی بی ستیز»، دکتر عصام العباد.

۲۳۹ - «لفحات الوجد من فعلات اهل نجد»، محسن بن عبدالکریم بن اسحاق.

این کتاب در ردّ عقیده پیروان محمّد بن عبدالوهاب نوشته شده است.

۲۴۰ - «لمحه عن انتهاکات النظام السعودی لحقوق الشیعه فی الحجاز»، مرکز الحرمین للاعلام اسلامی.

۲۴۱ - «لیس من الاسلام»، محمّد غزالی.

این کتاب در مکتبه وهبه قاهره به چاپ رسیده است.

۲۴۲ - «مخالفه الوهابیّه للقرآن و السنه»، عمر عبدالسلام.

۲۴۳ - «مذکّرات مستر همفر»، خاطرات مستر همفر، جاسوس انگلیسی در خاورمیانه.

۲۴۴ - «مصباح الأنام و جلاء الضلام فی ردّ شبه البدعی النجدی الّتی اضلّ بها العوام»، سید علی بن احمد حدّاد.

این کتاب در چاپخانه عامره مصر در سال ۱۳۲۵ ه.ق به چاپ رسیده است.

۲۴۵ - «مع الوهابیّین فی خططهم و عقائدهم»، شیخ جعفر سبحانی.

۲۴۶ - «مقالات الکوثری»، شیخ محمّد زاهد کوثری.

۲۴۷ - «مکّه»، دکتر شیخ محمّد هادی امینی.

۲۴۸ - «من اقطاب الکذّابین ابن تیمیه الحرّانی»، محمّد رضی رضوی.

۲۴۹ - «منظومه فی الردّ علی الوهابیّه»، در ۱۵۰۰ بیت، شیخ عبدالحسین خیامی عاملی.

۲۵۰ - «من معرّبات المکتوبات»، شیخ احمد بن عبدالأحد قادری نقشبندی حنفی.

این کتاب همراه با کتاب «علماء المسلمین و الوهابیون» به چاپ رسیده است.

۲۵۱ - «منهاج الشریعه فی الردّ علی ابن تیمیه»، سید مهدی موسوی قزوینی.

۲۵۲ - «منهج الرشاد لمن اراد السداد فی الردّ علی الوهابیّه»، شیخ جعفر کاشف الغطاء.

۲۵۳ - «منهج السلف فی فهم النصوص بین النظریّه التطبیق»، سید محمّد بن سید علوی مالکی حسنی.

۲۵۴ - «نبذه من السیاسه الحسینیه»، شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء.

۲۵۵ - «نجم المهتدین برجم المعتدین فی ردّ ابن تیمیه»، فخر ابن المعلّم قرشی.

۲۵۶ - «نظره فی کتاب منهاج السنه النبویّه»، احمد کنانی.

این کتاب برگرفته از کتاب «الغدیر» علامه امینی رحمه الله است که درباره منهاج السنه نوشته شده است.

۲۵۷ - «نقد و تحلیلی پیرامون وهابی گری»، دکتر همایون همتی.

۲۵۸ - «نگاهی به پندارهای وهابیّت»، علامه محمّد حسین کاشف الغطاء، ترجمه از محمّد حسین رحیمیان.

۲۵۹ - «وسیله الاسلام بالنبیّ علیه الصلاه و السلام»، ابوالعباس احمد بن خطیب، مشهور به ابن قنفذ قسنطینی جزایری.

۲۶۰ - «وهابیان»، علی اصغر فقیهی.

۲۶۱ - «وهابیت و آل سعود، توطئه استعمار»، سید محمود اسد اللّهی.

۲۶۲ - «وهابیّت و ریشه های آن»، نور الدین مدرس چهار دهی.

۲۶۳ - «وهابی و صاروخ صینی»، انور عبداللَّه.

۲۶۴ - «وهابی ها»، سید ابراهیم سید علوی.

۲۶۵ - «هذه هی الوهابیّه»، شیخ محمّد جواد مغنیه.

۲۶۶ - «هکذا رأیت الوهابیّین»، عبداللَّه محمّد.

صفات الهی از دیدگاه وهابیت

اشاره

ص:۲۲۳

کیفیت صفات

در خصوص آیات و روایاتی که صفات خداوند در آن یاد شده و در ظاهر مخالف عقل قطعی است، بین علما و متکلمان سه نظریه وجود دارد:

۱ – مذهب تأویل

این مذهب موافق رأی اهل بیت علیهم السلام و فلاسفه و کثیری از علمای اهل سنّت؛ از جمله: معتزله و ماتریدیه است. اساس این قول بر تنزیه خداوند متعال است. طبق این رأی، حکم اوّلی آن است که هر صفتی را باید بر معنای حقیقی آن حمل کرد، و در صورتی که مانع لفظی یا عقلی در میان بود، باید آن را تأویل و بر معنای کنایی و مجازی اش حمل نمود.

نووی در شرح صحیح مسلم می گوید: نخستین چیزی که اعتقاد به آن بر هر مؤمنی واجب است، تنزیه خداوند متعال از مشابهت مخلوقات است. و اعتقاد بر خلاف آن مخلّ به ایمان است. تمام علما از امامان مسلمین اتفاق کرده اند که آنچه از صفات خداوند در قرآن و حدیث وارد شده که ظاهر آن تشبیه خداوند به خلق است، باید بر این اعتقاد بود که آن ظاهر مراد خداوند نیست ... ».(۱)

همو در جایی دیگر می گوید: «این که از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت شده که آتش در دوزخ پر نمی شود تا آن که خداوند قدم خود را در آن می گذارد، این حدیث از احادیث مشهور در باب صفات است. قاضی عیاض می گوید: باید معنای آن را از ظاهرش صرف کرده و تأویل نمود؛ زیرا دلیل عقلی قطعی بر محال بودن اثبات اعضا و جوارح بر خداوند اقامه شده است».(۲)

۱- ۷۳۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲- ۷۳۳. همان، ج ۹، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

قسطلانی در ارشاد الساری می نویسد: «غضب خداوند کنایه از عقوبت اوست».(۱) ابو منصور ماتریدی در تأویل «دستان» در قول خداوند متعال: { بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ }می گوید: «دو دست، کنایه از نعمت گسترده است».(۲)

۲ – مذهب تفویض و توقف

جماعتی دیگر از علمای اهل سنّت قائل به توقفند؛ به این معنا که گفته اند: لازم است به جهت احتیاط در دین، راجع به صفات سخنی نگوییم و آن ها را تفسیر ننماییم. از جمله کسانی که به این نظریه متمایل شده اند، مالك بن انس و سفیان بن عیینه است.(۳)

۳ – مذهب حمل به ظاهر

این نظریه قول کسانی است که تأویل صفات و هم چنین تفویض و توقف آن را حرام می شمارند، و معتقدند که تمام صفات را بر ظاهرشان باید حمل نمود.

ابن تیمیه در کتاب الفتاوی می نویسد: « ... آنچه در کتاب و سنّت ثابت شد و سلف از امّت بر آن اجماع کرده اند حقّ است و اگر لازمه آن نسبت جسمیت به خداوند باشد اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حقّ، حقّ است».(۴)

ابن بطوطه در کتاب خود می نویسد: «در دمشق از فقهای حنبلی شخصی بود به نام تقی الدین ابن تیمیه ... روز جمعه بر او وارد شدم؛ در حالی که بر منبر مسجد جامع شهر مردم را موعظه می نمود. از جمله صحبت هایش این بود که خداوند به آسمان دنیا فرود می آید؛ همان گونه که من از منبر پایین می آیم. در این هنگام از منبر پایین آمد. عالمی از فقهای مالکی معروف به ابن الزهرا بر او انکار نمود، مردم بر سرش ریختند و با دست و کفش کتك مفصّلی به او زدند، به حدّی که عمامه از سرش به روی زمین افتاد».(۵)

۱– ۷۳۴. ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۲۵۰.

۲– ۷۳۵. تأویلات اهل السنه، ج ۳، ص ۵۱.

۳– ۷۳۶. درّ المنثور، ج ۳، ص ۹۱.

۴– ۷۳۷. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۵– ۷۳۸. رحله ابن بطوطه، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۸.

شیخ بن باز در فتاوی خود می گوید: «تأویل در صفات امری منکر است و جایز نیست، بلکه واجب است اقرار بر صفات کرد طبق ظاهری که لایق به خداوند است».(۱)

همو می گوید: «اهل سنّت و جماعت از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله بر آنند که خداوند در آسمان بالای عرش خود است و دست ها به سوی او دراز می گردد».(۲)

البانی محدّث وهابیان در فتاوای خود می گوید: «ما اهل سنّت ایمان داریم به این که از نعمت های خداوند بر بندگانش آن است که خداوند در روز قیامت بر مردم تجلّی می کند و همگان او را می بینند، همان گونه که ماه شب چهارده را مشاهده می کنند.(۳)

او هم چنین در جایی دیگر بر بخاری ایراد گرفته که چرا قول خداوند: { کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلّا وَجْهَهُ را به ملک تأویل کرده و می گوید: «این گونه تأویل را شخص مسلمان مؤمن انجام نمی دهد».(۴)

همو در جایی دیگر می گوید: «ما معتقدیم که کثیری از اهل تأویل کافر نیستند، ولی گفتارشان همانند کافران است».(۵)

استدلال قائلین به تأویل صفات

۱ - ادّعای اجماع از قاضی عیاض، و نووی و دیگران بر تأویل؛ نووی از قاضی عیاض نقل می کند که بین مسلمانان اختلاف نیست در این که صفات خبری خداوند را که در قرآن و حدیث آمده، باید تأویل نمود.(۶)

۲ - تعبیرهای کنایی امری عادی در زندگی بشر است که خداوند متعال نیز به جهت فهم مردم مطابق با محاورات آن ها در قرآن کریم سخن گفته است.

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان در سبب ورود الفاظ متشابه در قرآن می فرماید: «سبب ورود الفاظ متشابه در قرآن به خضوع قرآن در القای معارف عالی باز می گردد؛

۱- ۷۳۹. فتاوی بن باز، ج ۴، ص ۱۳۱.

۲- ۷۴۰. همان، ج ۲، ص ۱۰۵ - ۱۰۷.

۳- ۷۴۱. فتاوی الالبانی، ص ۱۴۲.

۴- ۷۴۲. همان، ص ۵۲۳.

۵- ۷۴۳. همان، ص ۵۲۲ و ۵۲۳.

۶- ۷۴۴. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۳، جزء ۵، ص ۲۴.

زیرا قصد خداوند آن است که با الفاظ و اسلوب های متداول بین مردم مطالب عالی را به مردم تفهیم کند، و می دانیم که این الفاظ برای معانی محسوس یا قریب به حس وضع شده است؛ از همین رو وافی به تمام مقصود نبوده و سبب ایجاد تشابه در آن ها گشته است، مگر بر کسانی که از نوعی بصیرت و تسلّط علمی برخوردارند، که در نتیجه متشابهات قرآن برای آنان با تعمیق نظر و دقّت فکر و با رجوع به محکمات، روشن و واضح خواهد گشت».(۱)

ابن رشد اندلسی در کتاب فصل المقال در بحثی با عنوان: حق با حق مخالفت نداشته، بلکه شاهد و موافق بر آن است، می نویسد: «ما مسلمانان معتقدیم که شریعت الهی حق است و می تواند ما را به سعادت برساند ... و نیز معتقدیم که هرگز حکم عقلی و برهانی با شرع به مخالفت بر نمی خیزد ... آن گاه می گوید: هر گاه حکم عقلی برهانی بر خلاف شرع بود باید شرع را تأویل نمود. و معنای تأویل آن است که لفظ را از معنای حقیقی به معنای مجازی تبدیل کرد و این عادت عرب است که گاهی در کلماتش از تشبیه و استعاره استفاده می کند. و این مطلبی است که هیچ یک از مسلمین در آن شک ندارند ... از همین رو مسلمانان اتفاق کرده اند بر این که واجب نیست در آنجا که ظاهر آیه یا روایت با حکم عقلی قطعی مخالف است آنها را به ظاهرش حمل نمود».(۲)

اهتمام اهل بیت علیهم السلام در تنزیه باری تعالی

قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید: «خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان نفی تشبیه، و اثبات عدل قابل احصا و شمارش نیست».(۳)

امام رضاعلیه السلام می فرماید: «هر کس که خدا را به خلقش تشبیه نماید، مشرک است، و هر کس که او را به داشتن مکان توصیف کند، کافر است».(۴)

۱- ۷۴۵. تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۸، با تلخیص.

۲- ۷۴۶. فصل المقال، ص ۹۶ - ۹۸.

۳- ۷۴۷. فضل الاعتزال، ص ۱۶۳.

۴- ۷۴۸. توحید صدوق، ص ۶۹، باب ۲.

امام صادق علیه السلام فرمود: «چیزی شبیه خداوند عزّوجلّ نیست».(۱) همچنین فرمود: «منّزه است خداوندی که غیر از او کسی به حقیقتش پی نخواهد برد. او همانندی ندارد».(۲)

منزلت عقل از دیدگاه قرآن و روایات

قرآن کریم کسانی را که از عقل خود استفاده نمی کنند، به عنوان بدترین چهارپایان تعبیر کرده است و می فرماید: { إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ ؛(۳) «همانا بدترین چهارپایان نزد خداوند، اشخاص کر و گنگی هستند که تعقّل نمی کنند.» و در جایی دیگر می فرماید: { وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ }؛(۴) «خداوند پلیدی را برای کسانی قرار می دهد که تعقل نمی کنند.»

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: « ... به عقل است که بندگان، خالق خود را شناخته و مخلوق بودن خود را می شناسند، او مدبّر آنان است و همه تحت تدبیر اویند، و تنها او باقی و بقیه فانی اند ... ».(۵)

قاضی عبدالجبار معتزلی در وصف ادلّه می گوید: «اولین دلیل عقل است؛ زیرا با اوست که بین نیک و بد تمییز داده می شود و نیز به واسطه اوست که حجّیت کتاب و هم چنین حجّیت سنّت و اجماع ثابت می شود».(۶)

ابوعلی جبایی از بزرگان معتزله می گوید: «همه معارفی که در قرآن راجع به توحید و عدل وارد شده، تأکید کننده اموری است که عقل انسان به آن اذعان دارد ... ».(۷)

۱- ۷۴۹. توحید صدوق، ص ۱۲۵، باب ۹.

۲- ۷۵۰. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳- ۷۵۱. سوره انفال، آیه ۲۲.

۴- ۷۵۲. سوره یونس، آیه ۱۰۰.

۵- ۷۵۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۳۴.

۶- ۷۵۴. فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، ص ۱۳۹.

۷- ۷۵۵. المحیط بالتکلیف، ج ۴، ص ۱۷۴.

رؤیت

رؤیت

از جمله مسائلی که از روزگاران کهن نزد متکلمان مورد بحث بوده و اختلاف شدیدی در آن واقع شده، رؤیت خداوند متعال است. آیا خداوند را در دنیا یا در آخرت، به چشم سر یا با چشم بصیرت می توان دید؟ در این زمینه اقوال مختلفی وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم؛

معتزله و شیعه امامیه معتقدند: خداوند متعال در دنیا و آخرت به دیده سر ادراک نمی شود، ولی با قلب و دل و به چشم یقین رؤیت می شود. و این عالی ترین مراتب ایمان است که از او به «عین الیقین» و شهود قلبی تعبیر می شود. لکن وهابیان و حنبلیان به طور عموم، و تابعین مذهب اشعری از حنفیه و مالکیه و شافعیّه معتقدند که خداوند متعال در دنیا یا در آخرت دیده می شود.

ابن قیّم جوزیه می گوید: «قرآن و سنّت متواتر و اجماع صحابه و ائمه اسلام و اهل حدیث و ... بر این عقیده اند که خداوند متعال در روز قیامت با چشم سر به طور عیان رؤیت می شود؛ همان گونه که ماه شب چهارده و خورشید هنگام ظهر را می توان دید».(۱)

البانی در فتاوای خود می گوید: «ما اهل سنّت بر این باوریم که از جمله نعمت های خداوند بر بندگانش آن است که در روز قیامت، برای بندگانش تجلّی می کند و او را خواهند دید؛ همان گونه که ماه را در شب چهارده می بینیم».(۲)

عبدالعزیز بن باز مفتی آل سعود در عصر خود می گوید: «کسی که منکر رؤیت

۱- ۷۵۶. حادی الارواح الی بلاد الأرواح، ص ۳۰۵.

۲- ۷۵۷. فتاوی الألبانی، ص ۱۴۲.

خداوند متعال در آخرت است، پشت سرش نمی توان نماز گزارد و او نزد اهل سنّت و جماعت، کافر است».(1)

همچنین البانی در تعلیقه خود بر کتاب العقیـده الطحاویه(2) از برخی از مشـبّهه نقل کرده و تأیید می کند: کسـی که معتقد به رؤیت خداوند باشد، ولی نه در جهت خاص، باید به عقل خود مراجعه کند؛ یعنی مشکلی در عقل خود دارد.

ادلّه امامیه و معتزله بر نفی رؤیت

ادلّه امامیه و معتزله بر نفی رؤیت

شیعه امامیه و معتزله که معتقد به نفی رؤیت به دیده ظاهری هستند، به چند دلیل عقلی و نقلی؛ چه قرآنی و چه حدیثی تمسک کرده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) دلیل عقلی

هر عاقلی می دانـد که دیدن با چشم امکان ندارد، مگر آن که شـی ء مرئی در جهت و مکان خاصـی مقابل بیننده قرار گیرد و حال آن که این مسأله در مورد خداوند متعال محال است.(3)

ب) دلیل نقلی قرآنی

1 - خداوند می فرماید: { لا تُدْرِکُهُ اْلأَبْصارُ وَهُوَ یُدْرِکُ اْلأَبْصارَ وَهُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ}؛(4) «او را هیچ چشمی درک نمی کند و حال آن که او بینندگان را مشاهده می کند و او نامرئی و به همه چیز آگاه است.»

قاضـی عبدالجبار معتزلی در شرح این آیه می گوید: «هنگامی که ادراک با بینایی همراه شود، به معنای دیدن است که در این آیه، خداوند آن را نسبت به خودش نفی کرده است».(5)

1- 758. فتاوی بن باز، رقم 2887.

2- 759. العقیده الطحاویه با تعلیق و شرح البانی، ص 27.

3- 760. کشف المراد، ص 296 و 297.

4- 761. سوره انعام، آیه 103.

5- 762. شرح الاصول الخمسه، ص 233.

۲ – خداونـد می فرماید: { ... وَلا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً}؛(۱) «هیـچ کس به او احاطه علمی ندارد.» پر واضح است که رؤیت نوعی احاطه علمی از بشر بر خداوند متعال است که خداوند متعال آن را از خودش نفی می کند.

۳ – خداوند می فرماید: { وَلَمّا جآءَ مُوسی لِمیقاتِنا وَکَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانی وَلکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکّاً وَخَرَّ مُوسی صَعِقاً فَلَمّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ ؛(۲) «و چون موسی در وقت معیّن به وعـده گـاه ما آمـد و پروردگارش با وی سخن گفت، موسی [به تقاضای قوم خود] عرض کرد: خدایا! خودت را بر من بنمایان که تو را ببینم؛ خداوند در پاسخ فرمود: مرا تا ابد نخواهی دید ولکن به کوه بنگر، اگر کـوه به جـای خـود برقرار توانـد مانـد تـو نیز مرا خـواهی دیـد. پس آن گـاه که نور خـدا بر کوه جلوه کرد، کوه را متلاشی ساخت و موسی بی هوش افتاد، سپس که به هوش آمد، عرض کرد: خدایا تو منزّه و برتری، به درگاهت توبه کردم و اوّل کسی باشم که ایمان آوردم.»

در این آیه از چند جهت می توان بر نفی رؤیت استفاده کرد:

الف) جواب خداوند به نفی مؤبّد: { لَنْ تَرانی .

ب) تعلیق امکان رؤیت بر امر محال: { وَلکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانی .

ج) تنزیه حضرت موسی علیه السلام از رؤیت بعد از به هوش آمدن: { قالَ سُبْحانَکَ .

د) توبه حضرت موسی علیه السلام از طلب رؤیت از جانب هفتاد نفر: { تُبْتُ إِلَیْکَ .

ج) دلیل نقلی روایی

۱ – مسلم از عایشه نقل کرده است: «هر کس گمان کند که محمّد پروردگارش را دیده، بر خداوند نسبت ناروا داده است».(۳)

۲ – نسایی از ابوذر نقل کرده است: «پیامبرصلی الله علیه وآله خداوند را با قلبش، نه با دیدگانش مشاهده نموده است».(۴)

۱- ۷۶۳. سوره طه، آیه ۱۰۹.

۲- ۷۶۴. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

۳- ۷۶۵. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴- ۷۶۶. تفسیر نسائی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ ارشاد الساری، ج ۵، ص ۲۷۶؛ المطالب العالیه، رازی، ج ۱، ص ۸۷.

۳ – طبری در تفسیرش از ابن عباس در تفسیر آیه: { سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ ... } نقل می کند که معنای آیه این گونه است: «من اولین کسی هستم که ایمان می آورم به این که هیچ کس از مخلوقات، او را نخواهد دید.» (۱)

۴ – ابن ماجه نیز روایتی را از پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد سؤال از میّت نقل می کند، که در آن آمده است: میّت به جهت این پاسخ که خداوند دیده نمی شود، پاداش نیکی به او داده می شود.(۲)

۵ – امام علی علیه السلام در توصیف خداوند متعال می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که ... دیدگان او را نبینند و پوشش ها او را مستور نسازند».(۳)

۶ – اسماعیل بن فضل می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا خداوند در روز رستاخیز دیده می شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: «منزّه است خداوند، و بسیار دور است از این امر، ای پسر فضل! دیدگان تنها اشیایی را می بینند که رنگ و کیفیت داشته باشند؛ در حالی که خداوند خالق رنگ ها و کیفیّت است».(۴)

۷ – ذعلب یمانی از امام علی علیه السلام سؤال کرد: ای علی علیه السلام! آیا پروردگارت را دیده ای؟ حضرت فرمود: آیا چیزی را که نمی بینم عبادت کنم؟ ذعلب پرسید: چگونه او را دیده ای؟ حضرت فرمود: دیدگان به مشاهده عیان او را نبینند، بلکه قلب ها به حقیقتِ ایمان او را ادراک کنند ... ».(۵)

۸ – امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی پیامبرصلی الله علیه وآله بر شخصی گذر نمود که دیدگانش را بر آسمان دوخته و دعا می کند، فرمود: چشمانت را ببند؛ زیرا او را نخواهی دید».(۶)

تصریح ائمه اهل بیت علیهم السلام به امکان رؤیت قلبی

از مجموعه کلمات ائمه اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که آنچه محال است، رؤیت به دیده است، ولی رؤیت به قلب – که از آن به شهود باطن تعبیر می شود – برای مؤمنین امکان دارد.

۱– ۷۶۷. جامع البیان، ج ۹، ص ۳۸.

۲– ۷۶۸. ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۲۶.

۳– ۷۶۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۴– ۷۷۰. بحارالأنوار، ج ۴، ص ۳۱.

۵– ۷۷۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

۶– ۷۷۲. توحید صدوق، ص ۱۰۷.

۱ – محمّد بن فضیل می گوید: از امام رضاعلیه السلام سؤال نمودم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله پروردگارش را دیده است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «به قلبش دیده است؛ آیا نشنیده ای قول خداوند عزّوجلّ را که فرمود: { ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأى ؛ «او را به چشم سر ندید ولکن او را با قلب خود مشاهده نمود.» (۱)

۲ – امام صادق علیه السلام در جواب شخصی که از امکان رؤیت خداوند در روز قیامت پرسیده بود، فرمود: «هرگز رؤیت با قلب، همانند رؤیت چشم نخواهد بود؛ منزّه است خداوند از آنچه تشبیه کنندگان و ملحدان او را توصیف می کنند».(۲)

۳ – مردی از خوارج بر امام باقرعلیه السلام وارد شد و عرض کرد: ای اباجعفر! چه چیزی را عبادت می کنی؟ حضرت علیه السلام فرمود: خدا را. آن مرد باز سؤال کرد: آیا او را دیده ای؟ حضرت فرمود: «چشم ها با مشاهده بینایی او را نخواهند دید، ولی قلب ها با حقیقت ایمان او را خواهند یافت ... ».(۳)

۴ – یعقوب بن اسحاق می گوید: به ابا محمّدعلیه السلام نامه ای نوشته از او سؤال نمودم: بنده چگونه پروردگار خود را عبادت می کند؛ در حالی که او را نمی بیند؟ حضرت علیه السلام در پاسخ نوشت: «ای ابا یوسف! آقا و مولا و نعمت دهنده بر من و پدرانم بزرگ تر است از آن که به چشم دیده شود». سؤال کردم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله پروردگارش را دیده است؟ حضرت در پاسخ نوشت: «خداوند تبارک و تعالی از نور عظمتش آنچه دوست داشت به رسولش از راه قلب نشان داد.(۴)

۵ – اسماعیل بن فضل می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که آیا خداوند در روز قیامت دیده می شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: «منزّه است خداوند، و بسیار از این معنا بالاتر است. ای فرزند فضل! دیدگان تنها چیزهایی را درک می کنند که رنگ و کیفیت داشته باشند؛ در حالی که خداوند خالق رنگ ها و کیفیت است».(۵)

۱– ۷۷۳. توحید صدوق، ص ۱۰۷، حدیث ۱۵.

۲– ۷۷۴. همان، حدیث ۱۷.

۳– ۷۷۵. توحید صدوق، باب ما جآء فی الرؤیه، ح ۵.

۴– ۷۷۶. کافی، ج ۱، ص ۹۵، باب فی ابطال الرؤیه.

۵– ۷۷۷. بحارالأنوار، ج ۴، ص ۳۱.

علاّمه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «خداوند متعال در کلام خود گونه ای از رؤیت و مشاهده را ثابت می کند که غیر از رؤیت بصری حسّی است، و آن، نوعی شعور باطنی در انسان است که بدون به کار بردن ابزار حسّی یا فکری می توان به آن دسترسی پیدا کرد و در پرتو آن، نوعی معرفت به خداوند پیدا می شود که با معرفت فکری فرق دارد؛ این معرفت همان وجدان و شهود باطنی است که هیچ نوع حجابی با آن نمی باشد، و هرگز انسان را از او غافل نکرده و به دیگری مشغول نمی سازد. و همین معنا مراد از لقای الهی است که در روز قیامت برای صالحین از بندگان فراهم خواهد شد ... ».(۱)

اعتراف برخی از علمای عامه

برخی از علمای عامه؛ همانند شیعه امامیه قائل به عدم امکان رؤیت حضرت حق سبحانه و تعالی به دیده چشم شده اند. اینک به عبارات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ثعالبی در تفسیر آیه شریفه { وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى * عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی }می گوید: «از عایشه و جمهور اهل سنّت نقل شده که ضمیر در «رآه» به جبرئیل بازمی گردد نه پیامبر».(۲) نتیجه این که پیامبرصلی الله علیه وآله خدا را ندیده است.

۲ - شاطبی می گوید: «صحابه منکر رؤیت خداوند متعال بوده اند».(۳)

۳ - ذهبی در شرح حال ابوعبداللّه بخاری می گوید: «او عالم اهل بخارا و شیخ آنان، فقیهی باورع و زاهد بود. و هر کسی را که قائل به خلق قرآن و احادیث رؤیت و نزول خدا از آسمان بود، تکفیر می نمود».(۴)

بررسی ادله قائلین به رؤیت

بررسی ادله قائلین به رؤیت

کسانی که معتقد به رویت خداوند به دیدگان هستند، به ادله ای چند از آیات و روایات تمسک کرده اند:

۱- ۷۷۸. المیزان، ج ۸، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۲- ۷۷۹. الجواهر الحسان، ج ۳، ص ۲۵۳.

۳- ۷۸۰. الاعتصام، ج ۲، ص ۱۷۶.

۴- ۷۸۱. تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۱۵۳.

دلیل اول

خداوند متعال می فرماید: { وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ * إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ * وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ * تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ }؛(۱) «آن روز رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است و[به چشم قلب] جمال حق را مشاهده می کنند. و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است که می دانند حادثه ناگواری در پیش است که پشت آن ها را می شکند.»

گفته شده که این آیه دلالت بر رؤیت خداوند در روز قیامت از ناحیه عدّه ای دارد.

پاسخ

شکّی نیست که نظر در لغت به معنای رؤیت و دیدن است، ولی جمله { إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ } در مقابل { تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ } آمده است، و لذا به قرینه مقابله در معنای لغوی آن به کار نمی رود، بلکه معنای کنایی آن اراده می شود، که همان انتظار رحمت است؛ زیرا جمله مقابل به این معنا است: «می دانند که حادثه ناگواری در پیش است ... ». در این مورد انتظار حادثه ناگوار است و در مورد «نظر» نیز انتظار رحمت است.

قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید: «از جماعتی از مفسّرین رسیده که این آیه حمل بر انتظار می شود، همان گونه که در احادیث نیز وارد شده است. ابوحاتم رازی به سند خود از مجاهد در تفسیر آیه شریفه: { وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ * إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ }، نقل می کند که فرمود: «یعنی دیدگان با بشاشت و خوشرویی منتظر ثوابند». و همین تفسیر از ابن عباس نیز نقل شده است ... آن گاه قاضی عبدالجبار می گوید: با این روایات صحّت گفتار ما ثابت می شود که مراد به نظر در آیه «انتظار» است».(۲)

دلیل دوم

آیات فراوانی دلالت دارد بر این که مؤمنین به لقای پروردگار نایل می شوند، و معلوم است که ملاقات مستلزم رؤیت است. خداوند متعال می فرماید: { فَمَنْ كانَ

۱- ۷۸۲. سوره قیامت، آیات ۲۲ - ۲۵.

۲- ۷۸۳. المغنی، قاضی عبدالجبار معتزلی، ج ۴، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَلا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً}؛(۱) «هر کس به لقای [رحمت]او امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا احدی را با او شریک نگرداند.»

گفته شده که مقصود از ملاقات در آیه دیدن به چشم است.

پاسخ

خداوند متعال در رابطه با منافقین نیز از کلمه «لقاء اللّه» استفاده کرده است آنجا که می فرماید: {فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ(۲)} «در نتیجه این تکذیب، خدا هم دل آن ها را ظلمتکده نفاق گردانید تا روزی که به کیفر بخل و اعمال زشتشان برسند.» و می دانیم که هرگز منافقین خداوند را نخواهند دید. پس در این آیه لقا به معنای لقای مرگ و حساب و انواع عذاب آمده است. قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید: «هرگز لقا به معنای رؤیت نیست، و لذا یکی از آن دو به جای دیگر استعمال نمی شود. شخص کور صحیح است که بگوید: به ملاقات فلان شخص رفتم، ولی صحیح نیست که بگوید: فلان شخص را دیدم ... پس لقا در آیه را باید حمل بر معنایی کرد که با حکم عقل سازگاری داشته باشد ... ».(۳)

دلیل سوم

خداوند متعال می فرماید: {كَلّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ؛(۴) «چنین نیست، اینان [کفار] از معرفت پروردگارشان محجوب و محرومند.»فخر رازی می گوید: «اصحاب ما به این آیه تمسک کرده اند بر این که مؤمنین خداوند سبحان را خواهند دید، و الاّ تخصیص آیه به کفار بی فایده است».(۵)

پاسخ

استدلال به آیه مبتنی بر آن است که معنای آیه این باشد که: کفار از دیدن خدا محرومند؛

۱- ۷۸۴. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲- ۷۸۵. سوره توبه، آیه ۷۷.

۳- ۷۸۶. شرح الاصول الخمسه، قاضی عبدالجبار، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۴- ۷۸۷. سوره مطففین، آیه ۱۵.

۵- ۷۸۸. تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.

در حالی که در آیه لفظ «رؤیت» به کار نرفته است؛ لذا ظاهر معنا این است که کفار از رحمت خدا محرومند.

دلیل چهارم

گروه مشبّهه در جواز رؤیت، به برخی از احادیث نیز تمسک کرده اند؛ از قبیل قول پیامبرصلی الله علیه وآله که بنابر نقل بخاری فرمود: « ... همانا شما خدا را در روز قیامت خواهید دید ... ».(۱)

و نیز از جریر نقل می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله؛ در حالی که به ماه نظاره می کرد، فرمود: «شما پروردگارتان را خواهید دید، همان گونه که این ماه را می بینید ... ».(۲)

پاسخ

اوّلاً: این ها خبر واحدند و مفید علم نیستند و لذا در اعتقادات ارزشی ندارند.

ثانیاً: این گونه احادیث، مخالف با آیات قرآن و عقل است، و لذا اعتباری ندارد.

ثالثاً: حدیث دوم به جهت وجود قیس بن ابی حازم، سندش ضعیف است؛ زیرا عبداللَّه بن یحیی بن سعید می گوید: او احادیث منکر را نقل می کند و یعقوب دوسی می گوید: «اصحاب ما در حق او سخن ها گفته اند و عدّه ای او را مورد حمله قرار داده اند ... ».(۳)

۱- ۷۸۹. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۱۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۳، باب معرفه طریق الرؤیه.

۲- ۷۹۰. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۱، باب ۲۶و۳۵؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۳۶.

۳- ۷۹۱. میزان الاعتدال، رقم ۶۹۰۸.

تجسیم

تجسیم

از جمله مسائل مورد اختلاف متکلمان، مسأله تجسیم و جسمانیت خداوند است که اعتقاد به آن را به اهل حدیث و حشویه و وهابیان نسبت داده اند.

ابن تیمیه در کتاب الفتاوی می گوید: «آنچه که در قرآن و سنّت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می باشد. حال اگر از این امر لازم آید که خداوند متصف به جسم بودن شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است».(۱)

شیخ محمّد ابوزهره در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می نویسد: «سلفیّه هر صفت و شأنی را که در قرآن یا روایات برای خداوند ذکر شده، حمل بر حقیقت کرده و بر خداوند ثابت می کنند ...؛ در حالی که علما به اثبات رسانده اند که این عمل منجرّ به تشبیه و جسمیّت خداوند متعال خواهد شد ... ».(۲)

ابن الوردی می گوید: «ابن تیمیه به جهت قول به تجسیم زندانی شد».(۳)

ناصرالدین البانی در فتاوای خود می گوید: «معتزله و دیگران منکر نعمت رؤیت خدایند، و هر کسی که معتقد به آن باشد گمراه دانسته و او را به تشبیه و تجسیم نسبت می دهند ... ولی ما اهل سنّت ایمان داریم که از منّت های خداوند بر بندگانش آن است که در روز قیامت بر آنان تجلّی کرده و او را مانند ماه شب چهارده می بینند».

عبداللّه بن احمد بن حنبل به سندش از عمر بن خطّاب نقل می کند: «هر گاه خداوند بر کرسی خود می نشیند، صدایی همانند صدای زین شتر هنگام سوار شدن شخص سنگین بر آن، شنیده می شود».(۴)

۱- ۷۹۲. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۲- ۷۹۳. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۲ - ۲۳۵.

۳- ۷۹۴. تتمه المختصر، ج ۲، ص ۳۶۳.

۴- ۷۹۵. کتاب السنه، ص ۷۹.

ولی رأی اکثر متکلّمان؛ از جمله شیعه امامیه، تنزیه خداوند متعال از جسمیّت است. فخر رازی در کتاب المطالب العالیه می نویسد: «در این باب اهل علم بر دو دسته اند: اکثر آنان معتقد به تنزیه خداوند از جسمیّتند، ولی مجسّمه قائل به جسمانیت خداوند می باشند».(۱)

امّا در میان شیعه امامیه اتفاق نظر بر نفی جسمیّت است که عبارات برخی از آنان را یادآور می شویم:

۱ - شیخ کلینی بابی در کتاب کافی با عنوان: «باب النهی عن الجسم و الصوره» ذکر کرده است.(۲)

۲ - شیخ صدوق در کتاب التوحید بابی به نام «باب انّه عزّوجلّ لیس بجسم و لا صوره» آورده است.(۳)

۳ - ابوالفتح کراجکی در کنز الفوائد بابی با عنوان «فصل من الاستدلال علی انّ اللّه تعالی لیس بجسم» دارد.(۴)

۴ - شیخ طوسی رحمهم الله در تفسیر التبیان(۵) ذبیحه کسانی که قائل به تجسیمند را حلال نمی داند. و نیز در کتاب المبسوط(۶) حکم به نجاست مجسّمه کرده و آن ها را در شمار کفّار می داند.

۵ - قاضی ابن برّاج در جواهر الفقه تصریح به تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن کرده است.(۷)

۶ - قطب راوندی در فقه القرآن تصریح به باطل بودن نماز در پوست ذبیحه کسی نموده که قائل به جسمیّت خداوند است. و نیز قائل به عدم جواز انتفاع از آن است.(۸) همو در جایی دیگر از کتابش می گوید: مذهب تجسیم از مذاهب فاسد است.(۹)

۱- ۷۹۶. المطالب العالیه، ج ۲، ص ۲۵.

۲- ۷۹۷. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۶.

۳- ۷۹۸. التوحید، ص ۹۷.

۴- ۷۹۹. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۷.

۵- ۸۰۰. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۶- ۸۰۱. المبسوط، ج ۱، ص ۱۴.

۷- ۸۰۲. جواهر الفقه، ص ۲۴۵.

۸- ۸۰۳. فقه القرآن، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۲، ص ۲۷۰.

۹- ۸۰۴. همان، ص ۱۲۳.

۷ – شیخ طبرسی در مجمع البیان(۱) معتقد به جایز نبودن خوردن ذبیحه کسی است که قائل به جسمیّت خداوند است.

و نیز از جمله کسانی که قائل به نجاست مجسّـمه بوده و آنان را در زمره کفار می دانند؛ علامه حلّی در منتهی المطلب،(۲) ابن فهد حلّی در الرسائل العشر،(۳) محقق کرکی در جامع المقاصد،(۴) علامه مجلسی در بحارالأنوار(۵) و ... می باشند.

قرآن و نفی جسمیّت از خداوند

با ملاحظه دقیق آیات قرآنی به این نکته پی می بریم که خداوند متعال از جسم و جسمانیت مبرّاست.

۱ – خداوند می فرماید: { یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَما یَخْرُجُ مِنْها وَما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَما یَعْرُجُ فِیها وَهُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَاللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ}؛(۶) «او هر چه در زمین فرو رود و هر چه بر آید و آنچه از آسمان نازل شود و آنچه بالا رود، همه را می داند و او با شماست هر کجا باشید و به هر چه کنید به خوبی آگاه است.»

آیه به طور صراحت دلالت بر سعه وجود خداوند سبحان دارد و این که او در هر مکانی با ما است، و کسی که چنین شأنی دارد، نمی تواند جسم یا حلول کننده در محلّی باشد.

۲ – و نیز می فرماید: { أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَما فِی الْأَرْضِ ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَلا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَلا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَلا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلیمٌ}؛(۷) «آیا ندیدی که آنچه در آسمان ها و زمین است، خدا بر آن آگاه است. هیچ رازی سه کس با هم نگویند، جز آن که خداوند چهارم آن هاست و نه پنج کس جز آن که خدا ششم آن هاست و نه

۱- ۸۰۵. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۱.

۲- ۸۰۶. منتهی المطلب، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳- ۸۰۷. الرسائل العشر، ص ۱۴۶.

۴- ۸۰۸. جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۴.

۵- ۸۰۹. بحارالأنوار، ج ۳، ص ۲۸۷.

۶- ۸۱۰. سوره حدید، آیه ۴.

۷- ۸۱۱. سوره مجادله، آیه ۷.

کمتر از آن و نه بیشتر، جز آن که خدا با آن هاست هر کجا باشند، پس روز قیامت همه را به نتیجه اعمالشان آگاه خواهد ساخت که خدا به کلیه امور عالم داناست.»

این آیه نیز به طور وضوح دلالت بر سعه وجود خداوند متعال دارد، و این که در همه جا موجود و با همه کس همراه است. و این گونه خدایی نمی تواند جسم باشد؛ زیرا جسم احتیاج به مکان دارد و با وجودش در مکانی، مکان دیگر از او خالی است.

۳ - همچنین می فرماید: { وَلِلَّهِ ِالْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ واسِعٌ عَلِيمٌ ؛(۱) «مشرق و مغرب هر دو ملک خداست، پس به هر طرف که روی کنید به سوی خدا روی آورده اید. خدا به همه جا محیط و بر همه چیز داناست.»

این آیه نیز همانند آیه پیشین، دلالت بر نفیِ جسمیّت خداوند دارد.

۴ - و نیز می فرماید: { لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ}؛(۲) «هیچ موجودی همانند او نیست و او شنوای بیناست.»

پر واضح است که اگر خداوند جسم بود، باید همانند سایر اجسام و شبیه آن ها می بود.

۵ - و نیز می فرماید: { وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَراءُ}؛(۳) «و خداوند از خلق بی نیاز است و شما فقیر و نیازمندید.»

می دانیم که اگر خداوند جسم بود، مرکب از اجزا می بود، و هر مرکبی محتاج به اجزای خود است. و این با غنای خداوند سازگاری ندارد.

۶ - همچنین می فرماید: { هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْآخِرُ وَالظّاهِرُ وَالْباطِنُ ؛(۴) «اوّل و آخر هستی و پیدا و نهان وجود همه اوست.»

در این آیه خداوند متعال خود را ظاهر و باطن معرفی کرده، و اگر جسم می بود باید ظاهر آن غیر باطنش (عمقش) باشد، و در نتیجه لازم می آید که او ظاهر و باطن نباشد.

۱- ۸۱۲. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۲- ۸۱۳. سوره شوری، آیه ۱۱.

۳- ۸۱۴. سوره محمّد، آیه ۳۸.

۴- ۸۱۵. سوره حدید، آیه ۳.

۷ – و نیز می فرماید: {لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصارُ}؛(۱) «دیده ها او را درک نمی کنند.»

و اگر خداوند جسم بود چرا دیده ها او را ادراک نکنند؟!

مقابله اهل بیت علیهم السلام با قول به تشبیه

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «منزه است خداوندی که جز او کسی دیگر از کیفیتش اطلاعی ندارد، همانندی برای او نیست و او شنوای بیناست، محدود نشده، و محسوس نخواهد بود و مورد تجسّس واقع نخواهد گشت. دیدگان و حواس او را ادراک نکرده و چیزی او را احاطه نمی کند. جسم و صورت نیست ... ».(۲)

و نیز در حدیثی دیگر در توصیف خداوند می فرماید: «نه جسم است و نه صورت، بلکه او جسم کننده اجسام و صورت دهنده صور است. جزء جزء نشده و متناهی نیست. زیاده و نقصان در او راه ندارد. و اگر خداوند آن گونه باشد که می گویند، پس فرقی بین خالق و مخلوق نیست ... ».(۳)

از امام جواد و هادی علیهما السلام روایت شده که فرمودند: «هر کس قائل به جسمیّت خداوند شد به او زکات ندهید و به او اقتدا نکنید».(۴)

عوامل پیدایش نظریه تجسیم

۱ – میل عوام به تجسیم

زیرا بشر به جهت آن که به چشم خود عینک طبیعت و مادّیت را دارد، لذا می کوشد همه چیز را از دیدگاه مادّیت حل کند.

۲ – خوف از افتادن در تعطیل

لکن این قول افراطگری است که می توان با قول به تنزیه، جلوی آن را سد کرد.

۳ – تأثّر از فرهنگ یهود

زیرا در عهد قدیم از جسم بودن خداوند بسیار سخن رفته است؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که عدّه ای از مستبصرین اهل کتاب به

۱- ۸۱۶. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۲- ۸۱۷. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳- ۸۱۸. همان، ص ۱۰۶.

۴- ۸۱۹. توحید صدوق، ص ۱۰۱.

دستگاه خلافت نزدیک شده و از این طریق در جامعه اسلامی عقاید خود را منتشر کرده اند.

شهرستانی در کتاب الملل و النحل می نویسد: «بسیاری از یهود که مسلمان شده بودند، احادیث فراوانی را در خصوص تجسیم و تشبیه در عقاید اسلامی وارد کردند که تمام آن ها برگرفته از تورات بوده است».(۱)

تصریح علمای اهل سنّت به تجسیم ابن تیمیه

جماعتی از علمای اهل سنّت تصریح به تجسیم وهابیان و در رأس آن ها ابن تیمیه نموده اند، اینک به کلمات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - قاضی سبکی می گوید: «اهل توحید بر این که خداوند در جهت خاصی نیست، اتفاق کرده اند مگر برخی از افرادی که قول شاذ دارند؛ همانند ابن تیمیه».(۲)

۲ - شیخ محمّد ابوزهره می گوید: «سلفیّه معتقدند که هر چه در قرآن یا روایات در مورد اوصاف خداوند وارد شده؛ از قبیل محبّت، غضب، سخط، رضا، ندا، کلام، فرود آمدن در سایه ابرها، استقرار بر عرش، وجه، دست، همگی باید بر ظاهرش حمل شود، بدون هیچ گونه تأویل و تفسیری که مخالف با ظاهرش باشد ... رأی و نظر ابن تیمیه نیز همین است».(۳)

۳ - شیخ سلیم البشری رئیس جامعه الازهر در عصر خود می گوید: «از جمله کسانی که به او نسبت داده شده که قائل به جهت برای خداست. احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرّانی حنبلی دمشقی است ... ».(۴)

۴ - ابن حجر هیتمی مکّی شافعی می گوید: «ابن تیمیه نسبت به ساحت مقدس خداوند جسارت کرده و در حقّ او ادّعای جهت و جسمانیت کرده است».(۵)

۱- ۸۲۰. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- ۸۲۱. طبقات الشافعیه، ج ۹، ص ۴۳.

۳- ۸۲۲. تاریخ المذاهب الاسلامیّه، ج ۱،ص ۲۳۲-۲۳۵.

۴- ۸۲۳. فرقان القرآن، قضاعی، ص ۷۲.

۵- ۸۲۴. کشف الارتیاب، ص ۱۳۰، به نقل از الجوهر المنظم، ابن حجر.

۵ – ابو الفـدا، در تـاریخش می گویـد: «ابن تیمیه از دمشق به شام فرسـتاده شـد، و از آنجا که وی قائل به تجسـیم بود او را در زندانی حبس کردند».(۱)

ادوار قول به تجسیم

ادوار قول به تجسیم

با ملاحظه تاریخ قبل از اسـلام و بعد از آن پی می بریم که اعتقاد به تجسیم، ادواری را گذرانده تا به وضع امروز رسیده است، ولی آنچه جـای خوش وقتی دارد این است که جـامعه شـیعی از ابتـدا، بـا حراستی که امامـان شـیعه و اصـحاب آن ها و علمای شیعی در طول تاریخ از عقاید اصـیل اسـلامی داشـته نگذاشـته اند که عقیده تجسیم در بین عقاید اسلامی رسوخ کند، ولی مع الاـسف آنچه اکنون مشاهـده می کنیم این است که این عقیـده در بین سـلفیّه و وهابیـان عقیـده ای رایـج است، اما این که این عقیده از کجا وارد شده و چه دوران هایی را گذرانده است، مطلبی است که احتیاج به بررسـی دارد. اینک به این موضوع می پردازیم.

دور اول: عصر یهود

با مراجعه به تاریخ قبل از اسـلام پی می بریم که یهود، خدا را جسم دانسـته و آن را به شـکل انسان به حساب آورده اند و نیز معتقدند که خدا دارای همسر و فرزند است. لذا خداوند متعال در ردّ این تصور باطل می فرماید: { وَأَنَّهُ تَعالى جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَلا وَلَداً}؛(۲) «و این که بلنـد است مقـام باعظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسـر و فرزنـدی انتخاب نکرده است.»

و نیز می فرماید: { وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً}؛(۳) «و گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است.»

به همین جهت بود که از حضرت موسی علیه السلام خواستند تا خداوند را به طور آشکار به آن ها نشان دهد.

۱– ۸۲۵. تاریخ ابی الفداء، حوادث سنه ۷۰۵ ه.ق.

۲– ۸۲۶. سوره جن، آیه ۳.

۳– ۸۲۷. سوره مریم، آیه ۸۸.

این عقیده از یهود که توسط برخی از کسانی که به جهت کید بر اسلام مسلمان شدند؛ همچون کعب الاحبار و دیگران، داخل در اسلام شد، و به سرعت جای خود را در بین مسلمانان باز کرد.

۱ – ذهبی می گوید: «کعب الاحبار با اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله مجالست می کرد و از کتاب های بنی اسرائیل برای آنان سخن می گفت».(۱)

۲ – دکتر رضاء اللّٰه مبارکفوری در مقدمه تحقیق کتاب «العظمه» از شیخ اصبهانی می گوید: «اسرائیلیات در بین مسلمانان رسوخ کرد، و می توان مبدأ ورود آن را در بین علوم مسلمانان به عصر صحابه باز گرداند ... ».(۲)

۳ – ناصرالدین البانی نیز بر این مطلب تصریح کرده و در اثنای بررسی سند حدیث می گوید: «سند این حدیث ضعیف و متن آن منکر است، گویا از جعلیات یهود باشد».(۳)

۴ – ذهبی در کتاب «العلو» از عبداللّٰه بن سلام یهودی نقل کرده که گفت: «إذا کان یوم القیامه جی ء بنبیّکم حتی یجلس بین یدی اللّٰه علی کرسیه ... »؛(۴) «هر گاه روز قیامت فرا رسد، پیامبر شما آورده می شود تا این که نزد خداوند بر روی کرسی او می نشیند ... ».

۵ – عبداللّٰه بن احمد بن حنبل به سندش از وهب بن منبه درباره عظمت خداوند متعال چنین نقل کرده است: «إنّ السماوات والبحار لفی الهیکل وأنّ الهیکل لفی الکرسی، وإنّ قدمیه عزّ وجلّ لعلی الکرسی، وقد عاد الکرسی کالنعل فی قدمیه»؛(۵) «همانا آسمان ها و دریاها در هیکل است و هیکل در کرسی، و هر دو قدم خداوند عزّوجلّ بر روی کرسی است و کرسی همانند نعل در دو پا برمی گردد.»

۶ – حافظ ابن حجر می گوید: « ... وکعبداللّٰه بن عمرو بن العاص؛ فإنّه کان حصل له فی وقعه الیرموک کتب کثره من کتب أهل الکتاب، فکان یخبر فیها من الأمور المغیبه، حتی کان

۱- ۸۲۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- ۸۲۹. العظمه، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳- ۸۳۰. السنه، ابن ابی عاصم، ص ۲۴۹، ح ۵۶۸.

۴- ۸۳۱. العلو، ص ۴۴۶، رقم ۴۲۵.

۵- ۸۳۲. السنه، ج ۲، ص ۴۷۷.

بعض الصحابه ربما قال له: حدّثنا عن النبیّ صلی الله علیه وآله ولا تحدثنا عن الصحیفه»؛(۱) «و همانند عبداللَّه بن عمرو بن عاص؛ زیرا او در واقعه یرموک بر کتاب های بسیاری از کتب اهل کتاب - یهود و نصارا - دسترسی پیدا کرد، و به آنچه در آن کتب از اخبار غیبی بود حدیث می گفت، حتی برخی از صحابه به او می گفتند: برای ما از پیامبرصلی الله علیه وآله حدیث نقل کن نه از صحیفه.»

لذا ذهبی می گوید: «إنّه لایجوز تقلید جماعه من الصحابه فی بعض المسائل»؛(۲) «تقلید جماعتی از صحابه در برخی از مسائل جایز نیست.»

۷ - بسر بن سعید که از بزرگان تابعین و از رجال کتب ستّه و از شاگردان ابوهریره به شمار می آید، می گوید: «إتقوا اللَّه وتحفظوا من الحدیث، فواللَّه لقد رأینا نجالس أبی هریره فیحدّث عن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله، ویحدثنا عن کعب ثمّ یقوم، فاسمع بعض من کان معنا یجعل حدیث رسول اللَّه عن کعب ویجعل حدیث کعب عن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله»؛(۳) «از خدا بترسید و تحفّظ بر حدیث داشته باشید، به خدا سوگند! ما خود مشاهده می کردیم که با ابوهریره مجالست می نمودیم، او برای ما از رسول خداصلی الله علیه وآله و کعب الاحبار حدیث می گفت، آن گاه برمی خاست. من از برخی از افراد که با ما بودند می شنیدم که حدیثی را که از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده بود، به کعب الاحبار نسبت می داد و حدیثی را که از کعب الاحبار شنیده بود به رسول خداصلی الله علیه وآله منسوب می کرد.»

۸ - مالک بن انس از ابوهریره نقل کرده که گفت: «خرجت إلی الطور فلقیت کعب الاحبار، فجلست معه فحدثنی عن التوراه وحدّثته عن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله»؛(۴) «من به طرف کوه طور رفتم و در آنجا کعب الاحبار را ملاقات نمودم، با او نشستم، او از تورات برای من حدیث می گفت و من از رسول خداصلی الله علیه وآله برای او نقل حدیث می کردم.»

از این احادیث و کلمات استفاده می شود که اسرائیلیات در همان قرن اوّل وارد منابع اسلامی شد.

۱- ۸۳۳. النکت علی کتاب ابن صلاح، ابن حجر، ج ۲، ص ۵۳۲.

۲- ۸۳۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۰۵.

۳- ۸۳۵. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۷۵، کتاب التمییز.

۴- ۸۳۶. موطأ، مالک، حدیث ۲۲۲، کتاب النداء للصلاه.

دور دوم: از زمان صحابه تا احمد بن حنبل

دور دوم: از زمان صحابه تا احمد بن حنبل

بعد از گذشت عصر صحابه، دور جدیدی از مجسّـِمه و مشبّهه پدید آمد. در این دور گروهی از مسلمانان، افکار اسرائیلی؛ خصوصاً تجسیم را که در عصر صحابه رواج یافته بود، اخذ کرده و آن را به عنوان اصلی از اصول اعتقادی پذیرفته و به آن اعتقاد پیدا کردند. در این دوران راویان بسیاری پیدا شدند که این گونه احادیث را که صریح در تجسیم بود، بدون هیچ گونه تأمّل و درک و این که چه خطری در مجال عقاید پدید خواهد آورد، در بین مسلمانان منتشر ساختند، که از آن جمله می توان به این افراد اشاره کرد:

۱ – نعیم بن حماد (۲۲۸ ه.ق)

گرچه ذهبی او را در کتاب «العلو» (۱) به عنوان «من اوعیه العلم»؛ یعنی از کسانی که ظرفیت های علمی متعددی دارد، معرفی کرده است، ولی حقیقت امر آن است که او از وضّاعین به حساب می آید.

حافظ ابن عدی درباره او گفته: «او کسی بود که در تقویت سنّت، حدیث جعل می کرد».(۲)

حافظ سیوطی از او روایت نقل کرده که در آن آمده است: « ... هنگامی که خداوند اراده نزول به آسمان دنیا کرد، از عرش خود پایین خواهد آمد».(۳)

۲ – مقاتل بن سلیمان (۱۵۵ ه.ق)

او شیخ مجسّمه در عصر خود بود، و لذا به جهت شهرت او در قول به تجسیم، احتیاج به هیچ برهانی نیست.(۴)

۳ – وهب بن منبه (۱۱۴ ه.ق)

ذهبی در ترجمه او می گوید: «روایات سند دار او کم است و بیشتر علوم او در اسرائیلیات و صحیفه های اهل کتاب است».(۵)

۱– ۸۳۷. العلو، ص ۴۵۰.

۲– ۸۳۸. الکامل فی الضعفاء، ج ۷، ص ۲۴۸۲.

۳– ۸۳۹. ذیل الموضوعات، ص ۵.

۴– ۸۴۰. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۱.

۵– ۸۴۱. همان، ج ۴، ص ۵۴۵.

۴ – محمّد بن کرّام سجستانی (۲۵۵ ه.ق)

ذهبی در ترجمه او می گوید: «عابد متکلّم، شیخ کرامیه ... از بدعت های کرامیه قول آن ها در مورد خداوند است که او جسم است نه مانند اجسام ... ».(۱)

۵ – حماد بن سلمه (۱۶۷ ه.ق)

او کسی است که احادیث منکر بسیاری را در باب صفات خداوند؛ همانند تجسیم نقل کرده است؛ از جمله احادیث تجسیم حماد، روایتی است که احمد بن حنبل در «المسند» (۲) و ترمذی(۳) به توسط او از انس بن مالك نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله در تفسیر آیه { فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ فرمود: این چنین تجلّی کرد؛ یعنی آخر انگشت کوچک خود را بیرون آورد ...

۶ – نوح ابن ابی مریم (۱۷۳ ه.ق)

در شرح حال او گفته شده که تفسیر را از مقاتل بن سلیمان که مشهور به تجسیم بوده، اخذ کرده است.

حشویه وقول به تجسیم

حشویه به دو صورت خوانده می شود: یکی بر وزن دَهْرِیّه و دیگری بر وزن حَمَدیّه. و بر عدّه ای از اهل حدیث اطلاق شده که به تشبیه و تجسیم گرایش داشتند.

درباره وجه تسمیه آنان به این نام، چند قول است:

الف) چون معتقد به تجسیم بوده اند؛ زیرا جسم، محشوّ (توپر) است.

ب) منسوب به حشاء به معنای جانب و کنار یا حاشیه مجلس است، چون آنان در مجلس درس حسن بصری حاضر می شدند و سخنان نادرست می گفتند، وی دستور داد تا آنان را در کنار و حاشیه مجلس جای دهند.

میر سیّد شریف جرجانی می گوید: «وسمّیت الحشویه حشویه؛ لأنّهم یحشون الأحادیث التی لا أساس لها فی الأحادیث المرویّه عن رسول اللّه صلی الله علیه وآله. قال: وجمیع الحشویه

۱– ۸۴۲. میزان الاعتدال، ترجمه محمّد بن کرام.

۲– ۸۴۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۵.

۳– ۸۴۴. صحیح ترمذی، حدیث ۳۰۷۴.

يقولون بالجبر والتشبيه وتوصيفه تعالى بالنفس واليد والسمع»؛(۱) «حشويه را حشويه ناميدند؛ زيرا آنان از احاديثى استفاده مى كنند كه اصل و اساسى براى آن ها در احاديث روايت شده از رسول خداصلى الله عليه وآله نيست. او نيز مى گويد: تمام حشويه قائل به جبر و تشبيه و توصيف خداوند متعال به نفس و دست و گوش و چشمند.»

ج) آنان منسوب به حشوه، از قرّاء خراسانند.(۲)

صَفَدى در كتاب «الغيث المجسّم» گفته است: «در مذهب حنفيه، تفكّر معتزلى غلبه دارد. در مذهب شافعى، تفكر اشاعره و در مذهب مالكى، انديشه قدريه (جبريه) و در مذهب حنابله، روش حشويه غلبه دارد».(۳)

شهرستانى درباره حشويه مى گويد: «عدّه اى از حشويه اصحاب حديث، آشكارا قائل به تشبيه شده، براى خداوند اعضا و ابعاض، نزول و صعود، حركت و انتقال ثابت كرده اند. گذشته از اين، روايات بى اساس را به پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله نسبت داده اند، كه اكثر اين روايات از يهود اقتباس شده است. و درباره قرآن بر اين عقيده بودند كه حتى حروف و اصوات و كلمات آن نيز قديم و ازلى است».(۴)

ابن رشد اندلسى مى نويسد: «الحشويه فإنّهم قالوا: إنّ طريقه معرفه وجود اللّه تعالى هو السمع لا ـ العقل، أعنى أنّ الإيمان بوجوده الّذى كلّف الناس التصديق به يكفى فيه أن يتلقّى من صاحب الشرع ويؤمن به إيماناً كما تتلقّى منه أحوال المعاد وغير ذلك مما لا دخل للعقل فيه. وهذه الفرقه الضالّه، الظاهر من أمرها أنّها مقصّره عن مقصود الشارع فى الطريق الّتى نصبها للجميع مفيضه إلى معرفه اللّه تعالى ... وذلك يظهر من آيه من كتاب اللّه تعالى إنّه دعى الناس إلى التصديق بوجود البارى سبحانه بأدله عقليه منصوص عليها»؛(۵) «حشويه مى گويند: تنها راه معرفتِ وجودِ خداوند متعال سمع است نه عقل؛ يعنى تنها راه ايمان به وجود خدا كه مردم مكلّف به تصديق به آن مى باشند، آن ايمانى است كه تلقى از صاحب شرع شود؛

۱- ۸۴۵. التعريفات، جرجانى، ص ۳۴۱.

۲- ۸۴۶. النبراس، ص ۴۲.

۳- ۸۴۷. ضحى الاسلام، ج ۳، ص ۷۱.

۴- ۸۴۸. الملل و النحل،شهرستانى، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۵- ۸۴۹. الكشف عن مناهج الأدلّه، ابن رشد، ص ۱۳۴.

همـان گـونه که احـوال معـاد و دیگر امـوری که عقـل در آن هـا مـدخلیت نـدارد، از شـرع تلقی می گردد. و این فرقه گمراه، امرشـان ظـاهر است که در فهم مقصود شـارع راهی را که خداونـد برای تمام مردم نصب کرده و به معرفت خداونـد متعال می انجامـد قاصـرند ... و این مطلب از آیـات متعـددی از کتـاب خداونـد متعـال اسـتفاده می شود؛ زیرا آیـات، مردم را دعوت به تصدیق وجود باری تعالی به ادله عقلی کرده که بر آن ها نصّ شده است.»

اصول عقیده حشویه را می توان سه مطلب دانست:

۱ - تنها راه برای رسیدن به معرفت اعتقادی، نصّ شرعی است و عقل هرگز در آن راه ندارد.

۲ - در باب عقاید، اعتماد بر احادیث ضعیف و جعلی می کنند، بدون آن که آن ها را مورد بررسی قرار دهند.

۳ - مخالف تأویلند و لذا هر چه را در باب عقاید در احادیث آمده، حمل بر ظاهر آن می نمایند.(۱)

دور سوم از ادوار تجسیم

این دور از ادوار تشبیه و تجسیم، از زمان احمد بن حنبل و حنابله شروع شده و تا عصر ابن تیمیه ادامه پیدا می کند.

عبـداللَّه بن احمـد بن حنبـل کتـابی را در این باره به نام «السـنه» تألیف کرده است. و حنابله نیز کتابی را تحت عنوان «الردّ علی الجهمیّه» به پدرش نسبت داده اند. این دو کتاب پر از احادیث تشبیه و تجسیم است.

در طول این دوران، پیروان این خط کتاب های بسیاری را تألیف کرده و در آن احادیث تشبیه و تجسـیم را جمع نمودنـد، که برخی از آن ها عبارتند از:

۱ - «کتاب الاستقامه»، خشیش بن اصرم.

۲ - «السنه»، عبداللَّه بن احمد بن حنبل.

۳ - «السنه»، الخلّال.

۱- ۸۵۰. المدخل الی دراسه علم الکلام، حسن محمود شافعی، ص ۷۶.

۴ – «السنه»، ابی الشیخ.

۵ – «السنه»، عسال.

۶ – «السنه»، ابوبکر بن عاصم.

۷ – «السنه»، طبرانی.

۸ – «السنه و الجماعه»، حرب ابن اسماعیل سیرجانی.

۹ – «التوحید»، ابن خزیمه.

۱۰ – «التوحید»، ابن منده.

۱۱ – «الصفات»، حکم بن معبد خزاعی.

۱۲ – «النقض»، عثمان بن سعید دارمی.

۱۳ – «الشریعه»، آجرّی.

۱۴ – «الإبانه»، ابی نصر سجری.

۱۵ – «الابانه»، ابن بطّه.

۱۶ – «ابطال التأویلات»، ابی یعلی قاضی.

حنابله در اوائل قرن پنجم؛ یعنی در سال ۴۰۸ ه.ق توانستند خلیفه قادر باللّٰه عباسی را هم عقیده خود کنند، لذا از این راه مردم را هم عقیده خود کرده و هر کس از معتزله و حنفیه و دیگران که با آن مخالفت می کرد را تهدید می نمودند.

ذهبی می گوید: «علامه ابواحمد کَرَجی درباره عقیده خود کتابی را تألیف نمود. خلیفه قادر باللّٰه آن را کتابت کرده و مردم را بر آن جمع و بر تعلیم آن امر نمود. و این در اوائل صده پنجم و در آخر ایام امام ابی حامد اسفرایینی، شیخ شافعیه در بغداد است. او دستور داد تا هر کس که اعتقاد به آنچه در این کتاب است ندارد؛ چه معتزلی یا رافضی یا خارجی، باید توبه داده شود. از جمله عقاید در آن کتاب این بود: «کان ربّنا عزّ وجلّ وحده لا شیی ء معه ولا مکان یحویه، فخلق کلّ شیی ء بقدرته، شآء وأراد، لا استقرار راحه کما یستریح الخلق»؛(۱) «پروردگار عزّوجلّ ما تنها است و چیزی همراه او

۱- ۸۵۱. العلو، ذهبی، ص ۵۴۲.

نیست و مکانی او را احاطه نمی کند. پس هر چیز را به قدرت خود آفرید، و عرش را بدون آن که به آن احتیاج داشته باشد خلق کرد، پس بر روی آن به نحو استقرار قرار گرفت آن گونه که بخواهد و اراده کند، نه به نحو استقرار راحت، همان گونه که خلق استراحت پیدا می کند.»

ابن اثیر در حوادث سال ۴۰۸ ه.ق می گوید: «در این سال بود که قادر باللّه معتزله و شیعه و دیگران از صاحبان گفتار و مقالات مخالف را دستور به توبه داد و آنان را از مناظره در عقایدشان نهی نمود، و اگر کسی چنین می کرد عقوبت می نمود».(۱)

حافظ ابن جوزی در حوادث سال ۴۰۸ ه.ق می گوید: «در این سال بود که قادر، بدعت گذاران را دستور به توبه داد ... خبر داد ما را هبه اللّه بن حسن طبری که در سال ۴۰۸ ه.ق امیرالمؤمنین قادر باللّه، فقهای معتزله و حنفیه را دستور به توبه داد و آنان نیز اظهار رجوع کردند ... ».(۲)

از این نصوص تاریخی استفاده می شود که دست سیاست در کنار حنابله قرار گرفت و به کمک آنان آمد و لذا مخالفین خود را با انواع اذیت و آزارها از میدان بیرون کردند و از این طریق عقاید خود را گسترش داده و برای خود شوکتی یافتند. علمای حنابله از این فرصت به نفع خود سوء استفاده کرده و در مقابل مخالفان با مقابله عملی و فکری ایستادند. از جمله این افراد یحیی بن عمار (متوفی ۴۲۲ ه.ق) است که معروف به شیخ مجسّم ابی اسماعیل هروی است، که خودش می گوید: من ابن حبّان را از سجستان بیرون کردم؛ زیرا او منکر حدّ برای خداوند متعال بود.(۳)

بعد از او امامان حنبلی یکی پس از دیگری ظهور کرده و خطّ فکری خود را ادامه دادند که از جمله آنان، قاضی ابویعلی حنبلی (متوفی ۴۵۸ ه.ق) است. او با تألیف کتابی به نام «ابطال التأویل» احادیث تشبیه و تجسیم را دنبال کرده و بر نظریه تأویل در باب صفات، خطّ بطلان کشید.

۱- ۸۵۲. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۵.

۲- ۸۵۳. المنتظم، ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۱۲۵.

۳- ۸۵۴. لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۱۴، ترجمه ابن حبّان.

بعد از او نیز ابن قدامه مقدسی حنبلی (متوفی ۶۲۹ ه.ق) ادامه دهنده این راه شد. او با تألیف کتاب هایی درباره این عقیده به نام های: «ذمّ التأویل»، و «لمعه الاعتقاد»، و «العلو»، به عقیده تشبیه و تجسیم جان تازه ای بخشید. ذهبی مؤلفات ابن قدامه را در شرح حالش آورده است.(۱) این تألیفات اکنون چاپ شده و در دسترس قرار گرفته است.

ابو شامه مقدسی درباره او می نویسد: «لکن کلامه فی العقائد علی الطریقه المشهوره عن أهل مذهبه ... »؛(۲) «لکن کلام او در عقاید بر روش مشهور از اهل مذهبش است.»

شیخ محمّد ابوزهره می نویسد: «إنّ ابن تیمیه یقرّر أنّ مذهب السلف هو إثبات کلّ ما جآء فی القرآن من فوقیّه وتحتیّه واستوآء علی العرش ووجه وید ومحبّه وبغض، وما جآء فی السنه من ذلک ایضاً من غیر تأویل وبالظاهر الحرفی ... لقد سبقه بهذا الحنابله فی القرن الرابع الهجری کما بیّنا، وأدعوا أنّ ذلک مذهب السلف، وناقشهم العلمآء فی ذلک الوقت، وأثبتوا أنّ اعتقادهم هذا یؤدّی إلی التشبیه والجسمیّه لامحاله ... »؛(۳) «ابن تیمیه چنین تقریر می کرد که مذهب سلف اثبات هر چیزی است که در قرآن آمده است؛ از قبیل فوقیّت و تحتیّت و استواء بر عرش و وجه و دست و محبت و بغض، و نیز آنچه در سنّت از این قبیل آمده است، بدون آن که تأویل شود ... به این رأی، حنابله در قرن چهارم ه.ق سبقت گرفتند آن گونه که بیان شد و ادّعا کردند که این رأی مذهب سلف است. ولی در همان وقت علما با آنان مناقشه کرده و اثبات نمودند که اعتقادشان منجرّ به تشبیه و جسمیّت خواهد شد ... ».

دور چهارم از ادوار تجسیم

این دوران از زمان ابن تیمیه و شاگردان او شروع می شود و تا زمان محمّد بن عبدالوهاب ادامه می یابد.

ابن تیمیه اصول افکار حنابله و قائلین به تجسیم را از گذشتگان خود به ارث برد و برای آن، اساس و برنامه ای خاص قرار داده و آن ها را منظم کرد.

۱- ۸۵۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۱۶۸.

۲- ۸۵۶. ذیل الروضتین، ص ۱۳۹.

۳- ۸۵۷. ابن تیمیه، ابوزهره، ص ۳۲۲ - ۳۲۴.

وی در یکی از کتاب های خود به نام «نقض اساس التقدیس» می گوید: «وإذا کان کذلک فاسم المشبهه لیس له ذکر بذمّ فی الکتاب والسنه ولا کلام أحد من الصحابه والتابعین ... »؛(۱) «و هر گاه چنین باشد، پس برای معتقدان به تشبیه یادی به مذمّت در کتاب و سنّت و نه کلام هیچ یک از صحابه و تابعین نیامده است ... ».

او در جایی دیگر نیز می گوید: «ولیس فی کتاب اللَّه ولا سنّه رسوله ولا قول أحد من سلف الأمه وأئمّتها أنّه لیس بجسم، وأنّ صفاته لیس أجساماً وأعراضاً، فنفی المعانی الثابته بالشرع بنفی ألفاظ لم ینف معناها شرع ولا عقل، جهل و ضلال»؛(۲) «در کتاب خدا و سنّت رسولش و نیز در کلام احدی از سلف و امامان امت چنین نیامده که خداوند جسم نیست، و این که صفات او جسم و عرض نیستند. پس نفی معانی ثابت به شرع به نفی الفاظی که شرع و عقل معنای آن را نفی نکرده، نادانی و ضلالت است.»

دور پنجم از ادوار تجسیم

دور پنجم از ادوار قول به تشبیه، دوران محمّد بن عبدالوهاب نجدی و پیروان او است.

شیخ رضوان العدل شافعی مصری (۱۳۰۳ ه.ق) می گوید: «ثمّ ظهر بعد ابن تیمیه محمّد بن عبدالوهاب فی القرن الثانی عشر و تبع ابن تیمیه وزاد علیه سخافه وقبحاً، وهو رئیس الطائفه الوهابیّه قبّحهم اللَّه ... »؛(۳) «بعد از ابن تیمیه، محمّد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم ظهور کرد.او خطّ ابن تیمیه را دنبال کرد و بر آن حرف های سخیف و قبیح را اضافه نمود. او رئیس طایفه وهابیه است، خداوند آنان را قبیح گرداند ... ».

حسن بن علی سقّاف شافعی می گوید: «أمّا التجسیم والتشبیه فقد نشر الوهابیون وروّجوا کتباً کثیره فی موضوع الصفات ککتاب "السنه" لعبداللَّه بن احمد بن حنبل وکتاب "الردّ علی بشر المریسی" لعثمان الدارمی. وألّف علماؤهم فی ذلک کتباً کثیره نقلوا فیها هذه المباحث من کتب ابن تیمیه وابن القیم وأشباههم ... »؛(۴) «تجسیم و تشبیه را وهابیان منتشر

۱- ۸۵۸. نقض اساس التقدیس، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲- ۸۵۹. همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳- ۸۶۰. روضه المحتاجین لمعرفه قواعد الدین، ص ۳۸۴.

۴- ۸۶۱. السلفیه الوهابیه، حسن بن علی سقاف، ص ۴۳.

ساخته و کتاب های زیادی را در موضوع صفات ترویج ساختند؛ همانند کتاب " السنه " از عبداللَّه بن احمد بن حنبل، و کتاب " الردّ علی بشر المریسی" از عثمان دارمی. و علمای وهابیان در این باره کتاب های بسیاری تألیف نمودند و در آن ها این مباحث را از کتاب های ابن تیمیه و ابن قیم و دیگران نقل کردند ... ».

دور ششم از ادوار تجسیم

دور ششم از ادوار تجسیم و تشبیه، دوران سلفیه و وهابیان معاصر است. کسانی که در هیئت های بحث ها و فتاوی و دعوت و ارشاد ظهور و بروز داشته و دارند و نیز البانی و پیروان خطّ فکری او.

این افراد در عصر حاضر توانسته اند، دانشگاه های مختلف را تسخیر کرده و دسته های گوناگون از طلاب را با اصول افکار خود در آنجا تعلیم دهند.

تبرئه رجال شیعه از قول به تجسیم

از جمله اتهاماتی که به شیعه زده شده این است که آنان قائل به تجسیم اند؛ یعنی معتقدند به این که برای خداوند جسمی است دارای ابعاد و حدود ... و در این زمینه ادّعا می کنند، اوّل کسانی که قائل به جسمیّت خداوند در بین شیعیان بوده، هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمان قمّی و دیگران از بزرگان شیعه در قرن دوم می باشند.

دکتر قفاری می گوید: «اصل افکار تجسیم و مذهب آن از شیعه سرچشمه گرفته است. آن گاه می گوید: ابن تیمیه اوّل کسی است که این را به اثبات رسانده و گفته: اوّل کسی که در اسلام قائل به جسمانیّت خداوند شده، هشام بن حکم می باشد».(۱)

او هم چنین می گوید: «در نتیجه: تشبیه خداوند سبحان به مخلوقاتش در یهود سابقه داشته و از آنجا به تشیّع سرایت کرده است؛ زیرا تشیّع مأوی و ملجأً هر کسی است که قصد سوء نسبت به اسلام و مسلمین دارد».(۲)

جا دارد این تهمت را بررسی کرده و دامان شیعه را از آن پیراسته نماییم.

۱- ۸۶۲. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۲۹؛ منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۰.

۲- ۸۶۳. همان، ج ۱، ص ۵۳۰.

آرای علمای شیعه در مسأله تجسیم

از آنجا که اشکال کننده درصدد است تا قول به تجسیم را به علمای شیعه نسبت دهد؛ لذا جا دارد این موضوع را در لابه لای کلمات آن ها بررسی کنیم تا از صحت یا فساد آن آگاهی یابیم:

۱ - شیخ کلینی رحمه الله (۳۲۹ ه.ق)؛ در کتاب «کافی» بابی را منعقد کرده تحت عنوان «باب النهی عن الجسم و الصوره»، (۱) که به تبع روایات، این خود دلالت بر عدم اعتقاد او، به تجسیم دارد.

۲ - شیخ صدوق رحمه الله (۳۸۱ ه.ق)؛ در کتاب «توحید» بابی دارد به نام «باب انّ اللّه عزّوجلّ لیس بجسم و لاصوره». (۲)

۳ - شیخ مفیدرحمه الله (۴۱۳ ه.ق)؛ در کتاب «تصحیح الاعتقاد» می گوید: «و اما کلام در توحید و نفی تشبیه از خداوند و تنزیه و تقدیس برای او، چیزی است که به آن امر شده و مورد رغبت قرار گرفته است. و اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد». (۳)

می دانیم که تجسیم داخل در تشبیه است، لذا کلام شیخ مفید شامل تجسیم نیز می شود.

۴ - ابوالفتح کراجکی (۴۴۹ ه.ق)؛ در کتاب «کنز الفوائد» بابی دارد تحت عنوان «فصل من الاستدلال علی انّ اللّه تعالی لیس بجسم». (۴)

۵ - شیخ طوسی (۴۶۰ ه.ق)؛ در تفسیر «التبیان» از جمله کسانی که ذبیحه و کشتار شان را حرام می داند، کسانی را برمی شمارد که قائل به تجسیمند. (۵) همان گونه که حکم به نجاست مجسّمه کرده و آن ها را در زمره کفّار به شمار آورده است. (۶)

۶ - قاضی ابن برّاج (۴۸۱ ه.ق)؛ در «جواهر الفقه» تصریح به تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن کرده است. (۷)

۱- ۸۶۴. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۶.

۲- ۸۶۵. التوحید، ص ۹۷.

۳- ۸۶۶. تصحیح الاعتقاد، ص ۷۳.

۴- ۸۶۷. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۷.

۵- ۸۶۸. التبیان، ج ۳، ص ۴۲۹و۴۳۰.

۶- ۸۶۹. المبسوط، ج ۱، ص ۱۴.

۷- ۸۷۰. جواهر الفقه، ص ۲۴۵.

۷ – قطب راوندی (۵۷۳ ه.ق)؛ در کتاب «فقه القرآن» فتوا به عدم صحت نماز در پوست حیوانی داده که مجسِّم آن را ذبح کرده و انتفاع به آن را نیز جایز نمی داند.(۱) و در جای دیگر نیز می گوید: تجسیم از مذاهب فاسد است.(۲)

۸ – شیخ طبرسی (قرن ششم ه.ق)؛ در «تفسیر مجمع البیان» قائل به عدم جواز خوردن ذبیحه کسی شده که معتقد به تجسیم است.(۳)

۹ – علامه حلّی رحمه الله (۷۲۶ ه.ق)؛ در کتاب «منتهی المطلب» فتوا به نجاست نیم خورده مجسِّمه داده است و آن ها و مشبِّهه را در حکم نواصب و غلات دانسته و حکم به کفر همه آن ها داده است.(۴)

۱۰ – ابن فهد حلّی (۸۴۱ ه.ق)؛ در کتاب «الرسائل العشر» مجسّمه را از جمله کسانی به حساب آورده که داخل در عنوان کافر بوده و محکوم به نجاستند.(۵)

۱۱ – محقّق کرکی (۹۴۰ ه.ق)؛ در کتاب «جامع المقاصد» به نجاست مجسّمه فتوا داده است،(۶) و در کتاب «الرسائل» نیز به عدم جسمانیت خداوند اشاره کرده است.(۷)

۱۲ – ابن ابی جمهور احسائی (اوائل قرن دهم هجری قمری)؛ از جمله اصول شیعه را تنزیه خداوند تبارک و تعالی از تشبیه و دیگر نقائص برشمرده است.(۸)

۱۳ – علامه مجلسی (۱۱۱۰ ه.ق)؛ در کتاب «بحارالانوار» بابی را تحت عنوان «نفی الجسم و الصوره و التشبیه و الحلول و الاتحاد و انّه لا یدرک بالحواس و الاوهام والعقول و الافهام» منعقد نموده است. و بعد از آن بابی دیگر تحت عنوان «نفی الزمان و المکان و الحرکه و الانتقال عنه تعالی و تأویل الآیات و الاخبار فی ذلک» آورده است.(۹)

۱۴ – شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۲۸ ه.ق)؛ در کتاب «کشف الغطاء» بر نفی تجسیم و ترکیب از خداوند استدلال کرده است.(۱۰)

۱– ۸۷۱. فقه القرآن، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۲، ص ۲۷۰.

۲– ۸۷۲. همان، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳– ۸۷۳. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۱.

۴– ۸۷۴. منتهی المطلب، ج ۱، ص ۱۶۱.

۵– ۸۷۵. الرسائل العشر، ص ۱۴۶.

۶– ۸۷۶. جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۴.

۷– ۸۷۷. رسائل کرکی، ج ۱، ص ۶۰.

۸– ۸۷۸. مناظرات فی الامامه، ص ۳۴۷، به نقل از او.

۹- ۸۷۹. بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۷ و ۳۰۹.

۱۰- ۸۸۰. کشف الغطاء، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۲.

۱۵ – حاج ملا هادی سبزواری (۱۳۰۰ ه.ق)؛ در کتاب «شرح الاسماء الحسنی» تصریح دارد بر این که تنزیه خداوند از صفات مخلوقات و اجسام، انسان را بر اقامه برهان بر ضدّ برخی از عقاید باطل کمک خواهد کرد.(۱)

۱۶ – آیت اللَّه خویی (۱۴۱۳ ه.ق)؛ در کتاب «الطهاره» تصریح به بطلان عقیده تجسیم نموده است.(۲)

از این عبارات استفاده می شود که علمای شیعه، همگی بر تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن اتفاق دارند.

و نیز با مراجعه به روایات پی به وجود احادیث بسیاری خواهیم برد که دلالت بر عدم تجسیم دارد، و تنها علامه مجلسی در کتاب «بحارالانوار» ۴۷ حدیث در این باره آورده است، و این خود دلالت دارد بر این که عدم تجسیم نزد شیعه اصلی مسلّم است.

تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم

تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم

با مراجعه به کتاب های مخالفین مشاهده می کنیم که تنها دلیلی که آن ها به آن تمسک کرده و نسبت تجسیم را به هشام داده اند، جمله ای است که از او روایت شده که درباره خدا فرمود: «جسم لا ـ کالاجسام». اینک این نسبت را در دو مرحله مورد بررسی قرار می دهیم: یکی در اصل این نسبت که آیا صحیح است یا خیر، و دیگری آن که بر فرض صحت نسبت، آیا این جمله دلالت بر اعتقاد هشام به تجسیم دارد یا خیر؟

مرحله اول: بررسی اصل نسبت

شواهدی این احتمال را تقویت می کند که این نسبت به هشام چیزی جز افترا و تهمت نیست. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – هشام از جمله اصحاب امامان اهل بیت علیهم السلام به حساب می آمده که به عنوان

۱- ۸۸۱. شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲- ۸۸۲. التنقیح، ج ۲، ص ۷۷.

مدافع از حریم حقّ و حقیقت مطرح بوده اند. کسانی که در مقابل خطوط انحرافی ایستادگی کرده و درصدد ابطال شبهه های آنان برآمده اند. حال چگونه می توان او را متّهم به چنین عقیده ای کرد که از خارج اسلام وارد شده است؟

۲ - با مراجعه به کتب رجالی پی خواهیم برد که هشام و یونس با مشکلی از درون مذهب و آن هم از ناحیه برخی از اصحاب خود مواجه بودند؛ زیرا برخی نمی توانستند مقام و منزلت آن دو را مشاهده کنند و لذا به جهت حسدی که به او داشتند او را به قول به تجسیم متهم ساختند.

کشی در رجال خود از سلیمان بن جعفر نقل کرده که گفت: از امام رضاعلیه السلام درباره هشام بن حکم سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «او بنده ای نصیحت کننده بود که از ناحیه اصحاب خود به جهت حسدی که به او داشتند اذیت و آزار شد».(۱)

یونس بن عبدالرحمن و اصحاب او نیز از طرف جماعتی مورد سعایت قرار گرفته و به جهت جلالت قدر و قربش نزد امام، مورد سرزنش و تعقیب قرار گرفته بود. و لذا به احتمال قوی می توان روایاتی را که در مذمّت او رسیده یا دلالت بر انحراف او دارد، از جعل همین افراد دانست.

۳ - هشام بن حکم به اعتراف شیعه و سنّی، یکی از متکلمین امامیه و دریایی عمیق از معارف عقلی به حساب می آمد. شهرستانی می گوید: «هشام بن حکم کسی بود که در مباحث اصول، غور بسیار نموده بود و نمی توان مباحث و مناظرات او را با معتزله نادیده گرفت».(۲) ذهبی نیز او را متکلّمی زبردست دانسته است.(۳)

خصوصاً آن که بزرگان شیعه به تبع از اهل بیت علیهم السلام او را بسیار تمجید نموده اند. آیا با وجود این تعبیرات می توان چنین تهمتی را به هشام نسبت داد؟ آیا مقام و منزلت او شاهدی بر کذب این نسبت و افتراء به او نیست؟

۴ - از آنجا که بحث از خداوند و صفات ثبوتی و سلبی در آن عصر آسان نبوده

۱- ۸۸۳. رجال کشی، ص ۲۷۰.
۲- ۸۸۴. الملل و النحل در حاشیه الفِصَل، ج ۲، ص ۲۲ و ۲۳.
۳- ۸۸۵. سیره اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۴۳.

و تازه در حوزه های اسلامی مطرح شده و ذهن افراد به این مسائل نامأنوس بوده است، لذا طبیعی به نظر می رسد که گروهی کلام او را - بر فرض صحت انتساب - درست نفهمیده و لذا او را به تجسیم متهم کنند.

ممکن است که هشام گفته: «شی ء لا ـ کالاشیاء» ولی مستمع خیال کرده که گفته: «جسم لا کالاجسام» یا آن را نقل به معنا کرده و یا خیال کرده که لازمه کلام او این چنین است. و می دانیم که گاهی برداشت ها و تصوّرات غلط از سخنان کسی، سبب نسبت های ناروا به او می شود.

۵ - با مراجعه به کتب تراجم پی می بریم که هشام مورد مدح از ناحیه امامان علیهم السلام قرار گرفته است، مدحی که هرگز با وجود انحرافات عقایدی سازگاری ندارد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) در حدیثی امام صادق علیه السلام در شأن او فرمود: «او ناصر ما به دست و زبان و قلب است».(۱) و نیز در جایی دیگر فرمود: «مثل تو باید برای مردم عقاید بگوید».(۲)

ب) امام صادق علیه السلام هم چنین در حقّ او دعا کرده و فرمود: «ای هشام! خداوند به تو از توحید نفع رساند و تو را ثابت قدم گرداند».(۳)

ج) در قصّه ای بعد از آن که کافری به دست امام صادق علیه السلام ایمان آورد، حضرت او را به جهت تعلیم دین در جهت عقیده و شریعت به هشام بن حکم سپرد.(۴)

د) و نیز در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره هشام بن حکم رسیده که فرمود: «هشام بن حکم پیشگام حقّ ما، و دنبال کننده گفتار ما، تأیید کننده صدق ما، و دفع کننده باطل دشمنان ما است. هر کس که او و اثرش را دنبال کند ما را دنبال و پیروی کرده و هر کس که او را مخالفت کرده و هتک حرمت او کند با ما دشمنی کرده و هتک حرمت ما را کرده است».(۵)

۱- ۸۸۶. کافی، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲- ۸۸۷. اعلام الوری، ص ۲۸۱ - ۲۸۳.

۳- ۸۸۸. کافی، ج ۱، ص ۸۷؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۲۲۱.

۴- ۸۸۹. کافی، ج ۱، ص ۷۲ - ۷۴.

۵- ۸۹۰. معالم العلماء، ص ۱۲۸.

ه) امام کاظم علیه السلام در دعایی که بعد از بر آوردن حاجت هشام می کند، می فرماید: «خداوند ثواب تو را بهشت قرار دهد».(۱)

و) در حدیثی امام رضاعلیه السلام امر به دوستی با هشام نموده است.(۲)

ز) در حدیثی دیگر امام رضاعلیه السلام بر او ترحّم کرده و فرمود: «خداوند او را رحمت کند، او بنده نصیحت گری بوده که از ناحیه اصحابش به جهت حسد مورد اذیت و آزار واقع شد».(۳)

در مورد یونس بن عبدالرحمن نیز روایات فراوانی در مدح و ستایش او وارد شده است. بس است در این مورد خبر عبدالعزیز بن مهتدی که گفت: از امام رضاعلیه السلام سؤال کردم: من نمی توانم همیشه شما را زیارت کنم، از چه کسی معالم دینم را اخذ نمایم؟ حضرت فرمود: از یونس بن عبدالرحمن فرا گیر.(۴)

آیا می توان به چنین افرادی که این گونه مورد مدح اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته اند چنان نسبتی را داد؟

۶ - با مراجعه به روایات هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن که درباره توحید و صفات خداوند متعال رسیده پی می بریم که هرگز با عقیده به تجسیم سازگاری ندارد. اینک به برخی از این گونه روایات اشاره می کنیم:

الف) هشام در مناظره ای که بین او و یکی از کافران واقع شد، به کلام امام صادق علیه السلام استشهاد کرده و فرمود: « ... جز آن که خداوند جسم و صورت نیست ... به حواس پنج گانه درک نمی شود، اوهام او را درک نمی کند ... شنوا و بینا است. شنوا است بدون وسیله شنوایی و بینا است بدون وسیله بینایی ... ».(۵)

ب) در مورد یونس بن عبدالرحمن نیز در روایت آمده که او از امام کاظم علیه السلام درباره علّت عروج پیامبرصلی الله علیه وآله به آسمان سؤال کرد، با آن که خداوند توصیف به مکان

۱- ۸۹۱. رجال کشی، ص ۲۷۰.

۲- ۸۹۲. همان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۳- ۸۹۳. همان، ص ۲۷۰.

۴- ۸۹۴. رجال کشی، ص ۴۸۳.

۵- ۸۹۵. توحید، شیخ صدوق، ص ۲۴۳ - ۲۵۰.

نمی شود؟ حضرت فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی به مکان توصیف نشده و زمان بر او جاری نمی گردد ... ».(۱)

پس یونس نیز با سؤال از امام و اعتقاد به جواب امام، قائل به عدم تجسیم است. و لـذا با اعتقاد به جواب امام این روایت را از حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام نقل می کند.

مرحله دوم: بررسی کلام

مرحله دوم: بررسی کلام

در بحث گذشته با قراین بسیار به اثبات رساندیم که اصل انتساب این اتهام به هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن بی پایه و اساس بوده است. حال بر فرض ثبوت آن درصدد بررسی جمله ای هستیم که به جهت انتساب آن به هشام او را متهم به اعتقاد به تجسیم کرده اند، و آن این که او خداوند را این گونه توصیف کرده است: «جسم لا کالاجسام».

قبل از هر چیز توجّه به یک نکته ضروری می نماید، و آن این که برای فهم یک جمله یا یک کلمه رجوع به لغت کافی نیست، خصوصاً وقتی که این عبارت از یک متخصص صادر شده باشد، بلکه باید قصد متکلم را ملاحظه کرد. به عبارت دیگر اصطلاح خاص را مشاهده کرد؛ زیرا گاهی متکلّم از کلامش معنایی را اراده می کند که نمی توان با مراجعه به لغت آن را فهمید.

حال با ذکر این نکته به سراغ این مطلب می رویم که آیا هشام بن حکم از این جمله ای که به او نسبت داده اند، معنای خاص را اراده کرده و یا همان معنای لغوی را از کلمه «جسم» اراده نموده است؟

با مشاهده قراین خاص پی می بریم که هشام در گفتن جمله «جسم لا کالاجسام» معنا و مقصود خاصی را اراده کرده است که با تنزیه خداوند از جسمیت و لوازم آن نیز سازگاری دارد، و آن این که مقصود او از کلمه «جسم» موجود، شئ قائم به نفس و ثابت است.

ابوالحسن اشعری همین معنا را از هشام برای «جسم» نقل کرده است. او در کتاب

۱- ۸۹۶. توحید، شیخ صدوق، ص ۱۷۵.

«مقالات الاسلامیین» از هشام بن حکم نقل کرده که: معنای جسم این است که او موجود است. او دائماً می گفت: من در گفتارم از کلمه «جسم» اراده موجود، و شئ، و قائم بنفسه را کرده ام.(۱)

کشی نیز از هشام و یونس نقل کرده که این دو گمان کرده اند که اثبات شئ به این است که «جسم» گفته شود.(۲)

نتیجه این که رأی هشام و یونس در رابطه خداوند با دیگران از حیث معنا هیچ فرقی ندارد، جز در اختلاف تعبیر. لکن قراینی وجود دارد که می توان آن ها را شاهد بر همین معنا به حساب آورد.

۱ - قرینه لفظی

هشام گرچه خداوند را متصف به جسمانیت کرده، ولی به دنبال آن کلمه ای را به کار برده که می توان کلمه «جسم» را از معنای لغوی تغییر داده و به معنای دیگری رهنمون ساخت؛ زیرا در جمله خود فرموده: «جسم لا کالاجسام»؛ یعنی جسمی است نه مانند سایر اجسام. و این خود دلالت بر اراده معنای خاصی از کلمه «جسم» نزد هشام دارد.

۲ - قرینه خارجی

تعبیر «هو جسم لا کالاجسام» که به هشام بن حکم نسبت داده شده، با ملاحظه قرینه خارجی نیز پی خواهیم برد که بر مدّعای خصم؛ یعنی اعتقاد به تجسیم سازگاری ندارد؛ زیرا این جمله را بنابر نقل شهرستانی، در محاجّه با علّاف گفته است. هشام به علّاف می گوید: تو می گویی خداوند عالم است به علم، لازمه این حرف این است که خداوند علمش همانند بقیه مردم باشد پس چرا تو نمی گویی که خداوند جسم است نه مثل سایر اجسام؟(۳)

از این گونه تعبیر به خوبی استفاده می شود که هشام درصدد معارضه و مقابله با

۱- ۸۹۷. مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۴.

۲- ۸۹۸. رجال کشی، ص ۲۸۴، رقم ۵۰۳.

۳- ۸۹۹. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۲، ص ۲۳.

علاّف است، نه این که عقیده خود را بیان کند. این طور نیست که هر کس در مقام معارضه، چیزی می گوید آن را اعتقاد داشته باشد؛ زیرا ممکن است که قصد او امتحان علاّف باشد؛ همان گونه که شهرستانی نیز همین مطلب را فهمیده است.

و بر فرض که از این عبارت عقیده به تجسم استفاده شود، ممکن است که این حرف از او هنگامی صادر شده باشد که داخل در مذهب جهمیه بوده و قبل از آن بوده که به برکت آل محمّدعلیهم السلام هدایت یافته است؛ زیرا جهمیه قائل به تجسیمند، ولی بعد از دخول در مکتب اهل بیت علیهم السلام به پیروی از آنان با تجسیم مقابله کرده است.

۳ – اختلاف در معنای جسم

متکلمین از فریقین تصریح دارند بر این که کلمه «جسم» لفظ اصطلاحی بوده و در معنای آن اختلاف واقع شده است.

ابوالحسن اشعری از امامان اهل سنّت می گوید: «متکلمین در کلمه (جسم) تا دوازده قول اختلاف کرده اند».(۱)

ابن تیمیه می گوید: «حقیقت امر این است که در لفظ جسم نزاع های لفظی و معنوی وجود دارد».(۲)

در جایی دیگر می گوید: «لفظ " جسم و حیّز و جهت " الفاظی است که در آن ها ابهام و اجمال وجود دارد، و این ها الفاظی اصطلاحی هستند که گاهی معانی متنوّعی از آن ها اراده می شود».(۳)

و نیز می گوید: «از جمله آن افراد کسانی هستند که لفظ جسم را اطلاق و مقصود از آن را «قائم به نفس» یا «موجود» گرفته اند».(۴)

شیخ الاسلام ابو یحیی (۹۲۶ ه.ق) نیز کلمه «جسم» را قائم به ذات در عالم تفسیر نموده است.(۵)

۱- ۹۰۰. مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۱.

۲- ۹۰۱. منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳- ۹۰۲. کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی العقیده، ج ۵، ص ۲۹۸.

۴- ۹۰۳. الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۰.

۵- ۹۰۴. الحدود الانیقه و التعریفات الدقیقه، ص ۷۱.

۴ – «جسم لا کالاجسام» عبارتی شایع

با مراجعه به کتاب های اهل سنّت پی می بریم که جمله «جسم لا کالاجسام» که به هشام نسبت داده شده، عبارتی شایع در بین علمای اهل سنّت است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

ابن تیمیه می گوید: «بسیاری از اهل اسلام درباره خالق معتقدند: او جسمی است که شبیه سایر اجسام نیست. و حنابله و تابعین آن ها بر این اعتقادند».(۱)

ابن حزم می گوید: «کسی که می گوید: خداوند جسم است ولی نه مثل سایر اجسام در عقیده خطا نکرده است، ولی در اسم گذاری بر خدا به اشتباه رفته است؛ زیرا خداوند را به اسمی نامگذاری کرده که از او نرسیده است».(۲)

و نیز می گوید: «هر کس بگوید: پروردگار او جسم است، اگر جاهل یا تأویل کننده باشد معذور است و بر او چیزی نیست ...».(۳)

ابن تیمیه نیز می گوید: «این گونه الفاظ (مثل جسم ...) را کسی نمی تواند نفی یا اثبات کند تا آن که متکلّم آن را تفسیر نماید، اگر به باطل تفسیر نماید آن را ردّ کند و اگر به حقّ تفسیر کند آن را اثبات نماید».(۴)

در جایی دیگر می گوید: «آن کسانی که خداوند را از مشابهت با مخلوقین منزّه می کنند و او را «جسم» نامیده اند، نزاع آنان با کسانی که آن را از خدا نفی می کنند، لفظی است».(۵)

با جواب از این جمله ای که به هشام بن حکم نسبت داده شده، به این نتیجه می رسیم که تهمت تجسیم به معنای جسمیت لغوی هرگز بر هشام روا نیست. تنها عباراتی می ماند که در کتب رجال و تراجم در مذمّت او رسیده است که یا به جهت استناد به آن جمله معروف «جسم لا کالاجسام» است که آن را مورد بررسی قرار دادیم و یا به جهت خصومت و حسدی که با او داشته اند ذکر شده است.

۱- ۹۰۵. بیان تلبیس الجهمیه، ج ۱، ص ۲۵.

۲- ۹۰۶. الفِصَل، ج ۲، ص ۱۲۰.

۳- ۹۰۷. همان، ج ۳، ص ۲۴۹.

۴- ۹۰۸. کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی العقیده، ج ۵، ص ۲۹۹.

۵- ۹۰۹. الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۱.

بررسی روایات در مذمّت هشام

با مراجعه به کتاب های تراجم و رجال پی به روایاتی در مذمّت هشام خواهیم برد که به جهت نسبت تجسیم درباره او رسیده است، ولی می توان جواب های متعددی به آن ها داد:

۱ - اغلب این روایات از حیث سند ضعیفند.(۱)

۲ - این روایات علاوه بر این که تعدادشان کم است با روایات صحیحه و مستفیضه ای که در فضیلت و مقام و منزلت هشام از امامان رسیده است، معارضه دارند.

۳ - می توان آن روایات را حمل بر تجسیم لفظی و لغوی نمود، به این معنا که هشام؛ گرچه عقیده ای صحیح و سالم داشته ولی به جهت به کار بردن تعبیری که سبب شده دشمنان شیعه آن را مستمسک قرار داده و آن را بر ضدّ شیعه به کار برند، مورد انتقاد قرار گرفته است.

۴ - ممکن است بگوییم که امامان شیعه، اصل این فکر و عقیده را که به هشام نسبت داده شده مورد مذمّت و نقد قرار داده اند، گرچه انتساب آن را به هشام قبول نداشته اند. به این معنا بر فرض که هشام چنین حرفی را زده باشد، قطعاً باطل و مورد سرزنش است؛ زیرا به جهت اشاعه نظریه تجسیم، امام در جامعه احساس خطر کرده و درصدد آن است که به مردم بفهماند گرچه شما چنین چیزی را به هشام نسبت می دهید، هر کس که این حرف را بزند اشتباه کرده است. به همین جهت امام درصدد تأیید یا ردّ هشام نیست.

۱- ۹۱۰. ر.ك: معجم رجال الحدیث، آیت اللّه خویی رحمه الله، ج ۲، ص ۳۱۳ - ۳۱۵.

میزان در توحید و شرک

میزان در توحید و شرک

وهابیان با دیدگاه خاصی که در میزان شرک و توحید دارند، بسیاری از اعمال مسلمین؛ از قبیل تبرّک، استعانت از ارواح اولیای الهی و ... را شرک می دانند، و عاملان به آن را مشرک می خوانند، و به تبع آن، خون و اموالشان را حلال می شمرند. آنان تا آنجا پیش می روند که ذبیحه آنان را حرام می دانند. ولی در مقابل، مسلمانان عالم با مبانی خاصی که از راه عقل و قرآن و روایات معتبر کسب کرده اند این مصادیق و اعمال را نه تنها شرک ندانسته، بلکه مستحب و در راستای توحید می دانند. در اینجا به بررسی موضوع فوق می پردازیم:

فتاوای وهابیان در مصادیق شرک

۱ – شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی وهابیان در عصر خود می گوید: «دعا از مصادیق عبادت است، و هر کس در هر بقعه ای از بقعه های زمین بگوید: یا رسول اللّه، یا نبی اللّه، یا محمّد به فریاد من برس، مرا دریاب، مرا یاری کن، مرا شفا بده، امّت را یاری کن، بیماران را شفا بده، گمراهان را هدایت فرما، یا امثال این ها، با گفتن این جمله ها برای خدا شریک در عبادت قرار داده و در حقیقت پیامبرصلی الله علیه وآله را عبادت نموده است ... ».(۱)

۲ – همو در جای دیگر می گوید: «بی شک کسانی که به پیامبرصلی الله علیه وآله یا غیر او از اولیا و انبیا و ملائکه یا جن، پناه می برند، معتقدند که آنان دعایشان را شنیده و حاجات شان را

ص:۲۷۳

۱- ۹۱۱. مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.

بر آورده می کنند، این اعتقاد ها انواعی از «شرک اکبر» است؛ زیرا علم غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی داند. دلیل دیگر این که تصرفات و اعمال اموات در دنیا با مرگ منقطع شده است - خواه پیامبر باشند یا غیر پیامبر - و ملائکه و جن نیز از ما غایب و به شئون خود مشغولند».(۱)

۳ - همو می گوید: «آنچه در کنار قبور از انواع شرک انجام می گیرد، قابل توجّه است؛ از جمله صدا زدن صاحبان قبر، استغاثه به آنان، طلب شفای مریض، طلب نصرت بر اعدا و امثال این ها، همه از انواع شرک اکبر است که اهل جاهلیّت به آن عمل می کردند».(۲)

۴ - وی در جای دیگر می گوید: «ذبح برای غیر خدا منکری عظیم و شرک اکبر است؛ خواه برای پیامبر باشد یا ولیّ یا ستاره یا بت یا غیر این ها ... ».(۳)

۵ - همو می گوید: «در نماز اقتدا به مشرکان جایز نیست، که از جمله آنان کسانی اند که به غیر خدا استغاثه می کنند و از او مدد می خواهند؛ زیرا استغاثه به غیر خدا؛ از اموات و بت ها و جنّ و غیر این ها از انواع شرک به خداست ... ».(۴)

۶ - وی در جایی دیگر می گوید: «قسم به کعبه یا غیر کعبه از مخلوقات جایز نیست».(۵)

۷ - او می گوید: «صدا زدن مرده و استغاثه به او و طلب مدد از وی، همگی از مصادیق شرک اکبر است، آنان همانند عبادت کنندگان بت ها در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله از قبیل: لات، عزّی و مناتند ... ».(۶)

گویا وهابیان تنها خود را اهل توحید خالص می دانند و معتقدند: بقیه - که اکثریّت مسلمانان را تشکیل می دهند – مشرکانی اند که خون، ذرّیه و اموالشان احترام ندارد، و خانه هایشان نیز خانه جنگ و شرک است ...

۱- ۹۱۲. مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲.

۲- ۹۱۳. همان.

۳- ۹۱۴. همان، ص ۵۶۱.

۴- ۹۱۵. همان، ص ۵۸۶.

۵- ۹۱۶. مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۷۲۲.

۶- ۹۱۷. همان، ص ۷۴۶و۷۴۷.

عمر عبدالسلام نویسنده سنّی مذهب می گوید: «در سفری که در جوانی به مکه مکرّمه برای ادای فریضه حجّ به سال ۱۳۹۵ه.ق داشتم، در مدینه منوره کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با صحنه بسیار عجیبی روبه رو شدم. دیدم که وهابیان با انواع اهانت ها با مسلمین برخورد می کنند و مسلمانان را که میهمانان خدا و رسولند با انواع فحش و دشنام از کنار قبر رسول خداصلی الله علیه وآله دور می سازند. هر گاه زائر قصد اظهار محبّت به حضرت و نزدیک شدن به ضریح رسول خداصلی الله علیه وآله و بوسیدن آن را داشت، او را با جمله «ابتعدوا ایّها المشرکون» از ضریح دور می ساختند. از این کردار بسیار ناراحت شدم، و بعد از مراجعه به تاریخ دیدم که این اعمال نشأت گرفته از افکار بزرگان وهابیان از قبیل ابن تیمیه و دیگران است ... ».(۱)

وهابیان با این نوع برخورد چه هدفی را دنبال می کنند؟ با دقت در رفتار آنان پی می بریم که آنان در ظاهر یک اصل مهمّی را دنبال می کنند که همان گسترش توحید و مقابله با انواع شرک و بت پرستی است، ولی واقع امر و پشت قضیه حکایت از امر دیگری دارد. واقع امر آن است که آن ها خواسته یا ناخواسته هدفی را دنبال می کنند که استعمار، خواهان آن است که همان تفرقه بین مسلمین و ایجاد فتنه ها و جنگ ها بین آنان است تا در این میان، دشمن سوء استفاده کرده، به مطامع شوم خود برسد. گروهی از محققین در تاریخ وهابیت این هدف مخفی را به اثبات رسانده و تصریح نموده اند که اصل این مذهب و تأسیس آن در جزیره العرب به امر مستقیم وزارت مستعمرات انگلستان بوده است؛ زیرا بهترین مذهبی که می تواند مطامع پلید آنان را تأمین نماید، این مذهب با همین نوع افکار، آن هم در جزیره العرب است.(۲)

توحید، اساس دعوت انبیا

بی شک اساس دعوت انبیا، توحید و نفی شرک و بت پرستی بوده است. قرآن کریم به این هدف اساسی انبیا اشاره نموده، می فرماید: { وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ

۱- ۹۱۸. مخالفه الوهابیه للقرآن و السنّه، ص ۳ و ۴.

۲- ۹۱۹. ر.ک: أعمده الاستعمار، خیری حماد؛ تاریخ نجد، عبداللّه فیلبی؛ مذاکرات حاییم و ایزمن اوّلین رئیس وزراء اسرائیل؛ مذاکرات مستر همفر.

اعْبُدُوا اللَّهَ ؛(۱) «و هر آینه در هر امتی پیامبری فرستادیم تا آنان را به عبادت خدا دعوت نمایند.»

دعوت به توحید، اساس و هدف اساسی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بوده است. پیامبرصلی الله علیه وآله در حدیثی می فرماید: «أمرت أن أقاتل النّاس حتّی یشهدوا أن لا إله إلّا اللّه وأنّ محمّداً رسول اللّه ویقیموا الصّلاه ویؤتوا الزّکاه فإذا فعلوا ذلک عصموا منّی دمآءهم وأموالهم إلّا بحقّ الاسلام وحسابهم علی اللّه»؛(۲) «من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمّد دهند، نماز برپا دارند و زکات بپردازند و هر گاه چنین کنند خون و اموالشان محفوظ است جز به حقّ اسلام و حسابشان با خداوند است.»

مورد نزاع و بحث با وهابیان آن است که چه عملی شرک و چه عملی نشانه توحید است؟ ما در این بحث اثبات خواهیم کرد، مصادیقی که وهابیان شرک می دانند، نه تنها شرک نبوده بلکه در راستای توحید است.

مراحل توحید

مراحل توحید

توحید در لغت یعنی: چیزی را یکتا و منحصر به فرد دانستن. و هنگامی که بر خداوند اطلاق می گردد، به معنای اعتقاد به وحدانیت و یکی بودن اوست.

در کتاب های اعتقادی برای توحید مراحلی ذکر شده است:

۱ - توحید در الوهیت؛

۲ - توحید در خالقیت؛

۳ - توحید در ربوبیت؛

۴ - توحید در عبادت.

۱ - توحید در الوهیت

یعنی تنها موجود مستحقّ عبادت که دارای همه صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده، خداوند متعال است.

۱- ۹۲۰. سوره نحل، آیه ۳۶.

۲- ۹۲۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹.

خداوند متعال می فرماید: { وَإِلهُکَمْ إِلهٌ واحِدٌ}؛(۱) «و خدای شما خدای یکتاست.»

همچنین می فرماید: { قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ}؛(۲) «بگو او خدای یگانه است.»

و نیز می فرماید: { وَما کانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ ؛(۳) «و هرگز با او خدای دیگری نیست.»

در جای دیگر می فرماید: { وَلا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ}؛(۴) «هرگز با خداوند، خدای دیگری [شریک] قرار ندهید.»

۲ – توحید در خالقیت

یعنی تنها خالق مستقل در عالم یکی است و هر کس غیر از او، در خالقیّتش محتاج به اذن و مشیّت اوست و کسی بدون اراده او کاری انجام نمی دهد. ولی این اراده و مشیت الهی با اختیار بنده ناسازگاری ندارد؛ زیرا اراده الهی بر این تعلّق گرفته که بندگان با اراده و اختیار خود اعمالشان را انجام دهند.

خداوند متعال می فرماید: { قُلِ اللَّهُ خالِقُ کُلِ شَیْ ءٍ}؛(۵) «بگو خداوند خالق هرچیز است.»

همچنین در جایی دیگر می فرماید: { هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُ اللَّهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ و الْأَرْضِ ؛(۶) «آیا خالقی غیر خداوند وجود دارد که در آسمان و زمین به شما روزی دهد؟.»

۳ – توحید در ربوبیّت

یعنی تنها تربیت کننده و مدبّر شئون عالم و خلقت اشیاء و هدایت کننده آن ها به سوی اهداف شان به صورت مستقل، خداوند متعال است و هر کس دیگر که شأنی از شئون تدبیر را دارد، به اذن و اراده و مشیّت الهی است.

خداوند متعال می فرماید: { الْحَمْدُ للَّهِ ِ رَبِّ الْعالَمینَ ؛(۷) «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که تربیت کننده عالمیان است.»

در جایی دیگر می فرماید: { قُلْ أَغَیْرَ اللَّهِ أَبْغی رَبّاً وَهُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْ ءٍ}؛(۸) «بگو آیا غیر خدا را به عنوان پروردگار خود طلب نمایم؛ در حالی که او پروردگار و تربیت کننده هر چیزی است.»

این منافات ندارد که برخی افراد؛ امثال ملائکه تدبیر برخی از امور را از جانب

۱- ۹۲۲. سوره بقره، آیه ۱۶۳.

۲- ۹۲۳. سوره اخلاص، آیه ۱.

۳- ۹۲۴. سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

۴- ۹۲۵. سوره ذاریات، آیه ۵۱.

۵- ۹۲۶. سوره رعد، آیه ۱۶.

۶- ۹۲۷. سوره فاطر، آیه ۳.

۷- ۹۲۸. سوره فاتحه، آیه ۲.

۸- ۹۲۹. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

خداوند به دست گرفته باشند، همان گونه که خداوند درباره آنان می فرماید: { فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً}.

۴ – توحید در عبادت

یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداوند متعال است. خداوند متعال در آیات بسیاری به این نوع از توحید اشاره کرده است؛ از جمله:

الف) { وَقَضی رَبُّکَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا إِیّاهُ ؛(۱) «و حکم کرده پروردگار تو این که غیر او را عبادت نکنید.»

ب) { قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَبَیْنَکُمْ أَلّا نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ ؛(۲) «ای اهل کتاب! بیایید از آن کلمه حقّ که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی، برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم.»

ج) { وَلَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ ؛(۳) «و همانا ما در میان هر امّتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کنند که خدای یکتا را بپرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید.»

با توجّه به تأکیدهای قرآن بر توحید در عبادت بجاست که در ارکان این نوع توحید بحث کنیم؛ زیرا عمده اختلاف مسلمانان با وهابیان در این نوع از توحید است.

بررسی مفهوم عبادت

با مراجعه به کتاب های لغت پی می بریم که عبادت و عبودیت به معنای مطلق «خضوع» و «تذلّل» است.

ابن منظور افریقی می گوید: «اصل عبودیت، خضوع و ذلّت است».(۴)

۱– ۹۳۰. سوره اسراء، آیه ۲۳.

۲– ۹۳۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۳– ۹۳۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

۴– ۹۳۳. لسان العرب، ماده عبد.

فیروزآبادی می گوید: «عبادت یعنی: اطاعت».(۱)

راغب اصفهانی می گوید: «عبودیت یعنی: اظهار ذلّت».(۲)

می دانیم که معنای اصطلاحی عبادت که در قرآن به آن اشاره شده و آن مخصوص خداوند متعال است، به معنای لغوی آن - که مطلق خضوع باشد - نیست؛ وگرنه لازم می آید که هر کس کمترین تواضع و خضوعی را بر کسی داشته باشد عبادت حرام شمرده شود، بلکه عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقوّمات و اصولی دارد که با بودن آن ها عبادت تحقق می یابد.

مثلاً خداوند در قرآن کریم می فرماید: { فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرینَ ؛(۳) «در آینده خدا بر می انگیزاند قومی را که او آنان را دوست دارد و آن ها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران، سرفراز و مقتدرند.»

لذا این ذلت را کسی به معنای عبادت نگرفته است.

خداوند متعال از سجود ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام به امر خود خبر داده آنجا که می فرماید: { وَإِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبْلِیسَ أَبی وَاسْتَکْبَرَ وَکانَ مِنَ الْکافِرینَ ؛(۴) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد و تکبّر ورزید، و (به خاطر تکبّر و نافرمانی)از کافران شد.»

و اگر این عمل در حقیقت عبادت است پس چرا به آن امر شده است.

درباره سجده بر حضرت آدم علیه السلام از ناحیه ملائکه توجیهاتی ذکر شده است:

۱ - این که این سجده در حقیقت برای خداوند به جهت خلقت موجودی همچون حضرت آدم است؛ یعنی نهایت تعظیم و کرنش در برابر حضرت حق سبحانه و تعالی که چنین مخلوقی که عصاره خلقت است را خلق کرده است.

۱- ۹۳۴. قاموس المحیط، ماده عبد.

۲- ۹۳۵. مفردات راغب، ماده عبد.

۳- ۹۳۶. سوره مائده، آیه ۵۴.

۴- ۹۳۷. سوره بقره / آیه ۳۴.

۲ – ممکن است که این سجده گرچه برای حضرت آدم علیه السلام بوده ولی به معنای اصطلاحی آن که مختص به خداوند سبحان می باشد و آن نهایت خضوع با قراردادن پیشانی بر زمین با نیت الوهیت یا ربوبیت مسجودله است نیست، بلکه تنها به جهت تعظیم بر حضرت آدم و کوچکی در مقابل او بوده است و این عمل از آن جهت که با نیت شرک آلود همراه نبوده اشکالی نداشته است.

۳ – برخی می گویند: سجده بر حضرت آدم در حقیقت سجده به سوی او بوده است؛ یعنی ملائکه مأمور شدند که حضرت را قبله خویش قرار دهند و به طرف او سجده نمایند؛ چنان که ما به طرف قبله نماز میگزاریم، ملائکه نیز مأموریت یافتند تا حضرت آدم علیه السلام را قبله گاه خویش قرار دهند.

این توجیه از جهاتی دارای اشکال است:

اوّلاً: خلاف ظاهر آیه است که می فرماید: { اُسْجُدُوا لآدَمَ و نفرموده اسجدوا الی آدم؛ یعنی سجده کنید برای آدم، نه این که سجده کنید به سوی آدم.

ثانیاً: چون خداوند به ابلیس فرمود: چه چیز مانع سجده کردن تو گردید؟ ابلیس در پاسخ گفت: { أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ(۱)}؛ «من از آدم برتر م؛ زیرا مرا از آتش خلق کردی ولی او را از گل آفریدی.»

اگر سجده برای آدم به این باشد که او را قبله گاه خویش قرار دهد دیگر معنا نداشت تا او سجده نکند و دلیل بیاورد که من از او برتر م؛ چون لازمه قبله قرار دادن آدم در حال سجده برای خدا این نیست که حضرت از شیطان برتر است تا جای اعتراض باشد.

۴ – وهّابی ها در توجیه این آیه و وجه سجده ملائکه بر حضرت آدم می گویند: این عمل به امر خداوند بوده و هر کاری که به امر خداوند انجام گیرد اشکالی نداشته و حرام و شرک نیست. این توجیه نیز همانند توجیه سابق خالی از اشکال نیست؛ زیرا اگر سجده بر حضرت آدم علیه السلام عبادت و پرستش غیر خداوند باشد، لازمه اش این است

---

۱ – ۹۳۸. سوره اعراف، آیه ۱۲.

که غیر خداونـد را پرسـتش و عبادت کردن از آن جهت که خداوند فرموده اشـکالی نداشـته و شـرک نیست؛ در حالی که امر خـدا، شـرک را مبـدّل به عبادت نمی کنـد، و در اصول گفته شـده که هیچگاه حکم، موضوع خود را تغییر نمی دهـد. از باب نمونه: اهانت کردن و فحش دادن گرچه به امر شارع باشد، نمی توان آن را از موضوعش خارج کند، در حالی که ما معتقد به حسن و قبح عقلی هستیم.

وانگهی خداوند هرگز به فحشا امر نمی کند. و لذا در قرآن کریم می فرماید: { إِنَّ اللَّهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ ؛(1) «خداونـد هرگز به اعمـال زشت امر نمی کنـد،آیا آنچه را شـما از روی نادانی انجام می دهیـد به خـدا نسـبت می دهید.»

همچنین از سـجده نمودن فرزنـدان یعقوب به یوسف خبر داده و آن را مـذمّت نکرده است؛ آنجـا که می فرمایـد: { وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً}؛(2) «همه برای یوسف به سـجده افتادنـد.» حال اگر این نوع تعظیم ها عبادت محسوب می شود، چگونه خداونـد متعال به آن امر می کند؟

کـاشف الغطـاء در این بـاره می فرمایـد: «لاـریب أنّه لاـیراد بالعبـاده الّتی لاـتکون إلّـا للّه ومن أتی بها لغیر اللّه فقـد کفر، مطلق الخضوع والإنقیـاد، کمـا یظهر من کلاـم أهـل اللغه، وإلّـا لزم کفر العبیـد والأـجرآء وجمیع الخـدّام للاُمرآء، بل کفر الأنبیآء فی خضوعهم للآبآء»؛(3) «شـکی نیست در این که مقصود به عبادتی که نبایـد برای غیر خـدا انجام گیرد و هر کس برای غیر خدا انجام دهد کافر می شود، مطلق خضوع و انقیاد نیست چنان که از ظاهر کلام اهل لغت به دست می آید؛ زیرا اگر چنین معنایی صحیح باشد باید تمام بنده ها که در برابر مولایشان خضوع می کنند و اجیرانی که در کار اجیر می شوند و مجبورند تا اطاعت آنان کنند و همچنین تمام خدمه سلاطین بلکه تمام انبیا به جهت خضوع نسبت به پدرانشان، کافر شوند.»

۱- ۹۳۹. سوره اعراف، آیه ۲۸.

۲- ۹۴۰. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

۳- ۹۴۱. منهج الرشاد، ص ۲۴.

ارکان عبادت

ارکان عبادت

عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقوّمات و ارکان خاصی دارد که با بودن آن ها، عبادت اصطلاحی تحقّق یافته و بدون آن تنها مطلق خضوع محقق می شود:

۱ - انجام فعلی که گویای خضوع و تذلّل باشد.

۲ - عقیده و انگیزه خاصی که انسان را به عبادت و خضوع نسبت به شخص وا داشته است؛ از قبیل:

الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال درباره مشرکان می فرماید: { الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ؛(۱) «آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند، به زودی خواهند دانست که در چه جهل و اشتباهی بوده اند و با چه شقاوت و عذابی محشور می شوند.»

در جای دیگر می فرماید: { وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا}؛(۲) «و مشرکان خدای یگانه را ترک گفته و برای احترام و عزّت دنیوی، خدایان باطل را بر گرفتند.»

از این دو آیه و آیات دیگر استفاده می شود که رکن عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به الوهیت غیر خداوند است.

ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال می فرماید: { يا بَنِي إِسْرائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ؛(۳) «ای بنی اسرائیل! خدایی را که آفریننده من و شماست بپرستید.»

در جایی دیگر می فرماید: { إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ ؛(۴) «همانا پروردگار من و شما خداست، بپرستید او را که همین است راه راست.»

از این دسته آیات نیز استفاده می شود که یکی از مقوّمات عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به ربوبیّت استقلالی غیر خداوند است، نه مطلق خضوع.

۱- ۹۴۲. سوره حجر، آیه ۹۶.

۲- ۹۴۳. سوره مریم، آیه ۸۱.

۳- ۹۴۴. سوره مائده، آیه ۷۲.

۴– ۹۴۵. سوره آل عمران، آیه ۵۱.

اعمال به نیت است

نبایـد پنـداشت که تواضع و خضوع و درخواست از غیر خداونـد، شـرک آلود و حرام است؛ زیرا از مجموع دلایل اسـتفاده می شود که اعمال به نیّت است، باید دید نیت فرد، از عملش چه چیزی است.

تعمیر مساجـد با آن که - فی نفسه - عمل نیکی است، اما از آنجا که اگر مشـرکان انجام دهنـد به قصـد سوء است، لذا از این کار ممنوع شده اند؛ خداوند متعال می فرماید: { ما کانَ لِلْمُشْـرِکینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَساجِدَ اللَّهِ شاهِدینَ عَلی أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمـالُهُمْ وَفِی النّارِ هُمْ خالِـدُونَ * إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِـدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وأَقامَ الصَّلاهَ وَآتَی الزَّکاهَ وَلَمْ یَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسـی أُولئِکَ أَنْ یَکُونُوا مِنَ الْمُهْتَـدِینَ ؛(۱) «مشـرکان را نرسـد که مساجـد خـدا را تعمیر کنند، در صورتی که به کفر خـدا شـهادت می دهنـد. خدا اعمالشان را نابود گردانید و آنان در آتش دوزخ، جاوید در عذاب خواهند بود. به راستی تعمیر مساجـد خـدا به دست کسانی است که به خـدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز به پا دارنـد و زکات مال خود بدهند و از غیر خدا نترسند، آن ها امیدوار باشند که از هدایت یافتگانند.»

خداوند به خضوع در برابر پدر و مادر امر می کند؛ آنجا که می فرماید: { وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ}؛(۲) «و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران.»

اگر مطلق خضوع عبادت بود، خداوند چنین امری نمی نمود.

با این توضـیح به این نتیجه می رسیم که توسل و خضوع و استغاثه به غیر خداوند متعال با عدم اعتقاد به الوهیت یا ربوبیّت او و اعتقاد به این که هر چه برای اوست به عنایت و به اذن و اراده خداوند است، اشکالی ندارد و هیچ نوع ارتباطی با آیاتی که در مـذمّت مشـرکان وارده شـده نیز نـدارد؛ زیرا مورد اعـتراض آیـات جـایی است که دعـا و اسـتغاثه و اسـتعانت به نیت اسـتقلال باشد.(۳)

۱- ۹۴۶. سوره توبه، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲- ۹۴۷. سوره اسراء، آیه ۲۴.

۳- ۹۴۸. همان گونه که در کتاب «شیعه شناسی» به آن ها اشاره کردیم.

عقیده مشرکان

با بررسی آیات و روایات و تاریخ پی می بریم که خداوند مشرکان را به جهت اعتقاد به استقلال معبودان مذمّت کرده است.

خداوند متعال در مذمّت یهود می فرماید: { اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَما أُمِرُوا إِلّا لِیَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلّا هُوَ سُبْحانَهُ عَمّا یُشْرِکُونَ ؛(۱) «علما و راهبان خود را به مقام ربوبیت رساندند و خدا را نشناختند و نیز مسیح پسر مریم را به ربوبیت گرفتند، در صورتی که مأمور نبودند جز آن که خدای یکتا را پرستش کنند. او منزه و برتر از آن است که برایش شریک قرار می دهند.»

از این آیه به طور وضوح استفاده می شود که علت مذمّت آنان این بود که احبار و راهبان را به طور مستقل ربّ و مربّی خود می دانستند.

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا یَمْلِکُونَ لَکُمْ رِزْقاً}؛(۲) «آن هایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.»

یعنی عبادت و استعانت از غیر خدا به طور مستقل مذموم است.

در جای دیگر می فرماید: { قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا یَمْلِکُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَلا فِی الْأَرْضِ ؛(۳) «بگو آن هایی را که جز خدا، شما مؤثر میپنداشتید، هیچ یک به مقدار ذرّه ای هم در آسمان ها و زمین مالک نیستند.»

ابن هشام نقل می کند: اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد «عمرو بن لحی» بود. او در سفری که به «بلقاء» از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت ها را عبادت می کردند؛ از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این ها بت هایی اند که آنان را عبادت می کنیم و هر گاه از آن ها باران و نصرت می خواهیم به ما باران و نصرت می دهند. عمرو بن لحی به آنان گفت: از این بتان به ما نمی دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن ها را عبادت نماییم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و آن را بر سطح کعبه قرار داد، و مردم را به عبادت آن دعوت کرد.(۴)

۱- ۹۴۹. سوره توبه، آیه ۳۱.

۲- ۹۵۰. سوره عنکبوت، آیه ۱۷.

۳- ۹۵۱. سوره سبأ، آیه ۲۲.

۴- ۹۵۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

از این داستان استفاده می شود که مشرکان جهت اعتقاد خاصی که به بتان داشتند مذمّت می شدند و آن ها را به اعتقاد این که به طور مستقل باران می دهند و هنگام جنگ آنان را یاری می کنند، پرستش می کردند، و در حقیقت بر این اعتقاد مذمّت شدند. این کار آنان ارتباطی با کار مسلمانان ندارد؛ زیرا آنان با خضوع و تواضع و استمداد از پیامبر و اولیا بر این اعتقادند که همه امور به دست خداست، ولی از آن جهت که پیامبران و اولیا به خدا نزدیکند و خداوند به آنان قدرت داده و هر چه می کنند به اذن و اراده اوست، و خود خداوند نیز به واسطه قرار دادن آنان امر نموده، لذا به آنان توجّه نموده و حاجات شان را از آنان می خواهند، یا خدا را به آنان قسم می دهند تا حاجات شان را برآورد.

حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب «التندید لمن عدّد التوحید» می گوید: «عبادت در شرع، عبارت است از نهایت خضوع و تذلّل نسبت به کسی که خضوع شده، در حالی که معتقد به اوصاف ربوبیت در او باشد. و عبادت در لغت به معنای اطاعت و عبودیت به معنای خضوع و ذلت است. پس عبادت در شرع با عبادت در لغت تفاوت دارد. کسی که بر انسان خضوع کند شرعاً نمی گویند که او را عبادت کرده است و این چیزی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد. پس هر کس کنار قبر پیامبر یا اولیای خدا تذلّل و توسّل کند نمی گویند که او را عبادت کرده است؛ زیرا از نظر شرع، مجرّد خضوع و صدا زدن و استغاثه نمودن، عبادت محسوب نمی شود، اگرچه در لغت آن را عبادت بنامند. دلیل این مطلب اموری است؛ مثل لفظ صلاه که در لغت به معنای مطلق دعا و تضرّع است، ولی در اصطلاح به معنای اقوال و افعال مخصوصی است که افتتاح آن تکبیر و اختتام آن تسلیم است. پس هر دعایی نماز نیست، همچنین است عبادت ... ».(۱)

همو در جای دیگر می گوید: «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه ای از خصائص آن است؛ مثل

۱- ۹۵۳. التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۰.

استقلال در نفع یا ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهر؛ از قیام، رکوع، سجود و غیر این هاست، همراه اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد شرعاً عبادت محسوب نمی شود ولو آن عمل قالبی سجود باشد. اگر کسی قائل به کفر سجده کننده بر بت است، به این علت می باشد که این عمل نشانه آن اعتقاد است ... ».(۱)

آن گاه در نتیجه گیری از کلامش می گوید: «با این بیان روشن شد که مجرد صدا زدن یا استغاثه یا استعانت از ارواح اولیای الهی یا خوف و رجا یا توسل و تذلل، عبادت محسوب نمی شود».(۲)

از همین رو در «صحیحین» وارد است که خورشید در روز قیامت به مردم چنان نزدیک می شود که عرق به نصف گوش مردم خواهد رسید، در این میان همه به حضرت آدم، آن گاه به موسی و سپس به حضرت محمّدصلی الله علیه وآله استغاثه می کنند، و خداوند شفاعت آنان را می پذیرد و بین خلایق حکم می کند.(۳)

تقسیم توحید نزد وهابیان

وهابیان توحید را بر سه نوع تقسیم نموده اند: ربوبی، الوهی و توحید در اسما و صفات.

ابن عثیمین می گوید: «توحید ربوبی؛ یعنی اختصاص دادن خلق، ملک و تدبیر به خداوند. توحید الوهی همان توحید عبادت است؛ یعنی این که عبادت تنها مخصوص خداوند است. توحید اسما و صفات؛ یعنی اثبات هر صفتی که در ادله بر خداوند ثابت شده، لکن بدون در نظر گرفتن نظیر و شبیهی برای خداوند».(۴)

این تقسیم اشکالاتی دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱- ۹۵۴. التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۴ و ۳۵.

۲- ۹۵۵. همان.

۳- ۹۵۶. فتح الباری، ج ۳، ص ۳۳۸.

۴- ۹۵۷. القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.

۱ - ربوبیت به معنای خالقیّت نیست، بلکه همان گونه که قبلًا به آن اشاره شد عبارت از تدبیر و اداره عالم و تصرّف در شئون آن است.

۲ - از بررسی آیات و مطالعه تاریخ بت پرستان به دست می آید که توحید در خالقیّت مورد اتفاق مردم شبه جزیره العرب بوده، و تنها مشکل آنان توحید در ربوبیّت و الوهیت و عبودیت است. از همین رو خداوند متعال به پیامبرش می فرماید: { وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ؛(۱) «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرد، همه می گویند: خدا.»

۳ - «اله» به معنای معبود نیست، لذا توحید در الوهیت به معنای توحید در عبودیت نیست؛ بلکه مقصود از «اله» همان معنایی است که از لفظ جلاله «اللَّه» استفاده می شود و تنها فرقشان در این است که اولی کلّی و دومی مصداق آن کلّی است. شاهد این مدعا آن است که در کلمه اخلاص «لا ـ اله الاّ ـ اللَّه» اگر مقصود از «اله» معبود باشد جمله کذب محض می شود؛ زیرا به طور وضوح در خارج معبودانی غیر از خداوند می بینیم که مورد پرستش مردم واقع می شوند.

۴ - در مورد معنای توحید صفاتی نیز اشکالاتی متوجه تقسیم آنان است که در بحث کیفیت صفات الهی به آن اشاره کرده ایم. خلاصه این که حقیقت توحید در صفات به معنای عینیّت صفات با ذات است، نه نیابت ذات از صفات که معتزله قائلند، و نه زیادت صفات بر ذات که اشاعره قائلند و نه این معنایی که وهابیان به آن معتقدند؛ زیرا معنایی که وهابیان اعتقاد دارند، یا سر از تشبیه در خواهد آورد یا تعطیل.

شرک

«شرک» در لغت به معنای نصیب، و در اصطلاح قرآنی در مقابل حنفیت به کار رفته است. حنیف به معنای میل به استقامت است، لذا شرک در راه استقامت و اعتدال نیست، بلکه بر خلاف فطرت سلیم انسانیّت است.

۱- ۹۵۸. سوره لقمان، آیه ۲۵.

خداونـد متعـال می فرمایـد: { قُلْ إِنَّنِی هَـدانِی رَبِّی إِلی صِـراطٍ مُسْـتَقِیم دِیناً قِیَماً مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَما کانَ مِنَ الْمُشْـرِکِینَ ؛(۱) «بگو ای پیامبر محققاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکان، منزّه بود.»

همچنین می فرماید: { وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً ولا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْـرِکِینَ ؛(۲) «و روی به جانب دین حنیف اسلام و آیین پاک توحید آور و هرگز لحظه ای هم با آیین مشرکان مباش.»

اقسام شرک

اقسام شرک

شرک یا متعلق به عقیده است و یا مربوط به عمل. نوع اوّل بر سه قسم است:

۱ - شرک در الوهیت؛

۲ - شرک در خالقیت؛

۳ - شرک در ربوبیت.

شرک مربوط به عمل را شرک در عبادت و طاعت می نامند که بر دو قسم است:

۱ - شرک جلی: که در علم کلام و فقه مورد بحث قرار می گیرد.

۲ - شرک خفی: که در علم اخلاق از آن بحث می شود و قرآن تمام این اقسام را بررسی کرده است.

شرک در الوهیت: یعنی اعتقاد به موجودی غیر از خداوند که دارای تمامی صفات جمال و کمال به طور استقلال است؛ قرآن کریم می فرماید: { لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ ؛(۳) «به طور تحقیق کسانی که قائلند خداوند همان مسیح بن مریم است، کافر شدند.»

شرک در خالقیت

یعنی انسان به دو مبدأ مستقل برای عالم قائل شود؛ به طوری که

۱- ۹۵۹. سوره انعام، آیه ۱۶۱.

۲- ۹۶۰. سوره یونس، آیه ۱۰۵.

۳- ۹۶۱. سوره مائده، آیه ۱۷.

خلق و تصرّف در شئونات عالم به دستشان است؛ همان گونه که مجوس قائل به دو مبدأ خیر به نام «یزدان» و شر به نام «اهرمن» می باشند.

شرک در ربوبیت

آن است که انسان معتقد شود در عالم، ارباب متعددی است و خداوند متعال ربّ الارباب است، به این معنا که تدبیر عالم به هر یک از این ارباب که قرآن از آن به عنوان ارباب متفرق نام می برد، به طور استقلال تفویض شده است؛ همان گونه که مشرکان عصر حضرت ابراهیم علیه السلام به این نوع شرک مبتلا بودند. خداوند متعال می فرماید: { فَلَمّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هـذا رَبّی فَلَمّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِینَ * فَلَمّا رَأَی الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هـذا رَبّی فَلَمّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّالِّینَ * فَلَمّا رَأَی الشَّمْسَ بازِغَهً قالَ هـذا رَبّی هـذا أَکْبَرُ فَلَمّا أَفَلَتْ قالَ یا قَوْمِ إِنّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ ؛(۱) «چون شب تاریک در آمد، ستاره درخشانی را دید، گفت: این پروردگار من است، پس چون آن ستاره غروب کرد، گفت: من چیز نابود شونده را به خدایی نخواهم گرفت. پس چون ماه تابان را دید، گفت: این خدای من است، وقتی که آن هم نابود شد، گفت: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من از گمراهان عالم خواهم بود. پس چون خورشید درخشان را دید، گفت: این خدای من است، این از آن ستاره و ماه با عظمت تر و روشن تر است، پس چون آن نیز نابود گردید، گفت: ای گروه مشرکان من از آنچه شریک خدا قرار می دهید بیزارم.»

شرک در عبادت و طاعت

به این معناست که انسان خضوع و تذلّلش ناشی از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسانی باشد که برای آن ها خضوع و تذلل و خشوع می کند.

حکم شرک به خداوند

حکم شرک به خداوند

قرآن کریم برای مشرک و شرک، احکام سنگینی را ذکر کرده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱- ۹۶۲. سوره انعام، آیات ۷۶ - ۷۸.

۱ – شرک، گناهی نا بخشودنی

از آیات قرآن استفاده می شود که شرك به خداوند گناهی نابخشودنی است:

۱ – خداوند سبحان می فرماید: { إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرى إِثْماً عَظِيماً}؛(۱) «خداوند [هرگز] شرك را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد [و شایسته بداند] می بخشد و آن کس که برای خدا شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.»

۲ – شرک، ظلمی بزرگ است

خداوند سبحان می فرماید: { وَإِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ؛(۲) «[به خاطر بیاور] هنگامی را که لقمان به فرزندش – در حالی که او را موعظه می کرد – گفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرك، ظلم بزرگی است.»

۳ – شرک موجب سقوط از مقامات عالی است

خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ ... }؛(۳) «و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویا از آسمان سقوط کرده و پرندگان [در وسط هوا] او را می ربایند ... ».

۴ – مشرک در آتش است

خداوند می فرماید: { إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْواهُ النّارُ}؛(۴) «هر کس شریکی را برای خداوند قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده، و جایگاه او دوزخ است.»

۵ – مشرک در گمراهی است

و نیز می فرماید: { وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً}؛(۵) «و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.»

۱– ۹۶۳. سوره نساء، آیه ۴۸.

۲– ۹۶۴. سوره لقمان، آیه ۱۳.

۳– ۹۶۵. سوره حج، آیه ۳۱.

۴– ۹۶۶. سوره مائده، آیه ۷۲.

۵– ۹۶۷. سوره نساء، آیه ۱۱۶.

۶ – مشرک بدون برهان است

و می فرمایـد: { وَمَنْ یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ ؛(۱) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.»

۷ – شرک موجب حبط عمل است

{ وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ ؛(۲) «به تـو و همه پیـامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می شود و از زیانکاران خواهی بود.»

۸ – نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان

{ قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً}؛(۳) «بگو ای پیامبر! آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید.»

۹ – خباثت مشرک

و نیز خداوند سبحان می فرماید: { یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا}؛(۴) «ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان ناپاکند، پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند.»

۱۰ – خداوند از مشرک بیزار است

و نیز می فرمایـد: { وَأَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَی النّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَرَسُولُهُ ؛(۵) «و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به [عموم]مردم در روز حج اکبر [= روز عید قربان] که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.»

۱۱ – نفی شرک، هدف بعثت انبیا

خداوند سبحان می فرماید: { وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ * أَنْ

۱– ۹۶۸. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷.

۲– ۹۶۹. سوره زمر، آیه ۶۵.

۳– ۹۷۰. سوره انعام، آیه ۱۵۱.

۴– ۹۷۱. سوره توبه، آیه ۲۸.

۵– ۹۷۲. سوره توبه، آیه ۳.

لا تَعْبُدُوا إِلاَّ اللَّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ أَلِیمٍ ؛(۱) «و هر آینه نوح را به سوی قومش فرستادیم. [او گفت:] به طور حتم من شما را ترساننده آشکار م به این که جز اللّه [خدای یگانه یکتا] را نپرستید؛ زیرا بر شما از عذاب روزی دردناک می ترسم.»

و نیز فرمود: { قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَإِلَیْهِ مَآبِ ؛(۲) «بگو: من مأمورم که اللّه را بپرستم، و شریکی برای او قائل نشوم، به سوی او دعوت می کنم و بازگشت من به سوی اوست.»

و نیز فرمود: { قُلْ إِنَّما یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ؛(۳) «بگو: تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است. آیا [با این حال]تسلیم [حق] می شوید [و بت ها را کنار میگذارید]؟».

و نیز فرمود: { قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَمِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ کَفَرْنا بِکُمْ وَبَدا بَیْنَنا وَبَیْنَکُمُ الْعَداوَةُ والْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ ... }؛(۴) «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگام که به قوم [مشرک]خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم. ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما دشمنی و عداوت همیشگی آشکار شده است، تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

سرچشمه های شرک

سرچشمه های شرک

با مراجعه به قرآن پی می بریم که شرک، سرچشمه ها و منشأ هایی دارد که در آیات به آن ها اشاره شده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – پیروی از اوهام

خداوند سبحان می فرماید: { وَمَنْ یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ ؛(۵) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند – مسلّماً – هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.»

۱– ۹۷۳. سوره هود، آیات ۲۵ و ۲۶.

۲– ۹۷۴. سوره رعد، آیه ۳۶.

۳– ۹۷۵. سوره انبیاء، آیه ۱۰۸.

۴– ۹۷۶. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۵– ۹۷۷. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷.

و نیز فرمود: { ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلّا أَسْماءً سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَآباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ ... }؛(۱) «این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید، چیزهایی جز اسم هایی [بی مسمّا]که شما و پدرانتان آن ها را [خدا] نامیده اند نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده ... ».

و نیز فرمود: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَما لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وما لِلظّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ}؛(۲) «آن ها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است، و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند. و برای ستمگران، یاور و راهنمایی نیست.»

و نیز فرمود: { ... وَما يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلّا يَخْرُصُونَ ؛(۳) « ... و آن ها که غیر از خدا را همتای او می خوانند [از منطق و دلیلی]پیروی نمی کنند. آن ها فقط از پندار بی اساس پیروی می کنند و آن ها فقط دروغ می بافند.»

و نیز فرمود: { أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ هذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ؛(۴) «آیا آن ها معبودی جز خدا برگزیدند؟! بگو: دلیل تان را بیاورید. این سخن کسانی است که با من هستند، و سخن کسانی [= پیامبرانی] است که پیش از من بودند. اما بیشتر آن ها حق را نمی دانند و به همین دلیل [از آن روی گردانند.»

و نیز فرمود: { قالُوا أَجِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا وتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِياءُ فِي الْأَرْضِ وَما نَحْنُ لَكُما بِمُؤْمِنِينَ ؛(۵) «گفتند: آیا آمده ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی، و بزرگی [و ریاست] در روی زمین، از آنِ شما دو تن باشد؟! ما [هرگز] به شما ایمان نمی آوریم.»

۱- ۹۷۸. سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲- ۹۷۹. سوره حج، آیه ۷۱.

۳- ۹۸۰. سوره یونس، آیه ۶۶.

۴- ۹۸۱. سوره انبیاء، آیه ۲۴.

۵- ۹۸۲. سوره یونس، آیه ۷۸.

۲ – حس گرایی

خداونـد سـبحان می فرماید: { یَسْـئَلُکَ أَهْلُ الْکِتابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ کِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسـی أَکْبَرَ مِنْ ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَـذَتْهُمُ الصّاعِقَهُ بِظُلْمِهِمْ ... }؛(۱) «اهل کتاب از تو می خواهنـد کتابی از آسـمان [یکجا] بر آن ها نازل کنی، [در حالی که این یک بهانه است آن ها از موسـی، بزرگ تر از این را خواسـتند، و می گفتنـد: خدا را آشـکارا به ما نشان ده! و به خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آن ها را فرا گرفت ... ».

و نیز فرمود: { هَـلْ یَنْظُرُونَ إِلّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَالْمَلائِکَهُ وقُضِـیَ الْأَمْرُ وَإِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ}؛(۲) «آیا [پیروان فرمـان شـیطان، پس از این همه نشـانه هـا و برنامه های روشن] انتظار دارنـد که خداونـد و فرشـتگان، در سایه هایی از ابرها به سوی آنـان بیاینـد [و دلایـل تازه ای در اختیارشان بگذارنـد؟! با این که چنین چیزی محال است!]و همه چیز انجام شـده و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می شود.»

۳ – منافع خیالی

خداوند سبحان می فرماید: { وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَلا یَنْفَعُهُمْ وَیَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِما لا یَعْلَمُ فِی السَّماواتِ وَلا فِی الْأَرْضِ سُـبْحانَهُ وَتَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ ؛(۳) «آن ها غیر از خدا، چیزهایی را می پرسـتند که نه به آن ها زیان می رساند و نه سودی می بخشد، و می گویند: این ها شفیعان ما نزد خداوند هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که در آسمان ها و زمین سراغ ندارد؟! منزه است او و برتر است از آن همتایانی که قرار می دهند.»

و نیز فرمود: { وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَهً لَعَلَّهُمْ یُنْصَرُونَ ؛(۴) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند.»

۱– ۹۸۳. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۲– ۹۸۴. سوره بقره، آیه ۲۱۰.

۳– ۹۸۵. سوره یونس، آیه ۱۸.

۴– ۹۸۶. سوره یس، آیه ۷۴.

و نیز فرمود: { وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا}؛(۱) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند تا مایه عزّت شان باشد. [چه پندار خامی!]».

۴ – تقلید کور کورانه

خداوند سبحان می فرماید: { بَلْ قالُوا إِنّا وَجَدْنا آبآءَنا عَلى أُمَّةٍ وَإِنّا عَلى آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ * وَكَذلِكَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلّا قالَ مُتْرَفُوها إِنّا وَجَدْنا آبآءَنا عَلى أُمَّةٍ وَإِنّا عَلى آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ ؛(۲) «بلکه آن ها می گویند: ما نیکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز بر پیروی آنان هدایت یافته ایم. و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و بر آثار آنان اقتدا می کنیم.»

و نیز فرمود: { قالُوا نَعْبُدُ أَصْناماً فَنَظَلُّ لَها عاكِفِينَ * قالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ *أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ * قالُوا بَلْ وَجَدْنا آبآءَنا كَذلِكَ يَفْعَلُونَ ؛(۳) گفتند: بت ها را می پرستیم و همه روز ملازم عبادت آن هاییم. گفت: آیا هنگامی که آن ها را می خوانید صدای شما را می شنوند؟! یا سود و زیانی به شما می رسانند؟! گفتند: ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند.»

و نیز فرمود: { وَإِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آبآءَنا أَوَ لَوْ كانَ آبآؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ ؛(۴) «و هنگامی که به آن ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید. می گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم. آیا اگر پدران آن ها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن ها پیروی خواهند کرد؟!]».

نیز فرمود: { وَإِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمّا

۱– ۹۸۷. سوره مریم، آیه ۸۱.

۲– ۹۸۸. سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.

۳– ۹۸۹. سوره شعراء، آیات ۷۱ – ۷۴.

۴– ۹۹۰. سوره بقره، آیه ۱۷۰.

كانَ يَعْبُدُ آبَآؤُكُمْ ؛(۱) «و هنگـامی که آیـات روشـنگر مـا بر آن هـا خوانـده می شود، می گوینـد: او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستند باز دارد.»

ملاکهای شرک نزد وهابیان

ملاکهای شرک نزد وهابیان

وهابیان ملاک ها و مبنا های خاصـی برای شرک مطرح نموده اند، و هر عملی منطبق با آن ملاک ها باشد شرک می نامند. ما نیز آن ها را ذکر کرده و نقد خواهیم کرد.

۱ – اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند

بن باز می گویـد: «اگر کسـی به پیامبر یا غیر از او از اولیا اسـتغاثه کند به اعتقاد این که او دعایش را می شـنود و از احوالش با خبر است و حاجتش را برآورده می کند، این ها انواعی از شرک اکبر است ... ».(۲)

پاسخ

اعتقـاد به این نوع سـلطه و قـدرت غیبی اگر با این اعتقاد همراه باشـد که تمام این امور به خداونـد متعال مسـتند است، شـرک نخواهد بود.

حضـرت یوسف علیه السـلام پیراهن خود را به برادرانش می دهـد تا به چشـمان پدرش یعقوب انداخته، بینا شود. قرآن در این باره از قول حضـرت یوسف علیه السلام می فرماید: { اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هذا فَأَلْقُوهُ عَلى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً}؛(۳) «اکنون پیراهن مرا نزد پـدرم یعقوب برده، بر روی او افکنیـد تا دیـدگانش بینا شود.» در دنباله آیه می فرماید: { فَلَمّا أَنْ جآءَ الْبَشِيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً}؛(۴) «پس از آن که بشارت دهنده آمد و پیراهن او را بر رخسارش افکند، دیده اش بینا شد.»

قرآن در ظـاهر رجوع بصـر به یعقوب را، مسـتند به اراده یوسف علیه السـلام می دانـد، ولی این فعل ناشـی از اراده و قـدرت و مشیت الهی است.

همچنین خداوند متعال به حضـرت موسی علیه السلام امر می کند عصایش را به سنگ بزند تا از آن آب بجوشد؛ آنجا که می فرماید: { فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا

۱– ۹۹۱. سوره سبأ، آیه ۴۳.

۲– ۹۹۲. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲.

۳– ۹۹۳. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۴– ۹۹۴. همان.

عَشْرَةَ عَيْناً}؛(۱) «ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد.»

خداوند متعال در جایی دیگر این سلطه غیبی را برای یکی از نزدیکان و حاشیه نشینان حضرت سلیمان علیه السلام ثابت می نماید؛ آنجا که می فرماید: { قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی ؛(۲) «و آن کس که به اندکی از علم کتاب دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را به اینجا می آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد؛ گفت: این توانایی از فضل خدای من است.»

آیات در این زمینه بسیار است. حال اگر کسی معتقد به سلطه غیبی برای کسی شد، نه به صورت مستقل بلکه به اذن و مشیت الهی، اگرچه آن شخص در عالم برزخ باشد، از جانب شرک مشکلی در عقیده اش پدید نیامده است.

۲ – تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک

محمّد بن عبدالوهاب در بحث توسل به انبیا و اولیا می گوید: «این امر در دنیا و آخرت جایز است، ولی بعد از وفات آنان جایز نیست».(۳)

ابن قیم جوزیه می گوید: «از انواع شرک، حاجت خواستن از اموات و استعانت از آنان و توجّه به آنان است و این، اصل و اساس شرک در عالم است ... ».(۴)

پاسخ

در بحث مستقلی که در مورد حیات برزخی داریم به این شبهه پاسخ می دهیم و ثابت خواهیم کرد که مردگان نه تنها در عالم برزخ حیات و زندگانی داشته و از این عالم نیز باخبرند، بلکه زندگی شان از حیات دنیوی وسیع تر و علمشان به حقایق این عالم جامع تر است.

۳ – دعا نوعی عبادت است

محمّد بن عبدالوهاب در استدلال بر عدم جواز توجّه به غیر خداوند و شرک بودن

۱- ۹۹۵. سوره بقره، آیه ۶۰.

۲- ۹۹۶. سوره نمل، آیه ۴۰.

۳- ۹۹۷. کشف الشبهات، ص ۷۰.

۴- ۹۹۸. فتح المجید، ص ۶۸.

استغاثه و استعانت از غیر خدا، می گوید: «عبادت مخصوص خداوند متعال است و کسی در آن حقّی ندارد و دعا نوعی از عبادت است که کوتاهی کردن از آن مستوجب عذاب است، لذا تقاضا از غیر خدا، انحراف از عبادت خدا و شریک قراردادن غیر او در عبادت با خداوند است».(۱)

پاسخ

درخواست حاجت از غیر خداوند به دو شکل صورت می پذیرد: یکی این که با اعتقاد به استقلال در تأثیر واسطه است که این مشکل شرک را دارد. دیگر این که توجّه به غیر خدا دارد و از او حاجت طلب می کند، لکن با این اعتقاد که او تنها واسطه خیر است و همه امور به دست خداوند متعال است، این عمل نه تنها اشکالی ندارد بلکه در راستای توحید است. و آیه شریفه: { اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ ؛(۲) خواستن و توجّه، همراه با اعتقاد استقلالی در تأثیر، شرک است، نه مطلق خواستن و توجّه کردن؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریمش به صراحت سخن از واسطه به میان آورده و مردم را به طلب کردن و واسطه قراردادن دعوت کرده است؛ آنجا که می فرماید: { یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ ... }؛(۳) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و با وسیله به درگاه خدا رو کنید ... ».

با این گفته ها، جواب «محمّد بن عبدالوهاب» در این بخش نیز داده خواهد شد؛ آنجا که استدلال به «الدعآء مخّ العباده» کرده است؛ زیرا مطلق دعا عبادت نیست، تا چه رسد به این که روح و اصل عبادت باشد، بلکه دعا از دعوت به معنای ندا است و هر ندایی دعا نیست؛ همان گونه که هر دعایی عبادت نیست. همچنین هر ندای خداوند به محض این که خطاب و ندای اوست عبادت نیست، بلکه - همان گونه که قبلاً اشاره شد - عبادت در اصطلاح شرع عبارت از خضوعی است که همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی باشد که برای او خضوع شده است، و این معنا هیچ گونه ربطی به توجّه و خواستن از اولیای الهی و استغاثه و استعانت از آنان ندارد؛ زیرا با اعتقاد به

۱- ۹۹۹. الرد علی الرافضه.

۲- ۱۰۰۰. سوره غافر، آیه ۶۰.

۳- ۱۰۰۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

الوهیت و یا ربوبیت آنان همراه نیست. پس معنای حدیث «الدعآء مخّ العباده» این است: ندا دادن و خواندن خداوند به عنوان این که او اله و مستقل در تأثیر است، اصل عبادت می باشد». حسن بن علی سقّاف شافعی می گوید: «تمام اقسام دعا عبادت نیست، مگر آن نوعی که همراه با اعتقاد به صفات ربوبیت یا یکی از آن صفات باشد.

و قول پیامبرصلی الله علیه وآله: «الدعآء هو العباده» به این معنا نیست که هر دعایی عبادت است، بلکه دعایی عبادت است که برای خدا بوده یا برای کسی که دعا کننده معتقد به صفتی از صفات ربوبیت برای مدعوّ است».(۱)

۱- ۱۰۰۲. التندید لمن عدّد التوحید، ص ۳۰و۳۱.

ایمان و کفر

ایمان و کفر

اصطلاح کفر و کافر از واژگان پر کار برد وهابیان است. اینان هر گاه عقاید مسلمانی را قبول نداشته باشند، به کفر و زندقه و ارتداد نسبت داده و او را نه تنها از اسلام خارج می کنند، بلکه از مشرکان جاهلیت نیز بدتر می دانند. این عمل باعث اختلاف و تشتّت فراوانی بین مسلمانان شده و سبب درگیری و قتل و غارت بین آنان گردیده است، از این رو جا دارد که واژه کفر و ضد آن؛ یعنی ایمان را به خوبی ریشه یابی کنیم.

ایمان در لغت و اصطلاح

خلیل بن احمد می گوید: ایمان؛ یعنی تصدیق نمودن و مؤمن؛ یعنی تصدیق کننده. و اصل آن از ماده «أمن» ضدّ خوف است.(۱)

از کلمات ابن منظور در «لسان العرب» استفاده می شود که ایمان دو استعمال دارد: یکی ضدّ کفر، و دیگری تصدیق، ضدّ تکذیب.(۲)

و در اصطلاح: ایمان به معنای تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، لذا عمل جزء آن نیست، بلکه شرط کمال ایمان است.

این معنا مؤیّد مرجئه - که قائل هستند عمل اهمیتی ندارد - نیست، بلکه هدف از این تعریف آن است که بگوید: آنچه انسان را از کفر به ایمان متحوّل کرده و حکم به احترام جان و مالش می دهد تصدیق قلبی است، در صورتی که با اقرار به زبان در صورت امکان مقرون گردد. امّا آنچه که انسان را از جهنم نجات می دهد تصدیق توأم

۱- ۱۰۰۳. ترتیب العین، ص ۵۶.

۲- ۱۰۰۴. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱.

با عمل است. و شاهد این مطلب که عمل جزء ایمان نیست، آیات و روایات است:

۱ - خداونـد متعـال عمـل صالـح را عطف بر ایمـان کرده است، آنجا که می فرمایـد: { إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ ؛(۱) «همانـا کسـانی که ایمـان آورده و عمـل صالـح به جـای آورده انـد.» و می دانیم که مقتضـای عطـف، مغـایرت بین معطوف و معطوف علیه است. و اگر عمل داخل در ایمان باشد در اینجا تکرار لازم می آید.

۲ - هم چنین می فرمایـد: { وَمَنْ یَعْمَـلْ مِنَ الصّالِحـاتِ وَهُـوَ مُؤْمِنٌ ؛(۲) «و هر کس که عمـل صالـح انجام دهـد؛ در حالی که مؤمن است.» که از این آیه نیز مغایرت بین عمل و ایمان در مفهوم استفاده می شود.

۳ - و نیز خداونـد متعال می فرمایـد: { وَإِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْـلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْـداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَـتّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللّهِ ؛(۳) «و اگر دو طـائفه از اهل ایمان به قتال و دشـمنی برخیزنـد، شـما مؤمنان در میان آنان، صلـح برقرار کنید، و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال کنید، تا به فرمان خدا بازآید.» مشاهده می نماییم که در این آیه خداوند مؤمن را بر گروه معصیت کار و ظالم اطلاق کرده است.

۴ - و در آیه دیگری می فرمایـد: { یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَکُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ ؛(۴) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.» در این آیه خداوند مؤمنین را به تقوای الهی؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات امر نموده است.

۵ - از برخی آیات نیز اسـتفاده می شود که محلّ ایمان قلب است. خداونـد می فرماید: { أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ ؛(۵) «آنـان کسـانی هسـتند که خـدا بر دل هایشـان نور ایمـان نگاشـته است.» در جایی دیگر می فرمایـد: { وَلَمّا یَـدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ ؛(۶) «و هنوز ایمان در دل هایتان داخل نشده است.»

ص:۳۰۲

۱- ۱۰۰۵. سوره بقره، آیه ۲۲۷.

۲- ۱۰۰۶. سوره طه، آیه ۱۱۲.

۳- ۱۰۰۷. سوره حجرات، آیه ۹.

۴- ۱۰۰۸. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۵- ۱۰۰۹. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۶- ۱۰۱۰. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۶ – بخاری به سند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که در روز خیبر فرمود: «به طور حتم پرچم را به دست کسی می سپارم که او خدا و رسول را دوست دارد و خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار خواهد داد. عمر بن خطّاب گفت: هیچ زمان به مانند آن وقت امارت را دوست نداشتم. انتظار می کشیدم که پیامبرصلی الله علیه وآله مرا صدا زند. رسول خداصلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست، آن گاه پرچم را به او داد و فرمود: پیش برو و به چیزی توجّه نکن تا این که خداوند به دست تو فتح و پیروزی حاصل کند. علی علیه السلام مقداری حرکت کرد، سپس متوقف شد و صدا زد: ای رسول خداصلی الله علیه وآله! تا کجا با آنان بجنگم؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: با آنان قتال کن تا شهادت به وحدانیت خدا و نبوت من دهند. و اگر این چنین کردند خون و اموالشان محفوظ خواهد بود».(۱)

۷ – شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبرصلی الله علیه وآله و اقرار به طاعت و معرفت امام، کمتر چیزی است که انسان را به ایمان می رساند».(۲)

اموری که ایمان به آن ها واجب است

همان گونه که در معنای اصطلاحی ایمان اشاره شد: تصدیق به قلب با اقرار به زبان، دو رکن اساسی ایمان است. حال ببینیم که متعلَّق ایمان چیست؟ و به چه اموری باید تصدیق قلبی داشته باشیم؟

تصدیق قلبی بر دو گونه است: یکی این که اجمالاً آنچه را که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به آن خبر داده، تصدیق نماییم. و مورد دیگر اموری است که باید به تفصیل تصدیق کنیم؛ از قبیل:

۱ – وجود خداوند متعال و توحید او و این که او مثل و همتایی ندارد.

۲ – توحید در خالقیّت و این که برای عالم خالقی به جز او نیست.

۳ – توحید در ربوبیّت و تدبیر و این که برای عالم مدبّری بالاستقلال، جز او نیست.

۱– ۱۰۱۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الایمان؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷، باب فضائل علی علیه السلام.
۲– ۱۰۱۲. بحارالأنوار، ج ۶۶، ص ۱۶ به نقل از معانی الأخبار صدوق.

۴ – توحید در عبادت و این که معبودی غیر از او نیست.

۵ – نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله.

۶ – معاد و روز جزا.

کفر در لغت و اصطلاح

«کفر» در لغت به معنای ستر و پوشانـدن است. و کشاورز را نیز کافر می گویند؛ زیرا دانه را در خاک پنهان می سازد. خداوند متعـال می فرمایـد: { كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفّارَ نَباتُهُ ؛(۱) «در مثـل ماننـد بارانی است که رویش آن، برزگر را به تعجب وامی دارد.»

و در اصـطلاح: کفر به معنـای ایمـان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است؛ مثل عـدم ایمان به خـدا و توحید و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و روز قیامت.

قاضـی ایجی می گوید: «کفر خلاف ایمان است و آن نزد ما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبرصـلی الله علیه وآله در برخی از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده است».(۲)

ابن میثم بحرانی می گویـد: «کفر عبـارت است از انکـار صـدق پیامبرصـلی الله علیه وآله و انکار چیزی که علم داریم از جانب پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده است».(۳)

فاضل مقداد نیز می گوید: «کفر در اصطلاح عبارت است از انکار چیزی که علم ضروری حاصل شده که از جانب پیامبرصلی الله علیه وآله است».(۴)

سید یزدی رحمه الله به اموری که رسول خداصـلی الله علیه وآله به آن خبر داده اشاره کرده، می فرماید: «کافر کسـی است که منکر الوهیت یـا توحیـد یـا رسالت یا یکی از ضـروریات دین شود، با توجّه به این که ضـروری است، به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود».(۵)

۱– ۱۰۱۳. سوره حدید، آیه ۲۰.

۲– ۱۰۱۴. المواقف، ۳۸۸.

۳– ۱۰۱۵. قواعد المرام، ص ۱۷۱.

۴– ۱۰۱۶. ارشاد الطالبین، ص ۴۴۳.

۵– ۱۰۱۷. العروه الوثقی، کتاب الطهاره، مبحث النجاسات.

اقسام کفر

متکلمان و صاحبان معاجم برای کفر اقسامی را ذکر کرده اند:

۱ – کفر انکار: یعنی کسی به قلب و زبانش به خدا و رسول کافر شود.

۲ – کفر جحود: یعنی کسی به قلبش به خدا و رسول ایمان داشته باشد و آن دو را تصدیق کند، ولی به زبان آن را اقرار نکند، بلکه انکار نماید. همان گونه که خداوند متعال می فرماید: { وَجَحَدُوا بِها وَاسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ؛(۱) «با آن که پیش نفس خود به یقین می دانستند – باز از کبر و نخوت و ستمگری – انکار آن کردند.»

۳ – کفر عناد: این که به قلب بشناسد، و به زبان اقرار کند، ولی از روی عناد و حسد به آن متدیّن نشود.

۴ – کفر نفاق: این که به زبان اقرار کند، ولی به قلب معتقد نباشد، همانند منافق.(۲)

تکفیر اهل قبله

در مباحث گذشته به اموری اشاره نمودیم که ایمان به آن ها واجب است و با عدم ایمان به آن ها، انسان داخل کفر می شود. با این بحث به خوبی روشن می شود که صحیح نیست فرقه ای از فرق اسلامی را داخل در کفر نمود، مادامی که اعتراف به شهادتین نموده، و ضرورتی از ضروریات دین را انکار نمی کنند.

این مطلب از اموری است که هر کسی کوچک ترین توجّهی به شریعت اسلامی داشته باشد از آن اطلاع دارد، ولو معاشرت زیادی با مسلمانان نداشته باشد. لکن – مع الأسف – مشاهده می شود که چگونه به سبب برخی از مسائل اختلافی، تعدادی از مذاهب سایر مسلمانان را تکفیر کرده و به جان آنان می افتند. کاری که مورد خشنودی استکبار و استعمار شده و از این راه استیلای خود را بر مسلمین ادامه می دهند.

جمهور فقیهان و متکلمان بر این باورند که کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است و به طرف آن نماز می خواند، با اقرار به شهادتین و عدم انکار ضرورتی از

۱– ۱۰۱۸. سوره نمل، آیه ۱۴.

۲– ۱۰۱۹. تاج العروس، ج ۳، ص ۲۵۴؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴.

ضروریات دین، تکفیر نماید:

۱ – قاضی سبکی می گوید: «اقدام بر تکفیر مؤمنین جداً دشوار است. و هر کسی که در قلبش ایمان است، تکفیر اهل هوا و بدعت را دشوار می شمرد، در صورتی که اقرار به شهادتین دارد؛ زیرا تکفیر امری دشوار و خطیر است».(۱)

۲ – قاضی ایجی می گوید: «جمهور متکلمین و فقیهان بر این امر اتفاق دارند که نمی توان احدی از اهل قبله را تکفیر نمود ... ».(۲)

۳ – تفتازانی می گوید: «مخالف حق از اهل قبله کافر نیست؛ مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکند؛ مثل حدوث عالم، حشر اجساد».(۳)

۴ – ابن عابدین می گوید: «در کلمات صاحبان مذاهب، تکفیر دیگران بسیار مشاهده می شود، ولی این گونه تعبیرها از کلام فقهای مجتهد نیست. و معلوم است که اعتباری به غیر فقها نیست».(۴)

اجتناب از گزافه گویی در تکفیر

بسیاری از مردم در فهم حقیقت عوامل و اسبابی که انسان را از دایره اسلام خارج می کند و موجب می شود که متصف به کفر گردد، به اشتباه و بی راهه رفته اند و لذا بی جهت افرادی را متهم به کفر می نمایند. آنان به حدی در این امر افراط دارند که در نتیجه قضاوت شان به جز اندکی از مسلمین، کسی بر اسلام باقی نمی ماند، که مصداق بارز آنان در این عصر و زمان وهابیان می باشند. آنان گرچه به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر چنین نسبتی را به مسلمانان می دهند ولی باید بدانند که در ادای این فریضه، ملاحظه حکمت و موعظه حسنه ضرورت دارد؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید: {ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ؛(۵) «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آن ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.»

۱– ۱۰۲۰. الیواقیت و الجواهر، ص ۵۸.

۲– ۱۰۲۱. المواقف، ص ۳۹۲.

۳– ۱۰۲۲. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷.

۴– ۱۰۲۳. ردّ المحتار علی الدّر المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

۵– ۱۰۲۴. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

می دانیم که این طریق و روش در برخورد، به پـذیرش طرف مقابـل نزدیـک تر است. لـذا اگر کسـی مسـلمانی را که نماز می خوانـد و فرایض دینی را به جای می آورد و از محارم الهی اجتناب می کنـد، به اموری که نزد او بر حقّ است دعوت کنـد در حالی که طرف مقابل برخلاف عقیـده اوست، در صورت نپـذیرفتن نباید او را متهم به کفر و شـرک نماید؛ زیرا از قدیم الأیام آرای علمـا و مردم مختلـف بـوده و هنگـام دعـوت، بعضـاً عقایـد یکـدیگر را نمی پذیرفتنـد، لـذا نمی توان به مجرد نپـذیرفتن عقایدی را که نزد من برحقّ است، یک مسلمان را به کفر و زندقه متهم کرد.

علامه امام سیّد احمـد مشـهور الحـداد می گوید: «وقد انعقد الإجماع علی منع تکفیر أحد من أهل القبله إلّا بما فیه نفی الصانع القادر جلّ و علا أو شـرک جلیّ لایحتمل التأویل أو إنکار النبوه أو إنکار ما علم من الـدین بالضـروره أو إنکار متواتر أو مجمع علیه ضروره من الدین»؛(۱) «به طور حتم اجمـاع منعقـد شـده بر این که هیـچ یـک از اهل قبله را نمی توان تکفیر کرد مگر در عقیده ای که منجر به نفی خداوند قادر جلّ و علا شده یا در آن شرک آشکاری باشد که احتمال تأویل در آن نباشد. یا انکار نبوّت بوده یا چیزی از ضروریات دین انکار گردد، یا خبر متواتر یا امری که اجماع بر ضروری بودن آن است انکار شود.»

در غیر این موارد حکم به کفر مسـلمان امر خطیری است. پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «إذا قال الرجل لأخیه یا کافر فقد بآء بها أحدهما»؛(۲) «هرگـاه شخصـی بـه برادر دینی اش بگویـد ای کـافر، یکی از آن دو بـه کفر بازگشـته اسـت.» یعنی اگر آن شخص واقعاً کافر بود که هیچ وگرنه خود شخصی که این نسبت را داده به کفر سزاوارتر است.

تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات

در روایات؛ از تکفیر مسـلمانی که اقرار به شـهادتین نموده، نهی فراوان شده؛ خصوصاً کسانی که اهل عمل به فرایض دینی نیز هستند. اینک به برخی از این روایات اشاره می نماییم:

۱- ۱۰۲۵. مفاهیم یجب أن تصحح، به نقل از او، ص ۷۲.

۲- ۱۰۲۶. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۵۹۷.

۱ - پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: اسلام بر چند خصلت بنا شده است: شهادت به وحدانیت خداوند، رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله، اقرار به آنچه از جانب خدا رسیده و جهاد ... پس مسلمانان را به جهت گناه تکفیر نکنید، و علیه آنان شهادت به شرک ندهید.

۲ - و نیز فرمود: «اهلِ ملّت خود را تکفیر نکنید، اگرچه گناه کبیره انجام می دهند».

۳ - هر مسلمانی که مسلمان دیگر را تکفیر کند، اگر واقعاً کافر باشد اشکالی ندارد، و الّا خودش کافر می شود.

۴ - همچنین فرمود: «به جهت گناه، اهل لااله الّا اللّه را تکفیر نکنید؛ زیرا کسی که چنین کند، خودش به کفر نزدیک تر است».(۱)

فرق بین اسلام و ایمان

فرق بین اسلام و ایمان

اسلام در لغت از ماده «سلم» به معنای سلامت است؛ زیرا به سلامت منتهی می شود. یا از تسلیم است؛ چون نسبت به دستورهای الهی تسلیم است.(۲) اسلام به معنای مصطلح آن در قرآن و روایات، همان معنای لغوی است. و غالب استعمال اسلام در مقابل شرک است. خداوند متعال می فرماید: { قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ ؛(۳) «بگو ای رسول! من مأمورم اوّل کسی باشم که تسلیم حکم خداست و [خداوند به من دستور داده که از مشرکان نباش.» و نیز می فرماید: { مَا کَانَ إِبْرَاهِیمُ یَهُودِیّاً وَلَا نَصْرَانِیّاً وَلکِنْ کَانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَمَا کَانَ مِنْ الْمُشْرِکِینَ ؛(۴) «ابراهیم به آیین یهود و نصارا نبود و لکن به دین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز از آنان که به خدا شرک آرند نبود.»

و غالب استعمال ایمان در مقابل کفر است. خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ یَتَبَدَّلِ الْکُفْرَ بِالْإِیمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ ؛(۵) «و هر کس ایمان را به کفر مبدّل سازد بی شک راه

۱- ۱۰۲۷. برای مجموع این احادیث ر.ک: جامع الاصول، ج ۱، ص ۱۰و۱۱.
۲- ۱۰۲۸. مفردات راغب، ماده «سلم».
۳- ۱۰۲۹. سوره انعام، آیه ۱۴.
۴- ۱۰۳۰. سوره آل عمران، آیه ۶۷.
۵- ۱۰۳۱. سوره بقره، آیه ۱۰۸.

راست را گم کرده است.» و نیز می فرمایـد: { هُمْ لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلإِیمانِ ؛(۱) «آنان در آن روز به کفر نزدیک ترند تا به ایمان.»

این به حسب معنای لغوی اسلام است، ولی در قرآن کریم اسلام بر وجوه مختلفی استعمال شده است:

۱ – اسلام در مقابل ایمان

خداونـد متعال در برخی از موارد اسـلام را بر اقرار لفظی اطلاق نموده که همراه با تصـدیق قلبی نباشد، آنجا که می فرماید: { قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَلَمّا یَدْخُلِ الْإِیمَانُ فِی قُلُوبِکُمْ ... }؛(۲) «اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیاورده اید، ولکن بگویید: اسلام آورده ایم و هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است.»

۲ – تسلیم زبانی وتصدیق قلبی

در برخی از موارد نیز اسـلام بر مرتبه اول از ایمان اطلاق شده که همان تسلیم زبانی و انقیاد و تصدیق قلبی است، آنجا که می فرماید: { الَّذِینَ آمَنُوا بِآیَاتِنَا وَکَانُوا مُسْلِمِینَ ؛(۳) «کسانی که به نشانه های ما ایمان آورده و تسلیم بودند.»

۳ – تسلیم، ورای تصدیق قلبی

گـاهی نیز اسـلام بر مرتبه دیگر از ایمـان اطلاـق می شود و آن این که ورای تصـدیق قلـبی، تسـلیم قلبی نسـبت به دسـتورهای خداوند داشـته باشد. خداوند متعال می فرماید: { فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً}؛(۴) «نه چنین است، قسم به خـدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند مگر آن که در خصومت و نزاع شان، تنها تو را حاکم کننـد و آن گاه به هر حکمی که کنی هیـچ گونه اعتراضـی در دل نداشـته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.» و از این قبیل است قول خداوند: { إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ ؛(۵)

۱– ۱۰۳۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

۲– ۱۰۳۳. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۳– ۱۰۳۴. سوره زخرف، آیه ۶۹.

۴– ۱۰۳۵. سوره نساء، آیه ۶۵.

۵– ۱۰۳۶. سوره بقره، آیه ۱۳۱.

«آن گاه پروردگارش به او فرمود: [ای ابراهیم!] سر به فرمان خدا فرود آور، عرض کرد مطیع پروردگار عالمیانم.»

غلوّ محمّد بن عبدالوهاب در تکفیر

غلوّ محمّد بن عبدالوهاب در تکفیر

از جمله خصوصیات وهابیان و در رأس شان رئیس آنان محمّد بن عبدالوهاب، غلو و افراطگری در تکفیر است. برای اثبات این مدّعا تنها به رساله های محمّد بن عبدالوهاب (مجدّد افکار ابن تیمیه) و کسی که این فرقه به نام او زنده است، مراجعه می کنیم تا مطلب بیشتر روشن شود.

کسی که به کتب و رساله های شیخ مراجعه می کند، به جز رساله اش به اهل قصیم پی می برد که او در تکفیر مسلمین غلو داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب ها و رساله ها غالباً در کتاب «الدرر السنیه» از عبدالرحمن بن محمّد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است، و لذا ما نمونه هایی را با ذکر آدرس از آن کتاب برای خوانندگان محترم ذکر می کنیم:

۱ – توحید انحصاری

محمّد بن عبدالوهاب می گوید: « ... وأنا فی ذلک الوقت لا أعرف معنی لا إله إلّا اللَّه، ولا أعرف دین الإسلام، قبل هذا الخیر الّذی منّ اللَّه به، وکذلک مشایخی ما منهم رجل عرف ذلک، فمن زعم من علمآء العارض أنّه عرف معنی لا إله إلّا اللَّه أو معنی الاسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشایخه أنّ أحداً عرف ذلکم، فقد کذب وافتری ولبس علی الناس ومدح نفسه بما لیس فیه»؛(۱) « ... من در آن وقت معنای لا اله الاّ اللَّه را نمی دانستم و نیز دین اسلام را نمی فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منّت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای " عارض " گمان کند که معنای لا اله الاّ اللَّه را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است

ص:۳۱۰

۱– ۱۰۳۷. الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۵۱.

و خودش را به چیزی نسبت داده که در او نیست.»

از این عبارت محمّد بن عبدالوهاب استفاده می شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خودش و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

۲ – نسبت شرک به علمای اسلام

او در جایی دیگر علمای اسلام و مشایخ و اساتید آنان را مورد خطاب قرار داده و می گوید: « ... و لم یمیّزوا بین دین محمّدصلی الله علیه وآله ودین عمرو بن لحی الّذی وضعه للعرب، بل دین عمرو عندهم دین صحیح»؛(۱) «آنان بین دین محمّدصلی الله علیه وآله و دین عمرو بن لحی که برای عرب آن را وضع کرد، تمیز نداده اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.»

و امّا این که عمرو بن لحی کیست، به قصّه ای که ابن هشام نقل می کند گوش فرا دهید. او می گوید: «اوّلین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد عمرو بن لحی بود. او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت ها را عبادت می کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این بت هایی است که آن ها را عبادت می کنیم و هر گاه از آنان باران و نصرت می خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می کنند.

عمرو بن لحی به آنان گفت: آیا از این بتان به ما نمی دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن ها را عبادت کنیم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد.(۲)

عبارت محمّد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمین و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لحی بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمای شان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرّک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و برخی دیگر از عقاید است.

۳ – تکفیر اشخاص

۱- ۱۰۳۸. الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۵۱.

۲- ۱۰۳۹. السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از حنابله بوده و مقلّد ابن تیمیه به حساب می آمده است می گوید: «نذکر لك انّك أنت وأباك مصرّحون بالکفر والشرك والنفاق!! ... أنت وأبوك مجتهدان فی عداوه هذا الدین لیلاً ونهاراً!! ... إنّك رجل معاند ضالّ علی علم، مختار الکفر علی الاسلام!! ... وهذا کتابکم فیه کفرکم!!»؛(۱) «من به تو تذکّر می دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر و شرك و نفاق کرده اید!! ... تو و پدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید!! ... همانا تو با علمی که داری مردی معاند و گمراه می باشی، و کفر را بر اسلام اختیار نموده ای!! ... و این است کتاب شما که کفر شما را ثابت می کند!!».

۴ – مقایسه بین افراد

او می گوید: «فأمّا ابن عبداللطیف وابن عفالق وابن مطلق فسبابه للتوحید! ... وابن فیروز هو أقربهم إلی الإسلام»؛(۲) «امّا ابن عبداللطیف و ابن عفالق و ابن مطلق اینان دشنام دهنده توحیدند!! ... و ابن فیروز از همه آنان به اسلام نزدیك تر است.»

این در حالی است که خود محمّد بن عبدالوهاب اعتراف کرده که ابن فیروز شخصی از حنابله بوده و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه بوده است.

و در جایی دیگر درباره او می گوید: «کافر کفراً أکبر مخرج من الملّه»؛(۳) «او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است.»

حال اگر وضعیت او که از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه است این چنین می باشد، حال و وضع علمای دیگر از شیعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا می داند.

۵ – نسبت انکار معاد به غالب مردم

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است.(۴)

۶ – تکفیر شخصی

چون احمد بن عبدالکریم با شیخ محمّد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه ای فرستاد و در آن چنین نوشت: « ... طحت علی ابن غنام وغیره وتبرّأت

۱– ۱۰۴۰. الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۳۱.

۲– ۱۰۴۱. همان، ص ۷۸.

۳– ۱۰۴۲. همان، ج ۱۰، ص ۶۳.

۴– ۱۰۴۳. همان، ص ۴۳.

من ملّه إبراهيم وأشهدتهم على نفسك باتباع المشركين ... »؛(۱) «تو ابن غنام و دیگران را گمراه کردی و از ملّت ابراهیم تبرّی جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی ... ».

۷ - کفر تمام دیار

اعتقاد محمّد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شهری که داخل در اطاعت و دعوت او نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است.(۲)

۸ - تکفیر امامیه

او امامیه را تکفیر کرده و می گوید: «ومن شکّ فی کفرهم فهو کافر»؛(۳) «و هر کس در کفر آنان شک کند، خودش کافر است.»

محمّد بن عبدالوهاب این مطلب را از مقدسی نقل کرده و آن را قبول نموده است. این در حالی است که ابن تیمیه به طور صریح امامیه را تنها گروه مسلمان بدعت گذار معرفی کرده امّا آنان را کافر ندانسته است، ولی محمّد بن عبدالوهاب نه تنها امامیه را کافر می داند بلکه تمام مسلمین مخالف با عقاید خودش را؛ از قبیل اشاعره و دیگران و نیز علما و قضات از اتباع مذاهب اربعه را کافر می پندارد.

۹ - تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می گوید

محمّد بن عبدالوهاب هر کس که صحابه را ناسزا بگوید، تکفیر می نماید.(۴) با آن که حضرت علی علیه السلام هرگز در سخنانش خوارج را کافر ننامید؛ ولی آنان حضرت را تکفیر کرده و سبّ می نمودند. و نیز ابوبکر از ایذای کسی که او را سب می کرد، نهی نمود.

وانگهی چگونه شما سبّ صحابی را منشأ کفر می دانید؛ در حالی که شکّی نیست که معاویه سبّ حضرت علی علیه السلام می کرد و مردم را نیز بر این امر تحریص می نمود، ولی در عین حال شما از او دفاع می کنید.

۱- ۱۰۴۴. همان، ص ۶۴.

۲- ۱۰۴۵. الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۱۲ و ۶۴ و ۷۵ و ۷۷ و ۸۶.

۳- ۱۰۴۶. همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۴- ۱۰۴۷. همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۱۰ – تکفیر اهل مکه

او اهـل مکه را تکفیر کرده و می گویـد: «إنّ دینهم هو الّـذی بعث رسول اللّه بالإنـذار عنه»؛(۱) «همانـا دین اهالی مکه – یعنی معاصـرین او تـا زمـان رسول خداصـلی الله علیه وآله – همان دینی است که رسول خداصـلی الله علیه وآله مبعوث به ترسانـدن مردم از آن شد.»

۱۱ – تکفیر اهالی برخی مناطق

محمّد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله:

الف) اهالی «بدو»

وی می گویـد: آنـان کـافر تر از یهـود و نصـارا هسـتند و بـه انـدازه مـویی از اسـلام نزد آنـان نیست؛ گرچه به شـهادتین تکلم نمایند.(۲)

ب) اهالی «وشم»

او تمام اهالی «وشم»؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است.(۳)

ج) اهالی «سدیر»

او تمام اهالی «سدیر» را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است.(۴)

د) اهالی «أحساء»

او می گوید: «إنّ الأحسآء فی زمانه یعبدون الأصنام»؛(۵) «همانا احساء در زمان خودش بت ها را می پرستند.»

ه) قبیله «عنزه»

او درباره اهالی این قبیله می گوید: «إنّهم لایؤمنون بالبعث»؛(۶) «آنان به قیامت ایمان نمی آورند.»

۱– ۱۰۴۸. الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۸۶ و ج ۹، ص ۲۹۱.

۲– ۱۰۴۹. همان، ج ۹، ص ۲و۲۳۸ و ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ و ج ۸، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹.

۳– ۱۰۵۰. الدرر السنیه، ج ۲، ص ۷۷.

۴– ۱۰۵۱. همان.

۵– ۱۰۵۲. همان، ج، ص ۵۴.

۶- ۱۰۵۳. همان، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

و) قبیله «ظفیر»

او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است.(۱)

ز) قبیله «عیینه و درعیه»

او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عیینه و درعیه را که از معارضین او و افکارش بودند، تکفیر کرده است.(۲)

۱۲ – تکفیر ابن عربی

محمّد بن عبد الوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده و او را کافر تر از فرعون معرفی کرده است و می گوید: هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است. بلکه او می گوید: هر کس در کفر او شکّ داشته باشد، کافر است.(۳)

۱۳ – تکفیر اکثر مسلمانان

محمّد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آن ها، تکفیر کرده است.(۴)

او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحّد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می کنند.(۵)

۱۴ – بت پرستی در نجد

وی مدّعی است که در هر منطقه ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می پرستند.(۶)

۱۵ – تکفیر فخر رازی

او فخر رازی صاحب تفسیر معروف «التفسیر الکبیر» را تکفیر کرده و می گوید: «إنّ الرازی هذا ألّف کتاباً یحسن فیه عباده الکواکب»؛(۷) «فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگان را خوب شمرده است.»

۱- ۱۰۵۴. الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۲- ۱۰۵۵. همان، ج ۸، ص ۵۷.

۳- ۱۰۵۶. همان، ج ۱۰، ص ۲۵.

۴- ۱۰۵۷. همان، ج ۱۰، ص ۸.

۵- ۱۰۵۸. همان، ج ۱، ص ۶۳.

۶- ۱۰۵۹. همان، ج ۱۰، ص ۱۹۳.

۷- ۱۰۶۰. همان، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آن ها بر زراعتها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمّد بن عبدالوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

۱۶ – نسبت شرک به علم فقه

محمّد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می نویسد: { اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ ؛ سپس می گوید: «فسّرها رسول اللّه والأئمّه من بعده بهذا الّذی تسمونه (الفقه) وهو الّذی سمّاه اللّه شركاً واتخاذهم أرباباً لا أعلم بين المفسرين خلافاً فی ذلك ... »؛(۱) «این آیه را رسول خدا و امامان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را " فقه " گذاشته اید، تفسیر کرده اند. و این فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و دنبال کردن آن را ارباب غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافی در این معنا بین مفسرین نمی دانم ... ».

۱۷ – تکفیر متکلمین

محمّد بن عبدالوهاب، ادّعای اجماع بر تکفیر متکلمین کرده است.(۲) و از ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می شود، نه متکلمان از کفّار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده اند. در حالی که اگر انسان کتاب «سیر اعلام النبلاء» ذهبی را مطالعه کند پی می برد که چه بسیاری از متکلمین اسلامی را که ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آن که به کفر یکی از آن ها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه های کلامی، خطا و لغزش هایی دیده شده، ولی نمی توان همه آنان را به کفر متّهم کرد.

۱۸ – دیدگاه محمّد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان معاصر

محمّد بن عبدالوهاب درباره مسلمانان هم عصر خود می گوید: «وكثیر من أهل الزمان لا یعرف من الآلهه المعبوده إلّا هبل ویغوث ویعوق ونسراً واللات والعزّی ومناه!! فإن

۱- ۱۰۶۱. الدرر السنیه، ج ۲، ص ۵۹.

۲- ۱۰۶۲. همان، ج ۱، ص ۵۳.

جـاد فهمه عرف أنّ المقامـات المعبـوده اليـوم من البشـر والشـجر والحجر ونحوهـا مثـل شـمسان وإدريس وأبوحديـده ونحوهم منها»؛(۱) «و بسـیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده شده به جز هبل و یغوث و نسر و لات و عزّی و منات را نمی شناسند. اگر فهم درستی داشـتند می فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می شود، از بشـر و درخت و سنگ و نحو این ها از خورشید و ماه و ادریس و ابو حدیده و نحو این ها، از قبیل عبادت همان بت ها است.»

وی می گوید: «شـرک کفار قریش دون شـرک کثیر من الناس الیوم»؛(۲) «درجه شـرک کفار قریش، بسـیار پایین تر از شرک مردم امروز است.»

او همچنین می گویـد: «فإذا علمت هـذا وعلمت ما علیه أکثر الناس علمت أنّهم أعظم کفراً وشـرکاً من المشـرکین الّذین قاتلهم النبیّ صلی الله علیه وآله»؛(۳) «هنگـامی که این مطلب را دانسـتی و دانستی آنچه را که اکثر مردم برآننـد، می فهمی که کفر و شرک افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبرصلی الله علیه وآله با آنان به قتال پرداخت.»

او در جایی دیگر می گویـد: «لانکفّر إلّا من بلغته دعوتنا للحقّ ووضـحت له المحجه وقامت علیه الحجه وأصـرّ مسـتکبراً معانداً، کغالب ما نقاتلهم الیوم یصرون علی ذلک الاشراک ویمتنعون من فعل الواجبات ویتظاهرون بأفعال الکبائر والمحرمات ... »؛(۴) «ما تکفیر نمی کنیم مگر کسانی را که دعوت حقّ ما به آنان رسـیده و برهان و دلیل بر آنان واضـح شـده و حجت بر آنان قائم شـده است، ولی در عین حال از روی اسـتکبار و عناد بر عقیـده خود اصـرار می ورزیدند؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می جنگیم. این افراد بر شـرک ورزیدن خود اصرار دارند و از انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرمات کبیره تظاهر می نمایند ... ».

مقصود ایشان از شـرک ورزیدن، همان تبرک و اسـتغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که به خیال وی این ها شرک به حساب می آیند.

۱- ۱۰۶۳. الدرر السنیه، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- ۱۰۶۴. همان، ص ۱۲۰.

۳- ۱۰۶۵. همان، ص ۱۶۰.

۴- ۱۰۶۶. همان، ص ۲۳۴.

نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات»

نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات»

از جمله کتـاب هـای مهم برای وهابیـان که بـا کوچکی حجم آن مورد توجّه خاصّ مـدارس و حوزه های علمی و دانشـگاهی آنان قرار گرفته، کتاب «کشف الشـبهات» اثر محمّـد بن عبدالوهاب است. او در این کتاب معیارها و میزان هایی را برای کفر و غلوّ در دین و شـرک ذکر کرده و با آن معیارها، سایر مسلمین را به کفر و شرک نسبت داده است. لذا جا دارد گذری اجمالی به برخی از مطالب این کتاب داشته باشیم.

نقد اول

محمّـد بن عبـدالوهاب می گویـد: «إعلم رحمک اللّه أنّ التوحیـد هو إفراد اللّه بالعباده وهو دین الرسل الّذین أرسـلهم اللّه إلی عبـاده فـأوّلهم نوح علیه السـلام، أرسـله اللّه إلی قومه لمّا غلوا فی الصالحین وداً وسواعاً ویغوث ویعوق ونسـراً ... »؛(۱) «بدان - خداوند تو را رحمت کند - که توحید همان اختصاص دادن عبادت برای خدا است. و آن دین رسولان است که خداوند آنان را به سوی بنـدگانش فرسـتاد. پس اول آنـان نوح می باشـد که خداونـد او را به سوی قومش فرسـتاد. هنگامی که آنان درباره صالحان غلو کرده و آنان را همانند ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر قرار دادند ... ».

پاسخ

اوّلاً: توحیـد، تنها منحصـر به توحید در عبادت نیست؛ بلکه دارای مراحلی است از قبیل: توحید در الوهیت، توحید در خالقیت، توحیـد در ربوبیّت و توحیـد در عبادت. و خداونـد سـبحان در قرآن کریم درباره هر کدام از انواع توحید، آیاتی را ذکر کرده است و از اینجـا به دست می آیـد که شـرک از این اقسـام در جزیره العرب شایع بوده که خداونـد در مقابل آن اشاره به اقسام توحید کرده است.

ثانیاً: خداوند سـبحان نوح را به سوی قومش فرسـتاد تا آنان را به عبادت خدا و رها شدن از شرک دعوت کند؛ زیرا قوم او بت می پرستیدند، نه این که درباره صالحان امت خود غلو کرده باشند.

ثالثاً: به چه دلیل تبرّک جستن از صالحان و توسل به آنان و استغاثه به ارواح آن ها

۱- ۱۰۶۷. کشف الشبهات، ص ۴۹.

همانند پرستش بت به حساب می آید. مگر نه این است که اعمال به نیات است و باید به نیّت افراد مراجعه کرد. هرگز در نیّت چنین اشخاصی شرک و استقلال در تأثیر نیست.

برای روشن شدن بیشتر به مبحث «تبرّک» و «استغاثه به ارواح اولیای الهی» از این کتاب مراجعه کنید.

نقد دوم:

ابن عبدالوهاب می گوید: «وآخر الرسل محمّدصلی الله علیه وآله وهو الّذی کسر صور هؤلاء الصالحین، أرسله إلی قوم یتعبّدون ویحجّون ویتصدّقون ویذکرون اللَّه ولکنّهم یجعلون بعض المخلوقین وسائط بینهم وبین اللَّه - یقولون: نرید منهم التقرب إلی اللَّه - ونرید شفاعتهم عنده؛ مثل الملائکه وعیسی ومریم وأناس غیرهم من الصالحین»؛(۱) «و آخرین پیامبر محمّدصلی الله علیه وآله است. او کسی است که صورت های آن صالحان را خرد کرد. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می کرده و حج به جای می آوردند و صدقه می دادند و ذکر خدای می گفتند؛ ولی آنان برخی از مخلوقین را وسیله بین خود و خدای عزّوجلّ قرار می دادند و می گفتند: ما از آن ها قصد تقرّب به سوی خدای عزّوجلّ را داریم، و از آن ها تقاضای شفاعت نزد خدا داریم؛ همانند ملائکه و عیسی و مریم و افرادی غیر از این ها از صالحان.»

پاسخ

اوّلاً: ایشان صورت خوش و غیر واقعی را از کفّار قریش ترسیم کرده تا مبتنی بر آن بتواند مسلمانان را تکفیر کند. او می گوید: کفّار قریش اهل عبادت، به جای آوردن حج و صدقه و ذکر خدا بودند ... !! سبحان اللَّه!! قریش چگونه این چنین بوده است؟ آن ها کسانی بودند که هر گاه گفته می شد: بگویید: «لا اله الاّ اللَّه» استکبار می کردند. به روز قیامت و بعث و بهشت و دوزخ ایمان نداشتند. و به طور کلّی به پیامبری ایمان نداشتند. بت ها را عبادت می کرده و به یکدیگر ظلم می نمودند و همدیگر را می کشتند. شرب خمر، زنا، رباخواری، و انواع محرمات را انجام می دادند، آیا مطابق حرف محمّد بن عبدالوهاب، قریش در آن زمان تنها مشکلی که داشت توجّه به وسائط و استغاثه به آن ها بود؟

۱- ۱۰۶۸. کشف الشبهات، ص ۴۹ و ۵۰.

ثانیاً: آیا کسی که از انبیا و اولیای الهی طلب شفاعت می کند، با اعتقاد به این که آنان بندگان صالح خدایند و کاری بدون اذن و مشیّت الهی انجام نمی دهند، همانند درخواست شفاعت مشرکان از بت ها است؟ مشرکان اگر چنین درخواستی از بتان یا ملائکه داشتند به جهت غلوی بوده که درباره آن ها پیدا کرده بودند؛ با دید استقلالی به آن ها نگریسته وآنان را مستقل در تدبیر می دانستند. وگرنه چه اشکالی دارد که از شخصی که خداوند مقامی معنوی را به او داده، تقاضای اعمال آن را در حق او به اذن و مشیّت الهی بکنیم. و اگر قرآن کریم مشرکان صدر اسلام را به جهت اعتقاد به شفاعت در بتان مذمّت می کند، از این جهت بوده که آنان بت های خود را به جهت تقاضای شفاعت و اعمال آن ها عبادت می کردند. لذا خداوند سبحان از قول آنان می فرماید: { ما نَعْبُدُهُمْ إِلّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى ؛(۱) « ... [دلیل شان این بود که] این ها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خدا نزدیک کنند ... ».

وانگهی آنان در این مقام با دید استقلالی در مقابل اراده و مشیّت خداوند چنین اعتقادی را در حقّ بت ها قائل بودند.

به جهت روشن شدن بیشتر مطلب به بحث «شفاعت» و «استغاثه» مراجعه شود.

ثالثاً: اعتقاد مسیحیان درمورد حضرت عیسی و مریم علیهما السلام را نمی توان قیاس به اعتقاد مسلمین به شفاعت و درخواست آن از اولیا کرد؛ زیرا مطابق گواهی تاریخ و قرآن کریم، آنان قائل به تجسّد و الوهیت حضرت مسیح و مریم بودند.

لذا خداوند متعال می فرماید: { وَإِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ؛(۲) «و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟! ... »

و نیز می فرماید: { لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَما مِنْ إِلهٍ إِلّا إِلهٌ واحِدٌ }؛(۳) «آن ها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند، معبودی جز معبود یگانه نیست ... ».

۱- ۱۰۶۹. سوره زمر، آیه ۳.

۲- ۱۰۷۰. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۳- ۱۰۷۱. سوره مائده، آیه ۷۳.

نقد سوم

ابـن عبـدالوهاب می گویـد: «فبعـث اللَّه تعـالی محمّداًصـلی الله علیه وآله یجـدّد لهم دینهم - دین إبراهیم - ویخبـرهم أنّ هـذا التقرب والإعتقـاد محض حقّ اللَّه - تعـالی - لایصـلح منه شـیی ء لغیره ولاـ لملـک مقرّب ولانبیّ مرسل فضـلاً عن غیرهما»؛(۱) «پس خداونـد متعال محمّدصـلی الله علیه وآله را فرسـتاد تا دین مردم را که همان دین ابراهیم است تجدید کند، و به آنان خبر دهد که این تقرّب و اعتقاد تنها حق خدای متعال است، و برای هیچ کس غیر از او صـلاحیّت ندارد؛ نه برای فرشـته مقرّب و نه نبیّ مرسل تا چه رسد به غیر از این دو.»

پاسخ

مسلمانان با تبرّک و توسّل و استغاثه و طلب شفاعت از اولیای الهی، تقرّب به غیر خدا نمی جویند؛ بلکه از آنجا که افراد صالح متقرّب نزد خداینـد آنان را واسـطه قرار داده تا به خـدا نزدیک شوند. ما معتقدیم که تقرّب اصـلی و حقیقی و در نهایت امر به سوی خـدا است و تنها او است که پناه دهنـده مردم و بیچارگان است، و ما با توسّل به افراد صالـح سـعی می کنیم که همراه با دعای آنان به خـدای متعال بیشتر نزدیک شویم. و لـذاست که خداونـد متعال می فرماید: { وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ}؛(۲) «و وسیله ای برای تقرّب به او بجویید.»

و نیز می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحِیماً}؛(۳) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها اسـتغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.» چرا قرآن هنگامی که قصه برادران حضـرت یوسف علیه السـلام را نقل می کنـد و اشاره به پشـیمانی آن ها می کند می فرماید: آنان نزد پدر خود یعقوب آمده و گفتند: { یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ ؛(۴) «پدرا! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.»

اگر آمدن نزد واسـطه و درخواست از او که از خداوند آمرزش بخواهد شرک است، چرا حضرت یعقوب که از داعیان توحید و ترک شرک و بت پرستی است فرزندان خود را از این نوع تقاضا و درخواست منع نکرد؟

۱- ۱۰۷۲. کشف الشبهات، ص ۵۰.

۲- ۱۰۷۳. سوره مائده، آیه ۳۵.

۳- ۱۰۷۴. سوره نساء، آیه ۶۴.

۴- ۱۰۷۵. سوره یوسف، آیه ۹۷.

نقد چهارم

او هم چنین می گوید: « ... وإلّا فهولآء المشركون - يعنى كفار قريش - يشهدون إنّ اللّه هو الخالق وحده، لاشريك له، وانّه لايرزق إلّا هو، ولايحيى إلّا هو ولايميت إلّا هو، ولايدبّر الأمر إلّا هو، وأنّ جميع السموات ومن فيهنّ والأرضين السبع ومن فيها كلّهم عبيده وتحت تصرّفه وقهره ... »؛(۱) « ... وگرنه آن مشركان؛ یعنی کفار قریش گواهی می دادند که خداوند تنها خالقی است که شریک و همتایی ندارد و تنها روزی رسان او است و نیز کسی جز او نمی میراند و زنده نمی کند، و نیز مدبّر این عالم تنها اوست. و تمام آسمان ها و هر کس که در آن ها است و زمین های هفت گانه و هر آن کس که در آن ها است همگی بنده او و تحت فرمان و سلطه اویند.»

پاسخ

اوّلاً: معلوم نیست که مشرکان در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله توحید در خالقیّت را قبول داشته اند. و اگر خداوند سبحان درباره آنان می فرماید: { وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ؛(۲) «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرد؟ همه می گویند: خدا.» ظاهر آیه این است که در باطن و فطرت به آن اعتقاد دارند.

ثانیاً: از برخی از آیات استفاده می شود که علت شرک قریش و دیگران آن بود که معتقد بودند بت ها و وسائط دیگر به طور مستقل، مالک تصرّف در این عالم می باشند، بدون این که تصرف شان؛ اعم از رزق و نصرت و ... تحت اراده و مشیت الهی باشد.

خداوند سبحان می فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً}؛(۳) «آن هایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.»

از این آیه استفاده می شود که مشرکان معتقد بودند که این وسائط، مالک رزق و روزی آنان هستند و لذا آن ها را عبادت می کردند.

و نیز در آیه دیگر می فرماید: { قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ مِثْقالَ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَلا فِي الْأَرْضِ ؛(۴) «بگو: کسانی را که غیر از خدا [معبود خود]می پندارید بخوانید! [آن ها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که آن ها به اندازه ذره ای در آسمان ها و زمین مالک نیستند.»

۱- ۱۰۷۶. کشف الشبهات، ص ۷.

۲- ۱۰۷۷. سوره لقمان، آیه ۲۵.

۳- ۱۰۷۸. سوره عنکبوت، آیه ۱۷.

۴- ۱۰۷۹.]. سوره سبأ، آیه ۲۲.

حسن بن علی سقّاف شافعی می گوید: «إنّ العباده شرعاً معناها الاتیان بأقصی الخضوع قلباً وقالباً، فهی إذن نوعان قلبیه وقالبیه، فالقلبیه: هی إعتقاد الربوبیه أو خصیصه من خصائصها کالإستقلال بالنفع أو الضرر ونفوذ المشیئه لمن اعتقد فیه ذلک. والقالبیه: هی الإتیان بأنواع الخضوع الظاهریه من قیام ورکوع وسجود وغیرها مع ذلک الإعتقاد القلبی، فإن أتی بواحد منها بدون ذلک الإعتقاد لم یکن ذلک الخضوع عباده شرعاً ولوکان سجوداً ... »؛(1) «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. پس عبادت دو نوع است؛ قلبی و قالبی. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهری؛ اعم از قیام، رکوع، سجود و غیر این اعمال است همراه با اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد، شرعاً عبادت محسوب نمی شود گرچه آن عمل قالبی سجود باشد ... ».

حسن بن فرحان مالکی می گوید: «إنّ هذا الإعتراف الّتی إعترف بها المشرکون قد أجاب عنها بعض العلمآء، وذکروا أنّ المشرکین إنّما إعترفوا بها من باب الإفحام والإنقطاع، ولیس من باب الإقتناع، ولو کانوا صادقین فی إعترافهم لأتوا بلوازم هذا الإعتراف. فلذلک یأمر اللّه نبیّه صلی الله علیه وآله أن یذکّرهم بلوازم هذا الإعتراف کما فی قوله تعالی: (فقل أفلا تتقون) (قل أفلا تذکّرون) فکأنّ اللّه عزّ وجلّ یوبّخهم بأنّهم کاذبون وأنّهم لایؤمنون باللّه عزّ وجلّ خالقاً ورازقاً ... »؛(2) «این اعترافی که مشرکان به آن اقرار کرده اند را برخی از علما از آن این گونه جواب داده اند که مشرکان این اعتراف را از باب اجبار و سیه رو شدن و از روی ناچاری داشتند، نه از باب قانع شدن و رسیدن به این مطلب. و اگر در اعتراف شان به این امور صادق بودند، ملتزم به لوازم آن نیز می شدند. به همین جهت است که خداوند پیامبرش را امر می کند که آنان را به لوازم این اعتراف تذکر دهد؛ همان گونه که در قول خداوند «افلا تتقون» و «افلا تذکّرون» آمده است. پس گویا خداوند عزّوجلّ آنان را توبیخ می کند که در ادّعای شان دروغ می گویند و هرگز به خالقیت و رازقیت خدا ایمان ندارند.»

۱- ۱۰۸۰. التندید لمن عدّد التوحید، ص ۳۴.

۲- ۱۰۸۱. داعیه و لیس نبیاً، حسن بن فرحان مالکی، ص ۴۸.

حیات برزخی

حیات برزخی

یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف بین مسلمین و وهابیان، حیات برزخی است. این مسئله منشأ اختلاف در مسائل دیگر؛ از قبیل: استعانت از ارواح اولیای الهی، و استغاثه به آنان، توسل به اولیای الهی بعد از وفاتشان و ... شده است. عموم مسلمین قائل به حیات برزخی و زندگی اموات؛ خصوصاً اولیای الهی در عالمی مابین عالم دنیا و آخرت به نام برزخند، بر خلاف وهابیان که به حیات برزخی ولو برای اولیای الهی، اعتقادی ندارند؛ از همین رو استعانت از آنان، استغاثه و توسل به آنان را جایز ندانسته بلکه از مظاهر بارز شرک می دانند. در حقیقت توجّه به اولیای الهی را به مانند توجّه به سنگ، بی اثر و خاصیت می دانند؛ زیرا معتقدند که اولیا بعد از مرگ علم غیب ندارند و هیچ نوع تصرّفی نیز نمی توانند داشته باشند. اکنون به بررسی این مسئله زیر بنایی می پردازیم.

فتوا های وهابیان

۱ – بن باز می گوید: «به ضرورت دین و ادله شرعی دانسته شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در هر مکانی موجود نیست و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است، ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است ... » (۱)

همو می گوید: «کثیری از اهل سنّت قائل به حیات برزخی در قبر برای امواتند، ولی این بدان معنا نیست که علم غیب می دانند، یا از امور اهل دنیا اطلاع دارند، بلکه این امور با مرگ از آن ها منقطع گردیده است».(۲)

۱- ۱۰۸۲. مجموع فتاوا، بن باز، ج ۱، ص ۴۰۸.

۲- ۱۰۸۳. همان، ص ۴۱۷.

وی در جای دیگر می گوید: « ... و امّا این که پیامبرصلی الله علیه وآله می بیند کسی را که بر او سلام می کند، این اصل و مدرکی ندارد، و در آیات و احادیث شاهدی بر آن موجود نیست، همان گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله از احوال اهل دنیا و آنچه در آن حادث می شود اطلاعی ندارد؛ زیرا میت ارتباطش با دنیا قطع می گردد».(۱)

۲ - ناصرالدین البانی محدّث وهابی در مقدمه کتاب «الآیات البیّنات فی عدم سماع الأموات» می گوید: « ... بعد از آن که اهمیت موضوع بحث و احتیاج مردم به اطلاع از آن، برای تعدادی از اهل فضل و علم روشن شد، خصوصاً کسانی که همیشه در باتلاق های جاهلیت زندگی می کنند، اهمیت بحث در مباحثی؛ از قبیل: استغاثه به غیر خدا، استعانت از ارواح انبیا و صالحین و غیر این ها، به توهّم این که آنان صدایشان را می شنوند ... روشن می شود».(۲)

ترکیب انسان از روح و جسم

ترکیب انسان از روح و جسم

متکلمان انسان را مرکب از دو حقیقت می دانند: روح و جسم. و بر آن دلایلی اقامه کرده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - هر انسانی افعال خود را به یک حقیقتی به اسم «من» نسبت می دهد و می گوید: من انجام دادم، من زدم و ...، این من کیست؟ آیا این حقیقت غیر از نفس است که از آن به روح تعبیر می شود؟ همچنین هر انسانی اعضا و جوارح مادی خود را به حقیقتی به نام «من» نسبت می دهد و می گوید: قلب من، شکم من، قدم من و ... این من کیست؟ آیا غیر از روح و نفس است؟

۲ - هر یک از انسان ها این حس را دارد که شخصیتش در تغییرات روزگار ثابت بوده و در آن تغییر و تحوّل وجود ندارد، با وجود تغییراتی که در جسم و بدن اوست، آیا آن شخصیت، همان روح و نفس او نیست؟

۱- ۱۰۸۴. مجموع فتاوا، بن باز، ج ۲، ص ۷۶۵.

۲- ۱۰۸۵. مقدمه الآیات البیّنات فی عدم سماع الاموات، نعمان آلوسی.

۳ – گـاهی انسـان ممکن است نسـبت به هر چیزی حتّی اعضـای بـدن خودش غافـل باشـد؛ امّـا از یـک چیز که همان خودیت اوست، غافل نمی شود. آیا این همان نفس و روح او نیست؟ فخررازی می گویـد: «گاهی من عالِم و آگاه به خودم هستم؛ در حالی که از همه اجزایم غافلم و این خودیت، همان نفس و روح است».(۱)

قرآن نیز به این حقیقت اشاره کرده و می فرماید: { یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی ؛(۲) «ای نفس قدسی مطمئن! به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنودی و او راضی از توست، باز آی و در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت خاصّ من داخل شو.»

همچنین می فرماید: { فَلَوْلا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَأَنْتُمْ حِینَئِذٍ تَنْظُرُونَ ؛(۳) «پس چگونه خواهد بود هنگامی که جان به گلو رسد. و شما وقت مرگ بر بالین آن مرده حاضرید و می نگرید.»

استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا

از آیـات قرآن به طور وضوح اسـتفاده می شود که مرگ انسـان، پایـان حیـاتش نیست؛ بلکه انتقـال از حیاتی به زنـدگی دیگر است. انسان با مرگ وارد عالم جدیدی می شود که گسترده تر از عالم مادی است:

۱ – خداوند متعال می فرماید: { اَللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَیُرْسِلُ الْأُخْری إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ ؛(۴) «خداست که وقت مرگ، ارواح خلق را می گیرد و آن را که هنوز وقت مرگش فرا نرسیده، روحش را در حال خواب قبض می کند. سـپس آن را که حکم به مرگش کرده جانش را نگاه می دارد و آن را که حکم به مرگ نکرده به بدنش می فرستد تا وقت معین، در این کار نیز ادله قدرت الهی برای اندیشمندان است.»

۲ – همچنین می فرماید: { وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ

۱– ۱۰۸۶. مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۱۴۹.

۲– ۱۰۸۷. سوره فجر، آیات ۲۷ – ۳۰.

۳– ۱۰۸۸. سوره واقعه، آیات ۸۳ و ۸۴.

۴– ۱۰۸۹. سوره زمر، آیه ۴۲.

رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ... }؛(۱) «مپندارید که شهیدان راه خدا مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می شوند ... .»

از آیات دیگر استفاده می شود که این حیات برزخی، اختصاصی به شهدا ندارد، بلکه شامل تمام صالحان و کسانی که مطیع دستورات خداوند هستند نیز می شود؛ خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً}؛(۲) «و هر کسی که خدا و رسول را اطاعت کنند، ایشان البته با کسانی که خدا به آنان لطف و عنایت کامل فرموده؛ یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان رفیقان نیکویی هستند.»

اگر شهدا نزد خدا زنده اند و روزی می خورند، پس هر کس مطیع خدا و رسول باشد - و به دلیل آن که رسول نیز تابع دستورات رسالت خویش است، شامل خود حضرت نیز می شود - او نیز با شهداست، اگر شهدا نزد خدا زنده اند، پس اینان نیز زنده اند و حیات برزخی دارند.

اگر کسی - همانند بن باز - بگوید: اینان زنده اند، ولی در بهشت نزد خداوند متعال هستند و از احوال این دنیا اطلاعی ندارند.

در جواب می گوییم: خداوند درباره خود چنین می گوید:

{ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ ؛(۳) «و او با شماست هر جا که هستید.»

و می فرماید: { أَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ؛(۴) «هر کجا رو کنید همان جا وجه خداست.»

و می فرماید: { نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ}؛(۵) «و ما از رگ گردن به او نزدیک تریم.»

حال اگر خداوند همه جا و با همه کس هست، پس شهدا نیز زنده اند و نزد خداوند

۱- ۱۰۹۰. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲- ۱۰۹۱. سوره نساء، آیه ۶۹.

۳- ۱۰۹۲. سوره حدید، آیه ۴.

۴- ۱۰۹۳. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۵- ۱۰۹۴. سوره ق، آیه ۱۶.

روزی داده می شوند. و اولیای الهی که مطیع خدا و رسولند نیز این گونه اند. علم غیب دارند، همان گونه که خدا علم غیب دارد. قرآن می فرماید: { يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَما تُخْفِي الصُّدُورُ}؛(۱) «خداوند به خیانت چشم خلق و اندیشه های نهانی دل های مردم آگاه است.»

در روایات اسلامی به این موضوع مهمّ اشاره شده است؛ از جمله بعد از آن که کشته های مشرکان را در چاه بدر انداختند، پیامبرصلی الله علیه وآله بر بالای چاه آمد و مشرکان را این گونه خطاب کرد: «هر آینه شما همسایگان بدی برای رسول خدا بودید، او را از منزلش بیرون ساخته و از خود طرد نمودید، سپس بر ضدّ او اجتماع نموده و با او محاربه کردید، من آنچه را که پروردگارم وعده داده بود، حق یافتم.» شخصی به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه شما با سرهایی که از تن جدا شده است، سخن می گویید؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «به خدا سوگند! تو از آنان شنواتر نیستی ... ».(۲)

انس بن مالک از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «بنده هنگامی که در قبرش گذارده می شود و اصحابش او را ترک می کنند، صدای کفش آن ها را می شنود ... ».(۳)

متقی هندی به سند خود از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «هر کس وصیت نکند، به او اذن صحبت با مردگان داده نمی شود. گفته شد: ای رسول خدا! مردگان سخن می گویند؟ فرمود: آری، به زیارت می آیند».(۴)

وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادّی

وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادّی

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که بین حیات برزخی انسان در عالم برزخ با حیات مادی و انسان های زنده ارتباط برقرار است؛ به این معنا: هنگامی که انسان ها در عالم مادی آنان را صدا می زنند می شنوند و هنگامی که از آنان سؤال و درخواست می کنند، به اذن خداوند متعال جواب می دهند. اینک به برخی از آیات

۱- ۱۰۹۵. سوره غافر، آیه ۱۹.

۲- ۱۰۹۶. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۶ و ۷۷، باب قتل ابی جهل.

۳- ۱۰۹۷. همان، ج ۲، ص ۱۲۳، باب المیّت یسمع خفق النعال.

۴- ۱۰۹۸. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۶۱۹ و ۶۲۰، رقم ۴۶۰۸۰.

و روایات در این مورد اشاره می کنیم:

الف) آیات

۱ - خداوند متعال در خصوص قوم صالح می فرماید: { فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَأَصْبَحُوا فی دارِهِمْ جاثِمِینَ * فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَقالَ یا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ رِسالَهَ رَبِّی وَنَصَحْتُ لَکُمْ وَلکِنْ لا تُحِبُّونَ النّاصِحِینَ ؛(۱) «پس زلزله ای بر آنان آغاز گردید تا آن که همه در خانه هایشان از پای در آمدند. چون علائم عذاب رسید صالح از ایمان قوم ناامید شد و از آنان روی گردانید و گفت: ای قوم! من از خدای خود ابلاغ رسالت کردم و شما را اندرز دادم ولکن شما ناصحان را دوست نمی دارید.»

۲ - درباره قوم شعیب نیز شبیه این گفت و گو بیان شده است.(۲)

۳ - در قرآن آمده است: { وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَهً یُعْبَدُونَ ؛(۳) «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم باز پرس که آیا ما جز خدای یکتای مهربان، خدای دیگری را هم معبود مردم قرار دادیم؟».

۴ - همچنین در آیات متعدّدی سلام بر انبیای گذشته کرده و می فرماید: { سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ ، { سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ ، { سَلامٌ عَلی مُوسی وَهارُونَ ، { سَلامٌ عَلی إِلْ یاسِینَ و { سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ ، از این آیات استفاده می شود که بین این عالم مادی و عالم برزخ ارتباط برقرار است؛ بدین شکل که گفته ها، سؤال ها، و درودها را می شنوند، و جواب نیز می دهند.

شیخ محمود شلتوت می گوید: «آنچه از آثار دینی استفاده می شود این است که هنگام خروج روح از بدن، مرگ حاصل می شود و او؛ در حالی که دارای ادراک است باقی می ماند؛ کسی که بر او درود می فرستد می شنود، زائرین قبرش را می شناسد و لذت نعمت ها و درد عذاب را در عالم برزخ درک می کند».(۴)

شیخ الاسلام عزّالدین بن عبدالسلام در فتاوای خود می گوید: «ظاهر این است که

۱- ۱۰۹۹. سوره اعراف، آیات ۷۸ و ۷۹.

۲- ۱۱۰۰. همان، آیات ۹۱ - ۹۳.

۳- ۱۱۰۱. سوره زخرف، آیه ۴۵.

۴- ۱۱۰۲. الفتاوی، شلتوت، ص ۱۹.

میّت، زائر خود را می شناسد؛ زیرا ما امر شده ایم به سلام بر او، و شارع امر نمی کند به خطاب کسی که نمی شنود ... ».(1)

ب) روایات

۱ – پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود: «هر مسلمانی بر قبر برادر مؤمنش که او را در دنیا می شناخته عبور کند و از او سؤال کند، خداوند روحش را برمی انگیزد تا جواب او را بدهد».(2)

۲ – در روایت از پیامبرصلی الله علیه وآله ثابت شده که فرموده اند: مردگان صدای کفش تشییع کنندگان را می شنوند.(3)

۳ – ابن قیّم جوزیه در کتاب «الروح» می گوید: «سلف بر این مطلب اجماع کرده و به تواتر رسیده است که شخص مرده، کسانی را که به زیارتش می آیند می شناسد و از آمدن شان مسرور می شود».(4)

۴ – ابن ابی الدنیا در کتاب «القبور» از عایشه نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس به زیارت قبر برادر مؤمنش رود و نزد قبرش بنشیند، مرده با او انس می گیرد، و جواب سلامش را می دهد، تا هنگامی که برخیزد و برود».(5)

۵ – همچنین از ابوهریره نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس بر قبر شخصی عبور کرده و بر صاحب آن درود فرستد، صاحب قبر، او را شناخته و سلامش را جواب می دهد».(6)

۶ – بیهقی از سعید بن مسیّب نقل می کند: ما با علی بن ابی طالب علیه السلام داخل قبرستان مدینه شدیم. حضرت علیه السلام ندا داد: ای اهل قبرستان! سلام و رحمت خدا بر شما باد، از خبرهای خود بر ما می گویید یا ما شما را خبر دهیم؟ سعید می گوید: صدایی شنیدیم که در جواب می گوید: «و علیکم السلام ورحمه اللَّه وبرکاته یا أمیرالمؤمنین» خبر ده ما را از آنچه اتفاق افتاد. حضرت علیه السلام فرمود: اما زنان شما به همسری دیگران در آمدند، اموال شما تقسیم شد، و اولاد شما نیز در زمره ایتام در آمدند.

۱– ۱۱۰۳. فتاوی شیخ الاسلام عزالدین بن عبدالسلام، ص ۴۳۱.

۲– ۱۱۰۴. الروح، ابن قیم، ص ۹.

۳– ۱۱۰۵. همان.

۴– ۱۱۰۶. الروح، ص ۹.

۵– ۱۱۰۷. همان.

۶– ۱۱۰۸. فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۸۷.

ساختمان هایی که بنا کردید دشمنانتان در آن ها ساکن شدند. این خبرهایی است که نزد ماست، شما چه خبرهایی دارید؟

سعید می گوید: مرده ای به صدا درآمد و گفت: هر آینه کفن ها پاره شد، موها ریخت، پوست ها از بدن جدا شد، حدقه ها بر صورت ها ریخت و از بینی ها چرک بیرون آمد. آنچه را فرستاده بودیم یافتیم، و آنچه را به جا گذاردیم، خسارت دیدیم ...».(۱)

ابن قیم جوزیه در بحثی در این باره که آیا مردگان زیارت افراد زنده را درک می کنند؟ می گوید: «همین که کسی به زیارت میّت می آید، می گویند: «زائر» این خود دلیل بر این است که مرده، زائر را می شناسد؛ زیرا اگر او را نشناسد به زیارت کننده، زائر گفته نمی شود».(۲)

۷ - بخاری و مسلم نقل کرده اند: «هر گاه مرده داخل قبر گذارده شود، صدای کفش تشییع کنندگان را می شنود».(۳)

۸ - ابوهریره می گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله هر گاه به قبرستان می رفت، با اهل قبور این چنین سخن می گفت: «السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین، وإنّا إن شآء اللَّه بکم لاحقون، أسأل اللَّه لنا ولکم العافیه».(۴)

۹ - ابن عباس می گوید: «یکی از اصحاب بر سر قبری خیمه زد؛ در حالی که نمی دانست آنجا قبر مرده ای است، ناگهان صدای قرائت سوره ملک به گوش او رسید، تا وقتی که سوره را ختم کرد. نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من بر قبری خیمه زدم؛ در حالی که نمی دانستم قبر است، ناگهان صدای سوره ملک را از آنجا شنیدم. حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: این سوره مانع از عذاب و نجات دهنده انسان از عذاب قبر است».(۵)

۱- ۱۱۰۹. حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمّد علی، ص ۲۴۲.

۲- ۱۱۱۰. الروح، ص ۸.

۳- ۱۱۱۱. فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۵.

۴- ۱۱۱۲. تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۳۷.

۵- ۱۱۱۳. صحیح ترمذی، کتاب فضائل القرآن.

حیات انبیا در عالم برزخ

در مورد حیات انبیا، در کتاب های حدیثی اهل سنّت، روایاتی وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - انس بن مالک از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «انبیا در قبرهایشان زنده اند و نماز می گزارند».

این حدیث را حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» (۱) و علامه مناوی در «فیض القدیر» (۲) نقل کرده، و البانی(۳) نیز آن را تصحیح نموده است.

۲ - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «علم من بعد از مرگم، همانند علم من در حال حیاتم است».(۴)

۳ - امام علی علیه السلام فرمود: «عربی بیابانی کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برایم استغفار کن. از داخل قبر سه بار صدا آمد: خداوند تو را آمرزید!».(۵)

۴ - دارمی در «سنن» خود به سندش از سعید بن عبدالعزیز نقل می کند که او وقت نماز را به سبب همهمه ای که از قبر پیامبرصلی الله علیه وآله می شنید، می شناخت.(۶)

۵ - همو از سعید بن مسیّب نقل می کند که در ایام حرّه، صدای اذان را در وقت های نماز از قبر رسول خداصلی الله علیه وآله می شنیدم؛ در حالی که مسجد از جمعیّت خالی بود.(۷)

۶ - حافظ هیثمی به سند صحیح از ابوهریره نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «قسم به کسی که جان ابوالقاسم به دست اوست! عیسی بن مریم به عنوان امام عمل کننده به قسط و حَکَم عادل فرود می آید؛ و صلیب را می شکند، خوک را می کشد، اصلاح ذات البین می کند، کینه و عداوت را از بین می برد و مال عرضه می کند، ولی کسی قبول نمی کند. و اگر بر قبر من عبور کند و بگوید: ای محمّد! من او را جواب گویم».(۸)

۷ - حافظ هیثمی به سند صحیح از عبداللَّه بن مسعود روایت کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله

۱- ۱۱۱۴. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲- ۱۱۱۵. فیض القدیر، ج ۳، ص ۱۸۴.

۳- ۱۱۱۶. سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۶۲۱.

۴- ۱۱۱۷. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم ۲۲۴۲.

۵- ۱۱۱۸. همان، ص ۵۰۶.

۶- ۱۱۱۹. سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۶و۵۷، رقم ۹۳.

۷- ۱۱۲۰. حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمّد علی، ص ۲۷۱.

٨- ١١٢١. مجمع الزوائد، ج ٨، ص ٢١١.

فرمود: «حیاتی خیر لکم تحدثون و یحدث لکم، ووفاتی خیر لکم تعرض اعمالکم علیّ فما رأیت من خیر حمدت اللَّه و ما رأیت من شرّ استغفرت اللَّه لکم» (۱)؛ «حیات من برای شما بهتر است، حدیث می گویید و حدیث می شنوید. و وفات من برای شما بهتر است؛ زیرا اعمالتان بر من عرضه می شود و هر چه از اعمال خیر ببینم خدا را بر آن شکر می گویم، و آنچه از اعمال شر ببینم برای شما استغفار می نمایم».

حافظ عراقی در کتاب الجنائز از کتاب «طرح التثریب» نقل می کند که: «سند آن خوب است.» (۲)

و حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» می گوید: «این حدیث را بزار نقل کرده و رجال آن رجال صحیح است».(۳)

و نیز مناوی در «فیض القدیر» و شهاب خفاجی در «شرح الشفا» تصریح به صحت این حدیث کرده اند.(۴)

تمام روایاتی که در بحث استغاثه به ارواح اولیای الهی آورده شده، شاهد صدقی بر حیات برزخی است.(۵)

۸ - یوسف بن علی زنانی، از زنی هاشمی که در مجاورت مدینه منوره ساکن بود، چنین نقل می کند: برخی از خادمان، او را اذیت می کردند. آن زن به پیامبرصلی الله علیه وآله پناه آورد. زن می گوید: از داخل روضه شنیدم که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: من الگوی تو در صبرم و باید صبر کنی. بعد از چند روز مشکل برطرف شد و آن خدمه ها که مرا اذیت می کردند، از دنیا رفتند.(۶)

۹ - بیهقی در کتاب «دلائل النبوه» می گوید: «در حدیث صحیح از سلیمان تیمی و ثابت بنانی از انس بن مالك نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «اتیت علی موسی لیله

۱- ۱۱۲۲. همان، ج ۹، ص ۲۴؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۲۸۱.

۲- ۱۱۲۳. طرح التثریب فی شرح التقریب، ج ۳، ص ۲۹۷.

۳- ۱۱۲۴. مجمع الزوائد ج ۹، ص ۲۴.

۴- ۱۱۲۵. فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۰۱، شرح الشفا، ج ۱، ص ۱۰۲.

۵- ۱۱۲۶. رجوع شود به بحث استغاثه.

۶- ۱۱۲۷. الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲، ص ۲۶۱.

أسری بی عند الکثیب الأحمر و هو قائم یصلی فی قبره»؛(۱) «در شب معراج بر موسی کنار کثیب احمر وارد شدم در حالی که او ایستاده و در قبرش مشغول نماز بود.»

۱۰ – ابوهریره از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: « ... ولئن قام علی قبری فقال یا محمّد لأجیبنّه»؛(۲) « ... و اگر بر قبر من بایستد و بگوید: ای محمّد! جواب او را به طور حتم خواهم داد.»

کرامات اولیا در عالم برزخ

حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نشسته بود و اسماء بنت عمیس در کنارش قرار داشت، ناگهان پیامبرصلی الله علیه وآله جواب سلام کسی را داد؛ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: ای اسماء! این جعفر بود با جبرئیل و میکائیل که از کنار ما عبور کرده و بر ما درود فرستادند ... ».(۳)

قاضی سُبکی می گوید: «تصرّف اولیا در زمان زندگی و مرگشان، همانا به اذن و اراده و مشیت الهی است، خداوند متعال آنان را مشرّف به این کرامت کرده و به دست و زبان آنان جاری ساخته است».(۴)

حکم قرائت قرآن بر مردگان

ابن قیم جوزیّه می گوید: «از جماعتی از سلف نقل شده که آنان وصیّت می کردند هنگام دفن، کنار قبرشان قرآن بخوانند».(۵)

روایت شده که عبداللَّه بن عمر وصیت کرد که کنار قبرش سوره بقره بخوانند. احمد بن حنبل در ابتدا منکر این مطلب بود، ولی از انکار خود برگشت.

خلال در کتاب «القرائه عند القبور» به سند خود از علاء بن لحلاج نقل کرده که پدرم وصیت کرد: هنگامی که مردم مرا در قبر گذاردند، بگو: «بسم اللَّه و علی سنّه رسول للَّه»

۱- ۱۱۲۸. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲- ۱۱۲۹. ابن حجر، المطلب العالیه، ج ۴، ص ۲۳.

۳- ۱۱۳۰. حقیقه التوسل و الوسیله، ص ۲۶۵، به نقل از حاکم.

۴- ۱۱۳۱. همان، ص ۲۵۷.

۵- ۱۱۳۲. الروح، ص ۱۶ – ۱۸.

آن گاه بر روی من خاك بریز و بر بالای سرم سوره بقره بخوان؛ زیرا شنیدم که عبداللّه بن عمر چنین می گفت.(۱)

حسن بن صباح زعفرانی می گوید: از شافعی درباره قرائت قرآن کنار قبر مرده سؤال کردم، گفت: اشکالی ندارد.(۲)

خلال از شعبی نقل می کند: هر گاه یکی از انصار از دنیا می رفت بر قبر او رفت و آمد می کردند و قرآن می خواندند.(۳)

حسن بن جروی نقل می کند: بر قبر خواهرم گذر کردم و در آنجا سوره تبارك را خواندم. شخصی نزد من آمد و گفت: خواهرت را در عالم رؤیا دیدم که گفت: خدا برادرم را جزای خیر دهد، من به آنچه او قرائت کرد نفع بردم.(۴)

شخصی هر روز جمعه بر سر قبر مادرش سوره یاسین می خواند. یك روز بعد از قرائت یاسین ثوابش را به اهل قبور هدیه کرد. شخصی نزد او آمد و گفت: تو فلان شخص هستی؟ گفت: آری، آن شخص خطاب به او کرد و گفت: من دختری داشتم که از دنیا رفته است، او را در خواب دیدم که بر بالای قبرش با خوشی نشسته بود و می گفت: ما به برکت سوره یاسینی که فلان شخص بر اهل قبور خواند، نجات یافتیم.(۵)

نسایی به سندش از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید ... (۶)

مفضّل بن موفّق می گوید: من مکرّر به زیارت قبر پدرم می آمدم، روزی به دلیل کاری که داشتم موفق نشدم که به زیارت قبرش بروم. شب همان روز او را در عالم رؤیا دیدم که می گفت: ای فرزندم! چرا به زیارت من نیامدی؟ به او عرض کردم: هر گاه به زیارت تو می آیم می دانی؟ پدر گفت: آری، به خدا سوگند، از هنگامی که از خانه حرکت می کنی تا بر قبرم می نشینی دائماً تو را نظاره می کنم تا برگردی.(۷)

۱- ۱۱۳۳. همان.

۲- ۱۱۳۴. همان.

۳- ۱۱۳۵. همان.

۴- ۱۱۳۶. الروح، ص ۱۶ - ۱۸.

۵- ۱۱۳۷. همان.

۶- ۱۱۳۸. همان.

۷- ۱۱۳۹. همان، ص ۱۸ و ۱۹.

به سند صحیح از مجاهد نقل شده که فرمود: «بشارت صلاح فرزند را در قبر به انسان می دهند».(۱)

ابن قیّم جوزیّه می گوید: «شاهد این مطلب آن است که از روزگاران قدیم تا کنون مردم بر مردگان شان در قبر تلقین می خوانند، و اگر مردگان صدای آنان را نمی شنیدند و از آن نفع نمی بردند، این تلقین عبث بوده و بر آن فایده ای مترتّب نمی شد.(۲)

از احمد بن حنبل در این باره سؤال شد: او این عمل را تحسین کرده و به آن دستور داد.(۳)

سیوطی در کتاب «شفاء الصدور» می گوید: «در این که آیا ثواب قرائت قرآن به مرده می رسد یا خیر اختلاف است. جمهور سلف و سه نفر از ائمه فقه قائلند به این که ثواب قرائت قرآن به مرده می رسد، بر خلاف امام شافعی که با این مسئله مخالفت کرده است؛ به دلیل این که قرآن می فرماید: { وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلّا ما سَعى .

ولی دیگران در جواب این استدلال می گویند:

اوّلاً: آیه منسوخ است به آیه: { وَالَّذينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرّيَّتُهُمْ ؛(۴) زیرا فرزندان به تبع پدران وارد بهشت می شوند.

ثانیاً: آیه مخصوصِ قوم ابراهیم و قوم موسی علیهما السلام است.

ثالثاً: مراد از انسان در آیه کافر است، امّا مؤمن آنچه کوشش کرده و آنچه برایش فرستاده می شود، به او می رسد.

رابعاً: مقصود آیه این است: به عدالت نیست برای انسان مگر آنچه سعی و کوشش کرده، ولی ممکن است خداوند متعال از باب تفضل از راه های دیگر به مرده عنایت کند.

خامساً: لام در «للانسان» به معنای «عَلی است، که شامل ضرر می شود نه نفع.(۵)

بهره مندی اموات

بهره مندی اموات

از آیات و روایات به خوبی استفاده می شود که ثواب هدیه استغفار و قرائت قرآن، به مردگان می رسد.

ص: ۳۳۷

۱- ۱۱۴۰. همان.

۲- ۱۱۴۱. همان.

۳- ۱۱۴۲. الروح، ص ۱۸ و ۱۹.

۴- ۱۱۴۳. سوره طور، آیه ۲۱.

۵- ۱۱۴۴. شفاء الصدور بشرح حال الموتی و القبور، ص ۴۰۲ - ۴۰۶.

۱ – آیات

خداونـد متعـال می فرمایـد: { الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَهً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ ؛(۱) «فرشتگان که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که پیرامون عرشند، به تسبیح و ستایش حق مشغولند و هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خـدا آمرزش می طلبنـد که ای پروردگـار! علم و رحمت بی منتهـایت همه اهـل عـالم را فرا گرفته است، تو به لطف و کرم خود گناه آنان که توبه کرده، راه رضای تو پیموده اند را ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ بدار.»

همچنین می فرماید: { تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلائِکَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ ... }؛(۲) «نزدیک است که آسـمان ها از فراز شـکافته شود و فرشـتگان به سـتایش خـدای خود تسبیـح گویند و برای اهل زمین آمرزش طلبند.»

در آیه ای دیگر می فرمایـد: { وَالَّذِینَ جآؤُوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَلِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ ... }؛(۳) «و آنان که پس از مهـاجران و انصـار آمدنـد، دائم در دعـا به درگـاه خـدا عرض می کننـد: پروردگارا! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان پیش از ما شتافتند ببخش.»

۲ – روایات

همچنین از روایات استفاده می شود که میت از اعمال خیری که زندگان برایش می فرستند بهره مند می شود.

بخـاری و مسـلم از عـایشه نقـل می کننـد که رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس بمیرد و بر عهـده اش روزه باشـد، ولیّش از طرف او روزه بگیرد».(۴)

از ابن عباس نقل شـده است که گفت: شخصـی نزد رسول خداصـلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مادرم از دنیا رفته و بر عهده اش یک ماه روزه است، آیا می توانم از

۱– ۱۱۴۵. سوره غافر، آیه ۷.

۲– ۱۱۴۶. سوره شوری، آیه ۵.

۳– ۱۱۴۷. سوره حشر، آیه ۱۰.

۴– ۱۱۴۸. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصیام عن المیّت.

طرف او قضایش را به جای آورم؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «آری؛ زیرا دین خدا سزاوارتر است که قضا شود».(۱)

در روایتی دیگر آمده که دیگری سؤال کرد: مادرم حج انجام نداده و از دنیا رفته است، آیا می توانم از طرف او حج انجام دهم؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آری، از طرف او حجّ انجام ده.(۲)

عطاء بن رباح نقل می کند که شخصی به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: یا رسول اللّه! آیا می توانم از طرف مادرم - که از دنیا رفته است - بنده آزاد کنم؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آری. سپس سؤال کرد: آیا از این عتق نفع می برد؟ فرمود: آری.

سعد بن عباده به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: مادرم نذری به عهده داشته و از دنیا رفته است، آیا می توانم آن نذر را ادا کنم؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آری. عرض کردم: آیا از آن نفع می برد؟ فرمود: آری.

ابوهریره نقل می کند که شخصی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: پدرم از دنیا رفته و اموالی به جای گذارده، ولی وصیت نکرده است، اگر از طرف او صدقه دهم کفاره گناهانش می شود؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آری. آن گاه پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید ... (۳)

بررسی اشکالات وهابیان

اشکال اول

همان گونه که در فتوا های وهابیان ملاحظه شد، آنان بر مدعای خود به این حدیث تمسک می کنند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «هر گاه انسان بمیرد عملش منقطع می گردد، مگر از سه چیز: صدقه جاریه، علمی که از آن نفع برده شود و فرزند صالحی که برای او دعا کند».

۱- ۱۱۴۹. همان.

۲- ۱۱۵۰. ر.ك: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصیام عن المیّت.

۳- ۱۱۵۱. ر.ك: همان، ج ۵، ص ۷۳ - ۷۸؛ کنزالعمال، ج ۸، ص ۵۹۸ - ۶۰۲، رقم ۱۷۰۵۰ - ۱۷۰۷۱؛الروح،ص ۱۱۸ - ۱۲۱.

تمسک به این حدیث؛ یعنی اعتقاد به این که اموات ارتباط شان با این عالم قطع می شود، برکتی به آن ها از دنیا نمی رسد و آنان تصرفی در این عالم انجام نمی دهند.

پاسخ

حدیث دلالت دارد بر این که عمل انسان با مرگش قطع می شود، مگر در سه مورد؛ نه این که از هیچ چیز غیر از این سه مورد نفع نمی برد.

به بیانی دیگر: حدیث ناظر به اعمالی است که پایداری آن به خود انسان در حال حیات بستگی دارد. که این گونه اعمال با مرگ منقطع می گردد، مگر در صورتی که برای آن وجود استمراری باشد، همانند موارد سه گانه ای که در روایت استثنا شده است و این منافاتی ندارد با اعمالی که قوام آن ها به انسان نیست تا بعد از وفاتش از دیگری به او نفع برسد ولو از غیر این سه مورد باشد.(۱)

اشکال دوم

از ظاهر برخی آیات استفاده می شود که اموات چیزی نمی شنوند. خداوند متعال می فرماید: { فَإِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَلا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ ؛(۲) «پس تو ای رسول ما این مردم دل مرده را نتوانی با سخن حق بشنوانی، و دعوت خود را به گوش این کران که عمداً روی گردانند برسانی.»

در آیه ای دیگر آمده است: { وَما یَسْتَوِی الْأَحْیاءُ وَلَا الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشاءُ وَما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ}؛(۳) «و ابداً زندگان با مردگان مساوی نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد و تو آن کس را که در گورستان است شنوا نتوانی کرد.»

پاسخ

اوّلاً: ممکن است که آیه ناظر به اجسادی باشد که در قبر هاست؛ زیرا آن ها تبدیل به خاک می شوند و چیزی درک نمی کنند.

ثانیاً: مراد از نفی سماع، نفی انتفاع است که از آن به کنایه تعبیر به نفی سماع شده است؛ یعنی این مشرکان آیات تو را می شنوند، ولی از آن ها نفع نمی برند، همان گونه که اهل قبور کلام شما را می شنوند، ولی از آن نفع نمی برند؛ زیرا وقتش گذشته است.

۱- ۱۱۵۲. ر.ک: صریح البیان، شیخ عبداللَّه حبشی، ص ۱۷۶.

۲- ۱۱۵۳. سوره روم، آیه ۵۲.

۳- ۱۱۵۴. سوره فاطر، آیه ۲۲.

ابن قیم جوزیه در تفسیر آیه {وَما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ} می گوید: «آیه دلالت دارد بر کافری که قلبش مرده است، به نحوی که نمی توانی حقایق را به او برسانی تا از آن بهره مند شود، همان گونه که نمی توانی به کسانی که در قبرند چیزی بشنوانی به طوری که نفع برند.

هم چنین در تفسیر آیه شریفه: {إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَلا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ می گوید: «مراد از آیه نفی اهلیّت سماع است؛ به این معنی که قلب های مشرکان از آنجا که مرده است، تو نمی توانی حقایق را به آنان برسانی، همان گونه که در اموات نیز چنین است».(۱)

حسن بن علی سقاف شافعی نیز در شرح آیه: {وَما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ }می گوید: «آیه دلیل بر آن است که کافرانی که بر باطل اصرار دارند، از موعظه تو نفع نمی برند، همانند امواتی که در قبرند و از موعظه تو سودی نمی برند. آن گاه از «تفسیر صابونی» نقل می کند که مقصود از آیه این است: «همان گونه که اموات کفار از هدایت و دعوت پیامبرصلی الله علیه وآله بی بهره اند؛ مشرکان نیز که اهل شقاوتند از هدایت تو سودی نمی برند.(۲)

هم چنین در تفسیر آیه شریفه: {إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی می گوید: ای پیامبرصلی الله علیه وآله تو نمی توانی حق را به کسانی که قلبشان بر باطل مهر خورده، برسانی، در صورتی که خود آن ها از حق اعراض کرده اند.(۳)

ص: ۳۴۱

۱- ۱۱۵۵. الروح، ص ۴۵ – ۴۶.

۲- ۱۱۵۶. مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۴۵.

۳- ۱۱۵۷. الاستغاثه.

سنّت و بدعت

سنّت و بدعت

یکی از کلمات پرکاربرد نزد وهابیان، واژه بـدعت است. با مراجعه به فتاوای وهابیان پی می بریم که بسـیاری از اعمالی که در بین مسـلمانان سنّت است، نزد آنان به عنوان بدعت مطرح می شود؛ این نیست مگر به جهت تحجّر و تنگ نظری آنان در دین و فهم شـریعت، یا این که در پشت قضیه اغراض سیاسی خاصی وجود دارد. با آن که می دانیم دین و شریعت اسلامی از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به عنوان شریعت سهل و آسان معرفی شده است.

فتاوای وهابیان در مصادیق بدعت

بـا مراجعه به کتاب های فتوایی مفتیان وهابی پی به مصادیقی از بـدعت می بریم که تعجّب انسان را برمی انگیزانـد. قبل از هر چیزی به برخی از این مصادیق اشاره می کنیم و قضاوت را به خوانندگان محترم وا می گذاریم.

۱ - شـیخ عبـدالعزیز بن بـاز می گویـد: «توسّـل به جاه فلان یا به برکت فلان یا به حقّ فلان شـخص بـدعت است ولی شـرک نیست. پس اگر شخصـی بگویـد: بـار خـدایا! به جاه انبیایت یا به جاه فلان ولیّت یا به فلان بنـده ات یا به حقّ فلان یا به برکت فلاـن از تـو می خـواهم، ایـن نـوع درخـواست جـایز نیسـت، و آن از جمله بـدعت هـا و از وسایـل شـرک است؛ زیرا این نـوع درخواست نه از پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده و نه از صحابه؛ لذا بدعت است ... ».(۱)

ص: ۳۴۳

۱- ۱۱۵۸. مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، بن باز، ج ۴، ص ۳۱۱.

۲ – شورای دائمی مفتیان وهابیان می نویسند: «بناء بر قبور بدعت منکر است که در آن غلوّ در تعظیم کسانی است که در آن قبرها دفن شده اند، و آن عمل راهی به سوی شرک است. پس بر ولیّ امر مسلمین یا نایب اوست که امر کند تا آنچه بر روی قبور ساخته شده خراب کرده و قبور را نیز با زمین یکسان سازند، تا این بدعت را ابطال کرده و راه به شرک نیز بسته شود ... (۱).»

۳ – صالح بن فوزان می گوید: «سجده کردن بر تربتی که به نام تربت ولی است اگر مقصود از آن، تبرّک به این تربت و تقرّب به ولی است، این شرک اکبر است، و اگر مقصود، تقرّب به خدا است همراه با اعتقاد به فضیلت این تربت، و این که در سجود بر آن فضیلتی است؛ همانند فضیلتی که خداوند در سرزمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصی قرار داده، این بدعت در دین است ... ».(۲)

۴ – شورای دائمی فتوای وهابیان می نویسند: «بار سفر بستن به جهت زیارت قبور انبیا و صالحان و دیگران جایز نیست؛ بلکه این عمل بدعت به حساب می آید».

۵ – شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «برپایی مراسم به جهت ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله و غیر او جایز نیست؛ این عمل از بدعت هایی است که در دین حادث شده است؛ زیرا رسول خداصلی الله علیه وآله و خلفای راشدین و غیر آنان از صحابه این عمل را انجام نداده اند و نیز تابعین صحابه که به نیکی از آنان پیروی کردند، در قرن هایی که برتری داده شده اند ... ».(۳)

۶ – شورای دائمی مفتیان وهابی می گویند: «برپایی مراسم برای کسانی که از انبیا و صالحان از دار دنیا رحلت کرده اند جایز نیست، و نیز زنده داشتن یاد آنان در مولود ها و برداشتن علم ها و قرار دادن چراغ ها و شمع ها بر روی قبر آنان و ساختن قبه ها و مساجد بر روی ضریح های آنان یا پوشاندن روی آن ها یا مثل این اعمال، جایز

۱– ۱۱۵۹. اللجنه الدائمه للبحوث العلمیه و الافتاء، فتوای رقم ۷۲۱۰.

۲– ۱۱۶۰. المنتقی من فتاوی الشیخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶.

۳– ۱۱۶۱. مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳.

نیست؛ زیرا تمام آنچه که ذکر شد از بدعت هایی است که در دین حادث شده و از وسایل شرک است؛ زیرا که پیامبرصلی الله علیه وآله و انبیا و صالحان گذشته این کارها را انجام ندادند، و نیز صحابه با پیامبرصلی الله علیه وآله و هیچ یک از ائمه مسلمین در آن سه قرنی که پیامبرصلی الله علیه وآله گواهی داده که بهترین قرن ها بعد از او است، نسبت به هیچ یک از اولیا و صالحان انجام ندادند ... ».

۷ - شورای دائمی مفتیان وهابی می گویند: «ذکر صلوات و سلام بر پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از اذان، و همچنین جهر به صلوات بعد از اذان همراه با اذان از بدعت هایی است که در دین حادث شده است».(۱)

عبدالعزیز بن باز نیز در مجموعه فتاوایش همین فتوا را صادر کرده است.(۲)

۸ - شیخ ابن عثیمین می گوید: «همانا در برپایی مراسم عید میلاد برای طفل، تشبّه به دشمنان خداست؛ زیرا این عادت از عادات مسلمانان به حساب نمی آید، بلکه از دیگران به ارث رسیده است ... ».(۳)

او هم چنین می گوید: «و اما اعیاد میلاد برای شخص یا اولادش یا مناسبت ازدواج و نحو آن، تماماً غیرمشروع است، و این کارها به بدعت نزدیک تر است تا مباح بودن».(۴)

۹ - شورای دائمی وهابیان می گویند: «همانا در روشن کردن چراغ در مساجد یا آویزان کردن لامپ های برقی بر بالا- یا اطراف آن ها یا بالای مناره ها یا آویزان کردن پرچم و علم و گذاشتن دسته گل بر مناره ها، در اعیاد و مناسبات به عنوان تزیین و بزرگداشت آن اعیاد و مناسبت ها، تشبیه به کفار است همانطور که آنان نسبت به معابد و کنیسه های خود انجام می دهند، و حال آن که پیامبرصلی الله علیه وآله از تشبّه به کفّار در اعیاد و عبادات شان نهی کرده است».(۵)

۱۰ - عبدالعزیز بن باز می گوید: «همانا ذبح گاو یا گوسفند، هنگام به اتمام رسیدن

۱- ۱۱۶۲. اللجنه الدائمه للبحوث العلمیه، رقم فتوا ۹۶۹۶.

۲- ۱۱۶۳. فتاوی اسلامیه، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳- ۱۱۶۴. فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳.

۴- ۱۱۶۵. مجموع فتاوی و رسائل، ابن عثیمین، ج ۲، ص ۳۰۲.

۵- ۱۱۶۶. فتاوی اسلامیه، ج ۲، ص ۲۰.

ساختمـان مساجـد، اصل و اساسـی بر آن نیست، و اعتقاد به آن خطای محض است. و سـزاوار است کسـی را که معتقـد به این امور است یـا این که این کارهـا را انجام می دهـد، انکار کنیم؛ زیرا این امور بـدعت در دین به حساب می آیـد، و هر بـدعتی ضلالت است».(۱)

۱۱ – شیـخ صالـح بن فوزان می گویـد: «از جمله بـدعت هایی که کنار قبر پیامبرصـلی الله علیه وآله انجام می گیرد، زیاد تردّد کردن بر قبـر آن حضـرت است، به این نحـو که هر بـار که وارد مسـجد می شـود، می رود و سـلام بر حضـرت می کنـد. و نیز نشسـتن در کنـار قبر حضـرت نیز بـدعت است ... و نیز از جمله بـدعت هـا گریه کردن در کنار قبر پیامبرصـلی الله علیه وآله یا قبری غیر از او است، به گمان این که دعا کردن نزد آن قبور مسـتجاب است ... و نیز از جمله منکراتی که کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله انجام می گیرد، بلنـد کردن صـدا و درخواست حوایج از آن حضـرت است. که این عمل شـرک اکبر است. پس واجب است که مردم را از این کار بر حذر داشت».(۲)

۱۲ – ابـن عـثیمین می گـویـد: «تـبرّک بـه پـارچه کعبـه و دسـت کشـیـدن بر روی آن از بـدعت هـا اسـت؛ زیرا چنیـن عملی از پیامبرصلی الله علیه وآله نرسیده است».(۳)

۱۳ – شورای دائمی وهابیان می گوینـد: « ... توجّه مردم به این مساجد و دست کشـیدن آنان به دیوارهای آن و تبرّک جسـتن به آن بـدعت بوده و نوعی از انواع شـرک به حسـاب می آیـد، و نیز شبیه به رفتار کفار در جاهلیّت اولی نسـبت به بت هایشان است ... » (۴)

۱۴ – ابن عثیمین می گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت دوری از چشم زدن یا حفظ کردن خود از خطر، حکمش این است که این کار بدعت است؛ زیرا صحابه چنین کاری را انجام نمی دادند».(۵)

۱۶ – ابن عثیمین می گوید: «و امّا اجتماع در کنار مرده و خواندن قرآن و توزیع

۱– ۱۱۶۷. مجلّه البحوث الاسلامیه، ج ۳۹، ص ۱۴۲.

۲– ۱۱۶۸. مجلّه الدعوه، شماره ۱۶۱۲، ص ۳۷.

۳– ۱۱۶۹. مجموع الفتاوی، ابن عثیمین، رقم ۳۶۶.

۴– ۱۱۷۰. اللجنه الدائمه للبحوث العلمیه و الافتاء، فتوای ۳۰۱۹.

۵– ۱۱۷۱. السؤال علی الهاتف، ابن عثیمین، به نقل از کتاب البدع و المحدثات، ص ۲۵۹.

خرما و گوشت، همگی از بدعت هایی است که سزاوار است بر انسان که آن ها را رها کند؛ زیرا چه بسا همراه این امور نوحه سرایی و گریه و حزن می شود و از مرده چنان یاد می شود که به خاطر آن، مصیبت قلوب مردم زایل نمی گردد. من این افراد را که چنین کارهایی را انجام می دهند، نصیحت می کنم که به سوی خداوند عزّوجلّ توبه کنند ... ».(1)

۱۷ - ابن عثیمین می گوید: «اجتماع کنار قبر و قرائت قرآن از امور منکری است که در عهد سلف صالح معروف نبوده است».(2)

۱۸ - او هم چنین می گوید: «و امّا اجتماع مردم در یک خانه برای تعزیت، از بدعت ها به حساب می آید، اگر به ضمیمه این کار طعام هم در آن خانه پخته شود، این عمل از نوحه سرایی به حساب می آید ... و نوحه سرایی - آن گونه که بسیاری از اهل علم و از طلاب علم می دانند - از گناهان بزرگ به حساب می آید ... ».(3)

۱۹ - او در جای دیگر می گوید: «اجیر گرفتن قاری قرآن تا این که قرآن کریم را بر روح مرده قرائت کند از بدعت ها به حساب می آید، و در آن اجری برای قاری و مرده نیست؛ زیرا قاری تنها برای دنیا و مال، قرائت قرآن می کند و هر عملی که مقصود به آن دنیا باشد نمی تواند موجب تقرّب به خدا باشد و در آن ثوابی نزد خدا نیست. بنابر این عمل او ضایع شده و غیر از اتلاف مال بر ورثه به حساب نمی آید، لذا باید از این عمل احتراز جست؛ زیرا بدعت بوده و از منکرات به حساب می آید».(4)

۲۰ - شورای دائمی وهابیان می گویند: «اجیر کردن کسی برای قرائت به نیّت مرده به جهت تنفیذ وصیت او که به آن سفارش کرده، از اموری است که بدعت بوده و لذا این عمل جایز و صحیح نیست».(5)

۲۱ - عبدالعزیز بن باز می گوید: «از پیامبرصلی الله علیه وآله و از اصحابش و نیز از سلف صالح

۱- ۱۱۷۲. فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- ۱۱۷۳. مجموع فتاوی و رسائل ابن عثیمین، رقم ۳۶۰.

۳- ۱۱۷۴. لقاء الباب المفتوح، ج ۱۲، ص ۱۶.

۴- ۱۱۷۵. مجمع فتاوی و رسائل ابن عثیمین، رقم ۳۵۷.

۵- ۱۱۷۶. اللجنه الدائمه، رقم فتوا ۱۲۰۷.

ثابت نشده که هیچ نوع برنامه ای را برای مرده گرفته باشند، نه هنگام وفاتش و نه بعد از یک هفته یا چهل روز یا یکسال بعد از وفاتش، بلکه تمام این کارها بدعت و عادت قبیحی است که نزد قدمای مصر و دیگر کافران بوده است. پس باید مسلمانانی را که این برنامه ها را می گیرند نصیحت کرده و بر آنان به جهت این کارها انکار نمود؛ زیرا امید است که به سوی خدا توبه کرده و دست از این کارها بردارند، چون در این اعمال بدعت هایی در دین و مشابهت با کفّار وجود دارد ... ».(۱)

۲۲ - در فتوای دیگر می گوید: «همانا برپا کردن ولیمه برای تعزیت دهندگان، اصل و اساسی ندارد، بلکه این عمل بدعت و منکر بوده و از امر جاهلیّت است. پس بر تعزیت دهندگان جایز نیست که ولیمه برای صاحبان عزا برپا کنند، نه در روز اول و نه روز سوم و نه چهارم ... ».(۲)

۲۳ - شورای دائمی وهابیان می گویند: «هدیه کردن ثواب نماز بر میّت، جایز نیست، بلکه این عمل بدعت است؛ زیرا از پیامبرصلی الله علیه وآله و صحابه (رض) ثابت نشده است ... ».(۳)

۲۴ - شورای دائمی وهابیان می گویند: «هدیه دادن ثواب برای پیامبرصلی الله علیه وآله جایز نیست، نه ثواب ختم قرآن و نه غیر قرآن؛ زیرا سلف صالح از صحابه و بعد از آنان چنین کاری را انجام ندادند، و حال آن که عبادات توقیفی است ... ».(۴)

۲۵ - ابن عثیمین می گوید: «هنگام تعزیت دادن بوسیدن نزدیکان مرده را من سنّت نمی دانم، و لذا برای مردم سزاوار نیست که این عمل را سنّت کنند ... ».(۵)

۲۶ - ابن فوزان می گوید: «واجب است انکار تلقین میّت؛ زیرا این عمل بدعت است».(۶)

۲۷ - شورای دائمی وهابیان می گویند: «توزیع غذا و میوه در کنار قبور بدعت است

۱- ۱۱۷۷. مجموع فتاوی بن باز، ص ۷۷۷.

۲- ۱۱۷۸. مجموع فتاوی و مقالات متنوّعه، ج ۵، ص ۱۱۹.

۳- ۱۱۷۹. اللجنه الدائمه، رقم ۷۴۸۲.

۴- ۱۱۸۰. همان، رقم ۳۵۸۲.

۵- ۱۱۸۱. فتاوی التعزیه، ص ۱۴۳.

۶- ۱۱۸۲. المنتقی من فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۲.

و برای قاریان جایز نیست که قرآن را بر روی قبرها بخوانند ... زیرا تمام این کارها بدعت و منکر بوده و جایز نیست».(۱)

۲۸ – ابن عثیمین می گوید: درخواست قرائت فاتحه از حاضران در مجلس نیز بدعت است».(۲)

۲۹ – او نیز می گوید: «قرائت سوره یس بر قبر میّت بدعتی است که اصل و اساسی ندارد، و نیز قرائت قرآن بعد از دفن سنّت نیست، بلکه بدعت می باشد».(۳)

۳۰ – شورای دائمی مفتیان وهابیان می گویند: «تهلیل؛ یعنی گفتن لا ـ اله الاّ ـ اللّه هنگام حمل اموات به طرف قبر دلیل قابل اعتمادی برای آن نمی دانیم که دلالت بر جواز چنین عملی کند، بلکه این عمل بدعت است».(۴)

۳۱ – ابن عثیمین می گوید: «کسانی که به پرده های کعبه میچسبند و زیاد دعا می خوانند، برای عملشان در سنّت اصل و اساسی نیست؛ بلکه این کار بدعت است، لذا بر عالم است که برای مردم این مطلب را بیان کند».(۵)

۳۲ – ابن فوزان می گوید: «بدعت هایی که در مجال عبادات در این زمان پدید آمده بسیار است؛ از جمله جهر به نیّت در نماز است، به این که بگوید: نیت می کنم که برای خدا فلان نماز را به جای آورم، و این عمل بدعت است؛ زیرا از سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله به حساب نمی آید ... و جایگاه نیّت در قلب است، نیّت عمل قلبی است نه عمل زبانی. و نیز از بدعت ها، ذکر دسته جمعی بعد از نماز است؛ زیرا مشروع آن است که هر شخصی ذکر معیّن را به صورت تنهایی بگوید ... ».(۶)

۳۳ – شورای دائمی مفتیان وهابی می گویند: «رفتن بالای غار معروف به غار حرا از شعائر حج و از سنّت های اسلامی به حساب نمی آید، بلکه این عمل بدعت بوده و راهی از راه های شرک به خدا به حساب می آید. بنابر این سزاوار است که مردم را از بالا رفتن به غار حرا منع کرد ... ».(۷)

۱– ۱۱۸۳. اللجنه الدائمه، رقم ۶۱۶۷.

۲– ۱۱۸۴. فتاوی ابن عثیمین، ج ۱، ص ۲۱.

۳– ۱۱۸۵. فتاوی التعزیه، ص ۳۵.

۴– ۱۱۸۶. اللجنه الدائمه من الفتوی، رقم ۴۱۶۰.

۵– ۱۱۸۷. دلیل الأخطاء الّتی یقع فیها الحاج و المعتمر، ص ۴۳.

۶– ۱۱۸۸. البدعه، ابن فوزان، ص ۳۰و ۳۱.

۷– ۱۱۸۹. اللجنه الدائمه، رقم فتوا ۵۳۰۳.

۳۴ – ابـن عـثیمین می گویـد: «برخی از زائران دسـت بـه محراب و منبر و دیوارهـای مسـجد می کشـند، تمـام ایـن هـا بـدعت است».(۱)

۳۵ – عبـدالعزیز بن بـاز دربـاره بوسـیدن دست بعـد از مصافحه و قرار دادن دست بر سـینه به جهت زیادتی دوستی می گویـد: «برای این عمـل اصـل و اساسـی از شـریعت اسـلامی نمی دانیم، و لـذا بوسـیدن دست یا قرار دادن آن بر سـینه بعـد از مصافحه مشروع نیست».(۲)

۳۷ – ابن عثیمین می گویـد: «در مورد مصافحه شـخص وارد بر کسانی که نشسـته اند، چیزی از سـنّت نمی دانم، و لذا سـزاوار نیست که این عمل انجام گیرد. برخی از مردم امروزه هنگامی که وارد مجلسـی می شونـد شـروع به مصافحه از یک یک افراد مجلس می کنند، این عمل آن گونه که من می دانم مشروع نیست».(۳)

۳۸ – ابن عثیمین می گویـد: شـروع مجالس و محاضـرات به صورت دائم با آیاتی از قرآن به صورتی که گویا این عمل سـنّت مشروعی است، سزاوار نمی باشد».(۴)

۳۹ – شورای دائمی مفتیان وهابی می گوینـد: «همانا قرائت قرآن به صورت دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صـبح و مغرب یا غیر این دو بـدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی با یک صوت بعـد از هر نماز صـبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی بعد از نماز بدعت می باشد».(۵)

۴۰ – ابن عثیمین می گوید: «ختم تلاوت قرآن به «صدق اللّه العظیم» غیر مشـروع بوده و سنّت به حساب نمی آید، لذا بر انسان سنّت نیست که هنگام به پایان رساندن قرآن کریم «صدق اللّه العظیم» بگوید».(۶)

۴۱ – شورای دائمی مفتیان وهابی نیز می گویند: «گفتن «صدق اللّه العظیم» بعد از پایان پذیرفتن قرآن بدعت است».(۷)

۱– ۱۱۹۰. دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷.

۲– ۱۱۹۱. فتاوی الاسلامیه، ج ۴، ص ۴۰۸.

۳– ۱۱۹۲. لقاء الباب المفتوح، ج ۱۸، ص ۴۸.

۴– ۱۱۹۳. نور علی الدرب، ص ۴۳.

۵– ۱۱۹۴. الجنه الدائمه من الفتوی، رقم ۴۹۹۴.

۶– ۱۱۹۵. فتاوی الاسلامیه، ج ۴، ص ۱۷.

۷– ۱۱۹۶. اللجنه الدائمه من الفتوی، رقم ۳۳۰۳.

تحجّر وهابیان

وهابیان از آن جهت که فکر متحجّرانه و بسیط دارنـد درصـدد برآمـده اند تا مفهوم «بدعت» را توسـعه داده و آن را شامل هر امری که حـادث شـده و در زمـان رسـول خداصـلی الله علیه وآله نبـوده است نیز بنماینـد، و این کـار را تحت عنـوان حرص بر محافظت شریعت انجام می دهند؛ در حالی که نمی دانند با این عملکرد خود دین را از سهل و آسان بودن خارج کرده و مردم را در مشـکلات بسـیاری قرار می دهنـد. آنان گمان می کننـد که برای هر امر شـرعی باید نصّ‌ی خاص از جانب شارع رسـیده باشـد، وگرنه داخـل در مفهوم «بـدعت» می شود. آنـان گمان می کننـد که شـریعت اسـلامی عقیم بوده و دربردارنـده ضوابط عمومی و قوانین نیست تا بتواند پاسخ گوی مصادیق حادث بوده و با شرایط زمان و مکان منطبق باشد.

در رأس این مکتب و تفکّر ابن تیمیه قرار دارد. شخصی که با این دیدگاه تنگ نظرانه تخم تفرقه و اختلاف را در بین مسلمین نشانـد، و از این طریق مسـلمانان موحّـد را به انواع تهمت هـا متّهم سـاخت. بـا این که خودش قائل است به این که عادت بشـر مربوط به عرف و طبیعت آنان است، و لذا اصل در آن حلّیت و عدم منع است.

او می گویـد: «فالأصل فی العبادات لا یشـرع منها إلّا ما شـرّعه اللّه، والأصل فی العادات لایحظر منها إلّا ما حظّره اللّه»؛(۱) «اصل در عبـادات آن است که چیزی به جز آنچه که خداونـد تشـریع کرده مشـروع نباشـد، و اصل در عادات آن است که چیزی جز آنچه که خداوند محظور و ممنوع کرده، ممنوع نباشد.»

وهابیان و پیروان محمّد بن عبدالوهاب، این عقیده و روش را از اسـتادشان ابن تیمیه به ارث برده و طوایف دیگر اسـلامی را به جهت برخی اعمال، به بدعت گذاری و شرک و کفر متهم ساختند.

در «دائره المعارف الاسـلامیه» آمده است: «مفهوم کلمه (بدعت) پیشـرفت داشـته و مردم در مقابل آن دو دسته شده اند: برخی به طور بسته با آن برخورد می کنند،

۱- ۱۱۹۷. اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیه، ص ۲۶۹.

و گروهی نیز اهل تجدّدنـد. پیروان دسـته اول به طور خاص حنابله می باشـند که نماینـده آنان امروزه وهّابیاننـد. این گروه می گویند: بر هر مؤمنی واجب است که از رفتار و کردار پیشینیان پیروی کرده و از هر نوآوری بپرهیزد. و دسته دوم خود را تسلیم محیط و حالات مختلف کرده اند».(۱)

نمونه هایی از انحراف فکری

در ابتـدای بحث به نمونه هـایی از فتـاوای وهابیـان در توسـعه مفهوم بـدعت اشاره کردیم که دلالت بر تحجّر و انحراف فکری آنان داشت. اینک به نمونه هایی دیگر از این نوع برداشت های غلط که نزد اجداد سلفی آنان بوده اشاره می کنیم:

۱ – غزالی می گویـد: «روایت شـده که شخصـی به ابـوبکر بن عیّاش گفت: چگـونه صـبح کردی؟ او جوابش را نـداد، و تنها گفت. ما را از این بدعت رها کن».(۲)

۲ – ابن الحاج می گوید: «علمای ما رحمه الله – از پنکه ها منع کرده اند؛ زیرا قرار دادن آن ها در مساجد بدعت است».(۳)

۳ – او نیز می گویـد: «پهن کردن بساط و سـجّاده قبل از آن که افراد نمازگزار وارد مسـجد شوند، از بدعت هایی است که در دین حادث شده است، و لذا بر امام مسجد است که مردم را از این گونه کارها نهی نمایند ... ».(۴)

ادله وهابیان بر حرمت این مصادیق

وهابیان بر حرمت این امور و دیگر مصادیق به ادله مختلف نقلی و عقلی تمسک کرده اند که مهمترین آن ها عبارت است از:

۱ – حـدیث بخاری از پیامبرصـلی الله علیه وآله که فرمود: «من أحـدث فی أمرنا هـذا ما لیس منه فهو ردّ»؛(۵) «هر کس در این امر ما چیزی احداث کند که از آن نیست، پس آن مردود است.»

۱– ۱۱۹۸. دائره المعارف الاسلامیه، ج ۳، ص ۴۵۶.

۲– ۱۱۹۹. احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۲، ص ۲۵۱.

۳– ۱۲۰۰. المدخل، ابن الحاج، ص ۲۱۷.

۴– ۱۲۰۱. همان، ج ۲، ص ۲۲۴.

۵– ۱۲۰۲. صحیح بخاری، ح ۲۶۹۷؛ صحیح مسلم، ح ۱۷۱۸.

۲ – در روایتی دیگر مسلم از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من عمل عملاً ـ لیس علیه أمرنا فهو ردّ»؛(۱) «هر کس عملی را انجام دهد که امر ما بر آن نیست پس آن مردود است.»

۳ – از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «علیکم بسنّتی وسنّه الخلفآء الراشدین المهدیّین من بعدی، تمسّکوا بها وعضّوا علیها بالنواجذ، وإیّاکم ومحدثات الأمور، فإنّ کلّ محدثه بدعه، وکلّ بدعه ضلاله»؛(۲) «بر شما باد به سنّت من و سنّت خلفای راشدین هدایت شده بعد از من، به آن سنّت تمسک کرده و محکم آن را نگه دارید، و بپرهیزید از اموری که حادث می شود؛ زیرا هر امر حادثی بدعت بوده و هر بدعتی ضلالت است.»

۴ – و نیز استدلال می کنند به آنچه در خطبه پیامبرصلی الله علیه وآله در روز جمعه آمده که می فرمود: «أمّا بعد، فإنّ خیر الحدیث کتاب اللّه، وخیر الهدی هدی محمّدصلی الله علیه وآله، وشرّ الأمور محدثاتها وکلّ بدعه ضلاله»؛(۳) «امّا بعد؛ پس همانا بهترین حدیث، کتاب خدا و بهترین هدایت، هدایت محمّدصلی الله علیه وآله است و بدترین امور، نوآوری ها است و هر بدعتی ضلالت است.»

۵ – گاهی می گویند: «عبادات توقیفی است و لذا تعبّد به عباداتی که از پیامبرصلی الله علیه وآله و یا از صحابه نرسیده، جایز نیست».

۶ – گاهی می گویند: «این اعمال تشبّه به کفّار است و هر کس به قومی تشبّه پیدا کند از جمله آنان است».

پاسخ اجمالی

در پاسخ اجمالی به این ادلّه می گوییم:

اوّلاً: تمام امت اسلامی با هر فرقه و گروه و مذهبی که هستند، به کبرای کلّی که همان حرمت بدعت گذاری در دین است اعتقاد دارند. ولی سخن در این است که آیا این مصادیق و اعمال از موارد بدعت محرّم به حساب می آید یا خیر؟

ما معتقدیم که حرام دانستن این مصادیق از باب این که بدعت است از بد فهمی مفتیان وهابی است.

۱– ۱۲۰۳. صحیح مسلم، ح ۱۷۱۸.
۲– ۱۲۰۴. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶.
۳– ۱۲۰۵. صحیح مسلم، ح ۸۶۷.

ثانیاً: درمورد حدیث سوّم در جای خود به اثبات رسیده که از حیث سند اشکال دارد.

ثالثاً: در مورد بدعت همان گونه که بعداً اشاره می کنیم، قصد و نیّت انتساب به شارع نهفته است، و لذا اگر کسی یکی از این موارد را بدون انتساب به شارع انجام دهد هرگز داخل در مفهوم بدعت نخواهد بود.

رابعاً: برخی از این مصادیق در روایات اهل سنّت آمده است، و از آنجا که این روایات مخالف با پیش فرض ها و اعتقادات نادرست وهابیان است، لذا به آن ها بی توجّهی کرده اند.

خامساً: ما نیز معتقد به توقیفی بودن عبادات هستیم و می گوییم: عملی را به قصد و نیّت عبادت بدون آن که از جانب شارع برسد نمی توان انجام داد، ولی مگر همه آن مصادیقی که تحریم کرده اند، بدین نیّت است؟ بلکه به عنوان یک عمل عرفی و عقلایی است که انجام می دهند.

سادساً: برخی ازاین مصادیق گرچه روایت و دلیل خاصی برآن از جانب شارع وارد نشده ولی می توان آن ها را تحت عنوان عام یا مطلق از ادله قرآنی یا روایی وارد کرد.

سابعاً: در جای خود به اثبات رسانده ایم که مطلق تشبّه به کفّار حرام نیست و نیز انسان را در زمره آنان قرار نمی دهد، بلکه انجام عملی از اعمال کفّار، انسان را در زمره آنان قرار می دهد که از خصوصیات آن ها به حساب آید؛ مثل به گردن آویختن صلیب یا زدن ناقوس و ...

این موضوع را در بحث برپایی مراسم به طور مفصّل شرح و تفصیل داده ایم.

ثامناً: بخشی از این مصادیق در روایات اهل بیت علیهم السلام به آن ها اشاره شده است و از آنجا که سنّت اهل بیت پیامبر حجت است. لذا می توان آن ها را از مصادیق بدعت خارج کرد.

سنّت در لغت و اصطلاح

سنّت در لغت به معنای روش و سیره است، و جمع آن سنن است، مانند غرفه

و غُرَف. واژه سنّت در قرآن کریم به خداوند و نیز به گذشتگان نسبت داده شده است؛ چنان که می فرماید: { سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِیلًا }؛(۱) «این سنّت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنّت خدا تغییر نخواهی یافت.» و نیز می فرماید: { فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِینَ .(۲)

مقصود از سنّت الهی، طریقه حکمت و روش اطاعت اوست. سنّت الهی درباره بشر این بوده است که پیوسته آنان را بیافریند، و قرنی را پس از قرنی و امّتی را بعد از امّتی پدید آورد. و با فرستادن پیامبران الهی و نازل کردن کتب و شرایع آسمانی، طریقه اطاعت و بندگی را به آنان بیاموزد، و بدین وسیله آنان را امتحان و آزمایش کند، تا آنان بتوانند بر اساس اختیار و انتخاب خود، و در سایه ایمان و عمل صالح به کمال مطلوب دست یابند. امّا سنّت امت ها این بوده است که «جز عده ای» پیامبران الهی را تکذیب می کردند، و راه معصیت و طغیان را بر میگزیدند، و خود را مستوجب سنّت الهی دیگری؛ یعنی سنّت مجازات الهی می کردند، که نتیجه اش گرفتار شدن تکذیب کنندگان پیامبران به عذاب الهی و هلاکت و نابودی آنان بوده است، چنان که خداوند متعال می فرماید: { وَما مَنَعَ النّاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدی وَیَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ اِلاّ أَنْ تَأْتِیَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِینَ ؛(۳) «و چیزی مانع مردم نشد از این که وقتی هدایت به سویشان آمد ایمان بیاورند و از پروردگارشان آمرزش بخواهند، جز این که [مستحق شوند] تا سنّت [خداوند در مورد عذاب] پیشینیان، درباره آنان [نیز] به کار رود».(۴)

در احادیث معصومین علیهم السلام سنّت به دو معنا به کار رفته است:

الف) آنچه را پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله (علاوه بر قرآن) از جانب خداوند آورده است تا بیانگر راه و روش زندگی بهتر باشد.

سنّت در این کاربرد، معنای گسترده ای دارد و همه احکام دین؛ اعم از احکام تکلیفی و وضعی را شامل می شود.

۱- ۱۲۰۶. سوره فتح، آیه ۲۳.

۲- ۱۲۰۷. سوره انفال، آیه ۳۸.

۳- ۱۲۰۸. سوره کهف، آیه ۵۵.

۴- ۱۲۰۹. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۴.

ب) کاربرد دیگر سنّت در روایات، به معنای مستحب و منـدوب است. معمولاً در مواردی که کلمه سنّت با کتاب ذکر شده، مقصود سنّت به معنای اول است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ما من شی ء إلّا وفیه کتاب أو سنه»؛(۱) «هیچ موضوعی نیست مگر آن که برای او حکمی در کتاب یا سنّت وجود دارد.» همچنین در روایاتی که سنّت و بدعت با یکدیگر ذکر شده، مقصود از سنّت همین معناست.

معنای دوم سنّت نیز در روایات کاربرد فراوان دارد؛ مثلاًـ در روایات می خوانیم: «السواک هو من السنه، ومطهّره للفم»؛(۲) «مسواک کردن از سنّت است و دهان را پاک می کند.»

و نیز آمده است: «من السنه أن تصلّی علی محّمد وأهل بیته فی کلّ جمعه ألف مرّه»؛(۳) «از سنّت است که بر محمّد و اهل بیت او در هر جمعه هزار بار صلوات بفرستی.»

سنّت در اصطلاح فقها عبارت است از: قول یا فعل یا تقریر معصوم.

همه مسلمانان به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عقیده دارند، بدین جهت قول، فعل و تقریر او نزد همه مسلمانان سنّت به شمار می رود. از آنجا که شیعه به عصمت ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارد، قول، فعل و تقریر آنان نیز داخل در سنّت خواهد بود. راه اثبات سنّت، نقل است که دو گونه می باشد: متواتر و غیر متواتر.

نقل متواتر افاده علم می کند، و در اعتبار آن تردیدی نیست. و نقل غیر متواتر نیز دو گونه است: گاهی با قراینی همراه است که مفید علم است؛ در این صورت نیز در حجیّت آن سخن نیست، امّا اگر با قراین مفیدِ علم، همراه نباشد و تنها مفید ظن باشد، در صورتی اعتبار و حجّیت دارد که ناقل آن عادل یا ثقه باشد.

بدعت در لغت

بدعت در لغت به معنای کار نو و بی سابقه است، و معمولاً به کار بی سابقه ای گفته می شود که بیانگر نوعی حسن و کمال در فاعل باشد. «بدیع» به معنای کار یا چیزی نو

۱- ۱۲۱۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۴.

۲- ۱۲۱۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۴۷.

۳- ۱۲۱۲. همان، ج ۵، ص ۷۲.

و بی سابقه است. این واژه هر گاه درباره خداوند به کار رود به معنای این است که خداوند جهان را بدون استفاده از ابزار و بدون ماده پیشین و بدون این که از کسی الگوبرداری کرده باشد، آفریده است.(۱)

واژه بدعت در روایات، غالباً در مقابل شریعت و سنّت به کار رفته است و مقصود از آن، انجام دادن کاری است که بر خلاف شریعت اسلام و سنّت نبوی است. امام علی علیه السلام فرموده است: «إنّما الناس رجلان متبع شرعه ومبتدع بدعه»؛(۲) «افراد دو گونه اند: یا پیرو شریعتند، یا بدعت گذار در دین.»

در جای دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله درباره نبوت فرموده است: «أظهر به الشرائع المجعوله، وقمع به البدع المدخوله»؛(۳) «خداوند به واسطه پیامبرصلی الله علیه وآله شریعت هایی را که فراموش شده بود و مردم از آن ها آگاهی نداشتند، آشکار ساخت، و بدعت هایی را که اهل بدعت در ادیان پیشین وارد کرده بودند ریشه کن ساخت.»

و در جای دیگر فرموده است: «ما أحدثت بدعه إلّا ترک بها سنه»؛(۴) «هیچ بدعتی حادث نشد مگر این که به سبب آن سنتی ترک گردید.»

بدعت در اصطلاح

فقها و محدّثان، بدعت را به گونه های مختلف تعریف کرده اند که نمونه هایی از آن ها را یادآور می شویم:

۱ - ابن رجب حنبلی می گوید: «البدعه ما أحدث ممّا لا أصل له فی الشریعه یدلّ علیه، أمّا ماکان له أصل من الشرع یدلّ علیه فلیس ببدعه شرعاً، وإن کان بدعه لغه»؛(۵) «بدعت، امر حادثی است که برای آن در شریعت، دلیلی نباشد که بر آن دلالت کند و اگر دلیلی در شرع وجود داشته باشد، شرعاً بدعت نیست؛ اگرچه در لغت آن را بدعت نامند.»

۱- ۱۲۱۳. ر.ک: العین، ج ۲، ص ۵۴؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۶؛ صحاح اللغه، ج ۳، ص ۱۱۸۳؛ مفردات راغب، ماده بدع.

۲- ۱۲۱۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۳- ۱۲۱۵. همان، خطبه ۱۶۱.

۴- ۱۲۱۶. همان، خطبه ۱۴۵.

۵- ۱۲۱۷. جامع العلوم والحکم، ص ۱۶۰.

۲ – ابن حجر عسقلانی می گوید: «البدعه ما أحدث ولیس له أصل فی الشرع، وما کان له أصل یدلّ علیه الشرع فلیس ببدعه»؛(۱) «بدعت امر حادثی است که برای او دلیلی در شریعت نباشد، و اگر دلیلی بر آن در شرع باشد، بدعت نیست.»

۳ – سید مرتضی رحمه الله می گوید: «البدعه زیاده فی الدین أو نقصان منه من إسناد إلی الدین»؛(۲) «بدعت عبارت است از زیاد کردن یا کم کردن از دین، با انتساب آن به دین.»

۴ – علامه مجلسی رحمه الله می گوید: «البدعه فی الشرع ماحدث بعدالرسول ولم یردفیه نصّ علی الخصوص، ولایکون داخلاً فی بعض العمومات»؛(۳) «بدعت در شرع، هر امری است که بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله حادث شود و نص به خصوص بر آن نباشد، و داخل در برخی از عمومات نیز نباشد.»

مفاد تعریف های یاد شده این است که بدعت در اصطلاح علمای حدیث و فقه این است که حکمی به دین افزوده و یا از آن کاسته شود، بدون این که مستندی از کتاب یا سنّت داشته باشد. بنابر این هر گاه قول یا فعلی که سابقه نداشته است، با استناد به دلیلی از کتاب یا سنّت اظهار گردد، بدعت نخواهد بود، هر چند ممکن است در استنباط آن حکم از کتاب و سنّت خطایی رخ داده باشد؛ زیرا خطا در اجتهاد مورد مؤاخذه واقع نمی شود.

یادآور می شویم، از آنجا که احکام قطعی عقل نیز مورد تأیید قرآن و روایات قرار گرفته است، و عقل قطعی از منابع احکام شرعی است، هر گاه حکم جدیدی با استناد به دلیل عقلی قطعی به عنوان حکم دینی اظهار شود، بدعت به شمار نمی رود.

تشویش در مفهوم بدعت

مفهوم «بدعت» در کلمات علما در هاله ای از تشویش و غموض قرار گرفته است، لذا در بیان حدود ماهیت و توضیح قیود آن تعریفات متفاوت و مختلفی ذکر شده و به تبع آن مصادیقی به عنوان بدعت معرفی شده است.

۱- ۱۲۱۸. فتح الباری، ج ۱۷، ص ۹.

۲- ۱۲۱۹. رسائل شریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳- ۱۲۲۰. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۲۰۲.

برخی چنـان دائره مفهوم بـدعت را وسـیع گرفته و معنـا کرده انـد که به اتّهـام بـدعت، بسـیاری از مسـلمانان را به جهت انجـام اعمالی که در آن ها نوآوری است، از دین اسـلام خارج کرده و متّهم به کفر نموده اند. این حربه از بارزترین وسایلی شده که وهابیان بر سر مخالفان خود؛ مخصوصاً شـیعه می کوبنـد. لفظ «بـدعت» گرچه از حیث معنای لغوی امری واضح است، ولی از آنجـا که معنـای اصـطلاحی پیـدا کرده لـذا حـدود و قیـودی به آن اضـافه شـده است. بـدین جهت جـا دارد تـا دربـاره مفهوم اصطلاحی این لفظ بحث کنیم.

حرمت بدعت

بدعت به معنایی که گذشت - یعنی افزودن چیزی بر دین و یا کاسـتن از آن - فعلی حرام است؛ زیرا تشریع مخصوص خداوند است، و جز به اذن و مشیّت خداوند کسی حق ندارد در حوزه تشریع وارد شود. قرآن کریم اهل کتاب را نکوهش می کند که چرا علمـای دین خود را بی چون و چرا اطاعت می کردنـد، و آنان را ارباب خویش بر گزیـده بودنـد، خداونـد می فرمایـد: { اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ .(۱)

علمای یهود، مردم را به عبادت خود دعوت نمی کردند، و مردم نیز آنان را پرسـتش نمی نمودند، لیکن حرام خداوند را حلال و حلال الهی را حرام می کردند، و مردم آنان را اطاعت می نمودند. این گونه اطاعت در حقیقت پرستش آنان بود.(۲)

همچنین درباره نصارا می فرماید: { وَرَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ ... }؛(۳) «و رهبانیتی که آن را بدعت گذاردند، ما آن را برایشان ننوشته بودیم ...».

در روایات نیز بدعت با شدّت تمام مردود شـناخته شده است. در حدیث نبوی آمده است: «كلّ بدعه ضـلاله، وكلّ ضـلاله فی النار»؛(۴) «هر بدعتی، ضلالت و گمراهی است و هر گمراهی و ضلالتی در آتش دوزخ است.»

۱- ۱۲۲۱. سوره توبه، آیه ۳۱.

۲- ۱۲۲۲. اصول کافی، ج ۴، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرک؛ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸۰.

۳- ۱۲۲۳. سوره حدید، آیه ۲۷.

۴- ۱۲۲۴. اصول کافی ج ۱۲، کتاب فضل العلم، باب الدع؛ جامع الاصول، ح ۳۹۷۴.

ارکان بدعت

با استفاده از روایات و تعریف هایی که از علمای حدیث و فقه در مورد بدعت ذکر شد، به دست می آید، که بدعت سه رکن اساسی دارد:

۱ – کسی حکمی رابه دین نسبت داده یا آن را از دین بیرون کند؛ مثل آن که کسی «الصلوه خیر من النوم» را جزء اذان بداند، یا متعه را از دین خارج کند. لذا خداوند متعال در مذمّت نسبت های ناروای مشرکان می فرماید: { قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ؛(۱) «بگو آیا خداوند به شما این اجازه را داده یا بر خدا افترا می بندید.»

و نیز می فرماید: { فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً ... }؛(۲) «وای بر کسانی که مطالبی را با دستان خود می نویسند، آن گاه آن را به خدا نسبت می دهند تا این که در مقابل آن پول ناچیزی بگیرند ... ».

۲ – بدعت آن وقتی مذموم است که گوینده آن عقیده فاسد یا عمل غیر مشروعی را در مجتمع اشاعه دهد، نه آن که تنها در دل به آن اعتقاد داشته، یا در مکانی مخفی آن را انجام دهد. در مسلم روایتی به سند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند: « ... من دعا إلی ضلاله کان علیه من الإثم مثل آثام من یتّبعه لاینقص ذلک من آثامهم شیئاً»؛(۳) « ... هر کس که دعوت به ضلالت نماید؛ مثل گناهان کسانی که او را در آن ضلالت متابعت می کنند بر اوست، و از گناهان متابعت کنندگان چیزی کاسته نمی شود.» در این حدیث تصریح به دعوت آمده، که ظهور در اشاعه دارد.

۳ – نبودِ دلیل شرعی بر امر حادث در دین؛ که این رکن از تعریف های اصطلاحی که برای بدعت ذکر شد به خوبی استفاده می شود. لذا دو مورد از بدعت خارج می شود:

الف) مواردی که امری حادث شود و دلیل خاصی برای آن در شرع موجود باشد، ولو آن امر در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله اتفاق نیفتاده باشد؛ مثل زلزله که در عصر

۱– ۱۲۲۵. سوره یونس، آیه ۵۹.

۲– ۱۲۲۶. سوره بقره، آیه ۷۹.

۳– ۱۲۲۷. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۶۲، کتاب العلم؛ صحیح بخاری، ج ۹، باب الاعتصام بالکتاب و السنه.

رسول خداصلی الله علیه وآله اتفاق نیفتاد، تا آن که در بصره زلزله ای شد و ابن عباس برای مردم نماز آیات خواند.

ب) مواردی که تحت دلیل عام است. یکی از اموری که سبب ضمانت و حفظ و بقای شریعت اسلامی است، عموماتی است که در آن، شریعت در لسان أدله وجود دارد که تطبیق بر جزئیات و موضوعات جدید، باعث پویایی و بقای شریعت اسلامی است. از همین رو اگر امری در شریعت حادث شده و آن را به دین نسبت دادند، ولو دلیل خاصی بر آن از قرآن و روایات وجود نداشته باشد، ولی داخل در عمومات ادله است و از بدعت خارج می گردد؛ مثلاً در آیه شریفه: { وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ ... }.(۱) اگر در این زمان کشور مسلمانی درصدد آماده نمودن هواپیمای جنگی و وسایل مدرن نظامی برآید، مشمول این آیه شریفه خواهد بود و به آن عمل کرده است؛ در حالی که این ادوات در صدر اسلام نبوده است.

و نیز در صحیح بخاری از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد».(۲) حال اگر کسی بخواهد قرآن را با شیوه های جدید فرا گرفته یا بیاموزد، اشکالی ندارد؛ زیرا داخل در عموم این دلیل است. لذا با این توضیح، بسیاری از مسائلی را که وهابیان از مصادیق بدعت می شمرند؛ مثل بنای بر قبور، عزاداری برای اولیای الهی، برپایی مراسم جشن و ... از مفهوم بدعت خارج است؛ زیرا داخل در عمومات ادلّه امثال قول خداوند متعال: { وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ ، و دیگر ادله است.

نمونه هایی از عمومات قرآنی

همان گونه که اشاره شد در قرآن کریم عمومات و اطلاقاتی وجود دارد که انسان می تواند با ارجاع مصادیق حادث و جدید به آن ها، حکمشان را استخراج کند. اینک به نمونه هایی از این عمومات قرآنی اشاره می کنیم:

۱- ۱۲۲۸. سوره انفال، آیه ۶۰.

۲- ۱۲۲۹. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۷.

۱ – خداوند سبحان می فرماید: { قُلْ لا أَسْئَلُكَمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؛(۱) «بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم .»

۲ – { وَذَکِّرْهُمْ بِأَیّامِ اللَّهِ ؛(۲) «و ایّام اللّه را به آنان یاد آور.»

۳ – { فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ؛(۳) «پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاری اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.»

۴ – { وَکُلاًّ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ ؛(۴) «ما سرگذشت هر یک از انبیا را برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم و اراده ات قوّی گردد.»

۵ – { وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ ؛(۵) «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست.»

۶ – { فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ *رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَلا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ ... }؛(۶) «[این چراغ پر فروغ] در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد]؛ خانه هایی که نام خدا در آن ها برده می شود، و صبح و شام در آن ها تسبیح او می گویند. مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خدا غافل نمی کند ... ».

این ها اطلاقات و عموماتی است که می توان از آن ها حکم استحباب و رجحان اعمالی را؛ همچون بنای بر قبور، برپایی مراسم جشن و عزاداری در ولادت و مناسبات و سوگواری اولیای الهی و فروع دیگر را استفاده کرد.

۷ – { وَإِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ ؛(۷) «هنگامی که قرآن خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید.»

۱- ۱۲۳۰. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- ۱۲۳۱. سوره ابراهیم، آیه ۵.

۳- ۱۲۳۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۴- ۱۲۳۳. سوره هود، آیه ۱۲۰.

۵- ۱۲۳۴. سوره حج، آیه ۳۲.

۶- ۱۲۳۵. سوره نور، آیات ۳۶ و ۳۷.

۷- ۱۲۳۶. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

از اطلاق آیه فوق استفاده می شود که انسان می تواند با هر وسیله ای جدید نیز که اختراع شده قرآن را استماع کرد.

۸ - { لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا }؛(۱) «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلّطی نداده است.»

امروزه انواع و اقسام مختلفی از ایجاد سلطه از ناحیه کفّار بر مؤمنین پدید آمده که در زمان صدور آیه نبوده است، ولکن می توانیم با تمسّک به اطلاق آیه فوق همه موارد سلطه را تحریم کنیم.

۹ - { تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوى وَلا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوانِ ؛(۲) «[همواره]در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید و[هرگز] در راه گناه و تعدّی همکاری ننمایید.»

تعاون و کمک هایی که بر کارهای نیک و تقوی و نیز بر گناه و دشمنی در صدر اسلام بوده، محدود به موارد معیّنی بوده ولی در این عصر و زمان دائره آن گسترش پیدا کرده است، لذا می توان به اطلاق آیه فوق تمسک کرده و تمام مواردی که داخل در مصداق حرمت نیست را از آیه فوق استفاده نمود.

نمونه هایی از عمومات حدیثی

برخی از عمومات و اطلاقات حدیثی است که می توان به آن ها تمسک نموده و بر مصادیق جدید تطبیق نمود. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: « ... وأحبّوا أهل بيتي لحبّي»؛(۳) «و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.» می دانیم که کارهایی از قبیل برپایی مراسم جشن و عزاداری برای اولیای الهی از مصادیق بارز محبّت درباره آنان است.

۲ –و نیز فرمود: «طلب العلم فريضه على كلّ مسلم»؛(۴) «طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.»

۱– ۱۲۳۷. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۲– ۱۲۳۸. سوره مائده، آیه ۲.

۳– ۱۲۳۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴– ۱۲۴۰. مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱، ص ۱۹.

۳ – و نیز فرمود: «إنّ افضلکم من تعلّم القرآن وعلّمه»؛(۱) «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد.»

از اطلاق این ادله استفاده می شود که طلب علم و نیز تعلیم و تعلّم آن به هر نحو ممکن و مجاز، حلال بلکه راجح است.

شواهد تاریخی بر تطبیق

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مسلمانان با مراجعه به مصادیق جدیدی که پدید می آمد، برای به دست آوردن حکم آن به عمومات و اطلاقات قرآن یا حدیث مراجعه می کردند. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – طبرانی نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله بر شخصی اعرابی گذر کرد که نماز می خواند. او در نمازش این گونه دعا می خواند: «یا من لاتراه العیون و لاتخالطه الظنون، و لایصفه الواصفون، و لاتغیّره الحوادث و ... ». پیامبرصلی الله علیه وآله شخصی را موکّل اعرابی کرد و فرمود: هر گاه نمازش تمام شد او را به نزد من بیاور. از طرفی برای پیامبرصلی الله علیه وآله تکّه طلایی آورده بودند. چون اعرابی آمد، حضرت آن طلا را به او بخشید، آن گاه فرمود: آیا می دانی که برای چه این طلا را به تو بخشیدم؟ اعرابی عرض کرد: به جهت رَحِمی که بین من و شما است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «إنّ للرحم حقّاً، ولکنّی وهبت لک الذهب لحسن ثنائک علی اللَّه»؛(۲) «همانا برای رحم حقّی است ولی من این طلا را به تو به خاطر این که خدا را خوب ستایش کردی بخشیدم.»

آنچه که در ادله قرآنی و حدیثی رسیده، اشاره به اصل دعا و نیز برخی از دعاها ذکر شده است، ولی این شخص اعرابی به واسطه برخی از اطلاقات و عمومات ادله که ترغیب به دعا کرده، مناجات هایی از ناحیه خود با خدا داشت، و پیامبرصلی الله علیه وآله نیز آن ها را تأیید کرده است.

۱- ۱۲۴۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۸؛ سنن ترمذی، ح ۳۰۷۱.

۲- ۱۲۴۲. تراثنا الفکری فی میزان الشرع و العقل، محمّد غزالی، ص ۱۰۲ به نقل از طبرانی.

از اینجا استفاده می شود که تطبیق کلّیات عمومات و اطلاقات بر مصادیق جایز اشکالی نداشته، بلکه مستحب است.

۲ - احمد بن حنبل از انس نقل کرده که گفت: «نماز برپا شد، مردی با سرعت آمد و در آخر صف نماز قرار گرفت و در حالی که نفس نفس می زد، در آن حال گفت: «الحمد للّه حمداً کثیراً طیّباً مبارکاً فیه»، چون رسول خداصلی الله علیه وآله نماز خود را تمام کرد فرمود: «أیّکم المتکلّم»؛ کدامین از شما چنین سخنی را گفت؟ همه ساکت شدند. باز حضرت فرمود: «أیّکم المتکلّم، فإنّه قال خیراً ... »؛(۱) «کدامین از شما چنین سخنی گفت؟ او سخن نیکی گفته.»

این سخن را گرچه از شخص پیامبرصلی الله علیه وآله نشنیده و خودش به عنوان تمجید خدا از زبانش جاری کرده است، و لذا در جواب سؤال پیامبر از این که چه کسی این جملات را گفت، مردم از ترس سکوت کردند، ولی پیامبرصلی الله علیه وآله این مصداق را از آنجا که تحت عمومات و اطلاقات دعا و مدح و ستایش الهی است امضا کرده است. از اینجا استفاده می شود که حمل مطلقات و عمومات بر مصادیق تا مادامی که داخل در حرام و مکروه نگردد، جایز است.

احمد بن علی منجور مالکی می گوید: «البدعه ... الّتی لاتدخل تحت الاصول والقواعد العامه للشریعه»؛(۲) «بدعت ... چیزی است که داخل تحت اصول و قواعد عام شرعی نمی شود.»

شمولیّت و عمومیّت تشریع اسلامی

شریعت اسلامی بر خلاف شرایع دیگر، از آنجا که خاتم شرایع آسمانی است، لذا مشتمل بر قواعد و قوانینی شمول گرا است که می تواند تا روز قیامت پاسخ گوی همه نیازهای بشر در تمام زمینه ها و در هر عصر و زمان باشد. و لذا خداوند متعال می فرماید: { مافَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ}؛(۳) «ما هیچ چیز را دراین کتاب فروگذار نکردیم.»

۱- ۱۲۴۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۱۱۶۲۳.

۲- ۱۲۴۴. البدعه، دکتر عبدالملک سعدی، ص ۱۶ و ۱۷.

۳- ۱۲۴۵. سوره انعام، آیه ۳۸.

و نیز می فرماید: { وَكُلَّ شَيْ ءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصِيلًا}؛(۱) «و هر چیزی را به طور مشخص [و آشکار] بیان کردیم.»

و نیز می فرماید: { وَنَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ ءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً وَبُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ ؛(۲) «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.»

پیامبراکرم صلی الله علیه وآله در خطبه ای که در حجهالوداع ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند، هر چه را که باعث نزدیکی شما به بهشت و دوری شما از جهنم می شود به آن امر نمودم، و هر چه که شما را به جهنم نزدیک و از بهشت دور می کند شما را از آن نهی کردم ... ».(۳)

در حقیقت اساس این عمومیت و شمولیت آن است که شریعت اسلامی، شریعتی است فطری که با فطرت انسان سازگاری تمام داشته و پاسخ گوی حاجات بشر است؛ شریعتی که تعیین کننده مصالح و مفاسد واقعی انسان ها است.

پیامبرصلی الله علیه وآله و اهل بیت معصومین اوعلیهم السلام نیز در همین راستا تشریک مساعی کرده و در جهت توسعه شریعت و تکامل و تطبیق آن سعی فراوان نمودند، تا دین و شریعت الهی و اسلامی به این گونه در آمد که قابل انطباق و اجرا در تمام زمینه ها و عصرها و زمان ها است.

وسعت دایره حلال

از جمله امتیازات شریعت اسلامی که باعث شمولیت و عمومیت دایره آن شده، مسئله توسعه در حلّیت و گسترش دایره حلیّت است. در نظر اسلام، اصل اولی حلیّت و طهارت است. هر چیزی برای انسان حلال و پاک است مگر آن که خلاف آن به طور علم و اطمینان ثابت شده باشد.

۱- ۱۲۴۶. سوره اسراء، آیه ۱۲.

۲- ۱۲۴۷. سوره نحل، آیه ۸۹.

۳- ۱۲۴۸. کافی، ج ۱، ص ۷۴، ح ۲.

خداونـد متعال می فرمایـد: { وَما كُنّا مُعَذِّبِينَ حَتّى نَبْعَثَ رَسُولاً }؛(۱) «و مـا هر گز [قومی را]مجـازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث کرده باشیم.»

و نیز می فرماید: { لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلّا وُسْعَها }؛(۲) «خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند.»

در حقیقت کارهای مباح و حلال، ناشـی از واقع امر و ملاکات اقتضایی است که مولی درصدد آن است که انسان را نسـبت به آن امور و افعال آزاد بگذارد.

پیـامبراکرم صـلی الله علیه وآله فرمود: «چه شـده است گروهی را که از رخصت هـا و مباحات الهی اعراض می کننـد؟ به خـدا سوگند که من داناترین آنان به خدایم و از همه بیشتر از او خشیت دارم».(۳)

خداونـد متعـال می فرمایـد: { قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ }؛(۴) «بگو: چه کسـی زینت های الهی را که برای بنـدگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: این ها در زنـدگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند [اگرچه دیگران نیز با آنان مشارکت دارند، ولی] در قیامت، خالص [برای مؤمنان] خواهد بود.»

و به جهت توسعه در جانب حلّیت است که ملاحظه می کنیم شـریعت اسـلامی تأکید فراوانی بر ترک اصرار در سؤال و دنبال نمودن مسائل نموده است.

پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود: «آنچه را بر شـما ترک کردم شـما نیز آن را ترک کنیـد. هر گاه حـدیثی برای شـما بیان کردم آن را از من اخذ کنید؛ زیرا کسانی قبل از شما به جهت کثرت سؤال، و آمد و شد برای سؤال نزد انبیای شان به هلاکت افتادند».(۵)

این ها همه ناشـی از آن است که شریعت اسلامی شریعتی آسان و روان است، خداوند متعال می فرماید: { يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ }؛(۶) «خداوند راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را.»

۱- ۱۲۴۹. سوره اسراء، آیه ۱۵.

۲- ۱۲۵۰. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۳- ۱۲۵۱. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۱۰۶.

۴- ۱۲۵۲. سوره اعراف، آیه ۳۲.

۵- ۱۲۵۳. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۵ و ۴۶، ح ۲۶۷۹.

۶- ۱۲۵۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

و نیز می فرمایـد: { يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكَمْ وَخُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِيفاً }؛(۱) «خدا می خواهد کار را بر شـما سـبک کند، و انسان ضعیف آفریده شده است.»

رسول خداصلی الله علیه وآله بنـابر نقلی فرمود: «من به یهودیت و نصـرانیت مبعوث نگشـتم، بلکه به حنفیّت و تسامـح در دین مبعوث شده ام».(۲)

بدعت حَسن و قبیح از نظر اهل سنّت

از بحث های گذشـته روشن شـد که بـدعت در اصـطلاح شـرع ملازم است با قبـح، و حکـم شـرعی آن حرمت است. بنابر این، تقسـیم بـدعت اصـطلاحی به حسن و قبیـح نـادرست است. بـا این حال، اهل سـنّت بـدعت مصـطلح را به دو قسم حسن و قبیح تقسیم کرده اند.(۳)

تقسیم بدعت مصـطلح در شـرع به حسن و قبیح، و مشـروع و نامشـروع نادرست است؛ زیرا در اصطلاح شرع، بدعت به معنای ابداع حکمی است که مبنای شرعی ندارد. چنین فعلی قطعاً حرام و مبغوض شارع است.

اصل عملی اباحه در اشیا و افعال

علمـای علم اصول می گوینـد: اصـل اوّلی در افعـال و عادات، حلیّت و برائت است، مگر آن که مورد نهی قرار گیرد. خـداوند متعال خطاب به پیامبرش می فرمایـد: { قُلْ لا أَجِدُ فِي ما أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ }؛(۴) «بگـو ای پیـامبر در احکـامی کـه بـه من وحی شـده، چیزی که برای خورنـدگان طعام حرام باشد نمی یابم جز آن که مردار باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که بدون ذکر نام خدا از روی فسق ذبح کنند.»

۱- ۱۲۵۵. سوره نساء، آیه ۲۸.

۲- ۱۲۵۶. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶، ح.

۳- ۱۲۵۷. ر.ک: النهایه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۷۹.

۴- ۱۲۵۸. سوره انعام، آیه ۱۴۵.

دکتر یوسف قرضاوی می گوید: «اوّل مَبدئی که اسلام آن را تقریر کرده، آن است که اصل اوّلی در اشیاء و منافعی که خداوند خلق کرده، حلیّت و اباحه است، و حرام نیست مگر آنچه که بر او نصّ صریح صحیح از شارع بر تحریمش رسیده باشد ... ».(۱)

نقد میزان بودن فعل سلف

نقد میزان بودن فعل سلف

انسان وقتی به فتاوای وهابیان مراجعه می کند پی می برد به این که بسیاری از کارهایی را که به عنوان بدعت معرفی کرده اند، دلیل شان این است که سلف صالح آن را انجام نداده اند.

ابن تیمیه در مورد برپایی مولودی خوانی در ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می گوید: « ... این کاری است که سلف و پیشینیان انجام نداده اند با آن که مقتضی آن وجود داشت و مانعی نیز بر انجام آن نبود و اگر این کار خیر محض یا راجح بود سلف از ما سزاوارتر به انجام آن بودند؛ زیرا آنان محبّت بیشتری از ما به رسول خداصلی الله علیه وآله داشتند و از ما بیشتر پیامبرصلی الله علیه وآله را تعظیم می نمودند، و بر کارهای خیر حریص تر بودند».(۲)

او در جایی دیگر می گوید: «و امّا قرار دادن موسمی غیر از موسم های شرعی همچون برخی از شب های ماه ربیع الاول که گفته می شود شب مولد است، و نیز برخی از شب های ماه رجب یا هجدهم ذی الحجه و اول جمعه از رجب، یا هشتم شوّال که جاهلان آن را عید ابرار می نامند، این ها همه بدعت هایی است که سلف آن ها را مستحب ندانسته و انجام نداده اند».(۳)

ابن الحاج نیز در تحریم برگزاری مولودی خوانی می گوید: «این عمل تنها به خود نیّتش هم بدعت است؛ زیرا این عمل زیادتی در دین است و از عمل پیشینیان به حساب نمی آید؛ در حالی که متابعت و پیروی از سلف سزاوارتر است».(۴)

پاسخ

اوّلاً: ما معتقدیم که عمل پیشینیان نمی تواند مصدری از مصادر تشریع به

۱- ۱۲۵۹. الحلال و الحرام، ص ۳۳ - ۳۵.

۲- ۱۲۶۰. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۳- ۱۲۶۱. القوال الفصل، ص ۴۹.

۴- ۱۲۶۲. المدخل، ج ۲، ص ۱۰.

حساب آید، و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد آن گونه که در بحث از سلفی گری به آن اشاره کردیم.

ثانیاً: ما در هیچ موردی نمی توانیم آرای جمیع افراد سلف را در یک عصر جمع کرده و به نقطه وحدت و یکپارچگی برسیم، تا چه رسد به این که بخواهیم آرای مردم و حتی علمای سه عصر و قرن را جمع کرده و به نقطه مشترک و واحدی برسیم؛ زیرا در هر مسأله ای اختلاف اقوال وجود داشته است. بسیاری از اعمال و رفتار سلف بوده که در جانب نقیض فعل و ترک بوده و محکوم به جوّ سیاسی در آن زمان قرار داشته است. امری که با موشکافی رفتار گذشتگان می توان به علت آن پی برد. رفتار گذشتگان گاهی از حالت خوف و ترس و گاهی از حالت تسامح و بی مبالاتی نسبت به امور شرعی نشأت گرفته است، و در برخی از موارد نیز ناشی از فهم اشتباه و تأویلات و توجیهات غیر دقیق از نصوص شرعی بوده است.

ما به یقین می دانیم که قائلین به وجوب متابعت از رفتار سلف نمی توانند از خود یک ضابطه و قانون معیّن و محدودی را به دست بدهند تا هویّت سلف را مشخص کند، سلفی که از چنان اطمینان و اعتمادی نزد آنان برخوردار است که مصدر تشریع در مسائل دینی شده اند. مقصود از این سلف کیست؟

جالب توجّه این است که ابن تیمیه که از سردمداران این نظریه است، می گوید: «چگونه مؤمن عالم می تواند بر عادات عوام مردم یا کسانی که عوام زدگی آنان را زنجیر کرده یا قومی که در جهالت غوطه ور بوده و هرگز رسوخ در علم نکرده اند، اعتماد کند، آنان که از اولی الأمر به حساب نیامده و برای مشورت صلاحیّت ندارند، و شاید که ایمانشان به خدا و رسولش کامل نشده است ... ».(۱)

حال اگر اهل سلف ممکن است چنین باشند، چگونه فعل و کردار آنان را حجّت و مصدر تشریع می دانند؟!

به هر حال ما معتقدیم که مصدر تشریع که می تواند از خلال آن احکام دین

۱- ۱۲۶۳. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

استنباط و استخراج شود، باید از مصونیّت از خطا برخوردار باشند و از کمترین چیزی که تصوّرش در تناقض و اختلاف و اشتباه می رود محفوظ باشد که در مورد فعل سلف این چنین تصوّری ممکن نیست.

ثالثاً: ما معتقدیم که دین اسلام دینی آسمانی است که برای همه امت ها و قومیّت های گوناگون بشری نازل شده و نمی توان آن را محصور در ضمن عادات و عرفیّت های خاصّی نموده یا محصور در محدوده و جوّ تقلیدی معیّن کرد. دین بالاتر از هر عرفیّتی است؛ زیرا دین درصدد برآوردن حاجات بشر است که در کمون بشر نهفته است. دین متکفّل نظام و قوانین عامی است که می تواند هدایت عموم بشر را برعهده گرفته تا به سعادت و نجات برساند، که از آن تعبیر به این جهانی و ابدی می شود.

به تعبیری دیگر: از آنجا که عرف عمومی انسان در بردارنده ابعاد تغییر و تحوّل و اختلاف و پیشرفت است، لذا این جهت مورد نظر و لحاظ شارع بوده و برای آن چاره اندیشی کرده و حکم کلی بیان کرده است. لذا می توان گفت که عرف عمومی انسان مورد توجّه و اهتمام شریعت اسلامی بوده و از احترام ویژه ای برخوردار است، و اگر شارع حکمی را متوجه عرف خاصی کرده، از خلال و دیدگاه همان عرف عام انسانی است.

کسانی که درصدد برآمده اند تا با تمسک به عدم فعل سلف نسبت به امور مستحدث و جدید، این امور را به «بدعت» نسبت داده و تحریم نمایند، جنایتی نابخشودنی نسبت به تشریع اسلامی انجام داده اند.

بیشتر امور شرعی که حادث می شود و انسان مسلمان با آن ها در مراحل مختلف زندگانی سر و کار دارد دارای دو خاصیّت است؛

خاصیّت اوّل: چیزی است که ما می توانیم بر آن عنوان «جانب شرعی امر حادث» اطلاق کنیم که آن عبارت است از اصل ممارست مشروع و مبتنی بر ادله ثابت در تشریع.

خاصیّت دوم: چیزی است که ما از او به «جانب عرفی در امر حادث» یاد می کنیم، که عبارت است از شکل عمل مشروع و اسلوب وقوع آن. امری که به حسب پیشرفت و گذر زمان و طبیعت مختلف عرف ها و تقالید رایج در مجتمع ها، تغییر و اختلاف پیدا می کند، بدون آن که تأثیری بر اصل مشروعیّت آن بگذارد.

عموم مسلمانان، امروزه بسیاری از امور و اعمال شرعی خود را از آن جهت که جنبه شرعی ثابت دارد انجام می دهند، ولی آن ها را در قالب و روش جدیدی پیاده می نمایند. و اگر تغییری پیدا شده و با رفتار مسلمانان صدر اسلام و سلف و پیشینیان سازگاری ندارد، تنها در جانب عرفی امر حادث است نه در جانب شرعی آن. و می دانیم که تغییر در جانب عرفی امری است که ضرورت زندگی آن را می طلبد.

قضیه یادبود گرفتن و نصرت دین اسلام و پیامبرش امری مسلم بوده و مورد توجّه همه مسلمانان از صدر اسلام تاکنون بوده است، ولی با گذر زمان و تحوّل و تغییر در حالات و عرفیّت ها، روش های نصرت و یادبود فرق کرده است، در عین این که روح شرعیّت آن محفوظ مانده است. و این امری صحیح و عقلایی و مورد قبول شرع و عقل است.

رابعاً: در بحث اصول به اثبات رسیده که تنها صدور فعلی از شخص معصوم دلالت بر عدم حرمت آن فعل دارد؛ زیرا شخص معصوم از گناه مصون و محفوظ است، ولی نمی توان ادّعا کرد که ترک فعلی از طرف معصوم دلالت بر حرمت و کراهت آن دارد؛ زیرا ممکن است که شخص معصوم فعل مباح یا حتی بنابر نقلی مستحبّی را ترک نماید. این مطلب درباره افراد معصوم گفته شده تا چه رسد به افرادی که از عصمت برخوردار نبوده اند، به طور حتم عمل سلف و گذشتگان از عصمت برخوردار نبوده و حتی نمی توان همه آنان را عادل دانست، لذا نمی تواند فعل سلف میزان مشروعیّت اعمال ما قرار گیرد.

مصادیق واقعی بدعت

مصادیق واقعی بدعت

در تعریف بدعت و بیان مفهوم اصطلاحی آن گفتیم که این واژه در اصطلاح از سه رکن برخوردار است: وارد کردن چیزی در دین به زیاده یا نقیصه؛ یعنی کم کردن یا

ص :۳۷۲

زیاد کردن عملی از اعمال. و دیگری دعوت کردن به این امر و شایع کردن آن. و رکن سوم آن است که دلیل و اصلی عام یا خاص برای آن در دین و شریعت نباشد؛ حال اگر بخواهیم برای «بدعت» واقعی و حقیقی در اصطلاح مصداق و مواردی بیان کنیم باید به اعمال و رفتار و سیره خلفا در همان عصر سلف و علی الخصوص صحابه مراجعه نماییم که می توان برای آن نمونه ها بسیاری پیدا کرد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) بدعت های خلیفه اول

۱ – تشکیل سقیفه

۲ – وصیت ابوبکر به خلافت عمر

۳ – حذف سهم مؤلفه قلوبهم

۴ – حذف سهم ذوی القربی

۵ – انکار ارث گذاشتن انبیا

۶ – قتال با مانعینِ اعطای زکات به دستگاه خلافت

۷ – منع تدوین سنّت

و ...

ب) بدعت های خلیفه دوم

۱ – جلوگیری از به جای آوردن حجّ تمتع واقعی

۲ – نهی از متعه زنان

۳ – اضافه کردن «الصلاه خیر من النوم» در اذان

۴ – حذف «حیّ علی خیر العمل» از اذان و اقامه

۵ – اجرای سه طلاق در یک مجلس

۶ – نماز تراویح

۷ – عول در فرائض

۸ - ارث جد با برادران

۹ – منع از توریث عجم

۱۰ – ارث دایی با پسر خاله

۱۱ – فروش ام ولد

۱۲ – نهی از به جای آوردن نماز در صورت نبود آب

۱۳ – نهی از گریه بر اموات

۱۴ – حد معیّن کردن برای مهریه

۱۵ – تعیین شورای شش نفره برای تعیین خلیفه بعد از خودش

و ...

ج) بدعت های عثمان

۱ – پرداخت بیت المال و دادن مناصب حکومتی به اقوام نالایق خود

۲ – اتمام نماز در سفر

و ...

برای بررسی هر یک از این موارد و موارد دیگر و اطّلاع از مصادر آن ها به کتاب شریف «النصّ و الاجتهاد» از مرحوم سیّد عبدالحسین شرف الدین عاملی مراجعه کنید.

عوامل پیدایش بدعت

عوامل پیدایش بدعت

بدعت از آن جهت که عمل اختیاری است، لذا دارای اسباب و غایاتی است که همگی منشأ آن به حساب می آیند. اینک به این عوامل اشاره می کنیم:

۱ – مبالغه در تعبّد انسان نسبت به خداوند

گاهی افراطگری در تعبّد و به تعبیری دیگر خشک مقدسی، انسان را وادار به بدعت گذاری در دین می کند، که می توان نمونه آن را در وضوی غسلی دانست. برخی برای توجیه شستن پاها در وضو می گویند: شستن پا و وارد شدن با پای نظیف در مسجد بهتر از آن است که انسان پا را مسح کند و سپس با پای کثیف وارد مسجد شود.

جواب این توجیه این است که انسان اول پای خود را بشوید سپس به جهت وضوی نماز پاهایش را با نیت تعبّد مسح نماید. و نیز به عنوان نمونه برای این موارد می توان به منع عمر از حج تمتّع مثال آورد؛ زیرا او می گفت: کسی که برای حج آمده تا اعمال حجّش تمام نشده نباید به سراغ زن خود برود گرچه از عمره فارغ شده و از احرام بیرون آمده است.

۲ – متابعت از هوای نفس

انسان هنگامی که تاریخ مدعیان نبوّت و بدعت گذاران را مطالعه می کند پی می برد که پیروی از هوای نفس نقش بسزایی در ظهور و بروز رفتار ناشایست آن ها از جمله بدعت گذاری داشته است.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقل می کند که حضرت علی علیه السلام گذرش به کشته شدگان خوارج افتاد و فرمود: «بؤساً لکم لقد ضرّکم من غرّکم. فقیل: ومن غرّهم؟ فقال: الشیطان المضلّ والنفس الأمّاره بالسوه ... »؛(۱) «بَدا به حال شما، هر آینه کسانی که شما را گول زدند به شما ضرر رساندند. به حضرت عرض شد: چه کسانی آنان را گول زدند؟ حضرت فرمود: شیطان گمراه کننده و نفسی که امر کننده به بدی است ... »

۳ – نبود روحیه تسلیم

۳ – نبود روحیه تسلیم

هر کس مطالعه ای در رابطه با حیات صحابه در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از آن داشته باشد پی می برد که در میان آنان دو خطّ فکری وجود داشت:

الف) خطّ فکری اجتهاد در مقابل نصوص

این خطّ فکری معتقد بود که لازم نیست به تمام آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آن خبر داده و دستور فرموده ایمان آورد و تعبّداً آن را قبول کرد، بلکه می توان در نصوص دینی مطابق با مصالحی که درک می کنیم اجتهاد کرده و در آن ها تصرّف نماییم. این خطّ فکری از مبانی اساسی مدرسه خلفا بود و لذا بر این اساس دست به بدعت گذاری در شرع و شریعت اسلامی زدند.

۱- ۱۲۶۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۲۳۵.

ب) خطّ تسلیم و تعبّد محض

در مقابل این خطّ فکری، خطّ فکری دیگری وجود داشت که معتقد بود باید در مقابل مجموعه دین و شریعت اسلامی تسلیم بوده و تعبّد کامل داشت.

این خطّ فکری همان طریق و روش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و پیروان آنان می باشد.

حجیت سنّت اهل بیت علیهم السلام

حجیت سنّت اهل بیت علیهم السلام

قسمتی از مصداق هایی که وهّابیان آن را جزء بدعت می دانند به این جهت است که آنان سنّت اهل بیت علیهم السلام را حجت نمی دانند؛ در حالی که در احادیث آنان تصریح به استحباب و مطلوبیّت شرعی شده است. ما در پایان به برخی از ادله به طور اجمال اشاره می کنیم:

۱ - آیه تطهیر

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}؛(۱) «خداوند چنین می خواهد که هر رجس و آلایش را از شما اهل بیت پیامبر دور کند و شما را از هر عیب و پلیدی کاملاً پاک و منزّه گرداند.»

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: «صبحگاهی رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که بر دوش او کسایی غیر مخیط بود خارج شد. در آن هنگام حسن بن علی وارد شد؛ پیامبرصلی الله علیه وآله او را داخل کساء کرد، سپس حسین آمد، او را نیز داخل آن نمود. فاطمه آمد او را نیز داخل کساء کرد، آن گاه علی آمد او را نیز داخل آن نمود؛ بعد این آیه را تلاوت کرد: { إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}.(۲)

کسانی که اراده تکوینی خداوند بر این تعلق گرفته تا از هر گونه پلیدی و عیب و نقص پاک باشند، قطعاً معصومند، و هر کس معصوم باشد سنّت او حجّت است، پس اهل بیت علیهم السلام هر چه می گویند برای ما حجّت است.

۱- ۱۲۶۵. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- ۱۲۶۶. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۲ – حدیث ثقلین

ترمذی از جابر بن عبداللَّه در صحیح خود روایت کرده که در «حجه الوداع» روز عرفه رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم؛ در حالی که بر شتر خود سوار بود و خطبه می خواند، شنیدم که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم که اگر به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم.

از این حدیث به خوبی - از جهات مختلف - عصمت اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله عترت را به قرآن مقرون ساخته است، پس همان گونه که قرآن مصون از اشتباه و خطاست، عترت نیز از خطا و اشتباه به دور است.

همچنین ادله دیگری از قرآن و حدیث بر عصمت و حجیت سنّت اهل بیت علیهم السلام است، که به طور مفصّل در جای خود به آن اشاره می کنیم.

ص: ۳۷۷

غلوّ

غلوّ

در طول تاریخ افراد یـا گروه هـایی بوده انـد که در حقّ پیامبران و اولیای الهی غلو کرده انـد و این انکارناپـذیر است، ولی مع الأسف در مواردی در کلمـات مغرضـان و معانـدان یا جاهلان می بینیم که این عنوان را به شیعه امامیه نسبت داده انـد؛ برای نمونه احمد امین مصری می نویسد: «غالیان شیعه در حقّ علی به این اکتفا نکردند که او افضل خلق بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله و معصوم است، بلکه برخی از آنان قائل به الوهیت او شده اند».(۱)

زبیدی در «تاج العروس» می نویسد: «امامیه فرقه ای از غالیان شیعه است».(۲)

دکتر کامل مصطفی می نویسد: «غالیان از شیعه عقایـد اصلی تشیّع؛ از قبیل: بـداء، رجعت، عصمت و علم لدنّی را تأسیس نمودند که بعدها به عنوان مبادی رسمی برای تشیع شناخته شد ... ».(۳)

لذا جا دارد که در مورد این واژه قدری بحث و تأمل کنیم.

تعریف غلوّ

واژه غلوّ در مقابل تقصیر است، و در لغت به معنای تجاوز از حد و افراط در شی ء است؛(۴) یعنی فرد یا چیزی بیش از آنچه در او هست، توصیف شود. این واژه در اصطلاح شرع، به تجاوز و مبالغه نمودن در حق پیامبران و اولیای الهی و اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آنان اطلاق می شود.

۱- ۱۲۶۷. فجر الاسلام، ص ۳۳۰.

۲- ۱۲۶۸. تاج العروس، ج ۸، ص ۱۹۴.

۳- ۱۲۶۹. الصله بین التصوف و التشیع، فصل غلات.

۴- ۱۲۷۰. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۲.

قرآن کریم اهل کتاب را از غلوّ در حقّ مسیح علیه السلام بر حذر داشته و می فرماید: { قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دینِکَمْ غَیْرَ الْحَقِ ؛(۱) «بگو ای اهل کتاب! در دین خود به ناحقّ غلو نکنید.»

غلوّ اهل کتاب (نصارا) این بود که به الوهیت حضرت مسیح علیه السلام اعتقاد داشتند؛ چنان که در جای دیگر می فرماید: { لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ ؛(۲) «آنان که به خدایی مسیح پسر مریم قائلند، به راستی کافر شدند.»

پدیده غلوّ در جهان اسلام

بی شک یکی از پدیده های انحرافی که در حوزه اعتقادهای دینی در جهان اسلام رخ داده است، پدیده غلوّ و ظهور غالیان است. آنان کسانی بوده اند که در حقّ پیامبرصلی الله علیه وآله یا علی بن ابی طالب علیه السلام و یا سایر ائمه اهل بیت یا افراد دیگر به الوهیت، حلول خداوند در آن ها، یا اتحاد خداوند با آنان قائل شده اند. ولی این بدان معنا نیست که شیعه امامیه هر عقیده ای که به امامان خود دارد؛ از قبیل: عصمت، رجعت، علم لدنّی و ... همه غلوّ باشد؛ زیرا شیعه در اعتقاد به این امور ادله ای متقن دارد.

نشانه های غلوّ

عقایدی که از ویژگی غالیان شمرده شده و نشانه غلوّ به شمار می رود، عبارتند از:

۱ - اعتقاد به الوهیت پیامبرصلی الله علیه وآله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از اولیای الهی؛

۲ - اعتقاد به این که تدبیر جهان به پیامبرصلی الله علیه وآله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا ائمه اهل بیت علیهم السلام یا افرادی دیگر واگذار شده است؛

۳ - اعتقاد به نبوت امیرالمؤمنین یا ائمه دیگر یا فردی از مردم؛

۴ - اعتقاد به آگاهی فردی از عالم غیب، بدون آن که به او وحی یا الهام شود؛

۱- ۱۲۷۱. سوره مائده، آیه ۷۷.

۲- ۱۲۷۲. همان، آیه ۷۲.

۵ – اعتقـاد به این که معرفت و محبّت ائمه اهل بیت علیهم السـلام انسان را از عبادت خداونـد و انجام فرایض الهی بی نیاز می سازد.(۱)

و امّـا اعتقـاد هایی که دلیل قطعی – از عقل یا نقل – بر آن ها اقامه شـده؛ از قبیل: اعتقاد به عصـمت اهل بیت علیهم السـلام، و وصایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السـلام و بعد از او ائمه اهل بیت علیهم السلام، اعتقاد به رجعت، علم لدنّی امام و دیگر اعتقادهای شیعه که برای هر یک دلیل محکم و متقنی اقامه نموده است، نمی توان آن را غلوّ و تجاوز از حدّ نامید، بلکه عین حقّ و حقیقت است.

موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر غالیان

ائمه اهل بیت علیهم السلام با پدیده غلوّ و غالیان به شدّت مخالفت نموده اند:

امام صادق علیه السلام فرمود: «بر جوانان خود از خطر غالیان بیمناک باشید، مبادا عقاید آنان را تباه سازند؛ زیرا غلات بدترین خلقِ خدایند. عظمتِ خدا را کوچک دانسته و برای بندگان خدا قائل به ربوبیّتند».(۲)

امـام علی علیه السـلام از غلاـت به درگاه خـدا تبرّی جسـته و عرض می کنـد: «بار خـدایا! من از غلات تبرّی می جویم، همان گونه که عیسی بن مریم از نصـارا تبرّی جست. بـار خـدایا! آنـان را تـا ابـد خوار و ذلیـل گردان و هیـچ یـک از آنان را یاری مکن».(۳)

امـام صـادق علیه السـلام فرمود: «لعنت خـدا بر عبـداللّه بن سـبأ بـاد که در مورد امیرالمؤمنین علیه السـلام قائل به ربوبیت شـد. سوگنـد به خـدا که امیرالمؤمنین بنده مطیع خدا بود. وای بر کسـی که به ما نسـبت دروغ دهد. گروهی در مورد ما مطالبی می گویند که ما قائل به آن نیستیم».(۴)

امام صادق علیه السلام در جای دیگر می فرماید: «لعنت خدا برکسی باد که ما را پیامبر بداند».(۵)

ص: ۳۸۱

۱- ۱۲۷۳. بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.

۲- ۱۲۷۴. همان، ص ۲۶۵ به نقل از امالی شیخ طوسی.

۳- ۱۲۷۵. همان.

۴- ۱۲۷۶. همان، ص ۲۸۶ به نقل از رجال کشی.

۵- ۱۲۷۷. همان، ۲۹۶.

مخالفت متکلّمان امامیه با غلوّ و غالیان

دانشمندان و متکلّمان امامیه نیز به مقابله با غالیان پرداخته و آنان را کافر و مشرک دانسته و از آنان تبرّی جسته اند.

شیخ صدوق می فرماید: «اعتقاد ما در مورد غلات و مفوّضه آن است که آنان کافران به خدا می باشند».(۱)

شیخ مفید می فرماید: «غلات گروهی از متظاهران به دین اسلامند که امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه او را به الوهیت و پیامبری نسبت داده اند. آنان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل آنان دستور داد. ائمه دیگر نیز آنان را کافر و خارج از اسلام دانسته اند».(۲)

علامه حلّی می فرماید: «برخی از غلات به الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام و دسته ای دیگر به نبوت او معتقدند. و این باورها باطل است؛ زیرا ما اثبات نمودیم که خدا جسم نیست و حلول در مورد خدا محال و اتحاد نیز باطل است. همچنین ثابت کردیم که محمّدصلی الله علیه وآله خاتم پیامبران است».(۳)

حال جای بسی تعجب و تأسّف است که گاهی از طرف افرادی مغرض یا ناآگاه شیعه امامیه به غلوّ در مورد ائمه طاهرین متّهم می گردد؛ این پنداری بیش نیست؛ زیرا حقیقت غلوّ - چنان که قبلاً توضیح داده شد - تجاوز از حدّ است، همانند اعتقاد به مقام الوهیت و ربوبیت، یا نبوت و پیامبری ائمه اهل بیت علیهم السلام، ولی آنچه از شئون الوهیت و از مختصات نبوت نیست هیچ ربطی به غلوّ در دین ندارد، بلکه در آن مواردی که به آن ها معتقدند دلیل قانع کننده دارند و حقیقت داشته و گزافه نیست. مثلاً اعتقاد به عصمت، وصایت، رجعت، علم لدنّی و ... در حقّ اهل بیت علیهم السلام حقیقت داشته و برای آن ادله قطعی اقامه شده؛ از همین رو این گونه اعتقاد ها از غلو خارج است.

اصولاً برخورداری از مقام عصمت و موهبت اعجاز و کرامت و آگاهی بر غیب، از

۱- ۱۲۷۸. الاعتقادات، ص ۷۱.

۲- ۱۲۷۹. تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.

۳- ۱۲۸۰. أنوار الملکوت، ص ۲۰۲.

مقامات اولیای بزرگ الهی است و اختصاص به پیامبران و امامان نیز ندارد. قرآن کریم از عصمت حضرت مریم خبر داده، می فرمایـد: { إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ ؛(۱) «خداونـد تو را برگزیـد و پاکیزه گردانیـد و بر زنان جهان برتری بخشید.»

همچنین از کرامت یکی از یاران حضرت سلیمان خبر داده، می فرماید: { قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ ؛(۲) «و آن کس که انـدکی به علم الهی دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را بدین جا آورم.»

در احادیث اسلامی در بابی با عنوان «محدّث» از کسانی که دارای این مقام بوده اند یاد شده است. محدّث کسی را گویند که بدون این که دارای مقام نبوت بوده و ملك و فرشته را در خواب یا بیداری مشاهده کند، چیزی از عالم غیب به او الهام شود.

محمّد بن اسماعیل بخاری از ابوهریره روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «در میان بنی اسرائیل افرادی بودند که بدون این که دارای مقام نبوت باشند از غیب با آنان گفت و گو می شد».(۳)

در احادیث شیعه نیز از ائمه طاهرین علیهم السـلام به عنوان (محـدّث) و از فاطمه زهراعلیها السـلام به عنوان «محـدّثه» یاد شده است؛ چنان که کلینی روایات آن را در «کافی» و علامه مجلسی در «بحارالانوار» آورده است.

حدّ و میزان در غلوّ چیست؟

همان گونه که از تعریف لغوی اسـتفاده شـد، غلوّ به معنای تجاوز از حـدّ به کار رفته است؛ حال ببینیم حـدّ و میزان چیست که تجاوز از آن غلوّ است و نرسیدن به آن تقصیر. در اینجا چهار احتمال وجود دارد؛

۱ - مراد از حد و میزان، عرف باشد؛ یعنی هر چه زاید بر فهم عرف باشد غلوّ است.

۱- ۱۲۸۱. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

۲- ۱۲۸۲. سوره نمل، آیه ۴۰.

۳- ۱۲۸۳. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۹۵.

لکن این احتمال باطل بوده و انسان دین دار هرگز آن را قبول نمی کند، بلکه این میزان برای کسانی است که «لائیک» بوده و برای دین ارزشی قائل نیستند.

۲ - مراد از آن، منزلت صحابه باشد؛ به این معنا که برای صحابه منزلتی قائل شویم که برای غیر آن ها نیستیم و غلوّ را به میزان آن منزلت یا بالاتر از آن حد برای غیر صحابه بدانیم. برای این میزان و حدّ نیز دلیلی نداریم، بلکه این میزان از بارزترین مصادیق مصادره به مطلوب است؛ یعنی دلیل، عین مدعا است.

۳ - مراد از حدّ و میزان، مطالبی باشد که علمای اهل سنّت از کتاب و سنّت می فهمند. که این احتمال هم بدون دلیل است؛ زیرا چه مستندی در دست است که میزان و حد، فهم طایفه ای از امت باشد.

۴ - مراد از حدّ و میزان خود کتاب و سنّت باشد که همین احتمال صحیح است و عقل و قرآن و سنّت نیز آن را تأیید می کند.

اعتراف به حق

بزرگان اهل سنّت که اهل انصافند، چنین نظر دارند که وهابیان و متعصبان از مخالفان شیعه، متوجّه اشتباه خود در مرحله شناخت انتسابی شیعه نیستند، و به همین جهت طبیعی است که بین شیعه و غالیان تفکیک نمی گذارند. اینك به عبارات برخی از این افراد اشاره می کنیم:

۱ - «انور جندی» اندیشمند سنّی مصری در این باره می نویسد: «سزاوار است که یك پژوهشگر، هشیارانه بین شیعه و غالیان - کسانی که امامان شیعه، سخت به آنان تاخته اند و در مورد نیرنگ شان هشدار داده اند - جدایی افکند».(۱)

۲ - «علی عبد الواحد وافی» دیگر نویسنده مصری در این باره می نویسد: «بسیاری از نویسندگان ما بین شیعه جعفری و فرقه های دیگر شیعه خلط کرده اند».(۲)

۳ - «محمّد غزالی» امام سنّیان این دوران نیز تلاشی فراگیر برای تصحیح شیوه

۱- ۱۲۸۴. الاسلام و حرکه التاریخ، ص ۴۲۱.

۲- ۱۲۸۵. بین الشیعه و اهل السنه، ص ۱۱.

مطالعاتی مخالفان متعصّب شیعه انجام داده و با اقتدار تمام در برابر آنان ایستاده و برای حل مشکل کسانی که خلط بین تشیع و غلو کرده انـد، زحمات فراوانی کشـیده است. او در این باره می گوید: «برخی از این دروغ گویان که بین شـیعه و غالیان خلط نموده اند، شایع کرده اند که شـیعه پیروان علی و سنّی ها پیروان محمّدصـلی الله علیه وآله هسـتند. و شیعه، علی را برای نبوت شایسـته تر می دانـد و معتقـد است که نبوت به غلـط به دیگری تعلق گرفته است. این از تهمت های بسـیار زشت و دروغ های پست است».(۱)

او در جـایی دیگر می گویـد: «برخی از این گـونه افراد به دروغ و به جهت وارونه کردن حقـایق، به شـیعه نسبت داده انـد که معتقد به نقصان آیه های قرآن است».(۲)

۴ - «عبـدالحلیم جنـدی» یکی دیگر از دانشـمندان اهل سنّت می نویسد: «کارهای غالیان را به شـیعه نسبت دادند و با این کار تأثیری نابجا در برداشت دیگران نسبت به شـیعه گذاشتند. و تهمت هایی به شیعه نسبت دادند که آنان از این تهمت ها بیزاری می جویند؛ مثل این که امام، همان خدا است ... ».(۳)

۵ - دکتر «طه حسـین» نیز در این باره می گوید: «دشـمنان شـیعه همه چیز را به آنان نسـبت می دهند و تنها به شنیده ها و دیده هایشان از شـیعه بسـنده نمی کنند بلکه بیشتر به آن ها می افزایند. و باز به این مقدار نیز اکتفا نمی کنند، بلکه همه این ها را به گردن یاران اهل بیت پیامبرعلیهم السـلام می گذارنـد. آنان هم چون دزدان گردنه در کمین نشسـته اند و تک تک گفته ها و کردار شـیعیان را زیر نظر گرفته اند، و حتی بیش از آنچه شـیعیان گفته یا انجام داده اند، به آنان نسـبت می دهند، و شیعه را به مطالب عجیب و غریبی متهم می سازند».(۴)

۶ - دکتر «علی عبـد الواحـد وافی» نیز می گویـد: «اختلاف بین ما سنّیان و شـیعیان، هر قـدر هم که بزرگ جلوه کنـد از دایره اجتهاد مشروع خارج نخواهد بود».(۵)

ص: ۳۸۵

۱- ۱۲۸۶. رساله التقریب، شماره ۳، سال اول، شعبان ۱۴۱۴، ص ۲۵۰.

۲- ۱۲۸۷. لیس من الاسلام، محمّد غزالی، ص ۴۸.

۳- ۱۲۸۸. الامام جعفر الصادق علیه السلام، ص ۲۳۵.

۴- ۱۲۸۹. علیّ و بنوه، ص ۲۵.

۵- ۱۲۹۰. بین الشیعه و السنه، ص ۴.

۷ - «سالم بهنساوی» نیز می گوید: «قرآن موجود در میان اهل سنّت، دقیقاً همان قرآن موجود در مساجد و خانه های شیعیان است».(۱)

۸ - «حسن البنا» از دانشمندان و رهبران جنبش اسلامی مصر، یکی از پرشور ترین کسانی است که برای تصحیح سبک مطالعات شیعه شناسی وهابیان تلاش نموده و با نظریه پردازان همسانی تشیع و غلو به سختی در افتاده و از اینان بسیار تعجب کرده که چگونه مرتکب این اشتباه شده اند، با وجود آن که کتابخانه های دنیا لبریز از گنجینه هایی است که دانشمندان شیعه از خود به یادگار گذاشته اند.

این عبارت را نیز عمر تلمسانی - شاگرد حسن البنا - از او نقل کرده است.(۲)

۹ - نویسنده معروف سنّی «عباس محمود عقاد» هم از آن هایی است که متوجّه این انحراف شده تا جایی که «انیس منصور» نویسنده معروف مصری از او نقل می کند که گفته است: «اگر اجل به او مهلت دهد می خواهد پژوهشی منطقی درباره مذهب شیعه انجام دهد؛ زیرا یاوه هایی که به دروغ به شیعه نسبت می دهند چهره ای نامناسب از شیعه برای بسیاری از مردم نمایش داده است. ولی - مع الأسف - عمرش برای نوشتن این کتاب کفاف نداد».(۳)

۱۰ - «محمّد کرد علی» مورّخ سنّی نیز به سختی بر این گروه که فرقی بین شیعه و غالیان نمی گذارند تاخته، می گوید: «عقیده برخی از نویسندگان که می گویند: مذهب تشیع از بدعت های عبداللّه بن سبأ است، خیال باطلی بیش نیست که از کم اندیشی آنان سرچشمه گرفته است. و هر کس موقعیّت عبداللّه بن سبأ را در شیعه بداند و از بیزاری آنان از او و گفتار و کردارش باخبر شود و کلمات دشمنان شیعه را که همگی از او بدگویی کرده اند دیده باشد، پی می برد که آن عقیده چقدر نادرست است».(۴)

۱۱ - «عمر تلمسانی» رهبر اخوان المسلمین نیز از جمله کسانی است که از یکی دانستن تشیع و غلو بسیار تعجب می کند و اظهار می دارد که «فقه شیعی از جهت قدرت و اوج تفکّر در آن، دنیای اسلام را سیراب کرده است».(۵)

۱- ۱۲۹۱. السنه المفتری علیها، سالم بهنساوی، ص ۶.

۲- ۱۲۹۲. ذکریات لا مذکرات، عمر تلمسانی، ص ۲۵۰.

۳- ۱۲۹۳. لعلّک تضحک، ص ۲۰۱.

۴- ۱۲۹۴. خطط الشام، محمّد کرد علی، ج ۶، ص ۲۵۱.

۵- ۱۲۹۵. مجلّه العالم الاسلامی، شماره ۹۱.

۱۲ – «محمّد ابوزهره» یکی دیگر از پیشوایان اهل سنّت در عصر حاضر از این شیوه سخت هراسان گشته و تفسیر نادرست مخالفان شیعه از برخی تعبیرات کلامی این مذهب را مورد نقد قرار داده و درباره «تقیه» می گوید: «تقیه آن است که مؤمن از روی ترس از شکنجه یا به جهت دسترسی به هدف والایش که خدمت به دین خداست، برخی از عقاید خود را پوشیده بدارد. و این معنا ریشه در خود قرآن دارد ... ».(۱)

او در پاسخ وهابیان که عقیده شیعیان را درباره امام با عقیده غالیان یکی دانسته اند، می نویسد: «امامیه، مقام امام را به مقام پیامبرصلی الله علیه وآله نمی رساند».(۲)

۱۳ – استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می گوید: «شیعه امامیه همگی مسلمانند و به خدا و رسول و قرآن و هر چه پیامبرصلی الله علیه وآله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می شود. آنان تفکّری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تألیفات آنان به صدها هزار می رسد و من بر مقدار زیادی از آن ها اطلاع پیدا نمودم».(۳)

۱۴ – شیخ محمّد ابوزهره نیز می نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه ای است اسلامی، ... هر چه می گویند به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبرصلی الله علیه وآله تمسک می کنند. آنان با همسایگان خود از سنّی ها دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند».(۴)

۱۵ – استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالح مان گفته اند می گویم و آن این که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوّت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حقّ برادری داریم».(۵)

۱۶ – استاد عبدالفتاح عبد المقصود نیز می گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که آینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر کند باید

ص: ۳۸۷

۱- ۱۲۹۶. الامام صادق علیه السلام، محمّد ابوزهره، ص ۲۲.

۲- ۱۲۹۷. همان، ص ۱۵۱.

۳- ۱۲۹۸. تاریخ التشریع الاسلامی.

۴- ۱۲۹۹. تاریخ المذاهب الاسلامیّه، ص ۳۹.

۵- ۱۳۰۰. مجله رساله الثقلین، شماره ۲، سال اوّل ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۲۵۲.

از خلال عقایـد و اعمال شـیعه نظر نمایـد. تاریـخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شـیعه در میدان های دفاع از عقیده اسلامی داشته است».(۱)

۱۷ - دکتر حامـد حنفی داوود، اسـتاد ادبیات عرب در دانشـکده زبان قاهره می گویـد: «از اینجا می توانم برای خواننـده متدبّر آشـکار سازم که تشیع آن گونه که منحرفان و سـفیانی ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافـات و اوهـام و اسـرائیلیات، یا منسوب به عبـداللّه بن سـبأ و دیگر شخصـیت های خیالی در تاریـخ نیست، بلکه تشـیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشـته است و در میان مـذاهب اسـلامی توانسـته است راهی را انتخاب کنـد که دارای افق گسترده ای است. و اگر نبود امتیازی که شـیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی توانست به روح تجدّد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد، به حدّی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد».(۲)

او همچنین در تقریظی که بر کتاب عبداللّه بن سـبأ زده می گوید: «سـیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می گذرد و ما شاهد صـدور فتواهایی از جانب علما بر ضـدّ شـیعه هستیم، فتاوایی ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سـبب شـکاف عظیم بین فرقه های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق های آنان محروم بوده انـد. و در حقیقت خساراتی که از این رهگـذر بر عالم علم و دانش رسـیده، بیشـتر اسـت از خسـاراتی که توسـط این خرافـات به شـیعه و تشـیع وارد شـده است، خرافـاتی که در حقیقت، ساحت شـیعه از آن مبرّا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (متوفای ۱۴۸ ه.ق) - پرچم دار فقه شـیعی - استاد دو امام سنّی است: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (متوفای ۱۵۰ ه.ق) و ابی عبداللّه مالک بن انس (متوفای ۱۷۹ ه.ق) و در همین جهت است که ابوحنیفه می گوید: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک

۱- ۱۳۰۱. فی سبیل الوحده الاسلامیه.

۲- ۱۳۰۲. نظرات فی الکتب الخالده، ص ۳۳.

می شـد. مقصود او همـان دو سـالی است که از علم فراوان جعفر بن محمّـد بهره هـا برده بود. و مالک بن انس می گویـد: من کسی را فقیه تر از جعفر بن محمّد ندیدم».(۱)

۱۸ - اسـتاد ابو الوفاء غنیمی تفتازانی، مدرّس فلسـفه اسلامی در دانشگاه الأزهر می گوید: «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قـدیم و جدیـد، دچار احکام نادرست زیادی بر ضـدّ شـیعه شـده انـد که با هیـچ دلیل یا شواهـد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صـحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن ها متهم می نماینـد. از جمله عواملی که منجرّ به بی انصـافی آنان نسـبت به شـیعه شـد، جهلی است که ناشـی از بی اطلاعی آنان نسـبت به مصادر شیعه است و در آن اتهامات تنها به کتاب های دشمنان شیعه مراجعه نموده اند».(۲)

عوامل پیدایش نظریه همسانی تشیع و غلو

درباره علل و عوامل پیدایش و گسترش نظریه همسانی تشیع و غلو به سه جهت می توان اشاره کرد:

۱ - جهل به معنای غلو

۲ - عدم شناخت مفهوم تشیع

۳ - عدم آگاهی از موضع گیری امامیه نسبت به غلو و غالیان

«غلو» امری است که همه مـذاهب اسـلامی بـا آن به مخـالفت پرداخته انـد؛ زیرا قرآن و سـنّت شدیـداً بـا آن به مقابله و مبارزه برخاسـته است، ولی مشـکل اساسـی در جامعه اهل سـنّت؛ خصوصاً وهابیان، عـدم درک صـحیح از مفهوم و حدود و قیود غلوّ است.

از زمـانی کـه وهـابیت پـا گرفـت تـا به امروزه، این فرقه تعریفی عجیب و غریب را از مفهـوم «غلـو» رواج داده انـد. تعریفی که سرانجام جز متّهم نمودن دیگر مذاهب اسلامی را در پیش ندارد.

دانشـمند معاصـر اهـل سـنّت «یوسف قرضـاوی» این حـالت تأسف بار را که از کینه ها و عقـده های چرکین وهابیان سرچشـمه گرفته، چنین به تصویر می کشد:

۱- ۱۳۰۳. عبد اللّه بن سبأ، عسکری، ج ۱، ص ۱۳.

۲- ۱۳۰۴. مع رجال الفکر فی القاهره، ص ۴۰.

«وارونه جلوه دادن شعائر اسلامی و در هم شکستن نمادهای دینی و تخریب ارزش ها، آرزوی برخی از مسلمانان شده است. سال گذشته که از کشور عربستان دیداری داشتم، امری دهشت بار و تأسف آمیز را مشاهده کردم. مجموعه ای از کتاب ها منتشر شده بود که دانشمندان و بزرگان را هدف تیرهای اتهام و شماتت خود قرار می داد. کتاب هایی که به توسط برخی از هواداران سلفیّه نوشته شده بود. آنان هیچ دانشمند پیشین و معاصر را از تهمت و افترا و مذمّت و بدگویی بی بهره نگذاشته اند. هر کسی را به گونه ای زیر سؤال برده و در این جهت بین مرده و زنده فرقی نگذاشته اند».(۱)

«محمّد غزالی» پیشوای سنیان معاصر، فهم وهابیان را از دین فهمی غریب و نامأنوس دانسته و آن را خطرناک ترین دشمن اسلام می شمارد. او می گوید: «رشد اسلام گرایی از چند سو تهدید می شود که خطرناک ترین آن ها، نوعی تفکر مذهبی در لباس بنیادگرایی تندرو است که حتی سلفیان راستین نیز از آن بیزارند».(۲)

اعتقاد ما درباره اولیای الهی

ما معتقدیم که اولیای الهی و در رأس آنان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله بنده خدایند که مالک هیچ ضرر و نفع و موت و حیات و نشور به جز با اذن خدا نیستند.

خداوند متعال می فرماید: {قُلْ لاأَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَلاضَرّاً إِلَّا ما شآءَ اللَّهُ ... }؛(۳) «بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد ... »

ولی آنان در عین این که از جنس بشرند، دارای امتیازاتی هستند که دیگران در آن ها شریک نمی باشند. لذا در حدیث صحیح از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «إنّی لست کهیئتکم إنّی أبیت عند ربّی یطعمنی و یسقینی»؛(۴) «من همانند هیئت شما نیستم، همانا من نزد پروردگارم بیتوته می کنم در حالی که او مرا اطعام داده و سیراب می کند.»

۱- ۱۳۰۵. الشیخ الغزالی کما عرفته رحله نصف قرن، قرضاوی، ص ۲۶۳.

۲- ۱۳۰۶. هموم داعیه، محمّد غزالی، ص ۱۵۲؛ سرّ تأخّر العرب، محمّد غزالی، ص ۵۲.

۳- ۱۳۰۷. سوره اعراف / آیه ۱۸۸.

۴- ۱۳۰۸. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۲؛ صحیح احمد، ج ۳، ص ۸.

ملاحظه این که اولیای الهی و در رأس آن ها پیامبران، در تمام امور همانند سایر افراد بشرند، دیدگاه مشرکان عصر جاهلیت بوده است و در قرآن کریم شواهد بسیاری بر آن وجود دارد.

خداوند سبحان درباره قوم نوح می فرماید: {فَقالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما نَرِیکَ إِلَّا بَشَراً مِثْلَنا}؛(۱) «اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم.»

و درباره قوم موسی و هارون علیهما السلام می فرماید: {فَقالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ ؛(۲) «آن ها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم؟ در حالی که قوم آن ها بردگان ما هستند.»

قوم ثمود به پیامبر خود عرض کردند: {ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِآیَةٍ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقِینَ ؛(۳) «تو فقط بشری همچون مایی، اگر راست می گویی آیت و نشانه ای بیاور.»

اصحاب أَیْکَه به حضرت شعیب علیه السلام عرض کردند: {إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ وَما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا وَإِنْ نَظُنُّکَ لَمِنَ الْکاذِبِینَ ؛(۴) «تو فقط از افسون شدگانی. تو بشری همچون مایی و تنها گمانی که درباره تو داریم این است که از دروغگویانی.»

مشرکان عصر جاهلیت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله عرض کردند: {مالِ هذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَیَمْشِی فِی الْأَسْواقِ ؛(۵) «چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟»

و لذا در حدیث صحیح آمده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «تنام عینی ولا ینام قلبی»؛(۶) چشمم می خوابد ولی قلبم بیدار است.»

و نیز در حدیث صحیح آمده است: «إنّی أراکم من ورآء ظهری کما أراکم من امامی»؛(۷) «من شما را از پشت سرم مشاهده می کنم همان گونه که از جلو می بینم.»

و نیز در حدیث صحیح آمده است: «أوتیت مفاتیح خزائن الأرض»؛(۸) «به من کلیدهای خزینه های زمین داده شده است.»

۱- ۱۳۰۹. سوره هود، آیه ۲۷.

۲- ۱۳۱۰. سوره مؤمنون، آیه ۴۷.

۳- ۱۳۱۱. سوره شعراء، آیه ۱۵۴.

۴- ۱۳۱۲. سوره شعراء، آیه ۱۸۵ - ۱۸۶.

۵- ۱۳۱۳. سوره فرقان، آیه ۷.

۶- ۱۳۱۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۸.

۷- ۱۳۱۵. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۸.

۸- ۱۳۱۶. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۴.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و دیگر اولیای الهی گرچه از دار دنیا رحلت کرده اند ولی دارای حیات برزخی می باشند، همان گونه که در جای خود به آن پرداخته ایم.

امور مشترک بین خالق و مخلوق

امور مشترک بین خالق و مخلوق

اگر خالق و مخلوق در اموری با یکدیگر مشترک باشند، این امر با تنزیه باری تعالی منافاتی ندارد، در صورتی که بازگشت این امور بالإصاله به خداوند متعال باشد، ولی وهابیان انتساب آن امور را به مخلوق، شرک به خدا می دانند. و این جهل محض از آنان است؛ زیرا خداوند سبحان به هر کس که بخواهد و آن گونه که اراده کند تفضّل کرده و او را تکریم نماید و مقام او را از دیگر افراد بشر بالا می برد، در عین این که مقام بشریت او محفوظ است؛ زیرا آن مقام و منزلت و کمال، اکتسابی بوده و به اذن و فضل و اراده خداوند است نه به قوّت و تدبیر و امر مخلوق، گرچه پیامبرصلی الله علیه وآله باشد. چه بسیار کمالاتی که مطابق نصوص، حقّ خداوند متعال است ولی خداوند آن ها را به اولیای خود و در رأس آن ها رسول گرامی اسلام مرحمت فرموده است که از آن جمله عبارت است از:

۱ – شفاعت

خداوند سبحان در عین این که می فرماید: {قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَهُ جَمِیعاً}؛(۱) «بگو: تمام شفاعت از آنِ خداست.» ولی در حقّ دیگران نیز به اذن و اراده خود ثابت کرده است؛ آنجا که می فرماید: {مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ؛(۲) «کیست که در نزد خدا جز به فرمان او شفاعت کند؟»

و از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «اوتیت الشفاعه»؛(۳) «به من شفاعت داده شده است.» و نیز فرمود: «أنا أوّل شافع ومشفّع»؛(۴) «همانا من اولین شفاعت کننده و شفاعت شده هستم.»

۱- ۱۳۱۷. سوره زمر، آیه ۴۴.

۲- ۱۳۱۸. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳- ۱۳۱۹. قرطبی، ج ۱۰، ص ۴۹؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۴۲.

۴- ۱۳۲۰. سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۶.

۲ – علم غیب

خداوند متعال در عین این که می فرماید: {قُلْ لَا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ ؛(۱) «بگو: کسانی که در آسمان ها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا.» ولی در جای دیگر تصریح می کند که پیامبرش را از علم غیب مطلع ساخته است؛ آنجا که می فرماید: {عالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحداً إِلَّا مَنْ ارْتَضَی مِن رَسُولٍ ؛(۲) «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد مگر رسولانی که آنان را برگزیده.»

۳ – هدایت

خداوند سبحان در عین این که می فرماید: {إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشَآءُ}؛(۳) «تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند.» ولی در جایی دیگر خطاب به پیامبرش می فرماید: {وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَ طٍ مُّسْتَقِیمٍ ؛(۴) «و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی.»

۴ – رأفت و رحمت

خداوند سبحان درباره خود می فرماید: {إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِیمٌ ؛(۵) «او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.» ولی در عین حال درباره پیامبرش نیز می فرماید: {بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ ؛(۶) «او نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است.»

تعظیم اولیای الهی

وهابیان بین تعظیم و عبادت، فرق نگذاشته و بین آن دو خلط کرده اند و گمان نموده اند که هر نوع از انواع تعظیم، عبادت کسی است که تعظیم می گردد. آنان گمان کرده اند که ایستادن در مقابل ولیّ خدا و بوسیدن دست او، تعظیم پیامبر و اولیای الهی، اطلاق «مولی و سیّد» بر آنان و ایستادن در مقابل آنان با ادب و وقار و خضوع،

۱– ۱۳۲۱. سوره نمل، آیه ۶۵.

۲– ۱۳۲۲. سوره جن، آیه ۲۶ – ۲۷.

۳– ۱۳۲۳. سوره قصص، آیه ۵۶.

۴– ۱۳۲۴. سوره شوری، آیه ۵۲.

۵– ۱۳۲۵. سوره توبه، آیه ۱۱۷.

۶– ۱۳۲۶. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

غلوّی است که منجرّ به عبادت غیر خداوند خواهد شد، در حالی که این چنین نیست؛ زیرا مطابق آیات قرآنی حضرت آدم علیه السلام مسجود ملائکه قرار گرفت، آنجا که می فرماید: {وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَهِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ ؛(۱) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس ... »

و نیز می فرماید: {فَسَجَدَ الْمَلَائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ؛(۲) «همه فرشتگان بدون استثنا سجده کردند.»

و نیز در حقّ حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: {وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً}؛(۳) «و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند.»

و درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: {إِنَّآ أَرْسَلْنَکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً * لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ ... }؛(۴) «به یقین ما تو را گواه (به اعمال آن ها) و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا (شما مردم) به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید و او را بزرگ دارید ... »

و نیز می فرماید: {یا أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ؛(۵) «ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید.»

و نیز می فرماید: {لَا تَجْعَلُوا دُعَآءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعَآءِ بَعْضِکُم بَعْضاً}؛(۶) «صدا کردن پیامبر را در میان خود مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید.»

طبرانی و ابن حبان در صحیح خود از اسامه بن شریک نقل کرده که گفت: «کنّا جلوساً عند النبیّ صلی الله علیه وآله کأنّما علی رؤوسنا الطیر ما یتکلّم منّا متکلّم ... »؛(۷) «ما نزد پیامبرصلی الله علیه وآله نشسته بودیم گویا که بر سرهای ما پرنده ای نشسته است؛ هیچ کدام از ما سخن نمی گفت ... »

ص: ۳۹۴

۱- ۱۳۲۷. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲- ۱۳۲۸. سوره حجر، آیه ۳۰.

۳- ۱۳۲۹. سوره یوسف/ آیه ۱۰۰.

۴- ۱۳۳۰. سوره فتح، آیه ۸ - ۹.

۵- ۱۳۳۱. سوره حجرات، آیه ۱.

۶- ۱۳۳۲. سوره نور، آیه ۶۳.

۷- ۱۳۳۳. مستدرک، ج ۴، ص ۴۰۰.

حاصل این که دو امر مهم است که انسان باید در نظر داشته باشد: یکی وجوب تعظیم پیامبرصلی الله علیه وآله و بالا بردن رتبه او بر دیگر خلایق و دیگری اعتقاد به ربوبیت و الوهیت خداوند و این که او تنها و مستقل در این دو امر است. و لذا اگر کسی در حقّ ولیّ خداوند سبحان تعظیم کرد، و یا حتی مبالغه در آن نمود ولی او را متصف به صفات خداوند نکرد به حقّ رفته و نمی توان او را متصف به کفر و شرک نمود؛ خصوصاً آن که مجاز عقلی و استعاره و کنایه و تشبیه در کلمات بزرگان حتی در قرآن و حدیث نیز به کار گرفته شده است.

ص: ۳۹۵

فتاوی و آرای وهابیان

اشاره

ص :۳۹۷

توسل

توسل

یکی دیگر از موارد اختلاف بین وهابیان و سایر مسلمین، توسل به اولیای الهی یا به تعبیری، وسیله قرار دادن آنان نزد خداوند متعال است. وهابیان آن را جایز نمی دانند، اما عموم مسلمین نه تنها آن را جایز می شمارند، بلکه در طول تاریخ به آن عمل کرده اند. توسل انواع و اقسامی دارد که نزد عموم مسلمین برخی از آن ها صحیح و بعضی باطل و دسته ای دیگر مورد اختلاف هست؛ به همین دلیل هر کدام را با حکم آن ها بیان می نماییم.

تعریف توسل

توسل در لغت

خلیل بن احمد می گوید: «توسل از "وسلت الی ربّی وسیله" است؛ یعنی انجام دادم عملی را تا به سبب آن به سوی خدا نزدیک شوم ... ».(۱)

ابن منظور افریقی می نویسد: «وسیله چیزی است که انسان به سبب آن به مقصود خود رهنمون می شود».(۲)

توسل در اصطلاح

مقصود از توسل آن است که بنده چیزی یا شخصی را نزد خداوند واسطه قرار دهد تا او وسیله قربش به خدا گردد.(۳)

فتوا های وهابیان

۱ – شیخ عبدالعزیز بن باز مفتی سابق حجاز می گوید: «توسل به جاه، و برکت یا حقِ کسی بدعت است، ولی شرک نیست؛ از همین رو هر گاه کسی بگوید: «اللّهمّ إنّی

۱– ۱۳۳۴. ترتیب العین، ماده «وسل».

۲– ۱۳۳۵. لسان العرب، ماده «وسل».

۳– ۱۳۳۶. ر.ک: تفسیر روح المعانی، آلوسی، ج ۶، ص ۱۲۴ – ۱۲۸.

أسألک بجاه أنبيآئک أو بجاه وليّک فلان أو بعبـدک فلان أو بحقّ فلان أو برکه فلان» جايز نيست، بلکه بدعت و شـرک آلود است».(۱)

۲ - شيخ صالح بن فوزان مي گويد: «هر کس به خالق و رازق بودن خداوند ايمان آورد، ولي در عبادت واسطه هايي بين خود و خداونـد قرار دهـد، در دين خـدا بـدعت گذارده است ... و اگر به وسائط متوسل شود (به جهت جاه و مقام آنان) بدون آن که آنان را عبادت کند، اين بدعت حرام و وسيله اي از وسايل شرک است ... ».(۲)

۳ - گروه فتـواي وهابيـان، در جـواب سؤالي از توسـل مي گوينـد: «توسـل به ذات پيامبرصـلي الله عليه وآله و غيرِ او (از انبيـا و صالحـان) جـايز نيسـت. همچنيـن توسـل به جـاه پيامبرصـلي الله عليه وآله و غير او حرام است؛ زيرا اين عمـل بـدعت است و از پيامبرصلي الله عليه وآله يا صحابه حکمي در اين مورد نرسيده است ... ».(۳)

۴ - ناصرالدين الباني مي گويد: «من معتقدم: کساني که به اوليا و صالحان و ... توسل مي کنند از راه حق گمراهند ... ».(۴)

فلسفه توسل

توسل، وسـيله و واسطه قرار دادن چيزي بين خود و مطلوب است. وسيله بر دو قسم است: گاهي از امور مادي است؛ مثل آب و غـذا که وسـيله رفع تشـنگي و گرسـنگي است. و زمـاني نيز از امور معنوي است؛ مثـل گنـاه کاري که خـدا را به مقام و جاه يا حقيقت پيامبرصـلي الله عليه وآله قسم مي دهـد تا از گناهش بگـذرد. در هر دو صورت وسـيله لازم است؛ زيرا خداونـد متعال جهان آفرينش را به بهترين صورت آفريده است؛ آنجا که مي فرمايد: { الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ ؛(۵) «آن خدايي که همه چيز را به بهترين صورت آفريده است.»

۱- ۱۳۳۷. مجموع فتاوي و مقالات متنوعه، شيخ بن باز، ج ۴، ص ۳۱۱.
۲- ۱۳۳۸. المنتقي من فتاوي الشيخ بن فوزان، ج ۲، ص ۵۴.
۳- ۱۳۳۹. البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.
۴- ۱۳۴۰. فتاوي الالباني، ص ۴۳۲.
۵- ۱۳۴۱. سوره سجده، آيه ۷.

جهان براساس نظام علّت و معلولی و اسباب و مسببات، برای هدایت و رشد و تکامل انسان ها آفریده شده است و نیازمندی های طبیعی بشر با عوامل و اسباب عادی برآورده می گردد. فیوضات معنوی خداوند، همچون هدایت، مغفرت و آمرزش نیز بر اساس نظامی خاص بر انسان ها نازل می شود و اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته که امور از طریق اسباب خاص و علل معیّن به انسان ها برسد. بنابراین، همان گونه که در عالم ماده نمی توان پرسید: چرا خداوند متعال زمین را با خورشید نورانی کرده و خود بی واسطه به چنین کاری دست نزده است؟ در عالم معنا نیز نمی توان گفت: چرا خداوند مغفرت خویش را به واسطه اولیای الهی، شامل حال بندگان می کند؟

شهید مطهری رحمه الله می فرماید: «فعل خدا، دارای نظام است. اگر کسی بخواهد به نظام آفرینش اعتنا نداشته باشد گمراه است. به همین جهت است که خدای متعال، گناه کاران را ارشاد فرموده است که درِ خانه رسول اکرم صلی الله علیه وآله بروند و علاوه بر این که خود طلب مغفرت کنند، از آن بزرگوار بخواهند که برای ایشان طلب مغفرت کند. قرآن کریم می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحِيماً }؛(۱) «اگر ایشان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب مغفرت می کرد، خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.» (۲)

از همین رو می بینیم که در قرآن و سنّت تأکید فراوانی بر وسیله و توسل شده است. خداوند متعال می فرماید: { يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ... }؛(۳) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و برای رسیدن به او وسیله طلب نمایید.»

توسل از دیدگاه قرآن

یکی از باب های عبادت خداوند متعال، در کنار نماز و روزه و دعا و ذکر و ... توسل

۱- ۱۳۴۲. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲- ۱۳۴۳. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۶۴.

۳- ۱۳۴۴. سوره مائده، آیه ۳۵.

به سوی او بـا وسـیله قرار دادن اولیـا و مقربین است، توسل به سوی خـدا به واسـطه مقربین یک نوع نزدیکی و قرب به خـدا به حساب می آید؛ زیرا شخص متوسل زمام قلب خود را به سوی وجه خدا معطوف می دارد.

خداونـد متعـال در آیه تغییر قبله می فرمایـد: { قَدْ نَرى تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَهً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَحَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمّا یَعْمَلُونَ ؛(۱) «نگاه های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان [برای تعیین قبله نهایی]می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به مسجد الحرام کن. و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید. و کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده شده، به خوبی می داننـد این فرمان حقّی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده [و در کتاب های خود خوانده انـد که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله، نماز می خوانـد]. و خداونـد از اعمال آن ها [در مخفی داشتن این آیات] غافل نیست.»

خداوند سبحان در این آیه دستور داده تا همه نمازگزاران هنگام نماز رو به قبله قرار گیرند. در نتیجه خداوند قبله را وسیله ای برای توجّه به خودش قرار داده است.

در آیه دیگر می خوانیم: { وَلَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَلکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها}؛(۲) «کار نیک، آن نیست که از پشت خـانه هـا وارد شویـد، بلکه نیکی این است که پرهیزکار باشـید، و از در خانه ها وارد شویـد و تقوا پیشه کنید تا رستگار گردید.»

در این آیه خداوند دستور می دهد که انسان ها از درب خانه ها وارد شوند که این اشاره به وسیله و اسباب دارد، و لازم است که هر کاری را از راهش انجام دهیم.

قبله، معبود انسان نیست بلکه چیزی است که انسان به واسطه توجّه به آن در حقیقت به خـدا توجّه پیـدا می کند. از این جهت است که خداوند سبحان آدم را قبله ملائکه قرار داد و دستور داد تا بر او سجده کنند، ولی این سجده در حقیقت سجده برای خدا است.

ص: ۴۰۲

۱- ۱۳۴۵. سوره بقره، آیه ۱۴۴.

۲- ۱۳۴۶. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

و لـذا فرمود: { وَإِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ ... }؛(۱) «و [یـاد کن هنگـامی را که به فرشـتگان گفـتیم: برای آدم سـجده و خضوع کنید.»

و نیز بیوت حضـرت موسـی کلیم اللّه قبله برای بنی اسـرائیل در نمازهایشـان برای خـدا قرار گرفته است، آنجـا که در قرآن می خوانیم: { وَأَوْحَیْنا إِلی مُوسی وَأَخِیهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِکُما بِمِصْرَ بُیُوتاً وَاجْعَلُوا بُیُوتَکُمْ قِبْلَهً وَأَقِیمُوا الصَّلاهَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ ؛(۲) «و به موسـی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود خانه هایی در سـرزمین مصر انتخاب کنید و خانه هایتان را مقابل یکدیگر [و متمرکز] قرار دهید و نماز را برپا دارید، و به مؤمنان بشارت ده [که سرانجام پیروز می شوند].»

و به همین جهت است که یوسف به پـدرش گفت: { یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ ؛(۳) «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند.»

و نیز هنگامی که یعقوب و برادران یوسف وارد شدند همگی بر او سـجده کردند، آنجا که قرآن در این باره می گوید: { فَلَمّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ وقالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ * وَرَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً و قالَ یا أَبَتِ هـذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقّاً }؛(۴) «و هنگـامی که بر یوسـف وارد شدنـد، او پـدر و مـادر خود را در آغوش گرفت، و گفت: همگی داخل مصـر شویـد، که ان شاء اللّه در امن و امان خواهیـد بود. و پـدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند، و گفت: ای پدر! این تعبیر خوابی است که قبلًا دیدم، پروردگارم آن را حق قرار داد.»

نقـل این مطالب در قرآن تنها قصه گویی نیست بلکه درس ها و پیام هایی برای ما دارد. لـذا قرآن کریم در آخر قصه حضـرت یوسف علیه السـلام می فرمایـد: { لَقَدْ کانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ ما کانَ حَدِیثاً یُفْتَری وَلکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَتَفْصِیلَ کُلِّ شَیْ ءٍ وَهُدیً وَرَحْمَهً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ؛(۵) «در سرگذشت آن ها درس عبرتی برای صاحبان

۱- ۱۳۴۷. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲- ۱۳۴۸. سوره یونس، آیه ۸۷.

۳- ۱۳۴۹. سوره یوسف، آیه ۴.

۴- ۱۳۵۰. سوره یوسف، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۵- ۱۳۵۱. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

اندیشه بود. این ها داستان دروغین نبود، [بلکه وحی آسمانی است، و]هماهنگ است با آنچه پیش روی او [از کتب آسمانی پیشین] قرار دارد، و شرح هر چیزی [که مایه سعادت انسان است]و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می آورند.»

و نیز در آیه ای دیگر می خوانیم: { یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَجاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ؛(۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید از [مخالفت فرمان]خدا بپرهیزید، و وسیله ای برای تقرّب به او بجویید، و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.»

و نیز می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحِیماً}؛(۲) «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاشتند] به نزد تو می آمدند، و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.»

در این آیه، خداوند وسیله را معیّن کرده که همان استغفار و توبه و بازگشت به پیامبرصلی الله علیه وآله و استغفار آن حضرت و شفیع قرار گرفتن او بین گنهکار و خدا است.

خداوند متعال در قرآن کریم شأن حضرت مسیح علیه السلام را بالا برده و او را وجیه و آبرومند معرفی کرده است، آنجا که می فرماید: { ... اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ ؛(۳) «نامش مسیح، عیسی پسر مریم است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، دارای آبرو خواهد بود، و از مقرّبان [الهی]است.»

و نیز در شأن حضرت موسی می فرماید: { یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسی فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمّا قالُوا وَکانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِیهاً}؛(۴) «ای کسانی که ایمان آورده اید! همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند، و خداوند او را از آنچه در حق او گفتند مبرّا ساخت، و او نزد خداوند آبرومند [و گرانقدر] بود.»

«وجیه» یعنی شخص دارای آبرو و قرب که به واسطه او انسان به دیگری توجّه پیدا کرده و به او متوسل می شود و لذا در روایت آمده است که پیامبرصلی الله علیه وآله به شخصی

۱- ۱۳۵۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

۲- ۱۳۵۳. سوره نساء، آیه ۶۴.

۳- ۱۳۵۴. سوره آل عمران، آیه ۴۵.

۴- ۱۳۵۵. سوره احزاب، آیه ۶۹.

اعرابی چنین تعلیم داد که بگو: «یا محمّـد! إنّی توجّهت بک إلی اللَّه ... »؛(۱) «ای محمّد! همانا من برای رسیدن به خدا به تو توجّه می کنم.»

و نیز در روایت عثمان بن حنیف آمـده که مردی کـور نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آمـد و عرض کرد: از خـدا بخـواه تـا مرا عـافیت دهـد. حضـرت فرمود: اگر بخواهی صـبر کنی برای تو بهـتر است. و اگر خواستی برای تو دعـا می کنم. آن مرد عرض کرد: برای بینـایی من دعا کن. حضـرت او را دسـتور داد تا وضو گرفته و این دعا را بخوانـد: «اللّهمّ إنّی أسألک وأتوجّه إلیک بنبیّک محمّد نبیّ الرحمه، یا محمّد! إنّی توجّهت بک إلی ربّی فی حاجتی لیقضـیها، اللّهمّ شـفّعه فیّ»؛(۲) «بار خدایا! همانا من از تو می خواهم و به وسـیله پیامبرت محمّـد، پیامبر رحمت به سوی تو توجّه پیـدا می کنم. ای محمّـد! همانا من به سـبب تو به پروردگارم در حاجتم متوجه شدم تا آن را برآورد. بار خدایا! او را در حق من شفیع گردان.»

عالم مظهر خداست

فعـل و خلقت خـدا، وجه و آیه و نشـانه او است. آنچه در شـرق و غـرب عـالم آفریـده شـده و به تعبیری جامع تر آنچه در عالم وجود است همگی آیات و نشانه هایی است که می توانـد متـدبّر در آن ها را به سوی خـدا سوق دهد و لذا آن ها به یک معنا وجه خداینـد. قبله که در مقابـل انسـان در حـال نماز قرار می گیرد رمزی از وجه خـدا بودن است، به این معنا که گویا ما تمام روی خود را به طرف قبله قرار داده و او را وجه الهی فرض کرده ایم.

آیـات و وجه های خـدا مختلف است و برخی از آن ها تام است؛ یعنی مظهر صـفات و اسـمای تامه الهی است. و لـذا خـداوند متعال درباره حضـرت عیسی علیه السلام فرمود: { ... وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ و نیز در مورد حضرت موسی علیه السلام فرمود: { وَکانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِیهاً}.

ص: ۴۰۵

۱- ۱۳۵۶. سنن ترمذی، کتاب الدعوات، باب ۱۱۸.

۲- ۱۳۵۷. سنن ترمذی، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹، ح ۳۵۷۸؛ سنن ابن ماجه، کتاب اقامه الصلاه، باب ۱۸۹، ح ۱۳۸۵.

توجّه به اشرف مخلوقات خداونـد، در حقیقت روی کردن به طرف وجه کریم خـدا است، لذا در دعای ندبه می خوانیم: «أين وجه اللَّه الّـذی إليه يتوجّه الأوليآء»؛ «کجاست وجه خدا که اولیای الهی تنها به سوی او توجّه می کنند.» و نیز در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «من أراد اللَّه بـدأ بكم ومن وحّده قبل عنكم ومن قصده توجّه بكم»؛ «هر کس خدا را بخواهد به شـما شـروع خواهد کرد و هر کس به توحید رسیده از شما پذیرفته است، و هر کس خدا را قصد کرده به شما توجّه پیدا کرده است.»

ولیّ کامل، وجه خدا

خداوند سبحان می فرماید: { كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ * وَيَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَالْإِكْرام ؛(۱) «هر کس بر روی آن [زمین است فنا پذیرد و باقی می ماند وجه پروردگارت که آن وجه دارای صفت جلال و جمال است.»

به اتفـاق مفسـرین کلمه «ذو» صـفت برای «وجه» است؛ یعنی وجه پروردگـار تو که آن وجه صـاحب جلال و اکرام است، باقی می مانـد. و چـون می دانیم که وجه هر چیزی عبـارت است از آنچه که مواجهه بـدان حاصـل می شود، بنـابر این وجه هر چیز مظهر آن است، و مظاهر، همان اسـمای خـدا هسـتند که مواجهه خدا با تمام مخلوقات به وسـیله آن ها انجام می گیرد، و نتیجه آن این می شود که تمـام موجودات فنـا و زوال پذیرنـد مگر اسـماء جلالـیه و جمـالیه خداونـد. و در نـتیجه معلوم می شود که سالکان راه خدا که به فیض جهاد اکبر نایل شده اند؛ عبارتند از اسـماء جلالیه و جمالیه حضـرت پروردگار متعال. و این اسماء در خارج جز اولیای الهی کسان دیگری نیستند.

لـذا در صـحیح بخاری می خوانیم که پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود: «من رآني فقد رأى الحقّ»؛(۲) «هر کس مرا ببیند خداوند را مشاهده کرده است.»

تأثیر دعای پیامبرصلی الله علیه وآله

از آیات قرآن استفاده می شود که دعای پیامبرصلی الله علیه وآله در برآورده شدن حاجات، تأثیر

۱- ۱۳۵۸.]. سوره رحمن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲- ۱۳۵۹. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۷۲، کتاب التعبیر.

به سزایی دارد و از آنجا که حیات برزخی را در جای خود به اثبات رساندیم، لذا فرقی بین درخواست از ولی زنده یا مرده نمی کند، انسان می تواند بلکه باید برای قضای حاجاتش به سراغ وسائط برود. ولی نکته مهم این است که وقتی نزد آنان آمد، باید با اعتقاد به واسطه بودن آنان باشد نه این که با دید استقلالی به آن ها بنگرد.

خداوند سبحان از قول برادران یوسف علیه السلام می فرماید: { قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ * قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ؛(۱) «گفتند: ای پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. پدر فرمود: به زودی از پروردگارم برای شما استغفار خواهم کرد؛ زیرا او بخشنده مهربان است.»

و نیز در مورد قصه فرعون با حضرت موسی علیه السلام می فرماید: { وَلَمّا وَقَعَ عَلَیْهِمُ الرِّجْزُ قالُوا یا مُوسَی ادْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ ؛(۲) «و هنگامی که بلا بر آن ها مسلّط شد،گفتند: ای موسی! از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده، رفتار کند ... »

و در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحِیماً}؛(۳) «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم کردند نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت می نمودند، و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

انواع توسل

توسل و وسیله قراردادن برای رسیدن به خداوند و حوایج، خود برچند نوع است:

۱ - برخی از آن ها به اتفاق مسلمانان جایز است؛

۲ - دسته ای به اتفاق مسلمانان جایز نیست؛

۳ - گروهی دیگر مورد اختلاف بین وهابیان و مسلمانان است.

۱- ۱۳۶۰. سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

۲- ۱۳۶۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۴.

۳- ۱۳۶۲. سوره نساء، آیه ۶۴.

موارد اتفاق بر جواز

۱ – توسل به خدا، به ذات و اسماء و صفاتش

خداوند متعال می فرماید: { وَلِلَّهِ ِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها ... }؛(۱) «و برای خدا است اسم های پسندیده، پس او را به آن ها بخوانید.»

ترمذی به سند خود از بریده نقل می کند: پیامبرصلی الله علیه وآله شنید که مردی خداوند را به ذات، صفات و اسمایش قسم می دهد و می گوید: «اللّهمّ إنّی أسألك بأنّی أشهد أنّك أنت اللّه لا إله إلّا أنت الأحد الصمد الّذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً أحد» پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «تو خدا را به اسم اعظم اش خواندی، اسمی که اگر به آن خوانده شود اجابت می کند و اگر به آن سؤال شود عطا می کند».(۲)

شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: « ... توسل باید به اسمای خدا، صفات و توحید او باشد؛ همان گونه که در حدیث صحیح وارد شده است ... ».(۳)

۲ – توسل به طاعت و ایمان

توسّل همراه عمل صالح از بهترین وسائط نزد خداوند متعال و از موارد اتفاق بین مسلمین است.

آلوسی در ذیل آیه شریفه: { وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ... } می گوید: «خداوند امر به ادای طاعات نموده است».(۴)

حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل ساختن خانه خدا را عملی برای تقرّب به خداوند متعال قرار داده بودند. خداوند در این باره می فرماید: { وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْماعِيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ }؛(۵) «و [نیز یاد آورید]هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه [کعبه] را بالا می بردند و [می گفتند]پروردگارا! از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی.» آن گاه از خداوند حاجتشان را طلبیده

۱– ۱۳۶۳. سوره اعراف، آیه ۸۰.

۲– ۱۳۶۴. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۱۵، ح ۳۴۷۵.

۳– ۱۳۶۵. مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۴، ص ۳۱۱.

۴– ۱۳۶۶. روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۴.

۵– ۱۳۶۷. سوره بقره، آیه ۱۲۷.

و عرض می کنند: { رَبَّنا وَاجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَکَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ وَأَرِنا مَناسِکَنا وَتُبْ عَلَيْنا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ }؛(۱) «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما، امّتی که تسلیم فرمانت باشند [به وجود آور] و طرز عبادتمان را به ما نشان بده و توبه ما را بپذیر که تو توبه پذیر و مهربانی.»

شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «هم چنین یکی از اقسام توسّل جایز، توسل به اعمال صالح است؛ در روایت آمده است: گروهی در غاری محبوس شدند و هر کدام با وسیله قرار دادن اعمال صالح خود، از خداوند خواستند که آنان را نجات دهد: یکی خدا را به نیکی به پدر و مادر قسم داد. دیگری، به عفت از زنا سوگند داد. آن یکی به ادای امانت یاد کرد؛ در این هنگام خداوند همه آنان را نجات داد».(۲)

مصطفی محمود در ذیل آیه: { وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ } می گوید: «وسیله هر انسانی عملش است و بهترین عمل، متابعت کردن از رسول و الگو قرار دادن او در تمام اعمال است ... ».(۳)

۳ – توسل به قرآن کریم

احمد بن حنبل از عمران بن حصین نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «قرآن بخوانید و با آن از خداوند سؤال و درخواست کنید ... ».(۴)

۴ – توسل به پیامبرصلی الله علیه وآله در روز قیامت

توسل به پیامبرصلی الله علیه وآله در قیامت؛ یعنی این که مردم در روز قیامت حضرت را وسیله قرار داده و از او بخواهند تا نزد خداوند از آنان شفاعت کند. بخاری از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند: «مؤمنان در روز قیامت دور هم جمع می شوند، و می گویند: چه خوب است اگر پیامبرصلی الله علیه وآله ما را شفاعت کند ... آن گاه نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آمده و از وی طلب حاجت می کنند، آن حضرت صلی الله علیه وآله نیز از آنان شفاعت می کند».

۱– ۱۳۶۸. سوره بقره، آیه ۱۲۸.

۲– ۱۳۶۹. سنن ترمذی، حدیث ۳۴۷۵؛ مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۴، ص ۳۱۱.

۳– ۱۳۷۰. من اسرار القرآن، مصطفی محمود، ص ۷۶ و ۷۷.

۴– ۱۳۷۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۴۵.

شورای فتوای وهابیان می گویند: « ... روز قیامت مؤمنان به ترتیب به حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی پناه می آورند و همگی عذر می خواهند. حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: به نزد محمّدصلی الله علیه وآله روید؛ زیرا او بنده ای است که خداوند گناهان گذشته و آینده او را آمرزیده، از او بخواهید تا شما را شفاعت کند. پیامبرصلی الله علیه وآله نیز به سجده افتاده و برای آنان از درگاه الهی طلب مغفرت و غفران می کند ... ».(۱)

۵ – توسل به آثار پیامبرصلی الله علیه وآله در زمان حیات

توسل، گاهی با وسیله قرار دادن خودِ شخص است، زمانی با اثرش و هنگامی نیز به مکانی است که آن شخص بزرگوار را در خود جای داده است.

احمد بن حنبل و دیگران نقل می کنند: پیامبرصلی الله علیه وآله هنگامی که وضو می گرفت، مردم به جهت تبرک به آب وضوی حضرت صلی الله علیه وآله نزدیک بود که خود را به هلاکت اندازند.(۲)

۶ – توسل به دعای پیامبرصلی الله علیه وآله در حال حیات

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به این دلیل که شخصیّتی عظیم و جلیل القدر است، دعایش رد نمی شود، لذا می توان برای رسیدن به خواسته خود از خدا به دعای او توسل جست.

برادران حضرت یوسف علیه السلام بعد از آن که به خطا و اشتباه و گناهشان پی برده و پشیمان گشتند، از پدرشان خواستند تا برای آنان دعا کند. خداوند در این زمینه می فرماید: { قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ * قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ؛(۳) «گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم ... » همچنین در مذمّت منافقان می فرماید: { وَإِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَکْبِرُونَ ؛(۴) «هنگامی که به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرهایشان را [از روی استهزا و کبر و غرور] تکان می دهند و آن ها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند.»

ص: ۴۱۰

۱- ۱۳۷۲. البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ صحیح بخاری، ح ۷۴۴۰؛ صحیح مسلم، ح ۱۹۳.

۲- ۱۳۷۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۹.

۳- ۱۳۷۴. سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

۴- ۱۳۷۵. سوره منافقون، آیه ۵.

۷ – توسل به ذات پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از آمدن به دنیا

حاکم نیشابوری نقل می کند: «حضرت آدم علیه السلام بعد از آن که خطایی از او سرزد، عرض کرد: بار خدایا تو را به حقّ محمّد سوگند می دهم از من بگذری! خداوند فرمود: ای آدم چه کسی به تو این کلمات را یاد داد؟! عرض کرد: بار خدایا! بر ساق عرش دیدم چنین نوشته شده است: «لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه» از این فهمیدم که رسول تو کریم ترین انسان ها نزد توست؛ زیرا اسم او را با اسم خودت مقرون ساختی. خداوند فرمود: آری، تو را بخشیدم، او آخرین پیامبران و از ذریه تو است و اگر او نبود تو را خلق نمی کردم».(۱)

۸ – توسل به انبیا و اولیا در حیات شان

ابن تیمیه می گوید: ترمذی به طریق صحیح نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله به شخصی دستور داد، این چنین خدا را بخواند: «اللّهمّ إنّی أسألك وأتوجّه إلیک بنبیّک».(۲)

ابوبکر نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: من قرآن را فرا می گیرم، ولی آن را فراموش می کنم. حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: بگو: «اللّهمّ إنّی أسألك بمحمّد نبیّک و ... ».(۳)

موارد اتفاق بر عدم جواز

موارد اتفاق بر عدم جواز

برخی از اقسام توسّل به اتفاق مسلمین جایز نیست که عبارتند از:

۱ – توسّل به طاغوت: خداوند متعال می فرماید:

{ یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ ؛(۴) «می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکّام باطل بروند، با این که به آنان دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند.»

۲ – توسل به بتان: خداوند می فرماید:

{ وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَلا یَنْفَعُهُمْ وَیَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ ؛(۵) «آنان غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه

۱– ۱۳۷۶. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۵.

۲– ۱۳۷۷. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۱۳.

۳- ۱۳۷۸. التوصل إلی حقیقه التوسل، ص ۳۱۰ به نقل از جامع الاصول.

۴- ۱۳۷۹. سوره نساء، آیه ۶۰.

۵- ۱۳۸۰. سوره یونس، آیه ۱۸.

به آنان زیان می رساند و نه سودی می بخشد و می گویند: ا

موارد اختلاف

موارد اختلاف

همان گونه که اشاره شد، وهابیان و عموم مسلمانان در برخی از اقسام توسل اختلاف دارند که عبارت است از:

۱ - توسل به ذات حقّ، مقام و جاه پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای الهی در حیات برزخی؛

۲ - توسل به دعای پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای الهی در حیات برزخی؛

۳ - توسل به آثار پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیا در حیات برزخی.

۱ - توسل به جاه پیامبرصلی الله علیه وآله در حیات برزخی

این قسم طبق نظر عموم مسلمین جایز است، ولی وهابیان آن را نه تنها جایز ندانسته بلکه شرک آلود می دانند.

شورای فتوای وهابیان می نویسند: «توسل به ذات پیامبرصلی الله علیه وآله و غیر او (از انبیا و صالحان) جایز نیست؛ همچنین توسل به جاه پیامبرصلی الله علیه وآله و غیر او حرام است ... ».(۱)

دلیل جواز و رجحان

برای جواز و رجحان این نوع توسل می توان به ادلّه ای تمسک کرد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - طبرانی در «المعجم الکبیر» به سند صحیح از عثمان بن حنیف نقل می کند: شخصی به جهت حاجتی مکرّر نزد عثمان بن عفّان مراجعه می نمود، ولی عثمان به خواسته اش توجّهی نمی کرد؛ تا این که در بین راه عثمان بن حنیف را - که خود راوی است - ملاقات کرده و از این موضوع شکایت کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: آبی را آماده کن و وضو بگیر؛ به مسجد برو و دو رکعت نماز بگزار و بعد از اتمام نماز، پیامبرصلی الله علیه وآله را وسیله قرار ده و بگو: «اللّهمّ إنّی أسألك وأتوجّه إلیك بنبیّك محمّد صلّی اللَّه

۱- ۱۳۸۱. البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

علیه وسلّم نبیّ الرحمه، یا محمّد! إنّی أتوجّه بک إلی ربّی فتقضی لی حاجتی»، آن گاه حاجت خود را به یاد آور.

عثمان بن حنیف می گوید: شخص یاد شده آن اعمال را انجام داد، آن گاه به سوی خانه عثمان روان شد، فوراً دربان آمد و او را نزد عثمان بن عفّان برد، عثمان نیز او را احترام شایانی کرد. سپس حاجتش را به طور کامل برآورد و به او گفت: من همین الآن به یاد حاجت تو افتادم و هر گاه بعد از این از ما حاجتی خواستی به نزد ما بیا ...

عثمان بن حنیف گفت: این دستور از من نبود، بلکه روزی خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله بودم که نابینایی نزد حضرت آمد و از کوری چشم خود شکایت نمود. حضرت صلی الله علیه وآله ابتدا پیشنهاد کرد که صبر کند ولی او نپذیرفت. سپس به او همین دستور را داد و آن شخص نیز بعد از ادای آن بینا شد و به مقصود خود رسید.

این حدیث را جماعت کثیری از اهل سنّت نقل کرده اند؛ امثال: حاکم نیشابوری،(۱) ابن عبدالبر،(۲) ابونعیم اصفهانی،(۳) ذهبی،(۴) حافظ هیثمی،(۵) متقی هندی(۶) و دیگران.

۲ - دارمی در سنن خود از ابو الجوزاء أوس بن عبداللَّه نقل می کند: در مدینه قحطی شدیدی پدید آمد. عده ای نزد عایشه آمده و از این امر شکایت کردند. عایشه گفت: به سراغ قبر پیامبرصلی الله علیه وآله روید و از آنجا دریچه ای به سوی آسمان باز کنید تا بین قبر حضرت صلی الله علیه وآله و آسمان فاصله ای نباشد. آنان چنین کردند. خداوند نیز به برکت توسل به حضرت صلی الله علیه وآله باران فراوانی به آن ها عنایت کرد، تا آن که سبزی ها رشد کرده و شتران چاق شدند ... (۷)

از آنجا که حدیث موافق با عقیده «البانی» نبوده، سعی کرده به دلیل وجود سعید بن زید در سندش، آن را تضعیف کند،(۸) در حالی که سعید بن زید از رجال مسلم است و یحیی بن معین او را توثیق نموده است. همچنین بخاری، ابن سعد، عجلی،

۱- ۱۳۸۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۸.

۲- ۱۳۸۳. الاصابه، ج ۴، ص ۳۸۲.

۳- ۱۳۸۴. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۲۱.

۴- ۱۳۸۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۸، رقم ۷.

۵- ۱۳۸۶. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۶.

۶- ۱۳۸۷. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۶، ح ۳۷۶۰۸.

۷- ۱۳۸۸. سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳.

۸- ۱۳۸۹. التوسل انواعه و احکامه، ص ۱۲۸.

ابوزرعه، ابوجعفر دارمی و برخی دیگر از رجالیین اهل سنّت او را توثیق نموده اند.(۱)

این حدیث را ابو نعمان از سعید بن زید و او از عمرو بن مالک نکری و او از ابو الجوزاء اوس بن عبداللّه نقل کرده است:

ابو نعمان همان محمّد بن فضل است که ملقب به عام شیخ بخاری است و حافظ ابن حجر در کتاب «التقریب» درباره او می گوید: «او ثقه و ثبت است». ولی در آخر عمرش تغییری داشته است و این تغییر مضر به روایات او نیست؛ زیرا بخاری بیش از صد حدیث در کتاب صحیحش از او نقل کرده ولی بعد از تغییر در وضعیت او کسی متحمل روایت از او نشده است. ذهبی در ردّ کلام ابن حبان که می گوید: «از او احادیث منکر نقل شده» می نویسد «ابن حبان نمی تواند یک حدیث منکر از او ذکر کند پس کجاست آن چیزی را که گمان کرده است.» (۲)

سعید بن زید و عمرو بن مالک نکری، هر دو بنا بر تصریح ابن حجر در کتاب «التقریب» صدوقند. گرچه به دنبال آن از کلمه «یهم» استفاده کرده است ولی بنابر نقل «تدریب الراوی» این جمله از صیغه های توثیق است نه تضعیف.

ابو الجوزاء أوس بن عبداللّه ربعی ثقه واز رجال صحیحین می باشد. در نتیجه سند این روایت مشکلی ندارد.

۳ - قسطلانی نقل می کند: «عربی بر کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله ایستاد و عرض کرد: بار خدایا! امر کردی تا بندگان را آزاد کنیم، این حبیب تو است و من بنده تو، مرا از آتش جهنم به حقّ پیامبرت آزاد گردان. هاتفی ندا داد: ای مرد! چرا آزادی از جهنم را تنها بر خودت خواستی و برای جمیع مؤمنین نخواستی؟ برو که تو را آزاد نمودم».(۳)

۴ - ابن ابی الدنیا در کتاب «مجابی الدعاء» نقل کرده که ابوهاشم حدیث کرد ما را که از کثیر بن محمّد بن کثیر بن رفاعه شنیدم که می گوید: مردی به نزد عبدالملک بن سعید بن ابجر آمد در حالی که شکم او ورم کرده بود. عبدالملک به او گفت: تو دردی

۱- ۱۳۹۰. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۹.

۲- ۱۳۹۱. میزان الإعتدال، ج ۴، ص ۸.

۳- ۱۳۹۲. المواهب اللدنیّه، قسطلانی، ج ۴، ص ۵۸۴.

داری که هرگز خوب نخواهد شد. آن مرد گفت: آن درد چیست؟ عبدالملک گفت: دمل بزرگی است که در شکم تو پدید آمده که و غالباً صاحب آن را به قتل می رساند. آن مرد ناراحت شد و عرض کرد: «اللَّه، اللَّه، اللَّه ربّی لا أشرک به شیئاً اللّهمّ إنّی اتوجّه الیک نبیّک محمدصلی الله علیه وآله نبیّ الرحمه، یا محمّد! إنّی أتوجّه بک إلی ربّک و ربّی یرحمنی ممّا بی»؛ «خدا را، خدا را، خدا را، که پروردگار من است که هرگز به او شرک نخواهم ورزید. بارخدایا! من به وسیله پیامبرت محمّد که نبی رحمت است به سوی تو توجّه پیدا می کنم، ای محمّد! همانا من به واسطه تو به پروردگارت و پروردگارم متوجه می شوم که از آنچه در من وجود دارد به من رحم نماید.» راوی می گوید: در آن هنگام بود که از آن مرض بهبودی پیدا کرد و هرگز درد و مرضی در خود احساس نمی نمود.

ابن تیمیه می گوید: «روایت شده که سلف به این دعا و نحو آن خدا را می خواندند.» (۱)

دیدگاه علمای اهل سنّت

۱ - نورالدین سمهودی می گوید: «استغاثه و شفاعت و توسل به پیامبرصلی الله علیه وآله و جاه و برکت او نزد خداوند از کردار انبیا و سیره سلف صالح بوده و در هر زمانی انجام می گرفته است؛ چه قبل از خلقت و چه بعد از آن، حتی در حیات دنیوی و در برزخ. هر گاه توسل به اعمال صحیح است؛ همان گونه که در حدیث غار آمده، توسل به پیامبرصلی الله علیه وآله اولی است ... ».(۲)

۲ - دکتر عبدالملک سعدی می گوید: «هر گاه کسی بگوید: أللّهمّ إنّی توسلت إلیک بجاه نبیّ أو صالح؛ کسی نباید در جواز آن شک کند؛ زیرا جاه همان ذات کسی نیست که به او توسل شده، بلکه مکانت و مرتبه او نزد خداوند است و این، حاصل و خلاصه اعمال صالح او است. خداوند متعال در مورد حضرت موسی علیه السلام می فرماید: { وَكانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً }؛(۳) و نزد خدا آبرومند بود ... ».(۴)

ص: ۱۱۵

۱- ۱۳۹۳. ابن تیمیه، قاعده جلیله، ص ۹۴.

۲- ۱۳۹۴. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۲.

۳- ۱۳۹۵. سوره احزاب، آیه ۶۹.

۴- ۱۳۹۶. البدعه فی مفهومها الاسلامی، ص ۴۵.

۳ - قسطلانی می گوید: «بر زائر رسول خداصلی الله علیه وآله سزاوار است که زیاد دعا و تضرّع و استغاثه، طلب شفاعت و توسل به ذات پاک رسول خداصلی الله علیه وآله نماید ... ».(۱)

۴ - زرقانی در شرح آن می گوید: « ... باید به پیامبرصلی الله علیه وآله توسل جست؛ زیرا توسل به آن حضرت سبب فرو ریختن کوه های گناهان است ... ».

۵ - ابن الحاج ابو عبیداللَّه عبدری مالکی می گوید: « ... مرده ای که به زیارتش می رویم اگر از کسانی باشد که امید برکت از او می رود، باید به او توسل جست، و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در رأس آنان است ... ».(۲)

۶ - حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «توسل، استغاثه و طلب شفاعت از بزرگ مردم (محمّدصلی الله علیه وآله پیامبر و چراغ تاریکی ها) از امور مستحبی است که بر آن تأکید فراوان شده است، به ویژه هنگام گرفتاری ها. و سیره علمای اهل عمل و اولیای اهل عبادت، بزرگان محدّثین و امامان سلف بر این بوده است».

۷ - نووی در برخی از کتاب هایش قائل به استحباب توسل شده است.(۳)

۸ - غماری در مقدمه کتابش می نویسد: «قول به استحباب توسل، مذهب شافعی و دیگر از امامان شایسته است. کسانی که بر جلالت و وثوق آنان اجماع است».(۴)

۹ - ابن حجر مکّی از اشعار شافعی این دو بیت را که بر توسل شافعی به اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله دلالت دارد، نقل می کند:

آل النبیّ ذریعتی

و هم إلیه وسیلتی

أرجو بهم أعطوا غداً

بیدی الیمین صحیفتی(۵)

«آل پیامبرصلی الله علیه وآله راه من می باشند، و آنان وسیله من به سوی خدایند.

به آنان امید دارم که در روز قیامت صحیفه و نامه اعمال مرا به دست راستم بدهند.»

ص: ۱۱۶

۱- ۱۳۹۷. المواهب اللدنیّه، ج ۴، ص ۵۹۳.

۲- ۱۳۹۸. المدخل، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳ – ۱۳۹۹. حاشیه الایضاح علی المناسک، ص ۴۵۰ و ۴۹۸؛ شرح المهذّب (المجموع)، ج ۸، ص ۲۷۴؛ شرح الاذکار، باب اذکار الحج، ص ۳۰۷.

۴– ۱۴۰۰. مقدمه ارغام المبتدع الغبیّ بجواز التوسل بالنبیّ، غماری.

۵– ۱۴۰۱. صواعق المحرقه، ص ۱۸.

۱۰ – زینی دحلان می گوید: «هر کس که ذکرهای پیشینیان و دعاها و اوراد آنان را دنبال کند، در آن ها مقدار زیادی از توسل به ذوات مقدسه می یابد. و کسی هم بر آنان ایراد نگرفت، تا این که این منکران (وهابیان) آمدند. و اگر قرار باشد که نمونه های توسل را جمع کنیم کتابی عظیم می شود ... ».(۱)

مرحوم علامه امینی در توجیه توسل می فرماید: «توسل بیش از این نیست که شخصی با واسطه قرار دادن ذوات مقدسه به خدا نزدیک شود و آنان را وسیله برآورده شدن حاجات خود قرار دهد؛ زیرا آنان نزد خدا آبرومندند؛ نه این که ذات مقدس آنان را به طور مستقل در برآورده شدن حاجت هایش دخیل بداند، بلکه آنان را مجاری فیض، حلقه های وصل و واسطه های بین مولی و بندگان می داند ... با این عقیده که تنها مؤثر حقیقی در عالم وجود خداوند سبحان است و تمام کسانی که متوسل به ذوات مقدسه می شوند همین نیّت را دارند، حال این چه ضدّیتی با توحید دارد؟ ... ».(۲)

۲ – توسل به دعای پیامبرصلی الله علیه وآله در حیات برزخی

عقیده مسلمانان بر جواز، بلکه رجحان این نوع توسل است، ولی در مقابل، وهابیان قائل به عدم جواز و حرمت آن می باشند.

ابن تیمیه می گوید: «توسل؛ یعنی این که انسان از پیامبرصلی الله علیه وآله طلب کند تا برایش دعا کند؛ همان گونه که شما به انسانی زنده می گویی: برای من دعا کن. همان طور که صحابه از پیامبرصلی الله علیه وآله می خواستند تا برایشان دعا کند. این در مورد زنده ها صحیح و مشروع است، ولی در مورد مردگان از انبیا و صالحان مشروع نیست ... ».(۳)

دلیل جواز و رجحان

۱ – خداوند متعال می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحِيماً}؛(۴) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

ص: ۴۱۷

۱- ۱۴۰۲. الدرر السنیه، زینی دحلان، ص ۳۱.

۲- ۱۴۰۳. الغدیر، ج ۳، ص ۴۰۳.

۳- ۱۴۰۴. زیاره القبور، ص ۲۴ و ۲۵.

۴- ۱۴۰۵. سوره نساء، آیه ۶۴.

ممکن است کسی ادّعا کند که آیه، ظهور در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله دارد، ولی به تنقیح مناط و اخذ ملاک می توان آن را به عصر بعد از وفاتشان نیز تعمیم داد؛ زیرا انسان همیشه و در هر زمان گناه کار است و به وسیله ای نیاز دارد تا او را برای طلب مغفرت از خداوند واسطه قرار دهد. از همین رو، صحابه بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله با تمسک به این آیه از آن حضرت صلی الله علیه وآله طلب استغفار می نمودند. این مطلب علی الخصوص با اثبات حیات برزخی و وجود ارتباط بین عالم برزخ و دنیا هموارتر خواهد شد.(۱)

۲ - بیهقی و ابن ابی شیبه نقل می کنند: در زمان خلافت عمر قحطی شدیدی بر مردم روی آورد. بلال بن حرث رحمه الله از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برای امتت باران بطلب؛ زیرا آنان نزدیک است که هلاک شوند. رسول خداصلی الله علیه وآله در عالم رؤیا به او فرمود: زود است که آنان سیراب شوند.(۲) در این حدیث بلال به دعای پیامبرصلی الله علیه وآله متوسل شده است.

۳ - علی علیه السلام می فرماید: «شخصی بعد از سه روز از دفن رسول خداصلی الله علیه وآله وارد مدینه شد و خود را روی قبر رسول خداصلی الله علیه وآله انداخت و خاک آن را بر سر ریخت و عرض کرد: ای رسول خدا! گفتی، ما هم گفتارت را شنیدیم، از خداوند گرفتی ما نیز از تو گرفتیم، از جمله آیاتی که بر تو نازل شد، این بود: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُوكَ ... } من به خود ظلم کرده ام، آمده ام تا برایم استغفار نمایی. از داخل قبر ندا داده شد که تو به طور حتم بخشیده شدی».(۳)

منع از توسل، از بدعت های امویان

حاکم نیشابوری به سند خود از داوود بن ابی صالح نقل می کند: مروان روزی وارد روضه رسول خداصلی الله علیه وآله شد مردی را دید که صورت (پیشانی) خود را بر روی قبر گذارده است. مروان دست به شانه اش گذاشت و گفت: می دانی که چه می کنی؟ آن مرد

۱- ۱۴۰۶. ر.ک: بحث «حیات برزخی».

۲- ۱۴۰۷. الدرر السنیه، زینی دحلان، ص ۱۸.

۳- ۱۴۰۸. الروض الفائق، ص ۳۸۰؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۹۹؛ المواهب اللدنیّه، ج ۴، ص ۵۸۳؛ صالح الاخوان، ص ۵۴۰؛ مشارق الأنوار، ج ۱، ص ۱۲۱.

سر خـود را بلنـد کرد. مروان دیـد او ابوایّوب انصـاری است. او خطـاب به مروان گفت: آری، می دانم که چه می کنم! من به خاطر این سـنگ ها نیامـده ام، بلکه برای رسول خداصـلی الله علیه وآله آمده ام. آن گاه از رسول خداصـلی الله علیه وآله نقل کرد که فرمود: «بر دین گریه نکنیـد، اگر کسـی که اهلیت دارد والی آن گردد، بلکه زمانی بر دین بگرییـد که نااهل والی آن شود».(۱)

۳ – توسل و تبرک به آثار پیامبرصلی الله علیه وآله در حیات برزخی

عموم مسـلمانان – در طول تاریـخ – قائـل به جواز آن بوده و هسـتند، ولی وهابیان آن را تحریم نموده انـد. در بحث «تبرک» و «سنّت و بدعت» به فتاوای وهابیان در این مورد اشاره کردیم. در اینجا به طور خلاصه به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ – سـمهودی شافعی از مطّلب نقل می کنـد: بعد از وفات پیامبرصـلی الله علیه وآله مردم به خاک قبر پیامبرصـلی الله علیه وآله تبرک جسته و از آن بر می داشـتند، تـا این که عـایشه مـانع شـد و دسـتور داد: دیواری را به دور قبر پیامبرصـلی الله علیه وآله کشیدند تا جسد پیامبرصلی الله علیه وآله مکشوف نگردد.(۲)

۲ – بخـاری در کتـاب «اعتصـام» به سـند خود از أبی برده نقل کرده است: هنگامی که وارد مـدینه شـدم، عبـداللَّه بن سـلام را ملاقـات کردم، او به من گفت: به منزل مـا بیا تا در ظرفی که رسول خداصـلی الله علیه وآله با آن آب آشامیـده، آب خورده و سیراب شـوی و در مکـانی که در آنجـا نمـاز گزارده، نمـاز بخوانی. بـا او به منزلش رفتم، بـا آن ظرف آب آشامیـدم، از خرما تناول نموده و در آن مکان نماز گزاردم.(۳)

۳ – بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» (۴) از عبدالرحمن بن رزین روایت کرده که فرمود: گذرمان بر سـرزمین «ربذه» افتاد، خبردار شـدیم که سلمه بن اکوع رحمه الله از اصـحاب رسول خداصـلی الله علیه وآله در این سـرزمین زنـدگی می کنـد، لـذا خدمت او رسیدیم، بر او سلام کردیم. او دست هایش را بیرون آورد و فرمود: با این دو دست با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بیعت نمودم ... ما بلند شده و آن را بوسیدیم.

---

۱ – ۱۴۰۹. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۶۰، ح ۸۵۷۱؛ شـفاء السقام، ص ۱۵۲؛ وفـاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۵۳ و ۱۴۰۴؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲.

۲- ۱۴۱۰. وفاء الوفا، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳- ۱۴۱۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۴.

۴- ۱۴۱۲. الأدب المفرد، ص ۱۴۴؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۹.

کلمات اهل سنّت درباره توسّل

۱ - قسطلانی می گوید:

«وینبغی للزائر له صـلی الله علیه وآله أن یکثر من الدعآء والتّضـرع والتّشفّع والتوسّل به صلی الله علیه وآله فجدیر بمن أستشفع به أن یشفّعه اللَّه فیه.

قـال: وإنّ الاسـتغاثه هی طلب الغوث فالمسـتغیث یطلب من المسـتغاث به أغـاثته أن یحصـل له الغوث، فلافرق بین أن یعبّر بلفظ الاسـتغاثه أو التّوسل أو التشـفّع أو التوجّه أو التجوّه؛ لأنّهما من الجاه والوجاهه ومعناهما علوّ القـدر والمنزله وقد یتوسّل بصاحب الجاه إلی من هو أعلی منه.

قـال: ثـمّ إنّ کلاًّـ من الاسـتغاثه والتّوسـل والتشـفّع والتـوجّه بـالنبیّ صـلی الله علیه وآله کمـا ذکره فی (تحقیـق النصـره ومصباح الظلام)واقع فی کلّ حال قبل خلقه وبعـد خلقه فی مدّه حیاته فی الدنیا وبعد موته فی البرزخ وبعد البعث فی عرصات القیامه. ثمّ فصّل ما وقع من التوسّل والاستشفاع به صلی الله علیه وآله فی الحالات المذکوره»؛(۱)

«بر زائر پیامبرصلی الله علیه وآله سزاوار است که بسیار دعا بخواند و زیاد تضرّع، استغاثه و شفاعت خواهی کند و به پیامبرصلی الله علیه وآله متوسّل شود. آن گاه شایسته اوست که خداوند فرد مورد نظر را شفیع او قرار دهد.

و نیز می گویـد: اسـتغاثه، فریادرس طلبیـدن است پس اسـتغاثه کننده از فریادرس، یاری می طلبد تا این که فریادرسـی برای او حاصل آیـد. در این بین، فرق نمی کند که با لفظ اسـتغاثه یا توسّل و یا تشـفّع تعبیر نماید و یا با لفظ توجّه یا تجوّه،چون ریشـه آن دو، از جـاه و وجـاهت است و معنـای شـان بلنـدمرتبه و والامقـام بودن می باشـد و همواره به واسـطه صـاحب مقـامی برای رسیدن به صاحب مقام بالاتر از او توّسل می شود.

سپس می گوید: اسـتغاثه، توسّل، تشـفّع و توجّه نمودن به پیامبرصلی الله علیه وآله - چنانچه در کتاب «تحقیق النصره و مصباح الظلام» ذکر کرده - در هر حالی واقع شـده است؛ چه قبل از آفرینش او و چه بعـد از به دنیا آمـدن، چه در مدت حیاتش و چه بعد از رحلتش، در برزخ

۱- ۱۴۱۳. الغدیر، ج ۵، ص ۱۴۴.

و بعد از مبعوث شدن در عرصه قیامت. سپس بحث موارد وقوع توسّل و شفاعت خواهی از حضرت در حالات مذکور را به تفصیل بیان کرده است».

۲ - زرقانی می گوید:

«و نحو هذا فی منسک العلّامه خلیل و زاد: و لیتوسّل به صلی الله علیه وآله و یسأل اللَّه تعالی بجاهه فی التوسل به؛ اذ هو محطّ جبال الأوزار و اثقال الذنوب؛ لأنّ برکه شفاعته و عظمها عند ربّه لایتعاظمها ذنب. و من اعتقد خلاف ذلک فهو المحروم الذی طمس اللَّه بصیرته و أضلّ سریرته. الم یسمع قوله تعالی: {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ ... (۱)} قال: و لعلّ مراده التعریض بابن تیمیه»؛(۲)

و زرقانی در کتاب «شرح المواهب» می نویسد:

«و همچنین است مسلک و روش علّامه خلیل. و اضافه می کند: به پیامبرصلی الله علیه وآله باید توسّل شود و در توسّل به احترام مقام آن حضرت از خداوند درخواست می شود؛ چون پیامبرصلی الله علیه وآله محلّ نزول کوههای گناهان و سنگینی آن هاست(کنایه از این است که حضرت، شفاعت امّتش را از خداوند می خواهد) به خاطر این که به برکت شفاعت حضرت و عظمت آن نزد پروردگار، هیچ گناهی برابری نمی کند و هر کس خلاف این مطلب را معتقد باشد، محرومی است که خداوند بصیرتش را پوشانده و سریرتش را گمراه نموده است. آیا او سخن خدا را نشنیده است که فرمود: «اگر آنان که بر خویشتن ظلم کردند و پیش تو (پیامبر) آمدند تا از خدا برای ایشان آمرزش بخواهی و طلب مغفرت از خدا نمودند ... » زرقانی می گوید: و شاید مراد علامه خلیل از این حرف، تعریض و گوشه زدن بر ابن تیمیه باشد».

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

در باب توسل به اولیای الهی شبهاتی مطرح شده است، گرچه برخی از آن ها مشترک بین این باب و باب استغاثه به ارواح اولیای الهی است ولی ما در اینجا به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱- ۱۴۱۴. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲- ۱۴۱۵. الغدیر، ج ۵، ص ۱۴۴.

۱ – اسمای الهی، تنها وسیله

برخی می گویند: مطابق آیات الهی تنها وسیله برای تقرّب به سوی خداوند اسماء الهی است.

خداوند متعال می فرماید: { وَلِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها وَذَرُوا الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی أَسْمائِهِ سَیُجْزَوْنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ ؛(۱) «و برای خدا، نام های نیک است، خدا را با آن [نام ها]بخوانید. و کسانی که در اسمای خدا تحریف می کنند [و بر غیر او می نهند، و شریک برایش قائل می شوند] رها سازید. آنان به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند، می بینند.»

و نیز می فرماید: { وَأَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً}؛(۲) «و این که مساجد از آن خداست. پس هیچ کس را شریک خدا نخوانید.»

پاسخ

مقصود از دعا در مجموع این آیات، مطلق دعا و خواستن نیست؛ بلکه دعا و ندای خاصّی است که با قصدِ آن معنا، مرادف با معنای عبادت می شود و آن معنای الوهیت و یا ربوبیّت است. به علاوه این که مجموع این آیات مربوط به بت پرستانی است که گمان می کردند بت هایشان (یا آن موجوداتی که این بت ها رمز آن هاست) برخی از شئون تدبیر را مالکند. لذا برای آن ها استقلال در فعل و تصرف قائل بودند. پر واضح است که هر نوع تواضع برای کسی و درخواست از کسی غیر از خداوند با این اعتقاد عبادت او محسوب شده و شرک است. این قید به خوبی از برخی آیات دیگر استفاده می شود؛ از جمله:

الف) { فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَیْ ءٍ}؛(۳) «و غیر از خدا همه خدایان باطلی را که می پرستیدند، هیچ رفع هلاکت از آنان ننمود.»

ب) { وَلا یَمْلِکُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ}؛(۴) «و غیر از خدای یکتا که به خدایی می خوانند، قادر بر شفاعت کسی نیستند.»

۱- ۱۴۱۶. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۲- ۱۴۱۷. سوره جن، آیه ۱۸.

۳- ۱۴۱۸. سوره هود، آیه ۱۰۱.

۴- ۱۴۱۹. سوره زخرف، آیه ۸۶.

ج) { وَالَّذِينَ تَـدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ}؛(۱) «و به غیر او، معبودانی را که به خـدایی می خوانیـد در جهان مالک پوست هسته خرمایی هم نیستند.»

د) { فَلا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلا تَحْوِيلًا}؛(۲) «پس نمی توانند دفع ضرر و تغییر حالی از شما کنند.»

بنابر این، علّت مذمّت مشـرکین از طرف خداوند این بوده که آنان معتقد به تدبیر و تصرّف بتان به نحو استقلال و بدون اذن و مشیّت خداوند بوده اند.

حسن بن علی سـقاف شـافعی می گویـد: «معنـای آیه { وَأَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَـدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً} این است که غیر خـدا را عبـادت نکنیـد و در کنـار او این بت هـا را نپرستیـد؛ بت هایی که { اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً} با آن که خداونـد می فرمایـد: { أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ}. همچنین معنای آیه: { وَالَّذِينَ تَـدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لا يَسْمَعُوا دُعاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَكُمْ * وَيَوْمَ الْقِيامَهِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ(۳)} این است: غیر از خـدا کسانی که عبادت می کنید مالک هیچ چیز برای شما نیستند؛ اگرچه لفّافه هسته خرما هم باشد».(۴)

۲ – تنها وسیله، طاعات و اعمال صالح

برخی در توجیه آیه { وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ} می گوینـد: مقصود از وسـیله در این آیه، طاعات و اعمال صالـح است که بنـده به توسط آن به سوی خدا تقرّب پیدا می کند.

پاسخ

وسـیله گرچه هر چیزی است که منشأ قرب به خداونـد متعـال می شود، ولی می توان یکی از آن وسایـل قرب را مقام و دعای پیامبرصـلی الله علیه وآله دانست و از آنجا که حیات اولیای الهی و در رأس آنان رسول گرامی اسـلام صلی الله علیه وآله ثابت شده لذا توسل به مقام و دعای آن بزرگواران از وسایل قرب الهی به حساب می آید.

۳ – ابراهیم و ردّ وسیله

در تفاسیر آمده است، هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام قرار بود در آتش انداخته

۱- ۱۴۲۰. سوره فاطر، آیه ۱۳.

۲- ۱۴۲۱. سوره اسراء، آیه ۵۶.

۳- ۱۴۲۲. سوره فاطر، آیه ۱۳ و ۱۴.

۴- ۱۴۲۳. الاغاثه بادله الاستغاثه، ص ۳۱ و ۳۲.

شود، جبرئیل نزد او آمده، عرض کرد: آیا به من احتیاج داری؟ ابراهیم فرمود: اما به تو هرگز! و اما به پروردگار عالمیان آری!(۱)

پاسخ

اوّلاً: در مورد وسیله گفته شده که انسان به کسی متوسل می شود که از خودش نزد خداوند مقرّب تر باشد و در مورد جبرئیل نمی توانیم ادّعا کنیم که او از حضرت ابراهیم علیه السلام برتر و مقرّب تر بوده است.

ثانیاً: ظاهر عبارت حضرت ابراهیم علیه السلام این است که من به تو که بخواهی با اراده و مشیّت استقلالی خودت برای من کاری انجام دهی احتیاج ندارم، ولی به خدا که تمام کارهایش را با اسباب که از آن جمله جبرئیل است کار دارم. او هر چه صلاح بداند انجام می دهد و او خود به حال من آگاه تر است.

دو نوع وسیله

با مراجعه به قرآن به دست می آوریم که وسیله قرار دادن بر دو نوع است: یک نوع وسیله از جانب مخلوقین است که این نوع چون که تصرّف در اراده پروردگار به حساب می آید شرک محسوب می شود و لذا انکار خدا بر بت پرستان به جهت این بوده که آنان از پیش خود وسیله هایی را بین خودشان و خداوند قرار داده بودند و خداوند هم که بر آنان مؤاخذه بدین جهت بوده نه این که اصل واسطه قرار دادن را مذمّت کرده باشد. این مطلب را از برخی آیات استفاده می کنیم:

۱ - آیاتی که به صورت انکار است، امّا در مورد اسم هایی است که از ناحیه مردم و هوای نفسشان بر خداوند جعل کرده اند. خداوند سبحان می فرماید: { أَتُجادِلُونَنِی فِی أَسْماءٍ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَآبَآؤُکُمْ مّا نَزَّلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ ؛(۲) «آیا با من در مورد نام هایی مجادله می کنید که خود شما و پدرانتان [به عنوان معبود و خدا، بر بت ها]گذارده اید؛ در حالی که خداوند هیچ حجّت و دلیلی درباره آن نازل نکرده است.»

در علم اصول فقه ثابت شده که چون نهی یا نفی بر طبیعت مقیّد وارد شود، آن نهی

۱- ۱۴۲۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۳.
۲- ۱۴۲۵. سوره اعراف، آیه ۷۱.

یا نفی بر قید وارد می شود نه مقیّد. در مورد آیه، خداوند سبحان اصل وسائط و وسایل را نفی نکرده است، بلکه وسائط و وسایلی را از اسماء نهی کرده است که مردم از جانب خود و پدرانشان اختراع نموده اند. اسم هایی که خداوند برای آنان حجّت و برهان قرار نداده است. پس مورد انکار آن است که بدون اذن و واسطه الهی است.

و نیز می فرماید: { إِنْ هِيَ إِلّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَآباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ ... }؛(۱) «این ها فقط نام هایی است که شما و پدرانتان بر آن ها گذاشته اید [نام هایی بی محتوا و اسم هایی بی مسمّا]، و هرگز خداوند دلیل و حجّتی بر آن نازل نکرده، آنان فقط از گمان های بی اساس پیروی می کنند ... ».

۲ - آیاتی که از وسائط، تعبیر به شرک کرده؛ از آن جهت که به اراده و حکم و واسطه الهی نمی باشد. خداوند سبحان می فرماید: { سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِما أَشْرَكُوا بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَمَأْواهُمُ النّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظّالِمِينَ ؛(۲) «به زودی در دل های کافران، به خاطر این که بدون دلیل، چیزهایی را برای خدا همتا قرار دادند، رعب و ترس می افکنیم، و جایگاه آن ها آتش است، و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران.»

۳ - طایفه سوم آیاتی است که دلالت دارند بر این که توسل به وسایل و شفیعان از آن جهت که به غیر سلطان و اذن خداست موجب عبادت غیر خدا به حساب می آید. خداوند سبحان می فرماید: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَما لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ ؛(۳) «آن ها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است. و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند.»

و نیز می فرماید: { ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلّا أَسْماءً سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَآباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلّا لِلَّهِ }؛(۴) «این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید، چیزی جز اسم هایی [بی مسمّا] که شما و پدرانتان آن ها را [خدا] نامیده اند، نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خداست.»

ص: ۴۲۵

۱- ۱۴۲۶. سوره نجم، آیه ۲۳.

۲- ۱۴۲۷. سوره آل عمران، آیه ۱۵۱.

۳- ۱۴۲۸. سوره حج، آیه ۷۱.

۴- ۱۴۲۹. سوره یوسف، آیه ۴۰.

۴ – آیاتی که دلالت دارد بر این که گرفتن تشریع از غیر خدا اگر بدون اذن او باشد شرک در تشریع به حساب می آید.

خداونـد سـبحان می فرمایـد: { أَمْ لَهُمْ شُرَکٰاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الـدِّینِ مـا لَمْ یَأْذَنْ بِهِ اللّٰهُ ؛(۱) «آیـا معبودانی دارنـد که بی اذن خداوند، آیینی برای آن ساخته اند؟!»

و نیز می فرمایـد: { قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللّٰهِ تَفْتَرُونَ ؛(۲) «بگو: آیا خداوند به شـما اجازه داده، یا بر خدا افترا می بندید [و از پیش خود، حلال و حرام می کنید؟!]»

پس مورد آیـاتی که بر بت پرسـتان انکار و توبیـخ می کنـد اصل اعتقاد به واسـطه و وسـیله نیست، بلکه مورد آن ها تصـرفاتی است که در مورد وسائط از خود جعل کرده و اختراع نموده انـد، بـدون آن که خداونـد به آنان اذن داده باشد. شارح و مفسّـر آیات انکار و توبیخ مشرکین، همین چهار دسته آیاتی بود که بیان شد.

و به تعبیر دیگر: حقیقت عبادت، امتثال اوامر الهی و تسلیم در برابر اراده حق است، نه شکل و صورت ظاهری آن. و با این بیان جواب یک سؤال نیز داده می شود و آن این که چه فرقی است در توجّه به سنگ های کعبه و توجّه به بت ها؟

در جـواب می گـوییم: فرق در همین جـا روشن می شـود، نه در وجود واسـطه یـا نبود آن؛ زیرا در هر دو مورد واسـطه موجود است، آری فرق در وجود امر الهی و نبود آن است که چون در مورد سـنگ هـای کعبه امر خـدا هست، لـذا عبادت به حساب آمـده ولی چون در مورد بت ها امر نیست بلکه نهی است، شـرک و عصـیان به حساب می آید. و بازگشت عبادت خداوند نیز به خضوع و تسـلیم در برابر دسـتورات او است؛ یعنی از آن جهت که انسان در برابر دسـتورات خداونـد خضوع و تسـلیم دارد، عمل او عبادت به حساب می آید.

اشاره به توسل در شعائر دینی

در قرآن و روایات به مجموعه ای از شـعائر دینی اشاره شـده که با دقت و تأمّل در آن ها پی به وجود روح توسل خواهیم برد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص: ۴۲۶

۱- ۱۴۳۰. سوره شوری، آیه ۲۱.

۲- ۱۴۳۱. سوره یونس، آیه ۵۹.

۱ – خداونـد متعـال می فرمایـد: { إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکـاً وَهُـدیً لِلْعالَمِینَ * فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِیمَ وَمَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً}؛(۱) «نخستین خانه ای که برای مردم [و نیایش با خداوند] قرار داده شد، همان است که در سـرزمین مکه است، که پربرکت و مایه هدایت جهانیان می باشد. در آن، نشانه های روشن [از جمله]مقام ابراهیم است، و هر کس داخل آن [خانه خدا] شود، در امان خواهد بود ... ».

در ایـن آیـه بـه دو مطلب اشـاره شـده است: یکی این که بیت اللّه الحرام اولین خـانه ای است که خداونـد برای عبـادت و حج آفریـده است. و دیگر این که: در این خـانه آیـات روشـنی همچـون مقـام ابراهیم است که هر کس در آن وارد شـود در امـان خواهد بود. پس حجّی که عبارت است از میهمانی خدا و توجّه به سوی حضـرت حق سبحانه و تعالی مقرون به نشانه های انبیا و اولیـا است، تـا دلیـل و گواه بر این نکته باشـد که توجّه و سیر به سوی خداونـد بـا توجّه به اولیـا و انبیا و توسل به آنان برای رسیدن به خدا انجام پذیر خواهد بود.

۲ – خداونـد سـبحان می فرماید: { وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِیمَ مُصَـلًّی ؛(۲) «و [برای تجدیـد خـاطره] از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید.»

اگر «مقـام ابراهیـم» چنـان عظمـتی دارد که جـا دارد انسـان در آن مقـام، نمـاز به جـای آورد، این مقـام و مرتبه به جهت خـود حضـرت ابراهیم علیه السـلام است. کسـی که در آن مقام نماز می گزارد در حقیقت به ذات پاک ابراهیم علیه السـلام متوسّـل شده تا بتواند از این طریق قرب بیشتری به خداوند پیدا کند.

۳ – خداونـد متعال می فرمایـد: { إِنَّ الصَّفا وَالْمَرْوَهَ مِنْ شَـعائِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما}؛(۳) «صفا و مروه از شعائر [و نشانه های]خداست، بنابر این کسانی که حجّ خانه خدا و عمره انجام می دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کننـد [و سعی صـفا و مروه انجام دهند].» و هرگز اعمال بی رویّه مشـرکان، که بت هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیّت این دو مکان مقدس نمی کاهد. در سبب

۱- ۱۴۳۲. سوره آل عمران، آیات ۹۶ و ۹۷.

۲- ۱۴۳۳. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۳- ۱۴۳۴. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

نام گذاری این دو کوه به صفا و مروه گفته اند که چون حضرت آدم علیه السلام بر کوه صفا قرار گرفت آن را صفا نامیده اند که برگرفته از لقب آدم صفی اللّٰه است. و چون حضرت حوّاء بر کوه مروه فرود آمد آن را مروه نامیده اند که مشتق از مرأه؛ یعنی زن است.

انسان در سعی بین این دو کوه که یک عمل عبادی و واجب در ایام حج است، به یاد هاجر و فداکاری او برای تحصیل آب برای فرزندش اسماعیل می افتد. پس در این مورد عمل واجب عبادی از راه توجّه به اولیای الهی انجام گرفته است.

۴ - در آیاتی از قرآن کریم به شخص پیامبرصلی الله علیه وآله قسم یاد شده، با این که سوگند به شخص در حقیقت واسطه قرار دادن و توسل به اوست و او را منشأ توفیق قرار دادن است. اینک به برخی از آیات در این باره اشاره می کنیم:

خداوند می فرماید: { لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ ؛(۱) «به جان تو سوگند، این ها در مستی خود سرگردانند.»

و نیز می فرماید: { لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ(۲)} «قسم به این شهر مقدس [مکه] شهری که تو در آن ساکنی.»

می دانیم که کلمه «لا» در آیه اول زائد است و قسم خوردن به شهر مدینه به اعتبار وجود رسول خداصلی الله علیه وآله در آن، دلالت بر تعظیم مقام حضرت دارد.

۵ - از برخی آیات استفاده می شود که استغفار پیامبرصلی الله علیه وآله بر گنهکاران، وسیله خوبی برای تقرّب آنان به خداوند است. خداوند می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحِیماً}؛(۳) «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاشتند]به نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش میطلبیدند، و پیامبر هم برای آنان استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

و نیز می فرماید: { فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ}؛(۴) «پس آن ها را ببخش و برای آنان آمرزش بطلب، و در کارها با آنان مشورت کن.»

۱- ۱۴۳۵. سوره حجر، آیه ۷۲.

۲- ۱۴۳۶. سوره بلد، آیات ۱ و ۲.

۳- ۱۴۳۷. سوره نساء، آیه ۶۴.

۴- ۱۴۳۸. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

و نیز می فرماید: { وَإِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکَمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَکْبِرُونَ ؛(۱) «هنگامی که به آن ها گفته می شود: بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرهای خود را [از روی تمسخر و کبر و غرور] تکان می دهند و آنان را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبّر می ورزند.»

و در مورد برادران حضرت یوسف علیه السلام آمده است که به پدرانشان گفتند: { یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ ؛(۲) «گفتند: ای پدر ما! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.»

و نیز در مورد ملائکه می خوانیم: { اَلَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا}؛(۳) «فرشتگانی که حاملان عرشند و آن ها که گرداگرد آن [طواف می کنند] تسبیح و حمد پروردگارشان را می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می کنند.»

۶ - در برخی از آیات نیز اشاره به توسل به آثار اولیای الهی شده است.

در مورد حضرت یوسف علیه السلام در قرآن آمده که حضرت به برادرانش فرمود: { اِذْهَبُوا بِقَمِیصِی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِیراً}؛(۴) «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید بینا می شود.»

و نیز درباره توسل به تابوت و آنچه در آن بوده، قرآن کریم می فرماید: { إِنَّ آیَهَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التّابُوتُ فِیهِ سَکِینَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَبَقِیَّهٌ مِمّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِکَهُ}؛(۵) «نشانه حکومت او، این است که " صندوق عهد " به سوی شما خواهد آمد. [همان صندوقی که] در آن، آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان، آن را حمل می کنند.»

۷ - به طور کلّی تمام ادلّه ای که دلالت بر تبرّک جستن اشخاص به آثار و وسایل وابسته به انبیا و اولیای الهی دارد، همگی از باب توسل به آن بزرگواران به حساب می آید. اینک به نمونه هایی از روایات اشاره می کنیم:

۱- ۱۴۳۹. سوره منافقون، آیه ۵.

۲- ۱۴۴۰. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۳- ۱۴۴۱. سوره غافر، آیه ۷.

۴- ۱۴۴۲. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۵- ۱۴۴۳. سوره بقره، آیه ۲۴۸.

بخاری به سندش از جعید بن عبدالرحمن نقل کرده که گفت: از سائب بن یزید شنیدم که گفت: «ذهبت بی خالتی إلی رسول اللّه صلی الله علیه وآله فقالت: یا رسول اللّه! أنّ ابن اُختی وجع. فمسح رأسی ودعا لی بالبرکه وتوضّأ وشربت من وضوئه»؛(۱) «خاله ام مرا نزد رسول خداصلی الله علیه وآله برد و عرض کرد: ای رسول خدا! فرزند خواهرم مریض است. حضرت سر مرا مسح کرد و برایم دعا به برکت نمود. آن گاه وضو گرفت و من از آب وضوی او نوشیدم.»

بخاری هم چنین به سندش از عون بن ابی جحیفه از پدرش نقل کرده که گفت: بلال را دیدم که آب وضوی رسول خداصلی الله علیه وآله را گرفته است و مردم را مشاهده کردم که به سوی آن وضو هجوم آوردند، هر کس که مقداری از آن آب وضو را به دست می آورد بر خود می مالید، و کسی که به آن دسترسی پیدا نمی کرد، از رطوبت دست رفیقش استفاده می کرد.

خلقت از طریق وسائط

خلقت از طریق وسائط

با مراجعه به قرآن کریم پی می بریم که خلقت الهی نیز از طریق وسائط و وسایل بوده است. اینک به برخی از آیات اشاره می کنیم:

۱ - گرفتن جان

در قرآن کریم گرفتن جان انسان به ملائکه و فرستادگان الهی نسبت داده شده است. آنجا که می فرماید: { إِنَّ الَّذِینَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ ؛(۲) «کسانی که فرشتگان [قبض ارواح] روح آن ها را گرفتند؛ در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند.»

و نیز می فرماید: { حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَهُمْ لا یُفَرِّطُونَ ؛(۳) «تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد [در این موقع فرشتگان ما جان او را می گیرند و آن ها [در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان] کوتاهی نمی کنند.»

در جای دیگر می فرماید: { الَّذِینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ ؛(۴) «همانان که فرشتگان [مرگ]روحشان را می گیرند؛ در حالی که پاک و پاکیزه اند.»

۱- ۱۴۴۴. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب صفه النبی، ص ۶۳۲.

۲- ۱۴۴۵. سوره نساء، آیه ۹۷.

۳- ۱۴۴۶. سوره انعام، آیه ۶۱.

۴- ۱۴۴۷. سوره نحل، آیه ۳۲.

و نیز می فرمایـد: { قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ؛(۱) «بگو: فرشـته مرگ که بر شما مأمور شده [روح] شما را می گیرد.»

این در حالی است که خداوند، گرفتن جان مردم را به خودش نسبت داده است آنجا که می فرماید: { اَللّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها ... }؛(۲) «خداوند ارواح را به هنگام مرگ، قبض می کند ... ».

بـا جمع بین آیـات به این نتیجه می رسیم که گرفتن جـان انسـان ها کار خداونـد است ولی این کار گاهی به توسط ملائکه یا ملک الموت انجام می گیرد.

۲ – واسطه در روزی رساندن

در برخی از آیات نیز به واسطه در روزی رساندن خداوند به خلق اشاره کرده است.

الف) آنجـا که می فرمایـد: { الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشـاً وَالسَّماءَ بِناءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ ؛(۳) «آن کس که زمین را بسـتر شـما، و آسـمان [جـوّ زمین] را همچون سـقفی بالاـی سـر شـما قرار داد و از آسـمان آبی فرو فرستاد، و به وسیله آن، میوه ها را پرورش داد تا روزی شما باشد.»

ب) { وَهُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ نَباتَ کُلِّ شَیْ ءٍ}؛(۴) «او کسـی است که از آسمان، آبی نازل کرد و به وسیله آن، گیاهان گوناگون رویاندیم.»

ج) { وَاللّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ ؛(۵) «خداوند از آسمان آبی فرستاد، و زمین را پس از آن که مرده بود، حیات بخشید. در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند.»

د) { وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْ ءٍ حَیٍّ أَفَلا یُؤْمِنُونَ ؛(۶) «و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی آورند؟!».

ه) { وَاللّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً}؛(۷) «و خداوند کسی است که بادها را فرستاد تا ابرها را به حرکت درآورند.»

۱– ۱۴۴۸. سوره سجده، آیه ۱۱.

۲– ۱۴۴۹. سوره زمر، آیه ۴۲.

۳– ۱۴۵۰. سوره بقره، آیه ۲۲.

۴– ۱۴۵۱. سوره انعام، آیه ۹۹.

۵– ۱۴۵۲. سوره نحل، آیه ۶۵.

۶– ۱۴۵۳. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۷– ۱۴۵۴. سوره فاطر، آیه ۹.

تبرک

تبرک

تبرک به صالحین و اخیار از امت و اماکن و مشاهد مقدسه و آثار وابسته به آنان، از ناحیه وهابیان به شدت انکار شده و آن را از مصادیق شرک شمرده اند و با کسانی که قصد تبرک جستن از آثار انبیا و صالحان را داشته باشند، مقابله و مبارزه می کنند. از همین رو، تبرک یکی از مسائل اختلاف برانگیز بین وهابیان و مسلمین است. به همین جهت جا دارد که در این مسئله دور از تعصبات و جنجال ها بحث نماییم تا حقیقت مطلب روشن گردد.

فتاوای وهابیان در حرمت تبرک

۱ - صالح بن فوزان از مفتیان وهابیان می گوید: «سجده کردن بر تربت اگر به قصد تبرک به این تربت و تقرب به ولی باشد، شرک اکبر است و اگر مقصود از آن تقرب به خدا با اعتقاد به فضیلت این تربت باشد، همانند فضیلت زمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصی، بدعت است ... ».(۱)

۲ - ابن عثیمین می گوید: «تبرک جستن به پارچه کعبه و مسح آن از بدعت هاست؛ زیرا در این باره از پیامبرصلی الله علیه وآله چیزی نرسیده است».(۲)

۳ - شورای دائمی مفتیان وهابیان می گویند: « ... توجّه پیدا کردن مردم به این مساجد و مسح نمودن دیوارها و محراب ها و تبرک به آن ها بدعت و نوعی شرک و شبیه به عمل کفار در جاهلیّت است».(۳)

۱- ۱۴۵۵. المنتقی من فتاوی الشیخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶.

۲- ۱۴۵۶. مجموع الفتاوی لابن عثیمین، رقم ۳۶۶.

۳- ۱۴۵۷. اللجنه الدائمه للبحوث العلمیه و الافتاء، ح ۳۰۱۹.

۴ – بن باز می گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت تبرک، اصل و دلیلی بر آن نبوده و غیر مشروع است».(۱)

۵ – ابن فوزان می گویـد: «تـبرک به معنـای طلب برکت و آن به معنـای ثبـات خیر و طلب خیر و زیـادتی آن است و این طلب بایـد از کسـی باشـد که مالک آن بوده و بر آن قـدرت دارد و او همان خداوند سـبحان است که برکت نازل کرده و ثبات می دهـد. هیـچ مخلوقی قـدرت بر بخشـش، برکت، ایجـاد و ابقـا و تثبیت آن نـدارد. لـذا تبرک به امـاکن و آثـار و اشـخاص – از زندگان و مردگان – جایز نیست؛ زیرا یا شرک است و یا ... ».(۲)

۶ – ابن عثیمین نیز می گوید: «برخی از زائرین دست به محراب و منبر و دیوار مسجد می کشند، تمام این ها بدعت است».(۳)

معنای تبرک

تبرک در لغت به معنـای طلب برکت است و برکت به معنـای زیادت و رشـد یا سـعادت است.(۴) تـبرک به چیزی؛ یعنی طلب برکت از طریق آن شی ء. و در اصطلاح به معنای طلب برکت از طریق چیزها یا حقیقت هایی است که خداوند متعال برای آن ها امتیازها و مقام های خاصـی قرار داده است؛ هماننـد لمس کردن یا بوسـیدن دست پیامبرصـلی الله علیه وآله یا برخی از آثار آن حضرت بعد از وفاتش.

تبرک در قرآن کریم

تبرک در قرآن کریم

کلمه برکت در قرآن کریم بـا الفاظ گوناگونی به کار رفته است؛ برای افاده این معنا که برخی از اشـخاص یا مکان ها و زمان های معینی را خداوند متعال به جهات خاصی نوعی برکت افاضه کرده است.

ص: ۴۳۴

۱– ۱۴۵۸. فتاوی اسلامیه، ج ۴، ص ۲۹.

۲– ۱۴۵۹. البدعه، ص ۲۸ و ۲۹.

۳– ۱۴۶۰. دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷.

۴– ۱۴۶۱. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۹۰؛ صحاح اللغه، ج ۴، ص ۱۰۷۵؛ النهایه، ج ۱، ص ۱۲۰.

الف) برکت در اشخاص

۱ - خداوند متعال درباره حضرت نوح علیه السلام و همراهانش می فرماید: { اِهْبِطْ بِسَلامٍ مِنّا وَبَرَکاتٍ عَلَیْکَ وَعَلی أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ ؛(۱) «ای نوح! از کشتی فرود آی که سلام ما و برکات و رحمت ما بر تو و بر آن اُمم و قبایلی که همیشه با تو هستند.»

۲ - همچنین درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: { وَجَعَلَنِی مُبارَکاً أَیْنَ ما کُنْتُ وَأَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَالزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیّاً}؛(۲) «و مرا هر کجا باشم برای جهانیان مایه رحمت و برکت گردانید و تا زنده ام به عبادت نماز و زکات سفارش کرد.»

۳ - در مورد حضرت موسی علیه السلام می فرماید: { فَلَمّا جآءَها نُودِیَ أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النّارِ وَمَنْ حَوْلَها}؛(۳) «چون موسی به آن آتش نزدیک شد او را ندا کردند. آن کس که در اشتیاق این آتش است یا به گردش در طلب است ... ».

۴ - و درباره حضرت ابراهیم و فرزندش اسحاق علیهما السلام خداوند متعال می فرماید: { وَبارَکْنا عَلَیْهِ وَعَلی إِسْحاقَ ؛(۴) «و مبارک گردانیدیم بر او و بر اسحاق.»

۵ - همچنین درباره اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام، یا اهل بیت ابراهیم علیه السلام می فرماید: { رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ}؛(۵) «رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است؛ زیرا خداوند بسیار ستوده و بزرگوار است.»

ب) برکت در زمان و مکان

لفظ برکت و مشتقّات آن در مورد برخی از اماکن و بخش هایی از زمین یا زمان نیز به کار برده شده است:

۱ - خداوند متعال راجع به مکه مکرمه می فرماید: { إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَهُدًی لِلْعالَمِینَ ؛(۶) «همانا اولین خانه ای که برای مکان عبادت مردم بنا شده مکه است که در آن برکت و هدایت خلایق است.»

۱- ۱۴۶۲. سوره هود، آیه ۴۸.

۲- ۱۴۶۳. سوره مریم، آیه ۳۱.

۳- ۱۴۶۴. سوره نمل، آیه ۸.

۴- ۱۴۶۵. سوره صافات، آیه ۱۱۳.

۵- ۱۴۶۶. سوره هود، آیه ۷۳.

۶- ۱۴۶۷. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

۲ – در رابطه بـا مسـجد الأقصـی و اطراف آن می فرمایـد: { سُبْحانَ الَّذی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذی بارَكْنا حَوْلَهُ ؛(۱) «پاك و منزه است خدایی كه در شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سوق داد كه پیرامونش را مبارك و پر نعمت ساخت.»

۳ – و دربـاره شب قـدر می فرمایـد: { إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَكَهٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِینَ ؛(۲) «همانـا مـا آن را در شبی پربركت نـازل كردیم، ما همواره انذاركننده بوده ایم.»

تبرك در روایات

بـا مراجعه به روایـات بـا طیف بسیاری از كلمـات نبوی و اهـل بیت علیهم السـلام مواجه می شویم كه سـخن از تبرك به میان آورده و محمّد و آل محمّدعلیهم السلام را اشخاص مبارك، معرفی نموده اند:

۱ – پیامبرصـلی الله علیه وآله در كیفیت صلوات چنین دستور داده اند كه بگویید: «اللَّهم صلّ علی محمّد و علی آل محمّد كما صلّیت علی ابراهیم، و بـارك علی محمّـد و علی آل محمّـد، كما باركت علی ابراهیم فی العالمین انّك حمیـد مجیـد و السـلام كما قد علمتم».(۳)

۲ – در صـحیح بخاری در كیفیت صـلوات به رسول خداصـلی الله علیه وآله چنین آمده است: «اللَّهم صلّ علی محمّد عبدك و رسولك، كما صلّیت علی ابراهیم و بارك علی محمّد و آل محمّد كما باركت علی ابراهیم».(۴)

تبرك در تاریخ

آیا تبرك به مفهوم اصطلاحی آن یك واقعیّت تاریخی است و در بین امّت های صاحب شریعت رایج بوده، تا از سیره و روش آنان كشف كنیم كه تبرك در بین امّت های دینی پیشین نیز امری مشروع بوده است؟

۱– ۱۴۶۸. سوره اسراء، آیه ۱.

۲– ۱۴۶۹. سوره دخان، آیه ۳.

۳– ۱۴۷۰. صحیح مسلم، كتاب الصلاه، باب الصلاه علی النّبی صلی الله علیه وآله بعد التشهد، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۶۵.

۴– ۱۴۷۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۹، كتاب التفسیر، تفسیر سوره الاحزاب.

در پاسخ این سؤال می گوییم: تبرک به آثار انبیا، از جمله مسائلی است که در امت های دینی پیشین نیز سابقه داشته است، اینک به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱ - خداوند متعال در مورد تبرک حضرت یعقوب علیه السلام به پیراهن فرزندش حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: { اِذْهَبُوا بِقَمِيصِى هذا فَأَلْقُوهُ عَلى وَجْهِ أَبِى يَأْتِ بَصِيراً}؛(۱) «پیراهن مرا نزد پدرم [یعقوب] برده بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.»

برادران حضرت یوسف علیه السلام امر برادر خود را امتثال نموده و پیراهن را برداشته و بر صورت یعقوب علیه السلام انداختند. پدری که در فراق فرزندش بر اثر شدّت حزن و زیادی اشک، نابینا شده بود. در این هنگام به اذن خداوند متعال چشمان پدر به برکت پیراهن یوسف علیه السلام بینا شد. البته خداوند متعال قدرت دارد که این عمل را مستقیماً انجام دهد، ولی از آنجا که عالم، عالَم اسباب و مسببات است و اسباب نیز برخی مادی و برخی معنوی است، حکمت الهی بر این تعلق گرفته که در انبیا و صالحین و آثارشان برکت قرار دهد تا از این طریق مردم به آنان اعتقاد پیدا کرده و به آنان نزدیک شوند و در نتیجه با الگو قرار دادن آنان به خداوند تقربّ پیدا کرده و به ثواب او نایل آیند.

۲ - از جمله موارد دیگری که قرآن در مورد امت های دینی پیشین به آن اشاره کرده، تبرک جستن بنی اسرائیل به تابوتی است که در آن آثار آل موسی و آل هارون بوده است. خداوند متعال در قرآن کریم قصه پیامبر بنی اسرائیل را که بشارت به پادشاهی طالوت داد، این چنین حکایت می کند: { إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ}؛(۲) «نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان، و بازمانده ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده اند؛ در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند به سوی شما خواهد آمد.»

این تابوت همان تابوتی است که مادر حضرت موسی علیه السلام به امر خدا فرزندش را

۱- ۱۴۷۲. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۲- ۱۴۷۳. سوره بقره، آیه ۲۴۸.

در آن قرار داد و بر روی آب رها نمود، این تابوت در بین بنی اسرائیل احترام خاصی داشت؛ به حدّی که به آن تبرک می جستند. حضرت موسی علیه السلام قبل از وفاتش، الواح و زره خود و آنچه از آیات نبوّت بود در آن قرار داد و نزد وصی اش یوشع به ودیعه گذارد. این صندوق نزد بنی اسرائیل بود و آن را از دید مردم پنهان نگه می داشتند. بنی اسرائیل تا مادامی که تابوت نزدشان بود در عزّت و رفاه بودند، ولی هنگامی که گناه کرده و به تابوت بی احترامی کردند، خداوند آن را مخفی نمود. آنان بعد از مدّتی، آن را از یکی از انبیای شان خواستند؛ خداوند متعال طالوت را پادشاه آنان کرد و نشانه ملك او، همان صندوق [عهد] بود.

زمخشری می گوید: «تابوت، صندوق تورات بوده است، و هر گاه حضرت موسی علیه السلام درصدد جنگ برمی آمد آن را بیرون آورده و در منظر بنی اسرائیل قرار می داد تا با دیدن آن آرامش پیدا کرده و در جهاد سست نگردند ... ».(۱)

از این داستان استفاده می شود که بنی اسرائیل نیز از تابوتی که آثار حضرت موسی در آن بوده تبرک می جستند و برای آن احترام خاصی قائل بوده اند.

سیره مسلمین در تبرک

الف) سیره صحابه در تبرک به پیامبرصلی الله علیه وآله در زمان حیاتش

محمّد طاهر مکّی می گوید: «تبرك به آثار پیامبرصلی الله علیه وآله سنّت صحابه بوده است که این سنّت را تابعین و صالحین مؤمن نیز دنبال نموده اند. تبرك به آثار پیامبرصلی الله علیه وآله در عصر آن حضرت واقع شد و حضرت بر کسی انکار نکرد و این خود دلیل قاطعی بر مشروعیت تبرك است؛ زیرا اگر این چنین نبود پیامبرصلی الله علیه وآله مردم را از آن نهی می کرد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که غالب صحابه ایمان قوی داشته و تابع دستورهای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده اند.(۲)

۱- ۱۴۷۴. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲- ۱۴۷۵. تبرك الصحابه بآثار الرسول صلی الله علیه وآله، ص ۷.

ابن حجر می گوید: «هر مولودی که در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله به دنیا آمده، قطعاً پیامبرصلی الله علیه وآله را دیده است؛ زیرا اصحاب انگیزه فراوانی داشتند تا فرزندان خود را به نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آورده تا به پیامبرصلی الله علیه وآله متبرک ساخته و پیامبرصلی الله علیه وآله او را تحنیک کند.(۱) حتی گفته شده که بعد از فتح مکه، اهالی آن فرزندانشان را نزد پیامبرصلی الله علیه وآله می آوردند تا دست مبارکش را بر سرشان کشیده و دعای به برکت نماید».(۲)

در این زمینه روایات فراوانی است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - عایشه نقل می کند: صحابه دائماً فرزندان خود را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله می آوردند تا آنان را تحنیک کرده و مبارک گرداند.(۳)

۲ - امّ قیس فرزندش را - که هنوز غذاخور نشده بود - نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آورد و او را در دامن آن حضرت صلی الله علیه وآله قرار داد ... (۴)

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: «از این حدیث استفاده می شود که تحنیک طفل و تبرک به اهل فضل، مستحب است».(۵)

۳ - انس می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم که حلاّق سر مبارکش را می تراشید و اصحاب دور وجودش طواف می کردند تا اگر دانه مویی از سر حضرت صلی الله علیه وآله جدا شود بر دستان آن ها قرار گیرد.(۶)

۴ - ابی جحیفه می گوید: خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدم؛ در حالی که وضو می گرفت و مردم بر هم سبقت می گرفتند تا از آب وضوی پیامبرصلی الله علیه وآله بهره ببرند. هر کس از آن آب بر می داشت، برای تبرک به خود می مالید و کسی هم که به آن دسترسی پیدا نمی کرد از رطوبت دیگری استفاده می برد.(۷)

۱- ۱۴۷۶. تحنیک، عبارت است از اوّلین خوردنی که به طفل می خورانند؛ از تربت یا چیزی دیگر.

۲- ۱۴۷۷. الاصابه، ترجمه ولید بن عقبه، ج ۳، ص ۶۳۸، رقم ۹۱۴۷.

۳- ۱۴۷۸. مسند احمد، ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۲۵۲۴۳.

۴- ۱۴۷۹. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۲، کتاب الغسل.

۵- ۱۴۸۰. فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۶، کتاب الوضوء.

۶- ۱۴۸۱. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۵۹۱.

۷- ۱۴۸۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵، کتاب الوضوء، باب استعمال فضل وضوء الناس.

عروه از مسور و دیگران نقل می کند: هنگام وضوی رسول خداصلی الله علیه وآله، نزدیک بود که مردم به دلیل هجوم آوردن برای تبرک از آب وضوی پیامبرصلی الله علیه وآله خودشان را هلاک کنند.(۱) ۵ - سعد می گوید: از اصحاب رسول خدا شنیدم که می گفتند: رسول خداصلی الله علیه وآله کنار چاه بضاعه آمد و با دلوی از چاه آب کشید و با آن وضو گرفت و بقیه آن را داخل چاه ریخت. بعد از این جریان هر گاه شخصی مریض می شد، از آن چاه آب می کشیدند و او را می شستند، فوراً شفا می یافت.(۲)

۶ - ابو ایّوب انصاری می گوید: بعد از آن که رسول خداصلی الله علیه وآله وارد خانه ما شد؛ من برای حضرتش غذا می آوردم، هنگامی که ظرف غذا را بر میگرداندم، من و همسرم از محل دست های پیامبرصلی الله علیه وآله در غذا به نیت تبرک برداشته و استفاده می کردیم.(۳)

۷ - مسلم به سند خود از انس نقل کرده که گفت: «إنّ النبی صلی الله علیه وآله أتی منی فأتی الجمره فرماها ثمّ أتی منزله بمنی ونحر وقال للحلاق: خذ، واشار إلی جانبه الأیمن ثمّ الأیسر، ثمّ جعل یعطیه الناس»؛(۴) «پیامبرصلی الله علیه وآله به منی آمد، آن گاه به نزد جمره آمد و آن را رمی نمود. سپس به منزل خود در منی آمد و نحر کرد و به سر تراش فرمود: بچین (موهای مرا). و اشاره نمود به طرف راست و سپس به طرف چپ، آن گاه موها را به مردم داد.»

ب) تبرک صحابه و تابعین به آثار پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از وفاتش

بخاری در «صحیح» بابی را به این مضمون ذکر کرده است. «آنچه از زره، عصا، شمشیر، ظرف، انگشتر و ... مو، کفش و ... از چیزهایی که صحابه و دیگران به آن ها بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله تبرک می جستند».(۵)

۱- ۱۴۸۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵، کتاب الوضوء، باب استعمال فضل وضوء الناس.

۲- ۱۴۸۴. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲، ح ۱۸۴.

۳- ۱۴۸۵. البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۰۱؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۴.

۴- ۱۴۸۶. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۸۲.

۵- ۱۴۸۷. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۶، باب ما ذکر من درع النبی صلی الله علیه وآله و عصاه و سیفه ...

۱ – نقل است که معاویه هنگام وفات وصیت کرد که با پیراهن، شلوار، قبا و مقداری از موی پیامبرصلی الله علیه وآله دفن شود.(۱)

۲ – عمر بن عبدالعزیز هنگام وفاتش دستور داد: مو و ناخنی از پیامبرصلی الله علیه وآله را آورده، در کفنش قرار دهند.(۲)

۳ – ابن سعد می گوید: در حنوط انس بن مالک، کیسه ای از مشک و مویی از موهای رسول خداصلی الله علیه وآله را قرار دادند.(۳)

۴ – ابن سیرین می گوید: به عبیده گفتم: نزد ما مقداری از موی پیامبرصلی الله علیه وآله از طرف انس یا اهل او باقی مانده که برای من محبوب تر است از دنیا و آخرت.(۴)

۵ – صفیه می گوید: هر گاه عمر بر ما وارد می شد دستور می داد تا کاسه ای که از رسول خداصلی الله علیه وآله نزد ما بود به او دهیم، سپس آن را از آب زمزم پر می نمود و از آن می آشامید و به قصد تبرک بر صورتش می پاشید.(۵)

۶ – انس می گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله بر امّ سلیم وارد شد و در آن جا مشکی از آب دید که بر دیوار آویزان شده بود؛ آن گاه پیامبرصلی الله علیه وآله ایستاده از آن آب آشامید. امّ سلیم مشک را برداشته و دهانه آن را بریده و برای تبرک نزد خود نگاه داشت.(۶)

۷ – ابن سیرین نقل می کند: نزد انس بن مالک، عصایی از رسول خداصلی الله علیه وآله بود که بعد از وفاتش آن را با او بین پهلو و پیراهنش دفن نمودند.(۷)

۸ – ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبد القاری می گوید: ابن عمر را دیدم که دستش را بر جایگاه پیامبرصلی الله علیه وآله در منبر کشیده و به صورت خود می مالید.(۸)

۱– ۱۴۸۸. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۱۰۹؛ الاصابه، ج ۳، ص ۴۰۰؛ تاریخ دمشق، ج ۵۹، ص ۲۲۹.

۲– ۱۴۸۹. طبقات ابن سعد، ترجمه عمر بن عبدالعزیز، ج ۵، ص ۴۰۶.

۳– ۱۴۹۰. همان، ج ۷، ص ۲۵، ترجمه انس.

۴– ۱۴۹۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۱، کتاب الوضوء، باب الماء الذی یغسل شعر الانسان.

۵– ۱۴۹۲. الاصابه، ترجمه فراس، ج ۳، ص ۲۰۲؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۵۲.

۶– ۱۴۹۳. مسند احمد، ج ۷، ص ۵۲۰، ح ۲۶۵۷۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۱۳.

۷– ۱۴۹۴. البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۶.

۸– ۱۴۹۵. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۵۴، ذکر منبر الرسول صلی الله علیه وآله.

۹ – یزیـد بن عبـداللَّه بن قسـیط می گویـد: «جماعتی از اصـحاب پیامبرصـلی الله علیه وآله را دیدم که وقتی مسـجد از جمعیت خالی می شد، دست بر دستگیره منبر رسول خداصلی الله علیه وآله گذارده، آن گاه دعا می نمودند». (۱)

۱۰ – داوود بن صالـح می گویـد: «روزی مروان به روضه رسول خداصـلی الله علیه وآله وارد شد، دید شخصـی صورتش را بر روی قبر پیامبرصـلی الله علیه وآله گـذارده است. به او گفت: آیـا می دانی چه می کنی؟ هنگـامی که آن شـخص صورتش را برداشت مروان دیـد که او ابوایّـوب است. ابوایّوب در جوابش فرمود: من به جهت این سـنگ نیامـده ام، بلکه به خـاطر رسول خداصلی الله علیه وآله آمده ام. (۲)

۱۱ – ابن عسـاکر به سـند خود از امـام علی علیه السـلام نقـل می کنـد: بعـد از دفن رسول خداصـلی الله علیه وآله فـاطمه علیها السلام بر بالای قبر پدرش ایستاد و مشتی از خاک قبر را برداشته و بر دیدگانش مالید و فرمود:

ماذا علی من شمّ تربه أحمد

أن لا یشمّ مدی الزمان غوالیا

صُبّت علیّ مصائب لو أنّها

صُبّت علی الأیّام عدن لیالیاً (۳)

۱۲ – سـمهودی نقـل می کنـد: عبـداللَّه بن عمر دست راسـتش را بر قـبر شـریف پیامبرصـلی الله علیه وآله می مالیـد و بلاـل نیز صورتش را. آن گاه از عبـداللَّه بن احمـد بن حنبل نقل می کند که این عمل به جهت شدت محبت بوده، و بدین جهت تعظیم و احترام اشکالی ندارد. (۴)

۱۳ – ابو الـدرداء می گویـد: «شبی بلال مؤذن پیامبرصـلی الله علیه وآله در عالم رؤیا پیامبرصـلی الله علیه وآله را زیارت نمود. حضـرت صـلی الله علیه وآله به او فرمود: این چه جفایی است که در حق ما نمودی! آیا وقت آن نشـده که به زیارت ما بیایی؟ بلال محزون و خائف از خواب بیـدار شـد؛ فوراً سوار بر مرکب خود شـد و به سوی مـدینه حرکت نمود و مسـتقیماً به کنار قبر پیامبرصـلی الله علیه وآله آمـد و شـروع به گریه کرد؛ در حالی که صورتش را به قبر مبارک می مالیـد. حسن و حسـین علیهما السلام بر او وارد شدند، بلال آنان را در بغل گرفت و بوسید». (۵)

۱- ۱۴۹۶. همان.

۲- ۱۴۹۷. المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۹۴؛ الجامع الصغیر، ص ۷۲۸.

۳- ۱۴۹۸. وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

۴- ۱۴۹۹. همان.

۵- ۱۵۰۰. تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۳۷؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۲۸۹؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۴۴.

۱۴ – نافع نقل می کنـد: ابن عمر را دیدم که نماز می گزارد در مکان هایی که رسول خداصـلی الله علیه وآله نماز خوانده بود … ».(۱)

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: «از این عمل ابن عمر استفاده می شود که دنبال نمودن آثار پیامبرصلی الله علیه وآله و تبرک به آن ها مستحب است».(۲)

۱۵ – ابن عبـدالبرّ می گویـد: «ابن عمر از آثار رسول خداصـلی الله علیه وآله بسـیار متابعت می نمود و در مواقف عرفه و دیگر مواضع به دنبال مکانی می رفت که رسول خداصلی الله علیه وآله در آنجا وقوف نموده بود».(۳)

۱۶ – قاضـی عینی در شـرح حـدیث عثمان بن عبـداللّٰه بن وهب درباره موی پیامبرصـلی الله علیه وآله می گویـد: «نزد ام سـلمه تعدادی از موی قرمز پیامبرصلی الله علیه وآله بود که در ظرفی نگه داری می کرد و همیشه مردم هنگامی که مریض می شدند به آن تبرک می جسـتند و از برکت آن استشـفا می بردند، و موی حضـرت را برداشـته و در ظرفی از آب گذاشته و آن را می آشامیدند و بدین صورت شفا پیدا می کردند … » (۴)

۱۷ – یحیی بن حارث ذماری می گویـد: واثله بن اسـقع را ملاقات کردم و به او گفتم: تو با این دسـتت با رسول خداصـلی الله علیه وآله بیعت کرده ای؟ گفت: آری. گفتم: دستت را بده تا ببوسم. او دستش را به من داد و من آن را بوسیدم.» (۵)

۱۸ – بخاری در کتاب «الادب المفرد» از عبـدالرحمن بن رزین نقل کرده که گفت: گـذرمان بر ربـذه افتاد. به ما گفته شد که سلمه بن اکوع رحمه الله در آنجـا است. مـا به نزد او آمـده و بر او سـلام کردیم. او دسـتانش را بیرون آورد و گفت: با این دو دست بـا رسـول خداصـلی الله علیه وآله بیعت نمودم. مشاهـده کردیم که کف دسـتانش هماننـد کف پـای شـتر کلفت بود، ما برخاسته و آن را بوسیدیم».(۶)

۱- ۱۵۰۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲- ۱۵۰۲. فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶۹.

۳- ۱۵۰۳. الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۴۲.

۴- ۱۵۰۴. عمده القاری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۸، ص ۷۹.

۵- ۱۵۰۵. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۲.

۶- ۱۵۰۶. الادب المفرد ص ۱۴۴، طبقات ابن سعید، ج ۴، ص ۳۹.

۱۹ – ابی برده می گوید: و ارد مدینه شدم و عبداللَّه بن سلام را ملاقات نمودم، او به من گفت: به منزل من بیا تا از ظرفی که رسول خداصلی الله علیه وآله در آن آب آشامیده به تو آب دهم و نیز در مکانی که رسول خدا در آن مکان نماز خوانده نماز بجا آوری.(۱)

۲۰ – ابی مجلز می گوید: ابو موسی بین مکه و مدینه بود. نماز عشا را دو رکعتی به جای آورد سپس برخاست و یک رکعت نماز وتر به جای آورد و در آن صد آیه از سوره نساء خواند سپس گفت: من کوتاهی نمی کنم که قدمم را جایی بگذارم که رسول خداصلی الله علیه وآله گذارده است و نیز همان چیزی را که رسول خداصلی الله علیه وآله قرائت کرده قرائت کنم.» (۲)

۲۱ – بخاری نقل می کند: «چون هنگام وفات عمر بن خطاب رسید به فرزندش عبداللَّه گفت: به نزد عایشه برو و سلام مرا به او برسان و نگو امیرالمؤمنین زیرا من امروز امیرالمؤمنین نیستم، بلکه بگو: عمر بن خطاب از تو می خواهد تا اجازه دهی من در کنار دو صاحبم دفن شوم. عبداللَّه اذن گرفت و سلام کرد و بر عایشه وارد شد درحالی که او می گریست، و گفت: عمر سلام می رساند و از شما اجازه می خواهد تا در کنار دو صحابش دفن شود ... » (۳)

۲۲ – عبداللَّه بن احمد بن حنبل می گوید: پدرم را دیدم که تارمویی از موهای پیامبرصلی الله علیه وآله را گرفته و بر لب های خود می گذارد و می بوسد، و گمان می کنم که آن را بر چشم خود می گذاشت و نیز در آبی می شست و آن را می آشامید و به واسطه آن استشفا می جست. و نیز دیدم که کاسه پیامبرصلی الله علیه وآله را گرفته و در آب فرو برده و از آن می آشامید ...

و نیز ثابت شده که عبداللَّه بن احمد از پدرش سؤال کرد درباره کسی که برآمدگی منبر پیامبرصلی الله علیه وآله و نیز حجره حضرت صلی الله علیه وآله را مسّ می کند. او در جواب گفت: من به این عمل اشکالی نمی بینم.(۴)

۱- ۱۵۰۷. صحیح بخاری، کتاب الاعتصام، بالکتاب والسنه.

۲- ۱۵۰۸. سنن نسایی، ج ۳، ص ۲۴۳.

۳- ۱۵۰۹. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی قبر النبیّ صلی الله علیه وآله و کتاب فضائل الصحابه، باب قصه البیعه.

۴- ۱۵۱۰. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۲.

دلالت نصوص تبرک

نصوص تبرک به آثار پیامبرصلی الله علیه وآله دلالت صریح دارد بر این که برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از ذاتش به اشیایی که به حضرت یک نوع ارتباط داشته منتقل می شود.

نووی در شرح صحیح مسلم در مورد حدیث عتبان بن مالک که از پیامبرصلی الله علیه وآله درخواست کرد تا در مکان او نماز گذارد تا آنجا را مصلای خود قرار دهد می گوید: «وفی حدیث عتبان فوائد کثیره منها: التبرک بالصالحین وآثارهم والصلاه فی المواضع التی صلوا بها و طلب التبرک منهم.»؛(۱) «و در حدیث عتبان فوائد بسیاری است از جمله آن ها تبرک به صالحین و آثار آنان و نماز بجای آوردن در مواضعی که آنان در آنجا نماز به جای آوردند و نیز طلب تبرک از آنان».

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» در شرح این حدیث می گوید: «إنّما استأذن النبی صلی الله علیه وآله لأنّه دعی للصلاه لیتبرک صاحب البیت بمکان صلاته، فسأله لیصلّی فی البقعه الّتی یحبّ تخصیصها بذلک»؛(۲) «پیامبرصلی الله علیه وآله اذن خواست، زیرا او دعوت به نماز شده بود تا صاحب خانه به مکان نماز حضرت تبرک جوید. لذا از او خواست تا پیامبرصلی الله علیه وآله در قسمتی را که اختصاص به این کار داده بود نماز به جای آورد.»

همین عبارت از قاضی عینی در «عمده القاری» و شیخ صدیق حسن خان در «عون الباری» نقل شده است.

رأی ابن تیمیه و احمد بن حنبل در تبرک

ابن تیمیه در کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم» نقل می کند: «احمد بن حنبل و غیر او اجازه داده اند تا انسان منبر و جا دستی پیامبرصلی الله علیه وآله را بر روی منبر برای تبرک مسح نماید! ولی مسح قبر آن حضرت را رخصت نداده اند! ولی برخی دیگر از اصحاب ما روایتی از احمد نقل کرده که مسح قبر پیامبرصلی الله علیه وآله را نیز جایز شمرده است».(۳)

۱- ۱۵۱۱. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۶۱.

۲- ۱۵۱۲. فتح الباری، ج ۱، ص ۵۱۸.

۳- ۱۵۱۳. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۳۶۷.

شفاعت

شفاعت

یکی از اعتقـادات عموم مسـلمانان و معتقـدان به ادیان، مسـئله شـفاعت است؛ یعنی روز قیامت اولیای الهی، در حقّ گروهی از گناه کاران شفاعت کرده و آنان را از عقاب جهنّم نجات می دهند. و یا بنابر تفسیر برخی از شفاعت، اولیای الهی با شفاعتشان از شخصـی سبب ترفیع درجه او می شوند. لیکن در اندازه و ویژگی های آن اختلاف است؛ یهود برای اولیای خود بدون هیچ قید و شـرطی حق شـفاعت قائل است که قرآن به طور آشکار آن را باطل می داند. در میان مسلمانان، وهابیان معتقدند که تنها می توان از خدا طلب شـفاعت کرد و اگر کسـی از خود شافعان، طلب شـفاعت کند مشـرک است، ولی عموم مسلمانان قائلند این حقّی را که خداونـد برای شافعـان قرار داده، می تـوان از آنـان طلب نمـود، البته بـا اعتقـاد به این که: اصـل این حـق از آنِ خداست و اولیا بدون اذن او شفاعت نمی کنند. در این مبحث به این موضوع می پردازیم.

اجماع امت

علمای اسـلام بر مشروعیّت شفاعت و این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یکی از شفیعان روز قیامت است، اجماع کرده اند؛ اگرچه در برخی از فروع شفاعت اختلاف نموده اند. اینک دیدگاه بزرگان شیعه و سنی را نقل می کنیم:

۱ – ابو منصور ماتریـدی {متوفای ۳۳۳ ه.ق} در ذیل آیه شـریفه { وَلا یَشْفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارْتَضی (۱)} می گوید: این آیه اشاره به شفاعت مقبول در اسلام دارد.(۲)

۱- ۱۵۱۴. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۲- ۱۵۱۵. تأویلات اهل السنه، ص ۱۴۸.

۲ - تـاج الـدین ابوبکر کلابـاذی {متوفای ۳۸۰ ه.ق} می گویـد: «علمـا اجمـاع دارنـد که اقرار به تمام آنچه خداونـد در مورد شفاعت ذکر کرده و روایات نیز بر آن توافق دارد، واجب است ... ».(۱)

۳ - شیخ مفید {۳۳۶ -۴۱۳ ه.ق} می فرمایـد: «امـامیه اتفـاق نظر دارنـد که رسول خداصـلی الله علیه وآله در روز قیامت برای جماعتی از مرتکبان گناهان کبیره از امت خود، شـفاعت می کند. و نیز امیرالمؤمنین و امامان دیگرعلیهم السـلام برای صاحبان گناهان کبیره از شیعیان، شفاعت می کنند. و خداوند بسیاری از خطاکاران را با شفاعت آنان از دوزخ نجات می دهد».(۲)

۴ - شـیخ طوسـی رحمه الله {۳۸۵ -۴۶۰ ه.ق} می گویـد: «شـفاعت نزد مـا امـامیه از آنِ پیامبرصـلی الله علیه وآله، بسـیاری از اصحابش، تمام امامان معصوم علیهم السلام و بسیاری از مؤمنان صالح است».(۳)

۵ – ابو حفص نسـفی {متوفای ۵۳۸ ه.ق} می گویـد: «شـفاعت رسولان و خوبان از امّت اسـلامی، در حق گنه کاران کبیره، با اخبار مستفیض، ثابت است».(۴)

۶ - تفتازانی در شرح این عبارت، رأی نسفی را بدون هیچ تردیدی تصدیق کرده است.(۵)

۷ - قاضـی عیاض بن موسـی (متوفای ۵۴۴ ه.ق) می گویـد: «مذهب اهل سنّت بر جواز شـفاعت است عقلاً، و صـریح آیات و اخبار نیز بر وقوع آن اذعان دارند».(۶)

۸ - قاضـی بیضاوی در تفسـیر آیه شـریفه { وَاتَّقُوا یَوْماً لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَـیْئاً وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَـفَاعَهٌ} می گوید: «برخی، این آیه را دلیـلِ نفی شـفاعت از گنـاه کاران کبیره دانسـته انـد، ولی بایـد دانست که آیه مخصوص کافران است؛ زیرا آیات و روایات فراوانی دلالت بر تحقق شفاعت در امّت دارد».(۷)

۱- ۱۵۱۶. التعرّف لمذهب أهل التصوّف، ص ۵۴ و ۵۵.

۲- ۱۵۱۷. اوائل المقالات، ص ۱۵.

۳- ۱۵۱۸. التبیان، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

۴- ۱۵۱۹. العقائد النسفیه، ص ۱۴۸.

۵- ۱۵۲۰. همان.

۶- ۱۵۲۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۳، ص ۳۵.

۷- ۱۵۲۲. انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۲.

۹ – قفّال نیشابوری می گوید: «میان مسلمانان اختلافی نیست که شفاعت امری است ثابت و مقتضای آن اسقاط ضررها و عقوبات است».(۱)

۱۰ – ابن تیمیه حرّانی {۷۲۸ ه.ق} می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله در روز قیامت سه نوع شفاعت دارد ... نوع سوّم درباره کسانی است که مستحقّ آتش جهنمند».(۲)

۱۱ – نظام الدین قوشجی {۸۷۹ ه.ق} می گوید: «مسلمانان بر ثبوت شفاعت، به جهت قول خداوند متعال { عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً(۳)} اتفاق نظر دارند».(۴)

۱۲ – شعرانی حنفی می گوید: «همانا محمّدصلی الله علیه وآله اوّلین شفاعت کننده روز قیامت است ... ».(۵)

۱۳ – علامه مجلسی {۱۱۱۰ ه.ق} می فرماید: «در مورد شفاعت، بین مسلمانان اختلافی نیست که از ضروریات دین اسلام است؛ به این معنا که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز قیامت برای امّت خود، بلکه امّت های پیشین شفاعت می کند ... ».(۶)

۱۴ – محمّد بن عبدالوهاب {۱۱۱۵ – ۱۲۰۶ ه.ق} می گوید: «شفاعت برای پیامبرصلی الله علیه وآله و سایر انبیا و ملائکه و اولیا و کودکان، از جمله اموری است که مطابق روایات وارده، ثابت است ... » (۷)

شفاعت در قرآن کریم

شفاعت در قرآن کریم

آیات مربوط به شفاعت را می توان بر چند دسته تقسیم نمود:

۱ – آیاتی که شفاعت را نفی می کنند

{ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لَا بَیْعٌ فِیهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْکَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ؛(۸) «ای اهل ایمان! از آنچه روزی شما کردیم، انفاق کنید پیش از آن که روزی بیاید که نه خرید [و فروشی] هست و نه دوستی و شفاعتی به کار آید و کافران در آن روز درمی یابند که به خود ستم کردند.»

۱– ۱۵۲۳. روضه الواعظین، ص ۴۰۶.

۲– ۱۵۲۴. مجموعه الرسائل الکبری، ج ۱، ص ۴۰۳.

۳– ۱۵۲۵. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۴– ۱۵۲۶. شرح تجرید، ص ۵۰۱.

۵- ۱۵۲۷. الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۷۰.

۶- ۱۵۲۸. بحارالأنوار، ج ۸، ص ۲۹.

۷- ۱۵۲۹. الهدیه السنیه، ص ۴۲.

۸- ۱۵۳۰. سوره بقره، آیه ۲۵۴.

ولی آیات دیگر به وجود شفاعت به اذن خداوند متعال صراحت دارد. پس آیه فوق شفاعت بدون اذن را نفی می کند.

۲ – ابطال عقیده یهود در شفاعت

{ یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَأَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ *وَاتَّقُوا یَوْماً لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَهٌ وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ یُنصَرُونَ ؛(۱) «ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت هایی را که به شما عطا کردم و شما را بر عالمیان برتری دادم. و دوری کنید از روزی که در آن، کسی به جای دیگری مجازات نشود و هیچ شفاعت از کسی پذیرفته نشود و عوض قبول نکنند و یاری نشنوند.»

قرآن اعتقاد به یک نوع شفاعت باطل را که در یهود بوده، رد می کند، شفاعتی که هیچ گونه شرطی در شفیع یا کسی که شفاعت شده قرار نمی دهد و هیچ نوع ارتباطی با اذن خداوند ندارد.

۳ – نفی شفاعت از کافران

{ وَکُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ * حَتَّی أَتَانَا الْیَقِینُ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَهُ الشَّافِعِینَ ؛(۲) «و روز جزا را تکذیب می کردیم تا آن که [با مرگ] یقین به قیامت پیدا کردیم، پس در آن روز شفاعت شفیعان سودی به آنان نرساند.»

۴ – نفی صلاحیت شفاعت از بت ها

{ وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَضُرُّهُمْ وَلَا یَنْفَعُهُمْ وَیَقُولُونَ هؤُلآءِ شُفَعآؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا یَعْلَمُ فِی السَّماوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالی عَمَّا یُشْرِکُونَ ؛(۳) «[این مردم نادان] به جای خدا چیزهایی را می پرستند که به آن ها هیچ سود و زیانی نمی رساند و می گویند که این بت ها شفیع ما نزد خدا هستند، به اینان بگو شما به بهانه شفاعت بت ها می خواهید به خدا چیزی که در همه آسمان ها و زمین علم به آن ندارد، یاد دهید؟! خدا از آنچه شریک او قرار می دهید برتر و منزّه است.»

۱– ۱۵۳۱. سوره بقره، آیه ۴۷ و ۴۸.

۲– ۱۵۳۲. سوره مدثر، آیات ۴۶ – ۴۸.

۳– ۱۵۳۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

۵ – اختصاص شفاعت به خداوند

{ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَهُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ؛(۱) «بگو [ای پیامبر!]شفاعت تنها از آن خداست که مالک زمین و آسمان هاست و پس از مرگ، بازگشت همه شما به سوی اوست.»

۶ – شفاعت مشروط برای غیر خدا

{ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ؛(۲) «هیچ شفیعی جز به اجازه او نخواهد بود.»

{ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَهُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ... }؛(۳) «و نفع نمی دهد شفاعت نزد خدا مگر برای کسی که خداوند به او اذن دهد.»

مقتضای جمع بین آیات این است: – از آنجا که طبق عقیده توحید افعالی، و این که مؤثری بالاصاله در عالم به جز خدا نیست، و هر تأثیری به اذن و اراده اوست – برخی از آیات، شفاعت را منحصراً برای خدا قرار داده است، ولی منافات ندارد که این حقّ اختصاصی خود را به کسی بدهد، تا با اجازه او، اِعمال کند. همان گونه که به پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای خود چنین اجازه ای داده است.

ضرورت شفاعت

ضرورت شفاعت

با چند عامل می توان شفاعت را از جمله ضروریات جامعه بشری به حساب آورد:

۱ – ابتلای مردم به گناه

برخی می گویند: تنها نجات دهنده انسان در روز قیامت، عمل صالح است، همان گونه که در قرآن آمده است: { وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُ جَزَآءً الْحُسْنی ؛(۴) «و امّا کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد برای او پاداش نیکی است.»

هر چند رسیدن به جزا و سعادت، وابستگی زیادی بر عمل دارد، ولی از آیات دیگر آشکارا استفاده می شود که عمل به تنهایی باعث نجات بشر نخواهد بود، مگر این که با رحمت گسترده الهی ضمیمه گردد.(۵)

۱– ۱۵۳۴. سوره زمر، آیه ۴۴.

۲– ۱۵۳۵. سوره یونس، آیه ۳.

۳– ۱۵۳۶. سوره سبأ، آیه ۲۳.

۴– ۱۵۳۷. سوره کهف، آیه ۸۸.

۵– ۱۵۳۸. سوره نحل، آیه ۶۱؛ سوره فاطر، آیه ۴۵.

۲ – گستره رحمت الهی

{ رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَهً وَعِلْماً ... }؛(۱) «پروردگارا! رحمت و علمت را بر هر چیزی گسترش دادی.»

{ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَهٍ وَاسِعَهٍ }؛(۲) «پس اگر ای پیامبر تو را تكذیب كنند بگو خدای شما دارای رحمت بی منتها است.» می دانیم كه شفاعت از مصادیق رحمت الهی است.

۳ – نجات، اصل اوّلی در انسان

دلیل و برهان عقلی نشان می دهد كه اصل اوّلی در انسان، سلامت از هر گونه عذاب دنیوی و اخروی است و لذا توقّف در برزخ، و نیز مراحل مختلف در روز قیامت و ورود در جهنّم – در مدّتی محدود – همه برای آن است كه انسان پاك شده و به جوهر اصلی خود بازگردد، و شفاعت نیز در همین راستاست.

اثر شفاعت

درباره نتیجه و اثر شفاعت دو نظر وجود دارد: ۱ – شفاعت به معنای از بین رفتن گناهان و عقاب است. ۲ – شفاعت؛ یعنی زیادی ثواب و ترفیع درجات. بیشتر مسلمانان معتقد به قول اوّلند. ولی معتزله قول دوّم را پذیرفته اند و حق با قول اول است؛ به چند دلیل:

۱ – اصل اعتقاد به شفاعت، در بین یهود و بت پرستان قبل از اسلام رایج بوده است و اسلام، بعد از آن كه خرافات آن را پیراست، در جامعه اسلامی مطرح ساخت. و كسانی كه از دیدگاه های یهود و بت پرستان قبل از اسلام، در امر شفاعت اطلاع دارند، می دانند شفاعتی را كه آنان برای انبیا و پدرانشان معتقد بودند، در سقوط گناهان و غفران آن ها بوده است. و تنها اشكال مهمّ شان آن بود كه حقّ شفاعت را بدون هیچ شرطی برای آنان قائل بودند، ولی اسلام با پذیرش اصل اعتقاد به شفاعت، آن را

۱– ۱۵۳۹. سوره غافر، آیه ۷.

۲– ۱۵۴۰. سوره انعام، آیه ۱۴۷.

مشروط به اذن خداوند نمود، آنجا که می فرماید: { مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ؛(۱) «کیست که نزد خدا شفاعت کند مگر به اذن او.» { وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى ؛(۲) «و آن ها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند.»

۲ - روایات شیعه و اهل سنّت بر عمومیت شفاعت دلالت دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «أدّخرت شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی»؛(۳) «شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره امتم، ذخیره کرده ام.»

۳ - برخی از آیات تصریح می کند که خداوند حتّی بدون توبه، از گناهان عفو می کند، که این با شفاعت به معنای اسقاط گناهان سازگاری دارد. خداوند متعال می فرماید: { هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ ؛(۴) «او کسی است که توبه را از بندگان خود می پذیرد و گناهان را عفو می نماید.»

درخواست شفاعت از شفاعت کنندگان

همان گونه که اشاره شد، برخی از گناه کاران به واسطه شفاعت، مورد عفو و بخشش الهی قرار خواهند گرفت، قرآن کریم و سنّت نیز بر این مطلب تصریح نموده است.

قرآن کریم با مسلّم گرفتن اصل شفاعت، یادآور می شود که شفاعت تنها به اذن الهی انجام می پذیرد: { مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ؛ «کیست که در پیشگاه الهی به شفاعت برخیزد مگر به فرمان او.» و نیز می فرماید: { مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ؛ «هیچ شفیعی جز با اجازه او نخواهد بود.»

و از طرفی دیگر به ابطال عقیده بت پرستان و مشرکان در این مورد پرداخته است؛ زیرا آنان برای شفاعت هیچ گونه شرط و قیدی مانند اذن خدا قائل نیستند. قرآن کریم در ردّ این عقیده می فرماید: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ

۱- ۱۵۴۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲- ۱۵۴۲. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۳- ۱۵۴۳. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱.

۴- ۱۵۴۴. سوره شوری، آیه ۲۵.

هؤُلَآءِ شُفَعَآؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّماوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ؛(۱) «[این مردم نادان]به جای خدا چیزهایی را می پرستند که به آن ها هیچ سود و زیانی نمی رساند و می گویند که این بت ها شفیع ما نزد خدا هستند، به اینان بگو شما به بهانه شفاعت بت ها، می خواهید به خدا چیزی که در همه آسمان ها و زمین علم به آن ندارد یاد دهید؟ خدا از آنچه شریک او قرار می دهید، برتر و منزّه است.»

بنابر اگر کسی این با استدلال به آیاتی که شفاعت خواهی مشرکان از بت ها را مردود می شمارد، قصد داشته باشد اصل شفاعت در اسلام را زیر سؤال ببرد، مغالطه ای آشکار است؛ چرا که در شفاعت اسلامی، نه اعتقاد به الوهیت شافعان مطرح است و نه بی قید و شرط بودن شفاعت آنان.

قرآن کریم از فرشتگان به عنوان شفاعت کنندگانی یاد کرده است که جز درباره کسانی که خداوند رضایت می دهد، شفاعت نخواهند کرد: { بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى ؛(۲) «بلکه آنان بندگان مقرّب خدا هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هر چه کنند به فرمان اوست، ... از احدی، جز آن که خدا از او راضی است، شفاعت نکنند.»

پس هر گاه اصل شفاعت پیامبرصلی الله علیه وآله و دیگران در قیامت مورد تأیید است، درخواست آن از سوی مؤمنان نیز امری مشروع خواهد بود. همان گونه که درخواست دعا از دیگران امری مشروع است.

تحقیق مطلب

تحقیق مطلب

برای روشن شدن مطلب و این که درخواست شفاعت از پیامبرصلی الله علیه وآله و دیگر اولیای الهی کار باطلی نیست، به دو نکته اشاره می کنیم:

۱ - این که طب شفاعت همان طلب دعا است.

۱- ۱۵۴۵. سوره یونس، آیه ۱۸.

۲- ۱۵۴۶. سوره انبیاء، آیات ۲۶ - ۲۸.

۲ – این که طلب دعا از صالحان امری مستحبّ در اسلام است که همه مسلمان حتی وهابیان آن را اجازه داده اند.

توضیح نکته اول

همان گونه که اشاره شد، شفاعت پیامبرصلی الله علیه وآله و سایر شفیعان در حقیقت درخواست آنان از خداوند متعال و طلب مغفرت از خداوند سبحان برای گناه کاران است. و خدای سبحان به آنان اذن داده تا در ظرفیت های خاص برای مردم دعا کنند، و در همان موارد نیز، استجابت دعا را ضمانت کرده است. و لذا آنان در غیر مواردی که اذن داده شده، دعا نمی کنند. و معنای جمله «یا وجیهاً عند اللَّه اشفع لنا عند اللَّه» همین است.

مفسر معروف اهل سنّت، نیشابوری از مقاتل در تفسیر قول خداوند: { مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْها وَمَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْها }،(۱) نقل کرده که گفت: « ... الشفاعه إلی اللَّه إنّما هی دعوه اللَّه لمسلم»؛(۲) « ... شفاعت نزد خدا همانا خواستن از خدا برای مسلمان است.»

فخر رازی شفاعت را به دعا و توسل به سوی خدای متعال معنا می کند. او می گوید: «خداوند متعال به محمّدصلی الله علیه وآله فرمود: { وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ .(۳) محمّدصلی الله علیه وآله را امر کرده که اوّلاً برای خودش استغفار کند و سپس برای دیگران استغفار نماید ... ».(۴)

مسلم در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته أربعون رجلاً لایشرکون باللَّه إلّا شفّعهم اللَّه فیه»؛(۵) «هیچ فرد مسلمانی نیست که بمیرد و بر جنازه او چهل مرد که به خدا شرک نمی ورزند قیام کرده [و بر او دعا کنند] جز آن که خداوند آنان را در حقّ آن میت شفیع گرداند.»

بخاری در صحیح خود بابی را منعقد کرده تحت عنوان: «اذا استشفعوا الی الامام

۱- ۱۵۴۷. سوره نساء، آیه ۸۵.

۲- ۱۵۴۸. تفسیر نیشابوری در حاشیه جامع البیان طبری، ج ۵، ص ۱۱۸.

۳- ۱۵۴۹. سوره نوح، آیه ۲۸.

۴- ۱۵۵۰. مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۲۰.

۵- ۱۵۵۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵۴.

لیستقی لهم لم یردهم»،(۱) هر گاه امام را شفیع خود قرار دهند تا برای آن ها طلب باران کند خداوند آنان را رد نخواهد کرد.

از این عبارت استفاده می شود که حقیقت شفاعت همان دعا و خواستن از خداوند است. و طلب شفاعت از ولی خدا به معنای طلب خواستن و دعا است.

توضیح نکته دوم

طلب دعا و خواستن از مؤمن نه تنها شرک و حرام نیست، بلکه امری مستحب و راجح می باشد و انسان می تواند در حال حیات و ممات از کسی بخواهد تا برای او دعا کند و کاری را برای او از خدا بخواهد.

درخواست از اولیای الهی در حال حیات

درخواست دعا از شخصی؛ خصوصاً از اولیای الهی در حال حیات هیچ اشکالی ندارد و مطابق قرآن و حدیث است. خداوند متعال می فرماید: { وَإِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَکْبِرُونَ ؛(۲) «و هر گاه به آنان گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش بطلبد، سرپیچی می کنند و می بینی که با تکبر و نخوت روی می گردانند.»

و نیز درباره برادران حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: { قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ * قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ؛(۳) «برادران یوسف عرضه داشتند: ای پدر! بر تقصیرات ما از خدا آمرزش بخواه که درباره یوسف خطا کرده ایم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می طلبم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

قرآن نیز دستور داده است تا گنه کاران به نزد پیامبرصلی الله علیه وآله رفته و از او درخواست استغفار نمایند، آنجا که می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ

۱- ۱۵۵۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۹، ابواب الاستسقاء.

۲- ۱۵۵۳. سوره منافقون، آیه ۵.

۳- ۱۵۵۴. سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

تَوّاباً رَحِیماً}؛(۱) «و هنگامی که به نفس خود ظلم کردند نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت کرده و رسول نیز برای آنان استغفار کند، در آن هنگام به طور حتم خداوند را توبه پذیر رحیم خواهند یافت.»

ترمذی از انس نقل کرده که گفت: «سألت النبیّ صلی الله علیه وآله أن یشفع لی یوم القیامه؟ فقال: أنا فاعل. قلت: فأین اطلبك؟ قال: علی الصراط»؛(۲) «من از پیامبرصلی الله علیه وآله درخواست کردم که برای من در روز قیامت شفاعت کند؟ حضرت فرمود: من انجام خواهم داد. عرض کردم: کجا به دنبال شما باشم؟ فرمود: در کنار صراط.»

این حدیث رجالش رجال صحیح است جز آن که در سندش ابو الخطاب حرب بن میمون واقع است. گرچه بخاری او را تضعیف کرده ولی اکثر علما او را توثیق نموده اند. ابو الخطاب انصاری می گوید: «او بصری صدوق است». یحیی بن معین می گوید: «او صالح است، و علی بن مدینی و دیگران او را توثیق نموده اند».(۳) ابن حجر می گوید: خطیب در کتاب «المتفق و المفترق» گفته که او ثقه است.(۴)

اگر بخاری او را تضعیف کرده به جهت این است که او قَدَری بوده و با عقیده او موافق نبوده است، و لذا نمی توان به تضعیف او توجّه نمود.

طبرانی در «المعجم الکبیر» نقل کرده که سواد بن قارب رضی الله عنه قصیده خود را این گونه انشاد کرد:

وأشهد أنّ اللَّه لا ربّ غیره

وأنّك مأمون علی كلّ غائب

وأنّك أدنی المسلمین وسیله

إلی اللّه یابن الأكرمین الأطائب

فمرنا بما یأتیك یا خیر مرسل

وإن كان فیما فیه شیب الذوائب

وكن لی شفیعاً یوم لا ذو شفاعه

بمغن فتیلًا عن سواد بن قارب(۵)

رفاعی در توجیه این شعر می گوید: «سواد بن قارب رسول خداصلی الله علیه وآله را مورد

۱- ۱۵۵۵. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲- ۱۵۵۶. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۲، باب ما جاء فی شأن الصراط.

۳- ۱۵۵۷. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۷۰، رقم ۱۷۷۳.

۴- ۱۵۵۸. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۲۲۶، رقم ۴۱۸.

۵- ۱۵۵۹. المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۱۰۹ - ۱۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۰.

خطاب قرار داده و امیدوار است که حضرت نزد خداوند متعال شفیع او در روز قیامت باشد ... ».(۱)

ابن عباس روایت کرده: «لمّا فرغ أمیرالمؤمنین علیه السلام من تغسیل النبیّ صلی الله علیه وآله قال: «بأبی أنت واُمّی، أذکرنا عند ربّک ... »؛(۲) «چون امیرالمؤمنین علیه السلام از غسل پیامبرصلی الله علیه وآله فارغ شد خطاب به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو، ما را نزد پروردگارت یاد کن ... ».

نیز روایت شده: «لمّا توفّی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله جآء أبوبکر من سلع ووقف علی فوته وکشف عن وجهه وقبّله وقال: بأبی أنت وأمّی طبت حیاً ومیّتاً، واذکرنا عند ربّک»؛(۳) «چون رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود ابوبکر از سلع آمد و چون از وفات حضرت مطّلع شد، پارچه را از روی حضرت کنار زده و او را بوسید و گفت: پدر و مادرم به فدای تو، تو در حال حیات و ممات خود خوب بودی، ما را نزد پروردگارت یاد بنما.»

اگر در حال حیات درخواست شفاعت صحیح است، در حال ممات نیز صحیح می باشد؛ زیرا در جای خود حیات برزخی را اثبات نموده ایم.

وهابیان و درخواست شفاعت از شفیعان

وهابیان اصل شفاعت را قبول دارند، ولی در پاره ای از احکام و ویژگی های آن دیدگاه هایی خاص دارند که موجب شده تا عقیده مسلمانان دیگر را در مورد شفاعت شرک آلود بدانند. مهم ترین مسئله مورد اختلاف درباره شفاعت، به درخواست شفاعت از شافعان بازمی گردد. درخواست شفاعت از شافعان - چه در حال حیات آن ها و چه پس از مرگ آنان - از نظر مسلمانان امری جایز و مشروع است، ولی به اعتقاد وهابیان امری نامشروع بلکه شرک آلود است. آنان شفاعت را تنها در صورتی صحیح می دانند که انسان مستقیماً از خداوند بخواهد که پیامبرصلی الله علیه وآله و دیگر کسانی که مأذون در شفاعت می باشند، در حقّ انسان شفاعت کنند.

۱- ۱۵۶۰. التوصل الی حقیقه التوسل، ص ۳۹۹.

۲- ۱۵۶۱. مسند احمد، ح ۲۲۸.

۳- ۱۵۶۲. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۹۲.

ابن تیمیه می گوید: «اگر کسی بگوید: از پیامبر به جهت نزدیکی به خدا می خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است».(۱)

محمّد بن عبدالوهاب می گوید: «طلب شفاعت تنها باید از خدا باشد نه شافعان؛ یعنی باید گفت: بار خدایا! محمّد را در حقّ ما در روز قیامت شفیع گردان ... ».(۲)

دلایل وهابیان

دلایل وهابیان

وهابیان برای اثبات مدّعای خود به ادلّه ای تمسک کرده اند:

دلیل اول

طلب شفاعت از شفیع به منزله خواندن غیر خدا است و این شرک در عبادت است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: { فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدَاً}؛(۳) «با خدا هیچ کس را نخوانید.»

پاسخ

خواندن غیر خدا به طور مطلق نه حرام است و نه مستلزم شرک؛ زیرا اگر انجام عملی توسط فردی مجاز و مشروع باشد، درخواست انجام آن از وی نیز مجاز و مشروع خواهد بود؛ هر گاه شفاعت کردن برای پیامبرصلی الله علیه وآله و دیگر شفیعان در قیامت، حقّ و مشروع است. طلب شفاعت از آنان نیز چنین خواهد بود. حقیقت شفاعت، دعا کردنِ شفیع برای مستحق شفاعت و درخواست بخشش او از جانب خداوند است. بنابر این، همان گونه که انسان می تواند از هر فرد مسلمان و مؤمنی درخواست دعا کند - که این مطلب مورد قبول وهابیان است - طلب شفاعت از غیر خدا هم جایز خواهد بود. لیکن در طلب شفاعت از دیگران، تنها از کسانی می توان طلب کرد که شایستگی شفاعت را دارند؛ مانند پیامبران، مؤمنان صالح و فرشتگان.

ترمذی از انس بن مالک نقل کرده که از پیامبرصلی الله علیه وآله خواست تا در قیامت او را شفاعت کند.(۴)

۱- ۱۵۶۳. زیاره القبور، ص ۱۵۶.

۲- ۱۵۶۴. الهدیه السنیه، ص ۴۲.

۳- ۱۵۶۵. سوره جن، آیه ۱۸.

۴- ۱۵۶۶. صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۴۲، باب ما جاء فی شأن الصراط.

فرزندان یعقوب نیز از پدر خواستند تا برای آمرزش آنان استغفار نماید: { یَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا کُنَّا خَاطِئِینَ ؛(۱) «[برادران یوسف عرضه داشتند] ای پدر! برای ما از خدا آمرزش طلب کن که [درباره یوسف] خطا کرده ایم.»

و نیز خداوند به جهت عفو و آمرزش گناهان، مردم را دعوت می کند که از پیامبرصلی الله علیه وآله بخواهند تا برای آنان استغفار نماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً}؛(۲) «و هنگامی که به نفس خود ظلم کردند، نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت کرده که تو بر آنان استغفار کنی و در آن هنگام به طور حتم خدا را توبه پذیر مهربان خواهند یافت.»

اگر وهابیان طلب دعا از پیامبرصلی الله علیه وآله را پس از وفات او شرک می دانند، در هر دو حالت شرک خواهد بود. گذشته از این، مرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مربوط به جسم اوست، اما روح او زنده است و شنیدن درخواست دعا و شفاعت و اجابت آن مربوط به روح است نه بدن. در بحث حیات برزخی به تفصیل به اثبات حیات روحانی پرداخته شده است.

دلیل دوم

به گواهی قرآن کریم، خداوند مشرکان عصر رسالت را به این دلیل که از غیر خدا طلب شفاعت می کردند، مشرک دانسته است: { وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَضُرُّهُمْ وَلَا یَنْفَعُهُمْ وَیَقُولُونَ هؤُلَآءِ شُفَعَآؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ ؛(۳) «آنان به جای خدا، چیزهایی را می پرستیدند که به آن ها هیچ سود و زیانی نمی رساند و می گویند که این بت ها شفیع ما نزد خدا هستند.»

پاسخ

در این که مشرکان عصر رسالت برای بت ها و معبودهای خود مقام شفاعت قائل بودند، تردیدی نیست، ولی آنچه در این آیه آمده این است که آنان هم بت ها را عبادت می کردند و هم برای آنان مقام شفاعت قائل بودند، و اعتقاد به شفاعت همراه با عبادت آن ها، سبب مذمّت آنان شده است.

۱- ۱۵۶۷. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۲- ۱۵۶۸. سوره نساء، آیه ۶۴.

۳- ۱۵۶۹. سوره یونس، آیه ۱۸.

مشرکان همچنین حقّ شفاعت بی قید و شرطی برای موجوداتی قائل بودند که خداوند چنین مقامی را به آنان نداده بود. و این امور سبب مذمّت و شرک آلود شدن اعتقاد و درخواست آنان شد. ولی اگر اعتقاد به مقام شفاعت، در حق کسی باشد که خداوند برای آن ها این حق را قرار داده و به کار گرفتن آن را نیز به اذن خدا بداند و این اعتقاد منجرّ به عبادت شفیع نشود، دلیلی بر حرمت آن نیست.

دلیل سوم

قرآن کریم شفاعت را حقّ ویژه خداوند دانسته است: { قُلْ لِلَّهِ ِ الشَّفاعَهُ جَمِيعاً };(۱) «بگو شفاعت تنها از آنِ خداوند است.» بنابر این باید شفاعت را فقط از خداوند درخواست کرد.

پاسخ

شفاعت از آن جهت که نوعی تأثیرگذاری در سرنوشت بشر است، از مظاهر و جلوه های ربوبی خداوند است و بدین جهت اوّلاً و بالذات به او اختصاص دارد، ولی این مطلب با اعتقاد به حقّ شفاعت برای پیامبران و صالحان منافات ندارد؛ زیرا شفاعت آنان به صورت مستقل نیست، بلکه مستند به اذن و مشیّت الهی است. و این مطلبی است که از قرآن کریم به روشنی به دست می آید؛ { مَنْ ذَا الَّذِی يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ؛(۲) «کیست که در پیشگاه الهی به شفاعت برخیزد، مگر به فرمان او.» و یا آیه: { مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ؛(۳) «هیچ شفیعی جز به اجازه او نخواهد بود.»

دلیل چهارم

طلب شفاعت اگرچه دعا محسوب می شود، ولی خواستن آن از میّت بی فایده است؛ زیرا او در عالم برزخ نمی شنود و حیاتی ندارد.

پاسخ

در بحث «حیات برزخی» به طور مبسوط، حیات در عالم برزخ را به اثبات رساندیم. و نیز به آیاتی که وهابیان با آن بر عدم شنیدن مردگان در عالم برزخ استدلال می کنند، پاسخ دادیم.

۱- ۱۵۷۰. سوره زمر، آیه ۴۴.

۲- ۱۵۷۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳- ۱۵۷۲. سوره یونس، آیه ۳.

دلیل پنجم

طلب شفاعت از مرده شرک است.

ابن تیمیه می گوید: «از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری نما، و امثال این درخواست ها که تنها خداوند بر آن ها قادر است.» (۱)

پاسخ

در بحث حیات برزخی به طور تفصیل حیات اولیا در برزخ را به اثبات رسانده ایم.

بررسی دلایل منکران

۱ - شفاعت محرّک معصیّت است!

در نظر عده ای، اعتقاد به شفاعت موجب جرأت بر گناه در افراد شده و روح سرکشی را در گناه کاران و مجرمان زنده می کند؛ لذا اعتقاد به آن، با روح شریعت اسلامی و سایر شرایع سازگاری ندارد!

پاسخ

الف) اگر چنین باشد، «توبه» که بخشایش گناهان را در پی دارد نیز مایه تشویق به انجام دوباره گناه خواهد بود. در حالی که توبه یکی از باورهای اصیل اسلامی و مورد اتفاق مسلمانان است.

ب) وعده شفاعت در صورتی مستلزم تمرّد و عصیانگری است که شامل همه مجرمان با تمام صفات و ویژگی ها شود و نسبت به تمام انواع عقاب و تمام اوقات آن جاری باشد ...، ولی اگر این امور مبهم و نامعیّن شد که وعده شفاعت در مورد چه گناهانی و کدام گناه کار و در چه وقتی از قیامت است، هیچ کس نمی داند که آیا مشمول شفاعت می شود یا خیر؟ و لذا موجب تشویق بر انجام معاصی نخواهد شد.(۲)

ج) با اندکی اندیشه در آیات قرآن و گفتار پیشوایان معصوم علیهم السلام روشن می شود که خداوند شرایط ویژه ای برای شفاعت قرار داده است. خداوند می فرماید: { يَوْمَئِذٍ لَا

۱- ۱۵۷۳. الهدیه السنیه، ص ۴۰

۲- ۱۵۷۴. المیزان، ج ۱، ص ۱۶۵.

تَنْفَعُ الشَّفَاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِیَ لَهُ قَوْلاً}؛(۱) «در آن روز [قیامت] شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و به گفتار او راضی است.»

همچنین فرموده است: { مَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَلَا شَفِیعٍ یُطَاعُ ؛(۲) «برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود.»

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إنّ شفاعتنا لن تنال مستخفّاً بالصّلاه»؛(۳) «همانا شفاعت ما اهل بیت علیهم السلام به کسی که نماز را سبک بشمارد، نخواهد رسید.»

روشن است که چنین شرایطی نه تنها سبب تشویق به انجام گناه نمی شود، بلکه انسان را برای دست یابی به طاعات به تلاش وا می دارد تا از شفاعت پیامبران و اولیای الهی برخوردار می شود.

د) شفاعت نه تنها تشویق کننده گناه نیست، بلکه باعث امیدواری گناه کار به آینده خود می گردد و به این باور می رسد که می تواند سرنوشت خود را دگرگون سازد. کردار گذشته او سرنوشتی شوم و تغییرناپذیر برای وی پدید نیاورده است و می تواند با یاری اولیای الهی و تصمیم راسخ بر فرمانبرداری از خداوند، ضمن تغییر سرنوشت خود، آینده ای روشن را برای خود رقم بزند. بدین ترتیب، اعتقاد به شفاعت نه تنها مایه گستاخی نیست، بلکه باعث می شود گروهی به این امید که راه بازگشت به سوی خداوند برای آنان باز است، به یاری اولیای خدا، آمرزش را بجویند، و با کنار نهادن سرکشی، به سوی حق بازگردند.

۲ – شفاعت واسطه گری است!

طبق نظر برخی شفاعت، نوعی پارتی بازی و واسطه گری است که موجب ضایع شدن حقّ عدّه ای، و سبب لوث شدن قانون است.

پاسخ

شفاعت، کمک اولیای الهی به افرادی است که در عین گنه کار بودن، پیوند

۱– ۱۵۷۵. سوره طه، آیه ۱۰۱.

۲– ۱۵۷۶. سوره غافر، آیه ۱۸.

۳– ۱۵۷۷. بحارالأنوار، ج ۸۲، ص ۲۳۵.

ایمانی و معنوی خویش را با خداوند و اولیای الهی نگسسته اند. شفاعت واقعی برای کسانی است که نیروی جهش به سوی کمال و پاکی در روح و روان آنان باشد. و نورانیت شافعان، وجود تاریک کسانی را که از هیچ گونه ویژگی مثبتی برخوردار نیستند، روشن نخواهد کرد.

بنابر این، شفاعت های رایج میان مردم (پارتی بازی) با شفاعت در منطق اسلام، تفاوت های زیاد دارد؛ از آن جمله:

۱ – در واسطه گری های دنیوی، فرد گنه کار، شفیع را برمی انگیزاند تا با سرپرست فلان بخش تماس بگیرد و به دلیل نفوذی که در دستگاه او دارد، وی را وادار کند از تقصیر گنه کار درگذرد و از اجرای قانون در حقّ او چشم بپوشد. در شفاعت اسلامی، کار دست خدا است و اوست که شفیع را برمی انگیزاند. خداوند به دلیل کمال و جایگاه شفیع، به او حق شفاعت می بخشد و رحمت و بخشایش خود را از گذرگاه وی، شامل حال بندگان می سازد.

۲ – در شفاعت، شفیع از مقام ربوبی تأثیر می پذیرد، ولی در واسطه گری های باطل، قدرت برتر سخنان شفیع است و اوست که به خواسته های خلاف کار، تن در می دهد. به دیگر سخن، در شفاعت های عرفی و دنیوی، شفاعت کننده، مولا و حاکم را برخلاف اراده، به انجام کاری وادار می کند، ولی در شفاعت الهی، در علم و اراده خداوند هیچ گونه دگرگونی پدید نمی آید، بلکه تنها مراد و خواسته دگرگون می شود ... (۱)

۳ – جوهر اصلی شفاعت های دنیوی، تبعیض در قانون است. بدین ترتیب که نفوذ شفیع بر اراده قانون گذار یا مجریان قانون چیره می شود و قدرت قانون تنها در برخورد با ناتوانان، نمود می یابد. این در حالی است که در شفاعت اخروی، هیچ کس قدرت خود را بر خدا تحمیل نمی کند و نمی تواند از اجرای قانون، جلوگیری کند. در حقیقت شفاعت، رحمت گسترده و بخشایش بی پایان خدای مهربان است که به وسیله آن، کسانی را که شایسته اند، پاک می کند. به همین دلیل گروهی که از شفاعت

۱- ۱۵۷۸. المیزان، ج ۱، ذیل آیه ۴۸ سوره بقره.

محروم شده اند، سزاوار برخورداری از بخشایش و رحمت گسترده الهی نیستند. وگرنه در قانون خدا تبعیض وجود ندارد.

۴ – شفاعت شونده باید دارای شرایطی باشد؛ از آن جمله:

الف) خدا از او راضی باشد و او هم نسبت به خدا بیمناک باشد { وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ .(۱)

ب) نزد خدا، پیمانی داشته باشد؛ مثلاً به خدا ایمان داشته باشد، به یگانگی او اقرار کند، نبوت و ولایت را تصدیق کند و دارای کردار شایسته باشد: { لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْداً}.(۲)

ج) ستمکار نباشد: { مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ .(۳)

د) نماز را سبک نشمارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «إنّ شفاعتنا لاتنال مستخفّاً بالصلوه».(۴)

آثار شفاعت

ماهیت شفاعت، نه تشویق به گناه است و نه چراغ سبز برای گناه کار. همچنین عامل عقب افتادگی و یا واسطه گری نیست، بلکه مسئله مهم تربیتی است که پی آمدهای سازنده ای دارد. که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ – امید آفرینی؛

غالباً چیرگی هوای نفس بر انسان، سبب ارتکاب گناهان بزرگی می شود و به دنبال آن روح یأس حاکم می شود و این ناامیدی، ایشان را به آلودگی بیشتر در گناهان می کشاند. در مقابل، امید به شفاعت اولیای الهی به عنوان یک عامل بازدارنده به افراد نوید می دهد که اگر خود را اصلاح کنند، ممکن است گذشته آن ها از طریق شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد.

۲ – برقراری پیوند معنوی با اولیای الهی؛

۱- ۱۵۷۹. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۲- ۱۵۸۰. سوره مریم، آیه ۸۷.

۳- ۱۵۸۱. سوره مؤمن، آیه ۱۸.

۴- ۱۵۸۲. بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۵.

مسلماً کسی که امید به شفاعت دارد، می کوشد به نوعی این رابطه را برقرار سازد و کاری که موجب رضای آن ها است،انجام دهد و پیوندهای محبّت و دوستی را نگسلد.

۳ - تلاش برای به دست آوردن شرایط شفاعت؛

امیدواران شفاعت باید در اعمال گذشته خویش تجدید نظر کنند و نسبت به آینده تصمیمات بهتری بگیرند؛ زیرا شفاعت بدون زمینه مناسب انجام نمی گیرد. حاصل آن که، شفاعت نوعی تفضّل است که از یک سو به خاطر زمینه های مناسب «شفاعت شونده» و از سوی دیگر به خاطر آبرو و احترام و اعمال صالح «شفاعت کننده» است.

۳ – چه نیازی به شفیع داریم؟

گاهی سؤال می شود که چرا خداوند به طور مستقیم، گناهان بندگان را نمی بخشد و چه نیازی به وجود واسطه و شفیع است؟

پاسخ

۱ - خداوند متعال، جهان آفرینش را به بهترین وجه آفریده است: { الَّذِی أَحْسَنَ كُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ ؛(۱) «آن خدایی که هر چیز را به بهترین صورت آفریده است.»

جهان بر اساس نظام علّت و معلولی و اسباب و مسبّبات، برای هدایت و رشد و تکامل انسان ها آفریده شده است و نیازمندی های طبیعی بشر به وسیله عوامل و اسباب عادی، برآورده می گردد.

فیوضات معنوی خداوند؛ همانند هدایت، مغفرت و آمرزش نیز بر اساس نظامی خاص بر انسان ها نازل می شود، و اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که این امور به وسیله اسباب و علّت های معیّن به انسان ها برسد. بنابر این، همان گونه که در عالم مادّه نمی توان پرسید: چرا خداوند متعال زمین را به وسیله خورشید نورانی کرده و خود بی واسطه به چنین کاری دست نزده است، در عالم معنا نیز نمی توان گفت: چرا خداوند به واسطه اولیای الهی، مغفرت خویش را شامل حال بندگان نموده است؟

شهید مطهری رحمه الله می فرماید: «فعل خدا، دارای نظام

۱- ۱۵۸۳. سوره سجده، آیه ۷.

است. اگر کسی بخواهد به نظام آفرینش، اعتنا نداشته باشد، گمراه است. به همین جهت است که خدای متعال، گناه کاران را ارشاد فرموده است که درِ خانه رسول اکرم صلی الله علیه وآله بروند و علاوه بر این که خود طلب مغفرت کنند، از آن بزرگوار بخواهند که برای ایشان، طلب مغفرت کند. قرآن کریم می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً}؛(۱) «و اگر ایشان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب مغفرت می کرد، خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.» (۲)

۲ - حکمت دیگرِ «شفاعت» این است که مشیّت الهی این است که با اعطای منزلت شفاعت به پیامبران و اولیای الهی، آنان را تکریم کند. پذیرش دعا و درخواست اولیا، نوعی تکریم و احترام به آنان است. اولیای خدا، نیکوکاران، فرشتگان آسمان ها، و حاملان عرش که همه روزگار را به فرمانبرداری خدا گذرانده و از مدار عبودیّت الهی، گام بیرون ننهاده اند، شایسته تکریم هستند و چه احترامی بالاتر و برتر از این که دعای آنان درباره بندگان شایسته رحمت و مغفرت الهی، مستجاب شود.

۴ - شفاعت عامل دگرگونی در علم و اراده الهی

رشید رضا می گوید: «حکم پروردگار عین عدل است و بر اساس مصلحت الهی شکل گرفته است. از طرفی، شفاعت در عرف مردم به این معناست که شفیع و واسطه، مانع اجرای حکم واقعی در مورد متخلف و مجرم می شود. اگر حکم دوم که در سایه شفاعت واسطه به دست آمده، مطابق عدل است و حکم نخست مخالف آن، پس دو حالت پیش می آید:

۱ - باید خدا را غیر عادل دانست، که قطعاً باطل است.

۲ - بگوییم خداوند عادل است، ولی علم و آگاهی اش نارسا بوده است، که اینک از رهگذر یادآور شدن شفیع، تغییر پیدا کرده است. در نتیجه حکم جدید عادلانه است. این فرض نیز باطل است؛ زیرا علم خدا عین ذات اوست و تغییر و دگرگونی در او راه ندارد.

۱- ۱۵۸۴. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲- ۱۵۸۵. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۶۴.

فرض می کنیم حکم نخست، عین عدل بوده است و حکم دوم بر خلاف آن و خداوند تنها به دلیل علاقه به شفیع، حاضر شده است عدل را زیر پا نهد و حکم جدید صادر کند. این فرض نیز با عدالت الهی ناسازگار است. پس پذیرش شفاعت با چالش های فراوان روبه روست و استدلال عقلی، مخالف آن است».(۱)

پاسخ

این اشکال از آنجا پدید می آید که نویسنده میان تغییر در علم و اراده الهی و دگرگونی و تحول در موضوع و معلوم و مراد را در هم آمیخته است. باید دانست آنچه دگرگون شده، وضعیت مجرم و گنه کار است؛ یعنی به گونه ای شده که سزاوار رحمت الهی گشته است؛ در حالی که پیش تر چنین نبود. پس در علم و اراده خداوند، هیچ گونه دگرگونی پدید نیامده است. بنابر این، دو اراده وجود دارد و خداوند می داند که این شخص دگرگون خواهد شد و در پرتو اراده دوّمِ پروردگار قرار خواهد گرفت. پس علم و اراده الهی دگرگون نشده است، بلکه دو اراده گوناگون نسبت به دو موضوع متفاوت وجود دارد که هیچ یک ناقض دیگری نیست، بلکه هر دو عین عدل الهی است. بدین ترتیب، علم و اراده خدا دگرگون نمی شود، بلکه علم و اراده جدیدی به موضوع نوینی تعلّق می گیرد. مثلاً ـ می دانیم هنگام شب، تاریکی همه جا را فرا می گیرد و با توجّه به این علم، اراده می کنیم تا از وسایل الکتریکی، مانند چراغ استفاده کنیم. سپس با طلوع آفتاب، چراغ را خاموش می کنیم. در این مثال، دو علم داریم؛ شب نور ندارد و روز نور دارد. ما نیز بر اساس این دو علم، دو اراده و دو کار کرده ایم. شب هنگام چراغ را روشن و در روز، آن را خاموش می کنیم. در این مثال، علم و اراده دوم با علم و اراده نخست در تعارض نیست، بلکه با توجّه به تفاوت موضوع، متناسب با آن شکل گرفته است.

درباره شفاعت نیز می گوییم: خداوند از ازل می دانست که فلان انسان، حالت های گوناگونی خواهد داشت و بر اساس آن شرایط، اراده ویژه ای درباره او شکل می گیرد. از این رو، بر اساس تعدّد حالت ها و تغییر موضوع، اراده های متفاوتی نیز تعلّق گرفته

ص :۴۶۸

۱- ۱۵۸۶. المنار، ج ۴، ص ۳۰۷.

است. پس در علم الهی و اراده او، خطا و تغییری پدید نیامده است، بلکه هر علمی نسبت به موضوع خود درست است و هر اراده نسبت به موضوع خود، حکیمانه و بر اساس مصلحت است.

۵ – لزوم یکی از دو محذور

برخی می گویند: «بعد از آن که خداوند متعال در قرآن مجید برای گنهکاران و بزهکاران کیفرهای سنگین معیّن کرده است، برداشتن کیفر آنان از عدالت خدا به شمار می رود یا از ظلم او؟ اگر از عدالت او است، پس اصل وضع آن از ابتدا ظلم بوده که شایسته ساحت خداوند نیست، و اگر برداشتن کیفر، ظلم است پس درخواست پیامبران یا هر شفیع دیگری در خواستی ظالمانه است و چنین درخواستی شایسته ساحت پیامبران نیست».

پاسخ

اوّلاً: اشکال کننده در مورد اوامر امتحانی پروردگار چه پاسخی دارد؟ آیا برداشتن حکم امتحانی خداوند همچون منع از کشته شدن اسماعیل در مرحله دوم و اثبات کشته شدن او در مرحله اول به دست حضرت ابراهیم علیه السلام آیا هر دو عدالت است یا یکی عدالت و دیگری ظلم است؟ لابدّ هر دو عدالت است و حکمت آن، بیرون آوردن نیت های درونی مکلف و شکوفا سازی استعدادهای او است. در مورد شفاعت نیز خواهیم گفت: ممکن است خداوند مقدّر کرده باشد همه افراد با ایمان را نجات دهد. ولی در ظاهر احکامی را مقرّر کرده و بر مخالفت از آن ها کیفر هایی را معیّن نموده تا کافران به وسیله کفر خود هلاک، و مؤمنان به واسطه پیروی و اطاعت به درجه بالا ترفیع پیدا کنند و گنهکاران به واسطه شفاعت بر کشتی نجات سوار و از پاره ای عقابها رهایی یابند.

ثانیاً: شفاعت از قبیل نقض و شکستن حکم اول و نیز از باب شکستن مجازات و عقوبت نیست، بلکه جنبه حکومت و سیطره را دارد؛ یعنی نافرمانی کننده را از شمول مجازات بیرون می آورد و مشمول رحمت و احسان و عفو و فضل و کرم خود می سازد که در این امر قهراً به شفیع نیز احترام گذاشته شده است.

۶ – تغییر ناپذیری سنّت های الهی

گفته شده: سنّت و قانون الهی بر پایه محکم استوار است و هیچ گاه در معرض اختلاف و تخلّف قرار نمی گیرد. خداوند متعال می فرماید: { فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا }؛(۱) «هرگز برای سنّت خدا بدل نخواهی یافت و هرگز برای سنّت او دگرگونی نخواهی یافت.»

افزون بر این با حکمت خدا هم همخوانی ندارد.

پاسخ

صراط خدا مستقیم و سنّت او تخلّف ناپذیر است، ولی سنّت خدا بر پایه یک صفت از اوصاف او استوار نشده و خداوند دارای یک سنّت مشخص نیست، بلکه سنّت های فراوانی دارد که هر کدام در مورد خود کامل، تام، جامع و فراگیر است. بنابر این، سنّت الهی فقط بر یک صفت استوار نیست تا هیچ حکمی از موردش، و هیچ جزا و پاداشی از محلّش تخلّف نکند، بلکه رحمت گسترده و عفو و مغفرت او با شرایط ویژه شامل حال گنهکاران می شود؛ چنان که حق تعالی در جای خود و با شرایط خاصّ، منتقم و قهّار است؛ یعنی در بررسی جامع باید هر صفت از صفات الهی را با توجّه به سایر صفات وی ملاحظه و ارزیابی کرد.

در نتیجه، اگر شفاعتی واقع می شود و عذاب را از کسی برمی دارد، هیچ اختلاف و اختلالی در سنّت و روش کلّی و جامع او پدید نمی آید.

۱– ۱۵۸۷. سوره فاطر، آیه ۴۳.

استغاثه به ارواح اولیا

استغاثه به ارواح اولیا

مسلمانان به طور اتفاق استغاثه و کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی را جایز دانسته، بلکه آن را راجح و در راستای توحید می داننـد؛ زیرا اگر از اولیای الهی؛ یعنی پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام طلب کمک کرده و از آن ها مدد می جویند به این خاطر نیست که آنان را مستقل در تأثیر دانسته و از آن ها حاجت و کمک می خواند، بلکه از آن جهت است که اولیای الهی مقرّب درگاه خداونـد و مظهر صـفات جمال، کمال، اسـمای الهی، قـدرت، علم و مانند آن شده اند و به اذن و اراده و مشیّت الهی در این عالم تصرف دارند: { وَما تَشاؤُونَ إِلّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ .

اما وهابیان برخلاف اجماع مسلمین، این مسئله را شدیداً تحریم کرده، بلکه آن را بزرگ تر از شرک جاهلیت می دانند. لذا جا دارد که این مسئله را مورد بحث قرار دهیم:

فتوا های وهابیان

۱ – ابن تیمیه – مؤسّس عقاید وهابیان – می گوید: «از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری کن و امثال این درخواست ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد».(۱)

در جایی دیگر این درخواست را شرک صریح دانسته و می گوید: «کسی که این گونه بگوید، باید توبه کند، اگر توبه نکرد کشتنش واجب می گردد».(۲)

۲ – محمّد بن عبدالوهّاب می گوید: «صدا زدن غیر خدا و کمک گرفتن از غیر او

۱– ۱۵۸۸. الهديّه السنيّه، ص ۴۰.

۲– ۱۵۸۹. زیاره القبور، ص ۱۷و۱۸.

موجب ارتـداد از دین و داخـل شـدن در زمره مشـرکین و عبادت کننـدگان بت هاست و حکم آن این است که مال و خونش حلال می گردد، مگر توبه کند».(۱)

۳ – شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «هر کسی از مردم در هر جای کره زمین بگوید: ای رسول خدا، ای نبیّ خدا، ای محمّد! کمک کن مرا، دریاب مرا، یاری کن مرا، شـفا ده مریضان مسـلمین را، هدایت کن گم شده مسلمین را و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است».(۲)

در جایی دیگر می گوید: «شکّی نیست که استغاثه کنندگان به پیامبرصلی الله علیه وآله، اولیا، انبیا، ملائکه یا جنّ، این عمل را به این اعتقاد انجام می دهند که آنان دعایشان را شنیده و از احوالشان اطلاع دارند و حاجت شان را برآورده خواهند کرد، این امور انواعی از شـرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خـدا کسـی دیگر نمی دانـد. و نیز اموات؛ چه انبیـا و چه غیر انبیا اعمال و تصرفات شان در عالم دنیا با مرگ منقطع گردیده است».(۳)

همچنین می گوید: «و امّا صدا زدن میّت و اسـتغاثه به او و طلب مدد از او، همه از انواع شرک اکبر و از عمل عبادت کنندگان بت ها در عهد پیامبرصلی الله علیه وآله است».(۴)

انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

کمک گرفتن از غیر، انواع و اقسامی دارد که در ذیل به هر یک از آن ها با حکمشان اشاره می کنیم:

۱ – کمک گرفتن از انسان در زمان حیات

۱ – کمک گرفتن از انسان در زمان حیات

این خود به چند نوع تقسیم می شود:

الف) استعانت در مسائل عادی

کمک گرفتن در کارهای عادی که اسـباب طبیعی دارد، زیربنای اساسی اجتماع انسانی و تمدّن بشری است؛ زیرا حیات بشر بر اساس تعاون و کمک به یکدیگر

ص: ۴۷۲

۱– ۱۵۹۰. کشف الارتیاب، ص ۲۱۴.

۲- ۱۵۹۱. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.

۳- ۱۵۹۲. همان، ص ۵۵۲.

۴- ۱۵۹۳. همان، ص ۷۴۶.

است. این مطلب از هیچ جهت و نزد هیچ کس قابل انکار نیست. و لذا خداوند متعال از قول ذی القرنین می فرماید: { فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْماً}؛(۱) «پس شما با قوّت بازو به من کمک کنید تا سدّی محکم بسازم تا به کلّی مانع از دست برد به شما شود.»

ب) کمک گرفتن از ولیّ خدا در امور غیر عادی

یکی دیگر از موارد استعانت از زنده، کمک گرفتن از او در امور غیر عادی؛ مثل شفای مریض از راه غیر طبیعی و مانند آن است، در صورتی که قدرت اعجاز داشته باشد. این مورد نیز شکّی در جوازش نیست، چون در واقع اعتقاد داشتن به قدرت اولیای الهی و معجزات آن هاست، لکن با اعتقاد به این که همه امور به دست خداست و تا خداوند نخواهد و اراده نکند، کاری انجام نمی گیرد. و منافاتی با توحید در خالقیت و ربوبیت ندارد.

حضرت سلیمان از حاضران طلب کرد تا تخت بلقیس را از یمن در یک لحظه به اردن - که محلّ حکومتش بود - بیاورند: { أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ؛(۲) «کدام یک تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شود خواهید آورد؟»

هدف حضرت سلیمان علیه السلام این بود که تخت بلقیس به صورت غیرطبیعی نزد او حاضر شود، آن گاه می فرماید: { قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ ... }.(۳) «و آن کس که به اندکی از علم کتاب الهی دانا بود گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی، تخت را بدین جا می آورم، چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد ... ».

خداوند متعال اعمال خارق عادت را به حضرت مسیح علیه السلام نسبت داده و می فرماید: { وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى بِإِذْنِي ؛(۴) «و آن گاه که کور مادرزاد و پیس را به امر من شفا دادی و مردگان را به امر من [از قبر] بیرون آوردی.»

اگر کار خارق العاده از شخص سر می زند، درخواست آن کار از آن شخص نیز اشکالی ندارد.

۱- ۱۵۹۴. سوره کهف، آیه ۹۵.

۲- ۱۵۹۵. سوره نمل، آیه ۳۸.

۳- ۱۵۹۶. همان، ۴۰.

۴- ۱۵۹۷. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

فرق بین افعال غیرعادی از خداوند و انسان این است که خداوند تنها فاعل و قادری است که در کارهایش وابسته به کسی نیست و خود مستقل در عمل است، به خلاف دیگران که متّکی به او هستند.

ج) استعانت به دعای غیر

یکی دیگر از انواع استعانت، کمک گرفتن از دیگران به صورت دعا کردن است؛ یعنی التماس دعا گفتن. این مورد نیز اشکالی ندارد و قرآن نیز در موارد بسیاری به آن اشاره کرده است؛ مثلاً کمک نگرفتن از دعای دیگران را از صفات منافقین شمرده و می فرماید: { وَإِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ؛(۱) «و هر گاه به آنان گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش طلبد، سرپیچی می کنند و می بینی که با تکبّر و نخوت روی می گردانند.»

در جایی دیگر کمک گرفتن از دعای مؤمنین را حاجتی فطری می داند و درباره برادران یوسف می فرماید: { قالُوا يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا كُنّا خاطِئِينَ. قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ؛(۲) «برادران یوسف عرضه داشتند: ای پدر! بر تقصیرات ما از خدا آمرزش بخواه که درباره یوسف خطا کرده ایم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می طلبم که او بسیار آمرزنده مهربان است.»

درباره استغفار مؤمنین هم می فرماید: { وَالَّذِينَ جآؤُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَلِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ ؛(۳) «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمدند و دائم به دعا به درگاه خدا عرض می کنند: پروردگارا! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان، از ما پیشی گرفتند ببخش.»

این مورد را ابن تیمیه قبول کرده و می گوید: «از پیامبرصلی الله علیه وآله به نقل صحیح رسیده که فرمود: هر گاه کسی از نهاد دل برای برادر دینی اش دعا کند؛ به طور حتم خداوند ملکی را موکّل می کند تا هنگام دعا به او بگوید: برای تو مثل آن چیزی است که برای او خواستی».(۴)

۱- ۱۵۹۸. سوره منافقون، آیه ۵.

۲- ۱۵۹۹. سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

۳- ۱۶۰۰. سوره حشر، آیه ۱۰.

۴- ۱۶۰۱. رساله زیاره القبور،ص ۱۵۵.

۲ – کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی بعد از مرگ

مسئله استعانت از ارواح اولیا و استغاثه به آنان بعد از وفاتشان، از مهم ترین مسائل باب استعانت از غیر است؛ خواه به صورت دعا باشد یا طلب اعجاز. این نوع استعانت را وهابیان از اقسام شرک دانسته و شدیداً با آن مقابله می کنند.

ادلّه جواز یا رجحان استعانت از اولیا (استغاثه)

با مراجعه به روایات پی می بریم که کمک گرفتن از اولیای الهی (استعانت) و استغاثه به آنان نه تنها اشکالی ندارد، بلکه رجحان نیز دارد؛ زیرا سیره و سنّت بزرگان دین این گونه بوده است که هنگام شداید به ولیّی از اولیای الهی پناه می بردند. اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ – بخاری به سند صحیح از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «إنّ الشمس تدنو یوم القیمه حتی یبلغ العرق نصف الأذن، فبیناهم کذلک استغاثوا بآدم، ثمّ بموسی، ثمّ بمحمّد فیشفع لیقضی بین الخلق ... »؛(۱) «همانا خورشید در روز قیامت چنان به مردم نزدیک می شود که از شدّت گرما، عرق تا نصف گوش مردم را خواهد گرفت، در این هنگام مردم به حضرت آدم و سپس به حضرت موسی و در آخر به حضرت محمّد پناه می برند، پس شفاعت می کند تا بین خلایق حکم شود.»

از این حدیث استفاده می شود که در کارهایی که با قدرت خداوند انجام می گیرد؛ می توان به دیگران متوسل شد، لکن با این اعتقاد که همه امور به اذن و مشیّت الهی صورت می پذیرد.

۲ – طبرانی و ابویعلی در مسند خود و ابن السنّی در «عمل الیوم و اللیله» به سند صحیح از عبداللَّه بن مسعود روایت کرده است که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «إذا انفلتت دابه أحدکم بأرض فلاه فلیناد: یا عباد اللَّه! أحبسوا علیّ، یا عباد اللَّه! أحبسوا علیّ، فإنّ للَّه فی

۱- ۱۶۰۲. فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۳۸، کتاب الزکاه، رقم ۵۲.

الأرض حاضراً سيحبسه عليكم»؛(۱) «هر گاه حيوان يكى از شما در بيابان گم شد اين گونه صدا زنيد: اى بندگان خدا! نگه داريد بر من، اى بندگان خدا نگه داريد بر من؛ زيرا خداوند در روى زمين كسانى را دارد كه آن حيوان را براى شما حفظ كنند.»

طبرانى بعد از نقل حديث مى گويد: اين مطلب از مجرّبات است.

شبيه اين حديث را بزار از ابن عباس نقل كرده كه فرمود: «همانا خداوند در روى زمين غير از حافظان، ملائكه اى دارد كه هر چه از برگ درختان مى ريزد مى نويسند، لذا اگر كسى در بيابان گرفتار شد، بگويد: اى بندگان خدا! مرا يارى كنيد».(۲)

ابن حجر عسقلانى در «امالى الأذكار» بعد از نقل اين حديث، آن را حسن دانسته، و حافظ هيتمى نيز تمام رجال آن را ثقه مى داند.

۳ - ابن حجر عسقلانى در «فتح البارى» مى گويد: ابن ابى شيبه به سند صحيح از مالك دينار - خزينه دار عمر - چنين نقل مى كند: «أصاب الناس قحط فى زمن عمر، فجآء رجل إلى قبر النبىّ صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول اللَّه! إستسق لأمّتك فإنّهم قد هلكوا ... »؛(۳) «در زمان عمر قحطى بر مردم عارض شد، شخصى كنار قبر رسول خداصلى الله عليه وآله آمد و به او استغاثه نمود و عرض كرد: اى رسول خدا! براى امّتت باران بخواه؛ زيرا آنان هلاك شدند.»

از آنجا كه اين درخواست بدون شك در منظر صحابه بوده و كسى او را منع نكرده، خود دليل بر جواز و رجحان استغاثه به ارواح اولياى الهى است.

۴ - دارمى در سنن خود به سند صحيح از ابوالجوزاء اوس بن عبداللَّه نقل مى كند كه گفت: «قحط أهل المدينه قحطاً شديداً فشكوا إلى عائشه، فقالت: أنظروا قبر النبىّ صلى الله عليه وآله فاجعلوا منه كواً إلى السمآء حتى لايبقى بينه وبين السمآء سقفاً. قال: ففعلوا فمطرنا مطراً حتى نبت العشب وسمنت الإبل حتّى تفتّقت من الشحم، فسمّى عام الفتق»؛(۴) «قحطى شديدى بر مدينه عارض شد، مردم از وضع موجود نزد عايشه شكايت آوردند. عايشه

ص: ۴۷۶

۱- ۱۶۰۳. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲- ۱۶۰۴. شرح ابن علّان بر كتاب امالى الأذكار، ج ۵، ص ۱۵۱.

۳- ۱۶۰۵. فتح البارى، ج ۲، ص ۴۹۵.

۴- ۱۶۰۶. سنن دارمى، ج ۱، ص ۴۳.

دستور داد تا به سراغ قبر پیامبرصلی الله علیه وآله رفته و از آن، دریچه ای به سوی آسمان باز کنند تا سقفی بین قبر و آسمان مانع نباشد. آنان نیز چنین کردند. راوی می گوید: بعد از این عمل آن قدر باران آمد که سبزی ها رشد نموده و شتران چاق شدند ... »

۵ - اجماع مسلمین بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله تا این زمان بر استغاثه و استمداد از ارواح اولیای الهی بوده است و این اجماع از جایگاه خاصی نزد اهل سنّت برخوردار است.

۶ - بیهقی در کتاب «الشعب» و ابن عساکر از طریق عبداللَّه بن احمد بن حنبل و نیز عبداللَّه بن احمد در کتاب «المسائل» (۱) به سند صحیح - که البانی(۲) نیز به صحت آن اعتراف کرده - نقل می کند: از پدرم شنیدم که می گفت: «من پنج بار حج گزاردم که دو بار آن سواره و سه بار آن پیاده بود، یا دو بار آن پیاده و سه بار آن سواره بود. در یکی از سفرها راه را گم کردم. در حالی که پیاده بودم، شروع به گفتن این جمله نمودم: «یا عباد اللَّه دلّونا علی الطریق؛ ای بندگان خدا ما را به مسیر سفر راهنمایی کنید.» همین طور که این جمله را تکرار می کردم، ناگهان خود را در مسیر یافتم.

۷ - قسطلانی در «المواهب اللدنیّه» از کتب سیره نبوی نقل می کند که ابوبکر در روز وفات پیامبرصلی الله علیه وآله بر آن حضرت وارد شد؛ در حالی که ملافه ای بر روی پیامبرصلی الله علیه وآله انداخته بودند، آن را کنار زده و صورت حضرت را بوسید و عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو ای رسول خدا. تو در زمان حیات و مماتت پاک بودی! از ما نزد پروردگارت یاد فرما.(۳)

۸ - در تاریخ ثبت است که صحابه شعارشان هنگام جنگ با مرتدین (از اهل یمامه و تابعین مسیلمه کذّاب) این بود: یا محمّداه، یا محمّداه.(۴)

۹ - همچنین نقل شده است که عقبه بن عامر کسی بود که خبر فتح دمشق را برای

۱- ۱۶۰۷. المسائل، ص ۲۱۷.

۲- ۱۶۰۸. سلسله الأحادیث الضعیفه، ج ۳، ص ۱۱۱.

۳- ۱۶۰۹. حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمّد علی، ص ۲۶۴، به نقل از المواهب اللدنیّه.

۴- ۱۶۱۰. همان.

عمر به مـدینه آورد. هنگـام آمـدن به مـدینه هفت روز در راه بود، ولی در بازگشت از مـدینه به دمشق دو روز و نصـفی بیشتر طول نکشـید و این به برکت دعا و اسـتغاثه ای بود که در کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله انجام داد، لذا خداوند متعال مسافت او را کوتاه کرد.(۱)

۱۰ - سـمهودی بـه سـند خـود از امـام علی علیـه السـلام چنین نقـل می کنـد: عربی بـادیه نشـین بعـد از سه روز از دفن رسـول خداصـلی الله علیه وآله وارد مـدینه شـد، خود را بر روی قبر پیامبر انداخت و خاک قبر را بر سـر خود ریخت و عرض کرد: ای پیـامبر! این آیه را تلاوت کردی و مـا هم شـنیدیم: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ جآؤُوکَ فَاسْـتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْـتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحِیماً} من نیز به نزد تو آمده ام تا استغفار نمایم.(۲)

۱۱ - ابوبکر مقری می گویـد: «من و طبرانی و ابو الشـیخ در حرم رسول خداصـلی الله علیه وآله بودیم؛ در حالی که گرسـنگی شدیـد بر مـا عارض شـده بود، آن روز را به پایان رسانـدیم، وقت عشا کنار قبر رسول خداصـلی الله علیه وآله آمـدیم و عرض کردیم: ای رسول خـدا! مـا گرسـنه ایم ... در این هنگام ملاحظه نمودیم که کسـی درب را می کوبـد، باز نمودیم دیـدیم که شخصـی علوی با دو نفر غلام با زنبیلی از غذا کنار درب ایسـتاده اند، علوی آن ها را به ما هدیه نمود. پس از صرف غذا به ما گفت: آیـا به رسول خـدا شـکایت بردیـد؟ الآـن رسول خـدا را در عـالم رؤیا دیـدم، به من فرمود تا مقـداری از غـذا نزد شـما آورم».(۳)

بررسی شبهات

بررسی شبهات

وهابیان بر مدّعای خود - حرمت استعانت از اولیای الهی و شرک بودن استغاثه به آنان - به ادلّه ای واهی تمسک کرده اند که در ذیل به نقد و بررسی آن ها می پردازیم:

شبهه اول

کسی که به اولیای الهی استغاثه می کند معتقد به علم غیب آن هاست؛ در حالی که علم غیب مخصوص خداوند است.

۱- ۱۶۱۱. حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمّد علی، ص ۲۶۴، به نقل از المواهب اللدنیّه.

۲- ۱۶۱۲. وفاء الوفاء، سمهودی، ج ۴، ص ۱۳۶۱.

۳- ۱۶۱۳. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۰.

پاسخ

علم غیب نه تنها برای اولیای الهی – اعمّ از رسول و امام – امکان دارد، بلکه ضرورت هم دارد. ما در بحث مستقلی در کتاب شیعه شناسی و پاسخ به شبهات به این موضوع پرداخته ایم. همچنین حیات برزخی اموات و ارتباط آن ها با دنیا؛ مخصوصاً اولیای الهی به اثبات رسیده است.

حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» به سند صحیح از انس بن مالک نقل کرده است که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الأنبیآء أحیآء فی قبورهم یصلون»؛(۱) «انبیا در قبورشان زنده اند و نماز به جای می آورند.»

و نیز پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «علمی بعد مماتی کعلمی فی حیاتی»؛(۲) «علم من بعد از وفاتم، همانند علم من در زمان حیات من است.»

دارمی به سند خود از سعید بن عبدالعزیز نقل می کند که او وقت نماز را با همهمه ای که از داخل قبر پیامبرصلی الله علیه وآله می شنید، می شناخت.(۳)

شبهه دوم

ترمذی از ابن عباس نقل کرده که گفته است: «إذا سألت فاسأل اللّٰه وإذا استعنت فاستعن باللّٰه»؛(۴) «هرگاه چیزی خواستی ازخدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا طلب نما.»

پاسخ

حدیث به این نکته اشاره دارد که انسان از هر کس کمک می خواهد باید به این اعتقاد باشد که همه امور به دست خدا و به اراده و مشیّت اوست، اگر کسی نیز کاری انجام می دهد، به لطف و عنایت و خواست اوست. لذا در آخر حدیث می خوانیم: «بدان که همه مردم اگر اجتماع کنند تا به تو نفعی برسانند هرگز نمی توانند، مگر این که خداوند بر تو مقدّر کرده باشد. و همچنین اگر همه مردم اجتماع کنند تا بر تو ضرری برسانند هرگز نمی توانند، مگر آن که خداوند بخواهد».

شبهه سوم

برخی از وهّابیان برای حرمت استغاثه، به حدیث عباده بن صامت از

۱- ۱۶۱۴. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲- ۱۶۱۵. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم حدیث ۲۱۸۱.

۳- ۱۶۱۶. سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۶، رقم ۹۳.

۴- ۱۶۱۷. صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۷۶، ح ۲۶۳۵.

رسول خداصلی الله علیه وآله تمسک کرده اند که آن حضرت فرمود: «إنّه لایستغاث بی وإنّما یستغاث باللّه تعالی»؛(۱) «هرگز به من استغاثه نمی شود، بلکه تنها باید به خدای متعال استغاثه نمود.»

پاسخ

این حدیث از حیث سند ضعیف است؛ زیرا ابن حجر هیثمی مکرّر ابن لهیعه را تضعیف نموده است؛ خصوصاً این که با احادیث صحیح دیگر که در جواز، بلکه استحباب استغاثه صراحت دارند، منافات دارد.

شبهه چهارم

خداوند متعال مردم را از خواندن و صدا زدن غیر خودش نهی کرده و فرموده: { وَأَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً}؛(۲) «و مساجد مخصوص خداست، پس نباید با خدا احدی غیر از او را پرستش کنید.»

و نیز می فرماید:

{ لَهُ دَعْوَهُ الْحَقِّ وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَیْ ءٍ}.(۳)

{ وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَلا أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ .(۴)

{ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبادٌ أَمْثالُکُمْ .(۵)

{ أُولئِکَ الَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلی رَبِّهِمُ الْوَسِیلَهَ}.(۶)

{ وَلا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَنْفَعُکَ وَلا یَضُرُّکَ .(۷)

{ إِنْ تَدْعُوهُمْ لا یَسْمَعُوا دُعاءَکُمْ .(۸)

{ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا یَسْتَجِیبُ لَهُ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ}.(۹)

{ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ .(۱۰)

پاسخ

مقصود از دعا در مجموع این آیات مطلق دعا و خواستن نیست؛ بلکه دعا ص :

۱- ۱۶۱۸. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۰.

۲- ۱۶۱۹. سوره جن، آیه ۱۸.

۳- ۱۶۲۰. سوره رعد، آیه ۱۴.

۴- ۱۶۲۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۷.

۵- ۱۶۲۲. همان، آیه ۱۹۴.

۶- ۱۶۲۳. سوره اسراء، آیه ۵۷.

۷- ۱۶۲۴. سوره یونس، آیه ۱۰۶.

۸- ۱۶۲۵. سوره فاطر، آیه ۱۴.

۹- ۱۶۲۶. سوره احقاف، آیه ۵.

۱۰- ۱۶۲۷. سوره غافر، آیه ۶۰.

۴۸۰و ندای خاصّی است که با قصدِ آن معنا، مرادف با معنای عبادت می شود و آن معنای الوهیت و یا ربوبیّت است. به علاوه این که مجموع این آیات مربوط به بت پرستانی است که گمان می کردند بت هایشان (یا آن موجوداتی که این بت ها رمز آن هاست) برخی از شئون تدبیر را مالکند. لذا برای آن ها استقلال در فعل و تصرف قائل بودند. پر واضح است که هر نوع تواضع برای کسی و درخواست از کسی غیر از خداوند، با این اعتقاد عبادت او محسوب شده و شرک است. این قید به خوبی از برخی آیات دیگر استفاده می شود؛ از جمله:

{فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ}؛(۱) «و غیر از خدا همه خدایان باطلی را که می پرستیدند، هیچ رفع هلاکت از آنان ننمود.»

{وَلا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ}؛(۲) «و غیر خدای یکتا که به خدایی می خوانند، و کسی مالک و قادر بر شفاعت نیست.»

{وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ}؛(۳) «و به غیر او معبودانی را که به خدایی می خوانید در جهان مالک پوست هسته خرمایی نیستند.»

{فَلا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلا تَحْوِيلًا}؛(۴) «پس نمی توانند دفع ضرر و تغییر حالی از شما کنند.»

بنابراین، علت مذمّت مشرکین از طرف خداوند این بوده که آنان معتقد به تدبیر و تصرف بتان به نحو استقلال و بدون اذن و مشیّت خداوند بوده اند.

حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «معنای آیه {وَأَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً} این است که غیر خدا را عبادت نکنید و در کنار او این بت ها را نپرستید؛ بت هایی که {اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً} با آن که خداوند می فرماید: {أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ}. همچنین معنای آیه {وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لا يَسْمَعُوا دُعاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَكُمْ * وَيَوْمَ الْقِيامَهِ

۱- ۱۶۲۸. سوره هود، آیه ۱۰۱.

۲- ۱۶۲۹. زخرف، آیه ۸۶.

۳- ۱۶۳۰. سوره فاطر، آیه ۱۳.

۴- ۱۶۳۱. سوره اسراء، آیه ۵۶.

یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ(۱)} این است: غیر از خدا کسانی که عبادت می کنید مالک هیچ چیز بر شما نیستند؛ اگرچه لفّافه هسته خرما باشد ... » (۲)

شبهه پنجم

برخی می گویند: خلق و تأثیر، تنها مختص به خداوند است بدون این که برای کسی در آن تأثیری باشد، و لذا اعتقاد به این که انبیا و ائمه و اولیا قدرت نفسی و قوّت تأثیر دارند به حیثی که می توان به آنان در حوایج پناه برد و استغاثه کرد، نوعی از انواع شرک به حساب می آید.

بن باز می گوید: «امّا آنچه در کنار قبور از انواع شرک و بدعت ها در شهرهای بسیاری انجام می شود، امری معلوم و قابل ملاحظه و بیان و پرهیز از آن است. از آن جمله خواستن از صاحبان قبرها و استغاثه به آنان و درخواست شفای مریض و نصرت بر دشمنان و امثال این امور که تمام این ها از شرک اکبر است که اهل جاهلیت بر آن بوده اند ... ».(۳)

پاسخ

اوّلاً: لازمه این اشکال آن است که ما هر گونه تأثیری را از انسان در عالم وجود نفی کرده و تنها تأثیر را برای خداوند بدانیم، که این قول به جبر گرایی ختم می شود.

ثانیاً: همان گونه که در جای خود بحث کرده ایم، نظام عالم وجود، نظام علت و معلول است. ما معتقدیم که علت مستقل در تأثیر بر تمام موجودات، خداوند سبحان است، و امّا علت های دیگر که واسطه بین خدا و معلول امکانی است همگی واسطه هایی هستند که فعل و اثر آن ها عین فعل و اثر خدا است. و وجود واسطه در رساندن فیض وجود به معلول، استقلال در تأثیر شرک به حساب نمی آید.

انسان هنگامی که چیزی را با قلم می نویسد می توان آن را به قلم و دست و خود انسان هر سه نسبت داد، و این نسبت در هر سه مورد صحیح است، به رغم این که یک نوشتن است.

۱- ۱۶۳۲. سوره فاطر، آیه ۱۳.

۲- ۱۶۳۳. الاغاثه بادله الاستغاثه، ص ۳۱ و ۳۲.

۳- ۱۶۳۴. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵.

نتیجه این که: هیچ تنافی بین جریان قانون عام علیّت، بین موجودات امکانی و بین استقلال خداوند در فعل و خلق و توحید در خالقیت او نیست، بلکه واسطه ها می تواند تأکید کننده علت اخیر باشند که صاحب تأثیر مستقل در وسائط است.

قرآن کریم چیزی را که عقل بدیهی به آن حکم دارد، تصدیق می کند. قرآن قانون علیت عمومی را تصدیق نموده و افعال طبیعی را به موضوعات و فاعل های طبیعی نسبت می دهد، و نیز افعال اختیاری انسان را به خودش منسوب می دارد، و در عین حال همه آن ها را نیز بدون استثنا به خداوند سبحان نسبت می دهد، بدون آن که هیچ گونه تناقضی پیدا شود.

دیدگاه قرآن

۱ - خداوند متعال می فرماید: { وَما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللَّهَ رَمی ؛(۱) «و این تو نبودی[ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آن ها]انداختی آن گاه که انداختی؛ بلکه خدا انداخت.»

در این آیه فعل «رمی» را هم به پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت می دهد و هم به خدا، ولی به دو اعتبار طولی، و لذا از تناقض خارج است.

۲ - و نیز در آیه ای کشتن کفار را به انسان نسبت می دهد و می فرماید: { قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْدِیکُمْ ؛(۲) «با آن ها پیکار کنید، که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند.»

ولی در جای دیگر کشتن را به خدا نسبت داده می فرماید: { إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ بِها}؛(۳) «خدا می خواهد آنان را به وسیله آن «فزونی اموال»، در زندگی دنیا عذاب کند.»

جمع بین این دو آیه این است که علّت اصلی برای فعل، خداست که به توسط انسان ها انجام می گیرد. و لذا می توان فعل را به هر دو به دو اعتبار - سبب و مباشر - نسبت داد.

۱- ۱۶۳۵. سوره انفال، آیه ۱۷.

۲- ۱۶۳۶. سوره توبه، آیه ۱۴.

۳- ۱۶۳۷. سوره توبه، آیه ۵۵.

۳ – خداوند سبحان در عین حالی که شفا را به خود نسبت می دهد و می فرماید: { وَإِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ ؛(۱) «و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می دهد.» درباره عسل نیز می فرماید: { شِفاءٌ لِلنّاسِ ؛(۲) «شفا برای مردم است.» و درباره قرآن میفرماید: { وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَرَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَلا یَزِیدُ الظّالِمِینَ إِلّا خَساراً}؛(۳) «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می کنیم و ستمگران را جز خسران [و زیان]نمی افزاید.»

۴ – خداوند سبحان در عین این که کتابت را به خود نسبت داده و می فرماید: { وَاللّهُ یَکْتُبُ ما یُبَیِّتُونَ ؛(۴) «آنچه را در این جلسات می گویند، خداوند می نویسد.»، در همان حال کتابت را به فرستادگان خود نیز نسبت می دهد و می فرماید: { بَلی وَرُسُلُنا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ ؛(۵) «آری، رسولان [و فرشتگان] ما نزد آن ها هستند و می نویسند.»

۵ – و نیز در عین حال که تدبیر امور را به خود نسبت می دهد و می فرماید: { ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ}؛(۶) «سپس بر تخت [قدرت] قرار گرفت، و به تدبیر کار [جهان]پرداخت.» در جایی دیگر به ملائکه نسبت داده و می فرماید: { فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً}؛(۷) «و آن ها که امور را تدبیر می کنند.»

۶ – در مورد گرفتن جان انسان ها هنگام مرگ در جایی آن را به خودش نسبت داده، می فرماید: { اَللّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها}؛(۸) «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند.»، ولی در جایی دیگر این عمل را به ملائکه نسبت می دهد و می فرماید: { الَّذِینَ تَتَوَفّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ ؛(۹) «همان ها که فرشتگان [مرگ] روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند.»

۷ – خداوند متعال در عین این که نصرت و استعانت را مخصوص خود دانسته۴۸۴

ص :

۱– ۱۶۳۸. سوره شعراء، آیه ۸۰.

۲– ۱۶۳۹. سوره نحل، آیه ۶۹.

۳– ۱۶۴۰. سوره اسراء، آیه ۸۲.

۴– ۱۶۴۱. سوره نساء، آیه ۸۱.

۵– ۱۶۴۲. سوره زخرف، آیه ۸۰.

۶– ۱۶۴۳. سوره یونس، آیه ۳.

۷– ۱۶۴۴. سوره نازعات، آیه ۵.

۸– ۱۶۴۵. سوره زمر، آیه ۴۲.

۹– ۱۶۴۶. سوره نحل، آیه ۳۲.

و می فرماید: { وَمَا النَّصْرُ إِلّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيم ؛(۱) «نیست پیروزی مگر از جانب خداوند توانای حکیم است.» و نیز می فرماید: { إِیّاکَ نَعْبُدُ وَإِیّاکَ نَسْتَعِینُ ؛(۲) «[پروردگارا!]تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.» ولی در جای دیگر می فرماید: { وَاسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاهِ}؛(۳) «از صبر و نماز یاری جویید.» و نیز می فرماید: { وَتَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوی ؛(۴) «و [همواره] در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید.» و در جایی دیگر می فرماید: { وَإِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ}؛(۵) «و [تنها] اگر در [حفظ]دین [خود] از شما یاری طلبند، بر شماست که آن ها را یاری کنید.»

جمع بین این گونه آیات این است که آنچه به خدا اختصاص داشته و محصور در او است، همان انتساب این امور به نحو استقلال است، ولی به دیگری هم این امور به نحو تبعیت و به اذن الهی منسوب می گردد، و لذا از این جهت بین این دو طایفه از آیات اختلاف و تعارضی نیست.

حسن بن علی سقّاف شافعی می گوید: «آیا جایز است درخواست چیزی از پیامبرصلی الله علیه وآله یا یکی از صالحان امتش بعد از وفات آنان؟ ما می گوییم: اگر کسی معتقد است آن کس که از او کمک خواسته شده و به او استغاثه شده، خواه زنده باشد یا مرده، چه در دنیا و آخرت، برای او صفتی از صفات ربوبیّت است او به طور حتم کافر می باشد. و این ثابت شده و در علم توحید مشهور است. ولی اگر کسی از پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از وفاتش طلب کند تا برای او استغفار نماید، بدون آن که معتقد باشد که او رب، زنده کننده، گیرنده جان، خالق، رازق و ... است، این معنا منجرّ به کفر و شرک نمی شود؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله کوری را تعلیم داد تا در دعایش این چنین بگوید: «یا محمّد! إنّی أتوجّه بک إلی اللّه فی حاجتی»؛ «ای محمّد! من تو را در بردن حاجتم نزد خدا وجیه قرار می دهم.» و کسی که به پیامبرصلی الله علیه وآله استغاثه کند چنین عقیده داشته و چنین می گوید.

۱- ۱۶۴۷. سوره آل عمران، آیه ۱۲۶.

۲- ۱۶۴۸. سوره حمد، آیه ۵.

۳- ۱۶۴۹. سوره بقره، آیه ۴۵.

۴- ۱۶۵۰. سوره مائده، آیه ۲.

۵- ۱۶۵۱. سوره انفال، آیه ۷۲.

و امّا قول کسی که می گوید این عقیده و عمل منجرّ به شرک خواهد شد و لذا ترک آن بهتر است. در جواب او می گوییم: هرگز چنین نخواهد بود؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله به امّتش چیزی تعلیم نمی دهد که منجرّ به شرک گردد. و در این مطلب تعطیل کردن امری است، به مجرد احتمال این که راهی به سوی شرک است؛ در حالی که احادیث صحیح بر آن دلالت دارد و این کلام جدّاً خطرناک است. و امامان از محدثین و فقها، همیشه در ابواب نماز حاجت، حدیث اعمی را ذکر می کنند، و مردم را تشویق می نمایند که در آن دعا بگویند: «یا رسول اللَّه! إنّی أتوجّه بک إلی اللَّه فی حاجتی ... ».(۱)

او هم چنین می گوید: «استغاثه نزد من عبارت است از درخواست از پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از وفات یا بعد از وفاتش؛ زیرا بعد از وفاتش نیز زنده است؛ آن گونه که در روایات آمده است، می شنود و اعمال امتش بر او عرضه می گردد، درخواست این که از خدا بخواهد تا حاجتش را برآورده کند. چون مردم از آن حضرت صلی الله علیه وآله در زمان حیات و بعد از وفاتش درخواست می نمودند، با آن که باران به دست خداست نه به دست پیامبرصلی الله علیه وآله آن گونه که معلوم و مشهور است ... پیامبرصلی الله علیه وآله به آن مردمان نفرمود: هر گاه بر شما قحطی یا بلا وارد شد نزد من نیایید و از من دعا نخواهید، بلکه بر شماست تنها از خداوند درخواست کنید ... ».(۲)

شبهه ششم

برخی در اعتراض بر استغاثه به اولیای الهی چنین استدلال کرده اند که چون سلف و پیشینیان چنین عملی را انجام نداده اند، لذا حرام است.

ابن تیمیه می گوید: «هیچ کس از سلف امت در عصر صحابه و تابعین و تابعین تابعین نماز و دعا در کنار قبور انبیا انجام نمی دادند، و از آنان سؤال و درخواست نکرده و به آن ها نه در غیابشان و نه در کنار قبورشان استغاثه نمی کردند».(۳)

پاسخ

اوّلاً: همان گونه که در موارد مختلف گفته ایم عدم فعل سلف و پیشینیان

۱- ۱۶۵۲. الاغاثه بأدلّه الاستغاثه، ص ۳.

۲- ۱۶۵۳. همان، ص ۴، چاپ عمان.

۳- ۱۶۵۴. رساله الهدیّه السنیّه، ص ۱۶۲.

نمی تواند دلیل بر حرمت کاری باشد، و این ادّعا را نمی توان حتّی در مورد شخص معصوم داشت؛ زیرا ممکن است عملی از آن جهت که مباح یا مکروه و یا حتی بنابر نقلی مستحب است، معصوم آن را ترک کرده باشد. این مطلب در حق معصوم است تا چه رسد به صحابه و تابعین و تابعین تابعین، که نه تنها همه آنان عادل نبوده اند بلکه برخی از آن ها مشکل بزرگ داشته اند.

ثانیاً: انسان وقتی به تاریخ صحابه و عصر بعد از آن ها مراجعه می کند پی می برد به این که مسأله استغاثه نزد حتی صحابه امری رایج و شایع بوده است، که قبلاً به مواردی از استغاثه صحابه اشاره کردیم.

کتابشناسی توصیفی

علمای اهل سنّت در ردّ عقیده وهابیان مبنی بر حرمت و شرک بودن استغاثه، کتاب هایی نوشته اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - «مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الأنام فی الیقظه والمنام»، شمس الدین ابوعبداللّه محمّد بن موسی بن نعمان مراکشی.

۲ - «الردّ علی ابن تیمیه»، البکری.

۳ - «شواهد الحقّ فی الاستغاثه بسیّد الخلقِ»، یوسف بن اسماعیل نهبانی.

۴ - «الإغاثه بأدلّه الاستغاثه بالنبیّ صلی الله علیه وآله»، حسن بن علی سقاف شافعی.

۵ - «نفحات القرب و الاتصال بإثبات التصرف بالأولیاء بعد الانتقال»، شهاب الدین ابی العباس حموی حنفی.

۶ - «أنوار الانتباه بحلّ النداء بیا رسول اللّه»، احمد رضا افغانی.

۷ - «شفاء السقام»، سبکی.

۸ - «غوث العباد»، حمامی.

ص: ۴۸۷

قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا

قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا

از جمله موضوعات حرام یا شرک آلود نزد وهابیان، قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا است. اکنون برای روشن شدن مطلب، این سه موضوع را بررسی می کنیم.

الف) قسم خوردن به غیر خداوند

الف) قسم خوردن به غیر خداوند

ابن تیمیه می گوید: «علما اتفاق نموده اند که قسم به غیر خدا منعقد نمی شود».(۱) و نیز می گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست؛ زیرا از آن نهی شده است یا به نهی تحریمی و یا تنزیهی. و علما در این مسئله بر دو قول اند و قول صحیح، نهی تحریمی است».(۲)

صنعانی می نویسد: «همانا قسم به غیر خداوند، شرک کوچک است».(۳)

ادله جواز قسم به غیر خداوند

۱ - در آیات قرآن کریم مشاهده می نماییم که خداوند متعال در بسیاری از موارد به غیر خود قسم خورده است، و اگر این عمل منکر و سوء بود خداوند نباید آن را انجام می داد؛ خداوند می فرماید: { لا ـ یُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ ؛(۴) «خداوند متعال تجاهر به کلام سوء را دوست ندارد.» اینک به نمونه ای از قسم های خداوند به غیر خودش اشاره می نماییم:

خداوند متعال تنها در سوره «الشمس»، به هفت چیز از مخلوقاتش قسم خورده

۱- ۱۶۵۵. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲- ۱۶۵۶. همان، ج ۱، ص ۱۷.

۳- ۱۶۵۷. تطهیر الاعتقاد، ص ۱۴.

۴- ۱۶۵۸. سوره نساء، آیه ۱۴۸.

است: خورشید، ماه، روز، شب، آسمان، زمین، نفس انسان. و در سوره نازعات، آیات ۱ تا ۳، به سه چیز قسم خورده است. در سوره مرسلات، آیات ۱ تا ۳، به دو چیز از مخلوقات خود قسم خورده است. و نیز در سوره طارق، قلم، عصر، بلد، تین، لیل، فجر و طور، به غیر خود قسم خورده است.

۲ – در روایات فراوانی که از طریق شیعه و سنّی رسیده، قسم خوردن به غیر خداوند فراوان مشاهده می شود؛

مسلم در «صحیح» نقل می کند که شخصی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! کدامین صدقه اجرش نزد خداوند عظیم تر است؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آگاه باش قسم به پدرت! ... (۱) که در این حدیث پیامبرصلی الله علیه وآله به پدر سؤال کننده قسم خورده است.

و در حدیث دیگر، مسلم به سندش نقل کرده که شخصی از نجد نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد تا درباره اسلام از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کند. رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: پنج نماز در روز و شب به جای آور. او سؤال نمود: آیا غیر از این نیز بر من واجب است؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: خیر ... مگر آن که بخواهی مستحبی به جای آوری. و نیز روزه ماه رمضان بر تو واجب است. آن گاه سائل عرض کرد: آیا غیر از این بر من واجب است؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: خیر ... مگر آن که بخواهی مستحبی انجام دهی. آن گاه آن مرد پشت کرد؛ در حالی که با خود می گفت: به خدا سوگند! بر این تکالیف زیاد نمی کنم و ازآن کم نمی نمایم. آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: قسم به پدرش، رستگار شد، اگر راست می گوید. یا فرمود: داخل بهشت شد به پدرش قسم، اگر راست می گوید.(۲)

در حدیثی که احمد در مسندش نقل کرده در ذیل آن آمده است که پیامبرصلی الله علیه وآله به مخاطب خود فرمود: «به جان خود سوگند! اگر به معروف سخن بگویی و از منکر نهی کنی بهتر از آن است که ساکت باشی».(۳)

۱- ۱۶۵۹. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۹۴، کتاب الزکاه، باب أفضل الصدقه.

۲- ۱۶۶۰. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۲، باب ما هو الاسلام.

۳- ۱۶۶۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۵.

امام علی علیه السلام در نامه ای به معاویه چنین می نویسد: «به جان خود سوگند! اگر به عقل خود نظر کنی - نه هوای نفست - هرآینه مرا مبرّا ترین مردم خواهی دید از خون عثمان».(۱)

مالک بن انس نقل می کند که ابوبکر به دزدی که زیورآلات دخترش را دزدیده بود گفت: «به پدرت قسم! شب تو شب دزدان نبود».(۲)

دلیل وهابیان

وهابیان برای حرمت قسم به غیر خدا، به برخی از روایاتی تمسک کرده اند که پیامبرصلی الله علیه وآله از قسم خوردن به پدران نهی کرده است.(۳)

جواب این احادیث آن است که جهت نهی پیامبرصلی الله علیه وآله از قسم خوردن مسلمانان به پدران خود در آن زمان، آن بوده که در غالب موارد آن ها مشرک و بت پرست بوده اند و حرمت و کرامتی نداشتند تا به آن ها قسم خورده شود. و لذا در برخی روایات چنین آمده است: «به پدران و طاغوت ها قسم نخورید».(۴)

این که در این روایت طاغوت ها در کنار پدران قرار گرفته، مشخص است که پیامبرصلی الله علیه وآله پدران کافر آن ها را قصد کرده است.

و امّا این که در برخی روایات به طور مطلق از قول پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که: «هر کس به غیر خدا قسم بخورد به تحقیق مشرک شده است.» (۵) اشاره به قَسَم مخصوص دارد که همان قسم به «لات» و «عزّی» باشد که در میان عرب رسم بوده است.

حکم قسم بر خدا به حقّ مخلوق

از جمله موضوعاتی که وهابیان جایز نمی دانند، قسم خوردن به خداوند به حقّ مخلوق است؛ مثل این که گفته شود: خدایا تو را قسم می دهم به حقّ پیامبرت که حاجتم را برآوری.

۱- ۱۶۶۲. نهج البلاغه، ۳۶۷.

۲- ۱۶۶۳. موطأ مالک، رقم حدیث ۲۹.

۳- ۱۶۶۴. ر.ک: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۶۹.

۴- ۱۶۶۵. سنن نسائی، ج ۷، ص ۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۸.

۵- ۱۶۶۶. السنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۲۹.

ابن تیمیه می گوید: «بر خداوند متعال قسم خورده نمی شود به هیچ یک از مخلوقاتش، لذا جایز نیست که انسان بگوید: قسم می خورم بر تو ای پروردگارم به حقّ ملائکه ات و امثال این تعبیر، بلکه تنها به خداوند و اسماء و صفاتش قسم خورده می شود».(۱)

رفاعی می گوید: «قسم خوردن بر خداوند به حقّ مخلوقاتش امری خطیر و قریب به شرک است، اگر خود شرک نباشد».(۲)

دلیل وهابیان

رفاعی می گوید: چیزی که به آن قسم خورده می شود باید از آنچه بر او قسم خورده می شود اعظم باشد، پس لازمه قسم به مخلوق بر خدا آن است که مخلوق از خالق اعظم باشد.

در جواب می گوییم: لازمه قسم به چیزی یا کسی بر خداوند آن است که آنچه به آن قسم خورده شده، نزد خداوند محترم است نه آن که از خدا اعظم باشد.

قدوری می گوید: «قسم خوردن و خواستن از خداوند به حقّ مخلوقین جایز نیست؛ زیرا مخلوقات هیچ گونه حقّی بر خداوند ندارند».(۳)

در پاسخ او نیز می گوییم: در آیات بسیاری، خداوند برای مومنان، حقّ معیّن است؛ خداوند متعال می فرماید: { وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ؛(۴) «مؤمنین بر ما حق دارند که یاری شان کنیم.» و نیز در سوره توبه آیه ۱۱، و یونس آیه ۱۰۳، و نساء آیه ۱۷، به حقوق مردم بر خداوند اشاره شده است.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حق است بر خداوند که کسانی را که به جهت عفّت و خویشتن داری از گناه چشم پوشی کرده و ازدواج می کنند، یاری نماید».(۵)

حضرت آدم علیه السلام به خاطر گفتن: «أسألك بحقّ محمّد إلّا غفرت لی»، مورد عفو قرارگرفت.(۶)

در باب مناقب فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: چون از دنیا

۱- ۱۶۶۷. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۲۱.

۲- ۱۶۶۸. التوصل الی حقیقه التوسل، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۳- ۱۶۶۹. کشف الارتیاب، به نقل از قدوری.

۴- ۱۶۷۰. سوره روم، آیه ۴۷.

۵- ۱۶۷۱. الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۳۳.

۶- ۱۶۷۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۱۵.

رحلت نمود رسول خداصلی الله علیه وآله با دست خود برای او لحدی درست کرد، و خاک آن را با دستانش بیرون ریخت و چون از حفر قبر فارغ شدند حضرت صلی الله علیه وآله در آن قبر خوابید. آن گاه عرض کرد: «اللَّه الّذی یحیی و یمیت وهو حی لا یموت إغفر لأمی فاطمه بنت أسد و لقّنها حجّتها ووسّع علیها مدخلها بحقّ نبیّک و أنبیاء الّذین من قبلی فإنک أرحم الراحمین ... »؛(۱) «خداوندی که زنده می کند و می میراند و او زنده است که هرگز نمی میرد. بیامرز مادرم فاطمه دختر اسد را و حجتش را به او تلقین نما و جایگاهش را وسیع گردان، به حقّ نبیّ ات و انبیایی که قبل از من بوده اند؛ زیرا تو بهترین رحم کنندگانی ... »

طبرانی این حدیث را در «المعجم الکبیر» و «المعجم الاوسط» نقل کرده است. و در سند آن روح بن صلاح است که ابن حبان و حاکم او را توثیق نموده اند و هر دو حافظ این حدیث را تصحیح کرده اند.

و نیز هیثمی در «مجمع الزوائد» رجال آن را رجال صحیح می داند. و نیز این حدیث را ابن عبد البر از ابن عباس و ابن ابی شیبه از جابر و نیز دیلمی و ابونعیم آن را روایت کرده اند. و لذا طرق آن به حدّی است که یکدیگر را تقویت می نماید.

حافظ غماری در کتاب «اتحاف الاذکیاء» می گوید: «این حدیث کمتر از رتبه حسن نیست؛ بلکه مطابق شرط ابن حبان صحیح است.» (۲)

ابوسعید خدری از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من خرج من بیته إلی الصلوه فقال: اللّهمّ إنّی أسألك بحقّ السّآئلین علیك و بحقّ ممشای هذا فإنّی لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا ریاءً و لا سمعه، خرجت إتقاء سخطك و إبتغآء مرضاتك، فأسألك أن تعیذنی من النار و أن تغفر لی ذنوبی، إنّه لا یغفر الذنوب إلّا أنت، أقبل اللَّه بوجهه و استغفر له سبعون الف ملك»؛(۳) «هر کس که از خانه خود برای نماز خارج شود و بگوید بارخدایا! من تو را می خوانم به حقّ سؤال کنندگان از تو و به حقّ این راه رفتن من؛ زیرا من به جهت افساد و طغیان گری و ریا و سمعه از خانه بیرون نیامده ام، من به جهت ترس از سخط تو و طلب رضایت تو

۱- ۱۶۷۳. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷.

۲- ۱۶۷۴. اتحاف الاذکیاء، ص ۲۰.

۳- ۱۶۷۵. الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۱۹.

آمده ام، از تو می خواهم که مرا از آتش نجات دهی و گناهان مرا بیامرزی؛ زیرا به جز تو کسی گناهان را نمی آمرزد در این صورت است که خداوند به او رو کرده و هفتاد هزار ملک بر او استغفار خواهند نمود.»

منذری می گوید: «این حدیث را ابن ماجه با سندی نقل کرده که در آن مناقشه است، ولی شیخ ما حافظ ابوالحسن آن را حسن دانسته است.» (۱) و نیز حافظ ابن حجر می گوید: «این حدیث حسن است و احمد و ابن خزیمه در کتاب توحید و ابو نعیم و ابن السنی آن را نقل کرده اند.(۲) و نیز عراقی این حدیث را حسن شمرده است.(۳)

و حافظ بویصری در زوائد ابن ماجه می گوید: «این حدیث را ابن خزیمه در صحیح خود آورده است.» (۴)

و حافظ شرف الدین دمیاطی می گوید: «سند این حدیث حسن است ان شاء اللَّه» (۵)

ب) حکم ذبح برای غیر خداوند

از جمله اعمالی که به جهت آن، وهابیان مسلمانان را به شرک نسبت داده اند، موضوع ذبح و نحر برای اموات و اولیای الهی است.

محمّد بن عبدالوهاب می نویسد: «پیامبرصلی الله علیه وآله با مشرکان جنگید تا تمام اعمال؛ از جمله قربانی کردن تنها برای خدا باشد».(۶)

تحقیق مطلب آن است که: اگر کسی حیوانی را با قصد عبادت برای غیر خدا ذبح کند - همان گونه که بت پرستان انجام می دادند - این عمل شرک آلود بوده و از اسلام خارج شده است؛ چه اعتقاد به الوهیت آن ها داشته باشد و یا آن که به قصد تقرّب به آن ها این عمل را انجام داده باشد.

ولی اگر کسی حیوانی را از طرف انبیا و اوصیا یا مؤمنین ذبح کند تا ثواب انفاق

۱- ۱۶۷۶. الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۱۹.

۲- ۱۶۷۷. نتائج الأفکار، ج ۱، ص ۲۷۲.

۳- ۱۶۷۸. عراقی، تخریج احادیث الإحیاء، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴- ۱۶۷۹. مصباح الزجاجه فی زوائد ابن ماجه، ج ۱، ص ۹۸.

۵- ۱۶۸۰. المتحجر الرابح، ص ۴۷۱.

۶- ۱۶۸۱. کشف الشبهات، ص ۶۲، چاپ المنار مصر.

گوشت آن را بر آن ها اهدا نماید، همان گونه که برخی قرآن می خوانند و ثواب آن را برای انبیا و اوصیا یا مؤمنین هدیه می نمایند، شکّی نیست که در این عمل اجری عظیم است. و قصد تمام قربانی کنندگان برای اولیای الهی همین قسم دوّم است.

روایت شده که پیامبرصلی الله علیه وآله حیوانی را به دست خود قربانی نمود و عرض کرد: «بار خدایا این قربانی از طرف من و هر کسی که از امّتم قربانی نکرده است، باشد».(۱)

و در روایتی وارد شده که امام علی علیه السلام به طور مستمر از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله قوچ قربانی می کرد و می فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله وصیّت کرده که دائماً از طرف او قربانی کنم».(۲)

بریده روایت کرده که زنی، از پیامبرصلی الله علیه وآله سؤال کرد: آیا می توانم از طرف مادرم بعد از فوتش روزه گرفته و حج به جای آورم؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آری.(۳)

ج) حکم نذر برای غیر خداوند

ج) حکم نذر برای غیر خداوند

از جمله اعمالی که وهابیان حکم به تحریم آن نموده اند، موضوع نذر برای غیر خداوند است.

ابن تیمیه می گوید: «النذر للقبور أو لأهل القبور کالنذر لإبراهیم الخلیل والشیخ فلان، معصیه لایجوز الوفآء به ... »؛(۴) «نذر برای قبور یا اهل قبور همانند نذر برای ابراهیم خلیل و فلان شیخ معصیت است و لذا وفای به آن جایز نیست ... ».

او نیز می گوید: «وإذا کان الطلب من الموتی - ولو کانوا انبیآء - ممنوعاً؛ خشیه الشرک، فالنذر للقبور أو لسکّان القبور نذر حرام باطل یشبه النذر للأوثان ومن اعتقد أنّ فی النذر للقبور نفعاً أو أجراً فهو ضالّ جاهل ... »؛(۵) «و اگر درخواست از اموات - گرچه پیامبر باشد - به جهت ترس از شرک ممنوع است، پس نذر برای قبور یا ساکنان آن نیز نذری حرام و باطل بوده و شبیه به نذر برای بت ها است. و هر کس معتقد شود که در نذر برای قبور نفع یا اجری است، او گمراه جاهلی است ... ».

۱- ۱۶۸۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۶؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۹، ح ۲۸۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۷۷، ح ۱۵۰۵.

۲- ۱۶۸۳. سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۴، ح ۲۷۹۰.

۳- ۱۶۸۴. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۰۵، ح ۱۱۴۹.

۴- ۱۶۸۵. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۳۱۵.

۵- ۱۶۸۶. قائده جلیله فی التوسل و الوسیله، ص ۱۰۳.

او همچنین می گوید: «علمای ما جایز نمی دانند که کسی برای قبری یا مجاوران آن چیزی نذر کند، خواه پول باشد یا روغن چراغ یا شمع یا حیوان و غیر این امور، و تمام این نوع نذرها معصیت و حرام است».(۱)

عبدالرحمن بن حسن بن محمّد بن عبدالوهاب می گوید: «والأحجار الّتی تقصد للتبرک والنذر لایجوز إبقآء شیئ منها علی وجه الأرض مع القدره علی إزالتها»؛(۲) «و سنگ هایی که قصد تبرک و نذر برای آن ها می شود، جایز نیست چیزی از آن ها را روی زمین باقی گذاشت، در صورتی که قدرت بر از بین بردن آن ها هست.»

او در جایی دیگر می گوید: «المشاهد والأماکن وقبور الأولیآء الّتی صارت محلاً للزیاره والخیرات والنذورات ... کلّها محلّ الشیطان ... »؛(۳) «مشاهد و اماکن و قبور اولیا که محل زیارت و خیرات و نذورات شده ... همگی محلّ شیطان است.»

بلکه آنچه از کلمات سید محسن امین عاملی استفاده می شود این است که وهابیان این عمل را موجب شرک به خداوند متعال می دانند.(۴)

تحقیق بحث

شکّی نیست که نذر برای غیر خدا به این قصد که آن شخص شایستگی برای نذر دارد از آن جهت که مالک اشیا بوده و زمام امور به دست او است، کفر و شرک محسوب می شود؛ زیرا نذر از اعظم عبادات است. ولی اگر مقصود نذر کننده این باشد که نذرش در واقع صدقه ای باشد تا ثواب آن را به اولیای الهی هدیه نماید، قطعاً اشکالی ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به دختری که برای مادرش عملی را نذر کرده بود، فرمود: «به نذر خود عمل کن».(۵)

از ثابت بن ضحاک نقل شده که گفت: «نذر رجل علی عهد رسول اللّه صلی الله علیه وآله أن ینحر إبلاً

۱- ۱۶۸۷. رسائل الهدیه السنّیه، ص ۱۶.

۲- ۱۶۸۸. فتح المجید، ص ۲۷۴.

۳- ۱۶۸۹. همان، ص ۱۳۷.

۴- ۱۶۹۰. کشف الارتیاب، ص ۲۸۳.

۵- ۱۶۹۱. صحیح بخاری، کتاب الاعتکاف، ح ۵ و ۱۵ و ۱۶؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، ح ۲۷؛ سنن ابی داود، کتاب الایمان، ح ۲۲؛ سنن ترمذی، کتاب النذور، ح ۱۲.

ببوانه، فأتی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فأخبره فقال صلی الله علیه وآله: "هل کان فیها وثن یعبد من أوثان الجاهلیّه"؟ قال: لا. قال: "فهل کان فیها عید من أعیادهم"؟ قال: لا. قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: "أوف بنذرک"؛(۱) «شخصی در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله نذر کرد که شتری را در منطقه بوانه نحر کند. خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و از ایشان در این باره سؤال نمود. حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آیا در آن مکان بتی که عبادت شود، وجود دارد؟ عرض کرد: خیر. باز حضرت فرمود: آیا در آن مکان، عید مشرکین گرفته می شود؟ عرض کرد: خیر. آن گاه حضرت فرمود: به نذر خود وفا کن.»

از این حدیث استفاده می شود که نذر تنها برای بت ها اشکال دارد و یا آن که با عقیده شرک آلود همراه باشد.

میمونه بن کردم نقل می کند که پدرم به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: «إنّی نذرت أن أذبح خمسین شاه علی بوانه؛ «همانا من نذر کرده ام که پنجاه گوسفند در بوانه ذبح کنم.» فقال صلی الله علیه وآله: "هناک شیئ من هذه النصب؟" فقال: لا ـ قال: "فأوف بنذرک". فذبح تسعاً وأربعین وبقیت واحده. فجعل یعدو خلفها ویقول: اللّهمّ أوف بنذری، حتی أمسکها فذبحها»؛(۲) «رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: آیا در آنجا چیزی از این بت ها وجود دارد؟ او عرض کرد: نخیر. حضرت فرمود: پس به نذرت وفا کن. او چهل و نه گوسفند را ذبح کرد و یکی از آن ها باقی ماند. پدرم به دنبال آن می دوید و عرض می کرد: بار خدایا به نذر من وفا کن، این را گفت تا آن که گوسفند را گرفت و ذبح نمود.»

ابی داوود نیز نقل کرده که زنی به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: «یا رسول اللَّه! إنّی نذرت أن أذبح بمکان کذا وکذا - مکان کان یذبح فیه أهل الجاهلیّه -. فقال النبیّ: الصنم؟ قالت: لا ـ قال الوثن؟ قالت: لا ـ قال: فی بنذرک»؛(۳) «ای رسول خداصلی الله علیه وآله! ... همانا من نذر کرده ام که در فلان مکان و فلان مکان - مکانی که در آنجا اهل جاهلیت ذبح می کردند - ذبح نمایم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آیا در آنجا بت بزرگ هست؟ آن زن عرض کرد: خیر. حضرت نیز فرمود: آیا بت کوچک است؟ عرض کرد: خیر. در این هنگام پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: به نذرت وفا کن.»

۱- ۱۶۹۲. سنن ابی داوود، کتاب الایمان، ح ۲۲؛ سنن ابن ماجه، باب الکفارات، ح ۱۸؛ مسند احمد، باب اول، ح ۹۰.

۲- ۱۶۹۳. همان.

۳- ۱۶۹۴. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۸۱.

دیدگاه علمای اهل سنّت

خالدی می گوید: «إنّ المسأله تدور مدار نیّات الناذرین، وإنّما الأعمال بالنیّات، فإن كان قصد الناذر، المیّت نفسه والتقرب الیه بذلك لم یجز قولاً واحداً، وإن كان قصده وجه اللَّه تعالی وانتفاع الأحیآء بوجه من الوجوه به وثوابه لذلك المنذور له ... ففی هذه الصوره یجب الوفآء بالمنذور»؛(۱) «مسأله دائر مدار نیّت نذر كنندگان است؛ زیرا اعمال به نیّات است. لذا اگر قصد نذر كننده، خود میّت و تقرّب به او و از این راه باشد به طور اتفاق جایز نیست، ولی اگر قصد او خدای متعال است و نیّتش آن است كه زنده ها از آن به نحوی بهره ببرند و در ضمن ثواب آن برای كسی باشد كه برای او نذر شده ... در این صورت وفای به نذر واجب است.»

او بعد از ذكر دو حدیث از ابی داوود نیز می گوید: «وأمّا إستدلال الخوارج بهذا الحدیث علی عدم جواز النذر فی أماكن الأنبیآء والصالحین؛ زاعمین أنّ الأنبیآء والصالحین أوثان - و العیاذ باللَّه - أعیاد من أعیاد الجاهلیّه، فهو من ضلالهم وخرافاتهم وتجاسرهم علی أنبیآء اللَّه وأولیائه ... »؛(۲) «و امّا استدلال خوارج به این حدیث بر عدم جواز نذر در اماكن انبیا و صالحین به گمان این كه انبیا و صالحین بت هایی هستند - پناه بر خدا - و نیز عید هایی از اعیاد جاهلیت است، این از گمراهی و خرافات و جسارت آنان بر انبیای الهی و اولیای اوست ... ».

مقصود او از خوارج همان وهابیان است.

عزامی در ردّ بر ابن تیمیه می گوید: « ... فإذا ذبح للنبیّ أو نذر الشیئ له فهو لایقصد إلّا أن یتصدّق بذلك عنه، ویجعل ثوابه إلیه، فیكون من هدایا الأحیآء للأموات المشروعه المثابه علی إهدائها ... »؛(۳) «پس هر گاه كسی برای پیامبرصلی الله علیه وآله ذبح كرد، یا چیزی را بر او نذر نمود، او قصد ندارد جز آن كه تصدّقی از ناحیه آن حضرت به این عمل بدهد، و ثواب آن را به پیامبرصلی الله علیه وآله عرضه نماید. لذا این عمل از نوع هدایای زنده ها بر مردگان است كه مشروع بوده و هدیه دادن آن ثواب دارد ... ».

۱- ۱۶۹۵. صلح الأخوان، خالدی، ص ۱۰۲ - ۱۰۹.

۲- ۱۶۹۶. صلح الأخوان، خالدی، ص ۱۰۹.

۳- ۱۶۹۷. فرقان القرآن، عزامی، ص ۱۳۳.

زیارت قبور

زیارت قبور

مسلمانان در طول تاریخ اسلام بر جواز؛ بلکه استحباب سفر برای زیارت قبور اولیای الهی اجماع داشته اند. اما از ناحیه ابن تیمیه ممنوع شد؛ زیرا وی اوّلین کسی است که از این مسئله جلوگیری کرده و شدیداً با آن مقابله نمود و به حرمت آن فتوا داد. بعد از او شاگردان و مروّجان افکارش این نظر را دنبال کرده و تا زمان محمّد بن عبدالوهاب و وهابیان - که همگی به حرمت زیارت قبور معتقدند - ادامه داشت. از آنجا که این مسئله آثار مهمّی در پی دارد بجاست تا در مورد جواز و عدم جواز آن تحقیق و بررسی نماییم.

فتاوای وهابیان

۱ - ابن تیمیه می گوید: «تمام احادیثی که از پیامبرصلی الله علیه وآله درباره زیارت قبرش وارد شده، ضعیف بلکه جعلی است».(۱)

عسقلانی از ابن تیمیه نقل می کند که او به طور مطلق از زیارت قبور انبیا و اولیا منع کرده و آن را حرام نموده است؛ چه با شدّ رحال (بار سفر زیارت بستن) و چه بدون آن.(۲)

همچنین ابن تیمیه در کتاب «التوسل و الوسیله» می گوید: «همه احادیث زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله ضعیف و غیر قابل اعتماد است. لذا صاحبان صحاح و سنن هیچ یک از این احادیث را نقل نکرده اند و تنها کسانی نقل کرده اند که دأبشان نقل احادیث ضعیف است؛ مانند دارقطنی، بزار و دیگران».(۳)

۱- ۱۶۹۸. منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۴۱.
۲- ۱۶۹۹. ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۲۹.
۳- ۱۷۰۰. التوسل و الوسیله، ص ۷۲.

در جای دیگر نیز می گوید: «احادیث زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله کلاًّ ضعیف؛ بلکه دروغ است».(۱)

۲ – عبدالعزیز بن باز می گوید: «امّا مردان؛ برای آنان زیارت قبور و زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و دو صاحبش مستحب است، البته بدون شدِّ رحال و قصد حرکت برای زیارت؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: "قبور را زیارت کنید به جهت آن که شما را به یاد آخرت می اندازد، ولی شدِّ رحال برای زیارت قبور جایز نیست».(۲)

۳ – اعضای استفتای دائمی وهّابیان در ضمن فتوایی چنین اعلام کردند: «شدّ رحال برای زیارت قبور انبیا و صالحین و غیر آنان جایز نیست، بلکه این عمل بدعت است».(۳)

از این فتوا ها استفاده می شود که وهابیان در این مسئله اختلاف دارند؛ یعنی مؤسس افکار آنان (ابن تیمیه) قائل به حرمت زیارت قبور به طور مطلق است، به خلاف متأخرین از وهابیان که در صورتی قائل به عدم جواز؛ بلکه بدعت شده اند که حرکت از وطن به جهت زیارت قبور باشد، امّا اگر کسی به حج آمده، آن گاه وارد مدینه شود و به طور ضمنی قبر پیامبرصلی الله علیه وآله را نیز زیارت کند، اشکالی ندارد.

ادلّه مشروعیت زیارت قبور

ادلّه مشروعیت زیارت قبور

مبحث زیارت قبور را در دو بخش دنبال خواهیم کرد:

بخش اول: در ذکر دلیل بر مشروعیت بلکه استحباب زیارت قبور اموات، هر کس که می خواهد باشد.

بخش دوم: در رابطه با استحباب زیارت قبر اولیای خدا علی الخصوص پیامبرصلی الله علیه وآله.

در ابتدا به ذکر ادله جواز یا استحباب زیارت قبور می پردازیم:

۱ – دلیل فطرت

اسلام دین فطرت است و احکام آن؛ چه در مجال عقیده و چه در مقام عمل موافق

۱- ۱۷۰۱. التوسل و الوسیله، ص ۱۵۶.

۲- ۱۷۰۲. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۵۴ و ۷۵۵.

۳- ۱۷۰۳. اللجنه الدائمه للبحوث العلمیه و الافتا، رقم فتوا ۴۲۳.

بـا فطرت سـلیم انسـان است. و ما معتقـدیم که احکام و تعالیمی که پیامبران و علی الخصوص پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله آورده اند، همگی موافق با فطرت سـلیم بشر بوده و با آن سازگاری دارد، و در حقیقت تعالیم انبیا تذکّر دهنده به مسائلی است که در فطرت انسان نهفته است.

خداونـد سـبحان می فرمایـد: { وَنَفْسٍ وَمـا سَوّاهـا * فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْواها}؛(۱) «قسـم بـه جـان آدمی و آن کس کـه آن را [آفریده و] منظّم ساخته و سپس فجور و تقوا [شرّ و خیرش]را به او الهام کرده است.»

در مورد زیـارت اموات و قبور نزدیکـان و کسـانی که بر گردن مـا حق دارنـد، انسـان مشاهـده می کنـد که این عمـل از جمله کارهایی است که نفس سـلیم انسان از هر قوم و ملّیتی که باشد بر آن رغبت دارد، و این نیست مگر به جهت وجود میل باطنی فطری که در تمام افراد بشـر وجود دارد. و از آنجا که شـریعت، هادی به فطرت است، لـذا می توان از این طریق به مشـروعیّت زیارت قبور پی برد.

۲ – قرآن و زیارت قبور

آیـات مختلفی از قرآن بـا مضـامین گونـاگونی وجود دارنـد که می توان از آن ها حکم جواز یا اسـتحباب زیارت قبور اولیای الهی را به دست آورد که در ذیل به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ – خداونـد متعال در نهی از حضور پیامبرصـلی الله علیه وآله در کنار قبور منافقین می فرماید: { وَلا تَقُمْ عَلی قَبْرِهِ ؛(۲) «و در کنار قبر یکی از منافقین توقف نکن.»

آیه درصـدد شکسـتن شخصیت منـافقین است و پیامبرصـلی الله علیه وآله را از حضـور در هنگـام دفن منـافق یـا توقف هنگـام زیارت قبور، منع کرده است.

بیضاوی در «انوار التنزیل» (۳) آلوسی در «روح المعانی» (۴) و دیگران به این نکته اشاره کرده انـد که مراد از این آیه، نهی از توقف در کنار قبر منافق هنگام دفن یا برای زیارت است.

۱– ۱۷۰۴. سوره شمس، آیه ۸.

۲– ۱۷۰۵. سوره توبه، آیه ۸۹.

۳– ۱۷۰۶. انوار التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۶.

۴– ۱۷۰۷. روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۵۵.

از این که نهی مربوط به منافقین و کفار است، معلوم می شود توقف برای زیارت قبر مؤمن و مسلمان، مشروع بوده و اشکالی ندارد.

۲ - خداوند متعال در مورد اصحاب کهف و نزاع مردم در کیفیت تعظیم از آنان می فرماید: { إِذْ یَتَنَازَعُونَ بَیْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَیْهِمْ بُنْیَاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِینَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِداً }؛(۱) «تا مردمی که میانشان تنازع و اختلاف در امر آن ها بود رفع نزاع شان بشود، با این همه بعضی گفتند: باید گرد آن ها حصار و بنایی بسازیم. خدا به احوال آن ها آگاه تر است. آنان که بر واقع احوال آن ها اطلاع یافتند، گفتند: البته برایشان مسجدی بنا می کنیم.»

مفسرین می گویند: از این که برخی پیشنهاد ساختن مسجد داده اند، کشف می شود که آنان مسلمان و موحّد بوده اند. لذا واضح است که پیشنهاد مسجد به این جهت است که به طور مدام بر آن وارد شده تا مرقد اصحاب کهف مزار مردم گردد.

۳ - احادیث و زیارت قبور

۳ - احادیث و زیارت قبور

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نه تنها به زیارت قبور امر نموده، بلکه خود نیز به زیارت قبور می رفت تا عملاً استحباب و جواز این مسئله را تثبیت کند. ما نیز این مسئله را در سه بخش بررسی می نماییم: مشروعیت زیارت در روایات و ممارست پیامبرصلی الله علیه وآله و سلف برای زیارت قبور.

الف) مشروعیت زیارت قبور در روایات

مسئله مشروعیت زیارت، سه مرحله را طی نموده است:

۱ - مرحله اباحه: استمرار حکم به جوازی که در شرایع سابق بوده است.

۲ - مرحله منع، در صدر اسلام مطابق عقیده خاص و شرک آلودی که عده ای - خصوصاً اهل کتاب - نسبت به اولیای متوفای خود داشتند، بر قبر آنان سجده می کردند. به همین جهت در صدر اسلام ممنوع شد.

۳ - مرحله بازگشت به اباحه:

ص: ۵۰۲

۱- ۱۷۰۸. سوره کهف، آیه ۲۱.

از انس بن مالک نقل شده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها فإنّها تذکّرکم الموت»؛(۱) «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی الآن قبور را زیارت کنید؛ زیرا شما را به یاد مرگ می اندازد.»

و نیز از انس نقل شده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «إنّی نهیتکم عن زیاره القبور، فمن شآء أن یزور قبراً فلیزر فإنّه یُرقّ القلب ویدمع العین ویذکّر الآخره ولاتقولوا هجراً»؛(۲) «همانا من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی الآن هر کس که خواست قبری را زیارت کند مانعی ندارد؛ زیرا این عمل باعث رقّت قلب می گردد و اشک را جاری می سازد و به یاد آخرت می اندازد، ولی چیزی که موجب خشم خدا می گردد را نگویید.»

ابن ابی ملیکه می گوید: «ائتوا موتاکم فسلّموا علیهم وصلّوا علیهم، فإنّ لکم فیه عبره»؛(۳) «به سراغ مُرده های خود بروید و بر آنان سلام کنید و درود بفرستید؛ زیرا برای شما در این عمل عبرت است.»

ابوهریره از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «ما من عبد یمرّ علی قبر رجل مسلم یعرفه فی الدنیا فیسلّم علیه إلّا عرفه، وردّ علیه السلام»؛(۴) «هیچ بنده ای نیست که بر قبر شخص مسلمانی مرور کند که او را در دنیا می شناخته است و بر او سلام کند جز آن که آن شخص او را شناخته و جواب سلام او را می دهد.»

عایشه از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «ما من رجل یزور قبر أخیه ویجلس عنده إلّا إستأنس وردّ علیه حتّی یقوم»؛(۵) «هیچ کس نیست که به زیارت قبر برادر مؤمن خود رود و نزد او بنشیند جز آن که آن مؤمن با او انس گرفته و جواب سلام او را می دهد تا این که از نزد او برخیزد.»

ب) ممارست پیامبرصلی الله علیه وآله به زیارت قبور

۱ - بریده اسلمی از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «من شما را از زیارت قبور

۱- ۱۷۰۹. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲- ۱۷۱۰. مسند احمد، ج ۳، ص ۲۳۷ - ۲۵۰؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- ۱۷۱۱. المصنّف، عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷.

۴- ۱۷۱۲. اهوال القبور، ابن رجب حنبلی، ص ۱۴۲.

۵- ۱۷۱۳. همان، ص ۱۴۳.

نهی کردم، ولی به محمّد اجازه داده شد تا به زیارت قبر مادرش برود، شما نیز قبور را زیارت کنید؛ زیرا شما را به یاد آخرت می اندازد».(۱)

۲ - حاکم نیشابوری از بریده نقل می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله قبر مادرش را با هزار ملائکه زیارت نمود و هیچ روز مانند آن روز آن حضرت را گریان ندیدم.(۲)

ابوهریره نیز می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله قبر مادرش را زیارت کرد و به حدی گریه کرد که هر کس نزد او بود به گریه درآمد».(۳)

۳ - طلحه بن عبیداللَّه می گوید: ما با رسول خداصلی الله علیه وآله از مدینه برای زیارت قبور شهدا خارج شدیم، همین که به منطقه «حرّه واقم» رسیدیم قبوری را مشاهده نمودیم، عرض کردیم: ای رسول خداصلی الله علیه وآله! آیا این قبور برادران ماست؟ فرمود: این قبور اصحاب ماست و هنگامی که به قبور شهدا رسیدیم، فرمود: این قبور برادران ماست.(۴)

۴ - مسلم از عایشه نقل می کند که پیامبرصلی الله علیه وآله شب ها آخر شب به طرف بقیع می رفت و بر اهل بقیع این گونه سلام می کرد: «السلام علیکم دار قوم مؤمنین».(۵)

۵ - ابن ابی شیبه نقل می کند: پیامبرصلی الله علیه وآله ابتدای هر سال به زیارت قبور شهدای اُحد می آمد و به آنان این گونه سلام می کرد: «السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار».(۶)

ج) زیارت قبور در سیره گذشتگان

با رجوع به سیره صحابه و تابعین و علمای امت اسلام پی می بریم که زیارت قبور، سیره همه آنان بوده است، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - فاطمه زهراعلیها السلام و زیارت قبور؛

حاکم نیشابوری به سند خود نقل می کند که فاطمه زهراعلیها السلام در زمان حیات پدرش روزهای جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه بن عبدالمطلب می رفت و در آنجا نماز می خواند و گریه می کرد.(۷)

۱- ۱۷۱۴. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۱۰۷، کتاب الجنائز.

۲- ۱۷۱۵. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۱۳۸۹.

۳- ۱۷۱۶. همان، ح ۱۳۹۰.

۴- ۱۷۱۷. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۳۵۷، کتاب المناسک، باب زیاره القبور.

۵- ۱۷۱۸. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۱۰۲، کتاب الجنائز.

۶- ۱۷۱۹. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۳۹۶.

۷- ۱۷۲۰. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۳۹۶.

۲ – عمر و زیارت قبور؛

محبّ الدین طبری نقل می کند که در سفری عمر با عده ای از اصحابش به حج رفتند، در بین راه پیرمردی به او استغاثه کرد. پس از بازگشت به آن محل از احوال آن پیرمرد سؤال نمود. گفتند: از دار دنیا رفته. راوی می گوید: عمر را دیدم با سرعت به طرف قبر او آمد و در آنجا نماز خواند و سپس قبر را در بغل گرفت و گریه کرد.(۱)

۳ – عایشه و زیارت قبور؛

ابن ابی ملیکه می گوید: روزی عایشه وارد قبرستان شد. به او گفتم: به چه جهت وارد قبرستان شده ای؟ گفت: به خاطر قبر برادرم عبدالرحمان. گفتم: مگر پیامبرصلی الله علیه وآله از زیارت قبور نهی نکرده است؟ گفت: چرا قبلاً نهی کرده بود، ولی سپس به آن امر نمود.(۲)

۴ – امام علی علیه السلام و زیارت قبور؛

خباب بن ارت – که از سابقین در اسلام است – با امام علی علیه السلام در کوفه بود، به جهت مرض سختی که داشت با امام علی علیه السلام در جنگ صفّین شرکت نکرد. وقتی امام از صفّین برگشت و خبر وفات او را شنید بر سر قبر او حاضر شد و او را زیارت نمود.(۳)

۵ – محمّد بن حنفیه و زیارت قبور؛

بعد از وفات امام حسن مجتبی علیه السلام محمّد بن حنفیه بر سر قبر آن حضرت آمد. بغض گلوی او را گرفت، آن گاه به سخن درآمد و آن حضرت را ستود.(۴)

۶ – ابو خلال و زیارت قبور؛

ابو خلال شیخ حنابله در عصر خود می گوید: «هیچ گاه مشکلی برایم پیدا نمی شد، مگر آن که قصد زیارت قبر موسی بن جعفرعلیه السلام را می کردم و در آنجا به حضرت متوسل می شدم و خداوند نیز مشکلم را آسان می نمود».(۵)

ص: ۵۰۵

۱- ۱۷۲۱. الریاض النضره، ج ۲، ص ۳۳۰.

۲- ۱۷۲۲. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۳۹۲.

۳- ۱۷۲۳. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴۳.

۴- ۱۷۲۴. العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۳.

۵- ۱۷۲۵. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰.

۷ – ابن خزیمه و زیارت قبور؛

ابوبکر بن محمّد بن مؤمّل می گوید: با امام اهل حدیث، ابوبکر بن خزیمه و ابن علی ثقفی و جماعتی از مشایخ به قصد زیارت علی بن موسی الرضاعلیه السلام در طوس حرکت نمودیم، دیدم ابن خزیمه طوری آن بقعه را تعظیم کرده و در برابر آن تواضع و تضرع می نمود که ما متحیّر شدیم.(۱)

۴ – اجماع مسلمین

علمای اسلامی از همه طوایف و مذاهب، بر استحباب زیارت قبور خصوصاً قبور انبیا و صالحان و اولیا اتفاق کرده اند.

قسطلانی می گوید: «قد أجمع المسلمون علی استحباب زیاره القبور کما حکاه النووی، وأوجبها الظاهریه، فزیارته مطلوبه بالعموم والخصوص، لما سبق، أی لما سبق من الروایات، ولأنّ زیاره القبور تعظیم، وتعظیمه واجب. ولهذا قال بعض العلمآء: لا فرق فی زیارته صلی الله علیه وآله بین الرجال والنسآء ... »؛(۲) «مسلمانان اجماع بر زیارت قبور دارند؛ آن گونه که نووی حکایت کرده است. و ظاهریه آن را واجب می دانند. پس زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله به دلیل عام و خاص مطلوب است و به جهت آنچه از روایات گذشت و دیگر این که زیارت قبور تعظیم است و تعظیم پیامبرصلی الله علیه وآله واجب می باشد. و به همین جهت برخی از علما گفته اند در استحباب زیارت پیامبرصلی الله علیه وآله بین مردان و زنان فرقی نیست ... ».

قاضی سبکی می گوید: «واعلم أنّ العلمآء مجمعون علی أنّه یستحبّ للرجال زیاره القبور، بل قال بعض الظاهریّه بوجوبها، للحدیث المذکور. وممّن حکی إجماع المسلمین علی الإستحباب أبوزکریا النووی»؛(۳) «بدان که علما بر استحباب زیارت قبور اجماع کرده اند، بلکه برخی از ظاهریه قائل به وجوب آن به جهت حدیث مذکور شده اند. و از جمله کسانی که اجماع مسلمانان بر استحباب را حکایت کرده، ابو زکریای نووی است.»

سمهودی نیز این اجماع را نقل کرده است.(۴)

ص: ۵۰۶

۱– ۱۷۲۶. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

۲– ۱۷۲۷. المواهب اللدنیّه بالمنح المحمدیه، قسطلانی، ج ۳، ص ۴۰۵.

۳– ۱۷۲۸. شفاء السقام، ص ۱۸۴.

۴– ۱۷۲۹. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۳.

فتاوای علمای اهل تسنن درباره زیارت قبور

در کتب فقهی علمای اهل سنّت، موارد بسیار زیادی وجود دارد که زیارت قبور مؤمنین را نه تنها حرام نمی دانند، بلکه بعضی نیز آن را مستحب دانسته اند. در اینجا مناسب است که بعضی از اقوال علمای اهل تسنن را ذکر نماییم:

۱ - شافعی می نویسد:

«ولابأس بزیاره القبور، أخبرنا مالک عن ربیعه (یعنی ابن أبی عبدالرحمن) عن أبی سعید الخدری أنّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله قال: "ونهیتکم عن زیاره القبور فزوروها"»؛(۱) «و زیارت قبور اشکالی ندارد، مالک از ربیعه بن ابی عبدالرحمان از ابوسعید خدری خبر داده است که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می کردم؛ ولی اکنون آن ها را زیارت کنید».

۲ - محمّد بن شربینی می نویسد:

«ویسنّ أن یأتی سائر المشاهد بالمدینه وهی نحو ثلاثین موضعاً یعرفها أهل المدینه. ویسنّ زیاره البقیع وقبآء»؛(۲) «و سنّت مستحب است که زائر، به بقیه مشاهد(مکان های شریف) در مدینه نیز برود و آن ها حدود سی موضع است که اهل مدینه می شناسند و زیارت بقیع و قبا نیز مستحب است».

او در جای دیگری می گوید:

«ویندب (زیارهالقبور) الّتی فیها المسلمون (للرجال) بالإجماع. وکانت زیارتها منهیّا عنها، ثمّ نسخت لقوله صلی الله علیه وآله: کنت نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها. ولاتدخل النسآء فی ضمیر الرجال علی المختار. وکان یخرج إلی البقیع، فیقول: السلام علیکم دار قوم مؤمنین وإنّا بکم إن شآء اللّه لاحقون، اللّهمّ اغفر لأهل بقیع الغرقد. وروی: فزوروا القبور فإنّها تذکّرکم الموت. وإنّما نهاهم أوّلاً لقرب عهدهم بالجاهلیّه، فلمّا استقرّت قواعد الإسلام واشتهرت أمرهم بها»؛(۳) «و زیارت قبور مسلمانان برای مردان به طور اجماع مستحب است. در گذشته

ص: ۵۰۷

۱- ۱۷۳۰. کتاب الأمّ، شافعی، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲- ۱۷۳۱. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲.

۳- ۱۷۳۲. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.

زیارت قبور نهی شـده بود، سـپس نسخ شد؛ به دلیل فرمایش پیامبرصـلی الله علیه وآله که فرمود: در گذشـته شـما را از زیارت قبور نهی کردم؛ ولی اکنون آن ها را زیارت کنید. بنابر اختیار مصـنّف، زنان مشمول ضمیر راجع به مردان نمی شوند. و رسول خداصـلی الله علیه وآله همواره به سوی بقیع می رفت و می فرمود: سـلام بر شـما ای خـانه گروه مؤمنـان! و به خواست خـدا به سوی شما خواهیم پیوست. خدایا! اهل بقیع غرقد را بیامرز! و روایت شده که حضرت فرمود: قبور را زیارت کنید؛ چون شما را به مرگ، یادآوری می کنند. و همانا رسول خداصلی الله علیه وآله مردم را ابتدا به دلیل نزدیکی به دوران جاهلیّت، نهی فرمود و هنگامی که پایه های اسلام در جامعه استقرار و شهرت یافت، آنان را به زیارت قبور، امر فرمود».

۳ - محمّد بن نووی می نویسد:

«ویستحبّ للرجال زیاره القبور لما روی أبوهریره قال: زار رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله قبر أمّه فبکی وابکی من حوله ثمّ قال: إنّی إستأذنت ربّی عزّوجـلّ أن أسـتغفر لهـا فلم یـأذن لی، واسـتأذنته فی أن أزور قبرهـا فـأذن لی فزوروا القبـور فإنّهـا تـذکّرکم الموت»؛(۱) «و زیـارت قبور برای مردان مسـتحب است؛ به دلیـل روایت ابی هریره که گفت: رسول خداصـلی الله علیه وآله قبر مادرش را زیارت نمود و گریه کرد و اطرافیان را نیز گریاند. سـپس فرمود: من از پروردگار عزوجل اجازه خواستم که برای او آمرزش بطلبم، خـدا اذن نـداد ولی اجـازه خواسـتم که او را زیارت نمایم، خـدا اذن داد، پس قبور را زیارت کنیـد؛ زیرا آن ها مرگ را یادآور تان می شوند».

۴ - ابن عابدین می نویسد:

«مطلب فی زیاره القبور (قوله: وبزیارهالقبور) أی لابأس بها، بل تندب کما فی البحر عن المجتبی، فکان ینبغی التصریح به للأمر بها فی الحـدیث المذکور کما فی الامداد، وتزار فی کلّ اُسـبوع کما فی مختارات النوازل، قال فی شـرح لباب المناسک، إلّا أنّ الأفضل یوم الجمعه والسـبت والاثنین والخمیس، فقـد قال محمّد بن واسع: الموتی یعلمون بزوّارهم یوم الجمعه ویوماً قبله ویوماً بعده، فتحصّل أنّ یوم الجمعه أفضل»؛(۲) «مطلبی دربـاره زیارت قبور: قول مصـنّف که گفت: (و به زیاره القبور)؛ یعنی زیارت کردن قبور اشکالی ندارد بلکه مستحب

ص :۵۰۸

۱- ۱۷۳۳. المجموع، ج ۵، ص ۳۰۹.

۲- ۱۷۳۴. ردّ المحتار علی الدرّ المختار، ج ۱، ص ۶۰۴.

است؛ چنان که از مجتبی در البحر نقل شده است، پس تصریح به این استحباب بهتر بود، چون در حدیث مذکور به آن زیارت، امر شده؛ چنان که در «الامداد» ذکر شده است. و قبور در هر هفته زیارت می شوند؛ چنان که در «مختارات النوازل» آمده است. در شرح «لباب المناسک» گفته است: مگر این که روز جمعه، شنبه، دوشنبه و پنج شنبه افضل است. محمّد بن واسع گفته است: مردگان، از زائران خود در روز جمعه و یک روز قبل و یک روز بعد از آن آگاهند، در نتیجه روز جمعه افضل است».

۵ - ابوبکر کاشانی می نویسد:

«ولم یتکلّم المصنّف رحمه اللّه علی زیاره القبور، ولابأس ببیانه تکمیلاً للفائده. قال: فی البدائع: ولابأس بزیاره القبور والدعآء للأموات إن کانوا مؤمنین من غیر وطی ء القبور لقول النبیّ صلی الله علیه وآله إنّی کنت نهیتکم عن زیاره القبور ألا فزوروها فانّها تذکّرکم الآخره. ولعمل الأمّه من لدن الرسول صلی الله علیه وآله إلی یومنا هذا ... »؛(۱) «و مصنّف در مورد زیارت قبور سخن پردازی نکرد، ولی برای تکمیل فائده اشکالی ندارد که بیان شود. در کتاب «بدائع» گفته است: و زیارت قبور و دعا برای مردگان مؤمن، بدون پا نهادن بر روی قبر اشکالی ندارد، به دلیل سخن پیامبرصلی الله علیه وآله که فرمود: من شما را در گذشته از زیارت قبور نهی می کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید؛ چون که شما را به آخرت یادآور می شوند و نیز به دلیل سیره عملی امت اسلام از زمان رسول خداصلی الله علیه وآله تا به امروز.»

او در جای دیگر می گوید:

«وروی أن سعد بن أبی وقّاص - رضی الله عنه - سأل رسول اللّه صلی الله علیه وآله فقال: یا رسول اللّه! إنّ أمّی کانت تحبّ الصدقه أفأتصدّق عنها؟ فقال النبیّ صلی الله علیه وآله: تصدّق. وعلیه عمل المسلمین من لدن رسول اللّه صلی الله علیه وآله إلی یومنا هذا من زیاره القبور وقرآءه القرآن علیها والتکفین والصدقات والصوم والصلاه وجعل ثوابها للأموات. ولاامتناع فی العقل أیضاً؛ لأنّ اعطآء الثواب من اللّه تعالی افضال منه لااستحقاق علیه، فله أن یتفضّل علی من عمل لأجله یجعل الثواب له کما له أن یتفضّل باعطآء الثواب من غیر عمل رأساً»؛(۲) «و روایت شده که سعد بن ابی وقّاص سؤالی را از

۱- ۱۷۳۵. بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲- ۱۷۳۶. بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۲۱۲.

رسول خداصلی الله علیه وآله پرسید و عرض کرد: ای رسول خدا! مادر من صدقه دادن را دوست می داشت، آیا می توانم از طرف او صدقه بدهم؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: صدقه بده. و سیره عملی مسلمانان از زمان رسول خداصلی الله علیه وآله تا به امروز چنین بوده است؛ مانند زیارت قبور و قرائت قرآن بر آن ها و کفن کردن و صدقات و روزه و نماز به جای آوردن و قرار دادن ثواب آن برای مردگان. و از جهت عقلی هم هیچ امتناعی ندارد؛ زیرا اعطای ثواب از ناحیه خدای تعالی یک نوع تفضّل است نه این که بنده برای آن استحقاق داشته باشد، پس خدا می تواند برای کسی که برای او فداکاری می کند، ثواب قرار دهد؛ همچنان که می تواند رأساً به کسی بدون این که کاری را انجام دهد، از باب تفضّل، ثواب عطا نماید».

۶ – ابن نجیم مضری می نویسد:

«وصرّح فی المجتبی بأنّها مندوبه. وقیل: تحرم علی النسآء والأصحّ أنّ الرخصه ثابته لهم»؛(۱) «و در مجتبی تصریح کرده است که زیارت قبور مستحب است. و بعضی گفته اند: بر زنان حرام است؛ ولی قول صحیح تر این است که رخصت و جواز برای هردو (مردان و زنان) ثابت است».

۷ – بهوتی می نویسد:

« ... (وإذا أراد الخروج) من المدینه لیعود إلی وطنه – بعد فعل ماتقدّم – وزیاره البقیع، ومن فیه من الصحابه والتابعین، والعلمآء والصالحین. عاد إلی المسجد النبویّ فیصلّی فیه رکعتین، وعاد إلی قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فودّع وأعاد الدعآء، قاله فی المستوعب، وقال: ویعزم علی أن لا یعود إلی ماکان علیه قبل حجّه، من عمل لایرضی»؛(۲) « ... و اگر خواست بعد از انجام اعمال و زیارت بقیع و کسانی که در آن مدفون هستند از جمله صحابه و تابعان و علما و صالحان، از مدینه خارج شده و به وطن خود بازگردد، به سوی مسجد نبوی برگشته و دو رکعت در آن نماز می خواند و به طرف قبر رسول خداصلی الله علیه وآله رفته و با او وداع نموده و دعا را تکرار می کند، این مطلب را در کتاب «المستوعب» گفته و اضافه کرده است: و تصمیم می گیرد دیگر به سراغ کارهایی که قبل از حج مرتکب می شده و خدا از آن ها راضی نبوده، نرود».

۱– ۱۷۳۷. البحر الرائق، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲– ۱۷۳۸. کشّاف القناع، ج ۲، ص ۶۰۱.

۸ – ابن حزم می نویسد:

«مسأله – وتستحبّ زیاره القبور، وهو فرض ولو مرّه ولابأس بأن یزور المسلم قبر حمیمه المشرک، الرجال والنسآء سواء؛ لما روینا من طریق مسلم: (حدّثنا) أبوبکر بن أبی شیبه عن محمّد بن فضیل عن أبی سنان – هو ضرار بن مرّه – عن محارب بن دثار عن ابن بریده عن أبیه قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: (نهیتکم عن زیارهالقبور فزوروها)، ومن طریق مسلم: (حدّثنا) أبوبکر ابن أبی شیبه عن محمّد بن عبید عن یزید بن کیسان عن أبی حازم عن أبی هریره قال: زار النبیّ صلی الله علیه وآله قبر أمّه فبکی وأبکی من حوله، فقال: أستأذنت ربّی فی أن استغفر لها فلم یؤذن لی،(۱) واستأذنته فی أن أزور قبرها وأذن لی، فزوروا القبور فإنّها تذکّر الموت. وقد صحّ عن أمّ المؤمنین، وابن عمر وغیرهما زیاره القبور. وروی عن عمر، النهی عن ذلک ولم یصحّ»؛(۲) «مسأله: و ما زیارت قبور را مستحب می دانیم و آن فرض و لازم است؛ اگرچه یک بار باشد. و اشکالی ندارد که مسلمان، قبر فامیل و نزدیکان مشرک خود را زیارت کند. مردان و زنان در این مسأله برابرند، به دلیل روایت مسلم از ابوبکر بن ابی شیبه از محمّد بن فضیل از ابو سنان (ضراره بن مرّه) از محارب بن دثار از ابن بریده از پدرش نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: شما را در گذشته از زیارت قبور نهی کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید. نیز به دلیل روایت مسلم از ابوبکر بن شیبه از محمّد بن عبید از یزید بن کیسان از ابوحازم از ابوهریره نقل می کند که او گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله قبر مادرش را زیارت نمود و گریه کرد و اطرافیان را نیز گریاند، سپس فرمود: از پروردگار اجازه خواستم که برای مادرم آمرزش بطلبم، خدا اذن نداد ولی اجازه خواستم که او را زیارت نمایم، خدا اذن داد، پس قبور را زیارت کنید؛ زیرا آن ها مرگ را یادآور تان می شوند. و زیارت قبور به طور صحیح از امّ المؤمنین و ابن عمر و غیر آن دو نقل شده است. و نهی از زیارت قبور، از عمر نقل شده ولی روایتش صحیح نیست».

۱– ۱۷۳۹. نگارنده می گوید: درباره ایمان آباء و امهات پیامبران بحث های زیادی شده است ما معتقدیم که پدران و مادران پیامبران همگی از حضرت آدم علیه السلام به بعد مؤمن و مؤحّد بوده اند و این موضوع را در کتاب شیعه شناسی و پاسخ به شبهات به طور مستقل بحث کرده ایم.

۲– ۱۷۴۰. المحلّی، ج ۵، ص ۱۶۰ – ۱۶۱.

۹ - البانی در احکام «الجنائز» می نویسد:

«زیاره القبور: وتشرع للاتّعاظ بها وتذکّر الآخره، شریطه أن لایقول عندها ما یغضب الربّ سبحانه وتعالی کدعآء القبور والاستغاثه به من دون اللّه تعالی، أو تزکیته والقطع له بالجنّه، ونحو ذلک، وفیه أحادیث: الاوّل: عن بریده بن الحصیب - رضی الله عنه - قال: قال رسول اللّه إنّی کنت نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها، (فإنّها تذکّرکم الآخره)، (ولتزدکم زیارتها خیراً)، (فمن أراد أن یزور فلیزر، ولاتقولوا هجراً) أخرجه مسلم(۱) وأبوداود.(۲) ومن طریقه البیهقی(۳) والنسائی(۴) وأحمد(۵) والزیاده الاولی والثانیّه له، ولأبی داود الأولی بنحوها وللنسائی الثانیّه والثالثه.

قال النووی رحمه الله فی «المجموع» (۶): والهجر: الکلام الباطل. وکان النهی أوّلاً لقرب عهدهم من الجاهلیّه فربّما کانوا یتکلّمون بکلام الجاهلیّه الباطل، فلمّا استقرّت قواعد الإسلام، وتمهّدت أحکامه، واستشهرت معالمه اُبیح لهم الزیاره، واحتاطصلی الله علیه وآله بقوله: ولاتقولوا هجراً.

وقد قال الصنعانی فی «سبل السلام» (۷) عقب أحادیث فی الزیاره والحکمه منها: الکلّ دالّ علی مشروعیّه زیاره القبور وبیان الحکمه فیها، وأنّها للإعتبار ... فإذا خلت من هذه لم تکن مراده شرعاً.

الثانی: عن أبی سعید خدری قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: «إنّی نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها، فإنّ فیها عبره. (ولاتقولوا ما یسخط الرب). أخرجه أحمد(۸) والحاکم(۹) وعنه البیهقی(۱۰) ثمّ قال: صحیح علی شرط مسلم، ووافقه الذهبی وهو کما قالا. ورواه البزار أیضاً والزیاده له کما فی مجمع الهیثمی» (۱۱)

ص: ۵۱۲

۱- ۱۷۴۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۶۴، ج ۲، ص ۶۷۲.

۲- ۱۷۴۲. سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۱۸ و ۳۳۲.

۳- ۱۷۴۳. سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۷.

۴- ۱۷۴۴. سنن نسائی، ج ۴، ص ۸۹، و ج ۷، ص ۲۳۴.

۵- ۱۷۴۵. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱.

۶- ۱۷۴۶. المجموع نووی، ج ۵، ص ۳۱۰.

۷- ۱۷۴۷. سبل السلام، صنعانی، ج ۲، ص ۵۷۸.

۸- ۱۷۴۸. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۸، ۶۳، و ۶۶.

۹- ۱۷۴۹. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵ - ۳۷۶.

۱۰- ۱۷۵۰. سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۷.

۱۱- ۱۷۵۱. مجمع هیثمی، ج ۳، ص ۵۸.

وقال: وأسناد رجاله رجال الصحيح قلت: وهی عند أحمد بنحوها من طریق أخری وأسنادها لابأس به فی المتابعات، ولها شاهد من حدیث عبداللَّه بن عمر وبلفظ البزار. أخرجه الطبرانی فی «المعجم الصغیر» (۱) ورجاله موثّقون.

الثالث: عن أنس بن مالك قال: قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: «کنت نهیتکم عن زیاره القبور، أن فزوروها، فإنّه یرقّ القلب وتدمع العین وتذکّر الآخره، ولاتقولوا هجراً». أخرجه الحاکم(۲) بسند حسن، ثمّ رواه(۳) أحمد من طریق أخری عنه بنحوه، وفیه ضعف. وفی الباب عن أبی هریره وسیأتی»؛(۴) «زیارت قبور: و زیارت قبور به خاطر پند آموزی و یادآوری آخرت، مشروع شده است به شرط این که نزد آن ها سخنی که موجب غضب پروردگار سبحان و تعالی گردد گفته نشود، مانند دعای قبور و پناه بردن به قبر، بدون توجّه به خدای تعالی، یا پاك نمودن خود از گناهان و خود را یقیناً بهشتی دانستن و نظیر این ها. در این باره چند حدیث است:

حدیث اول: از بریده بن حصیب رضی الله عنه که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید (چون که آن ها آخرت را یادآور تان می شوند و زیارت آن ها خیر شما را زیاد می کند، پس هر کس خواست می تواند آن ها را زیارت کند؛ ولی سخن بیهوده و باطل نگوید). این روایت را مسلم، ابوداوود، بیهقی، نسائی و احمد نقل کرده اند. و زیادتی اول و دوم را احمد نقل کرده و شبیه زیادتی اول را ابوداوود و زیادتی دوم و سوم را نسائی نقل نموده است.

نووی در کتاب «المجموع» گفته است: و منظور از هجر، سخن باطل است و نهی ابتدایی از زیارت قبور، به خاطر نزدیکی زمان مردم به دوران جاهلیت بوده که چه بسا با سخنان باطل جاهلیت تکلّم می کردند؛ امّا وقتی که پایه های اسلام استوار گردید و مقدّمات اجرای احکام آن فراهم شد و نشانه ها شهرت یافت، زیارت قبور برای مسلمانان مباح شد و رسول خداصلی الله علیه وآله به خاطر این که در زیارت، رعایت احتیاط بشود، فرمود: در زیارت سخن زشت و باطل نگویید.

۱- ۱۷۵۲. المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۴۲.

۲- ۱۷۵۳. مستدرك حاکم، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- ۱۷۵۴. همان، ص ۳۷۵ - ۳۷۶.

۴- ۱۷۵۵. احکام الجنائز، الالبانی، ص ۱۷۸.

و صنعانی در کتاب «سبل السلام» به دنبال احادیث زیارت و حکمت آن گفته است: همه این احادیث، بر مشروع بودن زیارت قبور دلالت نموده و حکمت آن را نیز بیان می کند و این که این زیارت برای عبرت آموزی است ... پس اگر زیارتی، از این حکمت خالی باشد آن زیارت شرعاً اراده نشده (و جایز نیست).

حدیث دوم: از ابوسعید خدری نقل شده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید؛ زیرا در آن عبرت است (و سخنی را که موجب سخط پروردگار باشد نگویید).

احمد، حاکم و بیهقی این روایت را نقل کرده اند. و بیهقی گفته است: این روایت بر اساس شرط مسلم (ولا تقولوا هجراً) صحیح است. ذهبی با بیهقی موافقت کرده و گفته است: مطلب همان طوری است که آن دو (بیهقی و مسلم) نقل کرده اند. و این روایت را نیز بزار با زیادتی آن نقل کرده است، چنان که در کتاب «مجمع الزوائد» هیثمی گفته است: و راویان سندش از رجال صحیح می باشند.

می گویم: و شبیه این روایت با سند و طریق دیگری نزد احمد نقل شده و سندش در متابعات، بی اشکال است و شاهد بر این روایت، حدیث عبداللّه بن عمر و عبارت بزار است. و طبرانی هم در «المعجم الصغیر» آن را با راویان موثّق نقل کرده است.

حدیث سوّم: از انس بن مالک نقل شده که گفته است: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید؛ زیرا این زیارت، قلب را رقیق و چشم را اشکبار و آخرت را به یاد شما می آورد، امّا در آن، سخن هجو و باطل نگویید.

حاکم در مستدرک آن را با سند حسن نقل کرده است، سپس او و احمد شبیه این روایت را با سند و طریق دیگری نقل کرده اند که در سند آن، ضعف است و در این باب هم از ابوهریره - رضی الله عنه - نقل شده که خواهد آمد».

۱۰ - سمهودی می گوید:

«وقد قال حجّه الاسلام الغزّالی: کلّ من یتبرّک بمشاهدته فی حیاته یتبرّک بزیارته بعد موته ویجوز شدّ الرحال لهذا الغرض، انتهی.

وقد تکون الزیاره لأداء حقّ أهل القبور. وقد روی عن النبیّ صلی الله علیه وآله أنّه قال: آنس مایکون المیّت فی قبره إذا زاره من کان یحبّه فی دار الدنیا. وسبق عن ابن عباس مرفوعاً: ما من أحد یمرّ بقبر اخیه المؤمن یعرفه فی الدنیا فسلّم علیه الا عرفه وردّ علیه السلام.

ورأیت بخطّ الأقشهری: روی بقیّ بن مخلّد بسنده إلی محمّد بن النعمان عن أبیه مرفوعاً: من زار قبر أبویه فی کلّ جمعه أو أحدهما کتب بارّاً وإن کان فی الدنیا قبل ذلک بهما عاقّاً»؛(۱) «غزّالی گفته است: هر کس که دیدن او در حال حیات موجب تبرّک وی می شود، بعد از مرگ نیز دیدن او موجب تبرّک وی می گردد و جایز است سفر برای زیارت او و برای این غرض (پایان کلام غزالی).

و گاهی زیارت برای ادای حقّ اهل قبور می باشد. به تحقیق از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت شده است که آن حضرت فرمود: مأنوس ترین حالت میّت در قبرش، هنگامی است که دوست و محبّ او در دنیا برای زیارت قبرش می آید. و قبلاً گذشت که در حدیث مرفوعه ای، ابن عباس گفته است: کسی نیست که بر قبر برادر مؤمنش - که در دنیا او را می شناخته - بگذرد و سلام بر او بفرستد مگر این که میّت او را شناخته و جواب سلام او را می دهد.

و من به خطّ اقشهری دیده ام: بقیّ بن مخلّد با سند خودش تا محمّد بن نعمان از پدرش در حدیث مرفوعه ای نقل کرده است که: هر کس قبر پدر و مادرش را زیارت کند در هر جمعه ای یا این که قبر یکی از آن دو را زیارت کند، او را از نیکوکاران می نویسند هرچند در دنیا قبل از وفات آن ها عاق والدین بوده باشد».

و نیز در جای دیگر می گوید:

«وأجمع العلمآء علی استحباب زیاره القبور للرجال کما حکاه النووی بل قال بعض الظاهریّه بوجوبها»؛(۲) «علما بر استحباب زیارت قبور بر مردان اجماع کرده اند؛ همانگونه که این اجماع را نووی نیز نقل کرده است بلکه بعضی از علمای ظاهریه قائل به وجوب زیارت قبور هستند.»

۱- ۱۷۵۶. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۳.

۲- ۱۷۵۷. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۲.

آثار زیارت قبور

آثار زیارت قبور

زیارت قبور آثار و برکاتی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - خشوع و یاد مرگ

انسان هنگامی که به زیارت قبور می رود به یاد قبر و قیامت و آخرت می افتد و در نتیجه خشوعی در او حاصل شده و از گناهان احتراز می نماید.

ابن ماجه و دیگران از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «زوروا القبور فإنّها تذکّر - تذکّرکم - الموت»؛(۱) «به زیارت قبور بروید؛ زیرا این زیارت تذکّر می دهد - تذکّر می دهد شما را - به مرگ.»

حاکم نیز به سند خود از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «زر القبور تذکر بها الآخره»؛(۲) «به زیارت قبور برو؛ زیرا به توسط آن به یاد آخرت می افتی.»

۲ - دعا برای اموات

انسان هنگامی که وارد قبرستان می شود، یادش می آید که چگونه نزدیکان و دوستانش از این دنیا رفته و دستشان کوتاه شده است، لذا بر آنان ترحّم کرده و دعا می خواند و از خدا برایشان آمرزش می طلبد.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «نهیتکم عن زیاره القبور، فزوروها واجعلوا زیارتکم لها صلاه علیهم واستغفاراً لهم»؛(۳) «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی الآن به زیارت قبور روید و زیارت تان از قبور را در حقیقت دعا و استغفار برای آنان قرار دهید.»

۳ - ادای حقوق اموات

شکّی نیست که اموات خصوصاً نزدیکان بر گردن ما حقّ دارند. و نیز اولیای الهی و پیامبران و امامان و صلحا و علما که در راه رسیدن بشر به کمال و سعادت و رساندن دین و ابلاغ آن زحمت بسیار کشیده اند به گردن ما حقّی دارند و لذا بر ما است که

۱- ۱۷۵۸. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۱۰۶، کتاب الجنائز.

۲- ۱۷۵۹. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۳۹۵.

۳- ۱۷۶۰. المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۱۴۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸.

بخشی از حقوقشان را با زیارت قبورشان ادا کنیم. گرچه در مورد انبیا و اوصیا اثر زیارت قبورشان به خود ما بازمی گردد. لذا از امام رضاعلیه السلام نقل است که فرمود: «إنّ لكلّ إمام عهداً فی عنق أوليائهم وشيعتهم، وأنّ من تمام الوفآء بالعهد وحسن الأداء زياره قبورهم»؛(۱) «همانا برای هر امامی عهدی در گردن موالیان و شیعیان آنان است، که از تمام وفای به عهد آن وخوب ادا کردن آن، زیارت قبور آنان است ... ».

زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از نظر قرآن

در مورد خصوص زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله نیز می توان به برخی از آیات تمسک نمود؛ خداوند متعال می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً}؛(۲) «و اگر هنگامی که گروه منافق به گناه بر خود ستم کردند از کردار خود به خدا توبه کرده و به تو رجوع می کردند و پیامبر بر آن ها استغفار می کرد البته در این حال خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.»

اگرچه آیه شریفه بنا بر نظر برخی از مفسرین، مربوط به زمان حیات پیامبرصلی الله علیه وآله بوده و کسانی که گناهکار بودند نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آمده و اقرار به گناه می کردند و از آن حضرت می خواستند تا از خداوند برای آنان طلب مغفرت کند و آن گاه خداوند آنان را می آمرزید، ولی با بیانی می توان آن را به بعد از وفات آن حضرت نیز تعمیم داد.

سبکی در «شفاء السقام» می گوید: «اگرچه آیه مربوط به حال حیات پیامبرصلی الله علیه وآله است، ولی این رتبه و مقامی است که با موت حضرت قطع نمی شود. لذا می توان آن را به عموم علت به هر موردی که این اوصاف در آن مورد تحقق می یابد تعمیم داد. لذا علما از آیه، عموم فهمیده اند، پس مستحب است که هر کس به زیارت قبر ایشان می آید، این آیه را قرائت نماید».(۳)

در توضیح عموم علت که در تعبیر سبکی آمده، باید می گوییم: جهت ارجاع

ص: ۵۱۷

۱- ۱۷۶۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸و۷۹، ح ۳.

۲- ۱۷۶۲. سوره نساء، آیه ۶۴.

۳- ۱۷۶۳. شفاء السقام، ص ۸۱ و ۸۲.

گنهکاران به پیامبرصلی الله علیه وآله مسئله شفاعت بوده و شکّی نیست که بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله نیز گنهکار وجود دارد و احتیاج به شفاعت پیامبر یا ولیّی از اولیای الهی وجود دارد. لذا بعد از وفات نیز به زیارت قبر پیامبر رفتن و او را واسطه قرار دادن، اشکالی ندارد.

بنابر این مشاهده می کنیم که صحابه بعد از فوت پیامبرصلی الله علیه وآله نیز سر قبر پیامبر می آمدند و او را واسطه بخشش گناهان خود می دانستند.

سفیان بن عنبر از عتبی - که هر دو از مشایخ شافعی اند - نقل می کند: کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله نشسته بودم که اعرابی ای وارد شد و خطاب به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: سلام بر تو ای رسول خدا! خداوند متعال فرموده است: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً}، من به نزد تو آمده ام و از گناهان خود استغفار می نمایم و تو را شفیع نزد خداوند آورده ام، آن گاه گریه کرد و اشعاری درباره پیامبرصلی الله علیه وآله سرود.(۱)

سمعانی شبیه همین قضیه را از امام علی علیه السلام نقل می کند.(۲)

اگر این عمل جایز نبود، چرا صحابه؛ خصوصاً امام علی علیه السلام که در آن مکان حاضر بود از آن منع نفرمود؟(۳)

روایات و زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله

امامان حدیث از اهل سنّت روایات بسیاری را در صحاح و مسانید خود درباره اصل زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و استحباب آن ذکر کرده اند. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - عبداللَّه بن عمر از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زار قبری وجبت له شفاعتی»؛(۴) «هر کس به زیارت قبر من آید شفاعتم بر او واجب می شود.»

۲ - و نیز از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «من جآءنی زائراً لاتعمله إلّا زیارتی کان حقّاً

۱- ۱۷۶۴. وفاء الوفاء، سمهودی، ج ۴، ص ۱۳۶۱.

۲- ۱۷۶۵. همان، ج ۲، ص ۶۱۲.

۳- ۱۷۶۶. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۶۱۲.

۴- ۱۷۶۷. سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۵.

عليّ أن أكون له شفيعاً يوم القيمه»؛(۱) «هر کس برای زیارت نزد من آید و تنها کار او زیارت من باشد، بر من سزاوار است که شفیع او در روز قیامت شوم.»

۳ - و نیز نقل کرده که فرمود: «من حجّ فزار قبری بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی»؛(۲) «هر کس حج به جای آورد و قبر مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل کسی است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است.»

۴ - و هم چنین از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من حجّ البیت ولم یزرنی فقد جفانی»؛(۳) «هر کس حج خانه خدا را به جای آورد ولی مرا زیارت نکند به طور حتم به من جفا کرده است.»

۵ - از عمر نقل شده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «من زار قبری - أو من زارنی - کنت له شفیعاً - أو شهیداً ... »؛(۴) «هر کس قبر مرا زیارت کند - یا این که فرمود: هر کس مرا زیارت کند -، من شفیع - گواه - او خواهم بود ... ».

۶ - حاطب بن ابی بلتعه از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زارنی بعد موتی فکأنّما زارنی فی حیاتی ... »؛(۵) «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند به مانند آن است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است.»

۷ - عبداللّه بن عمر نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «من حجّ حجه الاسلام وزار قبری وغزا غزوه وصلّی علیّ فی بیت المقدّس لم یسأله اللّه عزّ وجلّ فیما افترض علیه»؛(۶) «هر کس حجه الاسلام به جای آورد و قبر مرا زیارت کند و در غزوه ای شرکت نماید و در بیت المقدس بر من درود بفرستد، خدای عزّوجلّ در آنچه بر او واجب کرده، او را سؤال و مواخذه نخواهد کرد.»

۱- ۱۷۶۸. المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۲، ص ۲۲۵، ح ۱۳۱۴۹.
۲- ۱۷۶۹. المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۱۰، ح ۱۳۴۹۷؛ سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۲.
۳- ۱۷۷۰. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۲؛ المواهب اللدنیّه، ج ۴، ص ۵۷۱.
۴- ۱۷۷۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۷؛ کنوز الحقائق، ج ۲، ص ۱۰۷.
۵- ۱۷۷۲. سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۳؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۴۵.
۶- ۱۷۷۳. شفاء السقام، ص ۳۴، ح ۹؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۴؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۹.

۸ - ابوهریره از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زارنی بعد موتی فکأنّما زارنی وأنا حیّ. ومن زارنی کنت له شهیداً وشفیعاً یوم القیمه»؛(۱) «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند آن است که مرا در حال حیاتم زیارت کرده است. و هر کس مرا زیارت کند او را گواه و شفیع در روز قیامت خواهم بود.»

۹ - انس بن مالک از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زارنی بالمدینه محتسباً کنت له شفیعاً»؛(۲) «هر کس مرا در مدینه با اخلاص زیارت کند، من شفیع او خواهم بود.»

۱۰ - و نیز از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زارنی میتاً فکأنّما زارنی حیّاً، ومن زار قبری وجبت له شفاعتی یوم القیمه. وما من أحد من أمّتی له سعه ثمّ لم یزرنی فلیس له عذر»؛(۳) «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند آن است که مرا در حیاتم زیارت کرده است و هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعتم در روز قیامت بر او ثابت می گردد. و هر یک از امت من که وسعت مالی داشته، ولی مرا زیارت نکرده باشد، عذری ندارد.»

۱۱ - ابن عباس از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زارنی فی مماتی کان کمن زارنی فی حیاتی، ومن زارنی حتی ینتهی إلی قبری کنت له یوم القیمه شهیداً - أو قال - شفیعاً»؛(۴) «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند کسی خواهد بود که در زمان حیاتم مرا زیارت کرده است. و هر کس مرا زیارت کند تا این که به کنار قبر من برسد من گواه او - شفیع او - در روز قیامت خواهم بود.»

۱۲ - امام علی علیه السلام از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زار قبری بعد مماتی فکأنّما زارنی فی حیاتی، ومن لم یزر قبری فقد جفانی»؛(۵) «هر کس قبر مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند آن است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است، و هر کس که قبر مرا زیارت نکند به من جفا کرده است.»

۱- ۱۷۷۴. شفاء السقام، ص ۳۵؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۵.

۲- ۱۷۷۵. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ التاج الجامع للاصول، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳- ۱۷۷۶. شفاء السقام، ص ۳۷؛ المواهب اللدنیّه، ج ۴، ص ۵۷۲؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۶.

۴- ۱۷۷۷. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ شفاء السقام، ص ۳۸؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۶.

۵- ۱۷۷۸. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ شفاء السقام، ص ۳۹؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۷.

۱۳ – بکر بن عبداللَّه از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من أتی المدینه زائراً لی وجبت له شفاعتی یوم القیمه ... »؛(۱) «هر کس به جهت زیارت من وارد مدینه شود شفاعت من در روز قیامت بر او واجب می شود.»

۱۴ – عبداللَّه بن عمر از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زارنی بعد موتی فکأنّما زارنی فی حیاتی»؛ «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند آن است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است.»

۱۵ – ابن عباس از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من حجّ إلی مکّه ثمّ قصدنی فی مسجدی کتبت له حجّتان مبرور تان»؛(۲) «هر کس در مکه حج به جای آورد و سپس مرا در مسجدم قصد نماید برای او ثواب دو حج مقبول نوشته می شود.»

۱۶ – از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «من زار قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله کان فی جواره»؛(۳) «هر کس قبر رسول خداصلی الله علیه وآله را زیارت کند در جوار او خواهد بود.»

زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله در سیره صحابه

زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله در سیره صحابه

با مراجعه به سیره پیشینیان از صحابه، تابعین و دیگران پی می بریم که زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله شیوه آنان بوده است. اینک به نمونه هایی از این سیره اشاره می کنیم:

۱ – حضرت زهراعلیها السلام

ابن عساکر و دیگران به سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده اند: لمّا رمس رسول اللَّه صلی الله علیه وآله جآءت فاطمهعلیها السلام فوقفت علی قبره صلی الله علیه وآله وأخذت قبضه من تراب القبر ووضعت علی عینها وبکت وأنشأت تقول:

ماذا علی من شمّ تربه أحمد

أن لایشمّ مدی الزمان غوالیا

صبّت علیّ مصائب لو إنّها

صبّت علی الأیّام عدن لیالیاً(۴)

۱– ۱۷۷۹. المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۲۸۹؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۶.

۲– ۱۷۸۰. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۷؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۹.

۳- ۱۷۸۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ نیل الأوطار، ج ۵، ص ۱۰۹.

۴- ۱۷۸۲. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵؛ ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۹۰.

«چون رسول خداصلی الله علیه وآله دفن شد فاطمه - درود خدا بر او باد - در کنار قبر ایشان قرار گرفت و مشتی خاک قبر را برداشته و بر چشمش گذارد و گریست و این شعر را سرود: چیست بر کسی که تربت احمد را بو کرده این که نمی خواهد در طول زمان هیچ بویی را استشمام کند. بر سر من مصایبی ریخته شد که اگر بر روزها ریخته می شد تبدیل به شب می شدند.»

۲ - جابر بن عبدالله

بیهقی به سند خود از ابی محمّد بن منکدر نقل کرده که گفت: جابر را دیدم؛ در حالی که در کنار قبر رسول خداصلی الله علیه وآله بود و می فرمود: «هاهنا تسکب العبرات، سمعت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله یقول: ما بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنّه»؛(۱) «اینجاست که اشک ها ریخته می شود. از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: ما بین قبر من و منبرم باغی از باغ های بهشت است.»

۳ - ابوایّوب انصاری

حاکم نیشابوری و دیگران به سند خود از داوود بن ابی صالح نقل کرده اند که گفت: «أقبل مروان یوماً فوجد رجلًا واضعاً وجهه علی القبر فأخذ برقبته ثمّ قال: هل تدری ماتصنع؟ فأقبل علیه فإذا أبوأیّوب الأنصاری، فقال: نعم إنّی لم آت الحجر ولم آت اللبن، إنّما جئت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله ولم آت الحجر، سمعت رسول اللَّه یقول: "لاتبکوا علی الدین إذا ولیه أهله ولکن أبکوا علی الدین إذا ولیه غیر أهله"»؛(۲) «مروان روزی بر بقعه رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد. مردی را مشاهده کرد که صورت خود را بر روی قبر گذارده است. مروان گردن او را گرفت، و به او گفت: آیا می دانی چه می کنی؟ دقّت که کرد، ناگهان دید که او ابوایّوب انصاری است. ابوایّوب فرمود: آری، من به جهت سنگ نیامده ام و نیز به جهت این خشتها نیامده ام، من تنها به جهت رسول خداصلی الله علیه وآله آمده ام. من به جهت این سنگ نیامده ام. از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: بر دین نگریید اگر فردی شایسته متولّی آن شد، ولی بر دین بگریید هنگامی که متولّی آن نااهل باشد.»

۱- ۱۷۸۳. شعب الایمان، ج ۳، ص ۴۹۱.

۲- ۱۷۸۴. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۵.

۴ – شخص اعرابی

از امام علی علیه السلام نقل شد که فرمود: «قدم علینا أعرابی بعد ما دفنّا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله بثلاثه أیّام، فرمی بنفسه علی قبر النبیّ صلی الله علیه وآله وحثا من ترابه علی رأسه وقال: یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله! قلت فسمعناه ووعیّت عن اللَّه سبحانه فوعیّنا عنک، وکان فیما أنزل علیک: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا ... } وقد ظلمت نفسی وجئتک تستغفر لی. فنودی من القبر: قد غفر لک»؛(۱) «شخصی اعرابی بعد از سه روز از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله بر ما وارد شد و خودش را بر قبر پیامبر انداخت و از خاک قبر حضرت بر سر خود ریخت و عرض کرد: ای رسول خدا! گفتی، پس ما گفتارت را شنیدیم، و از خداوند سبحان گرفتی ما نیز از تو گرفتیم. از جمله آیاتی که بر تو نازل شد این آیه است: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا ... } من به خودم ظلم کردم و آمده ام تا تو برایم استغفار کنی. حضرت فرمود: از داخل قبر ندا داده شد: برای تو بخشوده شد.»

از این حدیث نکاتی چند استفاده می شود:

الف) مشروعیت اصل زیارت قبور.

ب) مشروعیّت شدّ رحال به جهت زیارت قبور.

ج) توسل به ارواح اولیای الهی.

د) استغاثه از ارواح اولیای الهی.

۵ – بلال حبشی

بلال بن رباح حبشی مؤذّن رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از وفات آن حضرت از مدینه به شام هجرت کرد. ولی خوابی را دید که ابن عساکر آن را این گونه با سندش از ابی الدرداء نقل کرده است: «إنّ بلالاً رأی فی منامه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وهو یقول: ما هذه الجفوه یا بلال؟! أما آن لک أن تزورنی یا بلال؟! فانتبه حزیناً وجلاً خائفاً، فرکب راحلته وقصد المدینه، فأتی قبر النبیّ صلی الله علیه وآله فجعل یبکی ویمرغ وجهه علیه، فأقبل الحسن والحسین علیهما السلام فجعل یضمّهما ویقبّلهما، فقالا له: نشتهی أن نسمع أذانک الّذی کنت تؤذّن به لرسول اللَّه صلی الله علیه وآله ففعل، فعلی سطح المسجد، فوقف موقفه الّذی کان یقف فیه، فلمّا أن قال: «اللَّه اکبر» إرتجّت المدینه.

۱– ۱۷۸۵. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۱؛ تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۲۳۴.

فلمّا أن قال: «أشهد أن لا إله إلّا اللَّه» إزدادت رجّتها. فلمّا أن قال: «أشهد أنّ محمّداً رسول اللَّه» خرجت العواتق من خدورهنّ فقالوا: أبعث رسول اللَّه؟ فما رئی يوماً أكثر باكياً ولاباكيه بالمدينه بعد رسول اللَّه من ذلك اليوم»؛(1) «بلال شبی در عالم رؤيا رسول خداصلی الله عليه وآله را ديد؛ در حالی كه به او می فرمود: اين چه جفايی است كه كرده ای، ای بلال؟! آيا وقت آن نشده كه ما را زيارت كنی ای بلال؟! بلال محزون و ترسناك بيدار شد و سوار بر مركب خود به قصد مدينه حركت نمود. مستقيماً به نزد قبر پيامبرصلی الله عليه وآله آمد و شروع به گريه كرده و صورت خود را بر قبر ماليد. امام حسن و امام حسين عليهما السلام آمدند، بلال آن دو را در بغل گرفت و بوسيد. آن دو به بلال فرمودند: ما آن طور اذانی را كه برای رسول خداصلی الله عليه وآله می گفتی، می خواهيم از تو بشنويم. بلال قبول كرد و بر بام مسجد رفت و در مكانی كه هميشه در آنجا می ايستاد، قرار گرفت. و چون «اللَّه اكبر» گفت، مدينه به لرزه درآمد. چون «اشهد ان لا اله الاّ اللَّه» گفت، صدای مردم بلندتر شد و هنگامی كه «اشهد ان محمّداً رسول اللَّه» گفت، تمام زن ها از پشت پرده ها بيرون آمدند. مردم گفتند: آيا رسول خداصلی الله عليه وآله دوباره مبعوث شده است؟ مثل آن روز مردم را از زن و مرد گريان تر بعد از رسول خداصلی الله عليه وآله نديدند.»

نتيجه اين كه: رسول خداصلی الله عليه وآله او را به شدّ رحال به جهت زيارت خود امر نموده است. حديث مذكور از حيث سند صحيح است.

و به سند صحيح و متواتر از رسول خداصلی الله عليه وآله نقل شده كه فرمود: «من رآنی فی المنام فقد رآنی حقّاً، فإنّ الشيطان لايتمثّل بی»؛(2) «هر كس مرا در خواب ببيند به طور حتم خودم را ديده؛ زيرا شيطان به صورت من در نمی آيد.»

۶ – عبداللَّه بن عمر

عبدالرزاق به سند صحيح در باب «سلام بر قبر پيامبرصلی الله عليه وآله» نقل كرده: «إنّ ابن عمر كان إذا قدم من سفر أتی قبر النبیّ صلی الله عليه وآله فقال: السلام عليك يا رسول اللَّه صلی الله عليه وآله! ... »؛(3) «همانا

۱– ۱۷۸۶. تاريخ ابن عساكر، ترجمه بلال؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۴، ص ۱۱۸؛ تهذيب الكمال، ج ۴، ص ۲۸۹؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲– ۱۷۸۷. المجموع، نووی، ج ۶، ص ۲۱۱.

۳– ۱۷۸۸. المصنّف، ج ۳، ص ۵۷۶، ح ۶۷۲۵؛ المجموع، نووی، ج ۸، ص ۲۷۲؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۸.

عبداللَّه بن عمر این گونه بود که هر گاه از سفری باز می گشت، کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله می آمد و عرض می نمود: سلام بر تو ای رسول خداصلی الله علیه وآله!».

۷ - ایّوب سختیانی

سمهودی از عبداللَّه بن مبارک نقل کرده که گفت: «سمعت أباحنیفه یقول: قدم أیّوب السختیانی وأنا بالمدینه، فقلت: لأنظرنّ مایصنع. فجعل ظهره ممایلی وجه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وبکی غیر متباک، فقام مقام رجل فقیه»؛(۱) «از ابوحنیفه شنیدم که می گفت: زمانی که من در مدینه بودم، ایّوب سختیانی وارد شهر شد. با خودم گفتم: ببینم چه می کند، او پشت خود را به طرف رسول خداصلی الله علیه وآله قرار داد و گریست نه مانند کسانی که تباکی می کنند. و در مقام شخص فقیه ایستاد.»

این روایت دلالت بر صحت شدّ رحال به جهت زیارت رسول خداصلی الله علیه وآله دارد؛ زیرا سختیانی در مدینه نبوده است.

۸ - فرستادن پیک به جهت زیارت

حاتم بن وردان می گوید: «کان عمر بن عبدالعزیز یوجّه البرید قاصداً من الشام إلی المدینه لیقرئ عنه النبیّ صلی الله علیه وآله السلام»؛(۲) «عمر بن عبدالعزیز همیشه از شام پیک به مدینه می فرستاد تا از طرف او به پیامبرصلی الله علیه وآله سلام برساند.»

اهل سنّت و استحباب زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله

علمای اهل سنّت به جز وهابیان عموماً فتوا به جواز بلکه استحباب زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله داده اند. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ابوالحسن ماوردی می گوید: «فإذا عاد - ولیّ الحاج - سار بهم علی طریق المدینه لزیاره قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله لیجمع لهم بین حجّ بیت اللَّه عزّ وجلّ وزیاره قبر رسول اللَّه رعایه لحرمته وقیاماً بحقوق طاعته ... »؛(۳) «و چون سرپرست حاجیان از حج بازگشت، آنان را به

۱- ۱۷۸۹. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۷.

۲- ۱۷۹۰. الشفاء، قاضی عیاض، ج ۲، ص ۸۵؛ شعب الایمان، بیهقی، ج ۳، ص ۴۹۲؛ المواهب اللدنیّه، ج ۳، ص ۴۰۶.

۳- ۱۷۹۱. الاحکام السلطانیه، ج ۲، ص ۱۰۹.

جهت زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله از راه مدینه سیر داد تا برای آنان بین حجّ خانه خدای عزّوجلّ و زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله جمع کند، به جهت رعایت احترام حضرت و قیام به حقوق طاعت او ... ».

۲ - ابواسحاق ابراهیم بن محمّد شیرازی فقیه شافعی (متوفای ۴۷۶ ه.ق) می گوید: «ویستحبّ زیاره قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله»؛(۱) «زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله مستحب است.»

۳ - قاضی عیاض مالکی (متوفای ۵۴۴ ه.ق) می گوید: «وزیاره قبره صلی الله علیه وآله سنّه مجمع علیها وفضیله مرغّب فیها»؛(۲) «و زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله سنتی است که بر آن اجماع شده و فضیلتی است که در آن رغبت شده است.»

۴ - ابن قدامه مقدسی حنبلی (متوفای ۶۲۰ ه.ق) می گوید: «یستحبّ زیاره قبرالنبیّ صلی الله علیه وآله»؛(۳) «زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله مستحب است»

۵ - محیی الدین نووی شافعی (متوفای حدود ۶۷۷ ه.ق) می گوید: «ویسنّ شرب مآء زمزم وزیاره قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله بعد فراغ الحجّ»؛(۴) «آشامیدن آب زمزم و زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از فارغ شدن از حج، مستحب است.»

۶ - شیخ تقی الدین سبکی شافعی (متوفای ۷۵۶ ه.ق) در کتاب «شفاء السقام» بابی را منعقد کرده و در آن می گوید: «سفر به جهت زیارت از وسایل تقرّب به سوی خدا است ... » (۵)

او این مطلب را از قرآن و روایات استفاده کرده است.

۷ - سید نور الدین سمهودی (متوفای ۹۱۱ ه.ق) در کتاب «وفاء الوفاء» بحث مفصّلی را برای اثبات استحباب سفر به جهت زیارت آورده و ثابت کرده که سفر به جهت زیارت، همانند خود زیارت از وسایل تقرّب است».(۶)

۸ - حافظ ابوالعباس قسطلانی مصری (متوفای ۹۲۳ ه.ق) می گوید: «إعلم أنّ زیاره

۱- ۱۷۹۲. المهذّب، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲- ۱۷۹۳. شرح الشفا، خفاجی، ج ۳، ص ۵۱۵.

۳- ۱۷۹۴. شرح مختصر الخرقی فی فروع الحنابله، ج ۶، ص ۵۸۸.

۴- ۱۷۹۵. المنهاج، ج ۱، ص ۵۱۱.

۵- ۱۷۹۶. شفاء السقام، ص ۱۰۰ - ۱۱۷.

۶- ۱۷۹۷. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۲.

قبره الشريف من أعظم القربات وأرجى الطاعات والسبيل إلى أعلى الدرجات، ومن اعتقد غير هذا فقد انخلع من ربقه الاسلام وخالف اللَّه ورسوله وجماعه العلمآء الأعلام»؛(۱) «بدان که زیارت قبر شریف پیامبرصلى الله عليه وآله از عظيم ترين تقرّب ها و امیدوارترین طاعات و راهی به عالی ترین درجات است. و هر کس غیر از این را اعتقاد پیدا کند به طور حتم از دائره اسلام خارج شده و با خدا و رسولش و نیز با جماعت علمای اعلام مخالفت کرده است.»

۹ - شیخ محمّد خطیب شربینی (متوفای ۹۷۷ ه.ق) می گوید: « ... أما زيارته صلى الله عليه وآله فمن أعظم القربات للرجال والنسآء»؛(۲) «امّا زیارت قبر پیامبرصلى الله عليه وآله از عظیم ترین تقرّب ها برای مردان و زنان است.»

۱۰ - زین الدین عبدالرؤف مناوی (متوفای ۱۰۳۱ ه.ق) می گوید: «وزياره قبره صلى الله عليه وآله الشريف من كمالات الحجّ، بل زيارته عند الصوفيه فرض وعندهم الهجره إلى قبره كهى إليه حيّاً»؛(۳) «و زیارت قبر شریف پیامبرصلى الله عليه وآله از کمالات حج است. بلکه زیارت قبر او نزد صوفیه واجب است. و نزد آنان هجرت به سوی قبر پیامبرصلى الله عليه وآله همانند هجرت به سوی او در زمان حیات است.»

۱۱ - شیخ عبدالرحمن شیخ زاده (متوفای ۱۰۷۸ ه.ق) می گوید: «من أحسن المندوبات بل يقرب من درجه الواجبات، زياره قبر نبيّنا وسيّدنا محمّدصلى الله عليه وآله ... »؛(۴) «از بهترین مستحبات بلکه عملی که نزدیک به درجه واجبات به حساب می آید، زیارت قبر نبیّ ما و سیّد ما محمّدصلى الله عليه وآله است.»

۱۲ - محمّد بن عبدالباقی زرقانی مالکی مصری (متوفای ۱۱۲۲ ه.ق) می گوید: «قد كانت زيارته مشهوره في زمن كبار الصحابه، معروفه بينهم. لمّا صالح عمر بن الخطّاب أهل بيت المقدّس جآءه كعب الأحبار فأسلم ففرح به وقال: هل لك أن تسير معي إلى المدينه وتزور قبره صلى الله عليه وآله وتتمتّع بزيارته؟ قال: نعم»؛(۵) «زیارت حضرت از زمان بزرگان صحابه مشهور بوده و بین آنان معروف بوده است. زمانی که عمر بن خطّاب با اهل بيت المقدس مصالحه

۱- ۱۷۹۸. المواهب اللدنيّه، ج ۴، ص ۵۷۰.

۲- ۱۷۹۹. مغنى المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.

۳- ۱۸۰۰. شرح جامع الصغير، ج ۶، ص ۱۴۰.

۴- ۱۸۰۱. مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر، ج ۱، ص ۱۵۷.

۵- ۱۸۰۲. شرح المواهب، ج ۸، ص ۲۹۹.

کرد، کعب الأحبار نزد او آمد و اسلام آورد. عمر از این واقعه خوشحال شد و به او گفت: آیا می خواهی که با من به مدینه بیایی و قبر پیامبرصلی الله علیه وآله را زیارت کرده و از زیارت او بهره ببری؟ کعب گفت: آری.»

۱۳ - شیخ محمّد بن علی شوکانی (متوفای ۱۲۵۰ ه.ق) می گوید: «قد اختلفت فیها - فی زیاره النبیّ - أقوال أهل العلم، فذهب الجمهور إلی أنّها مندوبه، وذهب بعض المالکیه وبعض الظاهریه إلی أنّها واجبه، وقالت الحنفیه: إنّها قریبه من الواجبات. وذهب ابن تیمیه الحنبلی حفید المصنّف المعروف بشیخ الاسلام إلی أنّها غیر مشروعه»؛(۱) «درباره زیارت پیامبرصلی الله علیه وآله اقوال اهل علم مختلف است؛ جمهور قائل به استحباب آن می باشند. و برخی از مالکیه و برخی از ظاهریه معتقد به وجوب آن شده اند. حنفیه گفته اند: زیارت نزدیک به واجبات است. ولی ابن تیمیه حنبلی نوه مصنف که به شیخ الاسلام معروف شده، ادّعا کرده که زیارت غیر مشروع است.»

۱۴ - جزیری می گوید: «زیاره قبر النبیّ صلی الله علیه وآله من أفضل المندوبات»؛(۲) «زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله از بهترین مستحبات است.»

استحباب زیارت قبور امامان

اهل بیت علیهم السلام شیعیان خود را امر نموده اند تا قبرشان را زیارت کنند. اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ - شیخ طوسی از امام رضاعلیه السلام نقل می کند که فرمود: «همانا برای هر امامی عهدی برگردن اولیا و شیعیان آنان است، از تمام وفا و حسن ادای به این عهد، زیارت قبور آنان است».(۳)

۲ - محمّد بن مسلم از امام باقرعلیه السلام نقل می کند که فرمود: «شیعیان ما را به زیارت حسین بن علی سفارش نمایید؛ زیرا به جای آوردن آن بر هر مؤمنی که اقرار به امامت حسین از جانب خداوند عزّ و جلّ دارد، واجب است».(۴)

۳ - علی بن میمون می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «اگر کسی از شما

۱- ۱۸۰۳. نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۷.

۲- ۱۸۰۴. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۷۱۱.

۳- ۱۸۰۵. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸ و ۷۹، ح ۳.

۴- ۱۸۰۶. بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳؛ امالی صدوق، ص ۱۲۶.

هزار حج انجام دهد، ولی به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود، حقی از حقوق خداوند را ترک کرده است». از علت آن سؤال شد؟ حضرت فرمود: «حقّ حسین علیه السلام بر هر مسلمانی واجب است.» (1)

زیارت قبور و مشروعیت سفر به سوی آن

قبلًا در فتاوای وهابیان اشاره نمودیم که متأخّرین از آنان قائل به عدم مشروعیت سفر یا بدعت بودن سفر برای زیارت قبور؛ حتی قبر پیامبرند، (اگرچه ابن تیمیه مطلقاً زیارت را تحریم کرده است).

حال در صددیم تا مشروعیت سفر برای زیارت، خصوصاً زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله را به اثبات برسانیم:

۱ - خداوند متعال می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَآؤُوکَ ... (2)} که لفظ «مجی ء» برآمدن از راه دور و نزدیک هر دو صدق می کند.

۲ - در روایتی که نقل شد، پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «من زار قبری ... »، که لفظ زیارت نیز شامل آمدن از راه دور و نزدیک می شود؛ خصوصاً در روایتی که ابن السکن به سند صحیح نقل می کند، این چنین آمده: «من جآءنی زائراً» که این تعبیر هم ظهور در سفر دارد.

۳ - از برخی روایات به طور وضوح یا ضمنی جواز یا استحباب زیارت قبور؛ حتی با شدّ رحال و بار سفر بستن و به قصد زیارت حرکت کردن، استفاده می شود.

مسلم و دیگران به سند صحیح از بریده اسلمی نقل می کنند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی به محمّد اذن داده شد تا قبر مادرش را زیارت نماید، شما نیز قبور را زیارت کنید که شما را به یاد آخرت می اندازد».(3)

از این که پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: «به محمّد اذن داده شد تا قبر مادرش را زیارت کند.» استفاده می شود که حرکت از مکانی به مکانی دیگر، تنها به قصد زیارت اشکالی ندارد.

۱- ۱۸۰۷. بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۵.

۲- ۱۸۰۸. سوره نساء، آیه ۶۴.

۳- ۱۸۰۹. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۱۰۷، کتاب الجنائز؛ صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۰.

سمعانی از امام علی علیه السلام نقل می کند که اعرابی ای بعد از سه روز از دفن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد مدینه شد و مستقیماً کنار قبر رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و خود را بر قبر شریف انداخت و خاک قبر را بر سر خود ریخت، آن گاه عرض کرد: ای رسول خدا! گفتی و ما هم گفتارت را شنیدیم، تو آیات را از خداوند گرفتی و ما نیز از تو، از جمله آیاتی که بر تو نازل شد این است: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ ... } من به خود ظلم کرده ام و لذا نزد تو آمده ام تا برایم استغفار نمایی.(۱)

قضیه بلال و خوابی که دید، و حرکت او از شام به مدینه به قصد زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله - که قبلاً اشاره شد - شاهد خوبی بر جواز «شدّ رحال» برای زیارت قبور است.(۲)

سبکی نقل می کند: عمر بن عبدالعزیز دائماً کسی را به نیابت خود از شام به مدینه می فرستاد تا سلامش را به رسول خداصلی الله علیه وآله برساند و بازگردد.(۳)

خطیب بغدادی از ابی علی خلال شیخ حنابله نقل می کند که در عصر خود هیچ گاه امر مهمّی برایم اتفاق نمی افتاد مگر آن که به قصد زیارت قبر حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام حرکت می کردم و بعد از توسل به آن حضرت، از خداوند متعال آنچه می خواستم عطا می فرمود.(۴)

روایت ابوبکر محمّد بن مؤمل که قبلاً به آن اشاره شد، نیز بر شدِّ رحال به جهت زیارت قبور اولیای الهی دلالت خوبی دارد.(۵) طلحه بن عبیداللّه می گوید: با رسول خداصلی الله علیه وآله به قصد زیارت قبور شهدای احد حرکت کردیم.(۶)

عایشه می گوید: هر شبی که نوبت من بود پیامبرصلی الله علیه وآله در آخر آن شب به زیارت اهل بقیع می رفت.(۷)

ص: ۵۳۰

۱- ۱۸۱۰. وفاء الوفاء، سمهودی، ج ۲، ص ۶۱۲.

۲- ۱۸۱۱. اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۱۱۸؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۲۸۹.

۳- ۱۸۱۲. شفاء السقام، ص ۵۵.

۴- ۱۸۱۳. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰.

۵- ۱۸۱۴. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

۶- ۱۸۱۵. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۳۵۷.

۷- ۱۸۱۶. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳.

از این روایات و روایات دیگر به خوبی استفاده می شود که «شدّ رحال» و سفر برای زیارت قبور نه تنها جایز بوده، بلکه استحباب نیز دارد.

۴ - اجماع مسلمین در طول تاریخ بر سفر به جهت زیارت قبور اولیای الهی بوده است، که با مراجعه به تاریخ مسلمین به خوبی روشن می شود.

۵ - اهل سنّت در صحاح خود روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده اند: «کسی که برای رفتن به مسجد قدم برمی دارد، به هر قدمش ترفیع درجه ای داده می شود و گناهی از او بخشوده خواهد شد».(۱) و این ثواب نیست مگر از باب مقدمیّت گام برداشتن برای امر قربی که وقوف در مسجد است. لذا می توان گفت که شدّ رحال و سفر به عنوان مقدمه زیارت اولیای الهی نیز مستحب است.

دلیل وهابیان بر حرمت زیارت قبور

عمده دلیل وهابیان بر حرمت زیارت قبور - حتی قبر پیامبرصلی الله علیه وآله - روایت ابوهریره از رسول خداصلی الله علیه وآله است که فرمود: «شدّ رحال و بار سفر بستن جایز نیست، مگر به سوی سه مسجد: مسجد النبیّ، مسجد الحرام و مسجد الاقصی.(۲)

در جواب از استدلال به این حدیث می گوییم: در مستثنا منه این حدیث دو احتمال است:

اول: این که مستثنا منه، «مسجدٌ من المساجد» باشد؛ یعنی اصل حدیث این گونه باشد: «لا تشدّ الرحال إلی مسجد من المساجد إلّا إلی ثلاثه مساجد».

دوم: مستثنا منه «مکان من الأمکنه» باشد، به تقدیر: «لا تشدّ الرحال إلی مکان من الأمکنه إلّا إلی ثلاثه مساجد».

بنابر معنای اوّل دلیلی بر حرمت «شدّ رحال» برای زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله نیست؛ زیرا قبر پیامبر مسجد نیست.

۱- ۱۸۱۷. ر.ک: صحیح مسلم.

۲- ۱۸۱۸. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۶، کتاب الصلاه؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶، کتاب الحج.

در صورت دوّم نیز اخذ به عموم روایت ممکن نیست؛ زیرا لازمه آن حرمت هر نوع سفری است؛ اگرچه به قصد زیارت هم نباشد، که هیچ کس قائل به آن نیست. وانگهی نهی از شدّ رحال برای زیارت غیر از این سه مسجد، نهی تحریمی نیست، بلکه ارشادی است؛ زیرا در هر شهری مسجد وجود دارد و سفر برای زیارت مسجد در شهری دیگر ضرورتی ندارد و این بر خلاف زیارت قبور اولیای الهی است که آثار و برکاتی عظیم بر آن مترتب است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

غزالی نیز به این نکته التفات پیدا کرده، می گوید: «مسافرت عبادی مستحب است؛ از جمله مسافرت به جهت زیارت قبور انبیا، صحابه، تابعین و سایر علما و اولیا. پس به طور کلی هر کس که در حال حیات به او تبرک جسته می شود، در حال ممات نیز می توان به زیارتش تبرک جست. لذا شدّ رحال برای تحقق این غرض جایز می گردد. این موضوع با حدیث پیامبرصلی الله علیه وآله: «لا تشدّ الرحال إلّا إلی ثلاثه مساجد» منافات و تعارض ندارد؛ زیرا حدیث مربوط به مساجد است و مساجد از آنجا که همه در فضیلت یکسانند، ترجیحی در سفر برای آن ها نیست، مگر این سه مسجد که به جهت خصوصیتی که دارند، سفر به خاطر آن ها اشکالی ندارد و این مسئله غیر از سفر برای زیارت قبور اولیای الهی است».(۱)

دکتر عبدالملک سعدی می گوید: «نهی از شدّ رحال به مساجد دیگر به جهت آن است که زحمتی بی فایده است؛ زیرا ثواب مساجد یکسان است، مگر سه مسجد».(۲)

نقد کلام ابن تیمیه

نقد کلام ابن تیمیه

ابن تیمیه در اینجا مغالطه ای واضح دارد؛ زیرا او با آن که مستثنی منه در این حدیث را «المساجد» گرفته، ولی در عین حال به این حدیث بر منع و حرمت شدّ رحال به جهت زیارت قبور انبیا و اولیا و صالحان از راه قیاس اولویت استدلال کرده است. او

۱- ۱۸۱۹. احیاء العلوم، غزالی، ج ۲، ص ۲۴۷، کتاب آداب السفر.

۲- ۱۸۲۰. البدعه، دکتر عبدالملک سعدی، ص ۶۰.

می گوید: «فإذا کان السفر إلی بیوت اللَّه غیر الثلاثه لیس بمشروع باتفاق الأئمّه الاربعه بل قد نهی عنه الرسول صلی الله علیه وآله فکیف بالسفر إلی بیوت المخلوقین الّذین تتّخذ قبورهم مساجد وأوثاناً وأعیاداً ... »؛(۱) «اگر سفر به خانه های خدا غیر از این سه خانه، به اتفاق امامان چهارگانه مشروع نیست، بلکه پیامبرصلی الله علیه وآله از آن نهی کرده است، پس چگونه است سفر به خانه های مخلوقین که قبورشان مساجد و بت ها و عید ها قرار گرفته است.»

پاسخ

اوّلاً: به چه دلیل سفر برای زیارت خانه های خدا غیر از این سه خانه مشروع نیست. قبلًا اشاره شد که نهی در روایت، تنزیهی و ارشادی است نه مولوی.

ثانیاً: ایشان نسبت تحریم را به رؤسای مذاهب اربعه داده، در حالی که ما نصّی بر حرمت از آنان نیافته ایم.

ثالثاً: عدم جواز سفر به غیر از مساجد سه گانه - بر فرض تسلیم - دلیل نمی شود بر این که سفر به خانه هایی که { أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ به طریق اولی حرام باشد، و این قیاس مع الفارق است؛ زیرا گرچه خانه های خدا غیر از این سه مسجد همگی در تأثیرگذاری یکسان است ولی در زیارت قبور پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای الهی اثر دیگری دارد که یکی از آن ها توسل به آن بزرگان و استغاثه به ارواح آنان می باشد که در جای خود رجحان و مشروعیّت آن ثابت شده است.

رابعاً: ابن تیمیه می گوید: «مسلمانان قبور انبیای خود را بت قرار داده اند». چه کسی چنین نیّتی را کرده است؟ این تهمتی بیش نیست؛ همان گونه که در بحث استغاثه به ارواح اولیای الهی به آن اشاره کردیم.

اعتراض علمای اهل سنّت به ابن تیمیه

اعتراض علمای اهل سنّت به ابن تیمیه

از آنجا که ابن تیمیه از سردمداران مخالفان شدّ رحال در زیارت قبور اولیا است، و این نظریه ای است که مخالف با رأی و عملکرد غالب بلکه عموم مسلمین است، لذا افراد بسیاری بر ضدّ او جبهه گیری کرده و مطالبی را بیان کرده اند؛ از آن جمله:

۱- ۱۸۲۱. الفتاوی، ابن تیمیه.

۱ – ابن حجر عسقلانی

او می گوید: «حاصل این که علما، ابن تیمیه را به تحریم بار سفر بستن به جهت زیارت قبر سید ما رسول خداصلی الله علیه وآله منتسب کرده اند، و این که او این عمل را انکار کرده است. و در شرح این مطلب از هر دو طرف طول و تفصیل است، و این از بدترین مسائلی است که از ابن تیمیه نقل شده است. و از جمله ادله ای که با آن بر دفع مدعای دیگران که همان اجماع بر مشروعیت زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله است، استدلال کرده، مطلبی است که از مالك نقل شده که او کراهت داشت که بگوید: من به زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله رفتم.

ولی محققان از اصحاب مالك از این مطلب جواب داده اند که او به جهت ادب از تلفّظ به این کلمه کراهت داشته نه آن که اصل زیارت را کراهت داشته باشد؛ زیرا زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله از برترین اعمال و بهترین وسیله تقرّب است که ما را به ذی الجلال رهنمون می سازد. و مشروعیت آن بدون نزاع، محل اجماع است. و خداوند هدایت کننده به صواب می باشد».(۱)

۲ – حافظ ذهبی

ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» در ردّ ابن تیمیه در مورد زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله می گوید: «پس هر کس در کنار حجره مقدس پیامبرصلی الله علیه وآله با حالت خواری و تسلیم و در حال درود فرستادن بر پیامبرصلی الله علیه وآله بایستد خوشا به حال او، او بهترین زیارت را انجام داده و زیباترین اظهار محبّت را داشته است و او به طور حتم عبادتی زاید بر کسی که در سرزمینش یا نمازش بر او درود فرستاده، انجام داده است؛ زیرا زائر هم اجر زیارت و هم اجر درود فرستادن بر او را دارد. و هر کس که بر او یک درود فرستد خداوند بر او ده درود خواهد فرستاد، ولی هر کس که او را زیارت کند و ادب زیارت را به جای نیاورد یا بر روی قبر سجده کند یا کاری را انجام دهد که مشروع نیست، این چنین شخصی کار خوبی همراه با کار بد را انجام داده است که باید او را با مدارا

۱- ۱۸۲۲. فتح الباری، ج ۳، ص ۶۶.

و مهربانی تعلیم داد. به خدا سوگند! فریاد زدن و شیون کردن مسلمان و نیز بوسیدن دیوارها و گریه بسیار او جز به جهت این که او محبّ خدا و رسول است نیست. پس محبّت او معیار و فارق بین اهل بهشت و جهنم است. لذا زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله از بهترین اعمالی است که باعث قرب به خدا می گردد. و بستن اثاثیه برای سفر به جهت زیارت قبور انبیا و اولیا، بر فرض تسلیم که اذن داده نشده به جهت استدلال به عموم حدیث «لاتشدوا الرحال الّا الی ثلاثه مساجد»، و بر فرض که این عموم را قبول کنیم، می گوییم: بار سفر بستن به جهت زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله بار سفر بستن برای زیارت مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله است. لذا ابتدا زائر شروع به تحیّت مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله می کند و سپس تحیت صاحب مسجد را به جای می آورد. خداوند ما و شما را برای این زیارت روزی کند. آمین».(۱)

شیخ شعیب ارناؤوط در تعلیقه خود بر گفتار ذهبی می نویسد: «قصد المؤلّف رحمه الله بهذا الإستطراد الردّ علی شیخه ابن تیمیه الّذی یقول بعدم جواز شدّ الرحل لزیاره قبر النبیّ صلی الله علیه وآله ... »؛(۲) «مقصود مؤلّف - ذهبی - به این کلام، رد کردن بر استادش ابن تیمیه است که قائل به عدم جواز بار سفر بستن به جهت زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله است.»

ردّ بر ابن تیمیه در مسأله زیارت قبور

علمای معاصر ابن تیمیه و بزرگان قومش در مسأله زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله با رأی او به مخالفت پرداخته و کتاب هایی را بر ضدّ او تألیف کرده اند که از آن جمله عبارت است از:

۱ - «شفاء السقام فی زیاره خیر الانام»، از تقی الدین سبکی.

۲ - «الدرّه المضیّه فی الردّ علی ابن تیمیه»، از سبکی.

۳ - «المقاله المرضیه»، از قاضی القضاه مالکیه تقی الدین ابی عبداللّه اخنائی.

۴ - «نجم المهتدی و رجم المقتدی»، از فخر بن معلّم قرشی.

۱- ۱۸۲۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۸۴.

۲- ۱۸۲۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۸۵.

۵ – «دفع الشبهه»، از تقی الدین صنی.

۶ – «التحفه المختاره فی الردّ علی منکر الزیاره»، از تاج الدین فاکهانی.

۷ – «الجوهر المنظم فی زیاره القبر الشریف النبوی المکرم»، از ابن حجر مکی.

تقسیم زیارت به شرعی و بدعی

تقسیم زیارت به شرعی و بدعی

شیخ بن باز از مفتیان وهابی می گوید: « ... فصارت فی الحقیقه ثلاثه أنواع:

النوع الأوّل: مشروع، وهو أن یزورها للدعآء لأهلها أو لتذکّر الآخره.

الثانی: أن تزار للقرائه عندها أو للصلاه عندها أو للذبح عندها فهذه بدعه ومن وسائل الشرک.

الثالث: أن یزورها للذبح للمیّت والتقرب إلیه بذلک، أو لدعآء المیّت من دون اللّه أو لطلب المدد منه أو الغوث أو النصر، فهذا شرک أکبر نسأل اللّه العافیه، فیجب الحذر من هذه الزیارات المبتدعه. ولافرق بین کون المدعو نبیّاً أو صالحاً أو غیرهما. ویدخل فی ذلک مایفعله بعض الجهّال عند قبر النبیّ صلی الله علیه وآله من دعائه والاستغاثه به أو عند قبر الحسین أو البدوی أو شیخ عبدالقادر الجیلانی أو غیرهم ... »؛(۱)

«در حقیقت زیارت بر سه نوع است:

نوع اوّل: که مشروع است، آن که انسان به زیارت شخصی به جهت دعا بر اهلش برود یا رفتن او به جهت یادآوری آخرت باشد.

نوع دوم: آن که به جهت قرائت قرآن نزد آن قبر یا خواندن نماز یا قربانی نزد آن قبر برود. که این عمل بدعت و از وسایل شرک است.

نوع سوم: آن است که به زیارت قبر به جهت ذبح برای میّت و تقرّب از این راه برود، یا او را صدا زده و غیر از خدا از او مدد و یاری و نصرت بخواهد. که این شرک اکبر است. از خدا می خواهیم که ما را از این عمل عافیت دهد. پس واجب است که از انواع زیارت هایی که

۱– ۱۸۲۵. مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، بن باز، ج ۴، ص ۳۴۴.

بـدعت است بر حـذر شـد. و فرقی در این جهت نیست بین این که کسـی را که انسان صـدا می زند پیامبر باشد یا فرد صالح یا غیر از این دو. و در این گونه عمـل داخـل می شود آنچه را که برخی از جاهلاـن کنـار قبر پیامبرصـلی الله علیه وآله انجـام می دهند؛ از قبیل صدا زدن و استغاثه به او یا در کنار قبر حسین یا بدوی یا شیخ عبدالقادر گیلانی یا دیگران.»

پاسخ

اوّلاًـ: در بحث قرائت قرآن و دعـا و نمـاز در کنـار قبـور اولیـای الهی به طور مبسوط جواز بلکه رجحـان این عمـل را به اثبـات رساندیم.

ثانیاً: هرگز یکی از مسـلمانان برای میّت به جهت تقرّب به او قربانی نمی کنـد، بلکه برای خداوند قربانی می نماید و ثواب آن را برای روح میت می فرستد و با این عمل خود به او متوسّل شده تا در نهایت امر به خداوند سبحان متقرّب گردد.

ثالثـاً: در بحـث اسـتغاثه به ارواح اولیـا به طـور مبسـوط ذکر کردیم که این گـونه عمـل هرگز شـرک به حسـاب نمی آیـد، در صورتی که با دید استقلالی نباشد.

شیـخ محمّد زاهد کوثری از علمای ازهر مصـر می گوید: «همانا سـعی ابن تیمیه در منع مردم از زیارت قبر پیامبرصـلی الله علیه وآله دلالت بر خصومت و کینه ای دارد که در درون او نسـبت به پیامبرصـلی الله علیه وآله نهفته است، چگونه تصوّر شرک به سبب زیارت و توسل به پیامبرصـلی الله علیه وآله درباره مسـلمانان می رود؟ کسانی که در حق او معتقدنـد که او بنده و رسول خـدا است، و این مطلب را در ادامه یـادآوری و یـادبود او هر روز حـدّاقل بیست بار در نماز تکرار می کننـد. همیشه اهل علم، عوام را از بـدعت ها در تمام شـئونات بازمی دارنـد و آنان را به سـنّت ها در زیارت و غیر زیارت ارشاد می نمایند، هر گاه که بـدعتی از آنان در چیزی رخ دهد. ولی در هیچ یک از این ایام آنان را به سـبب زیارت یا توسّل، مشـرک ننامیدند. آری، اول کسـی که مردم را به این وسـیله به شـرک نسـبت داد ابن تیمیه بود، و کسانی که به دنبال او رفته و اموال و خون مسـلمین را به جهت احتیاجی که در خود می بیند حلال کرده است».(۱)

۱- ۱۸۲۶. تکمله السیف الصقیل، ص ۱۵۶.

زنان و زیارت قبور

وهابیان قائل به عدم مشروعیّت، بلکه حرمت زیارت قبور برای زنان! هستند، و برای مردان درصورتی که بدون شدّ رحال و سفر برای زیارت باشد را جایز می دانند.

گروه دائمی وهابیان می گویند: «زیارت قبور تنها برای مردان مشروع است نه بر زنان، آن هم در صورتی که در شهر خودش باشد؛ یعنی بدون بار سفر بستن به جهت عبرت گرفتن».(۱)

شیخ بن باز می گوید: «برای زنان زیارت قبور جایز نیست؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله زنانی را که به زیارت قبور می روند لعنت کرده است. و دیگر این که زنان فتنه هستند، و صبر شان کم است. و لذا از رحمت خدا و احسان او این است که برای آنان زیارت قبور را حرام کرده است تا این که نه فتنه گری کنند و نه دیگران را به فتنه بکشانند».(۲)

او هم چنین می گوید: «از رسول خداصلی الله علیه وآله ثابت شده، زنانی را که به زیارت قبور می روند لعنت کرده است. این حدیث از ابن عباس و ابوهریره و حسان بن ثابت انصاری رسیده و علما از این حدیث استفاده کرده اند که زیارت برای زن ها حرام است؛ زیرا لعن تنها بر حرام می باشد، بلکه دلالت دارد بر این که این عمل از گناهان کبیره است. لذا صواب آن است که زیارت زنان از قبور حرام است نه این که فقط مکروه باشد. و سبب این امر - خدا داناتر است - این که زنان غالباً کم صبرند و لذا گاهی نوحه سرایی و مثل آن از کارهایی را انجام می دهند که منافات با صبری دارد که واجب است. و این که زنان فتنه اند، لذا زیارت آن ها از قبرها و به دنبال جنازه رفتن آن ها گاهی باعث می شود که آن ها به توسط مردها گول بخورند و گاهی هم ممکن است که مردها به توسط آن ها گول بخورند. و شریعت اسلامی کامل به جهت سدّ ذرایع و بستن راه هایی آمده که به فساد و فتنه ها منجرّ خواهد شد. و این از رحمت خدا به بندگانش می باشد. و به طور صحیح از رسول خداصلی الله علیه وآله رسیده که فرمود: «من برای بعد از خود فتنه ای ضرر دار تر بر مردان از زنان نگذاشتم.» بر صحّت این حدیث اتفاق است ...

ص: ۵۳۸

۱- ۱۸۲۷. اللجنه الدائمه، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲- ۱۸۲۸. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۵۷.

و این که برخی از فقها زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و قبر دو صاحبش را استثنا، کرده اند گفتاری بدون دلیل است، و صواب آن است که منع شامل همه می شود و نیز شامل همه قبرها حتی قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و حتی قبر دو صاحبش می شود، و این مورد اعتماد از حیث دلیل است».(۱)

ادله جواز

حدیث اول: حدیث عبداللّٰه بن ابی ملیکه است که در جواب پنجم ذکر شد. در این حدیث عایشه از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند که حضرت زن ها را برای زیارت قبور امر فرمود بعد از آن که قبلاً نهی فرموده بود. و با استناد به امر رسول خداصلی الله علیه وآله، خود به زیارت قبر برادرش عبدالرحمان می رفت. و در پاسخ کسی که از او در این باره پرسید، از امر رسول خدا خبر داد.(۲) به این حدیث بر جواز زیارت قبور برای زنان افرادی؛ از قبیل شوکانی در «نیل الاوطار» استدلال کرده اند.(۳)

حدیث دوم: حدیثی است که بیهقی(۴) از انس بن مالک نقل می کند:

«وقد روینا فی الحدیث الثابت عن أنس بن مالک أنّ رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله مرّ بامرأه عند قبر وهی تبکی فقال لها: اتّقی اللّٰه واصبری.» (۵)

در این حدیث که بیهقی می گوید: «وقد روینا فی الحدیث الثابت عن أنس بن مالک» دلالت دارد بر صحّت سند آن؛ زیرا تعبیر به «الثابت عن انس بن مالک» دلالت روشنی دارد بر این که این حدیث از انس بن مالک ثابت شده است که رسول خدا از کنار زنی که نزد قبری می گریست، عبور کرد، رسول خدا به آن زن فرمود: تقوا پیشه کن و صبر نما. در این خبر نیامده که حضرت او را نهی فرموده باشد از خارج شدن به سوی قبرستان.

۱- ۱۸۲۹. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۵۳ و ۷۵۴.

۲- ۱۸۳۰. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۶، کتاب الجنائز.

۳- ۱۸۳۱. نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۶۴.

۴- ۱۸۳۲. سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۸، کتاب الجنائز.

۵- ۱۸۳۳. اعانه الطالبین، ج ۲، ص ۱۴۲.

و بکری دمیاطی این حدیث را به عنوان دلیل بر عدم تحریم زیارت قبور بر زنان نقل نموده و گفته است که: «خبر مذکور مورد اتفاق همه است».

محمّد بن شربینی شافعی نیز(۱) به حدیث مذکور استدلال کرده است.

حدیث سوم: روایتی است که مسلم در صحیح خود از عایشه نقل می کند که خداوند به توسط جبرئیل به رسول خود فرمود: «إنّ ربّک یأمرک أن تأتی أهل البقیع فتستغفر لهم، قالت: قلت: کیف أقول لهم یا رسول اللّه؟! قال: قولی: السلام علی أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین ... » (۲)

این حدیث با صراحت دلالت دارد بر این که خداوند به رسول خدا امر فرموده به بقیع بیاید و برای آن ها استغفار کند. بعد عایشه می پرسد: من چه بگویم برای آن ها؟ رسول خداصلی الله علیه وآله در جواب، کیفیت زیارت و سلام به اهل بقیع را به او تعلیم می فرماید.

این روایت نیز در جواز زیارت زن ها و رفتن آن ها به قبرستان صراحت دارد.

شارح صحیح مسلم، نووی می گوید: «این حدیث، دلیل برای کسانی است که جایز می دانند زیارت قبور را برای زن ها. و در این مسأله بین علما اختلاف وجود دارد، بین اصحاب ما در آن سه وجه است: یکی این که حرام است به خاطر حدیث: «لعن اللّه زوّارات القبور.» دوم این که: کراهت دارد. سوم این که: مباح است. و استدلال می شود برای اباحه و جواز به این حدیث». ابن حجر عسقلانی نیز به این حدیث بر جواز زیارت قبور برای زن ها استدلال نموده و گفته است: «فائده: ممّا یدّل للجواز بالنسبه إلی النسآء ما رواه مسلم عن عایشه»؛ «از جمله ادلّه ای که دلالت بر جواز نسبت به زنان دارد، حدیثی است که مسلم از عایشه روایت کرده است.»

سپس حدیث مذکور را نقل می کند.(۳)

بکری شافعی نیز به آن حدیث بر جواز و عدم حرمت زیارت قبور برای زن ها استدلال کرده است.(۴)

۱- ۱۸۳۴. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.
۲- ۱۸۳۵. صحیح مسلم بشرح نووی، ج ۷، ص ۴۴، کتاب الجنائز.
۳- ۱۸۳۶. تلخیص الحبیر،ج ۲، ص ۱۳۷.
۴- ۱۸۳۷. اعانه الطالبین، ج ۲، ص ۱۴۲.

هم چنین در کتاب «مغنی المحتاج» (۱) محمّد بن شربینی شافعی به این حدیث استدلال شده است.

و نیز ابن حجر عسقلانی(۲) به حدیث مذکور، بر جواز زیارت قبور برای زنان، استدلال کرده است.

حدیث چهارم: حاکم با سندی از جعفربن محمّد و او از پدرش و او از علی بن الحسین و او از پدرش علیهم السلام نقل می کند: «إنّ فاطمه بنت النبیّ صلی الله علیه وآله کانت تزور قبر أمّها حمزه کلّ جمعه فتصلّی وتبکی عنده»؛(۳) «به درستی که فاطمه دختر پیغمبرصلی الله علیه وآله قبر عمویش حمزه را هر روز جمعه زیارت می نمود، و نماز می خواند و نزد قبر او گریه می نمود».

در کتاب «تلخیص الحبیر» (۴) به این حدیث برای جواز زیارت بانوان استدلال شده است.

ابن حجر عسقلانی(۵) گفته است که این حدیث، مرسل است؛ زیرا علی بن الحسین، فاطمه بنت محمّد را درک نکرده است.

در پاسخ این ایراد باید گفت: «آنچه حاکم نقل نموده این است که علی بن الحسین علیه السلام از پدرش نقل نموده است و شکی نیست در این که حسین بن علی فرزند فاطمه علیها السلام بوده و او مادر را درک نموده است. در نتیجه این حدیث، مسند است نه مرسل.

حدیث پنجم: حدیث امّ عطیّه است که مسلم از او روایت کرده: «قالت نهینا عن زیاره القبور ولم یعزم علینا»؛(۶) «ما زنان از زیارت قبور نهی شده ایم ولی این نهی بر ما لازم و فرض نشده است(این نهی عزیمت نیست بلکه رخصت و جواز است)».

تمسّک به عموم تعلیل در روایات

عموم تعلیل در روایات استحباب زیارت قبور شامل مردها و زن ها می شود

۱- ۱۸۳۸. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲- ۱۸۳۹. سبل السلام، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۵۸۵.

۳- ۱۸۴۰. مستدرک حاکم،ج ۱، ص ۳۷۷، کتاب الجنائز، سنن بیهقی ج ۴،ص ۷۸، کتاب الجنائز.

۴- ۱۸۴۱. تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۳۷.

۵- ۱۸۴۲. سبل السلام، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۵۸۰.

۶- ۱۸۴۳. المغنی،ج ۲، ص ۴۳۰، الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۷.

و اختصاص به مردها ندارد. در اینجا به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – وقـال: «نهیتکم عن زیاره القبور فزوروها فإنّ فیها عبره»؛(۱) «نهی کردم شـما را از زیارت قبور، پس زیارت کنید قبور را به درستی که در زیارت قبور، عبرت گرفتن است».

۲ – «فزوروا القبور فإنّها تزهّد فی الدنیا وتذکّر الآخره»؛(۲) «پس زیارت کنید قبور را؛ زیرا که زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می شود»

۳ – «فزوروها فإنّها تذکّرکم الآخره»؛(۳) «زیارت کنید قبور را، پس به درستی که زیارت قبور به یاد می آورد مردن را و تذکّر دهنده مرگ است»

۴ – «فزوروا القبور فإنّها تذکّر الموت»؛(۴) «زیارت کنید قبور را؛ زیرا زیارت تذکّر دهنده مرگ است».

۵ – «فزوروها ولیزدکم زیارتها خیراً»؛(۵) «پس زیارت نمایید قبور را؛ چرا که زیارت آن ها برای شما خیر را زیاد می کند».

۶ – «کنت نهیتکم عن زیارهالقبور ألا فزوروها فإنّه یرقّ القلب وتـدمع العین وتذکّر الآخره ولاتقولوا هجراً»؛(۶) «من در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می کردم، پس اکنون آن ها را زیارت نمایید؛ زیرا قلب را رقّت می بخشد، چشم اشک می ریزد، و تذکّر دهنده و یاد آورنده آخرت می شود، ولی هنگام زیارت قبرها سخن بیهوده نگویید».

۷ – رسـول خداصـلی الله علیـه وآله فرمـود: «إنّی کنت نهیتکم عن زیـاره القبـور فمن شـآء أن یزور قـبراً فلیزره فـإنّه یرقّ القلب ویـدمع العین ویذکّر الآخره»؛(۷) «مـن در گذشـته شـما را از زیـارت قبـور نهی می کردم، پس هر کس خـواست کـه قـبری را زیـارت کنـد، پس زیـارت کنـد آن را؛ زیرا زیـارت قبر، قلب را رقّت بخشـیده، چشم را گریان می کنـد و آخرت را به یاد می آورد».

۸ – ابوذر گفت: رسول خداصـلی الله علیه وآله به من فرمود: «زرالقبور تـذکّر بهـا الآـخره ... »؛(۸) «زیـارت کن قبور را که به واسطه آن، به یاد آخرت می افتی».

۱- ۱۸۴۴. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵ – ۳۷۷، کتاب الجنائز.

۲- ۱۸۴۵. همان.

۳- ۱۸۴۶. همان.

۴- ۱۸۴۷. همان.

۵- ۱۸۴۸. همان.

۶- ۱۸۴۹. همان.

۷- ۱۸۵۰. همان.

۸- ۱۸۵۱. همان، ص ۳۷۶ - ۳۷۷ کتاب الجنائز.

آنچه در این احادیث به عنوان علت استحباب ذکر شده است، عموم دارد و زن و مرد را شامل می شود و اختصاص به مردها ندارد. و چنان که این امور، حکمت حکم امر به زیارت باشد آن هم اختصاص به مردها ندارد و هرجا حکمت حکم امر وجود داشته باشد، حکم نیز وجود دارد و فرقی بین حکمت و علت از این جهت نیست که در صورت وجود حکمت حکم، حکم نیز وجود خواهد داشت و فرق بین علت و حکمت در فرض نبودن حکمت و علّت حکم است که در صورت نبودن علّت، معلول که حکم است نخواهدبود، ولی در حکمت با فرض نبود آن، حکم باقی است.

بنابراین، چه این فوایدی که در روایات ذکر گردیده علّت حکم باشند و چه حکمت، بین زنان و مردان در آن ها فرقی نیست، پس ناچار حکم هم که استحباب زیارت قبور است، عمومیّت خواهد داشت. و اگر زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یادآور مرگ و آخرت است، فرقی بین زن و مرد در رسیدن به این فواید و آثار نیست.

شیخ سیّد سابق به عموم تعلیل وارد در روایات استدلال کرده و گفته است:

«فلامانع من الأذن لهنّ، لأنّ تذكّر الموت يحتاج إليه الرجال والنسآء»؛(۱) «مانعی ندارد اذن برای زن ها؛ برای این که یادآوری مرگ، چیزی است که مردها و زن ها نیاز به آن دارند و اختصاص به مردها ندارد».

نقد ادله وهابیان بر حرمت زیارت زنان از قبور

نقد ادله وهابیان بر حرمت زیارت زنان از قبور

وهابیان بر حرمت زیارت قبور برای زنان به دو نوع دلیل تمسک کرده اند: یکی استدلال به برخی از روایات. و دیگری استدلال به قاعده سدّ ذرایع.

اینک به نقد و بررسی هر یک از آن ها می پردازیم.

الف) نقد روایات

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «لعن اللَّه زائرات القبور»؛(۲) «خداوند زنانی را که به زیارت قبور می روند، لعنت کرده است.»

۱- ۱۸۵۲. فقه السنّه، ج ۱، ص ۴۴۲.

۲- ۱۸۵۳. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۸۷؛ سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۸.

و نیز از حضرت نقل شده که فرمود: «لعن اللّه زوّارات القبور»؛(۱) «خداوند زنانی را که زیاد به زیارت قبور می روند، لعنت کرده است.»

این روایات از جهاتی قابل خدشه است؛

۱ - این روایات از سه طریق نقل شده است: طریق حسان بن ثابت، ابن عباس و ابوهریره و هر سه طریق آن ضعیف است.

در طریق حسان بن ثابت، عبداللّه بن عثمان بن خثیم واقع است که احادیثش قوی نمی باشد، آن گونه که ابن دورقی از ابن معین نقل کرده است.(۲)

در همین طریق عبدالرحمن بن بهمان قرار دارد که ابن مدینی می گوید: ما او را نمی شناسیم.(۳)

در طریق دوم ابو صالح باذان است که ابوحاتم گفته: به او احتجاج نمی شود. و نسائی او را غیر ثقه معرفی کرده است. و ابن عدی گفته: من نمی دانم که یکی از پیشینیان از او راضی باشد.(۴)

در طریق سوم عمر بن ابی سلمه واقع است که نسائی او را غیر قوی معرفی کرده و ابن خزیمه و ابوحاتم می گویند: به حدیث او احتجاج نمی شود. و ابن معین او را ضعیف می داند.(۵)

پس حدیث با تمام طرقش مورد مناقشه سندی است. و ناصرالدین البانی بعد از نقل این حدیث می گوید: «فلم نجد فی الأحادیث مایشهد له»؛(۶) «در احادیث، چیزی که به نفع او گواهی دهد نیافتم.»

۲ - کلمه «لعن» همیشه دلالت بر حرمت ندارد، بلکه اصل این کلمه دلالت بر کراهت دارد، کسی ادّعا نکرده که این کلمه برای حرمت وضع شده است؛ زیرا مفاد و مفهوم آن دوری از رحمت خدا است؛ آن گونه که در کتب اهل لغت آمده است.

۱- ۱۸۵۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲؛ سنن بیهقی، ج ۴، ص ۸۷.

۲- ۱۸۵۵. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۵۹.

۳- ۱۸۵۶. همان، ص ۵۵۱.

۴- ۱۸۵۷. تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۶.

۵- ۱۸۵۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۳۳.

۶- ۱۸۵۹. سلسله الاحادیث الضعیفه و اثرها السلبی فی الأمه، ص ۲۶۰.

ابن منظور می گوید: «اللعن: هو الإبعاد والطرد من الخير. وقيل: الطرد والإبعاد من اللَّه»؛(۱) «لعن به معنای دور کردن و طرد از خیر است. و برخی به معنای طرد و دور کردن از خدا معنا کرده اند.»

۳ - این فتوا مخالف با سیره زنان صحابیه است؛ زیرا با مراجعه به تاریخ پی می بریم که برخی از آنان به زیارت قبور می رفتند و کسی هم مانع آنان نمی شد.

درباره حضرت زهراعلیها السلام نقل شده که آن حضرت هر جمعه یا هر هفته دو بار به زیارت قبر حمزه سیدالشهداء و سایر شهدای احد می رفت و این در عصر حیات پدرش رسول خداصلی الله علیه وآله بود. و حتی بعد از وفات پدرش تا هنگام شهادت خودش نیز زیارت را ادامه می داد و هرگز نهیی از پیامبرصلی الله علیه وآله یا حضرت علی علیه السلام یا یکی از صحابه در مورد این کار نرسیده است.

عبدالرزاق و دیگران نقل کرده اند که فاطمه علیها السلام هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و در آنجا نماز به جای می آورد و گریه می کرد.(۲)

و نیز نقل شده که فاطمه علیها السلام به زیارت قبور شهدای احد دو روز در میان یا سه روز در میان می رفت و در آنجا نماز به جای می آورد و دعا و گریه می نمود.(۳)

ابن ابی ملیکه می گوید: «رأيت عائشه تزور قبر أخيها عبدالرحمن بن أبي بكر، ومات بالحُبشي وقبر بمكّه»؛(۴) «عایشه را دیدم که به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن بن ابوبکر می رفت. او از دنیا رحلت نمود و در مکه مدفون شد.»

و نیز نقل شده که عایشه روزی وارد قبرستان شد. به او گفته شد: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله از زیارت قبور نهی نکرده است؟ او گفت: آری قبلًا نهی کرده بود ولی بعداً به زیارت قبور امر نمود.(۵)

۱- ۱۸۶۰. لسان العرب، ج ۱۲، حرف اللام.

۲- ۱۸۶۱. المصنّف، عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲ و ۵۷۴؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱.

۳- ۱۸۶۲. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱.

۴- ۱۸۶۳. المصنّف، عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۰.

۵- ۱۸۶۴. السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱.

۴ – اکثر علما این نهی را بر کراهت حمل کرده و از آن حرمت استفاده نکرده اند که مواردی از کلمات آن ها ذکر می شود:

الف) در سنن ترمذی بابی را این گونه عنوان می کند: «باب ۶۱ ماجآء فی کراهیّه زیاره القبور للنّسآء»؛ «باب آنچه در کراهت زیارت قبور برای زنان آمده است». و همین روایت را ذکر می کند که خود دلالت بر آن دارد که از روایت بیشتر از کراهت برداشت نشده است.

آن گاه بعد ابو عیسی ترمذی می گوید: «بعضی از علما گفته اند که کراهت زیارت قبور برای زنان به علّت کمی صبر و زیادی جزع آن هاست».(۱)

ب) از بکری دمیاطی(۲) در این زمینه مطالبی ذکر شده است که خلاصه آن در اینجا ذکر می شود: «ویندب زیاره القبور لرجل لا لأنثی (ومثلها الخنثی) فتکره»؛ «و برای مردان – نه زنان – زیارت قبور مستحب است، (و مثل زنان است خنثی) که کراهت دارد».

بعد در وجه کراهت بیانی دارد. سپس می گوید: «وإنّما لم تحرم ... »؛ «به درستی که حرام نشده است؛ زیرا ... ». و به دو حدیث بر عدم حرمت استدلال می کند تا می رسد به اینجا که می گوید: «ویحمل علی ذلک الخبرالصحیح لعن اللّٰه زوّارات القبور»؛ «بر کراهت حمل می شود خبر صحیح لعن اللّٰه زوّارات القبور».

بعد می گویند: «نعم یسنّ لها قبر النبیّ صلی الله علیه وآله لأنّها من أعظم القربات للرجال والنسآء ومثل زیاره قبر النبیّ صلی الله علیه وآله زیاره سایر قبور الأنبیآء والعلمآء والأولیآء فسنّ لها»؛(۳) «آری، مستحب است برای زن زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله؛ زیرا آن از بزرگ ترین تقرب ها برای مردان و زنان است. و مثل زیارت قبر پیامبر است زیارت سایر قبور انبیا و علما و اولیا، که مستحب می باشد.»

۵ – حمل این نهی است بر مواردی که رفتن زن ها برای زیارت قبور، مستلزم گناه و ارتکاب حرامی بشود.

بهوتی از علمای حنبلی در کتاب «کشّاف القناع» آورده است: «یسنّ للذکور زیاره قبر مسلم»؛ «برای مردان، زیارت قبر مسلمان، مستحب است».

ص: ۵۴۶

۱– ۱۸۶۵. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۲، کتاب الجنائز.

۲– ۱۸۶۶. اعانه الطالبین، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳– ۱۸۶۷. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۲، کتاب الجنائز.

تا این که می گوید:

«وتکره زیاره القبور للنسآء لما روت أمّ عطیه قالت: (نهینا عن زیاره القبور ولم یعزم علینا) متّفق علیه. فإن علم أنّه یقع منهنّ محرّم حرمت زیارتهنّ القبور وعلیه یحمل قوله صلی الله علیه وآله: لعن اللّه زوارات القبور. رواه الخمسه إلّا النسائی. وصحّحه الترمذی غیر قبر النبیّ ... »؛(۱) «و زیارت قبور برای زنان مکروه است؛ به دلیل روایت امّ عطیّه که گفت: ما (زنان) از زیارت قبور نهی شده ایم ولی اتّفاق بر عزیمت و الزام آور بودن آن قرار نگرفت، در نتیجه اگر در زیارت، کار حرامی از ناحیه زنان انجام شود، زیارت قبور بر آنان حرام می گردد و سخن رسول خداصلی الله علیه وآله که فرمود: و خداوند زنان زایر قبور را لعنت کند، بر این صورت حمل می شود. این روایت را محدّثان پنج گانه به جز نسائی نقل کرده اند و ترمذی آن را درباره قبر غیر از پیامبرصلی الله علیه وآله صحیح دانسته است».

در این کلام، حدیث «لعن اللّه زوّارات القبور» بر مواردی که زنان مرتکب فعل حرامی شوند، حمل شده است.

محمّد بن شربینی می گوید:

«وقیل: تحرم؛ لما روی ابن ماجه والترمذی عن أبی هریره - رضی الله عنه - أنّ النبیّ صلی الله علیه وآله لعن زوّارات القبور ولیس هذا الوجه فی «الروضه»، وبه قال صاحب «المهذّب» وغیره. وقیل: تباح. جزم به فی «الأحیآء» وصحّحه الرّؤیانی إذا أمن الإفتتان، عملاًـ بالأصل. والخبر فیما إذا ترتّب علیها بکآء ونحو ذلک. ومحلّ هذه الأقوال فی غیر زیاره قبر سیّدالمرسلین، أمّا زیارته فمن أعظم القربات للرجال والنسآء. والحقّ الدمنهوری به قبور بقیّه الأنبیآء والصالحین والشهداء وهو ظاهر»؛(۲) «و بعضی گفته اند: حرام است؛ به خاطر روایتی که ابن ماجه و ترمذی از ابوهریره نقل کرده اند که پیامبراکرم صلی الله علیه وآله زنان زیارت کننده قبور را لعن کرده است. و این وجه (حرمت) در کتاب «روضه» وجود ندارد. و بر همین معنا هم صاحب «مهذّب» و غیر او عقیده دارند. و بعضی دیگر هم گفته اند: مباح است. و صاحب کتاب «الاحیاء» بر این عقیده است. و رؤیانی هم آن را صحیح دانسته است؛ البته هنگامی که ایمن از فتنه؛ مثل گریه کردن،

۱- ۱۸۶۸. کشف القناع، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲- ۱۸۶۹. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.

و امثال آن باشد. علّت این حکم اصل (الاصاله البرائه) و خبر صحیح می باشد. البته این اختلاف اقوال بین علما در مورد زیارت قبور مؤمنین است؛امّا در خصوص زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله اختلافی بین علما نیست، و آن را از بالاترین مقرّبات الهی دانسته اند. و زیارت آن حضرت بر زنان و مردان مستحب است. دمنهوری، زیارت سایر پیامبران، صالحین و شهدا را هم به زیارت پیامبرصلی الله علیه وآله ملحق کرده و زیارت آن ها را هم از بالاترین مقرّبات الهی دانسته است. و این کلام دمنهوری درست و ظاهر است».

۶ - بعضی هم حدیث مذکور را بر زیارت قبور مشرکین حمل نموده اند.

سرخسی می گوید: «وقیل: المراد النهی عن زیاره قبور المشرکین فإنّهم ما منعوا عن زیاره قبور المسلمین قطّ (ألاتری) أنّه علیه الصلاه والسلام قال قد أذن لمحمّد فی زیاره قبر أمّه وکانت قد ماتت مشرکه»؛(۱) «و بعضی گفته اند: مراد از نهی در زیارت قبور، نهی از زیارت قبور مشرکان است؛ چون که مشرکان، هرگز از زیارت قبور مسلمانان نهی نشدند. آیا ندیدی که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: خداوند به محمّد در زیارت قبر مادرش که در حال شرک مرده بود، اجازه داد(امّا به دیگران اذن نداده است)».

۷ - این که این نهی برای زن هایی است که زیاد به زیارت قبور می روند؛ زیرا «زوّارات» صیغه مبالغه است و صیغه مبالغه دلالت بر کثرت و زیاده روی در آن مورد می کند و شامل اصل زیارت که خالی از کثرت و زیاده روی باشد، نمی شود.

شوکانی از قرطبی نقل می کند که می گوید: «اللعن المذکور فی الحدیث إنّما هو للمکثّرات من الزیاره لماتقتضیه الصیغه من المبالغه ولعلّ السبب مایفضی إلیه ذلک من تضییع حقّ الزوج والتبرّج وماینشأ من الصیاح ونحو ذلک. وقد یقال: إذا أمن جمیع ذلک فلا مانع من الإذن لهنّ؛ لأنّ تذکّر الموت یحتاج إلیه الرجال والنسآء. قال الشوکانی تعلیقاً علی کلام القرطبی: وهذا الکلام هو الّذی ینبغی إعتماده فی الجمع بین أحادیث الباب المتعارضه فی الظاهر»؛(۲) «منظور از لعن مذکور در حدیث (لعن اللّه زوّارات القبور) با توجّه به اقتضای صیغه مبالغه، مربوط به زنانی است که در زیارت، زیاده روی می کنند و شاید عاملی که باعث

۱- ۱۸۷۰. المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰.

۲- ۱۸۷۱. نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۶۶.

این نهی گردیده، ضایع شدن حق شوهر و خود آرایی زن (که رعایت آن برای شوهر لازم است) و چیزی که موجب بروز صیحه و فریاد و مانند آن ها می شود، باشد. و گاهی گفته می شود که اگر زیارت زنان از این مسائل ایمن باشد، مانع ندارد که به آن ها اجازه زیارت قبور داده شود؛ برای این که یادآوری مرگ، چیزی است که مردان و زنان به آن نیازمندند.

شوکانی ذیل کلام قرطبی گفته است: و این کلامی است که در جمع بین احادیث باب که در ظاهر با هم متعارض هستند، می توان به آن اعتماد نمود».

۸ - این که نهی مذکور نسخ شده است. ابو عیسی ترمذی در ذیل این حدیث می گوید: «این نهی (لعن رسول اللَّه زوّارات القبور) قبل از آن بود که پیغمبر اجازه و ترخیص در زیارت قبور دهد؛ ولی بعد از ترخیص رسول خداصلی الله علیه وآله، در این رخصت، هم مردها و هم زن ها داخل هستند (بنابراین، این نهی، با ترخیص رسول خداصلی الله علیه وآله نسخ شده است)».

و خبر نسخ نهی مذکور و ترخیص زیارت برای زن ها دلالت می کند بر آنچه از عبداللَّه بن ابی ملیکه نقل شده است که گفت:

«روزی عایشه از قبرستان می آمد، پس به او گفتم: ای امّ المؤمنین! از کجا می آیی؟ گفت: از کنار قبر برادرم عبدالرحمان، پس به او گفتم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله از زیارت قبور نهی نفرموده است؟ گفت: آری، پیامبرصلی الله علیه وآله نهی نمود از زیارت قبور، ولی سپس به آن امر فرمود».

شوکانی می گوید: (۱)

«این حدیث را حاکم نقل نموده و ابن ماجه نیز به طور اختصار از عایشه نقل کرده است که پیامبر زیارت قبور را اجازه داده است».(۲)

«عن أبی ملیکه عن عائشه أنّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله رخّص فی زیاره القبور»؛(۳) «از ابی ملیکه از عایشه نقل شده است که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله به زیارت قبور رخصت و اجازه داده است».

۱- ۱۸۷۲. نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۶۴.

۲- ۱۸۷۳. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵، کتاب الجنائز.

۳- ۱۸۷۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۰، ح ۱۵۷۰، کتاب الجنائز، باب ۴۷، ما جاء فی زیاره القبور.

حاکم پس از آن که حدیث «لعن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله زوّارات القبور» را از حسان بن ثابت نقل می کند، می گوید: «وهذه الأحادیث المرویّه فی النهی عن زیاره القبور منسوخه والناسخ لها حدیث علقمه بن مرثد عن سلیمان بن بریده عن أبیه عن النبیّ صلی الله علیه وآله: (قد کنت نهیتکم عن زیاره القبور ألا فزوروها فقد أذن اللَّه تعالی لنبیّه فی زیاره قبر أمّه). وهذا الحدیث مخرج فی الکتابین الصحیحین للشیخین رضی اللَّه عنهما»؛(1) «و این احادیثی که درباره نهی از زیارت قبور وارد شده، منسوخ هستند و ناسخ آن ها حدیث علقمه بن مرثد از سلیمان بن بریده از پدرش از پیامبرصلی الله علیه وآله است که فرمود: (در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید، و خدای متعال به پیامبر در زیارت مادرش اذن داد). و این حدیث، در دو کتاب صحیح بخاری و مسلم رضی اللَّه عنهما نقل شده است».

۹ - احادیث متعددی است که در جواز زیارت برای زنان صراحت دارد و مقتضای جمع بین این احادیث و حدیث مورد بحث این است که حدیث مذکور را حمل بر کراهت نماییم، چنان که مجموع این روایات، در بخش قول به جواز ذکر می شود.

ب) نقد قاعده سدّ ذرایع

به قاعده سدّ ذرایع بر حرمت زیارت قبور بر زنان نیز این گونه پاسخ می دهیم:

اوّلاً: اجرای این قاعده در این مورد در حقیقت اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا ظاهر نصوص، جواز زیارت زنان از قبور می باشد.

ثانیاً: این قاعده موردش جایی است که عملی به طور حتم راهی به سوی حرام باشد و به حرام منجر شود که باید راه را بر آن بست تا مردم به حرام نیفتند. در مورد زنان نمی توان این قاعده را به طور کلّی و عموم اجرا کرد؛ زیرا بسیاری از زنان هستند که صبور بوده بلکه از مردان هم صبور ترند، و با حجاب کامل و وقت خلوت به زیارت قبور می روند که هرگز باعث فتنه خودشان یا دیگران نمی شوند. و لذا استدلال و توجیه و استحسان بن باز در همه موارد جاری نیست.

۱- ۱۸۷۵. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۴، کتاب الجنائز.

فتاوای جواز

عـده ای از علمـای اهل سنّت و فقهای آنان تصـریح به جواز زیارت زنان از قبور کرده انـد. اینک به برخی از عبارات و فتاوی آنان اشاره می کنیم:

۱ – ابن عبـد البر بعـد از نقل این احادیث از ابوبکر نقل کرده که گفت: از اباعبـداللَّه احمـد بن حنبل شـنیدم، هنگامی که از او دربـاره زیارت زنان از قبور سؤال شـد، گفت: «أرجو إن شآء اللَّه أن لایکون به بأس»؛(۱) «امیـدوارم که در آن – ان شاء اللَّه – مشکلی نباشد.»

۲ – ابن عابدین می گوید: «هل تستحبّ زیاره قبره صـلی الله علیه وآله للنسآء؟ الصـحیح: نعم بلاکراهه، بشروطها علی ما صرّح به بعض العلمآء، أمّا علی الأصـحّ من مـذهبنا – وهو قول الکرخی وغیره، من أنّ الرخصه فی زیـاره القبور ثـابته للرجال والنسآء جمیعاً – فلا أشکال، وأمّا علی غیره فـذلک نقول بالإستحباب، لأطلاق الأصـحاب، بل قیل: واجبه، ذکره فی شـرح اللباب»؛(۲) «آیا زیارت قبر پیامبرصـلی الله علیه وآله برای زنان مستحب است؟ قول صحیح آن است که آری، بدون کراهت، ولی با شروط آن، آن گونه که برخی از علما به آن تصریح کرده اند. اما بنابر قول صحیح تر از مذهب ما که قول کرخی و دیگران است که رخصت در زیـارت قبـور برای تمـام مردان و زنـان ثـابت است، دیگر اشـکالی وجـود نـدارد. و امـا بنـابر رأی دیگران، قول به اسـتحباب را به جهت اطلاق اصـحاب قائل می شویم. بلکه گفته شـده که زیارت واجب است، بنابر آنچه در شـرح لباب آن را ذکر کرده است.»

۳ – ترمـذی بعـد از نقل حدیث می گوید: «وقد رأی بعض أهل العلم أنّ هذا کان قبل أن یرخّص النبیّ صـلی الله علیه وآله فی زیـاره القبور، فلمّا رخّص دخل فی رخصـته الرجال والنسآء»؛(۳) «برخی از اهـل علم معتقدنـد که این حـدیث مربوط به قبل از رخصت پیامبرصـلی الله علیه وآله در زیارت قبور بوده، و لذا هنگامی که حضـرت رخصت داد، مردان و زنان در این رخصـت داخل شدند.»

۴ – شیخ منصور علی ناصف از علمای الازهر می گوید: «الأمر فی زیاره القبور

ص: ۵۵۱

۱– ۱۸۷۶. التمهید فی شرح الموطأ، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲– ۱۸۷۷. ردّ المختار علی الدرّ المختار، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳– ۱۸۷۸. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۲، باب ۶۲، ح ۱۰۵۶.

للنـدب عنـد الجمهور، وللوجوب عنـد ابن حزم ولو مره واحده فی العمر»؛(۱) «نزد جمهور اهـل سـنّت، امر در زیارت قبور برای استحباب و نزد ابن حزم برای وجوب است ولو یک مرتبه در طول عمر.»

آن گاه در ادامه می گویـد: «زیاره النسآء للقبور جآئزه بشـرط الصبر وعـدم الجزع وعـدم التّبرّج وأن یکون معها زوج أو محرم، منعاً للفتنه ... »؛(۲) «زیارت زنان از قبرها جایز است به شـرط آن که صبر داشـته و جزع نکننـد و هماننـد عصـر جاهلیت بیرون نیایند. و این که همراه آنان همسرشان یا محرمی باشد تا از فتنه جلوگیری شود.»

فتاوای اهل سنّت در جواز زیارت قبور برای بانوان

۵ – سرخسـی – از علمـای حنبلی – می گویـد: «والأصـحّ عنـدنا أنّ الرخصه ثـابته فی حقّ الرجـال والنسآء جمیعاً. فقـد روی أنّ عـائشه رضـی اللّه عنهـا کـانت تزور قبـر رسول اللّه صـلی الله علیه وآله فی کـلّ وقت وأنّهـا لمّـا خرجت حـاجّه زارت قبر أخیها عبدالرحمن رضی الله عنه»؛(۳) «و صـحیح تر نزد مـا این است که رخصت و اجازه زیارت قبور در حقّ همه مردان و زنان ثابت است. و از عائشه روایت شـده که قبر رسول خداصـلی الله علیه وآله را در هر وقتی زیارت می کرد و هرگاه حاجتی داشت، قبر برادرش عبدالرحمان – رضی اللّه عنه – را زیارت می نمود.»

۶ – محمّدبن شربینی شافعی، ضمن نقل اقوال می گوید:

«وقیـل: تبـاح. جزم به فی «الأحیـآء» وصـحّحه الرؤیـانی إذا أمن الإفتتـان عملاً بالأصـل والخبر فیمـا إذا ترتّب علیهـا بکـآء ونحو ذلک»؛(۴) «و گفته شـده زیـارت قبور برای زنـان مبـاح و جـایز است ... به جهت عمـل به اصـل اباحه، و خبر: (لعن رسول اللّه زوّارات القبور) در موردی است که گریه و نحو آن بر آن مترتّب شود».

۷ – ابن قـدامه می گویـد: «إختلفت الروایه عن أحمـد فی زیـاره النسآء القبور فروی عنه کراهتهـا»؛ «از احمـد روایـات مختلف درباره زیارت قبور از جانب زنان رسیده است. از او قول به کراهت روایت شده است.»

۱– ۱۸۷۹. التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۱.

۲– ۱۸۸۰. همان.

۳– ۱۸۸۱. المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰.

۴– ۱۸۸۲. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.

تا آنجا که می گوید: «والروایه الثانیه لایکره»؛(۱) «روایت دوّم آن است که کراهت ندارد.»

۸ - ابن حجر می گوید: «فائده: ممّا یدلّ للجواز بالنسبه إلی النسآء ما رواه مسلم عن عائشه قالت: کیف أقول یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله؟ تعنی إذا زرت القبور، قال: قولی السلام علی أهل الدیار من المؤمنین»؛(۲) «فایده: از جمله روایاتی که دلالت بر جواز زیارت زنان می کند، روایت مسلم از عایشه است که به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: ای رسول خدا! چه بگویم؟ حضرت فرمود: منظورت هنگام زیارت قبور است؟ بعد فرمود: بگو: سلام بر اهل سرزمین مؤمنان!»

و بعد روایت حاکم در مورد زیارت فاطمه علیها السلام قبر عمویش حمزه را در هر روز جمعه نقل می کند.

۹ - و در مبسوط سرخسی است که می گوید:

«و الأصحّ عندنا أنّ الرخصه ثابته فی حقّ الرجال و النساء جمیعاً»؛(۳) «و صحیح تر در نظر ما این است که رخصت و اجازه زیارت در حقّ همه مردان و زنان ثابت است».

فلسفه زیارت قبور اولیای الهی

زیارت قبور اولیای الهی؛ خصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام آثار و برکاتی دارد که می تواند ملاک حسن و رجحان آن باشد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - بزرگان دین و اولیای الهی در حقیقت الگوهایی هستند که با اقتدای به آنان به کمال و سعادت دنیا و آخرت خواهیم رسید. این مسئله تنها اختصاص به جوامع دینی ندارد، بلکه همه جوامع بشری درصدد بزرگ جلوه دادن الگوهایی هستند که مردم با اقتدای به آنان در طریق سعادت و کمال قرار گیرند. این الگوها اگرچه زنده نیستند، ولی با دعوت مردم به زیارت قبرشان، مردم را به یاد خود انداخته و آن ها را به کمالات سوق خواهند داد؛ مثلاً در بسیاری از کشورها میدان و مجسمه ای را به نام سرباز گمنام

۱- ۱۸۸۳. المغنی، ج ۲، ص ۴۳۰.

۲- ۱۸۸۴. تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۴۸.

۳- ۱۸۸۵. المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰.

قرار می دهند، که رمز فداکاری خالص در راه وطن است تا مردم از این طریق همیشه به این فکر باشند که هر گاه کشور مورد هجوم اجانب قرار گرفت، از خود فداکاری نشان دهند.

بنـابر این حضور یـافتن بر سـر قبر بزرگـان و اسوه ها، از حیث روانی آثار و برکات خاصّی دارد که روان شـناسان از آن غافل نبوده اند.

عباس محمود عقاد می گویـد: «خواست روزگار و اتفاقات این بوده که قافله حسـین بعـد از آن که از هر طرف جلو آن گرفته شـد به سوی کربلاـ سوق داده شود، کربلایی که تاریخش تا امروز با تاریـخ اسـلام گره خورده و حقّش آن است که به تاریخ بنی نوع انسان گره بخورد.

کربلاـ امروز حرمی است که مسـلمانان به جهت عبرت و درس آموزی، او را زیارت کرده و غیر مسـلمانان نیز به جهت سیر و سیاحت به زیارت او می روند. ولی کربلا اگر قرار باشد که حقّش ادا شود سـزاوار است که مزار هر انسانی باشد که برای نوع خود قـداست و فضـیلتی قائـل است؛ زیرا به یـاد نـداریم بقعه ای از بقعه هـای زمین که اسـمش بـا جمله ای از فضایـل و مناقب انسانی مقرون باشد، بزرگ تر از زمین کربلا بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ... ».(۱)

۲ - زیـارت از مظـاهر حبّ است. شـکی نیست که اهـل بیت علیهم السـلام محبت شـان از جهـات مختلف بر مـا لازم و واجب است. پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود: «أحبّوا أهل بیتی لحبّی»؛(۲) «اهل بیتم را به جهت دوستی من دوست بداریـد.» لذا همان گونه که محبت پیامبرصلی الله علیه وآله واجب است، محبت اهل بیتش هم لازم است. از طرفی دیگر می دانیم که حبّ، مظاهر و بروز دارد، و تنها در اطاعت و دوستی قلبی خلاصه نمی شود. یکی از این مظاهر، زیارت قبر آنان است.

۳ - زیارت قبور اولیای الهی از اهل بیت پیامبرصـلی الله علیه وآله پرداخت اجر و مزد رسالت است. خداونـد متعال می فرمایـد: { قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی ؛

۱- ۱۸۸۶. ابوالشهداء، عباس محمود عقّاد، ص ۱۲۹.

۲- ۱۸۸۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

(۱) «بگو: من از شما اجر رسالت نمی خواهم جز این که مودت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور بدارید.» یکی از مصادیق مودت ذوی القربی، زیارت قبور آنان است.

۴ - زیارت قبور اولیای الهی تعبیری از عمق ارتباط انسان با خط اولیای خداوند متعال است.

۵ - زیارت اولیای الهی در حقیقت تجدید عهدی با آن ها است. می دانیم که هر یک از امامان بر ما ولایت دارند و ما هم باید ولایت آنان را پذیرفته و با آنان بیعت نماییم. این بیعت تنها با گفتن نیست، بلکه باید بیعت قلبی خود را ابراز نماییم، که در حال حاضر با زیارت قبور آن ها و حضور در کنار مرقد شریفشان صورت می گیرد.

لذا در روایتی از امام رضاعلیه السلام آمده: «همانا برای هر امامی عهدی بر گردن اولیا و شیعیانشان است که وفای به آن عهد و حسن ادای آن، زیارت قبور آنان است».(۲)

۶ - حضور در کنار قبر اولیای خدا انسان را از جنبه روحی و معنوی زنده کرده و روح تازه معنوی به انسان افاضه می کند.

۷ - با این عمل، اولیای الهی نیز ما را دوست می دارند که خود سبب نزول برکات بر ما می گردد.

۸ - زیارت کردن و قرار گرفتن در کنار قبور اولیای الهی، ما را به یاد فداکاری های آنان انداخته و لذا با خدای خود پیمان می بندیم که مانند آنان باشیم.

۹ - زیارت قبور اولیای الهی در حقیقت اعلان عملی به ادامه دادن راه آن بزرگان و انزجار و تبرّی از دشمنان آنان است.

فضیلت زیارت قبر امام حسین علیه السلام

در روایات اهل بیت علیهم السلام سفارش فراوانی در مورد زیارت قبر امام حسین علیه السلام شده است؛ از جمله:

۱ - امام باقرعلیه السلام می فرماید: «شیعیان ما را به زیارت قبر حسین علیه السلام امر کنید؛ زیرا

۱- ۱۸۸۸. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- ۱۸۸۹. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸و۷۹.

به جای آوردن آن بر هر مؤمنی که اقرار به امامت حسین علیه السلام از جانب خدای عزّوجلّ دارد، واجب و فرض است».(۱)

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس از شیعیان ما به زیارت قبر حسین علیه السلام رود باز نمی گردد تا این که تمام گناهان او بخشوده شود».(۲)

۳ - امام رضاعلیه السلام از پدرش و او از جدش امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «همانا ایام زائرین حسین علیه السلام جزء عمرشان حساب نمی شود».(۳)

۴ - امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که می خواهد در جوار پیامبرصلی الله علیه وآله و جوار علی و فاطمه علیهما السلام باشد، هرگز زیارت حسین بن علی علیهما السلام را رها نکند».(۴)

۵ - امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس به زیارت قبر حسین آید؛ در حالی که عارف به حق اوست، گناهان گذشته و آینده او بخشوده خواهد شد».(۵)

۶ - احمد بن محمّد بن ابی نصر می گوید: یکی از اصحاب ما از امام رضاعلیه السلام درباره ثواب زیارت قبر امام حسین علیه السلام سؤال کرد، حضرت فرمود: «معادل با عمره است».(۶)

۷ - محمّد بن سنان می گوید: از امام رضاعلیه السلام شنیدم که می فرمود: «هر کس به زیارت قبر حسین علیه السلام رود، خداوند متعال برای او ثواب حج قبول شده خواهد نوشت».(۷)

۸ - امام صادق علیه السلام می فرماید: «زیارت قبر حسین علیه السلام معادل ثواب بیست حج است، بلکه افضل از بیست حج».(۸)

چرا زیارت امام حسین علیه السلام از زیارت کعبه افضل است؟

برخی از مغرضین از وهابیان با مشاهده این روایات در کتب شیعه خشمگین شده و شدیداً بر شیعه امامیه به سبب وجود این روایات حمله کرده اند. اینان می گویند: وجود این گونه روایات مردم را از فریضه حج بازداشته و عقیده آنان را نسبت به حج

۱- ۱۸۹۰. کامل الزیارات، ص ۱۳۱.

۲- ۱۸۹۱. همان، ص ۱۴۵.

۳- ۱۸۹۲. کامل الزیارات، ص ۱۴۷.

۴- ۱۸۹۳. همان.

۵- ۱۸۹۴. همان، ص ۱۵۱.

۶- ۱۸۹۵. همان، ص ۱۶۷.

۷- ۱۸۹۶. همان، ص ۱۷۰.

۸- ۱۸۹۷. همان، ص ۱۷۵.

سست می کند یا این که موجب تفضیل امام حسین علیه السلام بر خداوند متعال می شود – نعوذ باللّه تعالی - لذا باید از نشر این گونه افکار و عقاید جلوگیری کرد، چون نوعی غلو است.

در جواب از این اشکال می گوییم:

۱ - ممکن است که این روایات جنبه رمزی داشته باشد؛ یعنی هر گاه اسلام در خطر است و مردم تنها توجهشان به ظاهر شریعت (نماز، روزه، حج و غیره) است؛ در حالی که این قالب ها از روح تهی است باید با گذراندن خطّ سرخ شهادت، ابتدا روح را در کالبد شریعت و جامعه اسلامی وارد نمود، آن گاه به ظاهر شریعت پرداخت.

در کشور اسلامی که تنها اسم اسلام باشد، ولی از روح شریعت خبری نباشد باید ابتدا با پیمودن راه حسینی امّت را نسبت به حقیقت اسلام آشنا کرد و آن گاه به ظاهر شریعت پرداخت؛ یعنی همان کاری که امام حسین علیه السلام نمود؛ زیرا آن وقتی که همه برای اعمال حج به مکه آمده اند، ایشان اعمال حجّ خود را نیمه تمام گذاشته و به امر مهمی پرداخت که احیای امر به معروف و نهی از منکر، بیداری ملت و احیای شریعت است.

۲ - اگر کعبه احترام دارد از آن جهت است که به امر خداوند توسط انبیای الهی بنا شده است و طبق نص برخی از روایات، موازی عرش الهی و مظهری از مظاهر ربوبی است، ولی امام کلمه اللّه و مظهر جامع جمیع صفات جمال و جلال الهی است. لذا در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «من أراد اللّه بدأ بکم، ومن وحّده قبل عنکم، ومن قصده توجّه بکم»؛(۱) «هر که خدا را اراده کرده از شما شروع خواهد کرد، و هر که خدا را به وحدانیت شناخته از شما قبول کند، و هر کس خدا را قصد کرده به شما توجّه کند.» در دعای ندبه نیز می خوانیم: «أین وجه اللّه الّذی إلیه یتوجّه الأولیآء»؛(۲) «کجاست وجه خدا که اولیا به او توجّه کنند؟»

۳ - بر هر فرد مسلمانی واجب است که احکام شرعی؛ از جمله حج و مسائل آن را فرا گرفته و آن گاه به حج برود و اعمال آن را به جای آورد. از آنجا که امام، مبیّن

۱- ۱۸۹۸. زیارت جامعه کبیره.

۲- ۱۸۹۹. دعای ندبه.

شریعت نبوی است، باید ابتدا به سراغ او رفته و با التزام به امامت و ولایت تشریعی و تکوینی او سراغ حج و اعمال آن برویم.

۴ - روایات به افضلیت زیارت امام حسین علیه السلام با معرفت به حقّ امام بر حجّ غیر واجب اشاره دارند، نه حجّ واجب؛ زیرا هیچ گاه فعل مستحبّی از فعل واجب افضل نمی شود.

حکم طواف بر قبور اولیا

دیدگاه اهل سنّت

از نظر اهل سنّت طواف در اطراف قبر رسول خداصلی الله علیه وآله حرام و منهی عنه است. اینک به عباراتی از اهل سنّت در این زمینه می پردازیم:

۱ - محیی الدین نووی می نویسد: «لایجوز أن یطاف بقبره»؛(۱) «طواف کردن به دور قبر پیامبرصلی الله علیه وآله جایز نیست».

۲ - محمّد بن شربینی می نویسد: «ولیحذر من الطواف بقبره صلی الله علیه وآله»؛(۲) «باید از طواف کردن به دور قبر پیامبرصلی الله علیه وآله بپرهیزد».

۳ - سمهودی در آداب حرم مطهّر نبوی می نویسد: «ومنها: أن یجتنب لمس الجدار وتقبیله والطواف به، والصلاه إلیه»؛(۳) «و از جمله آداب این است که از لمس کردن دیوار و بوسیدن آن و طواف به دور قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و نماز به طرف آن خودداری کند».

تفصیلی درباره طواف بر قبور اولیا

طواف بر قبور اولیا علی الخصوص رسول خداصلی الله علیه وآله و سایر انبیا و امامان از اهل بیت علیهم السلام از نظر قصد و عنوانی که طواف کننده دارد بر چند نوع است:

۱ - این که به عنوان عبادت انجام گیرد همان گونه که طواف خانه خدا به این عنوان و نیت است.

شکی نیست که طواف به این عنوان را اگر کسی به دور قبر ولیّ خدا انجام دهد بدعت و حرام بوده بلکه به یک معنا شرک است.

۲ - این که طواف را به عنوان عبادت و پرستش آن ولیّ و تعظیم به قصد الوهیت یا ربوبیّت او انجام ندهد، بلکه تنها به قصد این انجام دهد که مستحب و مطلوب شرعی است. این نوع نیز حرام و بدعت است؛

ص: ۵۵۹

۱- ۱۹۰۰. المجموع، نووی، ج ۸، ص ۲۷۵.

۲- ۱۹۰۱. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۳.

۳- ۱۹۰۲. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۴۰۲.

چون امر استحبابی بر طواف به دور قبور اولیای الهی حتی رسول خداصلی الله علیه وآله نرسیده است.

۳ - این که شخص طواف کننده فقط به این جهت طواف می کند که صاحب قبر را دوست دارد و به جهت علاقه ای که به او دارد دور او می گردد، و لـذا مقیّـد به هفت شوط هم نیست. این نوع طواف محـذوریّت شـرعی ندارد، و بر فرض که دلیلی بر حرمت طواف بر غیر خانه خدا (کعبه)باشد از این مورد انصراف دارد.

۴ - این که طواف را تنها به قصـد تبرّک انجام دهـد نه عبادت. و از آن جهت که تبرّک جسـتن از اولیای الهی - آن گونه که خود به اثبات رساندیم - اشکالی ندارد، این نوع از طواف نیز خالی از اشکال است.

بررسی روایات

از آنجـا که ممکن است برخی به روایاتی از اهل بیت علیهم السـلام درباره طواف بر قبر و ظهور آن ها در نهی تمسک کننـد، لذا ضرورت دارد که به بررسی اجمالی این روایات بپردازیم:

حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لاتشرب وأنت قائم، ولاتطف بقبر ولاتبُل فی مآء نقیع، فإنّ من فعل ذلک فأصابه شی ء فلایلومنّ إلّا نفسه ... »؛(۱) «در حال ایستاده آب نیاشام، و طواف به قبری مکن و در آب گوارا و زلال بول نکن؛ زیرا کسی که چنین کرد و به او چیزی رسید به جز خودش کسی دیگر را ملامت نکند».

و نیز محمّد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده که فرمود: «لاتشرب

ص: ۵۶۰

۱- ۱۹۰۳. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۱۱، چاپ امیر بهادر.

وأنت قآئم، ولاتبل فی مآء نقیع، ولاتطف بقبر ... »؛(۱) «در حالی که ایستاده ای شرب مکن و در آب گوارا بول نکن، و به قبری طواف منما ... ».

این دو روایت گرچه از جهت سند قوی است؛ زیرا هر دوی آن ها صحیح است،ولی از جهت دلالت نه تنها راجع به طواف به معنای دور زدن نیست، بلکه موردی به بحث ما ندارد.

مراد از طواف در این دو حدیث، غائط کردن است نه طواف نمودن و دور زدن. شاهد بر این مطلب عبارت طریحی در «مجمع البحرین» است که در ماده «طواف» می گوید: «الطّواف: الغائط ومنه الخبر: لایصلّ أحدکم وهو یدافع الطّوف. ومنه الحدیث: لاتبل فی مستنقع، ولاتطف بقبر»؛(۲) «طواف به معنای غائط است. و از همین ماده است روایتی که می گوید: یکی از شما نباید نماز خود را در حال فشار غائط به جای آورد. و از همین معنا است حدیثی که می گوید: در آب گوارا بول مکن و به قبری طواف منما».

و نیز جوهری در «صحاح اللغه» می نویسد: «الطّواف: الغائط، تقول منه: طاف یطوف طوفاً واطّاف اطّیافاً، إذا ذهب إلی البراز لیتغوّط»؛(۳) «طواف به معنای غائط است. تو از این ماده می گویی: طاف یطوف طوفاً و اطّاف اطّیافاً، هنگامی که شخصی بیرون رود تا غائط کند».

فیروز آبادی در «قاموس اللغه» می نویسد: «طوف به معنای غائط است. طاف یعنی به جهت غائط کردن بیرون رفت».(۴)

شبیه همین معنا را زبیدی در «تاج العروس» آورده است.

وانگهی، مناسبت فقرات حدیث، میان ایستاده آب خوردن و بول کردن در آب راکد و گودال هایی که در آن ها آب جمع می شود با میان قبور غائط کردن است نه دور گشتن و طواف نمودن بر قبور.

به خصوص تعلیلی که در روایت اول برای ارتکاب این امور آمده است که

۱- ۱۹۰۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۱۱، چاپ امیر بهادر.

۲- ۱۹۰۵. مجمع البحرین، طریحی، ماده «طوف».

۳- ۱۹۰۶. صحاح اللغه،ماده «طوف».

۴- ۱۹۰۷. قاموس المحیط، ماده «طوف».

می فرمایـد: «اگر به او چیزی از (خطر) رسـید به جز خودش کسـی دیگر را ملامـت نکنـد». این تعلیـل بـا غائط کردن مناسـبت دارد؛ زیرا این عمل خالی از خطرهای روحی و جسمی نیست. علاوه بر این که غائط نمودن بر روی قبور مؤمنین موجب هتک حرمت صاحبان قبور می شود.

تأییـد این مطلب که دو روایت فوق مربـوط به غائـط کردن بر قبـور است نه طواف کردن و دور زدن بر قبور، این که صـاحب وسائل در همان باب روایتی را از یحیی بن اکثم نقل کرده که در حدیثی گفت: «بینا أنا ذات یوم دخلت أطوف بقبر رسول اللّه صلی الله علیه وآله، فرأیت محمّـد بن علیّ الرضـاعلیه السـلام یطوف به، فناظرته فی مسائل عنـدی ... »؛ «هنگامی که من روزی وارد بقعه رسول خدا شدم تا قبر حضـرتش را طواف نمایم، مشاهده کردم محمّدبن علی الرضاعلیه السـلام (جواد الائمه) را که مشـغول طواف به دور قبر پیامبرصلی الله علیه وآله بود. من در مورد مسائلی چند که نزدم بود با آن حضرت علیه السلام مناظره کردم ... ».

تحقیقی از علامه مجلسی

علامـه مجلسـی در اینجـا بحث بلیغی فرموده و انصافاً حق مطلب را ادا کرده است. او پس از آن که روایت اولی را که از «علل الشرایع» نقل شده ذکر می کند می گوید: «یحتمل أن یکون النهی عن الطواف بالعدد المخصوص الّذی یطاف بالبیت ... »؛(1) «محتمل است که مقصود از نهی به طواف، طواف به هفت بار است که مخصوص خانه خدا است ... ».

او سپس روایت وارده از کتاب «کافی» راجع به طواف حضرت جواد الائمه علیه السلام به نقل از یحیی بن اکثم را نقل کرده و در ذیـل آن می گویـد: «والأحـوط أن لا یطوف إلّا للإتیـان بالأدعیه والأعمـال المـأثوره وإن أمکـن تخصـیص النهی بقـبر غیر المعصوم، إن کـان معارض صـریح. ویحتمل أن یکون المراد بالطواف المنفی هنا التغوّط»؛(2) «و احتیـاط آن است که جز برای خواندن دعاها و عمل هایی که رسیده به دور قبر طواف نکند، گرچه ممکن است که نهی را به قبر غیر معصوم اختصاص دهیم درصورتی که معارض صریحی بر جواز وجود داشته باشد. و احتمال دارد که مراد به طوافی که نهی شده غائط کردن باشد».

۱- ۱۹۰۸. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۶ - ۱۲۸.

۲- ۱۹۰۹. همان.

آن گاه مرحوم مجلسی برای اثبات احتمال اخیر به کلامی از کتاب «النهایه» ابن اثیر تمسک می کند که طواف به معنای غائط کردن است. و در آخر با تمسک به روایاتی دیگر این معنا را ترجیح می دهد.

مرحوم محدّث نوری نیز در «مستدرک الوسائل» کتاب المزار حق مطلب را ادا کرده است؛ زیرا:

اوّلاً: عنوان باب را برخلاف صاحب وسائل، باب جواز طواف کردن و دور گشتن بر قبور قرار داده است.

ثانیاً: طواف در روایت مورد نظر را به معنای غائط و حدث گرفته است.

دست کشیدن و بوسیدن قبور اولیا

یکی از اعمالی که شدیداً مورد مذمّت و طعن وهابیان قرار گرفته و آن را بدعت و شرک می نامند مسأله مسح کردن و دست کشیدن بر قبور اولیای الهی و حتی پرده خانه کعبه و دیوار کعبه است. آن ها نه تنها حکم به حرمت و شرک بودن این عمل کرده اند، بلکه شدیداً با آن به مقابله فیزیکی می پردازند. اینک جا دارد این عمل را به طور خصوص مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

اقوال در مسأله

درباره دست مالیدن و مسح کردن بر قبور اولیای الهی حتی قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و هرآنچه به حضرت مرتبط است اقوالی از علمای اهل سنّت رسیده است.

۱ - قول به حرمت

ابن عثیمین می گوید: «برخی از زائرین دست به محراب و منبر و دیوار مسجد می کشند، که تمام این ها بدعت است».(۱)

سمهودی از زعفرانی نقل می کند که گفته است: «قرار دادن دست بر روی قبر و مسّ کردن و بوسیدن آن از بدعت هایی است که شرعاً منکر است».(۲)

۱- ۱۹۱۰. دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷.
۲- ۱۹۱۱. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۲.

۲ – قول به عدم استحباب

برخی تنها به عدم استحباب شرعی آن اشاره کرده و اصل این عمل را بدعت یا حرام ندانسته اند. عبدالرحمن بن قدامه می نویسد:

«مسح کردن دیوار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و بوسیدن آن مستحب نیست. احمد می گوید: حکم آن را نمی دانم. اثرمی می گوید: اهل مدینه را دیدم که قبر پیامبرصلی الله علیه وآله را لمس نمی کنند، بلکه در کناری می ایستند و سلام می دهند. ابوعبداللّٰه می گوید: ابن عمر نیز چنین انجام می داد. او می گوید: امّا درباره منبر، ابراهیم بن عبداللّٰه بن عبد القاری روایت می کند که او ابن عمر را دید که دستش را بر محل نشستن پیامبرصلی الله علیه وآله بر روی منبر گذاشت و سپس دست خود را بر صورتش کشید.» (۱)

نووی بعد از نقل کلامی از ابوموسی در این باره می گوید: « ... و نیز به خاطر این که استلام دو رکن شامی کعبه مستحب نیست؛ چون سنّت نبوده است، با این که استلام دو رکن دیگر آن مستحب است. با این وصف، مسّ قبور به طریق اولی مستحب نمی باشد. و خداوند به حکم این مسأله داناتر است».(۲)

۳ – قول بر کراهت

محیی الدین نووی در جایی دیگر می گوید: «قالوا: ویکره مسحه بالید وتقبیله بل الأدب أن یبعد منه کما یبعد منه لوحضره فی حیاته صلی الله علیه وآله. هذا هو الصواب الّذی قاله العلمآء وأطبقوا علیه ... »؛(۳) «گفته اند: مسح با دست و بوسیدن قبر پیامبرصلی الله علیه وآله مکروه است، بلکه ادب اقتضا می کند که از قبر دور باشد همان طوری که در حال حیات حضرت نزد او حاضر می شدند. این سخن درستی است که علماء گفته اند و بر آن اجماع و اتفاق دارند ... ».

محمّد بن شربینی می گوید: «ویکره مسحه بالید وتقبیله»؛(۴) «و مسح قبر پیامبرصلی الله علیه وآله با دست و بوسیدن آن کراهت دارد».

ص: ۵۶۴

۱- ۱۹۱۲. الشرح الکبیر، ج ۳، ص ۴۹۶.

۲- ۱۹۱۳. المجموع، نووی، ج ۵، ص ۳۱۱.

۳- ۱۹۱۴. المجموع، ج ۸، ص ۲۷۵.

۴- ۱۹۱۵. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۳.

۴ – قول به جواز و استحباب

شیعه امامی به طور اتفاق و بسیاری از علمای اهل سنّت معتقد به جواز بلکه استحباب لمس کردن و بوسیدن قبور اولیای الهی و در رأس آن ها پیامبر اسلام می باشند. و در این حکم به روایاتی چند تمسک کرده اند:

۱ – ابن حجر در این باره می نویسد: «فآئده أخری: إستنبط بعضهم من مشروعیه تقبیل الأرکان جواز تقبیل کلّ من یستحقّ التعظیم من آدمیّ وغیره، فأمّا تقبیل ید الآدمیّ فیأتی فی کتاب الأدب. وأمّا غیره فنقل عن الإمام أحمد أنّه سئل عنه تقبیل منبر النبیّ صلی الله علیه وآله وتقبیل قبره فلم یر به بأساً. واستبعد بعض أتباعه صحّه ذلک. ونقل عن ابن أبی الصیف الیمانی أحد علمآء مکّه من الشافعیه جواز تقبیل المصحف وأجزاء الحدیث وقبور الصالحین وباللَّه التوفیق».؛(۱) «بعضی از علما از مشروع بودن ارکان کعبه، جایز بودن بوسیدن هر کسی را که مستحقّ تعظیم باشد از آدم و غیر آن، برداشت نموده اند؛ امّا حکم بوسیدن دست آدمی، در کتاب الادب می آید و امّا درباره غیر آدمی از امام احمد نقل شده است که از او درباره بوسیدن منبر و قبر پیامبرصلی الله علیه وآله سؤال شد، او این مسأله را بی اشکال دانست، ولی بعضی از پیروان او صحیح بودن آن را بعید شمرده اند. و از ابن ابی صیف یمانی یکی از علمای شافعی مکه، جایز بودن بوسیدن مصحف (قرآن) و اجزای حدیث و قبور صالحان، نقل شده است و توفیق از ناحیه خداست».

این مطلب در کتاب «نیل الاوطار» شوکانی از کتاب فتح الباری (نیز) نقل شده است.

۲ – سمهودی می گوید: «قال العزّ فی کتاب العلل والسؤالات لعبداللَّه بن أحمد بن حنبل عن أبیه روایه أبی علیّ بن الصوف عنه، قال عبداللَّه: سألت أبی عن الرجل یمسّ منبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله ویتبرّک بمسّه، ویقبّله ویفعل بالقبر مثل ذلک رجآء ثواب اللَّه تعالی، قال: لابأس به. قال العزّ بن جماعه: وهذا یبطل ما نقل عن النووی من الإجماع. قلت: النووی لم یصرّح بنقل الإجماع لکن قوّه کلامه تفهمه»؛(۲) «عزّ می گوید: در کتاب «العلل و السؤالات» عبداللَّه بن احمد بن حنبل از پدرش روایت ابی علیّ بن صوف را از او نقل کرده که عبداللَّه گفت: از پدرم

۱– ۱۹۱۶. فتح الباری، ج ۳، ص ۴۷۵.

۲– ۱۹۱۷. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۴۰۴.

درباره مردی که منبر رسول خداصلی الله علیه وآله را مسّ می کند و به آن تبرّک می جوید و آن را می بوسد و همین کار را با قبر آن حضرت به امید ثواب انجام می دهد، پرسیدم او گفت: این کار اشکال ندارد. عزّ بن جماعه می گوید: این سخن، اجماع منقول از نووی را باطل می کند. می گویم: نووی به نقل اجماع، تصریح نکرده و لیکن قوّت کلامش اجماع را می فهماند».

۳ – قاضی سبکی می گوید: «إنّ عدم التمسّح بالقبر لیس ممّا قام الإجماع علیه: قد روی ... فی أخبار المدینه ... قال: أقبل مروان بن الحکم، فإذا رجل ملتزم القبر، فأخذ مروان برقبته ثمّ قال: هل تدری ماتصنع؟ فأقبل علیه فقال: نعم إنّی لم آت الحجر، ولم آت اللّبن، إنّما جئت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله»؛(۱) «بر جایز نبودن مسح قبر، اجماع اقامه نشده است. در «اخبار مدینه» روایت شده است که مروان بن حکم با مردی که به قبر پیامبر ملتزم شده بود (به آن چسبیده بود) مواجه شد، مروان گردن او را گرفت و گفت: آیا می دانی که چه می کنی؟ آن مرد به مروان رو کرد و گفت: آری، من سنگ و خشت را نگرفته ام بلکه من به پیشگاه رسول خداصلی الله علیه وآله آمده ام».

این جریان را علامه امینی رحمه الله از داوود بن ابی صالح این گونه نقل می کند: «أقبل مروان یوماً فوجد رجلًا واضعاً وجهه (جبهته) علی القبر فأخذ مروان برقبته ثمّ قال: هل تدری ماتصنع؟ فأقبل علیه فإذا أبوأیّوب الأنصاری، فقال: نعم إنّی لم آت الحجر إنّما جئت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله ولم آت الحجر سمعت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله یقول: لاتبکوا علی الدین إذا ولیه أهله ولکن أبکوا علی الدین إذا ولیه غیر أهله»؛(۲) «روزی مروان بن حکم با مردی که صورتش (پیشانی اش) را روی قبر (پیامبر) گذاشته بود، مواجه شد، مروان گردن او را گرفت و گفت: آیا می دانی که چه می کنی؟ وقتی به او رو کرد، دید ابوایّوب انصاری است و گفت: آری، من برای سنگ نیامده ام بلکه به پیشگاه رسول خداصلی الله علیه وآله آمده ام که می فرمود: هرگاه متولّی و سرپرست دین، اهل آن بود،بر دین گریه نکنید و لیکن بر دین بگریید آن گاه که سرپرستی آن را (انسان) نااهلی عهده دار شود».

۱- ۱۹۱۸. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۴، المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

۲- ۱۹۱۹. الغدیر، ج ۵، ص ۱۴۸.

بعـد علامه می گويـد: «اين جريان را حاکم در «مسـتدرک» (۱) نقـل کرده و آن را صـحيح دانسـته و عـده ای ديگر (نيز) نقل نموده اند». می گويد: اين داستان به ما خبر می دهد که منع از توسّل به قبور طاهره از زمان صحابه از بدعت های اموی هاست و از هيچ صحابی انکار توسّل به قبر پيغمبر و تبرّک به آن غير از زاييده بنی اميّه مروان حکم شنيده نشده است».(۲)

۴ – سـمهودی نيز می گويـد: «أنّ بلالاً ـ لمّا قـدم من الشام لزياره النبیّ صـلی الله عليه وآله أتی القبر، فجعل يبکی عنـده، ويمرغ وجهه عليه، وإسناده جيّد»؛(۳) «هنگـامی که بلال برای زيارت پيامبرصـلی الله عليه وآله از شام برای زيارت پيامبرصـلی الله عليه وآله مشرّف شد، نزد قبر پيامبر آمد و نزد قبر گريه می کرد و صورتش را بر آن می ماليد. سندهای اين روايت خوب است».

علامـه امينی داسـتان بلاـل را از ابن عسـاکر در تاريخ شام و حـدود ده نفر از بزرگان معروف اهل سـنّت در «الغـدير» (۴) نقل نموده است.

۵ – طـاهر بن يحيی حسـينی می گويـد: «حـدّثنی أبی عن جـدّی جعفر بن محمّـد عن أبيه عن علیّ عليه السـلام قـال: لمّا رُمِس رسول اللَّه صـلی الله عليه وآله جائت فاطمه رضـی اللَّه تعالی عنها، فوقفت علی قبره صلی الله عليه وآله، وأخذت قبضهً من تراب القبر ووضعت علی عينيها وبکت، وأنشأت تقول:

ماذا علی مَن شمّ تربه أحمد

أن لايشمّ مَدَی الزمان غَواليا

صبّت علیّ مصائب لو أنّها

صبَّت علی الأيّام عِدن لياليًا(۵) «پدرم از جدّم از جعفر بن محمّد از پدرش از علی – رضی اللَّه عنه – برايم حديث نقل کرد که فرمود: وقتی پيامبر به خاک سپرده شـد، فاطمه – رضـی اللَّه تعالی عنها – بر سـر قبر پيامبرصـلی الله عليه وآله ايسـتاد و مشتی از خاک قبر را گرفت و بر روی چشمانش گذاشت و گريه کرد و اين شعر را خواند:

بر کسی که تربت احمد (پيامبر) را ببويد ابداً سختی و بدبختی نخواهد ديد.

مصيبت هايی بر من وارد شد که اگر بر روزها وارد می شد، به شب بدل می شدند».

۱– ۱۹۲۰. همان، ج ۴، ص ۵۱۵.

۲– ۱۹۲۱. الغدير، ج ۵، ص ۱۴۸ – ۱۴۹.

۳– ۱۹۲۲. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

۴– ۱۹۲۳. همان، ج ۵، ص ۱۴۷.

۵– ۱۹۲۴. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

علامه امینی این واقعه را از ابن جوزی در «الوفاء»، ابن سید الناس در «سیره نبویّه»،(1) قسطلانی در «المواهب»، القاری در «شرح الشمائل»،(2) شبراوی در «الاتحاف»،(3) الخالدی در «صلح الاخوان»،(4)الحمزاوی در «مشارق الانوار»،(5) السید احمد زینی دحلان در «السیرهالنبویه» (6) و عدّه ای دیگر از بزرگان اهل سنّت نقل نموده است.

۶ - خطیب بن حمله می گوید: «إنّ ابن عمررضی الله عنه کان یضع یده الیمنی علی القبر الشریف، وأنّ بلالاًرضی الله عنه وضع خدّیه علیه أیضاً ... ثمّ قال: ولاشکّ أنّ الإستغراق فی المحبّه یحمل علی الإذن فی ذلک، والمقصود من ذلک کلّه الإحترام والتعظیم، والناس تختلف مراتبهم فی ذلک کما کانت تختلف فی حیاته فأناس حین یرونه لایملکون أنفسهم بل یبادرون إلیه وأناس فیهم أناه یتأخّرون، والکلّ محلّ خیرٍ»؛(7) «ابن عمر رضی الله عنه همواره دست راستش را روی قبر شریف پیامبر می گذاشت و بلال رضی الله عنه دو طرف صورتش را بر آن می گذاشت. او سپس می گوید: شکی نیست در این که شدت محبّت بر جواز این کار حمل می شود (جایز بودن آن را اثبات می کند) و مقصود از این کارها صرفاً احترام و تعظیم کردن است و مراتب مردم به اختلاف درجاتشان در این مسأله متفاوت است؛ همان طوری که در زمان حیات حضرت، مردم چنین بودند؛ بعضی از آن ها وقتی پیامبر را می دیدند، نمی توانستند خویشتن داری کنند و چه بسا خود را به حضرت می چسباندند و بعضی شکیبایی می کردند و عقب تر می ایستادند، همه این ها خیر و نیکی است».

۷ - حافظ بن حجر می گوید: «فنقل عن أحمد أنّه سئل عن تقبیل منبر النبیّ صلی الله علیه وآله وقبره، فلم یر به بأساً، واستبعد بعض أتباعه صحّته عنه. ونقل عن ابن أبی الصحف الیمانی أحد علمآء مکّه من الشّافعیّه جواز تقبیل المصحف واجزآء الحدیث وقبور الصالحین. ونقل الطیّب الناشری عن المحبّ الطبری إنّه یجوز تقبیل القبر ومسّه؟ قال: وعلیه عمل العلمآء الصالحین وأنشد:

۱- ۱۹۲۵. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲- ۱۹۲۶. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۲۱۰.

۳- ۱۹۲۷. همان،ص ۹.

۴- ۱۹۲۸. همان، ص ۵۷.

۵- ۱۹۲۹. همان، ص ۶۳.

۶- ۱۹۳۰. همان، ج ۳، ص ۳۹۱.

۷- ۱۹۳۱. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

لو رأينا لسليمى أثراً

لَسَجَدنا ألف ألفٍ للأثر

وقال آخر:

أمرّ على الديار ديار ليلى

أقبل ذا الجدار وذا الجدارا

وما حبّ الديار شغفن قلبى

ولكن حبّ من سكن الديارا» (۱)

«از احمد نقل شده که از او درباره بوسیدن قبر و منبر پیامبرصلی الله علیه وآله سؤال شد، او این مسأله را بی اشکال دانست، ولی بعضی از پیروانش صحّت این مسأله را بعید شمردند. و از ابن ابی صیف یمانی یکی از علمای شافعی مکه، جایز بودن بوسیدن مصحف (قرآن) و اجزای حدیث و قبور صالحان نقل شده است. طیّب ناشری از محبّ طبری نقل کرده است: که (از او سؤال شد:) آیا بوسیدن قبر و مسّ آن جایز است؟ او گفته است: علمای صالح آن را انجام می دادند و این شعر را خوانده است:

«اگر از دوست سالم و بی عیبم اثری دیدم، برای آن اثر هزار هزار سجده می کنم».

و دیگری گفته: سرزمین ها را به دنبال سرزمین لیلی می گردم و این دیوار و آن خانه را می بوسم، این محبّت سرزمین نیست بلکه عشق ساکن سرزمین است که مرا دلباخته کرده است».

۸ - سمهودی می گوید: «ونقل بعضهم عن أبی خثیمه قال: حدّثنا مصعب بن عبداللّٰه حدّثنا إسماعیل بن یعقوب التیمی قال: کان ابن المنکدر یجلس مع اصحابه، قال: وکان یصیبه الصمات. فکان یقوم کما هو یضع خدّه علی قبر النبیّ صلی الله علیه وآله ثمّ یرجع، فعوتب فی ذلک، فقال: إنّه یصیبنی خطره، فإذا وجدت ذلک إستشفیت بقبر النبیّ صلی الله علیه وآله وکان یأتی موضعاً من المسجد فی الصحن فیتمرّغ فیه ویضطجع، فقیل له فی ذلک فقال: إنّی رأیت النبیّ صلی الله علیه وآله فی هذا الموضع، أراه قال فی النوم»؛(۲) «بعضی از آن ها از ابی خثیمه نقل کرده اند که او گفت: مصعب بن عبداللّٰه برای ما حدیث نقل کرده که اسماعیل بن یعقوب تیمی برای ما در حدیثی گفت: ابن منکدر، همواره با اصحاب خود می نشست، او گفت: ابن منکدر همواره در سکوت به سر می برد تا این که با آن حال از جا برمی خاست و صورتش را بر قبر پیامبرصلی الله علیه وآله می گذاشت و باز می گشت.

۱- ۱۹۳۲. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۶.

۲- ۱۹۳۳. همان، ۱۴۰۶، الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۰.

آن گاه او از ناحیه دیگران به خاطر این عمل، مورد سرزنش قرار گرفت؛ وی گفت: همانا برای من ناراحتی پیش می آید، در این حال از قبر پیامبرصلی الله علیه وآله شفا طلب می کنم او در مکانی از صحن مسجد (پیامبر) روی زمین می غلطید و خود را می مالید و در آنجا خواب و استراحت می کرد. به او گفته شد: این چه کاری است؟ در جواب گفت: من پیامبرصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که اینجا را نشان می دادند.»

۹ - سمهودی نیز می گوید: «وفی الأحیآء قال بعض العلمآء: إنّه قصد بوضع الید مصافحه المیّت یرجی أن لایکون به حرجٌ ومتابعه الجمهور أحقّ»؛(۱) «در کتاب الاحیاء بعضی از علما می گویند: اگر از گذاشتن دست بر روی قبر، مصافحه میّت را قصد نماید، امید است که اشکالی نداشته باشد و در هر صورت، تبعیت از جمهور قول علما سزاوارتر است».

۱۰ - سمهودی نیز می گوید: «قد انعقد الإجماع علی تفضیل ما ضمّ الأعضآء الشریفه، حتّی علی الکعبه المنیفه وأجمعوا بعدُ علی تفضیل مکّه والمدینه علی سآئر البلاد، واختلفوا أیّهما أفضل، فذهب عمر بن الخطّاب وابنه عبداللَّه ومالک بن أنس وأکثر المدنیّین إلی تفضیل المدینه، وأحسن بعضهم فقال: محلّ الخلاف فی غیر الکعبه الشریفه، فهی أفضل من المدینه ماعدا ما ضمّ الأعضآء الشریفه إجماعاً، وحکایه الإجماع علی تفضیل ما ضمّ الاعضآء الشریفه نقله القاضی عیاض وکذا القاضی أبوالولید الباجیّ قبله کما قال الخطیب ابن جمله، وکذا نقله أبوالیمن ابن عساکر وغیرهم، مع التصریح بالتفضیل علی الکعبه الشریفه، بل نقل التاج» (۲)

«اجماع منعقد شده است بر فضیلت قبری که اعضای شریف (پیامبر) را در بر دارد حتی بر کعبه معظّمه هم فضیلت دارد و پس از آن بر فضیلت مکه و مدینه بر سایر بلاد اجماع کرده اند؛ امّا بر افضل بودن یکی از آن دو بر دیگری اختلاف نموده اند، عمر بن خطّاب و پسرش عبداللَّه و مالک بن انس و اکثر اهل مدینه به افضل بودن مدینه نظر داده اند و بعضی از آن ها نیکو نظر داده اند و گفته اند که: محلّ خلاف در غیر کعبه شریفه است؛ چون فضیلت کعبه بر مدینه غیر از مکانی که اعضای شریف پیامبر را در بردارد، اجماعی است و حکایت

ص: ۵۷۰

۱- ۱۹۳۴. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۲.

۲- ۱۹۳۵. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۸.

اجماعی بودن فضیلت مکان اعضای شریف (قبر پیامبر) را قاضی عیاض و قبل از او قاضی ابو ولید باجی نقل کرده است؛ چنان که خطیب بن جمله آن را گفته است. نیز ابو یمن بن عساکر و غیر ایشان این مطلب را نقل کرده اند و به فضیلت کعبه شریفه تصریح نموده اند، تاج چنین نقل کرده است».

۱۱ – علّامه احمد بن محمّد مقری مالکی (متوفّی ۱۰۴۱ ه.ق) در «فتح المتعال بصفه النعال» به نقل از ولیّ الدین عراقی نقل کرده که گفت: «أخبر الحافظ أبوسعید بن العلا قال: رأیت فی کلام أحمد بن حنبل فی جزء قدیم علیه خطُّ ابن ناصر وغیره من الحفّاظ أنّ الإمام أحمد سئل عن تقبیل قبر النبیّ صلی الله علیه وآله وتقبیل منبره؟ فقال: لابأس بذلک. قال فأریناه التقیّ ابن تیمیّه فصار یتعجّب من ذلک ویقول: عجبت من أحمد عندی جلیل هذا کلامه أو معنی کلامه. وقال: وایّ عجب فی ذلک وقد روینا عن الإمام أحمد أنّه غسّل قمیصاً للشافعی وشرب المآء الّذی غسّله به؟ وإذا کان هذا تعظیمه لأهل العلم فما بالک بمقادیر الصحابه؟ وکیف بآثار الأنبیآء علیهم الصّلاه والسلام؟ وما أحسن ما قاله مجنون لیلی:

أمرُّ علی الدیار دیار لیلی

اُقبّل ذا الجدار وذا الجدارا

وما حبّ الدیار شغفن قلبی

ولکن حبّ من سکن الدّیارا(۱)

«حافظ ابوسعید بن علا خبر داده است: در جزء قدیم کلام احمد بن حنبل که به خطّ ابن ناصر و دیگر حفّاظ است، دیدم که از امام احمد درباره بوسیدن قبر و منبر پیامبرصلی الله علیه وآله سؤال شد، او گفت: اشکالی ندارد. ابوسعید گوید: آن نوشته را به تقی بن تیمیّه نشان دادم، او از این کلام تعجب کرد و گفت: از احمد که نزد من جلیل القدر است، تعجب می کنم! آیا این کلام اوست یا معنای کلام او؟ ابوسعید می گوید: چه تعجبی در این کلام است؛ در حالی که از امام احمد به ما روایت رسیده است که او پیراهن شافعی را شست و آبی را که با آن پیراهن را شسته بود نوشید؟ و اگر این عمل تعظیم اهل علم است، پس حکم ارزش صحابه پیامبر و نیز آثار انبیا – علیهم الصلاه و السلام – چه می شود؟ و چه زیبا گفته است مجنون درباره لیلی: امرّ علی الدیار ...

۱– ۱۹۳۶. الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۰ – ۱۵۱.

و این را «الغدیر» در پاورقی ذکر نموده است که این جریان؛ یعنی شستن پیراهن شافعی را ابن جوزی در مناقب احمد(۱) و ابن کثیر در تاریخ خود(۲) نقل نموده اند.

۱۲ - «شافعی صغیر، محمّد بن احمد رملی (متوفی ۱۰۰۴ ه.ق) استاد اساتید مذهب شافعیّه در شرح المنهاج می گوید: «ویکره أن یجعل علی القبر المظلّه، وأن یقبّل التابوت الّذی یجعل فوق القبر واستلامه وتقبیل الأعتاب عند الدخول لزیاره الأولیآء، نعم، أن قصد التبرّک لایکره کما أفتی به الوالدرضی الله عنه فقد صرّحوا بأنّه إذا عجز عن إستلام الحجر سنّ له أن یُشیر بعصا وأن یقبّلها»؛(۳) «روی قبر، سایه انداختن و بوسیدن تابوت بالای قبر و استلام کردن آن و بوسیدن در گاه ها هنگام داخل شدن برای زیارت اولیا مکروه است؛ آری، اگر قصد تبرّک داشته باشند، مکروه نیست؛ چنان که پدرم به آن فتوا داده است و علما به آن تصریح کرده اند به این که اگر کسی از استلام سنگ (قبر) عاجز باشد، جایز است بر او که با عصا اشاره کند و عصا را ببوسد».

و در پاورقی می گوید: «أخرج الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین وأبوداود فی مسنده أنّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله کان یشیر إلی الحجر الأسود بمحجنته ویقبّل المحجن»؛ «حمیدی در جمع بین صحیحین و ابوداوود در مسندش گفته اند: رسول خداصلی الله علیه وآله با عصایش به حجرالاسود اشاره می کرد و آن گاه عصا را می بوسید».

۱۳ - ابوالعباس احمد رملی کبیر انصاری، استاد اساتید در حاشیه کتاب «روض الطالب» که در حاشیه کتاب «اسنی المطالب» چاپ شده،(۴) در ذیل سخن مصنّف، درباره ادب مطلق زیارت قبور (این که زائر به قبر، به همان اندازه ای که در حال حیات به صاحب قبر نزدیک می شد، نزدیک گردد) گفته است:

«قال فی المجموع: ولایستلم القبر ولایقبّله، ویستقبل وجهه للسّلام، والقبله للدّعآء، وذکره أبوموسی الأصبهانی قال شیخنا: نعم، إن کان قبر نبیّ أو ولیّ أو عالم واستلمه أو قبّله

۱- ۱۹۳۷. الغدیر،ج ۵، ص ۴۵۵.

۲- ۱۹۳۸. ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۳۳۱.

۳- ۱۹۳۹. الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۱.

۴- ۱۹۴۰. همان، ج ۱، ص ۱۳۳.

بقصد التبرّک فلا بأس به»؛(۱) «در کتاب «المجموع» گوید: و (زائر) قبر را استلام نکند و نبوسد و برای سلام کردن، رو به قبر و برای دعا کردن رو به قبله بایستد. و ابوموسی اصفهانی همین مطلب را ذکر نموده است. شیخ (استاد) ما گفته است: آری، اگر قبر نبی یا ولی یا عالم باشد، استلام کردن و بوسیدن آن به قصد تبرّک اشکال ندارد».

۱۴ - زرقانی مصری مالکی در «شرح المواهب» گفته است: (۲) «تقبیل القبر الشریف مکروه إلّا لقصد التّبرّک فلاکراهه کما اعتقده الرّملی»؛(۳) «بوسیدن قبر شریف پیامبر، مکروه است مگر این که به قصد تبرّک باشد که در این صورت کراهت ندارد، چنان که رملی بر این اعتقاد است».

۱۵ - شیخ ابراهیم باجوری در حاشیه خود بر شرح ابن قاسم غزّی بر متن شیخ ابی شجاع در فقه الشافعی گفته است: (۴) «یکره تقبیل القبر واستلامه ومثله التابوت الّذی یجعل فوقه وکذلک تقبیل الأعتاب عند الدخول لزیاره الاولیآء إلّا إن قصد به التبرّک بهم فلایکره، وإذا عجز عن ذلک لازدحام ونحوه کاختلاط الرّجال بالنسآء کما یقع فی زیاره سیّدی أحمد البدوی وقف فی مکان یتمکّن فیه من الوقوف بلامشقّه وقرأ ما تیسّر وأشار بیده أو نحوها ثمّ قبّل ذلک. فقد صرّحوا بأنّه إذا عجز عن استلام الحجر الأسود یسنّ له أن یشیر بیده أو عصا ثمّ یقبّلها»؛(۵) «بوسیدن قبر و استلام آن مکروه است و همین حکم را تابوتی که بالای قبر می گذارند نیز دارد. و همچنین بوسیدن در گاه ها هنگام داخل شدن برای زیارت اولیا مکروه است مگر این که به قصد تبرّک باشد که در این صورت کراهت ندارد و اگر به خاطر ازدحام جمعیت و مانند آن؛ مثل اختلاط مردان و زنان، از این کارها عاجز باشد، همان طوری که در زیارت سیّد احمد بدوی اتفاق می افتد، در جایی که بدون زحمت امکان توقّف وجود دارد بایستد و هرچه می تواند (قرآن) قرائت کند و با دست خود و یا چیز دیگر به قبر اشاره کند و سپس آن را ببوسد؛ چون علما تصریح کرده اند به این که اگر (زایر)

ص: ۵۷۳

۱- ۱۹۴۱. الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۲.

۲- ۱۹۴۲. همان، ج ۸، ص ۳۱۵.

۳- ۱۹۴۳. همان، ج ۵، ص ۱۵۳.

۴- ۱۹۴۴. همان، ج ۱، ص ۲۷۶.

۵- ۱۹۴۵. همان، ج ۵، ص ۱۵۳ - ۱۵۴.

از استلام حجرالاسود عاجز باشد، جایز است که با دست یا عصایش به آن اشاره کند و سپس آن را ببوسد».

۱۷ - شیخ حسن عدوی حمزاوی مالکی در کتاب «کنز المطالب» (۱) و «مشارق الانوار» (۲) بعد از نقل عبارت رملی مذکور، می گوید: «ولامریه حینئذٍ أنّ تقبیل القبر الشریف لم یکن إلّا للتبرّک فهو أولی من جواز ذلک لقبور الأولیآء عند قصد التبرّک، فیحمل ما قاله العارف علی هـذا المقصد، لاسیّما وأنّ قبره الشریف روضه من ریاض الجنّه»؛(۳) «در این صورت، شکی نیست که بوسیدن قبر شریف (پیامبر) تنها برای تبرّک می باشد، پس این جواز، در مقایسه با بوسیدن قبور اولیا به قصد تبرّک سزاوارتر است، بنابراین، آنچه عارف گفته است، بر این معنا حمل می شود به ویژه این که قبر شریف آن حضرت، باغی از باغ های بهشت می باشد».

توجیه ادله قائلین به حرمت

توجیه ادله قائلین به حرمت

کسانی که قائل به حرمت دست مالیدن بر قبور اولیا و بوسیدن آن هستند به ادله ای چند تمسک کرده اند. اینک به هر یک از این ادله پرداخته و آن ها را نقد خواهیم کرد:

۱ - مسح قبور و بوسیدن آن ها از آن جهت که شرک است حرام می باشد. و در این جهت فرقی بین شرک کوچک و بزرگ نیست.

پاسخ

اوّلاً: شرک زمانی است که هنگام تبرّک جستن انسان از قبور اولیای الهی با دید استقلالی به آن بنگرد. با این نیّت که صاحب قبر به طور مستقل در این عالم تصرّف می کند و دارای برکت است. ولی اگر تمام تصرفات را از جانب خداوند بدانیم و برکات صاحبان قبور را به اذن خدا به حساب آوریم نه تنها این عمل هرگز شرک به حساب نمی آید بلکه در راستای توحید است.

ثانیاً: مسأله تبرک جستن از قبور اولیای الهی امری است که مورد قبول صحابه

۱- ۱۹۴۶. الغدیر، ص ۲۰.

۲- ۱۹۴۷. همان، ص ۶۶.

۳- ۱۹۴۸. همان، ج ۵، ص ۱۵۴.

بوده و عده ای در منظر آن ها این عمل را انجام می دادند و هرگز از طرف شخصی مورد سرزنش قرار نمی گرفتند.

ثالثاً: در جای خود ثابت نموده ایم انسانی که از این دنیا رحلت می کند حیات و تصرفات او باقی است علی الخصوص که آن انسان یکی از اولیای الهی باشد.

رابعاً: گمان اشکال کننده بر این است که این عمل شرک در عبادت است، در حالی که به اثبات رساندیم عبادت دو رکن اساسی دارد: یکی نهایت خضوع و دیگری همراه بودن با اعتقاد به ربوبیت یا الوهیت کسی که برای او خضوع می شود. در مورد تبرک و دست کشیدن بر قبور و بوسیدن آن ها هرگز چنین نیتی وجود ندارد.

۲ - دست کشیدن بر قبور و بوسیدن آن بدعت بوده و از منکرات است.

پاسخ

اوّلاً: نبود دلیلِ بر نهی و حرمت عملی، شرعاً و عقلاً دلیل بر جواز است و نیازی به نصّ و تصریح بر جواز ندارد؛ زیرا اصل در اشیاء حرمت و عدم جواز نیست بلکه عکس آن می باشد. و در مورد دست کشیدن بر قبور و بوسیدن آن هیچ دلیلی بر حرمت وجود ندارد.

ثانیاً: نه تنها دلیل بر حرمت وجود ندارد بلکه - همان گونه که اشاره شد - ادله ای بر جواز بلکه استحباب و رجحان این عمل موجود است.

۳ - از عبداللّٰه بن عمر نقل شده که او کراهت داشت از این که قبر پیامبر را زیاد مسّ نماید. و نیز از او نقل شده که: از سنّت نیست مسّ دیوار قبر و بوسیدن آن و طواف در اطراف آن.(۱)

پاسخ

اوّلاً: این نقل تعارض دارد با نقلی دیگر که از ابن عمر رسیده است.

سمهودی از خطیب بن حمله نقل کرده که گفت: «إنّ ابن عمر کان یضع یده الیمنی علی القبر الشریف وأنّ بلالاًرضی الله عنه وضع خده علیه ایضاً ... »؛(۲) «همانا ابن عمر همواره دست راستش را بر روی قبر شریف پیامبر می گذاشت ولی بلال رضی الله عنه دو طرف صورتش را نیز به آن قرار می داد.»

۱- ۱۹۴۹. الشرح الکبیر، ج ۳، ص ۴۹۶.

۲- ۱۹۵۰. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

ثانیاً: نقل او با عمل برخی از صحابه منافات دارد؛ زیرا همان گونه که اشاره شد عده ای از صحابه چنین می کردند.

ثالثاً: ابن ماجه در سنن خود نقل کرده که ابوبکر، پیامبر را در حالی که از دنیا رفته بود بوسید.(۱) و بوسیدن قبر حضرت نیز به مانند بوسیدن خود حضرت است.

رابعاً: در جایی که بوسیدن قبر پدر و مادر اشکالی ندارد بلکه سنّت است به طریق اولی بوسیدن قبر پیامبرصلی الله علیه وآله سنّت می باشد.

شخصی نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من سوگند خورده ام که آستانه درب بهشت و پیشانی حورالعین را ببوسم. حضرت به او امر فرمود تا پای مادر و پیشانی پدر را ببوسد. عرض کرد: ای رسول خدا! اگر پدر و مادرم زنده نباشند چه کنم؟ حضرت فرمود: قبرشان را ببوس. آن شخص عرض کرد: اگر قبرشان را ندانم؟ حضرت فرمود: دو خطّ بکش یکی را به نیّت قبر مادر و دیگری را به نیّت قبر پدر، آن گاه آن دو را ببوس تا این که سوگند خود را نشکنی».(۲)

۴ - سمهودی از کتاب «احیاء العلوم» غزّالی نقل کرده که: مسّ مشاهد و بوسیدن آن ها از عادات نصارا و یهود است.(۳)

پاسخ

اوّلاً: دست کشیدن بر قبور و بوسیدن آن ها - همانگونه که اشاره کردیم - از عادات مسلمانان و بزرگانی از صحابه چون ابوایّوب انصاری و بلال و عده ای دیگر بوده است.

ثانیاً: هر نوع عادتی از یهود و نصارا دلیل بر حرمت آن نیست؛ زیرا چه بسیار مواردی که در شرع اسلام جایز بوده و هست و در شرایع سابق نیر جایز بوده است.

۱- ۱۹۵۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۶۸.

۲- ۱۹۵۲. کشف الارتیاب، ص ۳۵۰.

۳- ۱۹۵۳. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۲.

بنای بر قبور

بنای بر قبور

از جمله موضوعات مورد اختلاف مسلمانان با وهابیان، موضوع بنا و ساختن گنبد و بارگاه و گلدسته بر روی قبور است. مسلمانان در طول تاریخ به این سنّت عمل کرده و بر جواز و استحباب آن، به ادله ای از کتاب و سنّت، تمسک کرده اند. خصوصاً این عمل موافق با منطق عقل و روش عقلا است. ولی از زمان ابن تیمیه مخالفت با این عمل شروع شد و بناها و گنبد و گلدسته ها از مظاهر شرک شناخته شد، تا زمان آل سعود که این عقیده به حدی اوج گرفت که آل سعود عملاً به مخالفت با آن پرداختند و با فتوایی که از علمای وهابی صادر شد، امر به تخریب گنبد و بارگاه و گلدسته ها و بناهای قبور داده شد. تمام آن ها به جز بارگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آن هم از خوف مسلمین، تخریب گشت. و با این عمل خسارتی بزرگ بر اسلام و مسلمین وارد شد. در این رساله به بررسی موضوع می پردازیم.

فتوا های وهابیان

۱ - ابن تیمیه می گوید: «مشاهدی که بر روی قبور انبیا و صالحین از عامه و اهل بیت بنا شده، همه از بدعت های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است».(۱)

۲ - و در جایی دیگر می گوید: «شیعه مشاهدی را که روی قبور ساخته اند تعظیم می کنند، شبیه مشرکین در آن ها اعتکاف می کنند، برای آن ها حج انجام می دهند همان گونه که حجاج به سوی بیت عتیق حج انجام می دهند».(۲)

ص: ۵۷۷

۱- ۱۹۵۴. منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۳۵ - ۴۳۷.

۲- ۱۹۵۵. منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۴ - ۴۷۹.

۳ - صنعانی می گوید: «مشهد به منزله بت است، این ها آنچه که مشرکان در عصر جاهلیت بر بت های خود انجام می دهند، بر قبور اولیای خود انجام می دهند ... ».(۱)

۴ - اعضای استفتای دائمی وهابیان می نویسند: «بنای بر قبور بدعت منکر است که در آن غلو در تعظیم صاحب قبر و راهی به سوی شرک است و لذا بر ولیّ امر مسلمین یا نایب اوست که امر به تخریب بناهایی کند که روی قبور ساخته شده، و آن ها را با زمین یکسان سازد، تا با این بدعت عملاً مقابله شده و راه شرک بسته شود».(۲)

۵ - ناصرالدین البانی در پیشنهادش به آل سعود برای تخریب گنبد سبز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می گوید: «از جمله اموری که جای تأسّف دارد این که: مدت زیادی است که بر روی ساختمان قبر پیامبرصلی الله علیه وآله گنبدی سبز ساخته شده است ... به اعتقاد من اگر دولت سعودی می خواهد داعی توحید داشته باشد، باید مسجد نبوی را به حالت سابقش بر گرداند».(۳)

قرآن و بنای بر قبور

قرآن و بنای بر قبور

قرآن کریم به مسئله بنای بر قبور به طور صریح و خاص نپرداخته است؛ لکن می توان حکم آن را از ضمن آیات قرآن استفاده نمود:

۱ - بنای بر قبور، تعظیم شعائر الهی

خداوند متعال در قرآن کریم امر به تعظیم شعائر الهی کرده و آن را دلیل تقوای قلوب می داند، آنجا که می فرماید: { وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ؛(۴) «و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این، صفت دل های باتقوا است.»

شعائر جمع شعیره، به معنای دلیل و علامت است. شعائر اللَّه؛ یعنی اموری که دلیل و علامت و نشانه به سوی خداست و هر کسی که می خواهد به خدا برسد با آن دلیل

۱- ۱۹۵۶. کشف الارتیاب، ص ۲۸۶ از تطهیر الاعتقاد صنعانی.

۲- ۱۹۵۷. اللجنه الدائمه للبحوث العلميه و الافتاء، رقم فتوی ۷۲۱۰.

۳- ۱۹۵۸. تحذير المساجد من اتخاذ القبور مساجد، البانی، ص ۶۸ و ۶۹.

۴- ۱۹۵۹. سوره حج، آیه ۳۲.

و نشانه می تواند به خدا برسد. یا این که مراد از شعائر اللَّه، شعائر دین خداست؛ یعنی هر کس که می خواهد به حقیقت دین خدا رهنمون شود، برخی از امور راهنمای اویند که باید آن ها را تعظیم کرد.

در قرآن کریم، صفا و مروه از شعائر الهی شمرده شده است، آنجا که می فرماید: { إِنَّ الصَّفا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعآئِرِ اللَّهِ ؛(۱) «همانا صفا و مروه از شعائر دین خداست.» و نیز شتری که برای نحر به منی برده می شود: { وَالْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعآئِرِ اللَّهِ ؛(۲) «و نحر شتران فربه را از شعائر دین خدا مقرّر گردانیدیم.»

این نیست مگر از آن جهت که این امور از نشانه های دین حنیف ابراهیم است.

و نیز «مزدلفه» مشعر نامیده شده، از آن جهت که از علامت ها و نشانه های دین خداست. همه مناسک حجّ شعائر نامیده شده است از آن جهت که نشانه هایی به سوی توحید و دین حنیف است.

اگر این امور از شعائر دین خدایند، و مردم را متذکر به توحید و دین حنیف می کنند، شکی نیست که وجود انبیا و اولیا نیز از بزرگ ترین و بارزترین نشانه های دین خداوند است؛ زیرا آنان از آن جهت که معصومند و کار خلاف انجام نمی دهند، سیره و اقوال آنان مطابق با حقّ و حقیقت است. آنان کسانی هستند که می توانند بشر را به سوی حقّ و حقیقت و توحید رهنمون شوند.

حال اگر وجود پیامبرصلی الله علیه وآله و اوصیای او و اولیای الهی چنین خاصیتی دارند، حفظ و صیانت آثار آنان و حفظ قبورشان و بنای قبر و گلدسته برای آن ها نیز در راستای همین اهداف است؛ زیرا این اعمال در حقیقت تعظیم اشخاصی است که خود و سنتشان شعائر و راهنمایی به سوی خدایند.

قرطبی در تفسیرش می گوید: «شعائر خدا عبارت است از عَلَم ها و نشانه های دین خدا؛ خصوصاً اموری که مربوط به مناسک است».(۳)

ص: ۵۷۹

۱- ۱۹۶۰. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۲- ۱۹۶۱. سوره حج، آیه ۳۶.

۳- ۱۹۶۲. تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۵۶.

استاد عباس محمود عقّاد نویسنده مصری درباره کربلا و حرم حسینی می گوید: «کربلا، امروز حرمی است که مسلمانان برای عبرت و یادآوری به زیارتش می آیند. همچنین غیر مسلمانان برای دیدن و مشاهده به آنجا می آیند. ولی اگر قرار باشد که آن سرزمین حقّش ادا گردد، باید مزار انسانی باشد که برای نوع خود نصیب و بهره ای از قداست و فضیلت قائل است؛ زیرا ما در میان بقعه و بارگاه های مقدس، جایی برتر از بارگاه امام حسین علیه السلام سراغ نداریم».(۱)

۲ – بنای بر قبور از مصادیق مودّت ذوی القربی

قرآن کریم به صراحت، امر به مودّت و محبّت اقربای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرموده، آنجا که می فرماید: { قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی ؛(۲) «بگو از شما تقاضای اجر و مزدی نمی کنم مگر مودّت ذوی القربی را.»

واضح است که بنای بر قبور اقربای پیامبرصلی الله علیه وآله از مصادیق اظهار مودّت و محبّت اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا مودّت و محبّت بروز و ظهور دارد، و مورد آن تنها محبت قلبی و اطاعت نیست، بلکه شامل مصادیق آن می شود تا حدّی که مشمول نهی صریح از آن مورد نشده باشد.

۳ – بنای بر قبور اولیای الهی مصداق ترفیع بیوت

خداوند متعال در قرآن کریم اذن داده که خانه هایی که در آن ها یاد خدا شده، رفعت پیدا کند، آنجا که می فرماید: { فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ * رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَلا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ ... }؛(۳) «در خانه هایی که خدا رخصت داده رفعت یابد و در آن، ذکر خدا شود و صبح و شام در آن تسبیح ذات پاک او کنند. پاک مردانی که هیچ کسب و تجارت، آنان را از یاد خدا غافل نگرداند ... ». استدلال به آیه فوق متوقف بر بیان دو امر است:

الف) بیوت در آیه خصوص مساجد نیست، بلکه اعم از مساجد و اماکنی است که

۱– ۱۹۶۳. ابوالشهداء، ص ۱۴۵.

۲– ۱۹۶۴. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳– ۱۹۶۵. سوره نور، آیات ۳۶ و ۳۷.

در آن ها یاد خدا می شود، همانند بیوت انبیا و ائمه علیهم السلام. بلکه می توان مراد از بیوت را غیر از مساجد دانست؛ زیرا بیت به معنای بنایی است که دارای چهار دیوار و سقف باشد، همانند بیت اللّه الحرام. هم چنین در قرآن می خوانیم: { وَلَوْ لا أَنْ یَکُونَ النّاسُ أُمَّهً واحِدَهً لَجَعَلْنا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّهٍ}؛(۱) «و اگر نبود که همه مردم یک نوع و یک امّتند ما آنان که کافر به خدا می شوند سقف خانه هایشان را از نقره خام قرار می دادیم.»

از این ادله استفاده می شود که بیت در لغت عرب به بنایی اطلاق می شود که دارای سقف باشد. از سوی دیگر مستحب است که مساجد بدون سقف باشد. پس مقصود از بیوت در آیه غیر از مساجد است.

امام باقرعلیه السلام فرمود: «مقصود از بیوت در آیه، بیوت انبیا و بیوت علی علیه السلام است».(۲)

ب) مقصود از رفع در آیه شریفه دو احتمال است:

۱ - مقصود از «رفع» تعظیم و ترفیع قدر بیوت است که همان رفع معنوی است. همان گونه که در قرآن می خوانیم: { وَرَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیّاً}؛(۳) «و ما مقام او را بلند و مرتبه اش را رفیع گردانیدیم.»

۲ - مقصود از رفع بالا بردن ساختمان قبر است که همان رفع ظاهری و بنای قبر است.

زمخشری در تفسیر آیه می گوید: «رفع بیوت، یا به معنای بنای بیوت است همانند آیه شریفه: { وَإِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَإِسْماعِیلُ ... } و یا به معنای تعظیم بیوت و بالا بردن قدر و منزلت بیوت است».(۴)

برو سوی در «روح البیان» می گوید: { أَنْ تُرْفَعَ یا به بنا است یا به تعظیم و بالا بردن قدر و منزلت».(۵)

۱- ۱۹۶۶. سوره زخرف، آیه ۳۳.

۲- ۱۹۶۷. البرهان، بحرانی، ج ۳، ص ۱۳۷.

۳- ۱۹۶۸. سوره مریم، آیه ۵۷.

۴- ۱۹۶۹. تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۳۹۰.

۵- ۱۹۷۰. روح البیان، ج ۶، ص ۱۵۸.

اگر مراد به رفع در { أَنْ تُرْفَعَ بنـا باشـد که دلالـت صـریح بر بنـای بر بیوت انبیـا و اولیا دارد، خصوصاً با در نظر گرفتن این که مـدفن پیامبرصـلی الله علیه وآله و تعـدادی از ائمه در خانه هایشان بوده است. واگر مراد به رفع در { أَنْ تُرْفَعَ رفع معنوی است، نتیجه آن اذن به تکریم و حفـظ بیوت انبیـا و اولیـای الهی است که عموم آن شامل بنای بر قبور اولیای الهی و تعمیر آن نیز می گردد.

سیـوطی از انس بن مالـک و بریـده نقـل کرده که رسـول خداصـلی الله علیه وآله این آیه را { فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ ... } قرائت نمود، شخصـی جلو آمـد، عرض کرد: این بیوت کدامنـد؟ حضـرت صـلی الله علیه وآله فرمود: بیوت انبیا. ابوبکر در این هنگام نزد رسول خداصـلی الله علیه وآله آمد و خطاب به خانه علی و فاطمه علیهما السـلام کرده و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا این خانه از آن بیوت است که خدا و تو اراده کرده ای که تعظیم شود. پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: آری، از بهترین آن بیوت است.(۱)

سیره سلف و بنای بر قبور

با مراجعه به تاریخ مسلمین بعد از ظهور اسـلام پی می بریم که بنای بر قبور، سـیره عملی مسـلمین در طول تاریخ بوده و مورد اعتراض هیـچ یـک از صـحابه و تـابعین تا این زمان واقع نشـده است، تنها گروهکی به نام وهابیان در عمل و گفتار با این کار مخالفت نموده اند. به نمونه هایی از این سیره عملی اشاره می کنیم:

۱ - مسـلمانان جسـد پیامبرصـلی الله علیه وآله را در خانه ای سـقف دار دفن نمودند و از آن زمان به بعد آن مکان مورد توجّه خاص مسلمانان قرار گرفته است.

۲ - بخاری در صـحیح خود روایت کرده: «بعـد از وفات حسن بن حسن بن علی علیهما السـلام همسـر او تا یک سال قبّه ای بر قبر او زد و به عزاداری پرداخت.(۲)

ملاـ علی قـاری در شـرح حـدیث می گویـد: «ظاهر این است که زدن قبه به جهت اجتماع دوسـتان بر قبر او برای ذکر و قرائت قرآن و حضور اصحاب برای دعا و مغفرت و رحمت بوده است.

۱- ۱۹۷۱. درّ المنثور، سیوطی، ج ۵، ص ۵۰.

۲- ۱۹۷۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، حدیث ۶۲.

۳ – سیّد بکری می گوید: «از عدم جواز بنای بر قبور، قبور انبیا و شهدا و صالحین و امثال آن ها استثنا می شود».(۱)

۴ – ابن شبه نقل می کند که: عقیل بن ابی طالب در خانه خود چاهی کند. در آن هنگام به سنگی برخورد کرد که در آن نوشته بود: این قبر حبیبه دختر صخر بن حرب است، عقیل چاه را پر از خاک کرد و روی آن اتاقی بنا نمود».(۲)

۵ – سمهودی در توصیف مزار حمزه بن عبدالمطلب می گوید: «بر مزار او قبه ای عالی، زیبا و محکم است ... که در ایام خلافت خلیفه عباسی ناصر دین اللّه، سال ۵۷۵ –۶۲۲ ه.ق، ساخته شده است».(۳)

۶ – ابن سعد در «طبقات» نقل می کند: «بعد از وفات عثمان بن مظعون و دفن او در بقیع، پیامبرصلی الله علیه وآله چیزی را بر سر قبر او گذاشت و فرمود: این، نشانه ای بر قبر اوست».(۴) عمرو بن حزم می گوید: «قبر عثمان بن مظعون را دیدم؛ در حالی که چیز بلندی در کنار او مانند علم قرار داده بودند».(۵)

مطّلب نقل می کند: «بعد از وفات عثمان بن مظعون و دفن او، پیامبرصلی الله علیه وآله به کسی دستور داد تا سنگی را بیاورد، ولی او قادر بر حمل آن نبود. پیامبرصلی الله علیه وآله آستین را بالا زد و سنگ را بلند کرد و در کنار قبر عثمان بن مظعون قرار داد و فرمود: می خواهم بر قبر او علامت بگذارم».(۶)

۷ – ابن سعد از امام باقرعلیه السلام روایت کرده که: «فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله کنار قبر حمزه می آمد و آن را اصلاح می کرد.» (۷)

۸ – بخاری نقل می کند که بعد از وفات عبدالرحمن بن ابوبکر، عایشه دستور داد تا سر قبر او خیمه ای زده شود و کسی را نیز موکّل بر آن قبر نمود ... (۸)

۱– ۱۹۷۳. اعانه الطالبین، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲– ۱۹۷۴. تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۲۰.

۳– ۱۹۷۵. وفاء الوفاء، ج ۲.

۴– ۱۹۷۶. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۹۱، ق ۱.

۵– ۱۹۷۷. همان، ج ۳، ص ۲۸۹، ق ۱.

۶– ۱۹۷۸. سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۱۱؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۹۵.

۷– ۱۹۷۹. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۱، ق ۱.

۸– ۱۹۸۰. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۹.

۹ - عمر امر کرد تا خیمه ای بر روی قبر زینب دختر جحش زده شود و کسی او را نهی نکرد.(۱)

مزار بزرگان

مزار بزرگان

بـا مراجعه به تاریـخ پی می بریم که ساختن زیارتگاه و مزار برای بزرگان سـنتی همیشـگی در طول تاریـخ بوده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - مزار بلال حبشی

قبر او در دمشق در باب الصـغیر است. ابن جبیر می گویـد: «وفی رأس القبر المبارک تاریـخ باسـمه، والـدعآء فی هذا الموضـع المبارک مسـتجاب، قـد جرّب کثیر من الأولیآء وأهل الخیر المتبرّکین بزیارتهم»؛(۲) «و در سـر قبر مبارک او تاریخی به اسم او است، و دعا در آن موضع مبارک مسـتجاب است. بسـیاری از اولیا و اهل خیری که به زیارت اولیا متبرکند این مطلب را تجربه کرده اند.»

۲ - مزار سلمان فارسی

خطیب بغـدادی می گویـد: «قبره الآـن ظـاهر معروف بقرب إیوان کسـری علیه بنـآء وهناک خادم مقیم لحفظ الموضع وعمارته والنظر فی أمر مصـالحه، وقـد رأیت الموضع وزرته غیر مره»؛(۳) «قبر او الآـن ظـاهر و معروف است نزدیک ایوان کسـری. و بر روی آن ساختمـانی است. و در آنجـا خـادمی اقامت کرده تا آنجا و عمارتش را حفظ نموده و در امر مصالحش نظر کنـد. من آن موضع را دیده ام و چندین بار نیز زیارت کرده ام.»

۳ - مزار طلحه بن عبید الله

ابن بطوطه می گوید: «مشهد طلحه بن عبیداللَّه أحد العشره وهو بداخل المدینه وعلیه قبّه ومسجد»؛(۴) «مشهد طلحه بن عبیداللَّه - یکی از ده نفری است که بشارت به بهشت به او داده شده - داخل مدینه است و بر روی آن گنبد و مسجدی است.»

ص: ۵۸۴

۱- ۱۹۸۱. طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۸۰.

۲- ۱۹۸۲. رحله ابن جبیر، ص ۲۲۹.

۳- ۱۹۸۳. تاریخ بغدادی، ج ۱، ص ۱۶۳.

۴- ۱۹۸۴. رحله ابن بطوطه، ص ۲۰۳.

۴ – مزار زبیر بن عوام

ابن جوزی می گوید: «فمن الحوادث فی سنه ۳۸۶ إنّ أهل البصره فی شهر المحرّم أدعوا إنّهم کشفوا عن قبر عتیق فوجدوا فیه میتاً طریّاً بثیابه وسیفه، وإنّه الزبیر بن العوام، فاخرجوه وکفّنوه ودفنوه بالمربد بین الدربین، وبنی علیه الأثیر أبوالمسک عنبر بناءً وجعل الموضع مسجداً، ونقلت الیه القنادیل والآلات والحصر والسّماوات، واُقیم فیه قوّام وحفظه ووقف علیه وقوفاً»؛(۱) «از حوادث سال ۳۸۶ این که اهل بصره در ماه محرم ادّعا کردند که قبری قدیمی کشف کرده اند. در آن قبر بدنی تازه با لباس و شمشیرش پیدا کردند. فهمیدند که او زبیر بن عوام است. او را بیرون آورده و کفن کردند و او را در مربد بین دو درب دفن کردند. آن گاه اثیر ابو المسك عنبر ساختمانی بر روی آن ساخت و آن موضع مسجد شد و سپس قندیل ها و آلات و حصیر ها و تکیه گاه ها به آنجا منتقل شد. و نیز دربان ها و نگهبانان بر آن قرار داده و املاکی را نیز برای آن موضع وقف کردند.»

۵ – مزار ابوایّوب انصاری

حاکم نیشابوری می نویسد: «یتعاهدون – أی أهل الروم – قبره ویزورونه ویستشفعون به إذا قحطوا»؛(۲) «اهالی روم با قبر او عهد و پیمان دارند و به زیارت او می آیند و به او هنگام قحطی استشفاع می کنند.»

۶ – مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام

حسین بن احمد بن محمّد معروف به ابن حجاج بغدادی یکی از شعرای قرن سوم و چهارم، قصیده فائیه ای در مدح امام امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که در کنار قبر حضرت سروده است. او به گنبد حضرت خطاب کرده و می گوید:

یا صاحب القبه البیضا علی النجف

من زار قبرک واستشفی لدیک شفی

زوروا أباالحسن الهادی لعلّکم

تحظون بالأجر والإقبال والزلف(۳)

ص: ۵۸۵

۱- ۱۹۸۵. المنتظم، ابن جوزی، ج ۹، ص ۳۹.

۲- ۱۹۸۶. مستدرك حاکم، ج ۳، ص ۴۵۸؛ صفه الصفوه، ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳- ۱۹۸۷. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۷۰؛ المنتظم، ج ۷، ص ۲۱۶.

«ای صاحب گنبد سفید بر نجف، هر کس قبر تو را زیارت کند و نزد تو شفا طلبد،شفا می یابد.

ابوالحسن هادی را زیارت کنید، تا شاید شما از اجر و اقبال و خوشی بهره ببرید.»

ابن بطوطه می گوید: «وهذه الروضه ظهرت لها کرامات، لأنّ بها قبر علیّ فمنها: إنّ لیله السابع والعشرین من رجب وتسمّی عندهم لیله المحیا، یؤتی إلی تلک الروضه بکلّ مقعد من العراقین وخراسان وبلاد فارس والروم. فیجتمع منهم الثلاثون والأربعون ونحو ذلک. فإذا کان بعد العشآء الآخر جعلوا فوق الضریح المقدس، والناس ینتظرون قیامهم، وهم مابین مصلّ وذاکر وتال ومشاهد للروضه. فإذا مضی من اللیل نصفه أو ثلثاه أو نحو ذلک قام الجمیع اصحّآء من غیر سوء، وهم یقولون (لا إله إلّا اللَّه، محمّداً رسول اللَّه، علیّ ولیّ اللَّه). وهذا أمر مستفیض عندهم سمعته من الثقات»؛(۱) «و برای این بارگاه کراماتی ظاهر شده است؛ زیرا در آن قبر علی است. از آن جمله این که شب بیست و هفتم از رجب که نزد آنان به شب زنده داری معروف است، نزد آن بارگاه هر زمین گیر و معلول را از عراق و خراسان و شهرهای فارس و روم می آورند. هر کدام از آن ها سی تا و چهل تا دور هم جمع می شوند. و چون بعد از نماز عشا می شود آن ها را بالای سر ضریح مقدس قرار می دهند، و مردم منتظر برپا شدن آن ها هستند؛ در حالی که خودشان مشغول نماز و ذکر و تلاوت قرآن و مشاهده ضریح حضرتند. و چون از شب، نصف یا دو سوم یا مثل این مقدار می گذارد، همگی صحیح و سالم بدون آن که مشکلی در آن ها باشد از جا برمی خیزند؛ در حالی که همگی می گویند: (لا اله الاّ اللَّه، محمّداً رسول اللَّه، علیّ ولیّ اللَّه). و این قصه ای معروف نزد آنان است که من از افراد مورد وثوق شنیدم.»

۷ – مرقد امام کاظم علیه السلام

خطیب بغدادی به سندش از احمد بن جعفر بن حمدان قطیعی نقل کرده که گفت: از حسن بن ابراهیم ابوعلی خلال (شیخ حنابله در عصرش) شنیدم که می گفت: «ما همّنی أمر فقصدت قبر موسی بن جعفر، فتوسلت به إلّا سهّل اللَّه تعالی لی ما أحبّ»؛(۲) «هیچ امر مهمی برای من اتفاق نیفتاد جز آن که قصد قبر موسی بن جعفر را کردم و به او متوسل شدم تا آن که خداوند متعال برای من آنچه را که دوست داشتم تسهیل نمود.»

ص: ۵۸۶

۱– ۱۹۸۸. رحله ابن بطوطه، ص ۱۹۵.

۲– ۱۹۸۹. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰.

۸ – مرقد امام رضاعلیه السلام

حاکم نیشابوری در مورد آن حضرت می گوید: «استشهد علی بن موسی بسناباد من طوس. وقال: سمعت أبابکر محمّد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول: خرجنا مع إمام أهل الحدیث أبی بکر ابن خزیمه وعدیله أبی علی الثقفی مع جماعه من مشایخنا وهم إذ ذاک متوافرون إلی علی بن موسی الرضا بطوس، قال: فرأیت من تعظیمه – یعنی ابن خزیمه – لتلک البقعه وتواضعه لها وتضرّعه عندها ماتحیّرنا»؛(۱) «از ابوبکر محمّد بن مؤمل بن حسن بن عیسی شنیدم که می گفت: ما با امام اهل حدیث ابوبکر بن خزیمه و همراه او ابی علی ثقفی با جماعتی از مشایخ ما که زیاد بودند به سوی علی بن موسی الرضا در طوس حرکت کردیم. او گفت: من از تعظیم ابن خزیمه نسبت به آن بقعه و تواضع و تضرّع او نسبت به آن، چیزهایی دیدم که همه ما را به تحیّر واداشت.»

۹ – مرقد امام جوادعلیه السلام

ابن عماد حنبلی می گوید: «توفّی ببغداد، الشریف أبو جعفر محمّد الجواد بن علی بن موسی الرضا الحسینی أحد الاثنی عشر إماماً الّذین تدّعی فیهم الرافضه العصمه، ودفن عند جدّه موسی، ومشهدهما ینتابه العامه بالزیاره»؛(۲) «در بغداد، شریف ابوجعفر محمّد جواد فرزند علی بن موسی الرضا حسینی فوت نمود، یکی از دوازده امامی که رافضه ادّعای عصمت آنان را دارند، در کنار جدّش موسی مدفون شد و مشهد آن دو را عامه مردم نوبت به نوبت زیارت می کنند.»

۱۰ – مزار معروف کرخی

خطیب بغدادی از ابی عبداللَّه محاملی نقل کرده که گفت: «أعرف قبر معروف الکرخی منذ سبعین سنه، ما قصده مهموم إلّا فرّج اللَّه همّه»؛(۳) «قبر معروف کرخی را از هفتاد سال پیش می شناسم. هیچ مهمومی قصد آن را نکرده جز آن که خداوند همّ و غمّ او را برطرف نموده است.»

۱- ۱۹۹۰. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۹۹.

۲- ۱۹۹۱. شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۸.

۳- ۱۹۹۲. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۲.

۱۱ – مزار احمد بن موسی علیه السلام

ابن بطوطه می گوید: «هو مشـهد معظم عند أهل شـیراز یتبرّکون به ویتوسّلون إلی اللّه تعالی بفضله»؛(۱) «آن قبر مشهدی است تعظیم شده نزد اهالی شیراز که مردم به آن تمسک جسته و به سوی خدا به فضل او توسّل می جویند.»

۱۲ – مزار عبیداللّه بن محمّد بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام

خطیب بغـدادی می گویـد: «باب البردان فیها أیضاً جماعه من أهل الفضل، وعند المصـلّی المرسوم بصـلاه العید قبر کان یعرف بقبر النـذور، یقال: إنّ المـدفون فیه رجل من ولد علی بن أبی طالب علیه السـلام، یتبرّک الناس بزیارته ویقصده ذوالحاجه منهم لقضآء حوآئجه»؛(۲) «درب بردان در آنجا نیز جماعتی از اهل فضل وجود دارند. و کنار مصـلای آنجا که معروف به نماز عید است، قبری است معروف به نـام قبر نـذرها، و گفته می شود که در آنجـا یکی از اولاـد علی بن ابی طالب علیه السـلام مـدفون است. مردم به زیارت او تبرّک جسته و محتاجان از مردم به جهت برآورده شدن حوایج شان قصد او را می نمایند.»

۱۳ – مزار سیّده نفیسه

عمر رضا کحاله می گویـد: «ولأهل مصـر اعتقاد بها عظیم، فیقال: إنّ الدعآء یسـتجاب عند قبرها»؛(۳) «و برای اهل مصـر اعتقاد عظیمی به او است. گفته می شود که دعا در کنار قبر او مستجاب است.»

۱۴ – مزار ذوالنون مصری

ابن خلکـان می گویـد: «دفن فی القرافه الصـغری وعلی قـبره مشـهد مبنیّ، وفی المشـهد قبور جمـاعه من الصـالحین، وزرته غیر مرّه»؛(۴) «او در قرافه صـغری دفن شد. و بر روی قبر او مشـهدی بنا شده و در مشهد او قبرهای جماعتی از صالحان است. و من چندین بار آن را زیارت کرده ام.»

ص: ۵۸۸

۱- ۱۹۹۳. رحله ابن بطوطه، ص ۲۲۵.

۲- ۱۹۹۴. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- ۱۹۹۵. اعلام النساء، ج ۵، ص ۱۸۷ و ۱۸۹.

۴- ۱۹۹۶. تاریخ ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۰۹.

۱۵ – مزار ابن طباطبا

ابن خلکان می گوید: «وقبره معروف ومشهور بإجابه الدعآء»؛(۱) «قبر او معروف، و به اجابت دعا مشهور است.»

بررسی ایراد های وهابیان

بررسی ایراد های وهابیان

وهابیان در ادّعای خود بر حرمت بنای بر قبور به مواردی استدلال کرده اند که به آن ها پرداخته و پاسخ می دهیم:

۱ – بنای بر قبور از مظاهر شرک یا راهی به سوی شرک است

در پاسخ می گوییم:

اوّلاً: در بحث «شرک و توحید» به میزان آن دو اشاره نمودیم و گفتیم که شرک دو رکن و عنصر دارد: یکی این که انسان عملی انجام دهد که نشانه خضوع برای کسی باشد. و دیگر این که اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آن کس داشته باشد که برای او خضوع می کند. این دو رکن که از آیات و تعاریف به دست آمده است، در مورد بنای بر قبور صادق نیست؛ زیرا کسی که بیوت و مشاهد اولیای الهی را تعظیم می کند، بنای آن ها به قصد تعظیم، با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت نیست.

ثانیاً: در مبحث «مقدمه» گفته شده که مطلق مقدمه حرام، حرام نیست، بلکه مقدمه موصله حرام است؛ یعنی اگر کسی به طور حتم این قبور را برای شرک بنا کند حرام است. ولی اگر کسی برای تعظیم شعائر الهی بنا کند، نه تنها اشکالی ندارد بلکه مستحب است.

۲ – بنای بر قبور از اعمال مشرکین است(۱۹۹۸)

مشرکین است(۲)

در پاسخ می گوییم:

اوّلاً: مشرکین اگر بنای بر قبور بزرگان خود می ساختند به جهت تعظیم و تکریم آن ها به عنوان ربّ بوده است؛ همان گونه که در جای خود مورد بررسی قرار گرفته

۱– ۱۹۹۷. تاریخ ابن خلکان، ج ۲، ص ۸۲.

۲– ۱۹۹۸. منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۴.

است؛ لذا اسلام، آنان را از این جهت مذمّت نموده است و این به خلاف بنای بر قبور اولیای الهی در میان مسلمین است.(۱)

ثانیاً: مطلق تشبّه به مشرکین و کفار حرام نیست، مگر در امور اختصاصی و در شعائر آنان خصوصاً به قصد احیای شعائر و آیین کفار. برای اطلاع بیشتر به بحث «برپایی مراسم جشن» مراجعه شود.

۳ – بنای بر قبور، بدعت منکر است

در پاسخ می گوییم:

در بحث میزان بین بـدعت و سنّت، گفته شـد که بـدعت دو رکن دارد: یکی زیاده یا نقیصه در دین، دیگری نبودِ دلیل عام یا خاص بر امر حادث. در مورد جواز بنای بر قبور، هم دلیل خاص داریم که سنّت و سیره سلف از مسلمین است و هم دلیل عام که به آن ها اشاره شد.

۴ – ادّعای اجماع

علمای وهابی مدینه منوره در استفتای آل سعود درباره بناهای بقیع نوشتند: «بنای بر قبور اجماعاً ممنوع است؛ به جهت صحت روایاتی که در منع از آن وارد شده است ... ».(۲)

در پاسخ می گوییم:

اوّلاً: اجماعی که ادّعا می کنند مدرکی است؛ که به مدرک آن خواهیم پرداخت، پس اجماع آنان مستقلاً اعتباری ندارد.

ثانیاً: در اجماعی که ادّعا شده، سه احتمال است:

الف) اجماع تقدیری: به این بیان که روایاتی وجود دارد که اگر علما به آن توجّه کنند، به مضـمونش فتوا می دهند. این فرض باطل است؛ زیرا این احتمال فرع صحت حدیث از حیث سند و تمامیّت آن از حیث دلالت است، که هر دو ناتمام است.

۱– ۱۹۹۹. ر.ک: مقالات الکوثری، ص ۲۴۶ به نقل از شرح صحیح مسلم، آبی مالکی، ج ۲، ص ۲۳۴.

۲– ۲۰۰۰. جریده ام القری، تاریخ ۱۷ شوال ۱۳۴۴ ه.ق

ب) اجماع محقق: به این معنا که همه علما فتوا به تحریم داده اند، هم از حیث حدوث و هم از حیث بقا. این احتمال هم به طور قطع باطل است؛ زیرا اوّلاً: بحث غالب علما در بنای بر مطلق قبور است؛ در حالی که بحث ما در قبور اولیای الهی است. ما نیز در قبور غیر اولیا کراهت را قبول داریم. ثانیاً: غالب علما قائل به کراهتند، نه حرمت و حتی برخی تصریح به عدم کراهت دارند.

قائلین به عدم حرمت

۱ - عبدالرحمن جزیری می گوید: «کراهت دارد که بر روی قبر، قبّه یا بنا ساخته شود».(۱)

۲ - امام نووی می گوید: «بنای بر قبور اگر در ملک بانی باشد، مکروه است و اگر در مقبره ای باشد که راه مردم است، حرام است».(۲)

۳ - از مالک بن انس - رئیس مذهب مالکیه - نقل شده که می گفت: «کراهت دارم که قبور، گچ مالی شده و بر آن، بنا شود ... ».(۳)

۴ - شافعی می گوید: «دوست دارم که روی قبر بنایی نشود و نیز گچ مالی نگردد؛ زیرا این عمل زینت کاری است و قبر جای این امور نیست.» (۴)

۵ - ابن حزم می گوید: «اگر بر روی قبر بنا یا ستونی ساخته شود، کراهت ندارد».(۵)

۶ - نووی بنای بر قبور را مکروه می داند، ولی می گوید: «به ابوحنیفه نسبت داده شده که کراهت ندارد».(۶)

آن همه فتوا که غالباً بر کراهت بود، در صورتی است که بنا بر قبر فرد عادی باشد، ولی اگر بنا بر قبر یکی از اولیای الهی باشد از این کراهت مستثنا است.

عبدالغنی نابلسی در کتاب «الحدیقه الندیه» می گوید: «حکم به کراهت روشن کردن

۱- ۲۰۰۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۲۱.

۲- ۲۰۰۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۷، ص ۲۷ کتاب الجنائز.

۳- ۲۰۰۳. مقالات الکوثری، ص ۲۴۷، به نقل از المدونه الکبری، ج ۱، ص ۹۰.

۴- ۲۰۰۴. همان، به نقل از کتاب الأمّ، ج ۱، ص ۲۴۶.

۵- ۲۰۰۵. المحلّی، ج ۵، ص ۱۳۳.

۶- ۲۰۰۶. المجموع، ج ۵، ص ۲۹۸.

چراغ در صورتی است که فایـده ای بر آن مترتب نباشد، اما در صورتی که فایده ای از قبیل ... یا این که صاحب قبر از اولیای الهی باشد، یا عالمی از محققین باشد، به جهت تعظیم روح او، روشن کردن چراغ بر سر قبرش اشکالی ندارد».(۱)

ج) مراد از اجماع، سیره عملی مسلمین باشد از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه وآله تا این زمان، که این برخلاف چیزی است که آن را به اثبات رسانـدیم؛ زیرا با مروری بر تاریخ مسلمانان پی می بریم که مسئله بنای بر قبور از سیره و سنّت همیشگی مسلمین بوده است.

۵ - استدلال به برخی از احادیث

۵ - استدلال به برخی از احادیث

عمده استدلال وهابیان بر حرمت بنای بر قبور، روایاتی است که از طریق اهل سنّت وارد شده است که ما به آن ها اشاره کرده و جواب هر کدام را خواهیم داد.

الف) حدیث ابی الهیاج

مسلم از یحیی بن یحیی و ابوبکر بن ابی شیبه و زهیر بن حرب، از وکیع، از سفیان، از حبیب بن ابی ثابت، از ابی وائل، از ابی الهیّاج اسدی نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «تو را به مأموریّتی می فرستم که رسول خداصلی الله علیه وآله به آن فرستاد: این که هیچ تمثالی نیابی مگر آن که محو کنی و هیچ قبر مشرفی نیابی مگر آن که مساوی سازی».(۲)

حدیث از حیث سند و دلالت ضعیف است:

اوّل، از حیث سند؛ چند نفر از رجال این حدیث تضعیف شده اند:

۱ - وکیع بن جراح بن ملیح رواسی کوفی که در حقّ او تضعیفات زیادی رسیده است.(۳)

۲ - سفیان بن سعید بن مسروق ثوری کوفی که ابن حجر و ذهبی او را متهم به تدلیس در حدیث کرده اند؛یعنی حدیثی را به کسی نسبت می دهد که او را ندیده است.(۴)

۳ - حبیب بن ابی ثابت قیس بن دینار که او نیز به تدلیس نسبت داده شده است.(۵)

۱- ۲۰۰۷. الحدیقه الندیه، ج ۲، ص ۶۳۰.

۲- ۲۰۰۸. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۱، کتاب الجنائز.

۳- ۲۰۰۹. ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۲۳.

۴- ۲۰۱۰. همان، ج ۴، ص ۱۱۵.

۵- ۲۰۱۱. همان، ج ۲، ص ۱۷۹.

۴ - ابووائل اسدی که از منحرفین از امام علی علیه السلام بوده است.(۱) همچنین از والیان عبیداللّه بن زیاد در کوفه بوده است، کسی که ظلم و غارتگری او بر احدی مخفی نیست.

۵ – ابو الهیاج که در نقل حدیث مشهور نیست، لذا سیوطی در حاشیه سنن نسایی می گوید: «در کتب حدیث غیر از این حدیث از او نرسیده و کسی غیر از ابن حبان او را توثیق نکرده و ابن حبّان کسی است که مجهول ها را توثیق می کند. عجلی هم او را توثیق کرده، که دأبش زیاده روی در توثیق تابعین است، به جهت خوشبینی که نسبت به آنان دارد».(۲)

دوّم، از حیث دلالت؛ حدیث از حیث دلالت، اشکال های متعددی دارد:

۱ - از حیث متن و سند اضطراب دارد؛ زیرا در حدیثی ابی الهیاج می گوید: «قال لی علیّ» و در حدیث دیگر ابی وائل می گوید: «إنّ علیّاً قال لأبی الهیاج» و در حدیث دیگر چنین آمده است: «لأبعثّنك ... ». و می دانیم که اضطراب سند و متن موجب سقوط حدیث از حجّیت و اعتبار است.

۲ - حدیث مربوط به هدم و خراب کردن قبور همه عالم نیست، بلکه مورد خاصی بوده که حضرت او را مأمور به آن کرده است. شاید برخی از قبور مشرکین بوده که مورد پرستش آنان قرار گرفته بوده است. و بر فرض که مطلق قبور بوده، چه ربطی به قبور اولیای الهی دارد که به جهت توجّه مردم به خدا از طریق آنان و اقامه شعائر الهی، بدون هیچ توجّه شرک آلود به آنان بنا شده است.

۳ - اهل لغت و عرف به این نکته توجّه کرده اند که ماده «تسویه» در صورتی که قرین مساوی با او ذکر نشود به معنای صاف کردن آن است فی نفسه. و این حدیث این چنین است؛ زیرا در آن نیامده که آن را مثلا با زمین مساوی کنید، پس معنای آن این است که هر قبری که به مانند تَل و مثل کوهان شتر است او را صاف کن؛ زیرا در روایات آمده که تمام قبور شهدا همانند سنام و کوهان شتر بوده است.(۳)

۴ - روایت، ربطی به بنای سقف، دیوار و وجوب خراب کردن آن ندارد.

۱- ۲۰۱۲. ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۶۲.

۲- ۲۰۱۳. ر.ک: زیاره القبور، علامه بدر الدین حوثی.

۳- ۲۰۱۴. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۶، ح ۴۲۹۳۲.

۵ – این حدیث مورد اعراض علما و مسلمین در طول تاریخ بوده که این اعراض سبب وهن روایت خواهد شد.

ب) حدیث جابر

مسلم از ابوبکر بن ابی شیبه، از حفص بن غیاث، از ابن جُریح، از ابی الزبیر، از جابر نقل کرده که فرمود: رسول خدا از گچ کاری در قبور و از این که کسی بر روی قبور بنشیند و از بنای بر قبور نهی نموده است.(۱) به این مضمون روایات دیگری هم از طرق مختلف، نقل شده است. لکن در این احادیث هم مجموعه ای از نقاط ضعف وجود دارد که باعث می شود از حجیت و اعتبار بیفتد:

اوّلاً: در تمام احادیث جابر، ابن جریح و ابوالزبیر – با هم یا به تنهایی – وجود دارند.

ابن حجر می گوید: از یحیی بن معین درباره حدیث ابن جریح سؤال شد، گفت: تمام احادیثش ضعیف است.(۲)

از احمد بن حنبل نیز نقل شده که درباره ابن جریح می گوید: احادیث منکر نقل کرده است.(۳) مالك بن انس در شأن او می گوید: ابن جریح مانند کسی است که در شب به دنبال جمع هیزم است. کنایه از این که هر نوع حدیثی را نقل می کند.(۴)

درباره ابوالزبیر نیز تضعیفاتی وارد شده است؛ احمد بن حنبل از ایّوب نقل می کند که ابوالزبیر ضعیف الروایه است. شعبه می گوید: ابوالزبیر نمازش را درست ادا نمی کرد. و نیز می گوید: او اهل تهمت بود. ابوحاتم رازی می گوید: حدیث او نوشته می شود ولی به آن احتجاج نمی گردد.(۵)

ثانیاً: حدیث از حیث متن شدیداً اضطراب دارد؛ زیرا با تعبیرهای گوناگون از جابر نقل شده است. در برخی از روایات از گچ کاری و اعتماد بر قبر نهی شده و در بعضی، از گچ کاری و کتابت و بنای بر قبر و راه رفتن بر آن، و در پاره ای، تنها از کتابت

---

۱ – ۲۰۱۵. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۲.

۲ – ۲۰۱۶. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۰۶.

۳– ۲۰۱۷. همان.

۴– ۲۰۱۸. همان، ج ۶، ص ۴۰۴.

۵– ۲۰۱۹. همان، ترجمه ابی الزبیر.

بر آن و در برخی دیگر از نشستن و گچ کاری کردن و بنا و کتابت بر آن، و در برخی هم اضافه بر این ها زیاده بر قبر وارد شده و روشن است که اضطراب متن، روایت را از حجیت ساقط می کند.

ثالثاً: بر فرض صحّت سند روایت و قطع نظر از اضطراب در متن، تنها دلالت بر نهی از بنای بر قبور دارد، ولی دلالت صریح بر حرمت ندارد؛ زیرا نهی بر دو قسم است: نهی کراهتی که استعمال زیادی در کلام شارع دارد و نهی تحریمی. درست است که اصل در نهی، حرمت است، ولی علما و فقها از این نهی، کراهت فهمیده اند، لذا مشاهده می کنیم که ترمذی در صحیح خود، این حدیث را تحت عنوان «کراهت بناء بر قبور» آورده است. و از این رو شارح صحیح ابن ماجه، سندی از حاکم نیشابوری نقل می کند که احدی از مسلمین به این نهی عمل نکرده است.

بر فرض استفاده کراهت از این احادیث، می توان به سبب عناوین دیگر؛ همچون اقامه شعائر الهی و عناوین دیگر آن را از کراهت خارج کرده و داخل در استحباب نمود، همانند لباس مشکی پوشیدن در سوک اولیای الهی خصوصاً عزای امام حسین علیه السلام.

حال با چند حدیث این چنینی آیا می توان یک عمل را تحریم کرده و آن را شرک آلود دانست، و عمل کننده را نیز مشرک نامید؟

ج) حدیث ابوسعید و ام سلمه

وهابیان به دو حدیث دیگر نیز تمسک کرده اند: یکی از ابوسعید خدری که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله نهی کرد از بنای بر قبور.(۱) و دیگر از ام سلمه که رسول خداصلی الله علیه وآله نهی کرد از بنای بر قبر و گچ کاری کردن قبر.

در ضعف سند حدیث اول وجود وهب که مجهول است، کافی است.

و در حدیث دوم عبداللّه بن لهیعه است که ذهبی از ابن معین نقل کرده که او ضعیف است و به احادیثش احتجاج نمی شود. همچنین از یحیی بن سعید نقل شده که او ابن لهیعه را چیزی به حساب نمی آورد ه است.(۲)

۱- ۲۰۲۰. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۴.

۲- ۲۰۲۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۷۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۴.

۶ – زمین بقیع موقوفه است

از جمله ادّعاهایی که وهابیان برای توجیه تخریب قبور ائمه بقیع دارند، این است که: زمین بقیع موقوفه است و این بناها مخالف با نظر واقف است، لذا باید ولیّ امر مسلمین آن ها را خراب کند.

در جواب آنان می گوییم: اوّلاًـ در هیچ کتابی، حدیثی یا تاریخی اشاره نشده که زمین بقیع موقوفه است؛ خصوصاً آن که زمین حجاز و مدینه چندان ارزشی نداشته که بخواهد کسی آن را وقف نماید.

ثانیاً: بنا به نقل سمهودی، بقعه ای که در برگیرنده اجساد ائمه طاهرین در بقیع است خانه شخصی عقیل بن أبی طالب بوده است. لذا سمهودی می گوید: «عباس بن عبدالمطلب کنار قبر فاطمه بنت اسد بن هاشم در اوّل مقابر بنی هاشم در خانه عقیل دفن شد».(۱) حال با این وضع می توان به صرف ادّعای وقف، بارگاه مطهر اولیای الهی را خراب نمود؟

آثار سازنده بنای قبور اولیای الهی

اولیای الهی از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و اوصیایش از آنجا که در راه اسلام همه نوع فداکاری و جان فشانی داشته اند، به همین خاطر برای همه مسلمانان تا روز قیامت الگو هستند. از طرف دیگر شکی نیست که استفاده از کارهای هنری و روان کاوی برای تجدید عهد مردم به اسلام و زنده کردن اسلام توسط الگوها، یکی از راه های بیداری اسلامی است. کسی که در طول عمرش یک بار یا بیشتر به مکه و مدینه می رود و از نزدیک آثار باقیمانده زمان صدر اسلام را زیارت می کند و همچنین بارگاه بزرگان دین خود را با عظمت، شکوه و جلال مشاهده می نماید، به یاد فداکاری های آن بزرگان می افتد و عظمت و شکوه آنان در نظرش جلوه می نماید، گویا با خدای خود عهد و پیمان می بندد که در راه و مسیر بزرگان دین قرار گیرد. این یکی از راه های

ص: ۵۹۶

۱- ۲۰۲۲. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۹۶.

زنده نگه داشتن بزرگان دین است. کسی که قبر، گنبد و بارگاه اولیای دین خود را می بیند به آنان و تعالیم شان یقین حاصل می کند.

مگر نه این است که مسیحیّت در برهه ای از زمان به جهت نداشتن آثار مسیح، در وجود آن حضرت شک کردند. مورّخ آمریکایی در کتاب «تاریخ تمدن» تاریخچه دویست سال تشکیک در حضرت مسیح علیه السلام را آورده است.

ناپلئون در سال ۱۸۰۸ میلادی از یک نویسنده آلمانی به نام «ویلند» می پرسد که آیا او به تاریخی بودن حضرت عیسی علیه السلام معتقد است یا نه؟

امّا مسلمین در طول تاریخ خود از این جهت، سر بلند و دارای افتخارند که ما بزرگانی داریم که بعد از گذشت قرن ها، قبورشان برای ما معلوم است و هر چند وقت یک بار بر سر قبرشان رفته و با آنان عهد و پیمان می بندیم که در راه آنان خواهیم بود، راهی که با پیمودن آن قطعاً به خدا و ثواب و بهشت او خواهیم رسید.

عدم فرق بین بنای بر قبر با دفن در بنا

بعضی از نویسندگان وهابیان برای فرار از اشکال گفته اند: آنچه حرام است «ساختن بنا بر قبر» است، امّا اصحاب، جنازه پیامبرصلی الله علیه وآله را داخل بنا دفن کردند نه این که بر قبر او ساختمانی را بنا کنند و دفن جنازه در بنایی که از قبل موجود بوده مانعی ندارد.

این سخن فقط برای توجیه یک واقعیت خارجی است که در برابر آن قرار گرفته اند. و ما به عنوان پاسخ به این جواب غیرقابل قبول، چند سؤال را مطرح می کنیم:

۱ - آیا اگر برای مؤمنین و علماء، قبل از مرگ، مقبره ساخته شود و بعد از وفات،آن ها را در مقبره دفن کنند، مانعی دارد یا خیر؟ آیا وهابیها چنین کاری را اجازه می دهند؟ قطعاً چنین اجازه ای نمی دهند. اگر بودن بنا بر قبر حرام است، هر انسان عاقل و با انصافی حکم می کند که فرقی نمی کند که بنا از قبل موجود باشد یا بعداً ساخته شود.

وهابیها عملاً فرقی قائل نیستند، امّا در مورد بحث، جوابی می دهند که خودشان هم قبول ندارند و قائل به فرق می شوند.

ما می گوییم: شـما که قیاس را در دین جایز می دانید، در اینجا باید قطعاً قیاس جاری کنید. شما که گاهی قیاس را در بین دو امری که مناسبت خیلی دور با هم دارند جاری می کنید، در اینجا که اصلاً تفاوتی وجود ندارد، حتماً باید جاری کنید.

به هر حال ما فرقی بین این دو مورد؛ یعنی دفن در مقبره و بنای بر قبر نمی بینیم و حکم هر دو را - هرچه که باشـد - واحد می دانیم.

وهابیها هم همان طور که گفتیم در عمل، قائل به فرق نیسـتند و لـذا اجازه نمی دهند که اول مقبره ساخته شود و بعد از مرگ، بـدنها در آن دفن شود. امّا از آنجا که در پاسـخ اشـکال طرف مقابل، به هرحال باید جوابی داد! جوابی می دهند که خودشان هم ملتزم به لوازم آن نیستند.

۲ - آیـا در مورد مقـابری که وهابیان تخریب کرده و یا الآن تخریب می کننـد، تحقیق کرده انـد و بر ایشان ثابت شـده که این بناها پس از احـداث قبر ساخته شـده است؟ و یا این که اصـلاً تحقیقی نکرده اند و چه بسا با علم به این که بناها از قبل موجود بوده، دست به تخریب آن ها زده اند؟

اساسـاً از دیـدگاه اصولی، بر فرض آن که احـداث بنـا بر قبر حرمت داشـته باشـد، در هر موردی که ما شک کنیم که مسـلمین قرون گذشـته این بناها را بعـد از دفن اموات ساخته اند یا از قبل موجود بوده، باید فعل آن ها را حمل بر صـحّت کرد و گفت: حتمـاً بنـا از قبـل موجود بوده،وگرنه مُسـلمٍ کـار حرام انجام نمی دهـد. به عبارت دیگر: ظاهر حال مُسـلمٍ و مؤمن این است که چنین فعـل حرامی را مرتکب نمی شود. بناًبراین در تمامی موارد شک بایـد گفت: بناها موجود بوده و جٍنازه ها را بعـداً در آن دفن کرده اند.

بلکه مواردی به طور یقین بوده که افرادی را در مقبره و سردابی دفن کرده اند؛ همچون خانه عقیل.

بنابراین، مسأله تنها، «حمل به صحت» و «ظاهر حال مُسلمٍ» نیست بلکه شواهد و قراین نیز این مطلب را تأیید می کند.

۳ - آیا حرمت فقط در احداث بنا بر قبر است یا استمرار و بقای بنا نیز حرام است؟

به عنوان مثال: تصرّف در زمین دیگران بدون رضایت آن ها، هم ابتدائاً حرام است و هم استمراراً و بقائاً؛ یعنی اگر مثلًا خانه ای در ملک دیگران ساخته است، هم ساختنش حرام بوده و هم باقی ماندن آن خانه حرام است؛ زیرا مستلزم تصرّف در ملک دیگران است. در مورد قبور، سؤال این است که آیا هم احداث بنا حرام است و هم بقای ساختمان هایی که بنا شده است؟ و یا تنها احداث بنا حرمت داشته ولی بعد از ساخت بناء دیگر بقای آن مانعی ندارد و تخریب آن واجب نیست؟

اگر بگویید: تنها احداث بنا حرام است و بقای بنا حرام نیست، می گوییم وقتی ابقاء و استمرار بنا حرام نباشد، خراب کردنش هم جایز نیست. پس به چه مجوّزی صحن و سرا و قبّه و بارگاه ائمه بقیع علیهم السلام را خراب کرده اید و تا این حد بر آن اصرار و پافشاری داشته و دارید؟! و اگر هم بگویید احداث بنا حرام است و هم ابقای آن، همان طور که از جملات ابن قیّم و ابن تیمیه هم پیداست که می گویند: «یجب هدم المشاهد الّتی بنیت علی القبور ولایجوز إبقآؤُها» ما می گوییم حال که ابقای بنا حرام است، چرا اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله سبب بقای خانه پیامبرصلی الله علیه وآله شدند و آن را تخریب نکردند؟ آیا می توان گفت: که اصحاب به منشأ ابقای خانه، مرتکب حرام شدند؟!

اگر پیامبرصلی الله علیه وآله از ساختن بنای بر قبور نهی فرموده است و نهی او دلالت بر حرمت دارد و قبر خودش را هم استثنا نکرده است، اوّلین بنایی که باید خراب شود، بنای قبر خود ایشان است؛ زیرا قطعاً به بقای بنا - که حرام است! - راضی نخواهدبود.

ما فرض می کنیم که اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله بنایی بر قبر آن حضرت نساخته اند امّا چرا با ابقای بنای واقع بر قبر آن حضرت مرتکب حرام شدند؟!

بنابراین، باید گفت استمرار و ابقای بناهای واقع بر قبور مانعی ندارد خصوصاً آن که آن ها فعل اصحاب را حجّت می دانند.

البته در اینجا هم ممکن است کسی بگوید: بنایی که بر قبر ساخته شود و بنایی که از قبل موجود بوده فرق دارند؛ یعنی ابقای بنای اوّل حرام است امّا ابقای دوّمی حرام نیست! ولی کدام عاقلی است که بین این دو، فرق قائل باشد و لذا می بینیم جواب معقولی برای ابقای ساختمان قبر پیامبرصلی الله علیه وآله ندارند.

ص :۵۹۹

بنای مسجد و روشن کردن چراغ بر قبور اولیا

بنای مسجد و روشن کردن چراغ بر قبور اولیا

عموم مسلمین ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی را جایز شمرده و بدان عمل می کنند. منتها به این نیّت که زمین و بقعه ای که ولیّ خدا در آن مدفون است، متبرّک می باشد. امّا وهابیان، همان گونه که ساختن گنبد و بارگاه بر قبور اولیای الهی را حرام می دانند، ساختن مسجد در کنار قبور اولیا را نیز حرام دانسته و راهی به سوی شرک می دانند. اینک این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد؛

فتاوای وهابیان

ابن تیمیه می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله حرام کرده که قبور خود را مسجد قرار دهند؛ یعنی نباید کسی در اوقات نماز به آنجا رفته و نماز و دعای خود را در آنجا بخواند؛ اگرچه به قصد عبادت خدا هم برود؛ زیرا آن مکان ها راهی برای شرک است؛ یعنی ممکن است که انسان به خاطر صاحب قبر دعا و نماز خوانده و او را تعظیم و تکریم کند. لذا ساختن مسجد در کنار قبور اولیا حرام است. بنابر این اگر چه بنای مسجد فی نفسه مستحب است، ولی از آنجا که این عمل ممکن است برخی را به شرک وادار کند، مطلقاً حرام است».(۱)

همچنین در جایی دیگر می گوید: «علمای ما قائل هستند که ساختن مسجد بر قبور جایز نیست».(۲)

۱- ۲۰۲۳. القاعده الجلیله، ص ۲۲.

۲- ۲۰۲۴. زیاره القبور، ص ۱۰۶.

قرآن و ساختن مسجد در جوار قبور اولیا

خداوند متعال در قضیّه اصحاب کهف می فرماید: { وَکَذلِکَ أَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السّاعَهَ لا رَیْبَ فیها إِذْ یَتَنازَعُونَ بَیْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقالُوا ابْنُوا عَلَیْهِمْ بُنْیاناً رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِداً}؛(۱) «و باز مردم را بر حال اصحاب کهف آگاه ساختیم تا خلق خدا بدانند که وعده خدا به حق بوده و ساعت قیامت بی هیچ شک خواهد آمد تا مردمی که میانشان در مورد آن ها تنازع و اختلاف بود، رفع بشود. بااین همه بعضی گفتند: باید گرد آن ها حصار و بنایی بسازیم. خدا به حال آن ها آگاه تر است. آنان که بر واقع احوال آن ها اطلاع یافتند، گفتند: البته برایشان مسجد بنا کنیم.»

خداوند متعال در این آیه به چگونگی اطلاع مردم از آنان اشاره کرده است. آنان در طریقه تکریم اصحاب کهف اختلاف داشتند؛ برخی معتقد بودند که بر روی آنان ساختمانی ساخته شود یا دیواری دور آنان کشیده شود. ولی غالب افراد پیشنهاد دادند که در کنار آنان مسجدی ساخته شود.

فخر رازی می گوید: برخی گفته اند: این گروه که پیشنهاد ساختن مسجد را دادند پادشاهان مسلمان و طرفداران اصحاب کهف بودند. برخی نیز معتقدند: آنان که پیشنهاد مسجد را دادند رؤسای شهر بودند تا در آنجا عبادت کرده و آثار اصحاب کهف را به سبب آن مسجد باقی بگذارند.(۲)

ابوحیان اندلسی می گوید: «کسی که پیشنهاد ساختمان را داد، کافر از دنیا رفت و با این عمل می خواست مرکزی برای کفر خود بسازد که مؤمنین از این عمل مانع شده و پیشنهاد ساختن مسجد را دادند».(۳)

ابو السعود و زمخشری نیز همین نظر را قبول کرده اند؛ یعنی پیشنهاد دهندگان ساختن مسجد در کنار جایگاه اصحاب کهف، مسلمین و مؤمنین بوده اند.(۴)

ص: ۶۰۲

۱- ۲۰۲۵. سوره کهف، آیه ۲۱.

۲- ۲۰۲۶. مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۱۰۵.

۳- ۲۰۲۷. البحر المحیط، ذیل آیه.

۴- ۲۰۲۸. تفسیر ابی السعود، ج ۵، ص ۲۱۵؛ تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۲۴۵.

البته می دانیم که قرآن، کتاب قصه گویی صرف نیست، بلکه اگر داستانی را تعریف می کند به منظور بهره برداری مسلمانان از آن داستان است. از آنجا که خداوند متعال پیشنهاد دوم (ساختن مسجد در کنار اصحاب کهف) را رد نکرده و آن را مجرای شرک نمی داند، می توانیم آن را دلیل به امضا و تقریر عمل آنان بدانیم.

سیره مسلمین بر بنای مسجد در جوار قبور اولیا

با مراجعه به سیره مسلمین در طول تاریخ، پی می بریم که آنان به این عمل مبادرت ورزیده و در کنار قبور اولیای خود مسجد می ساختند.

مورخین داستان مسافرت ابوجندل با ابوبصیر را نقل کرده اند که در ضمن آن آمده: «نامه رسول خداصلی الله علیه وآله به دست ابوجندل رسید؛ در حالی که ابوبصیر مشغول جان کندن بود، او در حالی که در دستش نامه رسول خداصلی الله علیه وآله بود از دار دنیا رفت. ابوجندل او را در همان مکان دفن کرد، و بر روی قبرش مسجدی بنا نمود».(۱)

نقد ادله وهابیان

نقد ادله وهابیان

وهابیان بر حرمت ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی به ادله ای استدلال کرده اند که در ذیل به بحث و بررسی آن ها می پردازیم:

الف) استدلال به روایات

وهابیان بر مدعای خود به روایات ذیل استدلال کرده اند:

۱ - جندب بن عبداللَّه بجلی می گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله پنج روز قبل از وفاتش شنیدم که فرمود: «آگاه باشید، همانا کسانی قبل از شما قبور انبیای خود را به عنوان مساجد قرار می دادند. امّا شما این گونه نکنید، من شما را از این عمل باز می دارم».(۲)

۲ - از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت شده که به خدا عرض کرد: «بار خدایا قبر مرا بت قرار مده، خدا لعنت کند قومی را که قبور انبیای خود را مساجد کردند».(۳)

ص: ۶۰۳

۱- ۲۰۲۹. استیعاب، ج ۴، ص ۲۱-۲۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۸، ص ۳۳۴.

۲- ۲۰۳۰. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۷۸.

۳- ۲۰۳۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۶.

۳ – مسلم نقل می کند که امّ حبیبه و امّ سلمه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله یادی از کنیسه ای کردند که در حبشه دیده بودند، رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: آنان کسانی هستند که هر گاه مرد صالحی از میانشان می میرد بر قبر او مسجدی می سازند و صورت هایی نیز بر آن قرار می دهند، آنان نزد خدا در روز قیامت مخلوقات بدی هستند».(۱)

۴ – بخاری در صحیح خود از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «خدا لعنت کند نصارا و یهود را؛ زیرا قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند».(۲)

در جواب از استدلال به این روایات باید گفت:

اوّلاً: فهمیدن مقصود این روایات، متوقف بر دانستن مقصود یهود و نصارا از ساختن مسجد بر قبور اولیای خود می باشد؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله از قیام به عملی که یهود و نصارا با قصد خاصی انجام می دهند، نهی کرده است.

با مراجعه به روایات پی می بریم که یهود و نصارا، قبور اولیای خود را مسجد و قبله قرار می دادند و بر روی آن قبور سجده می کردند. در حقیقت آنان را عبادت می کردند. لذا پیامبرصلی الله علیه وآله شدیداً با این عمل مقابله کرده و از آن نهی فرموده است.

حال اگر در کنار قبور اولیای الهی به جهت تبرک، مسجد ساخته شود، تا انسان به برکت آن ولیّ خدا، توجّه و حضور قلبش بیشتر باشد و از طرفی نیز هیچ قصد تعظیم و تکریمی نسبت به آن ولی در حال نماز نداشته باشد، قطعاً از مورد این روایات خارج است؛ چنان که در روایت امّ حبیبه و امّ سلمه به این مقصود یهود و نصارا اشاره شده است.

بیضاوی در شرح این احادیث می گوید: «از آنجا که یهود و نصارا بر قبور انبیا به خاطر تعظیم شأن آنان، سجده کرده و آن قبور را قبله خود قرار می دادند، به همین جهت مسلمین از این نوع عمل باز داشته شدند؛ زیرا این عمل شرک محض است. ولی اگر کسی مسجدی را در جوار قبر صالحی به قصد تبرک بسازد، مشمول نهی روایات نمی شود.»

۱– ۲۰۳۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶، کتاب المساجد.

۲– ۲۰۳۳. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۱، کتاب الجنائز؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۸۷۱، کتاب الجنائز.

سندی، شارح «سنن نسائی» نیز می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله امّت خود را از عمل یهود و نصارا نسبت به قبور انبیای خود باز می دارد، خواه به سجده بر قبور و تعظیم آن ها باشد و خواه به خاطر قبله قرار دادن قبور باشد تا هنگام نماز به آن متوجه باشند».(۱)

ثانیاً: روایت، از ساختن مسجد بر روی قبر نهی می کند و هیچ اشاره ای به ساختن مسجد در کنار قبور انبیا و اولیا ندارد.

ثالثاً: معلوم نیست که نهی در این روایات، تحریمی باشد؛ چنان که بخاری این روایات را تحت عنوان «باب مایکره من اتخاذ المساجد علی القبور» آورده و آن ها را حمل بر نهی تنزیهی و کراهتی کرده است.(۲)

شیخ عبداللّه هروی در توجیه احادیث فوق می گوید: «آن احادیث بر کسانی حمل می شود که قصد نماز بر قبر انبیا به جهت تعظیم شان دارند و این در صورتی متصور است که قبور، آشکار و باز باشد وگرنه نماز در آنجا حرام نیست».(۳)

نیز عبدالغنی نابلسی حنفی می گوید: «اگر کسی مسجدی را در کنار قبر صالحی بسازد یا در کنار قبر او به جهت تبرک جستن از او نماز گزارد، نه به جهت تعظیم صاحب قبر و توجّه به او در نماز، اشکالی ندارد؛ زیرا مرقد اسماعیل علیه السلام نزد "حطیم" مسجد الحرام است و آن محل بهترین مکانی است که نماز در آنجا خوانده می شود».(۴)

علامه بدر الدین حوثی، در شرح روایات فوق می گوید: «معنای مسجد قرار دادن قبور، این است که انسان نمازگزار قبر را قبله قرار داده و بر آن نماز گزارد».(۵)

ب) استدلال به قاعده سدّ ذرایع

یکی دیگر از ادله وهابیان بر حرمت بنای مسجد در جوار قبور اولیای الهی استدلال به قاعده سدّ ذرایع است.

طبق این قاعده: اگر عملی فی نفسه مباح یا مستحب باشد، ولی منجر به حرام شود،

۱- ۲۰۳۴. سنن نسائی، ج ۲، ص ۴۱.

۲- ۲۰۳۵. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۱.

۳- ۲۰۳۶. المقالات السنیه، ص ۴۲۷.

۴- ۲۰۳۷. الحدیقه الثنیه، ج ۲، ص ۶۳۱.

۵- ۲۰۳۸. زیاره القبور، ص ۲۸.

آن عمل نیز حرام است، تا کسی به سبب آن به سوی حرام سوق داده نشود.

ابن قیم جوزیه در استدلال به این قاعده، به ادله بسیاری تمسک کرده است؛ از جمله به آیه شریفه: { وَلا تَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَیْرِ عِلْمٍ ؛ «دشنام ندهید کسانی را که غیر خدا را می خوانند؛ زیرا آنان نیز خدا را بدون آگاهی ناسزا می گویند.» و آیه: { وَلا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَ ؛ «و پاهای خود را به زمین نکوبند تا آنچه از زینت ها مخفی می دارند معلوم شود.»

به برخی از ادله عقلی نیز برای اثبات سدّ ذرایع تمسک کرده است.(۱)

در جواب می گوییم: در بحث مقدمه واجب گفته شده که تنها مقدمه موصله واجب، واجب است نه هر مقدمه ای؛ یعنی آن مقدمه ای که ما را مستقیماً به واجب می رساند واجب است؛ مثلاًـ اگر بودن بر بالای بام بر ما واجب است و آن متوقف بر نصب پله باشد، نصب آن پله که ما را به بالای بام می رساند واجب می شود. همین مطلب را عیناً در مقدمه حرام می گوییم؛ یعنی خصوص آن عملی که ما را به حرام رسانده، از باب مقدمه حرام است.

بنابر این ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی اگر به قصد شرک نباشد و غالب مردم نیز این نیت را از خواندن نماز در آن مساجد نداشته باشند. اشکالی در ساختن آن مساجد نیست؛ اگرچه ممکن است که برخی از غالیان هنگام نماز این نیّت را داشته باشند. اگر این مطلب را نپذیرفتیم بسیاری از معاملات روزمره نسبت به آلات مشترکه، باطل و حرام خواهد بود؛ زیرا ممکن است که برخی از مردم از آن سوء استفاده نمایند؛ مثلاً کسی که چاقو می خرد، یا رادیو می خرد، ممکن است کسی از آن سوء استفاده نموده و در راه فساد استفاده کند، ولی هیچ کس چنین معامله ای را حرام و باطل نکرده است، بلکه تنها فروش آن ها را به قصد فساد، باطل می دانند.

ص :۶۰۶

۱- ۲۰۳۹. اعلام الموقّعین، ج ۳، ص ۱۴۸.

حکم تزیین قبور اولیای الهی و روشن کردن چراغ

وهابیان همان گونه که اموری مانند: ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی، نماز و دعا خواندن و زیارت قبور را حرام می دانند، روشن کردن چراغ و تزیین قبور را هم به طور مطلق حرام می دانند؛ اگر چه برای قبر یکی از اولیای الهی - مثل پیامبرصلی الله علیه وآله و امام - باشد. ولی بقیه مسلمین این عمل را جایز می شمارند و بر آن به ادله ای استدلال کرده اند که یکی از آن ها قیاس به تنقیح مناط قطعی است؛ زیرا همان گونه که زینت کعبه جایز و راجح است و سیره پیامبرصلی الله علیه وآله، صحابه، تابعین و مسلمین در طول تاریخ نیز این بوده که برای تعظیم و تکریم آن و ترغیب مردم بدان زینت می کردند و در آن هیچ اشکالی نمی دیدند، به همان ملاک، تزیین قبور اولیای الهی و روشن کردن چراغ در جوار آن ها اشکالی ندارد.

دلیل وهابیان بر حرمت

دلیل وهابیان بر حرمت

نسایی به سند خود از ابن عباس نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خدا لعنت کند زنانی که به زیارت قبور می آیند و کسانی که قبور را مساجد قرار داده و بر آن چراغ روشن می کنند».(۱)

پاسخ

این حدیث از حیث سند و دلالت اشکال داشته و هیچ دلالتی بر حرمت روشن کردن چراغ بر سر قبور اولیای الهی ندارد؛ زیرا:

الف) سند حدیث

محدّث وهابی، ناصرالدین البانی بعد از نقل حدیث ابن عباس می گوید: «این حدیث را ابوداوود و دیگران نقل کرده اند، ولی از حیث سند ضعیف است. اگرچه کثیری از سلفیّون به آن تمسک کرده اند، ولی باید حق گفته شود و متابعت گردد. و از جمله کسانی که این حدیث را تضعیف کرده، مسلم است. او در کتاب «التفصیل» می گوید: «این حدیث ثابت نیست و مردم از حدیث ابو صالح باذام که در سند اوست

ص: ۶۰۷

۱- ۲۰۴۰. سنن نسائی، ج ۴، ص ۹۵؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۰، ح ۱۳۸۴.

پرهیز نموده اند و نیز کسی که راوی از ابن عباس است، ثابت نشده که از او حدیث شنیده باشد».

آن گاه می گوید: ضعف این حدیث را در کتاب «الاحادیث الضعیفه و الموضوعه و اثرها السیی ء فی الامّه» ثابت نموده ام. سپس می گوید: کسی به احادیث ابو صالح باذام احتجاج نکرده و نزد جمهور ائمه ضعیف است و کسی او را توثیق نکرده، مگر عجلی که معروف به تساهل در توثیق است؛ همانند ابن حبّان. و حدیث طریق دیگری هم ندارد تا بتواند این طریق را تقویت کند».(۱)

ب) دلالت حدیث

۱ - این حدیث بر قبور غیر انبیا و اولیا حمل می شود؛ زیرا قبور آنان را باید با وجوه مختلف تعظیم کرد که از جمله آن ها روشن نمودن چراغ است.

۲ - حدیث بر موردی حمل می شود که منفعت بر آن مترتب نگردد؛ زیرا تضییع مال است، ولی چراغ روشن کردن بر بالای قبر برای زیارت صاحب آن قبر، قرائت قرآن، دعا، خواندن نماز و نفع های دیگری که می تواند زائر در آنجا ببرد، در این موارد نه تنها حرام و مکروه نیست، بلکه رجحان نیز دارد؛ زیرا از مصادیق تعاون بر برّ و تقوا است.

عزیزی در شرح حدیث می گوید: «مورد حدیث در جایی است که زنده ها از چراغ ها نفع نبرند، ولی اگر نفعی بر آن مترتب شود اشکالی ندارد».(۲)

سندی نیز در شرح «سنن نسایی» می گوید: «نهی از روشن کردن چراغ به این جهت است که تضییع مال بدون منفعت است و مفهوم آن این است: در صورتی که بر آن نفعی مترتب شود از مورد نهی خارج است».(۳)

شیخ علی ناصف می گوید: «روشن کردن چراغ بر سر قبور جایز نیست؛ زیرا ضایع کردن مال است، مگر در صورتی که یکی از زنده ها بر سر آن قبور باشد که در این صورت روشن کردن چراغ اشکالی ندارد».(۴)

۱- ۲۰۴۱. تحذیر المساجد من اتخاذ القبور مساجد، البانی، ص ۴۳و۴۴.

۲- ۲۰۴۲. شرح جامع الصغیر، ج ۳، ص ۱۹۸.

۳- ۲۰۴۳. سنن نسائی، ج ۴، ص ۹۵.

۴- ۲۰۴۴. التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۱.

۳ - حدیث دلالت بر حرمت ندارد، بلکه ممکن است که بر کراهت حمل گردد.

۴ - سیره مسلمین در طول تاریخ اسلام بر این بوده که بر سر قبورشان؛ خصوصاً در صورتی که شخصیتی بزرگ و از اولیای الهی است، چراغ روشن می نمودند.

خطیب بغدادی به سند خود از شیخی از اهل فلسطین نقل می کند: در پایین دیوار قسطنطنیه ساختمان روشنی را مشاهده نمودم، درباره آن سؤال کردم. گفتند: این قبر ابوایّوب انصاری، صحابی رسول خداصلی الله علیه وآله است، کنار قبر او آمدم، قبرش را در آن ساختمان دیدم؛ در حالی که قندیل و لوستری با زنجیر از سقف آن آویزان بود.(۱)

ابن الجوزی می گوید: «یکی از حوادث سال ۳۸۶ ه.ق این است که اهل بصره ادّعا کردند که به قبری قدیمی دسترسی پیدا کردند که معلوم شد قبر زبیر بن عوام است. آن گاه قندیل، ابزار، حصیر و غیره آوردند و افرادی را نیز به عنوان حافظ و خدمت کار بر آن گمارده و زمین هایی بر آن وقف نمودند».(۲)

صفدی درباره قبر امام کاظم علیه السلام می گوید: «قبر او در آنجا مشهور است، مردم به زیارتش می آیند. مشهدی بزرگ بر آن قبر است و در آن مشهد قندیل ها و لوستر هایی از طلا و نقره موجود است. انواع ابزارها و فرش ها بدون حدّ و حصر وجود دارد».(۳)

۵ - حدیث ابن عباس معارض دارد؛ زیرا ترمذی نیز از ابن عباس نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله شبانگاه وارد بر قبری شد؛ در حالی که شخصی برای او چراغ روشن کرده بود.(۴)

ص :۶۰۹

۱- ۲۰۴۵. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲- ۲۰۴۶. المنتظم، ج ۱۴، ص ۳۸۳.

۳- ۲۰۴۷. وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۱۰.

۴- ۲۰۴۸. الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۳۷۲، باب ۶۲.

نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی

نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی

این موضوع، از جمله مسائل مورد اختلاف بین مسلمین از طرفی، و وهابیان از طرف دیگر است. مسلمانان چون وجود اولیای الهی را در حیات و مرگشان، و نیز بقعه و بارگاه و قطعه زمینی که آن ها را در خود دارد، متبرک می دانند، از طرف دیگر، توسل به اولیای الهی را در حال حیات و ممات جایز می دانند، نمازشان را در کنار قبور اولیای الهی می خوانند تا خداوند متعال لطف کرده به برکت آنان شیطان و وسوسه هایش را از آن ها دور کرده و تمام توجهشان مشغول خدا گردد، و نمازی با اخلاص و توجّه از آن ها صادر گردد. در مقابل، وهابیان با این عمل به مخالفت برخاسته و آن را تحریم کرده اند، اینک مطلب را پی می گیریم تا حکم آن روشن گردد.

فتاوای وهابیان

۱ - ابن تیمیه می گوید: «صحابه عادتشان بر این بود هنگامی که کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله می آمدند بر او سلام می دادند، ولی هنگامی که می خواستند دعا کنند رو به قبر شریف دعا نمی کردند، بلکه از قبر منحرف شده و رو به قبله دعا می نمودند؛ مانند سایر بقعه ها، از همین رو هیچ یک از ائمه سلف ذکر نکرده اند که نماز کنار قبور و در مشاهد مستحب و افضل است، بلکه همه اتفاق نموده اند بر این که نماز در مساجد و خانه ها افضل از کنار قبور انبیا و صالحین است؛ چه آن قبر مشهد نامیده شده باشد یا خیر».(۱)

وی در جای دیگر می گوید: «نماز در کنار قبور مشروع نیست و نیز قصد مشاهد

۱- ۲۰۴۹. رساله زیاره القبور، ص ۱۵۹.

کردن برای عبادت در آن مکان ها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه و ابتهال و نحو این افعال مشروع نیست و کراهت دارد. بلکه عده زیادی نماز را به جهت نهیی که به آن خورده، باطل می دانند ... ».(۱)

۲ - ابن قیم جوزیه می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله نهی کرده از نماز خواندن در کنار قبور، ولی اکثر مردم در کنار قبور نماز می خوانند ... ».(۲)

۳ - محمّد بن عبدالوهّاب می گوید: «هیچ یک از ائمه پیشین ذکر نکرده اند که نماز کنار قبور و مشاهد مستحب و افضل است، بلکه همه اتفاق دارند بر این که نماز در مساجد و خانه ها افضل از مقابر اولیا و صالحین است».(۳)

۴ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «نماز در کنار قبور بدعت و از وسایل شرک است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «إجعلوا من صلاتکم فی بیوتکم ولا تتخذوها قبوراً» این حدیث دلالت دارد که در کنار قبور نباید نماز خواند و تنها نماز را باید در مساجد یا خانه به جای آورد ... ».(۴)

تبرک برخی از زمین ها و بقعه ها

تبرک برخی از زمین ها و بقعه ها

از آیات و روایات استفاده می شود که برخی از زمین ها و بقعه ها مبارکند و بر زمین ها و بقعه های دیگر ترجیح دارند و در مقابل، برخی از زمین ها و بقعه ها غیر مبارکند و باید از آن ها پرهیز نمود.

الف) آیات

خداوند متعال در مورد کعبه و مکّه می فرماید: { إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَهُدًی لِلْعالَمینَ .(۵) و نیز می فرماید: { وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَأَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ .(۶) همچنین می فرماید: { وَنَجَّیْناهُ وَلُوطاً إِلَی الْأَرْضِ الَّتی بارَکْنا فیها

۱- ۲۰۵۰. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۶۰.

۲- ۲۰۵۱. اغاثه اللهفان، ج ۱، ص ۲۱۴.

۳- ۲۰۵۲. زیاره القبور، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۴- ۲۰۵۳. فتاوی نور علی درب، ج ۱، ص ۳۰۲.

۵- ۲۰۵۴. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

۶- ۲۰۵۵. سوره مؤمنون، آیه ۲۹.

لِلْعالَمینَ .(۱) خداوند درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید: { إِذْ ناداهُ رَبُّهُ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى .(۲) و نیز در خطاب به او می فرماید: { فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى .(۳) در آیه ای درباره سلیمان علیه السلام آمده است: { وَلِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجْری بِأَمْرِهِ إِلی الْأَرْضِ الَّتی بارَکْنا فیها}.(۴) همچنین در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: { سُبْحانَ الَّذی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ .(۵)

ب) روایات

گاهی قطعه های زمین همانند بانیان آن ها متصف به صفت شقاوت و سعادت می شوند:

۱ - بخاری به سندش از عبداللَّه بن عمر نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که از سرزمین ثمود می گذشت، فرمود: «به سرزمینهایی داخل نشوید که صاحبان آن ها به خود ظلم نمودند تا شما نیز همانند آنان به مصیبت مبتلا نگردید، مگر در حالی که گریانید. آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله سر مبارك را پوشانید و به سرعت از آن وادی گذر نمود.(۶)

۲ - همچنین بخاری به سندش نقل می کند که علی علیه السلام از نماز خواندن در سرزمین فرو رفته بابل کراهت داشت.(۷)

۳ - حلبی در «سیره» خود نقل می کند: اجماع امّت بر این است که مکانی که اعضای شریف پیامبرصلی الله علیه وآله را در بر گرفته، بهترین قسمت روی زمین است؛ حتّی بهتر از موضع کعبه شریفه. برخی دیگر گویند: افضل قسمت های روی زمین است، حتّی از عرش الهی.(۸)

۴ - سمهودی شافعی در بحث تفضیل سرزمین مدینه بر سرزمین های دیگر می گوید: جهت دوم آن که: این سرزمین مشتمل بر قطعه زمینی است که به اجماع امت

۱- ۲۰۵۶. سوره انبیاء، آیه ۷۱.

۲- ۲۰۵۷. سوره نازعات، آیه ۱۶.

۳- ۲۰۵۸. سوره طه، آیه ۱۲.

۴- ۲۰۵۹. سوره انبیاء، آیه ۸۱.

۵- ۲۰۶۰. سوره اسراء، آیه ۱.

۶- ۲۰۶۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۷، کتاب المغازی.

۷- ۲۰۶۲. همان، ج ۱، ص ۹۰، کتاب الصلاه.

۸- ۲۰۶۳. السیره الحلبیّه، ج ۳، ص ۳۰۶.

بر سایر قطعه ها برتری دارد و آن همان قطعه ای است که بدن شریف پیامبرصلی الله علیه وآله را در بر گرفته است.(۱)

۵ - همچنین نقل کرده که مردم بعد از فوت رسول خداصلی الله علیه وآله می آمدند و از خاک قبر حضرت صلی الله علیه وآله به جهت تبرک بر می داشتند و با خود می بردند: عایشه به جهت آن که بدن پیامبرصلی الله علیه وآله نمایان نگردد، دستور داد دور قبر پیامبرصلی الله علیه وآله دیواری کشیده شود.(۲)

دلیل جواز یا رجحان

۱ - کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله یا یکی از اولیای الهی نیز یکی از زمین ها و بقعه هایی است که اسم زمین و بقعه بر آن صادق است و نماز و دعا در هر مکانی مباح و جایز است، که این مکان نیز یکی از آن هاست.

۲ - خداوند متعال می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوّاباً رَحیماً}؛(۳) «و اگر هنگامی که گروه منافق بر خود به گناه ستم کردند از کردار خود به خدا توبه کرده و به تو رجوع می کردند. و پیامبر هم برای آنان استغفار می کرد، البته در این حال خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

کلمه { جآؤوک شامل زمان حیات و ممات پیامبرصلی الله علیه وآله هر دو می شود و همان گونه که در زمان حیات پیامبرصلی الله علیه وآله گناه کار وجود داشت، بعد از وفات ایشان نیز چنین است، لذا احتیاج به واسطه ای دارد تا به او توسل کند و خداوند با استغفار او گناهانش را بیامرزد. حال چه اشکالی دارد، نماز و دعا که در آن استغفار است در کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله و در حضور آن حضرت انجام گیرد تا از برکات ایشان گناهان ما آمرزیده شود.

۳ - بی شک نماز در مقابر به جهت عبادت صاحب قبر و قبله قرار دادن آن شرک است، ولی هیچ مسلمانی این چنین نیّتی ندارد، بلکه هدفش از این عمل، تنها تبرک جستن از آن بقعه و مکان است؛ زیرا نماز و دعا در آن مکان شریف ثواب بیشتری

۱- ۲۰۶۴. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۵۲.

۲- ۲۰۶۵. همان، ص ۳۸۵.

۳- ۲۰۶۶. سوره نساء، آیه ۶۴.

دارد و اگر این چنین نبود، چرا عمر و ابابکر وصیت نمودند تا در جوار پیامبرصلی الله علیه وآله دفن شوند؟ مگر به غیر جهت تبرک بود؟ نمازگزار هم به همین نیّت در جوار قبور اولیای الهی نماز می خواند. در قصه اصحاب کهف، به چه دلیل مؤمنان و موحدان ساختن مسجد را بر روی اصحاب کهف پیشنهاد دادند؟ مگر برای غیر این جهت بود که واجبات دینی شان را در جوار آنان انجام دهند تا عملشان متبرّک گردد. لذا زمخشری در ذیل آیه می گوید: «پیشنهاد به این جهت بود که مسلمین در آن مکان نماز گزارده و به مکان آنان تبرک بجویند».(۱) همین بیان را نیشابوری نیز در «تفسیر» خود آورده است.

خداوند متعال قصه اصحاب کهف و پیشنهاد موحّدان را نقل می کند، ولی سکوت کرده و پیشنهاد آنان را رد نمی کند، این خود دلیل بر مشروعیت عمل و پیشنهاد آنان است.

۴ - قرآن کریم به حاجیان امر می کند که نزد مقام ابراهیم علیه السلام نماز به جای آورند. مقام ابراهیم علیه السلام همان صخره ای است که آن حضرت بر روی آن برای ساختن کعبه می ایستاد ه است. خداوند متعال می فرماید: { وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَأَمْناً وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى ؛(۲) «و به یاد آور زمانی که کعبه را مقام امن و مرجع امر دین گردانیدیم و امر شد که مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خدا قرار دهید.» می دانیم که نماز خواندن در این مکان برای تبرک به مقام ابراهیم علیه السلام است.

۵ - سیوطی در باب احادیث معراج می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد مدینه، طور سینا و بیت لحم شد و در آن مکان ها نماز خواند. جبرئیل به او عرض کرد: ای رسول خدا! آیا می دانی کجا نماز میگزاری؟ تو در شهر طیّبی نماز خواندی که هجرتت به سوی آن بود. تو در طور سینا نماز گزاردی؛ مکانی که خداوند با موسی سخن گفت. تو در بیت لحم نماز گزاردی؛ مکانی که عیسی متولد شد.(۳)

ص: ۶۱۵

۱- ۲۰۶۷. الکشاف، ذیل آیه.

۲- ۲۰۶۸. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۳- ۲۰۶۹. الخصائص الکبری، ج ۱، ص ۱۵۴.

پس بیت لحم به دلیل ولادت حضرت عیسی علیه السلام در آن، متبرک است، لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در آن مکان نماز می گزارد. حال چه فرقی بین زادگاه و مقبره است؟

۶ – مسلمین در ایام حج در حجر اسماعیل نماز می گزارند؛ در حالی که آن مکان مدفن اسماعیل و هاجر است، حال چه فرقی بین اسماعیل و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است؟

۷ – اگر نماز در کنار قبر اشکال دارد، چرا عایشه تا آخر عمر در کنار قبر پیامبرصلی الله علیه وآله به زندگی خود ادامه داد؟ و در آنجا نماز به پاداشت؟

مگر نبود که فاطمه زهراعلیها السلام – آن زنی که طبق نص پیامبرصلی الله علیه وآله: خدا به رضایت او راضی و به غضب او غضبناک می شود – هر جمعه به زیارت قبر حمزه می آمد و در کنار قبر نماز به جای می آورد؟

۸ – مگر پیامبرصلی الله علیه وآله در مسجد «خیف» نماز به جای نیاورد؛ در حالی که در حدیث است که آن مسجد مدفن هفتاد پیامبر خداست؟

طبرانی به سند صحیح از ابن عمر نقل می کند که در مسجد «خیف» هفتاد پیامبر مدفون است.(۱)

۹ – مگر پیامبرصلی الله علیه وآله در کنار قبر ابراهیم علیه السلام نماز به جای نیاورد؟

ابوهریره از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «هنگامی که جبرئیل مرا به بیت المقدس آورد و به قبر ابراهیم علیه السلام گذر داد، گفت: ای پیامبر خدا! فرود آی تا دو رکعت در این مکان نماز گزاریم؛ زیرا اینجا قبر پدرت ابراهیم علیه السلام است. سپس مرا وارد بیت لحم نمود و گفت: فرود آی تا در این مکان نیز دو رکعت نماز گزاریم؛ زیرا برادرت عیسی علیه السلام در این مکان متولد شده است.(۲)

۱۰ – مسلمانان در طول تاریخ سعی داشته اند تا به این سنّت عمل کرده و نماز خود را در کنار قبور اولیای الهی به جای آورند، و هیچ گاه به ذهن کسی نیامده که این عمل حرام یا مکروه است.

۱– ۲۰۷۰. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۰۴.

۲– ۲۰۷۱. صحیح ابن حبان.

منصور عباسی روزی از مالک بن انس - امام مالکی ها - در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کرد: «ای اباعبداللَّه! آیا به طرف قبله قرار گیرم و دعا کنم یا روی به رسول خدا کرده و دعا نمایم؟».

مالک در جواب گفت: چرا روی خود را از رسول خداصلی الله علیه وآله بر میگردانی؛ در حالی که او وسیله تو و پدرت آدم به سوی خدا تا روز قیامت است؟ بلکه روی خود را به طرف او بنما و او را شفیع قرار ده تا خداوند شفاعت او را در حقّ تو قبول کند.(۱)

فتاوای فقهای عامه

با مراجعه به کتاب های فقهی اهل سنّت - غیر از وهابیان - پی می بریم که همگی قائل به جواز برپایی نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی اند:

۱ - در کتاب «المدونه الکبری» آمده است: «مالک به نماز گزاردن در مقبره اشکال نمی گرفت، بدین صورت که کسی در مقبره نماز بخواند؛ در حالی که جلو و عقب و راست و چپ او قبر باشد. و نیز می گفت: به من خبر رسیده که برخی از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله در مقبره نماز می خواندند».(۲)

۲ - عبدالغنی نابلسی در کتاب «الحدیقه الندیّه» می گوید: «اگر کسی مسجد خود را کنار قبر صالحی قرار دهد و در آنجا به جهت تبرک، نه تعظیم به صاحب قبر و توجّه به او نماز گزارد، اشکالی ندارد؛ زیرا مرقد اسماعیل کنار حطیم از مسجد الحرام است؛ در حالی که آن موضع بهترین مکان برای نماز است».(۳)

۳ - خفاجی در «شرح الشفا» می گوید: «رو به پیامبرصلی الله علیه وآله و پشت به قبله بودن هنگام دعا، مذهب شافعی و جمهور اهل سنّت است و از ابوحنیفه نیز نقل شده است».(۴)

۴ - ابن الهمام از علمای حنفیّه می گوید: «آنچه از ابوحنیفه نقل شده که او رو به قبله و پشت به قبر رسول صلی الله علیه وآله دعا می کرد مردود است؛ زیرا خلاف سنّت است ... کرمانی

ص: ۶۱۷

۱- ۲۰۷۲. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶.

۲- ۲۰۷۳. المدونه الکبری، ج ۱، ص ۹۰.

۳- ۲۰۷۴. الحدیقه الندیّه، ج ۲، ص ۶۳۱.

۴- ۲۰۷۵. شرح الشفا، ج ۳، ص ۵۱۷.

هم در این زمینه می گوید: مذهب ابوحنیفه - که رو به قبله بودن است - باطل است؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله در ضریح خود زنده است و زائرینش را می شناسد ... ».(۱)

بررسی ادله وهابیان

بررسی ادله وهابیان

وهابیان به دو دسته دلیل بر حرمت و عدم مشروعیت نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی تمسک کرده اند: روایات و اصول.

الف) روایات

البانی از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «نماز را به سوی قبر و روی قبر نخوانید».(۲)

پاسخ

اوّلاً: وهابیان نمی توانند به منفردات حدیثی خود بر ردّ عمل دیگران استناد کنند، همان گونه که ابن حزم در «الفِصَل» می گوید: «ما نمی توانیم علیه شیعه به روایات خود تمسک کنیم؛ زیرا آنان ما را تصدیق نمی کنند، همان گونه که آنان نیز نمی توانند به روایاتشان بر ما استدلال نمایند».(۳)

ثانیاً: طبق نصّ حدیث، نماز خواندن به طرف قبور و تعظیم آن ها از آن جهت نهی شده که موجب شرک و غلوّ در دین است، ولی اگر نماز صرفاً به جهت تبرک باشد اشکالی ندارد.

بیضاوی در تفسیر خود می گوید: «یهود و نصاری در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله بر قبر انبیای خود به جهت تعظیم آنان سجده می کردند و آن قبرها را قبله خود قرار داده و به طرف آن نماز میگزاردند و در حقیقت آن ها را بت های خود قرار می دادند، لذا پیامبرصلی الله علیه وآله آنان را لعن کرده و مسلمین را از امثال این اعمال باز می داشت».(۴)

حال اگر کسی در کنار قبور اولیای الهی نماز و دعا بخواند، نه به نیّت توجّه و تعظیم به آن ها، بلکه از آن جهت که این بقعه متبرک است و انسان در این بقعه

۱- ۲۰۷۶. شرح الشفا، ج ۳، ص ۵۱۷.

۲- ۲۰۷۷. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۴۵.

۳- ۲۰۷۸. الفِصَل، ج ۴، ص ۹۴.

۴- ۲۰۷۹. حقیقه التوسل و الوسیله، ص ۱۴۵، به نقل از تفسیر بیضاوی.

- به دلیل این که در جوار ولیّ خداست، کسی که داعی توحید بوده و ... - می تواند با توجّه و اخلاص بیشتری نماز بخواند، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه راجح است.

ب) اصول

برخی همانند شیخ عبدالعزیز بن باز به قاعده سدّ ذرائع تمسک کرده و می گویند: از آنجا که نماز و دعا کنار قبور اولیا راهی به سوی شرک است و ممکن است انسان را در برخی از موارد در خطّ شرک قرار دهد، باطل و حرام است.(۱)

پاسخ

در بحث اصول به اثبات رسیده که ذریعه و وسیله حرام مطلقاً حرام نیست، بلکه مقدمه و ذریعه موصله حرام است. در مورد بحث نیز، نماز و دعایی که به شرک منجر شود حرام است، ولی نماز و دعایی که هرگز این نتیجه را به همراه ندارد، نه تنها حرام و باطل نیست، بلکه جایز و مستحب است. و اکثر قریب به اتفاق مردم تنها به قصد تبرک مکان، در کنار قبور اولیای الهی نماز می گزارند، نه به جهت تعظیم صاحب قبر.

۱- ۲۰۸۰. فتاوی نور علی الدرب، ج ۱، ص ۳۰۲.

برپایی مراسم جشن

برپایی مراسم جشن

یکی از اعمالی که مسلمین در طول تاریخ در موقعیت های خاص انجام می دهند برپایی مراسم جشن و شادی در روزها یا شب های خاصی است. این کار به دلیل اهمیت و مبارک بودن آن موقعیّت انجام می شود؛ خواه ولادت امام باشد یا بعثت پیامبر و مانند آن.

مسلمین به جهت استفاده معنوی در آن اوقات مقدس و کسب فیض از معصومین در چنین مجالسی شرکت کرده و با بزرگداشت آن به برکات عظیمی دست می یابند، ولی متأسفانه وهابیان در طول تاریخ علاوه بر این که از چنین برکاتی استفاده نمی کنند، دیگران را نیز در برپایی چنین مجالسی منع کرده و از این طریق خواست دشمنان اسلام را جامه عمل می پوشانند؛ زیرا دشمن هرگز نمی خواهد مسلمانان با مقدسات شان تجدید عهد نمایند. به خاطر اهمیت موضوع، آن را در اینجا بررسی می کنیم.

فتاوای وهابیان

۱ – ابن تیمیه می گوید: « ... نوع دوم از ایام، روزهایی است که در آن اتفاقی افتاده است؛ همانند هجدهم ذی حجه و این که برخی آن روز را عید می گیرند اصل و اساسی ندارد؛ زیرا پیشینیان و نیز اهل بیت و دیگران آن روز را عید نگرفتند و اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستور متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد، این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث حضرت عیسی علیه السلام را عید می گیرند».(۱)

۱– ۲۰۸۱. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ – ۲۹۵.

۲ – شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «جایز نیست برای پیامبر و غیر پیامبر مراسمی برپا شود و این عمل از بدعت های در دین است؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله و خلفای راشدین و دیگران از صحابه و تابعین، این چنین عملی انجام نداده اند».(۱)

۳ – شورای دائمی فتوای وهابیان می گویند: «جایز نیست در سوگ انبیا و صالحین و نیز زنده کردن یاد آنان در روز تولد شان و برداشتن عَلَم، چراغانی و شمع نصب کردن بر قبورشان مراسمی برگزار شود؛ زیرا تمام این امور از بدعت هایی است که در دین وارد شده و از موارد شرک است و پیامبرصلی الله علیه وآله و انبیا و صالحین گذشته این چنین نکرده اند. صحابه و هیچ یک از امامان مسلمین هم در طول سه قرن که بهترین قرن هاست چنین نکردند».(۲)

۴ – ابن فوزان می گوید: «بدعت های این عصر زیاد است؛ از جمله برپایی جشن به مناسبت ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله در ماه ربیع الاول می باشد».(۳)

۵ – ابن عثیمین می گوید: «برپایی مراسم جشن تولد برای فرزند که در آن تشبّه به دشمنان خداست، از عادت مسلمین نبوده؛ بلکه از دیگران به ارث رسیده است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: هر کس به قومی شبیه شود از زمره آن قوم به حساب می آید».(۴)

برپایی جشن، مظهر حبّ و بغض

حبّ و بغض دو امری است که بر نهاد انسان عارض شده و از آن دو به میل و عدم میل نفس انسان تعبیر می کنند.

وجوب محبت

وجوب محبت

از ادله عقلی و نقلی استفاده می شود که محبّت به برخی افراد بر انسان واجب است؛ از جمله:

ص: ۶۲۲

۱- ۲۰۸۲. مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲- ۲۰۸۳. اللجنه الدائمه من الفتوی، رقم ۱۷۷۴.

۳- ۲۰۸۴. البدعه، ابن فوزان، ص ۲۵ و ۲۷.

۴- ۲۰۸۵. فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳.

۱ – خداوند

خداونـد متعـال در رأس کسـانی است که محبّت به او اصالتـاً واجب است، آن هم به جهت دارا بـودن جمیع صـفات کمـال و جمـال و وابسـتگی همـه موجـودات بـه او. لـذا خداونـد می فرمایـد: { قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ؛(۱) «[ای رسـول] بگو ای مردم اگر شـما پـدران، پسـران، برادران، زنـان و خویشاوندان خود و اموالی که جمع کرده و مال التجاره ای که از کساد شدن آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشـته اید را بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می دارید، پس منتظر باشـید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خداوند، فسّاق و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.»

۲ – رسول خداصلی الله علیه وآله

از جمله کسانی که باید به خاطر خدا دوست بداریم، رسول گرامی اسـلام صلی الله علیه وآله است؛ زیرا او واسطه فیض تشریع و تکوین است. لذا در آیه فوق در کنار نام خداوند از او هم یاد شده و به محبّت او امر شده است.

پیامبر اسـلام صلی الله علیه وآله فرمود: «أحبّوا اللّه لما یغذوکم وأحبّونی بحبّ اللّه»؛(۲) «خداوند را از آن جهت دوست بدارید که به شما روزی می دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت نیز از جمله عواملی است که انسان را به سوی آن حضرت جذب کرده و محبّتش را در دل ایجاد می کند.

۳ – آل بیت پیامبرعلیهم السلام

از جمله کسـانی که محبّت به آن هـا واجب است، اهـل بیت رسـول خـدا علیهم السـلام است؛ زیرا بـا قطع نظر از آن که آنـان مجمع فضایل و کمالات بوده و واسـطه فیض تکوین و تشـریع الهی اند، پیامبرصـلی الله علیه وآله به محبّت ورزیدن به آنان امر نموده است؛ مثلاً ـ در همان حـدیث فوق پیامبرصـلی الله علیه وآله می فرمایـد: «وأحبّوا أهل بیتی لحبّی»؛ «و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.»

۱- ۲۰۸۶. سوره توبه، آیه ۲۴.

۲- ۲۰۸۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

عوامل لزوم حبّ آل رسول علیهم السلام

از آنجا که محبّت به پیامبرصلی الله علیه وآله واجب است، محبّت به آل رسول نیز به جهات زیر واجب و لازم است:

۱ - انتساب آنان به صاحب رسالت. لذا پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «کل سبب و نسب منقطع یوم القیامه إلّا سببی و نسبی»؛(۱) «هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است مگر سبب و نسب من.»

۲ - اهل بیت، محبوب خدا و رسولند؛ همان گونه که در حدیث «رایه» و حدیث «طیر» به آن ها اشاره شده است.

۳ - حبّ اهل بیت علیهم السلام اجر و مزد رسالت محمّدی است؛ همان طور که خداوند متعال می فرماید: { قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی .(۲)

۴ - روز قیامت از محبّت آل رسول سؤال می شود: { وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ .(۳) سبط بن الجوزی از مجاهد چنین نقل می کند: روز قیامت از محبّت علی علیه السلام سؤال می شود.(۴)

۵ - معصومین علیهم السلام عِدل کتاب الهی اند؛ همان طور که پیامبرصلی الله علیه وآله در حدیث «ثقلین» به آن اشاره فرمود: «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللَّه وعترتی».

۶ - محبّت به اهل بیت علیهم السلام شرط ایمان است؛ زیرا در احادیث صحیح از طریق شیعه و سنی وارد شده است که پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لایحبّک إلّا مؤمن ولایبغضک إلّا منافق»؛(۵) «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

۷ - اهل بیت علیهم السلام کشتی نجات امّتند؛ چنان که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «مثل أهل بیتی فیکم

۱- ۲۰۸۸. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲- ۲۰۸۹. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳- ۲۰۹۰. سوره صافات، آیه ۲۴.

۴- ۲۰۹۱. تذکره الخواص، ص ۱۰.

۵- ۲۰۹۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰ ح ۱۳۱، کتاب الایمان، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱ ح ۳۷۳۶، مسند احمد ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۶۴۳، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱۱۴.

مثل سفینه نوح من رکبها نجی، ومن تخلّف عنها زخّ فی النار»؛(۱) «مثل اهل بیتم در میان شما همانند کشتی نوح است، هر کس سوار بر آن شد، نجات یافته و هر کس از آن تخلف کرد، غرق شده است.»

۸ – حبّ اهل بیت علیهم السلام، شرط قبولی اعمال و عبادات است؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «اگر امّت من آن قدر روزه بدارند که کمرشان مانند کمان خم شده و دل ها فرو رود و آن قدر نماز بدارند به حدّی که مانند تارها گردند، ولی تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش جهنّم می اندازد».(۲)

۹ – اهل بیت علیهم السلام امان اهل زمینند؛ همان گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «النجوم أمان لأهل السمآء وأهل بیتی أمان لأمّتی من الأختلاف، فإذا خالفتها قبیله من العرب إختلفوا فصاروا حزب إبلیس»؛(۳) «ستارگان امان برای اهالی آسمانند و اهل بیت من امان برای امت من از اختلاف می باشند. پس هر گاه قبیله ای از عرب با اهل بیتم مخالفت کنند بین خودشان اختلاف می افتد و در نتیجه از حزب ابلیس می گردند.»

این نکته قابل توجّه است که محبّت به مثابه نیرو محرکه ای است که قوای انسان را تحریک کرده تا به سوی محبوب و اقتدای به او پر کشد.

در جمع بندی از این مطالب به این نتیجه می رسیم که برپایی مراسم، جلوه ای از جلوه های محبّت نسبت به محبوب است؛ زیرا از طرفی می دانیم که مردم در درجات محبّت مختلفند و از طرفی دیگر اثر محبّت تنها اقبال نفس و تحریک نفسانی نیست، بلکه ظهور و بروز داشته و در رفتارهای خارجی هم مؤثر است. البته اثر بیرونی آن هم تنها اطاعت و انقیاد از محبوب نیست – همان گونه که برخی می گویند – بلکه آثار و جلوه های دیگری نیز دارد که اطلاق ادله لزوم محبّت تمام آن ها را شامل می شود، مگر آن که با ادله دیگر معارضه داشته باشد؛ مثل قتل نفس در محبّت محبوب.

۱– ۲۰۹۳. نهایه ابن اثیر، ماده زخ.

۲– ۲۰۹۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۱۴۳.

۳– ۲۰۹۵. مستدرک حاکم.

جلوه های حب در زندگی انسان عبارتند از:

۱ – اطاعت و انقیاد؛

۲ – زیارت محبوب؛

۳ – تکریم و تعظیم محبوب؛

۴ – برآوردن حاجات محبوب؛

۵ – دفاع از محبوب؛

۶ – حزن و اندوه در فراق محبوب؛ همانند حزن یعقوب در فراق یوسف.

۷ – حفظ آثار محبوب؛

۸ – احترام به فرزندان و نسل او؛

۹ – بوسیدن آنچه به او مرتبط است؛

۱۰ – برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.

برپایی مراسم از دیدگاه قرآن

برپایی مراسم از دیدگاه قرآن

با مراجعه به قرآن پی می بریم که برپایی مراسم و یادبود، از مسائلی است که اصل آن را قرآن امضا، بلکه بدان ترغیب نموده است؛

۱ – از آیات مربوط به حج پی می بریم که بیشتر آن ها در حقیقت برپایی یادبود انبیا و اولیای الهی است، که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

الف) مقام ابراهیم علیه السلام

خداوند متعال می فرماید: { وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ؛(۱) «مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خداوند قرار دهید.»

خداوند متعال امر می کند که مسلمین از جای پای حضرت ابراهیم تبرک جسته و آنجا را به عنوان مصلّی انتخاب کنند تا یاد حضرت ابراهیم علیه السلام و بنای کعبه زنده بماند.

۱- ۲۰۹۶. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

بخاری در صحیح خود نقل می کند که هنگام ساختن خانه خدا، اسماعیل سنگ می آورد و ابراهیم نیز خانه را بنا می نمود، تا آن که ساختمان بالا رفت، سنگی را آوردند و ابراهیم بالای آن رفت و هر دو با این حالت ساختمان خانه خدا را به اتمام رساندند.(۱)

ب) صفا و مروه

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا }؛(۲) «صفا و مروه از شعائر دین خداست، پس هر کس حج خانه کعبه یا اعمال مخصوص عمره به جای آورد، پس باکی نیست که سعی صفا و مروه نیز به جای آورد.»

خداوند متعال سعی بین صفا و مروه را از مناسک حج قرار داد تا کوشش هاجر بین صفا و مروه در خاطره ها زنده بماند.

بخاری نقل می کند: ابراهیم هنگامی که هاجر و فرزندش اسماعیل را در سرزمین مکه رها نمود، آب تمام شد و عطش شدیدی بر هر دو غلبه نمود، فرزند از شدت عطش به خود می پیچید. هاجر به طرف کوه صفا رفت تا این وضعیت فرزند را نبیند و در ضمن سعی کند تا کسی را پیدا نموده و از او آب طلب نماید، ولی مأیوس از کوه پایین آمد و با شتاب به طرف کوه مروه رفت، از کوه بالا رفت تا شاید شخصی را مشاهده نموده و از او آب طلب کند، ولی در این مکان نیز کسی را مشاهده ننمود. این عمل هفت بار تکرار شد. ابن عباس از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: به این جهت است که حجاج هفت بار بین صفا و مروه طواف می نمایند.(۳)

ج) فدیه

خداوند متعال می فرماید: { فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي

۱- ۲۰۹۷. صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲- ۲۰۹۸. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۳- ۲۰۹۹. صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ؛(۱) «پس مژده پسر بردباری را به او دادیم. آن گاه [که آن پسر رشدی یافت] با او به سعی و عمل شتافت. ابراهیم گفت: ای فرزند گرامی من! در عالم خواب چنین دیدم که تو را قربانی می کنم، نظرت در این واقعه چیست؟ گفت: ای پدر! هر چه مأموری انجام ده، که ان شاء اللَّه مرا از صابرین خواهی یافت. پس چون هر دو تسلیم امر حق گشتند، او را برای کشتن به روی افکند، ما در آن حال خطاب کردیم که ای ابراهیم! تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی، ما نیکوکاران را چنین نیکو پاداش می دهیم، این ابتلا همان امتحانی است که حقیقت حال ایمان را روشن می کند و ما ذبح بزرگی را فدای او ساختیم.»

خداوند متعال به پاس این فداکاری، حاجیان را امر نموده تا در منا به حضرت ابراهیم اقتدا کرده و به یادبود آن عمل عظیم و امتحان بزرگ، گوسفندی را در سرزمین منا قربانی نمایند.

د) رمی جمرات

احمد بن حنبل و طیالسی در مسند های خود از رسول خداصلی الله علیه وآله چنین نقل می کنند: جبرئیل ابراهیم را به سوی جمره عقبه برد، در آن هنگام شیطان بر او نمایان گشت، ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب نمود که صدای شیطان از آن بلند شد. سپس نزد جمره وسطی آمد، باز شیطان بر او ظاهر شد، در آن هنگام نیز هفت سنگ بر او پرتاب نمود که صدای او بلند شد. آن گاه به سوی جمره قصوی آمد، باز هم شیطان بر او ظاهر شد و حضرت ابراهیم او را با هفت سنگ رمی نمود، به حدّی که صدایش درآمد.(۲)

مشاهده می نماییم که چگونه خداوند متعال به خاطر یادبود این قضیه، آن عمل را برای حجاج واجب کرده تا یاد آن واقعه، زنده بماند.

۱- ۲۱۰۰. سوره صافات، آیات ۱۰۱ - ۱۰۷.

۲- ۲۱۰۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مسند طیالسی، ح ۲۶۹۷.

۲ – خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ ؛(۱) «و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این صفت دل های با تقواست.»

کیفیت استدلال به این آیه شریفه آن است که شعائر، جمع شعیره به معنای نشانه است و شعائر خداوند به معنای نشانه های خداوند و دین اوست. لذا هر عملی که مردم را به سوی خدا و دینش رهنمون و یادآوری کند، جزء شعائر الهی است که یکی از آن ها برپایی مراسم جشن مولودی برای انبیا و اوصیا است که در آن وقت مردم با ذکر فضایل و کمالات آن ولی، به خداوند متعال نزدیک می شوند.

۳ – خداوند متعال می فرماید: { وَذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ ؛(۲) «و یادآوری ده آنان را به روزهای خداوند.»

مقصود از ایام خدا، ایام غلبه حق بر باطل و ظهور حق است، که ایام ولادت ولیّ خدا نیز یکی از مصادیق آن است؛ زیرا در روز ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله، خداوند متعال حق را (پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله) به دنیا آورد تا با او بر باطل غلبه کند.

۴ – خداوند متعال می فرماید: { قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی ؛(۳) «[ای رسول خدا به امت] بگو: من از شما اجر رسالت جز این نمی خواهم که مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور دارید.»

بنابر این با برپایی مراسم مولودی اهل بیت پیامبرعلیهم السلام و ذوی القربی و یادبود آن ها مقداری از اجر رسالت نبوی را ادا کرده ایم.

۵ – خداوند متعال می فرماید: { وَالضُّحَی * وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَی ؛(۴) «قسم به شب تار هنگامی که جهان را در پرده سیاه بپوشاند.»

حلبی در «سیره حلبیه» می گوید: «خداوند متعال در این آیه به شب میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله قسم یاد کرده است. برخی گفته اند که مراد، شب اسراء است و مانعی ندارد که قسم به هر دو باشد».(۵)

۱– ۲۱۰۲. سوره حج، آیه ۳۲.

۲– ۲۱۰۳. سوره ابراهیم، آیه ۵.

۳– ۲۱۰۴. سوره شوری، آیه ۲۳.

۴– ۲۱۰۵. سوره ضحی، آیات ۱و۲.

۵– ۲۱۰۶. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۵۸.

واضـح است که قسم خوردن به چیزی، حکـایت از اهمیت آن دارد. لـذا بـا قسم، یاد آن را در ذهن مردم زنـده کرده تا آن را مورد احترام قرار دهند.

۶ - خداونـد متعـال در تأییـد یـاری رسانـان و تعظیم کننـدگان پیامبرصـلی الله علیه وآله می فرمایـد: { فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ؛(۱) «پس آنان که به او گرویدند و حرمت و عزّت او را نگاه داشتند و یاری اش کردند و از نوری که به او نازل شده پیروی کردند، آن گروه به حقیقت رستگاران عالمند.»

خداوند متعال در این آیه شـریفه، یاری کنندگان و تعظیم کنندگان پیامبرصـلی الله علیه وآله را سـتوده و به رسـتگاری بشارت داده است. حـال آیـا برپـایی مراسم در روز میلاـد پیامبرصـلی الله علیه وآله یـا مبعث او یا از مصـادیق تکریم و تعظیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیست؟

۷ - خداوند متعال در شأن پیامبر می فرماید: { وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ ؛(۲) «نام تو را بلند کردیم.»

بنـابر ایـن برپـایی مراسـم، نـوعی بالاـ بردن سـطح فکری مردم نسبت بـه رسـول خداصـلی الله علیه وآله و شـناساندن مـوقعیت پیامبرصلی الله علیه وآله به مردم است.

اگر کسـی اشـکال کند که طبق مفاد آیه شـریفه، نصرت و تکریم و تعظیم پیامبرصلی الله علیه وآله اختصاص به خداوند متعال دارد.

در جواب می گوییم: خداوند در جایی دیگر می فرماید: { وَیَنْصُـرَکَ اللَّهُ نَصْـراً عَزِیزاً}.(۳) آیا کسـی در این مورد گمان می کند که نصرت پیامبرصلی الله علیه وآله مخصوص به خداوند است و ما در این باره هیچ تکلیف نداریم؟

۸ - همچنین خداوند می فرماید: { وَکُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ ؛(۴) «و ما این حکایات و اخبار انبیا را بر تو بیان می کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم.»

از این آیه به خوبی استفاده می شود که حکمت بیان سرگذشت انبیا برای پیامبرصلی الله علیه وآله

۱- ۲۱۰۷. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۲- ۲۱۰۸. سوره انشراح، آیه ۷.

۳- ۲۱۰۹. سوره فتح، آیه ۳.

۴- ۲۱۱۰. سوره هود، آیه ۱۲۰.

تثبیت قلب ایشان است، تا در مشکلات ثابت قدم باشد. شکّی نیست که مسلمانان در این برهه از زمان احتیاج بیشتری به تثبیت قلوب دارنـد. لـذا جـا دارد که به مناسبت هـای خاص؛ هماننـد روز میلاد پیامبرصـلی الله علیه وآله یا مبعث، مردم را در محلی مقدّس جمع کرده و آنان را به فضیلت آن روز یا شب آگاه ساخته و با سیره و فضایل پیامبرصـلی الله علیه وآله آشنا سازیم تا قلوب مردم به دین الهی تقویت شود.

استاد عیسی بن عبـداللَّه بن محمّد بن مانع الحمیری - مدیر کل اداره اوقاف و شؤون اسـلامی دُبی - در توضیـح آیه فوق می گویـد: «همان گونه که خداوند متعال قصه های انبیا را برای پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله به جهت تثبیت قلب او بیان نمود، ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله نیز مشتمل بر خبرهای پیامبرصلی الله علیه وآله است که با یادآوری آن ها، قلوب مؤمنین تثبیت خواهد شد. لذا این آیه دلالت دارد بر مطلوبیّت تکرار یادبود مولد پیامبرصلی الله علیه وآله و عنایت داشتن به آن».(۱)

۹ - و نیز خداونـد در قرآن می فرمایـد: { قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْیَفْرَحُوا}؛(۲) «بگو ای پیـامبر در فضـل و رحمت خداوند شادی نمایید.»

در جایی دیگر در شأن پیامبرصـلی الله علیه وآله می فرماید: { وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ ؛(۳) «ما تو را رحمتی برای همه عالمیان فرستادیم.»

سیوطی در «درّ المنثور» از ابن عبـاس دربـاره این آیه چنین نقل می کنـد: مقصود از فضل خـدا علم، و مراد از رحمتش، وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است.(۴)

آلوسی نیز در ذیل آیه شریفه می گوید: یکی از صفات مشهور پیامبرصلی الله علیه وآله رحمت است.(۵)

بـا جمع بین این دو آیه به این نـتیجه می رسـیم که بایـد در روزهـایی که متعلق به پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله است؛ مـانند میلاد و مبعث آن حضرت، با برپایی مراسم جشن، شادی نماییم.

ص: ۶۳۱

۱- ۲۱۱۱. بلوغ المأمول فی الاحتفاء و الاحتقال بمولد الرسول صلی الله علیه وآله.

۲- ۲۱۱۲. سوره یونس، آیه ۵۸.

۳- ۲۱۱۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۴- ۲۱۱۴. درّ المنثور، ج ۴، ص ۳۶۷.

۵- ۲۱۱۵. روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

البته می توان بـا همین ادلّه و ملاـک هـا حکم برپـایی مجالس بزرگـداشت را به سایر اولیای الهی نیز تعمیم داد. این نکته قابل تأمل است که شادی نباید از حدّ مشروع آن تجاوز کند.

برپایی مراسم از دیدگاه احادیث

با مراجعه به روایات نیز می توان به مشروعیت چنین مجالسی پی برد:

۱ - مسـلم در صـحیحش از ابی قتاده نقل می کنـد: «إنّ رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله سـئل عن صوم یوم الإثنین فقال: "ذلک یوم ولـدت فیه وفیه أنزل عَلیّ"»؛(۱) «همانـا از رسول خداصـلی الله علیه وآله در مورد علّت اسـتحباب روزه روز دوشـنبه سؤال شد؟ فرمود: بدان جهت است که من در آن روز متولد شده و در آن روز بر من قرآن نازل گشت.»

۲ - مسـلم همچنین از ابن عباس نقل می کنـد: «لمّا قـدم النبیّ صـلی الله علیه وآله المـدینه وجـد الیهود یصومون یوم عاشورآء، فسألوا عن ذلک، فقالوا: هو الیوم الّذی أظفر اللَّه موسی وبنی اسرآئیل علی فرعون، ونحن نصوم تعظیماً له. فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: "نحن أولی بموسـی". وأمر بصومه»؛(۲) «هنگامی که پیامبرصـلی الله علیه وآله وارد مـدینه شد مشاهده نمود که یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرنـد، از علت آن سؤال نمود؟ گفتند: این روزی است که خداوند موسـی و بنی اسـرائیل را بر فرعون پیروز گردانیـد، لـذا آن روز را تعظیم می دارند. پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: ما سـزاوارتر به این عمل هستیم. لذا دستور داد تا روز عاشورا را روزه بدارند.»

ابن حجر عسـقلانی بنابر نقل سـیوطی بدین حدیث بر مشـروعیت برپایی مراسم ولادت پیامبرصـلی الله علیه وآله استدلال نموده است.(۳)

۳ - حافظ بن ناصـرالدین دمشـقی می گویـد: «قـد صحّ أنّ أبالهب یخفّف عنه العذاب فی مثل یوم الإثنین، لإعتاقه ثویبه سـروراً بمیلاد النبیّ صلی الله علیه وآله ... »؛(۴) «به نقل صحیح وارد شده که در

۱- ۲۱۱۶. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۱۹.

۲- ۲۱۱۷. صحیح مسلم، ح ۱۱۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۵.

۳- ۲۱۱۸. الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴- ۲۱۱۹. مورد الصادی فی مولد الهادی.

روز دوشنبه به ابولهب تخفیف عذاب داده می شود، به جهت آن که کنیزش ثویبه را در میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله از روی خوشنودی آزاد کرد.»

از این مورد به طریق اولویت استفاده می کنیم که برپایی مراسم در مولد پیامبرصلی الله علیه وآله و یادبود آن حضرت از طرف یک مؤمن ارزش عظیمی دارد.

۴ - بیهقی از انس نقل می کند: «إنّ النبیّ صلی الله علیه وآله عقّ عن نفسه بعد النبوّه، مع إنّه قد ورد إنّ جدّه عبدالمطلب عقّ عنه فی سابع ولادته»؛(۱) «پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از نبوّتش از طرف خود گوسفندی را عقیقه نمود، با آن که در روایات وارد شده که ابوطالب برای پیامبر در روز هفتم ولادتش گوسفندی را عقیقه کرده بود.»

سیوطی می گوید: «عقیقه هیچ گاه دو بار تکرار نمی شود، لذا باید این عمل پیامبرصلی الله علیه وآله را بر این حمل کنیم که پیامبر به جهت اظهار شکر از این که خداوند او را آفریده و رحمت برای عالمیان قرار داده است، عقیقه نمود؛ همان گونه که آن حضرت بر خود درود می فرستاد و به همین جهت مستحب است که ما هم به جهت شکرگزاری به درگاه الهی، در روز ولادتش اجتماع نموده و با اطعام دادن و امثال این امور که جنبه تقرّبی دارد، شکر خدا را اظهار نماییم».(۲)

۵ - ترمذی از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند که درباره فضیلت روز جمعه فرمود: «وفیه خلق آدم»؛(۳) «در آن روز است که آدم خلق شد.»

از این حدیث استفاده می شود که برخی از ایام به جهت اتفاق خاص و مبارکی که در آن رخ داده، فضیلت دارد؛ چه رسد به روزی که در آن روز، میلاد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله باشد.

۶ - احمد بن حنبل و دیگران از اسود بن سریع نقل کرده اند که گفت: به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کردم: «یا رسول اللَّه! مدحت اللَّه بمدحه ومدحتك بمدحه؟ قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: هات وابدأ بمدحه اللَّه»؛(۴) «ای رسول خدا! من خدا را به گونه ای و شما را نیز به گونه ای دیگر مدح کرده ام. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: بیاور و شروع به مدح خدا کن.»

۱- ۲۱۲۰. الحاوی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲- ۲۱۲۱. همان.

۳- ۲۱۲۲. صحیح ترمذی، ح ۴۹۱.

۴- ۲۱۲۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۴؛ المصنَّف، ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۱۸۰؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۸۴۲.

پیامبرصلی الله علیه وآله نفرمود: مرا مدح نکن، ولی فرمود: مدح را از خدا شروع نما.

۷ - احمد و دیگران از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «إنّ جبرئیل ذهب بإبراهیم إلی جمره العقبه، فعرض له الشیطان فرماه بسبع حصیات، فساخ. ثمّ أتی الجمره الوسطی، فعرض له الشیطان فرماه بسبع حصیات، فساخ، ثمّ أتی الجمره القصوی فعرض له الشیطان، فرماه بسبع حصیات، فساخ ... »؛(۱) «جبرئیل ابراهیم را نزد جمره عقبه آورد که ناگهان شیطان بر او نمایان شد. حضرت او را هفت سنگ زد که شیطان به صدا درآمد. آن گاه ابراهیم علیه السلام را نزد جمره وسطی آورد، آنجا نیز شیطان خودش را نمایان ساخت. حضرت هفت سنگ به او پرتاب نمود. که شیطان به صدا درآمد. باز او را به نزد جمره قصوی برد که ناگهان شیطان بر او ظاهر گشت. حضرت با هفت سنگ او را نشانه گرفت، که شیطان به صدا درآمد ... ».

عید میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله نزد اهل سنّت

برخی از علمای اهل سنّت برپایی مراسم جشن به مناسبت میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله را ستایش کرده و آن را از اعمال نیک و مستحب برشمرده اند که در ذیل به تعدادی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - قسطلانی در «المواهب اللدنیه» می نویسد: «در طول تاریخ، مسلمانان در ماه میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله جشن برپا کرده و به مردم اطعام داده و به انواع صدقات، مستمندان را یاری می دهند و با اظهار سرور و توجه به قرائت مولودی آن حضرت به او اظهار ارادت می نمایند ... خداوند رحمت کند کسانی را که به این عمل عظیم دست می زنند».(۲)

۲ - ابن عباد می گوید: «به نظر من مولود نبوی از اعیاد مسلمین است و هر کس در آن روز شادی و سرور نموده و با پوشیدن لباس فاخر و چراغانی، شادی خود را ابراز نماید، امری مباح انجام داده است».(۳)

۱- ۲۱۲۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مسند طیالسی، ح ۲۶۹۷.

۲- ۲۱۲۵. المواهب اللدنیّه، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳- ۲۱۲۶. القول الفصل فی حکم الاحتفال بمولد خیر الرسل، ص ۱۷۵.

۳ - سیوطی می گوید: «مولودی خوانی در ماه ربیع الاول مورد سؤال واقع شده که آیا از حیث شرع، امری پسندیده است یا مذموم؟ آیا کسی که انجام می دهد به او ثواب داده می شود یا خیر؟

جواب این است که اصل مولودی خوانی که عبارت است از اجتماع مردم و قرائت مقداری از قرآن و خواندن روایات در شأن پیامبرصلی الله علیه وآله و در پایان نیز ظرف های غذا آورده می شود و بین مردم توزیع می گردد، عملی است نیکو، که بانی و شرکت کننده آن مأجور بوده و به آنان ثواب داده می شود؛ زیرا با این عمل، قدر و منزلت پیامبرصلی الله علیه وآله تعظیم شده و در ولادت آن حضرت اظهار شادی می شود».(۱)

۴ - شیخ عبداللَّه هروی معروف به «حبشی» می گوید: «برپایی مراسم و یادبود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از کارهای نیکوست، و دلیلی بر انکار آن وجود ندارد، بلکه سزاوار است که آن را سنّت حسنه بنامیم».(۲)

۵ - دیار بکری می گوید: «همیشه در طول تاریخ، اهل اسلام در ماه ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله جشن برپا می کنند، و ولیمه آماده می سازند و در شب های این ماه به انواع صدقات تصدّق می دهند، و اظهار سرور کرده و کارهای خیر را زیاد می کنند، و اعتنا و اهمیت به قرائت مولود شریف حضرت می دهند. و لذا از کرامات حضرت هر فضیلت عظیمی بر آنان ظاهر می گردد».(۳)

۶ – ابو شامه مقدسی می گوید: «و از جمله کارهای خوبی که در زمان ما پیدا شده، عملی است که در روز موافق با روز ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله از قبیل صدقات و کارهای خیر به ظاهر کردن زینت و اظهار سرور، انجام می دهند. این کارها علاوه بر این که در آن احسان و نیکی به فقرا است، شعار و اعلان محبت به ایشان نیز می باشد».(۴)

۷ - رفاعی می گوید: «ادله جواز احتفال و برپایی مراسم در میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله بسیار است؛ مهم ترین آن ها عبارت است از:

۱- ۲۱۲۷. الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۱۹۷.

۲- ۲۱۲۸. الروائح الزکیه، ص ۳۳.

۳- ۲۱۲۹. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴- ۲۱۳۰. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۸۳و۸۴.

الف) برپایی مراسم در میلاد شریف، تعبیری از شادی و سرور به مصطفی صلی الله علیه وآله است

ب) خود حضرت، روز میلاد خود را بزرگ داشته و خدا را در آن روز بر نعمت بزرگش و تفضّلش به جهت به وجود آمدنش شکر کرده است ...

ج) شادی در میلاد حضرت به امر قرآن کریم مطلوب است؛ زیرا خداوند می فرماید: { قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا}. خداوند ما را امر کرده که در رحمتش شادی کنیم، و پیامبرصلی الله علیه وآله بزرگ ترین رحمت خدا است. قرآن می فرماید: { وَما أَرْسَلْناکَ إِلّا رَحْمَهً لِلْعالَمِینَ .

د) پیامبرصلی الله علیه وآله همیشه به حوادث دینی مهم که وقتش گذشته و منقضی شده بود، اهتمام می ورزید. و لذا هر گاه وقت آن می رسید، مناسب می دید تا یادی از آن روز کرده و با انجام طاعتی از طاعات، آن را تعظیم کند ...

ه) در وقت ولادت شریف حضرت صلی الله علیه وآله مناسبت و فرصتی است تا انسان درود و سلام بسیاری برای پیامبرصلی الله علیه وآله بفرستد. کاری که مطلوب خدا است؛ آنجا که می فرماید: { یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیماً}.

و) در وقت ولادت حضرت صلی الله علیه وآله انسان یادی از شمایل و معجزات و سیره ایشان می کند، امری که خداوند متعال ما را به شناخت آن سفارش کرده است، آنجا که می فرماید: { لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَالْیَوْمَ الآخِرَ}؛(۱) «به طور حتم برای شما در رسول خدا الگوی خوبی است، برای کسانی که امید رسیدن به خدا و روز قیامت داشته است.»

ز) برپایی مراسم فرصتی است برای ادای برخی از حقوق بزرگ آن حضرت که بر گردن ما است؛ زیرا خداوند متعال ما را به واسطه او هدایت کرده و از آتش دوزخ نجات داده و از تاریکی ها به نور هدایت کرده است ...

ح) پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد فضیلت روز جمعه و مزایای آن فرمود: «در آن روز آدم متولد شد». از اینجا استفاده می شود، زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله متولد شده به طریق اولی شریف است ...

۱- ۲۱۳۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

ط) علما و مسلمانان از گذشته و حال در تمام شهرها و مناطق، این عمل را حسن شمرده و آن را انجام داده اند؛ و لذا بدین جهت شرعاً مطلوب است؛ زیرا ابن مسعود نقل کرده: «ما رآه المسلمون حسناً فهو عند اللَّه حسن، وما رآه المسلمون قبیحاً فهو عند اللَّه قبیح»؛ «آنچه را مسلمانان حسن شمرده اند آن عمل نزد خداوند حسن است و آنچه را که مسلمانان قبیح شمرده اند آن عمل نزد خداوند نیز قبیح است.»

ی) مراسم جشن در حقیقت اجتماع به جهت زنده کردن یاد مصطفی صلی الله علیه وآله است، و این امری مشروع در اسلام است، همان گونه که اعمال حج، زنده کردن کارهای پسندیده است ...

ک) خداوند تبارک و تعالی می فرماید: { وَکُلاًّ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ . از این آیه استفاده می شود که حکمت در قصه گویی خبرهای رسولان بر پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت تثبیت قلب شریف حضرت رسول صلی الله علیه وآله است. و شکی نیست که ما نیز امروز به این مسأله احتیاج داریم تا با قرائت سیره معطّر و جهاد او و ... قلوب خود را با ایمان به آن حضرت تثبیت نماییم. و برپایی مراسم نیز در راستای همین هدف است ...

ل) هر کاری را که پیشینیان انجام نداده اند و در صدر اول نبوده دلیل بر آن نیست که بدعت منکر و حرام است، بلکه لازم است که هر چه را حادث می شود بر ادله شرع عرضه نمود، آنچه را که مشتمل بر مصلحت است واجب می باشد ...

م) علما رحمهم الله حدیث «وکلّ بدعه ضلاله»؛ «و هر بدعتی ضلالت است.» را مقیّد به بدعت سیّئه کرده اند. و دلیل بر این تقیید، چیزی است که از بزرگان صحابه و تابعین از امور حادث صادر شده که در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله نبوده است ...

ن) و نیز هر نوآوری، بدعت حرام نیست، و اگر چنین بود باید کار ابوبکر و عمر و زید بن ثابت هم حرام باشد که دستور دادند قرآن جمع و تدوین شود تا با مرگ صحابه قاری آیات خدا از بین نرود! و نیز جمع و تدوین حدیث شریف در کتب صحاح و سنن و دیگر مصادر، صحیح نباشد. و نیز نباید علم فقه و تجوید و توحید و دیگر علوم از علوم شرعی که بعد از عهد نبوی شریف، تصنیف و ابتکار شد تألیف گردد.

ص: ۶۳۷

و در آخر این که: تسامح دینی نشانه دین حنیف ما است که به آن امر شده ایم تا در حال صلح و جنگ، و هنگام مجادله و مناقشه و مخاطبه به آن رجوع نماییم».(۱)

فواید برپایی مراسم

برپایی مراسم و یادبود اولیای الهی آثار و برکاتی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – هر ساله مسلمانان در آن روز به یاد پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای الهی افتاده و محبت شان نسبت به ایشان زیادتر می گردد.

۲ – برخی از کمالات و فضایل آن حضرات، تشریح و توضیح داده می شود و مردم نیز با تأسّی به آنان، به خدا نزدیک تر می شوند.

۳ – با اظهار فرح و شادی، ایمان و ارادت خود را به پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای الهی ابراز داشته و آن را مستحکم می سازند.

۴ – در پایان مجلس با اطعام و پخش شیرینی به ثواب اطعام رسیده و گروهی از ضعفا از این مجالس بهره مادی نیز می برند.

۵ – در این مجالس یاد خدا زنده شده و مقدار زیادی از آیات قرآن تلاوت می شود.

۶ – فرصت مناسبی است که مردم بیشتر بر پیامبر خود درود بفرستند.

۷ – همچنین موقعیت مناسبی برای دعوت مردم به خدا و دستورات او فراهم می گردد.

بررسی اشکالات وهابیان

بررسی اشکالات وهابیان

با وجود ادلّه فراوان از آیات، روایات و سیره مسلمین بر جواز، بلکه رجحان برپایی مراسم یادبود، باز هم وهابیان در مقابل عمل مسلمین ایستاده و با انواع

۱– ۲۱۳۲. مجله السیاسه الکویتیه، ۲۳ ربیع الاول، سال ۱۴۰۲ ه.ق، شماره ۴۸۷۰.

ایرادات سست، مانع برپایی این عمل مقدس می شوند. اینک به ذکر برخی از ایرادات و پاسخ آن ها می پردازیم:

اشکال اول

برپایی مراسم و یادبود، نوعی عبادت غیر خدا است.(۱)

پاسخ

در جای خود اشاره شده است که عنصر مقوّم عبادت، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیّت کسی است که او را تعظیم می نماییم. لذا در صورتی که تکریم و تعظیمی از این عنصر خالی باشد، اصطلاحاً آن را عبادت نمی گویند.

اشکال دوم

برپایی چنین مراسمی، همراه با اموری است که غالباً حرام است؛ همانند اختلاط زنان با مردان، قرائت مدح با موسیقی و غنا.(۲)

پاسخ

عمل گناه در هر مکان و زمانی حرام است؛ خواه در این مراسم باشد یا غیر آن، ولی ما نمی توانیم عملی ممدوح و پسندیده را به جهت امور جانبی که گاهی اتفاق می افتد مانع شویم، بلکه باید از اعمال خلاف و حرام جلوگیری نمود.(۳)

اشکال سوم

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «خانه های خود را قبر و قبر مرا عید قرار ندهید».(۴) ابن قیم به این حدیث بر حرمت برپایی مراسم استدلال کرده است.(۵)

پاسخ

اوّلاً: دلیل، اخصّ از مدّعا است؛ زیرا روایت تنها اشاره به قبر پیامبرصلی الله علیه وآله دارد، نه مطلق مکان ها.

ثانیاً: جهت آن شاید این باشد که انسان باید در محضر پیامبرصلی الله علیه وآله با خضوع و خشوع باشد و این مسئله با اظهار فرح و سرور در کنار قبر سازگاری ندارد، ولی منافاتی ندارد که در جایی دیگر انجام گیرد.

۱- ۲۱۳۳. فتح المجید بشرح عقیده التوحید، ص ۱۵۴ و ۱۵۵، در حاشیه.

۲- ۲۱۳۴. المدخل، ابن الحاج، ج ۲، ص ۲.

۳- ۲۱۳۵. الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۱، ص ۱۹.

۴- ۲۱۳۶. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۶.

۵- ۲۱۳۷. حاشیه عون المعبود، ج ۶، ص ۳۲.

سبکی می گوید: محتمل است که معنای حدیث این باشد: قبر مرا مانند روزهای عید قرار ندهید، بلکه در کنار قبر من زیارت و سلام و دعا بخوانید.(۱)

اشکال چهارم

در برپایی مراسم و مولودی خوانی، تشبّه به نصارا است.(۲)

پاسخ

اوّلاً: تشبّه از عناوین قصدی است که در ترتّب حکم بر آن، احتیاج به قصد دارد. حال سؤال می کنیم که آیا احدی از مسلمین در برپایی مراسم، قصد تشبّه به کفار و نصارا را دارد؟ قطعاً جواب منفی است.

بخاری در کتاب مغازی از صحیح خود در باب غزوه احد نقل می کند: ابوسفیان برای تحریک مشرکین صدا داد: «اُعل هبل، اُعل هبل»؛ «زنده باد بت هُبل، زنده باد بت هُبل» پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: شما نیز جواب او را بگویید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «اَللَّه أعلی وأجلّ». ابوسفیان بار دیگر شعار دیگری را برای تحریک مشرکین به حمله سر داد: «نحن لنا العزّی ولاـ عزّی لکم»؛ «برای ماست عُزّی و شما عُزّی ندارید». پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: شما نیز جواب او را بدهید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «اللَّه مولانا ولا مولی لکم»؛(۳) «خدا مولای ماست و شما مولا ندارید».

آیا کسی مثل وهابیان می تواند به پیامبرصلی الله علیه وآله اعتراض نموده و بگوید: ای رسول خدا! این عمل تو تشبّه به کفار است و جایز نیست؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم نفرموده: { كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ ؛(۴) «بر شما روزه نوشته و حتمی شده؛ همان گونه که بر اقوام قبل از شما نیز نوشته شده بود.» پس مجرد تشابه یک عمل با کردار پیشینیان، دلیلی بر بطلان آن نیست.

شیخ شلتوت در کتاب «الفتاوی» در جواب سؤال کسی که از او درباره کلاه هایی که از غرب وارد می شود سؤال نمود، می گوید: «صحیح نیست که بگوییم این کلاه ها زیّ خاص غیر مسلمین و شعار غیراسلامی است، بلکه مسلمان و غیرمسلمان در آن

۱- ۲۱۳۸. کشف الارتیاب، ص ۴۴۹.

۲- ۲۱۳۹. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴.

۳- ۲۱۴۰. صحیح بخاری، ح ۴۰۴۳؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۲۸.

۴- ۲۱۴۱. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

مساوی است و آنچه که مسلمانان به سر می گذارند به قصد تشبه به غیر مسلمین در خصوصیات دینشان نیست، بلکه به جهت جلوگیری از حرارت خورشید یا سرمای زمستان از آن استفاده می کنند. لذا مشکلی ندارد».(۱)

ثانیاً: اساس جواز یک عمل، انطباق آن با کتاب و سنّت است؛ خواه شبیه به عمل دیگران باشد یا نه. و ما مشروعیت آن را با ادله عام و خاص ثابت کردیم.

ثالثاً: همان گونه که از کلام شیخ شلتوت استفاده شد، مقصود از تشبّه به نصارا، تشبّه در اختصاصیات آنان؛ از قبیل صلیب و زدن ناقوس است، نه در هر عملی.

اشکال پنجم

سلف صالح این عمل را انجام ندادند.

پاسخ

اوّلاً: در اصول به اثبات رسیده که عدم فعل معصوم دلالت بر حرمت، و فعل معصوم دلالت بر وجوب ندارد، بلکه تنها عدم فعل، دلالت بر عدم وجوب و فعل دلالت بر عدم حرمت دارد. پس مجرّد انجام ندادن، دلیل بر حرمت و عدم جواز نیست.

ثانیاً: سیره و عمل مسلمین تا عصر ابن تیمیه، برپایی مراسم بوده و اهل سنّت تصریح دارند که اجماع حجّت است.

ثالثاً: این که در کلام ابن تیمیه آمده: محبت سلف صالح نسبت به رسول خدا بیشتر بوده و اگر جایز می بود حتماً این عمل را انجام می دادند، این حرف، خلاف احادیث نبوی است؛ زیرا در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب به صحابه آمده: «همانا زود است که اقوامی بیایند که از شما محبت شان نسبت به من بیشتر باشد».(۲)

اشکال ششم

اختصاص دادن روزی خاص برای اظهار فرح و شادی بدعت است.

پاسخ

اوّلاً: همان گونه که به اثبات رسیده، گاهی مکانی به جهت مظروفش شرف پیدا می کند، زمان نیز این چنین است؛ برخی از زمان ها به جهت عمل خاصی که در آن

۱- ۲۱۴۲. الفتاوی، شلتوت، ص ۸۸.

۲- ۲۱۴۳. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۶؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۴.

انجام گرفته ارزشـمند است؛ هماننـد شب قـدر که قرآن می فرمایـد: { إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ}؛ «ما قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم.» پس اگر مراسـمی را در وقت خاصی مثل میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله یا غدیر انجام می دهیم به جهت مبارکی آن زمان خاص است.

ثانیاً: اوامر شارع گاهی به شـیئی به عنوان عام آن تعلق می گیرد، که تطبیقش بر مصادیق بر عهـده مکلف است؛ همانند کمک به فقرا، که حکم بر موضوعی کلّی است (کمک به فقرا)، ولی تطبیق آن بر مصادیق خاص، به عهده مکلف واگذار شده تا هر نوع کمکی که فقیر لازم دارد و مقدور اوست انجام دهد. در اینجا نیز تطبیق آن بر وقتش به مکلف واگذار شده تا در هر وقتی که مناسب می بیند پیاده نماید.

تألیفات درباره برپایی مراسم

علمای اهل سنّت درباره جواز بلکه استحباب و رجحان برپایی مراسم جشن ولادت، کتاب های مستقلی تألیف کرده اند. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - «حسن المقصد فی عمل المولد»، حافظ جلال الدین سیوطی.

۲ - «الحاوی للفتاوی»، سیوطی.

او در یکی از فصول این کتاب بحثی را تحت عنوان «حکم الاحتفال بالمولد النبوی» مطرح کرده است.

۳ - «جامع الآثار فی مولد النبیّ المختار»، در سه جلد، از ابن کثیر دمشقی.

۴ - «اللفظ الرائق فی مولد خیر الخلائق»، از ابن کثیر.

۵ - «مورد الصادی فی مولد الهادی»، از ابن کثیر.(۱)

۶ - «المورد الهنی فی المولد السنّی»، از حافظ عراقی.

۷ - «التبر المسبوک فی ذیل السلوک»، از حافظ سخاوی.

۸ - «المولد الروی فی المولد النبوی»، ملّا علی قاری.

۱- ۲۱۴۴. ر.ک: کشف الظنون.

فهرست مصادر

الف

آداب السفر

آل سعود من أين إلى أين

ابن تيميه، ابوزهره

ابن تيميه، حياته و عقايده، صائب عبدالحميد

ابوالشهداء، عباس محمود عقّاد

اتحاف الساده المتّقين، زبيدى

اتقان سيوطى

احكام الجنائز، الالبانى

احياء علوم الدين، غزالى

اخبار الطوال، بلاذرى

اخبار مكه، ازرقى

اذكار الحج

ارشاد السارى، قسطلانى

ارشاد الطالبين، فاضل مقداد

ارواء غليله

استيعاب، ابن عبدالبر

اسد الغابه، ابن اثير

اصول كافى، كلينى

اصول مذهب الشيعه الإماميّه، دكتر قفادى

اضواء على السنه المحمديه، محمود ابوريه

اعانه الطالبين، سيّد بكرى

اعتقاد اهل السنه

اعلام الموقّعين، ابن قيم جوزيه

اعلام النساء، رضا كحاله

اعلام الورى، طبرسى

اعيان الشيعه، سيّد محسن امين عاملى

اغاثه اللهفان، ابن قيم جوزيه

اقتضاء الصراط المستقيم، ابن تيميه

الآحاد و المثانى، ابن ابى عاصم شيبانى

الاحسان بترتيب صحيح ابن حبّان

الاحكام السلطانيه، ماوردى

الإحكام فى أصول الأحكام، ابن حزم

الاختلاف فى اللفظ و الردّ على الجهميّه و المشتبهه

الآداب، ابوبكر بيهقى

الأدب المفرد، بخارى

الاستئذان

الاستغاثه، كوفى

الاسلام و حركه التاريخ

الاصابه، ابن حجر

الاعتصام، سبحانی

الاعتقادات، صدوق

الاعتکاف

الاعلام، زرکلی

الاغاثه بأدلّه الاستغاثه، حسن بن علی سقاف

الامام جعفر الصادق علیه السلام، مستشار جندی

الامام صادق علیه السلام، محمّد ابوزهره

الامامه من أبکار الأفکار فی اصول الدین

ص :۶۴۳

الامامه و السیاسه، ابن قتیبه دینوری

الأمّ، شافعی

الانساب، سمعانی

الایمان، ابن مند

البحر الرائق

البحر المحیط، ابوحیان

البدایه و النهایه، ابن کثیر

البدر الطالع

البدع و المحدثات و ما لا اصل له،

البدعه، ابن فوزان

البدعه، دکتر عبدالملک سعدی

البدعه فی مفهومها الاسلامی

البدء و التاریخ، نسوی

البرهان، بحرانی

التاج الجامع للأصول، شیخ منصور علی ناصف

التاریخ الصغیر، بخاری

التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی

الترغیب و الترهیب، منذری

التعرّف لمذهب أهل التصوّف

التعریفات، جرجانی

التفسیر الکبیر، فخر رازی

التمهید فی شرح الموطأ، ابن عبداللَّه

التنبیه و الرّد، سقاف

التندید لمن عدّد التوحید، حسن بن علی سقاف شافعی

التنقیح، آیت اللَّه خویی رحمه الله

التوحید، محمّد بن عبدالوهاب

التوسل انواعه و احکامه

التوسل و الوسیله

التوصل الی حقیقه التوسل

التوفیق الربّانی فی الردّ علی ابن تیمیه

الجامع الصحیح، بخاری

الجامع الصغیر، سیوطی

الجنائز

الجنه الدائمه من الفتوی، (گروه فتاوای وهابیان)

الجنه و صفه نعیمها

الجواب الصحیح، ابن تیمیه

الجواهر الحسان، ثعالبی

الجهاد و السیر

الحاوی فی سیره الطحاوی

الحاوی للفتاوی، سیوطی

الحدود الانيقه و التعريفات الدقيقه

الحديقه الثنيه

الحديقه النديّه

الحقائق الجليّه

الحقيقه الضائعه، معتصم سيّد احمد

الحلال و الحرام، دکتر يوسف قرضاوى

الخصائص الکبرى، سيوطى

الخطط، مقريزى

الدرر السنيه، زينى دحلان

الدرر الکامنه، ابن حجر عسقلانى

الذريّه الطاهره، رازى دولابى

الرد على الرافضه، محمّد بن عبدالوهاب

الرسائل العشر، شيخ طوسى رحمه الله

الرسائل العلميه، محمّد بن عبدالوهاب

الرسائل الغماريه، عبداللّه غفارى

الروائح الزکيه

الروح، ابن قيم

الروض الفائق،

الرياض النضره، محب الدين طبری

السلفيه الوهابيه، حسن بن على سقاف

السلفيه بين اهل السنه و الاماميه، روحانى

السلفيه مرحله زمينه، بوطى

السلفيه و دعوه الشيخ محمّد بن عبدالوهاب

السلفيه و قضايا العصر، دكتر زنيدى

السنن الكبرى، بيهقى

السنه، بغوى

السنه، ابن ابى عاصم

السنه المفترى عليها، سالم بهنساوى

السيره الحلبيّه، حلبى

السيره النبويه، ابن كثير

السيره النبويه، ابن هشام

السؤال على الهاتف، ابن عثيمين

الشفاء، قاضى عياض

الشيخ الغزالى كما عرفته رحله نصف قرن، قرضاوى

الصحوه الاسلاميه

الصحيح المسند من فضائل الصحابه

الصحيح من سيره النبى الأعظم، جعفر مرتضى عاملى

الصله بين التصوف و التشيع، كامل مصطفى شيبى

الصواعق الالهیه، سلیمان بن عبدالوهاب

الصواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی

الضعفاء الکبیر، عقیلی

الطبقات الکبری، ابن سعد

العروه الوثقی، سیّد کاظم یزدی رحمه الله

العقائد السلفیه، آل أبوطامی

العقل و الجهل، امام خمینی

العقیده السلفیه

العقیده الطحاویه، ابو جعفر طحاوی

العقیده للامام احمد بن حنبل

العلو، ذهبی

العین، خلیل بن احمد

الغدیر، علامه امینی رحمه الله

الفتاوی، ابن تیمیه

الفتاوی الحدیثیه، ابن حجر مکی

الفتاوی، شلتوت

الفتنه الکبری، طه حسین

الفتوح، ابن اعثم

الفتوح، ابن اعثم

الفجر الصادق

الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ابن تیمیه

الفِصَل، ابن حزم

الفصول المهمّه، ابن صباغ مالکی

الفقه علی المذاهب الاربعه، جزری

الفکر السلفی

القاعده الجلیله، ابن تیمیه

القول الفصل فی حکم الاحتفال بمولد خیر الرسل

القول المفید علی کتاب التوحید، ابن فوزان

الکامل فی التاریخ، ابن اثیر

الکامل فی الضعفاء

الکشف عن مناهج الأدلّه، ابن رشد

الکفایه، خطیب بغدادی

اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه، سیوطی

اللباس

اللجنه الدائمه للبحوث العلمیه و الافتاء، مفتیان وهابی

المبسوط، سرخسی

المجروحین، ابن حبان

المجروحین، ابن حبان

ص :۶۴۵

المجموع، نووى

المحاسن و المساوى، بيهقى

المحلّى، ابن حزم

المحيط بالتكليف

المختاره، ضياء مقدسى

المخطّطات الاستعماريه لمكافحه الاسلام

المدخل، ابن الحاج

المدخل الى دراسه علم الكلام، حسن محمود شافعى

المدونه الكبرى، مالك بن انس و ابن رشد

المذاهب الاسلاميه، محمّد ابوزهره

المستدرك على الصحيحين، حاكم نيشابورى

المصنَّف، ابن ابى شيبه

المصنّف، عبدالرزاق

المطالب العاليه، رازى

المعارف، ابن قتيبه

المعجم الأوسط، بيهقى

المعجم الاوسط، طبرانى

المعجم الصغير، طبرانى

المعجم الكبير، طبرانى

المعرفه و التاريخ

المغازى، واقدى

المغنى، ذهبى

المغنى عن حمل الأسفار، عراقى

المغنى، قاضى عبدالجبار معتزلى

المقالات السنيه، حبشى

الملل و النحل، شهرستانى

المنار، سيّد رشيد رضا

المناقب، خوارزمى

المنتظم، ابن الجوزى

المنتقى من فتاوى الشيخ صالح بن فوزان

المنتقى من فتاوى بن باز

المنهاج، نووى

المنهج الجديد و الصحيح فى الحوار مع الوهّابيّين، دكتر سيّد عصام

المنهل الصافى و المستوفى بعد الوافى

المواقف، قاضى ايجى

المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه، قسطلانى

الموضوعات، ابن الجوزى

المهذّب، شيرازى

النبراس، ميرداماد

النكت البديعات

النکت علی کتاب ابن صلاح، ابن حجر

النهایه، ابن اثیر

النهج الأحمد، علیمی

الوافی بالوفیات، صفدی

الوصیّه الکبری، ابن تیمیه

الهدیه السنّیه، ابن تیمیه

الیواقیت و الجواهر، شعرانی

امالی، شیخ صدوق

انتصار الحق

انساب الاشراف، بلاذری

انوار التنزیل، بیضاوی

اوائل المقالات، شیخ مفیدرحمه الله

اهل البیت علیهم السلام، توفیق ابو علم

اهوال القبور، ابن رجب حنبلی

أعمده الاستعمار، خیری حماد

أنوار الملکوت، علامه حلی رحمه الله

ب

بحار الأنوار، علامه مجلسی

بدائع الصنائع، کاشانی

بلوغ المأمول فی الاحتفاء و الاحتقال بمولد الرسول صلی الله علیه وآله، عیسی حمیری

بیان تلبیس الجهمیه

بیعه علی بن ابی طالب، حسن فرحان مالکی

بین الشیعه و السنه

ت

تاج العروس، زبیدی

تاریخ آل سعود

تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون

تاریخ ابن خلکان، ابن خلکان

تاریخ ابن عساکر، ابن عساکر

تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام علی علیه السلام

تاریخ ابن کثیر، ابن کثیر

تاریخ ابی الفداء، ابی الفداء

تاریخ الاسلام، ذهبی

تاریخ البخاری (الکبیر)، بخاری

تاریخ التشریع الاسلامی، سیّد محمّد تقی حکیم رحمه الله

تاریخ الخلفاء، سیوطی

تاریخ الخمیس، دیار بکری

تاریخ العرب

تاریخ المدینه المنوره، ابن شبّه

تاریخ المذاهب، ابی زهره

تاریخ المذاهب الاسلامیه

تاریخ المملکه العربیه السعودیه

تاریخ بغداد، خطیب بغدادی

تاریخچه نقد و بررسی وهابیها

تاریخ طبری، طبری

تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی

تاریخ نجد، آلوسی

تاریخ نجد، عبداللَّه فیلبی

تاریخ وهابیان

تاریخ یعقوبی، یعقوبی

تأویلات اهل السنه

تبرک الصحابه بآثار الرسول صلی الله علیه وآله

تتمه المختصر

تجارب الأمم، ابن مسکویه رازی

تحذیر المساجد من اتخاذ القبور مساجد، البانی

تحفه الاحوذی، مبارکفوری

تحفه المرید، با جوری

تذکره الحفاظ، ذهبی

تذکره الخواص، سبط بن جوزی

تذکره الموضوعات، فتنی

ترتیب العین، خلیل بن احمد

ترجمه امام الحسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ابن عساکر

ترجمه امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ابن عساکر

تصحیح الاعتقاد، شیخ مفیدرحمه الله

تطهیر الاعتقاد، صنعانی

تفسیر ابن تیمیه، ابن تیمیه

تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر

تفسیر ابی السعود، ابی السعود

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی

تفسیر خازن

تفسیر روح المعانی، آلوسی

تفسیر سوره نور، ابن تیمیه

تفسیر طبری

تفسیر فخر رازی

تفسیر قرطبی

تفسیر قمی

تفسیر کشاف، زمخشری

تفسیر مراغی

تفسیر نسائی

تفسیر نسفی

تفسیر نیشابوری در حاشیه جامع البیان طبری

تقریب التهذیب، ابن حجر

تکمله السیف الصقیل

تلخیص الحبیر

تناقضات الألبانی الواضحات، حسن بن علی سقّاف شافعی

توحید، شیخ صدوق

تهذیب الاحکام، شیخ طوسی رحمه الله

تهذیب التهذیب، ابن حجر

تهذیب الکمال، مزّی

تهذیب اللغه، الازهری

تهذیب خصائص الامام علی علیه السلام

ج

جامع الاصول، ابن اثیر

جامع البیان، طبری

جامع العلوم والحکم، ابن رجب حنبلی

جامع المقاصد، تفتازانی

جریده ام القری

جزیره العرب فی القرن العشرین

جواهر العقدین، سمهودی شافعی

جواهر الفقه، قاضی

ح

حادی الارواح الی بلاد الأرواح، ابن قیم جوزیه

حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، شیخ زاده

حاشیه عون المعبود، ابن تیم جوزیه

حاشیه الایضاح علی المناسک

حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمّد علی

حلیه الاولیاء، ابن نعیم اصفهانی

خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، نسائی

خطط الشام، محمّد کرد علی

د

دائره المعارف الاسلامیه، بسطانی

داعیه و لیس نبیاً، حسن بن فرحان مالکی

دراسات اللبیب فی الاسوه الحسنه بالحبیب

درّ المنثور، سیوطی

درء تعارض العقل و النقل، ابن تیمیه

دعوه التقریب بین الادیان، دکتر قفاری

دفع شبهه التشبیه، ابن الجوزی

دفع شبهه من شبّه و تمرّد

دلیل الأخطاء

دیوان الضعفاء

دیوان الضعفاء و المتروکین

ذ

ذخائر العقبی، محب الدین طبری

ذکریات لا مذکرات، عمر تلمسانی

ذیل الروضتین

ذیل الموضوعات

ر

رأس الحسین علیه السلام، ابن تیمیه

ربیع الابرار، زمخشری

رجال کشی، کشی

رحله ابن بطوطه

رحله ابن جبیر

ردّ المحتار علی الدرّ المختار

ردود علی شبهات السلفیه، شیخ دیرثوی

رسائل الهدیه السنّیه

رسائل جاحظ، جاحظ

رسائل کرکی

رساله زیاره القبور، ابن تیمیه

رساله التقریب

رساله الهدیّه السنّیه

روح البیان، بروسیوی

روح المعانی، الوسی

روضه المحتاجین لمعرفه قواعد الدین

روضه الواعظین، فتال نیشابوری

ز

زیارت جامعه کبیره

زیاره القبور، علامه بدر الدین حوثی

س

سبل السلام، صنعانی

سرّ تأخّر العرب، محمّد غزالی

سلسله الاحاديث الصحيحه، البانی

سلسله الاحاديث الضعيفه، البانی

سنن ابن ماجه

سنن ابی داود

سنن بیهقی

سنن ترمذی

سنن دارقطنی

سنن دارمی

سنن نسائی

سیر اعلام النبلاء، ذهبی

سیره ابن هشام، ابن هشام

سیف الجبر المسلول علی الأعداء، شاه فضل رسول قادری

سؤالات البرقانی

سؤال فی یزید و معاویه، ابن تیمیه

ش

شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی

شرح ابن ابی الحدید

شرح ابن علّان بر کتاب امالی الأذکار

شرح الاصول الخمسه، قاضی عبدالجبار

شرح السنه، بربهاری

شرح الشفا، خفاجی

شرح المقاصد، تفتازانی

شرح المواهب اللدنیّه

شرح المهذّب (المجموع)، نووی

شرح تجرید، قوشچی حنفی

شرح جامع الصغیر، مناوی

شرح صحیح مسلم، نووی

شرح عقائد نسفیه، تفتازانی

شعب الایمان، بیهقی.

شفاء السقام، قاضی سبکی

شفاء الصدور بشرح حال الموتی و القبور، سیوطی

شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، رضوانی

ص

صالح الاخوان

صحاح اللغه، جوهری

صحیح ابن حبّان، ابن حبّان

صحیح الجامع الصغیر، البانی

صحیح بخاری، بخاری

صحیح ترمذی، ترمذی

صحیح سنن ابن ماجه، ناصرالدین البانی

صحیح سنن ترمذی، البانی

صحیح صفه صلاه النبی صلی الله علیه وآله، حسن بن علی سقاف

صحیح مسلم با شرح نووی، نووی

صریح البیان، شیخ عبداللّٰه حبشی

صفه الصفوه، ابن جوزی

صلح الأخوان، خالدی

ضحی الاسلام، احمد امین

طبقات ابن سعد

طبقات الحنابله، ابی یعلی موصلی

طبقات الشافعیه، سبکی

طبقات الکبری، ابن سعد

طبقات المدلّسین، ابن حجر

ع

عبد اللّٰه بن سبأ، عسکری

عقدالفرید، ابن عبد ربّه

عقیده السلف و اصحاب الحدیث، صابونی

علل الحدیث،، ترمذی

علیّ و بنوه، طه حسین

عمده القاری، قاضی عینی

عنوان المجد فی تاریخ نجد

عیون الاخبار، ابن قتیبه

ف

فتاوی ابن عثیمین

فتاوی اسلامیه

فتاوی الالبانی، البانی

فتاوی التعزیه

فتاوی شیخ الاسلام عزالدین بن عبد السلام

فتاوی منار الاسلام

فتاوی نور علی الدرب

فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، عسقلانی

فتح القدیر، شوکانی

فتح المجید بشرح عقیده التوحید

فتنه الوهابیه، حلبی

فجر الاسلام، احمد امین

فرقان القرآن، عزامی

فرقان القرآن، قضاعی

فصل المقال، ابن رشد

فضائل الصحابه، احمد بن حنبل

فضائل القرآن

فضل الاعتزال و طبقات المعتزله

فقه السنّه، سیّد سابق

فقه القرآن، شیخ محمّد یزدی

فیض القدیر، مناوی

فی عقائد الإسلام، از رسائل شیخ محمّد بن عبد الوهاب

ق

قاموس المحیط، فیروز آبادی

قانون الموضوعات

قواعد المرام، ابن میثم بحرانی

ک

کامل ابن اثیر

کامل سلیمان، حسن بن علی علیهما السلام

کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی العقیده

کشّاف القناع

کشف الارتیاب، سیّد محسن امین عاملی

کشف الشبهات، محمّد بن عبدالوهاب

كشف الظنون، حاجى خليفه

كشف الغطاء، كاشف الغطاء رحمه الله

كشف المراد، علامه حلّى رحمه الله

كفايه الطالب، گنجى هندى

كنز العمال، متقى هندى

كنز الفوائد، كراجكى

كنوز الحقائق، مناوى

ل

لسان العرب، ابن منظور

لسان الميزان، ذهبى

لعلّك تضحك

لفظ اللآلى

لقاء الباب المفتوح

ليس من الاسلام، محمّد غزالى

م

ماضى النجف و حاضرها، آل محبوبه

مجله السياسه الكويتيه

مجلّه العالم الاسلامى

مجله رساله الثقلين

مجلّه ميقات به نقل از روزنامه عكاظ

مجلّه البحوث الاسلاميه

مجلّه الدعوه

مجمع الأنهر فی شرح ملتقی الأبحر، داماد فندی

مجمع البحرین، طریحی

مجمع البیان، طبرسی رحمه الله

مجمع الزوائد، هیثمی

مجمع فتاوی و رسائل ابن عثیمین

مجموع الفتاوی، ابن عثیمین

مجموع فتاوا، ابن تیمیه

مجموع فتاوی، بن باز

مجموع فتاوی و رسائل، ابن عثیمین

مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، شیخ بن باز

مجموعه آثار، شهید مطهری رحمه الله

مجموعه الرسائل الکبری، ابن تیمیه

مجموعه الرسائل و المسائل

محاسن التأویل، قاسمی

مخالفه الوهابیه للقرآن و السنّه، عمر السلام

مختصر التحفه، آلوسی

مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور

مختصر تفسیر ابن کثیر، صابونی

مذاکرات حاییم و ایزمن اولین رئیس وزراء

مروج الذهب، مسعودی

مستدرک حاکم، حاکم نیشابوری

مسند ابی یعلی، ابو یعلی

مسند احمد، احمد بن حنبل

مسند بزار

مسند طیالسی

مسند علی علیه السلام

مشارق الأنوار

مشکل الآثار، طحاوی

معالم العلماء، ابن شهر آشوب

معجم رجال الحدیث، آیت اللّه خویی رحمه الله

معجم مقاییس اللغه، ابن فارس

مع رجال الفکر فی القاهره، سیّد مرتضی رضوی

مغنی المحتاج، نووی

مفاتیح الغیب، فخر رازی

مفردات راغب، راغب اصفهانی

مقالات الاسلامیین، اشعری

مقالات الکوثری

مقتل ابی مخنف

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی

مقدمه ابن خلدون

مقدمه ارغام المبتدع الغبیّ بجواز التوسل بالنبیّ، غماری

من اسرار القرآن، مصطفی محمود

مناظرات فی الامامه، شیخ عبداللَّه الحسن

مناقب الشافعی، رازی

مناقب خوارزمی

منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل

منتهی المطلب، علامه حلّی رحمه الله

منهاج السنه، ابن تیمیه

منهاج القاصدین، ابن قدامه

منهج الرشاد

موارد الضمآن الی زوائد ابن حبّان

موافقه صحیح المنقول لصریح المعقول، ابن تیمیه

مورد الصادی فی مولد الهادی

موضح اوهام الجمع و التفریق، خطیب بغدادی

موطأ، مالک

میزان الاعتدال، ذهبی

ن

نحو انقاذ التاریخ الاسلامی، حسن بن فرحان مالکی

نسب قریش

نصب الرایه، ذیلعی

نصیحتی لإخواننا النجدیین

نظرات فی الکتب الخالده، دکتر حامد حفنی داود

نظم درر السمطین، زرندی

نور علی الدرب

نهایه ابن اثیر

نهایه الارب، نویری

نیل الأوطار، شوکانی

و

و جاء دور المجوس

وسائل الشیعه. شیخ حرّ عاملی رحمه الله

وسیله المآل، حضرمی

وفاء الوفاء، سمهودی

وفیات الاعیان، ابن خلکان

وکیع، اخبارالقضاه

وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی، آیت اللّه سبحانی

ه

هموم داعیه، محمّد غزالی

ی

ینابیع الموده، قندورزی

ص :۶۵۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹